پیشه مي باشد ترتیب داده در هر [illegible]ي دو جوان امرد بلباس
زنان و در چند ڈولي پیر زالان سال خورده و عمر باخته با رخت
و زیور باشتهار مادر و جده و عمه که در صورت تفحص پرده از
روی کار بر نخیزد نشاند و زیر پاي هر جوان تیغهاي آبدار گذاشته
با گاوان و کهاران و مزدورهاي پر از بار و خریطهاي زر که در نظرهاي
طامعان نمایان و في الحقیقت همه مصالح جنگ و قلعه گیري بود
پیش و پس ڈولیها جلوه داده داخل قلعه نمود و خود بشهرت
رسانیدن عورات و رخصت شدن از دروازه ها با چندي از سواران
پیکار جوي کار آزموده برسر دروازه رسید و بعد تجسس چند ڈولي
پیر زالان و جوانان ساده رو دربانان را برعایت سابق و لاحق راضي
ساخت که دیگر با ڈولیها کچ و کاوش زیاد ننمایند و همین که ڈولیها
داخل دروازهٔ دویم شدند جوانان ساده پرکار با حربهاي پیکار باتفاق
کهاران که اکثر از افغانان یکه بهادر بودند و حمالان بار با چوبهاي
که در دست داشتند بر دروازه بانان ریخته و کشته در چشم برهم زدن
دروازه را بتصرف آورده برروي چشم براهان مژدهٔ فتح الباب
وا نمودند - و شیرخان که از موافق افتادن تقدیر با تدبیر در جامهٔ
خوشوقتي نمی گنجید نقاره زنان داخل قلعه گردید و باتفاق
شمشیرکشان بجان راجپوتهای غافل افتاده بکشتن و بستن پرداختند
حتی پیر زالان آنها زیاده از بعضی مردان جوان شرط رفاقت و تردد
بجا آوردند - راجه بعد خرابي بصره ازمآل کار آگهي یافته سوای آنکه
بوسیلهٔ فرار جان بسلامت برد دیگر چارهٔ کار ندیده سراسیمه وار
افسوس کنان از راه غیر متعارف با چند هوا خواه بدر رفته رو

بگریز نهاد و چنان قلعه بی‌ [illegible]ین غدر و حسن تدبیر سراپا تدبیر بی‌تردد جنگ بچنگ افاغنه در آمد - و بعد از چندین کارزار که با جنت آشیانی و امرای نامدار چغته نمود دفعةً حادثهٔ عظیم بران صاحب دیهیم یعنی جنت آشیانی که ذکر آن گذشت روداد که قلم سوخته زبان را بتکرار تذکار آن آشنا نمودن خالی از اثر ملال ندانسته بحاصل کلام حادثات آسمانی می پردازد - که جنت آشیانی بعد شکست مرةً اخری ارادهٔ پنجاب و کابل پیش گرفتند و شیر شاه بطریق مشایعت تا لاهور تعاقب نمود - بعده که حضرت جنت آشیانی راه سند اختیار نمودند شیر شاه به بندوبست آن ملک پرداخت و اکثر افغانان بلوچ آن نواح آمده بشیر شاه رفیق گردیدند - و بعد ملاحظهٔ آن سر زمین قلعهٔ رهتاس (49) را درانجا احداث نموده خواص خان و هیبت خان نیازی را آنجا گذاشته طرف دهلی مراجعت نمود - می خواست که به‌تسخیر و نسق آگره و توابع آن پردازد، درین ضمن خبر شنید که خضر خان منصوب کردهٔ او که در بنگاله گذاشته بود دختر پادشاه بنگاله را بعقد خود در آورده طریقهٔ سلوک سلاطین اختیار نموده - دفع آن مادهٔ فساد را بر ارادهٔ دیگر مقدم داشته بآن طرف شتافت - بعد استیصال خضر خان قاضی فضیلت (50)

---

(49) این رهتاس غیر اول است چه رهتاس اول قریب سهسرام بوده است و رهتاس ثانی در پنجاب غربی دریای جیلم می باشد *

(50) در یک نسخه اصل و تاریخ فرشته نامش قاضی فضل نوشته اما در طبقات اکبر شاهی نامش قاضی فضیلت نوشته *

نام را که در السنه بقاضي فضیحت [illegible] زد بود بجاي خضرخان
منصوب ساخته در سن نهصد و چهل و نه [۹۴۹] باگره آمده از
بندو بست آنجا فارغ شده سکه و خطبه بنام خود نموده متوجه
تسخیر مالوه گردید و بگوالیار رسید - ابو القاسم قلعه‌دار منصوب کردهٔ جنت
آشیاني و شجاع خان (51) امیر شیرشاه که بقصد تسخیر و محاصرهٔ
گوالیار پیشتر رسیده بود آمده شیرشاه را دیدند - و بعد تصرف گوالیار
چون بسرحد مالوه رسید ملوخان حاکم مالوه از راه اطاعت باستقبال
آمده بعد تسخیر مالوه فراري گردید - و شیرشاه حاجي خان را در
مالوه گذاشته خود متوجه قلعهٔ رنتهنبور گشت - و ملو خان باز با
لشکر بر سر حاجی خان آمده مالوه را به تصرف خود در آورد - و
شیرشاه قلعه رنتهنبور را از منصوبان سلطان محمود بصلح گرفته خود را
باگره رسانید - بعد انقضاي یک سال در آگره خبر رسید که پورنمل نام
راجپوت بدعوي ارث علم بغي در نواح قلعه راي سین سرافراشته ودو
هزار دختر نارسیده و رسیدهٔ هندو و مسلمان را رقاص نموده داخل محل
خود ساخته شیرشاه بقصد تنبیه او روانه گشته قلعهٔ رای سین را محاصره
نمود - هرچند خواست بران قلعهٔ پورنمل دست نیافت - آخر چارهٔ
کار دران دید که بقول و عهد و آمان قلعه را ازو گرفته بفتوای فضلا
برسر پورنمل تاخت - باوجودیکه پورنمل نظر بر عهد و پیمان غافل بود

---

(51) در یک نسخهٔ اصل و تاریخ فرشته شجاعت خان و در
باقي نسخ اصل و تاریخ داودی و طبقات اکبرشاهي شجاع خان
نوشته و هو الصحیح *

با چهار هزار راجپوت و فیلان مستعد جنگ شده اول زن و اطفال را کشته خیمه و خرگاه و همه مال و اقمشه را سوخته بهیئت مجموعي خود را بر سر شیرشاه زده چنان جنگ رستمانه نمود که خرمن عمر چندین هزار راجپوت و افغانان بباد فنا رفت - و مکرر کار بهزیمت شیرشاه انجامید و فیلهای کوه پیکر از پا در آمدند آخرکار طعمهٔ شمشیر افغانان گردیدند *

بعده شیرشاه که باگره آمده بقصد تسخیر مارّوار روانه شد چون نزدیک راجهٔ مالدیو راجهٔ مارّوار که پنجاه هزار سوار راجپوت داشت رسید تا یک ماه در سرحد اجمیر جنگ و مقابله روداد - بعده از طرفین آدم بسیار بکار آمدند و فتح آن دیار دشوار مي نمود باتفاق زمینداران دیگر آن حدود که با راجهٔ مالدیو که به غصب آن ملک را از جد و آباي آنها متصرف گشته بود عداوت باطني داشتند خطوط هندوی مشتمل بر اظهار ساخت و خصوصیت بنام امراي مالدیو نوشته چنان تمهید بکار بردند که خطها بدست راجه آمد و راجه از امرای خود بدگمان شده در فکر فرار افتاد - درین ضمن گویند نام امیر نامي راجه که یک خط بنام او نیز بود و محرک پیش بودن راجه بیش از همه او میگشت و این معنی زیاده مادهٔ وسواس راجه مي گردید از راه اظهار عقیدت و اثبات تمهید شیرخان باوجود فرار اختیار نمودن راجه مقابل افاغنه آمده چنان جنگ بي سردار نمود که چندین هزار تن را بي سر و سردار ساخت - و در هزیمت دادن لشکر شیرشاه که مکرر پس پا شده باز مقابله نمودند هیچ نمانده بود که دران محل گرمي دار و

گیر و متفرق شدن لشکر جلال خان جلوانی که بشجاعت و جلادت
شهرت داشت از راه دور رسیده جلو ریز خود را بر سر راجپوتان زده
هزیمت داد و فتح نصیب شیر شاه گردید - چون در ماروار سوای
باجري دیگر جنس غله کم میشود شیرشاه بعد فتح مکرر مي گفت
که براي مشت باجری ملک بدست آورده هندوستان را بباد داده
بودیم - و راجهٔ ماروار را که غدر شیرخان و نمک حلالي امرای
خود یقین گردید افسوس بسیار خورد - اما باز بر تصرف ملک
قادر نگردید *

شیر شاه بعد تسخیر ماروار و نسق آن جا بقصد تصرف قلعهٔ
چتور لشکر کشي نمود آخر کار بمصالحه دارومدار کرده سکه و خطبه
بنام خود قرار داده ملک براناي آنجا واگذاشته برسر قلعهٔ کالنجر
آمد - و راجهٔ آنجا از شنیدن بدعهدي و غدر که با راجه پورنمل
و دیگران از افغانان بعمل آمده بود محصور گردیده بجنگ پیش
آمد و محاصره بامتداد کشید - روزي که کار بمردم قلعه تنگ گردید و
امید فتح بصبح و شام انجامید و شیرشاه برسر باروت خانه ایستاده
تردد نموده حقهاي آتش بار در اندرون قلعه مي انداخت از
اتفاقات و اثر قسم کلام رباني که مکرر با جنت آشیاني درمیان
داده مرتکب خلاف آن گردیده بود یک حقه بر دیوار قلعه خورده
برگشته میان باروت خانه و دیگر حقها افتاد و در چشم بر هم زدن
شیر شاه از صدمهٔ آتش با چند امیر نامی دیگر سوخته گردید - چون
پارهٔ از اثر حیات بي ثبات مانده بود هر نفسي که مي گذشت از
دم واپسین غنیمت دانسته خود را بمورچال رسانده لشکر را تاکید

و ترغیب اخفای خبر [illegible]ود و جهد در کار تسخیر می نمود - تا آنکه آخر روز دوازدهم ربیع الاول سنه نهصد و پنجاه و دو [۹۵۲] خبر فتح قلعه شنیده ودیعت حیات نمود * * بیت *

برو از خانهٔ گردون بدر و نان مطلب

کین سیه کاسه بآخر بکشد مهمان را

سواي ایام خروج و سلطنت ملک شرقي پنج سال سلطنت هندوستان نمود - میان قوم خود در عقل و راي صائب و شجاعت امتیاز تمام داشت - آثار خیر بسیار گذاشته - گویند مابین راه بنگاله و تا اکبرآباد و ماندو وسنپت که مسافت بعید است براي مسافران مسجد و چاه پخته ساخته و در مساجد موذن و جاروب کش بمدد وظیفه مقرر نمود - و در سراها طعام پخته و خام براي مسافرین و مترددین مسلمین و هنود قرار داده جهت پختن آن غلامان و نوکران نگاه داشته بود - گویند آش پزان سراهاي هند که به بهتیاره و پهتیاري زبان زد مردم هند گردیده اند از اولاد همانها مانده اند - و مقرر نمودن اسپان سرکار در سراها براي زود رسیدن اخبار مختلفهٔ روزگار بدربار بطریق ڈاک از اختراع اوست - و مابین راها اشجار میوه دار و درختان سایه دار براي آرام مسافران نشانده شهرت نیکنامي خود داده بود (ز آتش مرد) تاریخ وفات او یافته اند *

———

ذکر سلطنت اسلام شاه عرف سلیم شاه
از سلسلۀ شیر شاه

دروقتي که شیرشاه رخت هستي ازین سراي فاني بربست عادل خان پسر کلان او که ولي عهد بود در حضور نبود - در قلعۀ رنتهنبور قیام داشت - امیران از ملاحظۀ فساد اهل عناد جلال خان را که نزدیک توابع پتنه بود بیلغار طلب داشته بر تخت نشاندند - و مخاطب باسلام شاه که از کثرت استعمال زبان افغانان بسلیم شاه معروف گردیده ساختند - و اسلام شاه بعادل خان برادر بزرگ عریضۀ مشتمل بر تعزیت و اظهار عذر آنکه بسبب تجویز امرا که شما دوردست بودید مرا طلبیده برتخت نشاندند ناچار قبول نمودم - خودرا زود برسانید و مرا مطیع خود دانید - فرستاد - و خود متوجۀ آگره گردید - و باز خطی به برادر کلان متضمن بر انتظار مقدم شریف نوشت - عادل خان به قطب خان و عیسی خان نیازی امراي حضور خطی نوشت که در آمدن من چه مصلحت میدانند و به جلال خان نیز پیغام داد که اگر سه چهار امراي معتبر آمده مرا تسلي داده ببرند باعث رفع وسواس خواهد گردید - اسلام شاه چهار امیر حضور را نزد عادل خان روانه نمود - آنها نزد او رسیده قرار و عهد نمودند که بعد ملاقات روز دویم رخصت اورا با جاگیر هر مکاني که خواهد بگیرند - بعد ملاقات که سر راه واقع شد جلال خان

در اظهار تپاک اتحاد [illegible] نسبت به برادر بزرگ با کلمات عذ
خواهي غدر آميز بميان آورده تا آگره همراه بودن تکليف نمود - و روز
داخل شدن قلعهٔ آگره هرچند تمهيد آنچنان بود که زياده از سه چهار
نفر همراه برادر نگذارند اما اميران همراه او بزور بازو و پهلو با جمع کثير
رفاقت نمودند - اسلام شاه چون ديد که تمهيد پيش نرفت براي
دفع ظن بچاپلوسي در آمده گفت بنابر ضرورت تا امروز افاغنه را
باخود رام ساخته نگاهداشتم الحال تخت و لشکر را بتومي سپارم و
دست اورا گرفته بزور برتخت نشاند - عادل خان که در اصل عياش
بي‌جوهر بود ارادهٔ روباه بازي برادر را دريافته قبول نکرده ازتخت
برخاست - و اسلام شاه را برتخت نشانده اول خود سلام مبارک باد
بجاآورد - و امرا از سرنو بفرمودهٔ عادل خان شروط ايثار و نثار سلطنت
بعمل آوردند - دربن حين عيسى خان و خواص خان باسلام شاه
عرض نموده جاگير بيانه براى عادل خان مقرر کرده رخصت او
حاصل نمودند - و عيسى خان و خواص خان همراه او مقرر شدند -
بعد دو ماه غازي نام را با زنجير طلا براي مقيد ساختن عادل خان
تعين کرد و خواص خان مطلع شده غازي را گرفته همان زنجير در
پاي او انداخته بحضور روانه نمود - بعده ميان هردو برادر و اميران
نزاع ظاهري و باطني بطول انجاميد و مکرر بمحاربه و صلح منجر
گرديد - و باوجود عادل خان شکست يافته طرف پتنه رفته چند گاه
مفقود الاثر گشت - ميان امراي همراه او که رفاقت عادل خان
ميسر نيامد و اسلام شاه جنگ و نزاع باقي بود - اگرچه تحرير
تفصيل آن بطول کلام منجر ميگردد اما مجمل اين ذکر آنکه چون

خواص خان با جمعي از امرا طرف پنجاب رفته علم بغي برافراخته بود سلیم شاه بدهلي آمده قلعهٔ تعمیر کردهٔ محمد همایون بادشاه را از سرنو از گچ و سنگ ساخته متوجه لاهور گردید - خواص خان با اعظم همایون و لشکري که مضاعف فوج اسلام شاه بود آمده بمقابله پرداخت - آخر خواص خان جنگ نا نموده طرح داده هزیمت نمود - اما دیگر نیازیان بعد حرکت مذبوح شکست یافته متفرق شدند - اعظم همایون ازان میان بشهرت صلح و ملازمت با ده کس از لشکر خود جدا شده خود را بسلیم شاه رسانده قصد نمود که حربه بر سلیم شاه انداخته کار اورا بسازد - آخر کاري نساخته خود زخم برداشته بدر رفت - و سلیم شاه عقب نیازیان فوج تعین نموده باگره مراجعت نمود - و ازانجا بگوالیار آمد - و روزی عثمان نام بحضور سلیم شاه آمده شمشیري بر شجاع خان که امیر نامي بود بسبب عداوت قدیم انداخته بدررفت - شجاع خان باشارهٔ سلیم شاه دانسته از گوالیار بر خاسته به مالوه رفت - سلیم شاه تا ماندو تعاقب نمود و با شجاع خان و اعظم همایون و عیسی خان قریب بیست هزار سوار فراهم آورده بعد محاصره و محاربه نیازیان هزیمت یافتند - و مادر و عیال اعظم همایون اسیر گردیدند - و نیازیان طرف پنجاب آمده باز پناه به کهکران بردند - سلیم شاه بآن طرف آمده دوسال باکهکران و نیازیان مقابله داشت و نیازیان باز هزیمت یافته پناه بحاکم کشمیر بردند و اعظم همایون و سعید خان و شهباز خان بقتل رسیدند حاکم کشمیر سرهاي آنهارا نزد سلیم شاه فرستاد و سلیم شاه مراجعت نمود - درین اوان میرزا کامران

که بعد از مراجعت جنت آشیاني از ایران تا کابل هزیمت یافته بود چنانچه انشاء الله العزیز باحاطهٔ قلم خواهد درآمد پناه بسلیم شاه آورده و سواي آبرو باختن و خفت فائده ندیده ازانجا نیز فرار نموده - و سلیم شاه طرف دهلي روانه گردید - و خواص خان چون از طرف سلیم شاه که دران ایام بقتل و قید اکثر امرا میکوشید متوهم بوده پناه بتاج خان حاکم سنبهل برد - و تاج خان سراورا بغدر بریده نزد سلیم شاه فرستاد و خواص خان را در دهلي آورده مدفون ساختند - و از اولیا محسوب مینمایند - و بعد قتل خواص خان دنبل بسیار در نشستگاه سلیم شاه برآمد و دیگر عارضات بدني علاوهٔ آن گردید تا ازین دار فنا رخت هستي بربست - نه سال سلطنت نمود - مابین دوسرا از سراهاي شیر شاه سراي دیگر ساخته بدستور پدر طعام پخته و خام مقرر نموده بود

* بیت *

درین زمانه بهار و خزان هم آغوش است
زمانه جام بدست و جنازه بردوش است

ذکر سلطنت مبارز خان که بعادل پادشاه عرف عدلی شاه موسوم گردید

گویند سلیم شاه از بی بی بائي (52) نام منکوحه پسري داشت فیروز خان نام - و مبارز خان نام که برادر زادهٔ شیر شاه و برادر زن سلیم شاه می‌شد صاحب داعیه بود سلیم شاه از وضع او واقف شده اکثر در خلوت بزن خود میگفت که اگر پسر خود را دوست میداری و حیات و سلطنت اورا میخواهي رضا ده که برادر ترا از میان بردارم و اگر محبت برادرت بر فرزندت غالب است اختیار داری - زن برادر خود را ازان سوی ظن بري دانسته راضي نمیگردید - بعد وفات سلیم شاه امرا بموجب ولي‌عهد بودن فیروز خان را بر تخت نشاندند - بعد دو روز مبارز خان با اخوان بقصد قتل فیروز خان بمحل درآمد مادر فیروز خان اطلاع یافته نزد برادر آمده هرچند بالحاح و زاری شفیع پسر گشته می گفت که مرا با پسر بگذار که بدیار دور دست رویم و الا بفرما زنده مقید ساخته نگاه دارند و آن‌قدر گریه نمود که از اشک او دامن مبارز خان ترگردید اما فائده نه بخشید * شعر *

---

(52) درین نام بسیار اختلاف است در تاریخ داودي ماهي در تاریخ فرشته بایي در طبقات اکبر شاهي و منتخب التواریخ بائي و در یک نسخه اصل ماني و در دیگر بائی نوشته و الله اعلم به *

نفس در ... آهنی کند تاثیر
سخن نمي‌شنوی ظالم این چه سنگ دلیست

مبارز خان سنگ دل آن طفل را بکشت و خود را بمحمد شاه عادل مخاطب ساخته بر تخت دهلی جلوس نمود - عوام الناس باثر آنکه عادل را بارتکاب آن خون بیگناه هیچ نسبت نبود به عدلی شاه زبان زد ساختند - و از انکه بشهوت پرستي و عشرت رغبت تمام داشت و خود هم جوهر قابل سلطنت نداشت مردم ارذال بی استعداد را پیش آورد - هیمون (35) نام قوم بقال، ساکن قصبهٔ ریواری که شحنهٔ بازار بود بمدد طالع و تقاضای گردون دون پرور وزیر صاحب مدار و مدار علیه مستقل عدلي گردید و خود باپری پیکران دل آرام بشرب مدام و شنیدن نغمه که همه خانه برانداز جان و ایمانند مشغول گشته چند گاه بتقلید صاحب همتان اوباش وضع گشته دیگ همت بیجا بجوش آورده زر وافر بمغنیان و مردم بی سروپا می بخشید و تیرهاي پیکان را از یک تولهٔ طلا ساخته وقت سواري بخانهاي مردم انداخته حکم نموده بود هرکه آنرا مي آورد ثلثان قیمت آنرا بدو میداد - و ظریفان خوش طبع هند باوجود انواع رعایت که درحق مسخرهٔ پیشگان بذله گوي می نمود عدلی را باندهلی که بزبان هندي کور باشد نظر بر کار هاي بی موقع او که کور باطنان مینمایند مبدل ساخته مي گفتند - تا آنکه در نظر افغانان و همقومان اورا وقار و اعتبار و بردباري سلطنت نماند و درهر گوشه

---

(53) در بعض نسخ اصل و تاریخ داودی هیمو بلا نون نوشته ٭

و کنار بحرفهاي خفت آمیز زبان زد بیگانگان گردید - و نسق و رونق پادشاهی نماند - و فتنهٔ خوابیده از سر نو بیدار گشت - و امرا سراز اطاعت او پیچیده بطبل مخالفت نواختن پرداختند *

روزی در قلعهٔ گوالیار دیوان نموده بعد مدت بر آمده نشسته تغییر و تبدیل جاگیرات و خدمات برهنموني هیمون می نمود - درین ولا فرمود که قنوج را از شاه محمد خرملي (54) تغییر نموده به سرمست خان سربني که از افغانان سگ فروش مشهور شده بود بدهند سکندر خان بن شاه محمد که جوان شجاع و بی باك بود گفت کار ما بجائی رسید که جاگیر مارا بسربنیان سگ فروش بدهند چون گفت و گو بلند گردید پدر او که مرد هموار بیمار بود پسر را از تندی مانع آمد او در جواب پدر زبان طعن بیغیرتي که او را در زمان شیر شاه در قفص مقید کرده بودند دراز نمود سرمست خان که خود را در قوي هیکلي و پردلي از دلاوران روزگار محسوب مینمود مستانه وار از روي غرور برخاسته بازوي سکندر خان را گرفته به نصیحت مشفقانهٔ پدرانه پیش آمده میخواست که اورا بگیرد سکندر خان پیش دستي نموده بکاردی که در کمر داشت اورا بیك زخم از پا در آورد و کار چند کس دیگر که دران گرمی باعانت مقتول و منع او پرداختند نیز بساخت و طرف عدلي

---

(54) در جمله نسخ اصل خرملي نوشته اما در تاریخ داودی و خلاصة التواریخ هند و منتخب التواریخ بداوني و طبقات اکبر شاهي فرملي و در تاریخ فرشته قرملي نوشته .

پرداخت عدلي برخاسته خود را بحرم سرا رساند بعده که سکندر خان چند امیر نامدار را از پا در آورد و غوغاي عظیم برخاست از دست ابراهیم خان سور شوهر خواهر عدلي بمکان اصلی خود شتافت و شاه محمد خرملي را دولت خان لوهاني (55) بکشت تاج خان کراني که از امراي عمده بود ازین هنگامه بیدماغ گشته از همان مجلس بر آمده نقاره زنان راه بنگاله و چنار اختیار نمود باوجود تعاقب نمودن عدلی مال و متاع و خزانهٔ وافر با فیلان بسیار که در محالات خالصه و خاصهٔ عدلي بود متصرف گردید - آخر هیمون خود را باو رسانده مغلوب ساخت *

درین ضمن ابراهیم خان یزنهٔ عادل خان نیز ارادهٔ بغي نمود وعدلي اطلاع یافته میخواست که کار اورا بسازد زن او که خواهر عدلي باشد اطلاع یافته اورا خبردار ساخت و ابراهیم خان علانیه طبل مخالفت زده لشکر فراهم آورده طرف بیانه که حکومت موروثي آنجا داشت رفته بتاخت و تاراج پرداخته عیسی خان را که بجنگ او تعین شده بود شکست داده برسر دهلي آمده به تسخیر در آورد و سکه و خطبه بنام خود نموده متوجه تسخیر آگره گردیده اکثر بلاد آنطرف را بتصرف خود آورد - و عدلی که متوجه مقابله و دفع ابراهیم خان گردیده بود بعد نزدیک رسیدن ابراهیم خان بصلح و موافقت پیش آمده پیغام داد که اگر اعظم همایون و بهار خان سرواني و حسین خان جلواني را با چند

---

(55) در تاریخ فرشته لوحاني و در بعض نسخ نوحاني نوشته *

امیر فهمیده کار نزد من بفرستي بعضي ... مات بآنها گفته و شنیده
عهدها از طرفین بمیان آرد و بوساطت آنها خود را بملازمت رسانده
بالمشافهه معذرت بخواهد - عدلي بیخبر از بازي روزگار امیران نامي
مذکور را که ارکان سلطنت او بودند نزد او فرستاد ابراهیم خان که
نسبت بعدلي در وقار و سلوک و پرداخت حال امرا و رعایا نیکنام
بود امرا را بزبان خوش وعدهای تلافي عهد عدلي از خود
ساخت و استقلال سلطنت بهم رساند و عدلي برناموافقت ایام
خود اطلاع یافته راه چنار بطریق فرار اختیار نمود - و بهمان حدود اکتفا
کرده فرو کش ساخت - و ابراهیم خان خود را به سلطان ابراهیم
شهرت داده به نسق سلطنت پرداخت - احمد خان سور حاکم پنجاب
که خواهر دویم عدلي درخانهٔ او بود برین خبر اطلاع یافته خود را
از هم زلف خود کم ندانسته باتفاق هیبت خان و تاتار خان و دیگر
امرا خود را سکندر شاه ملقب ساخته با ده هزار سوار از لاهور متوجه
آگره گردید - ابراهیم خان که کمال استقلال و تجمل بهم رسانده بود
با پنجاه شصت (56) امیر و هفتاد هزار سوار و دبدبهٔ پادشاهي
مقابل او روان شد سکندر شاه از راه صلح پیغام نمود که سمت پنجاب
را با او گذاشته باقي دیار هند خود داشته باشد سلطان ابراهیم از
غرور بسیاري سپاه و امرا قبول ننمود و کار بمقابله و مقاتله انجامید -
سکندر شاه علم و علامت همراه خود با امیران دیگر که سردار فوج مقابل
ساخته بود داده خود را با جمعي از جانبازان همراز همراه خود

(56) ن - دوصد

بکناري کشیده چشم بر .... عطیهٔ الهي بود - سلطان ابراهیم بعد محاربه بر لشکر سکندر شاه غالب آمده هزیمت داد و لشکر بر سر بهیر و خیمهٔ هزیمت یافتها رسیده بتاراج و غارت پرداختند - و سکندر شاه غافل از جای خود حرکت نموده از یک جانب بابراهیم خان در آمد و لشکر هزیمت خورده نیز خبر یافته خود را از طرف دیگر مخالف رسانده تا خبردار شدن ابراهیم خان اثاثهٔ سلطنت اورا با سپاه او برهم زدند و مردم بسیار را بقتل آورده هزیمت دادند - ابراهیم خان طرف سنبهل گریخت و سلطان سکندر متوجه دهلي و آگره گردید و با فتح و نصرت علم فرمان دهي برافراشت *

درین اوان خبر آمدن همایون پادشاه از طرف ایران و محاصرهٔ کابل و تنبیه برادران که بمدد خامهٔ تیز رفتار به تسطیر آن خواهد پرداخت زبان زد خواص و عوام گردید - و هر طرف فتنهٔ تازه برپا شد و سلطان ابراهیم از هیمون که درین وقت با لشکر فراوان متوجه دهلي از طرف عدلي گشته بود اول دفع سلطان ابراهیم را اهم دانسته محاربه نموده هزیمت یافته خود را به بیانه رساند - و هیمون آمده سه ماه بیانه را محاصره نمود - درین ضمن محمد خان سور حاکم بنگاله را هوس دعوي ملک گیری بخاطر رسید برسر عدلي آمده به تسخیر آن حدود پرداخت - و هیمون از شنیدن آن ترک محاصره کرده خود را بجنگ محمد خان رساند - و سلطان ابراهیم تعاقب هیمون نموده هزیمت یافت بعده برسر راجه رامچند والی تهته رفته بعد جنگ گرفتار گردیده ببادیهٔ عدم شتافت - باقي ذکر عدلي بتحریر خواهد در آورد *

ذکر سلطنت سکندر شاه سور از سلسلهٔ شیر شاه

سکندر شاه سور بعد فتح و ظفر بکمال سرور لوازم سور بجا آورده - و امرای سور همقوم را فراهم آورده گفت که بزرگان گفته اند دولت از اتفاق خیزد و بی دولتی از نفاق - سلطان بهلول لودي و شیر شاه باتفاق برادران بسلطنت دهلي رسیدند * بیت *

مورچگان را چو بود اتفاق * شیر ژیان را بدر آرند پوست

سلطان ابراهیم لودي وعدلی بر خلاف رویهٔ بزرگان بمکافات بد سلوکي ونفاق ورزیدن با برادران ملک و سلطنت را از دست دادند - الحال من خود را قابل سلطنت ندانسته التماس دارم که هرکرا شما قابل این کار دانسته باشید اختیار نمایید - مرا رفیق اطاعت دانید - والا درین وقت که همایون پادشاه با لشکر جرار خونخوار قزلباش رسیده ملک از دست رفتهٔ خود را متصرف شده تا کابل از سرنو به تسخیر در آورده - بعد فراغ استیصال برادران متوجه دهلي خواهد گردید - سلطنت به نفاق مادهٔ خرابي خاندان لودي و سور خواهد گشت - و بیخ و بنیاد افاغنه ازین دیار کنده خواهد شد - همه امرا باتفاق قسمها بمیان آورده باظهار رضامندي و اطاعت عهد و پیمان نموده سکندر شاه را که پسر عموی شیر شاه می شد بر تخت نشانده لوازم تهنیت و نثار بجا آوردند - اما در همان هفته بر سر مقرر شده

اقطاع و منصب و خطاب بگفتگوی عتاب آمیز بمیان آمد - رویهٔ عناد
و نفاق منجر گردید - و خبر رسیدن محمد همایون پادشاه بهمعنانی
ظفر و نصرت به پنجاب و گریختن تاتار خان از قلعهٔ رهتاس و
حرکت نمودن هیمون از طرف عدلي براي تسخیر دهلي چنانچه
باحاطهٔ بیان مي آید زبان زد هر برنا و پیر گردید - و معا عرائض امراي
پنجاب مشتمل بر رسیدن فوج مغلان و متصرف شدن تا سهرند
و گریختن افغانان به پناه زمینداران لکهي جنگل رسید - و سکندر شاه
با چهل هزار سوار تاتار خان را و هیبت خان را برای سد راه چغته
تعین نمود و بعده بمقابل شدن فوجها تاتار خان شکست فاحش
یافته فیل و اسپ و آبرو باخته تا دهلي بند نگردید - و سکندر شاه
باوجود علم غلبهٔ محمد همایون و نفاق قوم خود هشتاد هزار سوار را
همراه گرفته با فیلان و توپخانهٔ بی شمار متوجه مغلان گردید باقي
احوال بر محل بذکر خواهد در آمد *

ذکر متوجه شدن محمد همایون پادشاه بعد از هزیمت یافتن از افغانان از نفاق انگیزی برادران و رفتن طرف ایران نزد زبدهٔ دودمان مصطفوی شاه طهماس (57) صفوی

چون جنت آشیانی محمد همایون پادشاه را از ناموافقت ایام و شومی نفاق برادران بد فرجام چشم زخمی عظیم در ایام تسلط شیر شاه چنانچه بزبان خامه داده رسید - با جمعیت معدود که همه جا شیرشاه تعاقب کنان می آمد متوجه پنجاب شده طرف کهکر رفته مادر محمد اکبر را که از خاندان احمد جام قدس سره بود بعقد در آورده عازم پنجاب گردید - بعد رسیدن لاهور بمصلحت نفاق آمیز میرزا کامران از راه سند و کهکر متوجه ایران و سمت قندهار گشتند و قصد داشتند که چون میرزا عسکری که در قندهار است اگر بر خلاف آنچه گذشته نفاق را بهمدمی میرزا کامران باتفاق مبدل سازد باز لشکر فراهم آورده فکر استیصال خصم بدسگال نموده آید - بعد، که نزدیک قندهار شرف نزول

---

(57) حاشیه صفحهٔ ۷۰ را باید دید *

فرمودند میرزا عسکری بشهرت استقبال و اعانت برآمده باشارهٔ میرزا کامران براراده شب خون و فکر فاسد کمر بست - حضرت جنت آشیاني برارادهٔ برادران اطلاع یافته قصد ایران نموده با معدود چند از امرای خانه زادان وفاکیش که بروایتي مجموع بهفتاد نفر نمي رسیدند و از عمدهاي آنها که رهبر و باني این سفر خیر اثر گردیدند بیرم خان بهادر ترکمان بود که از ایام عهد فردوس مکاني محمد بابر پادشاه همراه نجم ثاني که دفعهٔ ثاني چنانچه بگذارش آمده از طرف شاه ایران منجمله کومکیان براي دفع شر ازبکیهٔ بدخصال همراه پدر رسیده در جنگ مغلوبه ازبکان که قزلباس هزیمت یافته بیشتري با سرداران کشته و زخمي شدند بیرم خان نیز زخمي برداشته باز ازان روز سایه وار قدم از رفاقت دودمان صاحبقران بر نداشت - و چندي از خواص و شاگرد پیشه مرحله پیماي سمت مقصود گردیدند و نو نهال سرو جویبار سلطنت پادشاه زاده محمد اکبر در همان سال قدم از کتم عدم بعرصهٔ وجود گذاشته بود همراه بردن او متعذر دانسته با اتکه و انکه در اردو گذاشته بحافظ حقیقي سپرده والدهٔ محترمه اش را با چند دیگر از خدمهٔ محل همراه گرفته اواخر سنه نهصد و پنجاه [۹۵۰] بامداد بدرقهٔ فضل الهي ره نورد سمت ایران گشتند و برادران حق ناشناس صد مرحله از مروت دور اطلاع یافته این معني را نعمت غیر مترقبه و سرآمد آرزوي خود دانسته براثاث البیت ریخته بتاراج بردند - پادشاهزاده محمد اکبر را بقلعهٔ قندهار رسانده باز نگاه داشتن آنجا مصلحت ندانسته بقلعهٔ کابل آوردند - و حضرت جنت آشیاني بعد طي مراحل

بسرحد سیستان که داخل گرم سیر خراسان است رسیده ازانجا دو قطعه نمیقهٔ محبت اثر باظهار کمال شوق و اشاره از احوال پرملال و ارادهٔ خود بخط خویش نوشته پیهم مصحوب قاصد و همراه بیرم خان نزد شاه طهاس صفوي روانه ساختند - احمد سلطان شاملو حاکم سیستان خبر یافته بي آنکه حکم شاه باو برسد برادر خود را با بازخانه و دیگر سرانجام شکار و فواکه آن فصل باستقبال فرستاده خود نیز با تهیهٔ ضیافت بخدمت محمد همایون پادشاه شتافت - و شاه مهمان نواز بعد از رسیدن بیرم خان و بمطالعه در آوردن خط آب دیده گشته بمهمان داري بیرم خان پرداخته باظهار شوق تمام بدین مضمون جواب نامه نوشت * بیت *

همای اوج سعادت بدام ما افتد * اگر ترا گذري بر مقام ما افتد

و اظهار شوق زیاده نوشته از حضور امراي قاعده دان براي مهمان داري تعین نموده فرمود که در هر منزلي سر راه از ماکولات و فواکه و ملبوسات و اهل نغمه و اسباب عیش و آنچه ما یحتاج بزم سلاطین میباشد با اسپان عراقي و جواهر سرانجام ضیافت و پیشکش موجود نمایند - حتی که سوای نغمه سرایان خوش آواز از امرد و اناث ایران سازنده و مغنیان هند باهتمام تمام در هر منزلي حاضر و مهیا و تیار نمودند - چون بهرات رسیدند سلطان محمد میرزا پسر کلان شاه طهماس با شرف الدین اتالیق و دیگر امرا باستقبال رسیده در لوازم تعظیم و تکریم و سرانجام لازم و ملزوم سلطنت کمی نه نمود - و جنت آشیاني سیر باغات و تفرج آب و هواي آن دیار که بر طبع اشرف بسیار موافق آمدهٔ نموده در سنه نهصد و پنجاه و یک

[۹۵۱] با شاه ملاقات فرمودند و بکمال گرمي و تپاک ظاهری و باطني فراخور حال مهمان شرائط میزبانی بعمل آمد - گویند در مدت ملاقات از ملاحظهٔ اثر انفعال از احوال افغانان بد مآل حرفي بزبان شاه نگذشت هرگاه خود جنت آشیاني ذکر سرگذشت بمیان مي آوردند شاه بانواع تسلي پیش آمده نمیگذاشت که ازان ذکر کلام و کلمهٔ ملال اثر بر زبان جاري گردد - مگر روزي شاه بتقریب استفسار سبب برهمزدگی ملک نمود - جنت آشیاني در جواب گفتند که نفاق برادران علاوهٔ همه سرگرداني و قوت دشمن گردید - در انوقت بهرام میرزا برادر شاه بدستور بزرگان ایران که برادر خورد و پسر خدمت والدین و مهمان سعادت دو جهان میدانند طشت و آفتابه گرفته خدمت مینمود - بعد فراغ برخلاف دستور هند دست بسته مي ایستاد - شاه اشاره به بهرام میرزا نموده گفت که طریقه و آداب سلوک با برادران و فرزندان نه چنانست که شما می نمایید - جنت آشیاني تصدیق قول شاه نمودند - این معني بخاطر بهرام میرزا پارهٔ گراني نمود و در وقت مصلحت سرانجام مدد کلمه و کلام حرف بي مددي باظهار مخالفت مذهب نسبت بجنت آشیاني بزبان می آورد - نزدیک بود که مادهٔ انحراف مزاج شاه گردد اما جنت آشیاني طریقهٔ ملایمت و فروتني با همه اعیان شاه از دست نمیداد - و سلطان بیگم خواهر شاه و قاضي جهان و حکیم نور الدین در تسلي و تقدیم خیر خواهي جنت آشیاني و رفع وسوسه بغایت میکوشیدند و روزی در خلوت بتقریب اظهار فرط محبت اهل بیت نسبت بهمه خاندان امیر تیمور صاحبقران

غازي این رباعي طبع زاد همایون پادشاه را نزد شاه خواندند * بیت *

مائیم ز جان بندهٔ اولاد علي
هستیم همیشه شاد با یاد علي
چون سر ولایت ز علي ظاهر شد
کردیم همیشه ورد خود ناد علي

و نیز تقریبا مذکور نمودند که ابتداء بظاهر علت غائي مادهٔ عناد بعضی امراي چغته و نفاق برادران خصوصا میرزا کامران همین بود که پادشاه اختیار سلطنت باهل ایران داده در اظهار محبت اهل بیت افراط می نمودند - و باعث تقویت مذهب تشیع میگردیدند - و بعد از تقدیم ضیافت در خور حالت سلاطین و شاهان که در اکبر نامه بشرح و بسط مذکور است شاهزاده محمد مراد را باتابگي بداغ خان قاچار و سرداران نامدار دیگر و ده هزار سوار قزلباش سواي کومکي خراسان و صحرا نشینان که موافق روبهٔ ایران چون خدمتکار و عهده دار منازل آنجا را پیاده طي نمی توانند نمود همراه اکثر سوار فرا خور حالت عوض پیاده سوار مي باشد - قریب به سي هزار سوار جمعیت فراهم آورده - بود و دیگر سرانجامي که لازم سفر در خور حالت و شان هردو طرف بود موجود نموده خود مشایعت بجا آورده مرخص ساختند - جنت آشیاني وقت رخصت قرار چنان دادند که بعد فتح قندهار را بشاهزاده محمد مراد تواضع نمایند - و از راه تبریز و مشهد مقدس شده زیارت مزار شاه صفوي نموده وسعادت طواف روضهٔ امام علي موسی رضا علیه السلام و دیگر اولاد امجاد نبوي حاصل کرده

با کوکبه و دبدبه بتوابع گرم سیر رسیده قلاع آنجا را بتصرف آوردند و قندهار را بعد محاصرهٔ شش ماه که میرزا عسکري آنجا بود اوائل ماه رمضان سنه نهصد و پنجاه و دو [۹۵۲] فتح نموده موافق قرار داد بمردم شاهزاده محمد مراد سپردند - بعد از روانه شدن ازانجا خبر واقعهٔ شاهزاده محمد مراد که دوساله بود انتشار یافت - بعضی مردم فتنه جو مصلحت چنان دادند که تا فتح کابل مال و عیال ما در قندهار باشد وسردار و قلعه دار قزلباش باظهار آنکه الحال که قلعه حوالهٔ ما شده بدون حکم شاه احدي را در قلعه جا نمیدهم راضي بنگاه داشتن اطفال و اثقال همراهان رکاب نشدند - و این معني بر مزاج اشرف وامیران همراه گراني نمود - و بیرم خان و دیگر امرای رکاب با هم مصلحت نموده چنان قرار دادند که بهر وجهي که دانند قلعه را باز بتصرف خود در آرند - آخر کار قرار مصلحت بران یافت که جمعي از مردم هند و مغلیه همراه شتران کاه و هیمه داخل قلعه شدند - و پشتارهاي کاه بر سر گرفته چند روز آمد و شد نمودند - بعده روزي اسلحه درمیان پشتارها پنهان ساخته داخل قلعه شدند - غافل دست باسلحه برده دروازه بانان را بقتل آورده دروازه بر روي لشکر که نزدیک قلعه بود وا نمودند - قلعه دار هم ازین تمهید جان بازان خبردار گشته صرفه در جنگ ندیده از قلعه بر آمده راه عراق پیش گرفت - و جنت آشیاني قندهار را به بیرم خان سپرده متوجه کابل شدند بعد نزول رایات حوالي قلعه میرزا کامران جان بسلامت بردن غنیمت دانسته بغزنین گریخت و میرزا هندال که بسعادت قدمبوس رسیده بود بتعاقب او مامور گردید -

جنت آشیانی در سنه نهصد و پنجاه و سه [۹۵۳] (58) بفتح و فیروزی داخل قلعهٔ کابل گشته بعد حصول نعمت دیدار شاهزادهٔ محمد اکبر و تقدیم شکر الهی بند و بست قلعه نموده محمد علی خان (59) را در خدمت شاهزاده گذاشته در همان سال بقصد تسخیر بدخشان و دیگر بلاد موروثی در آمدند - میرزا کامران که اول پناه بافغانان برده به بی آبروئی ازآنجا بر گشته به بهکر نزد شاه حسین بغی عم رفته بود - از شنیدن متوجه شدن جنت آشیانی طرف بدخشان باز لشکر فراهم آورده بطریق یلغار آخر شب های تار خود را بپای حصار کابل رسانده انتظار صبح می کشید وقت وا نمودن دروازهٔ قابوی فرصت یافته داخل قلعه گردید و چند امیران جنت آشیانی را بقتل رساند و باردیگر جنت آشیانی تشریف آورده در محاصرهٔ چند روز قلعه را از تصرف او برآوردند همین دستور سه دفعهٔ دیگر بدستیاری و مدد میرزا عسکری و دیگر میرزایان در غیبت جنت آشیانی به تسخیر کابل پرداخته فرار می نمود باوجود مکرر از راه صلح و ندامت مطیع گشته بعد عفو جرائم جاگیر وآبرو یافته باز بتمرد پیش آمده فرار نموده بتاراج زمینداران رفته ریش تراشیده گریخته بود آخر کار گرفتار گردیده مکحول گردید و درسنه نهصد وشصت [۹۶۰] رخصت

---

(58) در تاریخ فرشته نوشته که قلعهٔ کابل دهم رمضان المبارک سنه ۹۵۲ فتح شده و ماده تاریخ درین مصرعه اورده * ع *

بی جنگ گرفت ملك کابل ازوی

(59) در تاریخ فرشته محمد علی طغائی نوشته *

كعبه خواست - ميرزا هندال كه بتعاقب ميرزا كامران مامور گشته
باز برگشته بر حضرت شبخون زده بود مقيد[مقتول] گرديد - و ميرزا
عسكري قبل از مكحول گرديدن ميرزا كامران برخصت جنت آشياني
روانهٔ بيت الله گرديده مابين راه شام و مدينه فوت گشت - و ميرزا
كامران نيز بعد از طواف بدو پيوست - و از ميرزا كامران ابوالقاسم نام
پسر و سه دختر ماندند كه ازان يكي را به فخرالدين مشهدي و دو
دختر ديگر را به بني اعمام خود دادند - و از ميرزا عسكري دختري
مانده بود كه بعقد سيد يوسف مشهدي در آمد *

حاصل كلام بعد از دفع برادران و بند و بست ملك موروثي
سمت كابل اگرچه متواتر خبر فوت سليم شاه و اختلاف سلطنت
ميان افاغنه و برهم خوردن نسق هندوستان و تسلط هيمون بر همه افاغنه
رسيد اما جنت آشياني دو دفعه طرف بلخ و سيستان و كشمير
تشريف فرموده جنگهاي رستمانه كه مكرر بدست مبارك شمشير
بر مخالفان زدند نمودند و خود زخم برداشتند باز طرف كابل توجه
نمودند - و بسبب نمامي حاسدان نسبت به بيرم خان بطريق
دريافتن صدق مقال غمازان طرف قندهار تشريف برده اورا ازين
تهمت بري يافته بموجب درخواست بيرم خان را در ركاب آوردند *

چون بتفصيل آن پرداختن از سررشتهٔ اختصار باز مي ماند بر
سر مدعاي اصل مي پردازد - كه در سنه نهصد وشصت و دو [۹۶۲]
شاهزاده محمد حكيم ميرزا را با منعم خان در كابل گذاشته متوجه
تسخير دهلي گرديدند - چون نزديك پنجاب رسيدند از پانزده هزار
سوار زياده در ركاب همايون نبود - باوجوديكه خبر سكندر شاه و خبر

روانه شدن هیمون صاحب مدار عدلي با لك سوار و دو هزار فیل
مي رسید اصلا اندیشه از بسیاري لشکر خصم بخاطر راه نداده مابین
راه ملتان و پنجاب قلعهٔ رهتاس بنا کردهٔ شیرشاه را با دیپال پور
و دیگر بلاد که امراي افغانان با لشکر زیاد سد راه گردیده بودند
مفتوح ساخته افغانان بسیار را بقتل آوردند - و بلاهور که نزول رایات
ظفرآیات گردید خبر رسید که تاتارخان و هیبت خان با سي و چهل
هزار سوار تعین‌کردهٔ سکندر شاه باستقبال مي آیند - بحسب التماس
بیرم خان خود در لاهور توقف فرموده دفع آنها را به بیرم خان
فرمودند - و بیرم خان نزدیك بآب بجواره (60) بان تیره
بختان که از شجاعان نامي بودند مقابل شده باوجود کمال قلت
لشکر چنان تدبیر و شجاعت را کار فرمود که از اقبال و طالع همایون
بمحض شب خون زدن که دیگر امیران را خبر نه‌نموده با نوکران خود
بر سر آن جماعه تاخته ترددهاي نمایان برروي کار آورد هزیمت
فاحش در لشکر افاغنه افتاد و فیل واسپ و اسباب بسیار بدست
چغته آمد - بعد فتح و نصرت مراجعت نموده بخطاب خان‌خانان
یار وفادار سرفرازي یافت - باز خبر رسیدن سکندرشاه با هشتاد هزار
سوار و فیلان بیشمار انتشار گرفت حضرت جنت آشیانی خود
بدولت از لاهور برآمده شاهزاده اکبر را که دوازده سال از عمر آن
نونهال گلشن عز و اقبال نشو و نما پذیرفته با تالیقي و هراولي بیرم‌خان
بمقابل سکندر شاه که به سهرند رسیده سد سکندر گردیده بود تعین

(60) ن - بچواره

فرمودند - بعد مقابله و مقاتله که از امرای نبردآزمای چغته جانفشانیها
بظهور آمد و چندین هزار سر بی سر گردیدند نسیم فتح و فیروزي بر لشکر
جنت آشیانی وزید و افغان بیشمار گرفتار پنجهٔ اجل گردیدند - و
سکندرشاه هزیمت یافته با بقیة السیف بکوهستان سوالک گریخت
و هیمون از شنیدن آوازهٔ فتح چغته عنان عزیمت طرف شرقي
تافت - و بیرم خان تاریخ این فتح را (شمشیر همایون) یافت - و
جنت آشیانی شاهزاده محمد اکبر را باتالیقي خان‌خانان یار وفادار
براي تعاقب سکندر بد اختر و دیگر افغانان طرف لکهي جنگل
تعین فرموده خود بهمرکابي فتح و نصرت متوجه دهلي گردیدند -
و در ماه رمضان المبارك سنه نهصد و شصت و سه [۹۶۳] (61)
داخل دهلي گردیده به نسق ملك برهم خورده پرداختند - و
ابو المعالي را حکومت پنجاب و سکندر خان [اوزبک] را ایالت
آگره عنایت فرموده روانه ساختند - و علي‌قلي را برای بند وبست
سنبهل و میرتهه مقرر فرمودند - و به تردی بیگ خان خلعت
حکومت دهلي مرحمت فرموده مي خواستند که خود بدولت
متوجه آگره شوند - از بد مددي فلك ناپایدار بتاریخ پنجم ربیع الاول
سنه مذکور (62) از بالای بام کبوتر خانه که وقت فرود آمدن متوجه
شنیدن اذان گردیده بودند پا بدر رفت و از بالاي زینهای بلند
افتادند و یازدهم ماه مزبور وقت غروب آفتاب جهانتاب آفتاب

---

(61) الصحیح شصت و دو *

(62) سنه نهصد و شصت و سه *

عمرش بمغرب زوال فرو رفت و طائر همایون بال روحش از قفص تن باشیانهٔ جنت پرواز نموده بمکان اصل پیوست و تاریخ وفاتش (همایون پادشاه از بام افتاد) یافتند - در دهلي مدفون نمودند *

گویند بمرتبهٔ بصلاح و تقدیم اوامر و مناهي الهي مي پرداخت که بی وضو نام خداي عزوجل بر زبان جاري نمی ساخت - و در صوم و صلوة و فرض و سنن و تلاوت قرآن تقید تمام داشت - با علما و شعرا صحبت داشتن و مباحثه نمودن دوست داشته فراخور حال هریك رعایت مي نمودند - و طبع موزون داشت که در ایامي که بیرم خان را در قلعهٔ قندهار نگاه داشته کابل را مکرر گرفته و استیصال برادران بدمآل کوشیده چند بیتی که از راه توجه باطني به بیرم خان نوشت بطریق یادگار آن پادشاه عالي تبار بزبان قلم میدهد * بیت *

باز فتحي ز غیب روي نمود * که دل دوستان ازان بکشود
شکر لله که باز شادانیم * بر رخ یار و دوست خندانیم
دوستان را بکام دل دیدیم * میوهٔ باغ فتح را چیدیم
روز نو روز بیرم است امروز * دل احباب بیغم است امروز
شاد بادا همیشه خاطر یار * غم نگردد بگرد یار و دیار
همه اسباب عیش آماده است * دل بفکر وصالت افتاده است
گوش خرم شود ز گفتارت * دیده روشن شود ز دیدارت
در حریم حضور شاد بهم * به نشینیم خرم و بیغم
بعد ازین فکر کار هند کنیم * عزم تسخیر ملك سند کنیم

در تاریخ فرشته مذکور است که هرچند بر عالمیان ظاهر است که حضرت جنت آشیاني برویهٔ مذهب برحق امام اعظم رحمه الله

قائم بود اما از آنکه میرزا کامران با جنت آشیانی نزاع ملکی داشت و حضرت را میل محبت اهل بیت رسول الله نسبت جد و آبای بزرگوار خصوص امیر تیمور صاحبقران موافق عقیدت مشایخ سلف و واصلان حق بافراط بود و میرزا کامران طرف داری اعتقاد بعضی متکلمین متاخرین متعصب می نمود و خلاف مرضی حضرت بظهور می آمد برفاقت بیرم خان کلمات مطایبه آمیز در مقابل مکالمهٔ میرزا کامران گفته می شد چنانچه در ایام اواخر شورش شیر شاه که جنت آشیانی به پنجاب تشریف آورده بودند وقت سواری همراه میرزا کامران بر قبرستانی عبور افتاد سگی را دیدند که بر سر قبر بول می نمود میرزا کامران را نظر بران سگ افتاد متوجه طرف جنت آشیانی شده گفت که ظاهر این سمت که قبر رافضی بود حضرت در جواب تبسم کنان فرمودند که آری آن سگ سنی است - و سوای آن اختیار زمام سلطنت بیشتر به بیرم خان و دیگر مردم ایران که همیشه در ایام سلف پادشاهان هند و دکن دخیل امور سلطنت بوده اند داده بودند - و نسبت خاندان این دودمان عالی نسب با سادات مشهد مقدس و دیگر مردم آن مرز و بوم می رسید این معنی نیز بر اکثر چغته و میرزا کامران گوارا نمی گردید حضرت را بطرف داری امامیه نسبت می دادند - و مجموعهٔ ایام سلطنت بیست و پنج سال و عمر شریفش پنجاه و یک سال بود * بیت *

بدنیا دل نه بندد هرکه مرداست * که دنیا سربسر اندوه و درد است

ذکر سلطنت محمد اکبر بادشاه که بهشت واسطه

باامیر تیمور انار الله برهانه می رسد

از چمن اخبار سلاطین گیتي ستان چنان نسیم روایت وزیده که جلال الدین محمد اکبر پادشاه غازي که در ایام هزیمت جنت آشیاني درحصار امرکوت توابع تهته از بطن ملکهٔ نسوان حمیده بانو بیگم مخاطب بمریم مکانی که نسبت شریف قدسیهٔ آن بجناب ولایت مآب شیخ احمد جام ملقب به ژنده پیل میرسد شب یکشنبه پنجم رجب سنهٔ نهصد و چهل و نه [۹۴۹] بعرصهٔ وجود آمده و تاریخ ولادت آن گوهر درج صاحبقراني که ندرت تمام دارد چنین یافته اند * بیت *

لله الحمد که آمد بوجود * آنکه از کون ومکان منتخب است

پادشاهي که ز شاهان جهان * اکبرش نام و جلالش لقب است

شب و روز و مه و سال میلاد * شب یکشنبه پنج رجب است

بعد از رسیدن خبر رحلت حضرت جنت آشیاني ازین تنگنا وسراي فاني بروضهٔ جاوداني روز جمعه دوم ربیع الثاني سنهٔ نهصد و شصت و سه هجري [۹۶۳] که از عمر شریف آن پادشاه اسکندر جاه سیزده سال و نه ماه شمسي و چهارده سال و چند ماه قمري در گلشن همیشه بهار امید سلطنت نشو و نما یافته بود در قصبهٔ کلانور تعلق صوبهٔ لاهور در طالع جوزا که بنظر سعد

صاحب طالع و دیگر نظرات سعد سعدین و نیرین از خانهٔ دهم ریاست و یازدهم زینت افزاي وقت بودند سریر آرای هندگردیدند و منابر عرش پایهٔ مساجد از اسم نامي شریف سرفخر بر اوج برین رسانیدند * بیت *

خطیب چرخ را گو تا بخواند خطبه بر منبر
بنام خسرو غازي جلال الدین شه اکبر

و امراي ذو الاقتدار آداب تهنیت و ایثار بجا آورده بعنایات اضافهای نمایان و خطاب مفتخر و معزز گردیدند - اگر خواهد سوانح پنجاه و یک سال آن پادشاه سکندر اقبال مفصل بزبان خامه دهد در جلد کامل علحده نگنجد هر که خواهد بر احوال آن خسرو گیتي ستان اطلاع واقعي یابد رجوع باکبر نامه و تاریخ بداوني عبد القادر نماید - اما از واقعات عمدهٔ ملکي و مالي فقرهٔ چند بطریق انتخاب از تاریخ فرشته و تواریخ معتبر دیگر بتحریر مي آرد - خان خانان بیرم خان که حقوق خدمت سه واسطهٔ آن دودمان خصوص رفاقت سفر ایران و مقابله و مقاتله درحربهای صعب برحضرت جنت آشیانی ثابت گشته بود بموجب وصیت والد بزرگوار منصب وکالت ضمیمهٔ اتالیقي و سپه سالاري عطا فرموده خطاب خان بابا را بر القاب و عنایات دیگر افزودند و فرمودند که اختیار سلطنت و بندوبست عزل و نصب حکومت و ایالت و امارت بلاد و کشتن و بستن و بخشیدن خیر خواهان و بدخواهان این دولت ابد پیوند بعهدهٔ خود شناخته از احدي وسواس در دل خود راه ندهند - خان خانان در ابتدای سلطنت فرامین انتظام و نسق سلطنت بدهلي و اگره و هر جا

فرستاده دران براي منع بعضي محصولات نامشروع که در ايام سابق
میگرفتند درج نمود - چون هنوز سلطنت جنت آشیاني که از سر نو
بتصرف ملازمان چغته در آمد مزاج نگرفته بود و مردم هنگامه طلب
و زمینداران افساد پیشه‌گفت و گو داشتند که ازین سراي بی ثبات
بعالم بقا شتافتند - افغانان خاندان لودی و سور و نیازی که میان
هم مخالفت داشتند و از هرگوشه و کنار اطراف شرقي طبل
سرکشی بلند آوازه ساخته علم سلطنت برافراخته خود را فرمان
فرمای مستقل می دانستند - و سواي صوبهٔ پنجاب منصوبان
جنت آشیاني استقلال بهم نرسانده بودند از هرطرف هنگامهٔ فوج
کشي و شورش و حرکت افواج انتشار یافت - ابو المعالي که از
سادات مشهور ترمذ و از مقربان چغته بود از مشاهده اختلال انتقال
سلطنت بفکر فاسد افتاد - خان خانان برارادهٔ او اطلاع یافته اورا
مقید ساخته حوالهٔ کوتوال نمود - ابو المعالي قابو یافته گریخت -
کوتوال از ملاحظهٔ باز پرس آن خود را هلاک ساخت *

و قبل ازانکه از استیصال سکندر شاه خاطر جمعي حاصل شود
خبر رسید که هیمون بقال وزیر و صاحب مدار عدلي شاه بآگره
رسیده آگره را بی محاصره و جنگ متصرف گردید - و سکندر
خان حاکم آگره از خبر آمد آمد هیمون تاب مقاومت نیاورده
از قلعه برآمد و بعده که فوج هیمون تعاقب نمود برگشته بمقابله
و مقاتله پرداخت و قریب دو سه هزار کس از جملهٔ فوج و بهیر
و دیگر همراهان بقتل رسیدند و زخمي گشتند و در دریا وقت
فرار غرق شدند - سکندر خان با معدود چند خود را بدهلي رساند

و تردي بیگ خان حاکم دهلي نیز از شنیدن خبر هیمون بفکر گرد آوري کومکي که در اطراف بودند نپرداخت و در قلعهٔ دهلي هم اگر محصور گردیده در پناه شهرپناه رعایا را بمدافعهٔ آسیب خصم مامور مي نمود و بحضور عرضه داشت ارسال میداشت تا رسیدن جواب با کومک استقامت مي توانست ورزید - اضطراب نموده بمقابلهٔ هیمون برآمده جنگ بي صرفه نمود - و باندک زد و خوردي که بمیان آمد هزیمت یافته راه اردوی معلی پیش گرفت - و هیمون دهلي را بتصرف در آورده در قلعه و اطراف حکام و عمال تعین نمود - و روزي که باگره رسید پنجاه هزار سوار با او بودند - بعد تسخیر دهلي قریب لك سوار فراهم آمدند و بقصد مقابلهٔ محمد اکبر پادشاه که بعد ازین بعرش آشیاني بذکر خواهد درآمد روانهٔ سمت پنجاب گردید - ودر همان حالت که خبر هیمون در لشکر عرش آشیاني انتشار یافت معا خبر رسید که خان زمان حاکم میرتهه که از امراي عمده و متوسلان خان خانان بابا بود از شنیدن هزیمت حکام هردو پاي تخت و تسلط هیمون تاب استقامت نیاورده روانهٔ حضور گردید - باوجود پیهم رسیدن اخبار موحش اول به تنبیه افواج سکندر شاه که اطراف پنجاب سر بفساد برداشته بودند پرداخته خواستند باستیصال راجه رامچند نگرکوت که از سرکشان مشهور آن صوبه بود متوجه شوند - راجهٔ مذکور نظر بر بهبود کار و عاقبت بیني خود و ملك و رعایای خویش نموده رجوع بخان خانان آورده بحضور رسیده ملازمت نمود - و بعنایات همان ملک و قلعهٔ موروثي خود و دیگر نوازشات سربلندی یافت *

درین ضمن از نوشتجات کابل بوضوح پیوست که میرزا سلیمان بني عم عرش آشیاني از بدخشان با لشکر گران براي تسخیر کابل رسیده بود منعم خان حاکم کابل بعد از امتداد محاصره که مکرر از قلعهٔ کابل برآمده دست برد نمایان بر فوج خصم نموده تسلط خود ظاهر ساخت - آخر کار نظر بر تقاضای وقت بلطائف الحیل با میرزا سلیمان پیش آمده اورا راضي بدین ساخت که سکه و خطبه بنام او باشد و او به بدخشان مراجعت نماید - عرش آشیاني باوجود هنوز بسن حد بلوغ نرسیده بود ازین هجوم آلام اخبار ناخوش ذرهٔ الم بخاطر نیاورده بسیر و شکار و پیکار خصم مشغول بودند - و باز روزی از سر نو خان خانان را در خلوت طلبیده فرمودند که ما شما را بجاي عموي مهربان میدانیم - و در سلطنت اختیار اختیار شماست - و قسم بروح پدر بزرگوار و سر مبارک خود داده فرمودند که در همه امور جزئي و کلي متضمن بر صلاح دولت و سلطنت در بخشیدن زر و ملک و اجرای سیاست محتاج به پرسیدن ما و اذن حاصل نمودن نگشته در اجرای کار ملکي و مالی بکوشید - و در همان اوان که امرا سر رشتهٔ کار از دست داده از ملاحظهٔ وضع روزگار و پیهم رسیدن اخبار کدورت افزا بفکرهاي دور از اندازهٔ کار افتاده بودند و صلاح کار و مصلحت نیک درین مي دانستند که بدستور عرش [فردوس] مکاني طرف کابل رفته بعد مزاج گرفتن سلطنت و فراهم آوردن لشکر متوجه تسخیر هند باید گردید و خان خانان بدین مصلحت تن نمیداد - درین حال تردي بیگ که از دهلي هزیمت یافته باعث استقلال هیمون گشته روانهٔ حضو

گشته بود روزی که پادشاه بشکار رفته بودند بخدمت خان خانان
رسید - خان‌خانان بحضور خود راه نداده بي آنکه بپادشاه اطلاع دهد
و استمزاج حاصل نماید فرمود تردي بیگ را گردن زنید * نظم *

کسي را که دیدی تو در جنگ پشت
بکش گر عدو در مصافش نکشت

و این‌معنی باعث کمال‌نسق و توهم خاطر چغته و دیگر امرای هند
وعجم‌گردید - اگرچه بعد مراجعت پادشاه خان‌خانان عذر خواه این
جرأت گشته التماس نمود که نظر بر حلم و خداترسي آن حضرت که
اغلب چنین تقصیر عمد او خواهند بخشید درین آشوب که کار
سلطنت به سیاست رونق میگیرد صلاح دولت درین دانستم که اورا
بسزا رسانم - عرش آشیاني خان خانان را در بغل شفقت گرفته
آفرین گفته و تحسین نموده فرمودندکه مکرر گفته ایم اختیار اختیار
شماست - از هیچ‌طرف و هیچ‌ممراندیشه دردل راه ندهید وگفته و اظهار
حاسدان‌صاحب غرض را بخاطر نیارید و این‌مصراع خواندند * ع *

دوست کودوست شود هردو جهان دشمن گیر

اما ازین جرأت خان‌خانان بردیگر امرا و مقربان پادشاهي‌خصوص
ماهم‌آغا که اتگه و مرضعهٔ (؟) پادشاه بود گوارا نه نمود و تخم حسد این
در مزرعهٔ دل پرنفاق‌کاشتند - بعده خضر خواجه را که از اولاد سلاطین
کاشغر بود حاکم پنجاب نموده متوجه بمقابلهٔ هیمون گشتند و بعد
رسیدن سرهند خان زمان را که بخطاب امیر الامرا سرافرازي یافته
بود با فوج خان خانان و دیگر امرا هراول نموده پیشتر رخصت
فرمودند - و هیمون که بعد تسخیر دهلي و هزیمت دادن منصوبان

جنت آشیاني با جمعیت لک سوار و هزار و پانصد فیل باستقبال عازم پنجاب بود از شنیدن توجه پادشاه سمت دهلي چند سردار نامي کارزار دیده رزم آزمای را با بیست هزار سوار بطریق هراول مقابل فوج پادشاه گیتي‌ستان مرخص ساخت - هردو فوج نزدیک پاني پت مقابل بهم رسیدند و جنگ عظیم در پیوست - بعد کوشش و کشش طرفین فتح نصیب خان زمان گردید - و فوج افغانان هزیمت یافته بغارت رفتند - و فیل و اسپ بیشمار بدست مغلان افتاد همین که خبر بهیمون رسید هراس‌تمام در دل او و فوج او راه یافت و به آراستگي‌تمام که قریب پانصد فیل مست جنگي انتخابي را پیش رو داده با توپخانهٔ جهان آشوب که عقب آن هر طرف که نظر کار میکرد جوق بر جوق فوج مسلح زره پوش دوش بدرش زینت افزاي فوج بودند ترتیب لشکر نموده متوجه مقابلهٔ خان خانان که هراول لشکر عرش آشیاني بود گردید - و ازان طرف بهادران ایران و توران و نام آوران با حربهاي جان ستان بیمین و یسار و یلتمش و قول جا بجا مقرر گشته ازروي صدق و صفا نقدهای جان را برای نثار راه ولي نعمت بر کف اخلاص گذاشته تکبیر گویان از هرطرف حمله‌آور گردیدند - و مبارزان صف ربا و دلاوران‌نبرد آزما اسپان بجولان در آوردند و افغانان جلادت نشان نیز خود نمائیهای مرد ربا بروي کار آوردند و نائرهٔ قتال و جدال اشتعال گرفت * نظم *

زغریدن ژنده پیلان مست * گره در گلوی هژبران شکست
در آمد بغریدن آواز کوس * فلک بر دهان دهل داد بوس

بعد کوشش بسیار و کشش بیشمار که کار به هزیمت لشکر چغته

رسیده بود و هیمون با جمعی از بهادران همدم و دلاوران همقدم از فوج خود برآمده خواست یکه تاز تا قلب گاه فوج منصور بتازد - و علم شهرت این فتح برافرازد - و غلغلهٔ عظیم درفوج مغلان برخاست - خان‌خانان مقابل حملهٔ او تاخت - و زد و خورد غریب بمیان آمد - ناگهان از خانهٔ کمان اقبال تیموریه تیرجان ستان بحدقهٔ چشم آن خیره چشم رسید همان لمحه اسیر سرپنجهٔ نبردگاه چغته گردید - و افغانان و راجپوتان و میواتیان رو بفرار گذاشتند - و تمام‌فیلان و خزانه و جواهرخانه و دیگر اقسام مال و عیال بدست مغلان افتاد - و فیلان و توپ خانه بضبط سرکار در آمد باقي بغازیان معاف فرمودند - و خان خانان هیمون را دست بسته آورده نزد عرش آشیانی حاضر ساخته التماس نمود که بدست مبارك بقصد اجر غزا شمشیري بر فرق نحس آن کافر زنند - بعده خان‌خانان کار آن اجل رسیده را باتمام رساند - و فرمودندکه سر اورا بریده به‌کابل روانه نمایند - و جسد پلید او بدروازهٔ دهلی برده آویزند بعد این فتح نمایان صداي کوس شادي بلند آوازه ساخته در پانی پت مقام نموده به تداوي مرهم لطف زخمیها پرداخته اکثر بندها را بعطاي اضافه و خلعت و خطاب نواخته جابجا فوجها را براي ضبط ملك و مال و استیصال افغانان بدسگال تعین فرمودند *

درین اوان خبر رسید که لشکر شاه اسمعیل بر سر قندهار آمده بدعوي تلافي آنکه امرای همایون قلعه را بموجب قرار و عهد تواضع نموده باز گرفته بودند در محاصرهٔ چند روز بتصرف خود آوردند - این نزاع اول است که بر سر قندهار میان شاه ایران و پادشاه هند رو داد *

درین ضمن خبر مصاف نمودن خضر خواجه خان حاکم لاهور که با حضرت جنت آشیانی، خویشي وصلت نیز داشت با سکندر شاه و هزیمت یافتن بعرض رسید و علاوه بیدماغي قندهار گردید - پادشاه خود بقصد گوشمال آن افغانان بدمآل عنان توجه طرف لاهور معطوف داشتند - سکندر شاه سراسیمهٔ کار و بارخود گشته پناه بقلعهٔ مال [مان] کوت احداث کردهٔ سلیم شاه برده محصور گردید - و فوجهاي منصور رسیده بر محاصرهٔ قلعه پرداختند - امتداد محاصره بشش ماه کشید و مردم بسیار از طرفین کشته و زخمي گردیدند و ذخیرهٔ قلعه رو باتمام آورد - بعده سکندر شاه بعجز آمده التماس صلح و عفو تقصیر بدین شرط بمیان آورد که عبد الرحمن پسر کلان او با فیلان و آلات حرب و دیگر آنچه قابل نذر و ایثار باشد در رکاب آمده نوکري و جان‌فشاني نماید - و سکندر امان جان یافته رخصت بنگاله یابد - التماس او بدرجهٔ قبول افتاد - بعده که روز بروز اختیار نظم و نسق سلطنت بقبضهٔ اقتدار خان خانان میگردید و آن قدر در مزاج عرش آشیاني جاکرده بود که بشکار رفتن و در شکار گاه بودن و اندرون محل تشریف بردن بي صلاح و استمزاج خان‌خانان صورت نمي‌گرفت - این معني مادهٔ مزید عناد و حسد معاندان وهم چشمان تنگ چشم مي گشت - و شهاب الدین خان و احمد خان نیشاپوري و ادهم خان که پسر و خویشان ماهم آغا مي‌شدند باتفاق بعضي امراي مقرب چغته همدم و همراز گشته هرگاه پادشاه را که ایام شروع شباب بود تنها مي یافتند کلمات عداوت آمیز و فتنه انگیز بانواع دلائل گوش زد مي نمودند - و عرش

آشیانی اصلا گوش بحرف آنها نمي نمودند - هم چنان در مجالس
و محافل هرجا جمعي فراهم مي آمدند مضمون همین شکوه را
مجلس مي ساختند - تا آنکه خیمه بخیمه و قهوه خانها این
حکایت شکایت آمیز لبریز دوست و بیگانه گردید - و شجرهٔ معلونهٔ
حسد و غیبت را بآبیاري غمازي و نمامي که گل سر سبد
شیطان رجیم است پرورش میدادند - آخر بوسیلهٔ هنگامه طلبان هرزه
دراي بگوش خان خانان رسید و باعث عالم عالم کدورت خاطر عقیدت
اثر او گردید - از اتفاقات در همان ایام عارضهٔ بدنی علاوهٔ الم روحاني
او گشت و چند روز بخدمت پادشاه حاضر نتوانست شد - و در
همین اوان حکم فیل بجنگ انداختن فرمودند - بعده که فیلان کوه
پیکر عفریت هیکل چند کله بریکدیگر زدند فیل مغلوب که
باختیار فیلبان نمانده بود هزیمت یافته رو به بازار و خیمهاي
خان خانان شد - و از صدمهٔ گریختن آن فیل و دیدن فیل غالب بقصد
تعاقب او و هجوم تماشائیان بجان و مال مردم بازار آفت پامال و
دست برد تاراجیان رسید - و غلغله و هنگامهٔ غریب برپا گردید - و
نزدیک بود که آسیب بخیمهٔ خوابگاه خان خانان رسد ازین معني
گرانی تمام بخاطر خان خانان روداد - و بگمان ظن بد که آن نیز از
نتائج توهم حسد و وسوسهٔ ابلیس پرفن ویران کن خان و مان کهن
است بحکم پادشاه و اشارهٔ و مصلحت معاندان دانست - و بماهم
آغا پیغام داد که نمي دانم درعقیدت و رسوخیت و فدویت من
چه خلل راه یافته که بصلاح بد خواهان دولت پادشاه اشاره و حکم
برگذاشتن فیلان طرف بازار فرموده باعث آزار و حیراني چندین

هنود و مسلمانان گردیدند - و نزدیک بود که تزلزل در خیمهٔ ناموس
این بندهٔ بی تقصیر راه یابد - بعد عرض رسیدن بعضي مقربان
فتنه جو شعله افروزی عداوت بدین مضمون نمودند که در مقابل
آن همه بذل و فضل پادشاه بدین مرتبه سوي ظن بردن نه شرط
عقیدت و نمک خواري است - عرش آشیاني اصلا بخاطر نیاورده
شمش الدین خان نام امیر نامي را براي تسلي خان‌خانان باظهار
تکرار قسم که اتفاقي فیل بآن طرف آمده مع فیل بانان هرچه
خواهند بدان سزا رسانند فرستادند - و بعد نزول رایات بدهلي که
اکثر از روي لطف و دلبري و خاطر جوئي و خوشي خان‌خانان توجه
مبذول مي فرمودند براى مزید تسلي و رفع مادهٔ ملال نسبت (63)
سلیمه سلطان بیگم که خواهر زادهٔ حضرت جنت آشیاني مي شد و
بحسن صورت و سیرت وصفات حمیدهٔ چند که از احاطهٔ تحریر بیرون
است و موزوني طبع موصوف بود با خان‌خانان مقرر کرده بعقد
ازدواج او در آوردند - این معني زیاده از سابق بر خویشان و امراي
چغته ناگوار نمود و مزید مادهٔ رشک گردید - خصوص ملا پیر محمد
نام شرواني که از فضلاي کهن سال دکني بود و ذکر او در سلطنت
نظام شاهي بگزارش آمده و در عهد حضرت فردوس مکاني بسبب
رواج مذهب تشیع میان نظام شاهیه براه نمائي شاه مطاهر دکني

(63.) در تاریخ فرشته نوشته که در موضع جالندر ازدواج سلیمه
سلطان بیگم دختر میرزا نور الدین محمد خواهر زادهٔ همایون پادشاه
به بیرم خان بحکم اکبر پادشاه واقع شد *

جلا وطن شده و بروایت بعضي مورخین ملا پیر محمد شرواني نیست بهرحال ابتداء آمده نزد خان‌خانان نوکر گشته داروغهٔ کتابخانه گردید و در سفر ایران رفاقت نموده بدستگیری خان‌خانان در جرگهٔ بندهاي پادشاهي بپایهٔ امارت رسیده بود با مدعیان خان‌خانان همدم و شریک شعله افروزي گشته ازین نسبت تازه که باوجود اختلاف مذهب بمیان آمد کلمات نامناسب بهم زباني دیگران بر زبان مي آورد *

درین حال گل تازهٔ دیگر شگفت چون خالي از غرائب نیست به تفصیل آن قلم را رنجه میدارد شاهم بیگ نام جوان ساده روي بود که خالي از ملاحت نبود چند روز در آغاز خوبي و جواني منظور نظر جنت آشیاني گشته در سلک خواصان در آمده مورد عنایات گردیده بود - بعده که حسن صورت او بزشتي سیرت زبان زد خاص و عام گردید حکم اخراج او فرموده بودند - درینولا خان‌زمان که باوجود از طرف پدر به شیباني خان ازبک پادشاه توران میرسید و از طرف مادر نسبت او بشرفاي عراق منسوب میگردید که در وقت تاخت خراسان بقید یکی از اولاد شیباني خان در آمده بود و در شجاعت سر آمد تهور پیشگان آن عهد گفته مي شد خانخانان متوجه تربیت و پیش آوردن او گردیده به پایهٔ امیرالامرا رسانیده بود بر خلاف رویهٔ خان‌خانان که در همه مذهب میجوشید چندان طرفداري مذهب امامیه داشت که در مجلس او اصلا تقیه نبود - بدام عشق شاهم بیگ گرفتار گردید و روز بروز محبت و الفت او برو زیاده مي گشت تا اختیار

زمام عقل از دست رفت و او بمرتبهٔ مفتون و واله او گشت که اکثر تواضع و سلوک که مخصوص سلاطین است نسبت او بجا می آورد و در خلوت اورا بر مسند نشانده خود دست بسته ایستاده شده شاهم شاهم میگفت - محرمان این راز بوساطت ملا پیر محمد که مدام رخنه جوي زشتي افعال خان‌خانان و متوسلان او بود به پادشاه رساندند - و حکم طلب و اخراج شاهم بیگ شرف نفاذ یافت - و بر خان زمان دل بداغ فراق او مبتلا ساختن دشوار گردید و بدفعیه و رفع آن گفت و گو مي کوشید - و نصیحت خان‌خانان درین ماده نفع نمي‌بخشید - تا آنکه بتحریک ملا پیر محمد لشکر بر خان‌زمان تعین گردید و خان زمان براه‌نمائي خان‌خانان نظر بر مآل کار آن تبه کار را از خانه بر آورده برج علي نوکر عمدهٔ خود را برای رفع آن فساد و رسوائي و التماس عفو تقصیر در خدمت پادشاه نزد ملا پیر محمد فرستاده شفیع خود ساخت - ملا پیر محمد بدون عرض خفت زیاده بحال برج علي رسانده از بالاي برج عمارت خود بزیر انداخت - و شاهم بیگ از خان‌زمان رخصت حاصل‌نموده خود را بجاگیر و تعلق حکومت عبد الرحمن نام‌که از جملهٔ همدمان و هم زبان و دست گرفتهٔ شاهم بیگ بود رساند - و او باستقبال و تهیهٔ ضیافت و مهمان داری کمر بسته سر گرم تردد گردیده شاهم بیگ را باعزاز تمام در خانه فرود آورد - و در ایامي که شاهم بیگ با خان‌زمان نرد محبت می باخت با عبد الرحمن نیز سر گرم نشاط و الفت بود - خان‌زمان لولي داشت آرام دل نام که با او هم محبت تمام بهم رسانده لمحهٔ بي او دل او آرام نمي‌گرفت - میان شاهم بیگ و آن

لولي نیز الفت بنهایت بهم رسید - ازآنکه بوي عشق و مشک پنهان نمی توان نمود و عشق این طائفه که خانه برانداز چندین هزار خانه اند سواي ندامت و بدنامي و پشیماني ثمرهٔ دیگر بار نمي آرد خان زمان برناز و نیاز هردو معشوق بی باک اطلاع یافته ازانکه در خاطر داری شاهم بیگ نهایت می کوشید آن آرام‌دل را بدل و جان تواضع این آرام‌دل خود نمود - شاهم بیگ بعد وصال چند روزه بدعوي معشوقي شیوهٔ عاشقي را موافق حوصلهٔ خود و حال و جمال خویش ندیده بعبد الرحمن که اورا نیز نظر رغبت بآن آرام دلها بوده بخشید - و عبد الرحمن آرام دل را بنکاح خود در آورده بعد ان شاهم بیگ مربی او گشته حکومت جاگیر او گرفته روانه ساخته بود - درینولا که شاهم بیگ مهمان او وارد گردید آن ملعونه که آخرکار چندین الفتها آمادهٔ انواع فساد دیني و جاني میگردد از گوشهٔ در و بام باشارهٔ حاجب و ابرو و گوشهٔ چشم پیام محبت دیرینه بمیان آورده خود را آراسته بعشوه و دلربائي جلوه داد - چون بي حکم عبدالرحمن بمجلس حاضر شدن او متعذر بود باشاره و راهنمائي آن یارقدیم شاهم بیگ باظهار محبت زنجیره باف و بی تکلفي که میان یاران همدم فارغ از رعایت شریعت و غیرت مي باشد تکلیف طلبیدن آرام دل دران بزم بمیان آورد - عبدالرحمن از قبول ابا نمود - شاهم بیگ برسماجت برافزود - چون سر خوشي شراب خانه خراب نیز سزاول آن تکلیف بود بگفتگوي ناملایم انجامید و زبانها برطعن بیوفائی مقابل چندان احسانهاي ابله فریب دراز گردید وکار به برآمدن شمشیر از غلاف کشید - چون سواران خان زمان

که براي رفاقت و رساندن شاهم بیگ همراه آمده بودند دران فساد رفیق گردیدند - و بفرمودهٔ شاهم بیگ عبد الرحمن را گرفته بسته بیحرمت ساختند - و موید بیگ که بقولی پدر عبد الرحمن و بروایتي برادر کلان او بود خبر یافته با جمع کثیر از اوباشان بر سر شاهم بیگ آمد و جنگ درگرفت و بزخم تیر اجل شاهم بیگ کشته گردید و عبد الرحمن و موید بیگ جان بسلامت بدر برده خود را به پناه ملا پیر محمد که بخطاب پیر محمد خان سرافرازی یافته بود برساندند خان زمان که سوختهٔ آتش فراق یار مقتول گردید سررشتهٔ عقل و دور اندیشی از دست داده بقصد کشتن هردو برادر روانه گشت - موید بیگ از شنیدن آن باستصواب پیر محمد خان که قبائح خان زمان را از خان خانان جدا نمي دانست بآب و تاب تمام بعرض پادشاه رساند و خان زمان را خان خانان نزد خود طلبیده در دفع کوشید و در همان ایام از درهم اندازي غمازان فتنه جو از مصاحب بیگ خان ولد خواجهٔ کلان که بسبب قرب موروثي خود درخدمت پادشاه وادعای حقوق سابق سراطاعت بخان خانان فرو نمی آورد نسبت با خان خانان ادا هاي خارج سرزد و خان خانان متحمل آن نتوانست گردید و به پیروي نفس اماره بر قتل مصاحب بیگ خان مبادرت نمود این همه اسباب علاوهٔ بیدماغي و سرمایهٔ نزاع امرای دیگر گردید و بر خاطر عرش آشیاني نیز گراني نمود * نظم *

خطرهاست در قرب شاهان بسی * که باشاه خویشي ندارد کسي

بعده که از دهلي بآگره تشریف آورده به نسق اطراف پرداختند

پیر محمد خان که بمرض بغض و حسد دائم گرفتار بود و کمتر
کسي را بي آبرو ریختن بخانهٔ او راه بود اتفاقا مریض گردید
خان خانان براي عیادت بخانهٔ او رفت از دربانان باظهار خبر
نمودن اداي خلاف داب بظهور آمد خان‌خانان آزرده خاطر گردیده
خواست‌که برگردد پیر محمد خان خبر یافته برآمده بمعذرت پیش
آمده گفت که دربانان نواب را نشناختند خان خانان در جواب
گفت تا حال که شما مرا نشناخته اید بر چوبداران شما چه تقصیر
لازم‌توان نمود - معهذا زیاده از یک دو آدم همراه خان‌خانان اندرون
رفتن‌نتوانست و این ناخوشي علاوهٔ غبار خاطر سابق ولاحق‌گردید -
و کار بجائي کشید که ملا پیر محمد را بی منصب ساخته چند گاه
در قلعهٔ بیانه محبوس نمود آخر بالتماس بعضی روانهٔ کعبة الله
ساخت - و بجای ملا پیر محمد حاجي محمد خان سیستاني را مورد
عنایات پادشاهي گردانیده استاذ عرش آشیاني مقرر نمود *

دریں ایام چون مهم تسخیر قلعهٔ گوالیارکه بعد از تصرف حضرت
فردوس مکاني از دست افاغنه باز بتصرف راجهٔ موروثي آن قلعه
درآمده بود پیش آمد و مکرر فوجها تعین گردید کاري نساختند
خان خانان براي رفع ملال خاطر پادشاه اهتمام تسخیر قلعهٔ مذکور
بي آنکه دیگري رفیق گردد و خزانهٔ پادشاهی بخرج آید بعهدهٔ
خود گرفته بپای قلعه رفته تردد و سعي نمایان بکار برده بپامردي
یورش و ضرب شمشیر آن قلعه را بتصرف اولیای دولت در آورد -
هم چنان در ملک شرقي که از فساد و فوج کشي افغانان فتنهٔ
عظیم برخاسته بود و هیچ امیر برفتن آنصوب اقدام نمي توانست

نمود - خان زمان بامید خطا بخشي بذات خود فوج کشي براي تنبیه آن سرکشان نمود و جنگهاي صعب رو داد باوجود افغانان زیاده مثال مور و ملخ بدعوي ارث سلطنت سور فراهم آمدند هرطرف که می تاخت از کشتها پشتها میساخت - تا آنکه چند افغان نامي را از پا در آورد و تا کنار گنگ بآب ضرب شمشیر گرد روي مخالفان را شست و شو داده بتصرف قلمرو عرش آشیاني در آورد - وهم چنان در تنبیه و تادیب میواتیان که همیشه مفسدي و سرکشي پیشهٔ آنها بود و استیصال دیگر سرکشان نواح دهلي و آگره کوشیده در سعي وتردد جانفشاني خود را معاف نمیداشت - تاآنکه از سرنو خان خانان مورد عنایات بي پایان گردید - اما معاندان و حاسدان شب و روز در فکر بر انداختن اعتبار و دولت خان‌خانان و ریختن آبروی او بودند و هر هفته و ماه تمهید تازه بروي کار می آوردند - و آمد و رفت رسائل شاه ایران مصحوب تجار مع تحف و هدایا گوش زد پادشاه مي نمودند - تا آنکه ماهم اتگه و ادهم خان کوکه و احمد خان‌داماد اتگه باهم‌همدم وهمراز گشته بخدمت حضرت شاه غوث رجوع آورده اورا نیز بر بعضی قبائح خان خانان که ساخته و پرداختهٔ آنها بود اطلاع داده شریك و معاون خود ساختند - درین اوان چنان مقرر شد که خان خانان را برای انتظام امور ملکي و مالی در آگره گذاشته عرش آشیانی تهیهٔ شکار چند روزه گرفته جانب سکندره برآمدند - و صید افگنان و تفرج کنان کنار آب جمنا مي رفتند - تا بسکندر آباد ازتوابع دهلی رسیدند - درین ضمن ادهم خان و ماهم اتگه بعرض رساندند که حضرت مریم مکاني والدهٔ

آن حضرت عارضهٔ بدنی بهم رسانده اند اگر بطریق عیادت عنان توجه بدان طرف معطوف دارند بجاست پادشاه متوجه دهلي گردیدند شهاب الدین خان خویش ماهم اتگه که در دهلی حاکم بود باستقبال برآمده بعد ملازمت و ایثار و نیاز بجا آوردن ترسان و لرزان باتفاق دیگر همدمان اشک ریزان بعرض رساندند که خان خانان توجه حضرت بدهلي بالتماس ما دانسته مثل مصاحب خان و دیگران کار مارا خواهد ساخت - لهذا التماس رخصت کعبة الله داریم و در مزاج عرش آشیاني اگرچه ازین کلمات خانه براندازنگرانی بهم رسید اما باز از راه لطف فرمودند بخان بابا بنویسند که ما بقلعهٔ دهلی بعیادت مریم مکاني باختیار و ارادهٔ خود آمدیم ظن تکلیف این معنی بر دیگران نبرند - بعده در خلوت شهاب الدین خان برفاقت دم کشان بعضي مقدمات ساخته و پرداختهٔ خود را با دیگر مذکورات وقوعی و غیر وقوعي درهم بافته باقسام قسم در مادهٔ خان خانان مع تمهیدات چند که ازان بوي نفاق و مخالفت او بمشام اهل خرد رسد بگذراندن شهادت دو سه رفیق همدم قسمی خاطرنشان عرش آشیاني نمودند که خاطر پادشاه را بالکل از طرف خان خانان منحرف ساختند - و کار بجائي رساندند که بعد ورود فرمان خان خانان درجواب عرش آشیاني بعنوان معذرت بیاد نمودن قسم مغلظه و همراه دادن کلام الله مصحوب حاجي محمد خان و دو نفر معتمد دیگر و زبانی آنها پیغام دادن که ازین مقوله که بعرض رسانده اند اصلا بخاطر عاجز راه نیافته عرض داشت نمود - قبول نیفتاد بلکه حاملان عریضه و مصحف مقید و محبوس گردیدند - و صدای طشت بدنامي

خان خانان بسعي دشمنان چنان از بام افتاد که بگوش خاص و عام رسید - و ذکر این مقال در السنهٔ دوست و بیگانه بگفتگو درآمد و سر گوشیها بذکر علانیه منجر گردید - و ایام کامرانی بدشمن کامی مبدل گشت - و توجهات و عنایات پادشاه رو بتنزل گذاشت - و بعد تشریف آوردن عرش آشیاني باگره خان خانان براي دفع غبار ملال ولي نعمت تسخیر مالوا را پیش نهاد خاطر بلا مدد و رفاقت دیگري نموده از پادشاه رخصت حاصل کرده بآن سمت لشکرکشی نمود و مبلغ کلي بخرج درآورد اما از بد مددی ایام و معاندان بد فرجام که بزمینداران اطراف آن مرز و بوم از زبان پادشاه خفیه احکام نوشته برهم کار گشتند فائدهٔ بظهور نیامد - باز بقصد تسخیر ملک شرقي مهم بنگاله بعهدهٔ خود گرفت باوجود سعي و تردد نمایان از ناموافقت امیران دور و نزدیك کاري ساخته نشد بلکه بدنامي دیگر که هرجا میرود عمدًا کار سرکار را برهم میسازد عائد و علاوهٔ گفتگوي سابق گردید و بهر کاري که اقدام مي‌نمود بهیچ وجه روي بهبود بنظر نمي آمد تا آنکه ارادهٔ بیت الله را وسیلهٔ رستگاري از زبان بد گویان ساخته التماس رخصت بمیان آورد درجهٔ قبول افتاد و مرخص ساخته میر عبد اللطیف قزویني استاد خود را نزد خان‌خانان فرستاده پیغام دادند که اولا تقاضاي ایام سن و ذوق سیر و شکار و عدم تجربهٔ کار رجوع مدار سلطنت بآن خان بابا واگذاشته بودیم الحال مي خواهیم که خود بدولت متوجه کارهای خلق و سلطنت گردیم دوم شمارا هم که احرام کعبة الله بسته اید اداي حج بجهات واجب و لازم گردیده باید که دست از علائق دنیا کوتاه

نمایید - خان خانان از شنیدن آن پیغام و استماع احکام اطاعت امر نموده علم و نقاره و فیلان و اسپان زیاده مع اسباب تجمل و امارت مصحوب حسین قلي بیگ نوکر معتمد خود روانهٔ درگاه معلی نمود و خود بسرانجام بیت الله پرداخت و بعضي اسباب زیادتي نزد درویش محمد اوزبک که از خویشان خان زمان و دست گرفتهٔ بیرم خان بود و شیر محمد خواجه که او نیز دم از پرورش احسان خان معزی الیه میزد فرستاده راه کعبة الله اختیار نمود هر منزلي که میرسید از تاخت زمینداران و حکام که متوسل بمعاندان آن خان نیک فرجام بودند تصدیع و هرج زیاده میکشید تا آنکه متواتر خبر رسید که مخالفان باشارهٔ مدعیان کمر بر ارادهٔ هلاک او بسته‌اند و اکثر همراهان نیز ترک رفاقت او نمودند - ازین وسواس که دامن گیر او گردید از منزل سانگانیر سي کروهي دار الخلافت مراجعت نمود و بدین بدنامي که بحسب دل بستگي دنیا فسخ ارادهٔ حج نموده زیاده مطعون زبان هرزه درایان گشته نمي دانست که مآل کار بکجا منجر خواهد گشت - درین فرصت ملا پیر محمد بموجب نوشتهٔ همدمان خود را برکاب عرش آشیاني رسانده از سرنو بعطاي خطاب و اضافهٔ منصب و فیل و نقاره سرافرازي یافت و برفاقت دیگر امیران برای تنبیه بیرم خان نامزد فرمودند بیرم خان که مکرر ارادهٔ سفر بیت الله نموده راه نیافته بقدم برگشتگي ایام مراجعت نموده متوجه پنجاب گشته بود که از راه قندهار و مشهد مقدس بعد زیارت مرقد حضرت امام رضا و نجف اشرف عازم بیت الله گردد از شنیدن تعین ملا پیر محمد ناچار براي محافظت

جان و آبرو شروع بنگاه داشت سپاه نموده بفراهم آوردن جمعیت
پرداخت و بقصد راه قندهار راه پنجاب اختیار نمود و بعد رسیدن
پیر محمد خان نزدیک سرهند آنقدر شکوهٔ بیرم خان و ارادهٔ بغی
او بخدمت عرش آشیانی نوشت که آزردگی خاطر اشرف یکی
بده منجر گردید بعده که عرصه بر بیرم خان تنگ گردید بخدمت
پادشاه معروض داشت متضمن برانیکه چون بموجب اظهار و
آرزوی حاسدان حقوق خدمت دیرینهٔ سه واسطهٔ آن دودمان
پامال تهمت کفران نعمت در خدمت ولی نعمت گردیده و
و معاندان در حلال دانستن خون رافضی فتوی داده اند برای
محافظت جان که در همه مذهب واجب است می خواهم
بمدد و رفاقت چندی خود را ازین بلیه نجات دهم و هم بدین
هیئت که باظهار اهل غرض اسباب بغی آماده میدانند درخدمت
آن خداوند هرچند نفس الامر ارادهٔ بیت الله باشد آمدن کفر
میدانم و بر عالمی ظاهر است که در خاندان ما ترکان نمک
بحرامی بظهور نیامده و لهذا راه مشهد اختیار نموده ام که بعد
طواف روضهٔ امام رضا علیه السلام و عتبات نجف اشرف و کربلا و
خواندن فاتحه دران مکانهای شریف برای بقای عمر و سلطنت
ولی نعمت از سرنو احرام کعبة الله بندم التماس آنست که اگر
بنده را در جرگهٔ نمک بحرامان واجب القتل میدانند یکی از
بندهای بی نام و نشان را تعین فرمایند که سر بیرم را بریده برسر
سنان جلوه دهان برای تنبیه و عبرت دیگر بدخواهان دولت
بحضور بیارد

* ع *

گر قبول افتد زهي عزو شرف

و الا سرداري فوج سوای ملای خارجي که از نمك پروردهاي نمک بحرام و اخراجي فدویست بدیگر یکی از بندهای درگاه والا مقرر شود - از رسیدن عرضه داشت و اطلاع بر مضمون رقت فرموده پیر محمد خان را طلب حضور فرمودند و شمس الدین خان را بخان اعظم مخاطب ساخته بودند حاکم لاهور مقرر کرده وقت رخصت خفیه فرمودند که اگر اثر نافرمانی در بیرم خان مشاهده نمایند دفع فتنهٔ او نیز بعهدهٔ خود دانند اما چون ایام برگشتگي طالع و انتهاي دولت بیرم خان که هر کمال را زوال است رسیده بود هر طرف که روی می آورد اگر همه برادر حقیقی و فرزند صلبي او بود ازو رو مي تافت چندان مکروه خاطر و غبار ملال از طرف همدمان و محرمان و هم زمان قدیم باو می رسید و بد مددی چندان از دوستان نامی مشاهده مي نمود که اگر خواهد موافق قول مورخین سلف عشری ازان بر صفحهٔ بیان آرد باعث ملال طبع مطالعه کنندگان میگردد - آنچه اسباب زیاد نزد درویش محمد خواجه و شیر محمد خواجه فرستاده بود که بروقت بکار آید تا وقت حادثه بتاراج تاراجیان در نیاید و براي همان یاران قدیم بماند کار بآنجا برساندند که بآنها تواضع نموده خود را و آنها را از بدنامي زبانها نجات دهد بلکه نزد هر کدام که براي طلب بعضي اشیاي ضروري یکي از محرمان را فرستاد درجرگهٔ مجرمان آورده مقید ساختند و انکار امانت نمودند و عهده داران اسباب را چنان از میان برداشتند که نام و نشان ازان در میان نمانده

و هرجانب که بتوقع ملاقات و استفسار مصلحت رو مي آورد ازو رو مي تافتند شمس الدين خان نيز به تبعيت همدمان حضور سوای آنکه با بيرم خان پرخاش نمايد و بزبان شمشير حرف زند صرفهٔ کار ندانست * بيت *

بقهر خدا چون کسي اوفتاد * همه عالمش پاي برسر نهند
چو بينند که اقبال دستش گرفت * ستايش کنان دست بربر نهند

تا آنکه با فوج خان اعظم در ظاهر قصبهٔ ماحي بجواره مقابل نمودن ضرور افتاد باوجوديکه جمعي از همرهان که بر آنها وقت کار اعتماد بود جدائي اختيار نمودند دولت بيگ که آنقدر تير روی ترکش فوج بيرم خان بود با بعضي مردم مشهور ديگر کشته گرديد خان اعظم را هزيمت داد و بيرم خان باز با فوج ولي نعمت مقابله و محاربه نمودن صلاح کار ندانسته طرف کوه سوالک روانه گرديد عرش آشياني بعد از شنيدن هزيمت اعظم خان بتحريک بعضی مقربان متوجه لاهور گرديدند - درين اوان منعم خان از کابل بحضور رسيده بمراتب و خطاب خان خانان سر افرازی يافت و بقصد تنبيه بيرم خان متوجه لکهي جنگل گشتند - چون داخل کوهستان شدند زميندارن آن زمين بمدد بيرم خان فراهم آمده با فوج هراول پادشاه طرح جنگ انداختند - بيرم خان چون ديد که در هرصورت با ولي نعمت سواي اطاعت مردود هر دو جهان گرديدن است زميندارن را ازان قصد فاسد مانع آمده و امان خواسته هر دو دست خود بسته دستار ندامت در گردن انداخته در خدمت پادشاه حاضر آمده سر بپای عرش آشيانی گذاشت و بهاي و هوی

درد آلود بگریست - آن زبدهٔ دودمان صاحب قران نیز برفت سر اورا ازراه لطف بدست مبارک برداشته دست شفقت به پشت او گذاشته خلعت خاصه مرحمت فرموده بزبان درربار گفتند که حق خدمت موروثي تو برماست اگر باز ارادهٔ نوکري داری سرکار کالپي و چنديري در اقطاع تو مقرر مي نمايم و درصورتیکه درحضور باشي در همه باب از احوال تو غافل نخواهم بود و غم خواري خواهم نمود و اگر ارادهٔ بیت الله داري بعزت و آبروی تمام روانه خواهم ساخت - بیرم خان درجواب التماس نمود که الحمد لله آنچه انتهاي آرزوی انسان میباشد در بندگی حضرت فردوس مکاني و جنت آشیاني و در رکاب سعادت بعرصهٔ ظهور آمده و درین تازگي همین مراد دل و مرکوز خاطر بود که بعد دریافت تجدید سعادت قدمبوس در حصول عفو جرائم رخصت کعبة الله حاصل نمایم نمیدانم که شکر این نعمت که بخواهش دل رسیدم بچه زبان و چه سان بجا آرم و مضمون این بیت بعرض رساند

* بیت *

زانجا که لطف شامل خلق کریم تست

جرم نکرده عفو کن و ماجرا مپرس

امیدوارم که محض از فضل بي پایان قلم عفو بر جرائم و صفحهٔ اعمال این سیه نامهٔ تبه کار کشیده بمدد بدرقهٔ فاتحه رخصت بیت الله مرحمت فرمایند - و پنجاه هزار روپیه مدد خرج راه مع دیگر لوازم سفر از روي لطف عنایت فرموده مرخص ساختند - عرش آشیاني بعد فراغ بند و بست اطراف و تنبیه بعضي مفسدان

متوجه آگره گشتند و بیرم خان در سنه نهصد و هفتاد و چهار [۹۷۴] (64) مع فرزندان و معدود چند که همدران رفاقت نمودند متوجه کعبهٔ مقصود گردیده بعده که به بندر کهنبایت تعلقهٔ احمد آباد رسید و درآنجا چند مقام اتفاق افتاد مبارک خان نام افغان که در جنگ هیمون پدر او از دست بیرم خان کشته گشته بود برهنموني معاندان خود را رسانده رفیق راه گردیده انتظار فرصت می کشید غافل خود را بر بیرم خان رسانده بیک زخم کار او ساخت و افغانان دیگر که درگوشه و کنار مددگار او بودند بر سر خیمه و خانهٔ او ریخته آنچه یافتند بغارت بردند و در وقت دم واپسین همین کلمه بعد اداي کلمهٔ شهادت بر زبان او جاري گشت که صد شکر در راه ولي نعمت در سفر بیت الله بدرجهٔ شهادت رسیدم - تاریخ کشته شدن او (شهید شد محمد بیرام) یافته اند و میرزا عبد الرحیم پسر چهار سالهٔ بیرم خان و سلیمه سلطان بیگم و دیگر متعلقان باحمدآباد آمده بمدد بدرقهٔ حاکم آنجا بحضور رسیدند و سلیمه سلطان بیگم را که شمهٔ از اوصاف او بزبان قلم جاري گشته عرش آشیاني در حبالهٔ نکاح خود در آوردند *

بیرم خان از اولاد علي شیر ترکمان بهار لوئي مشهور بود جد و آبای او پروردهٔ نمک خاندان امیر تیمور بودند و خود خدمت سه پادشاه ازان دودمان نموده در شجاعت و سخاوت و اجراي امور ریاست ضرب المثل آن عهد گفته مي شد و طبع موزون

---

(64) الصحیح سنه ۹۶۸

داشت و از اکثر علم با خبر بود خصوص در علم موسیقي موشگافي
می نمود اگرچه بیرم خان بسبب رشک حاسدان که روز بروز
بعلت مزید اختیار سلطنت در چشم همچشمان تنگ چشم خار
حسد می خلید و کار به تعصب و نزاع می آنجامید و خونهاي
ناحق که لازم ملزوم مکنت و ثروت می باشد علاوهٔ مکافات اعمال
او گردید و پنداشت که در مقابل پاداش سیاست از اثر آه
مظلومان قرب سلاطین آخر کار خود می سازد متهم به بغي
ورزیدن گردید - اما بر عقلاي ناموس خصوص که تاریخ طبقات اکبري
از روي غور بمطالعه در آورده و از حسن عقیدت و ارادت که ترکان
در حق ولي نعمت دارند واقف است میداند که ازین سلسله
نمک حرامي کم بظهور آمده - ظاهر است که خلاف عقیدهٔ بعضي
که اورا از اهل بغي مي شمارند ازین تهمت بري و پاک بود
و از طرف پادشاه نیز در مادهٔ او قصوري راه نیافته آری معاندان
کار خود ساختند و در اندک فرصت همه بمکافات اعمال رسیدند
چنانچه عنقریب باحاطهٔ تحریر مي آید *

القصه در سنه نهصد و هفتاد و شش [۹۷۶] (65) ادهم خان
را برفاقت پیر محمد خان برای تسخیر مالوا تعین فرمودند
و باز بهادر فرمان رواي مالوا که در عیاشي و فراهم آوردن اسباب
عشرت شهرت تمام دارد و از خبر آمد آمد فوج پادشاه گیتي
ستان باوجود آگاهي یافتن چنانچه در خلوت نشاط با روپ منی

---

(65) الصحیح سنه ۹۶۹

نام که به طبیعت پدمني بزبان خاص و عام موصوف بود و اشعار هندي بمضمون نازك ادا خوب میگفت و معشوقهٔ او گفته مي شد مشغول بود - وقتي از خواب غفلت بیدار گردید که کار از دست رفته بود - و با چندي از ناموس و جواهر بحالیکه قادر بر همراه بردن روپ متي نگردید طرف جنگل سرکار بیجاگیر (66) که کوهها و مکانهاي قلب دارد و دران ایام داخل سرحد مالوا بود فرار نمود - و ادهم خان بي آنکه کار بکارزار افتد تمام خزانه و فیلان و اسپان و اسباب تجمل و مغنیهای حور لقا بدست آورد و براحوال روپ متي اطلاع یافته رغبت ملاقات او بهم رساند و تکلیف وصال آن صاحب جمال بمیان آورد و روپ متي که عفت ضمیمهٔ صفات دیگر داشت در ابتدا تا مقدور بعذر و جواب ملائم و نا ملائم پیش آمده میخواست که دفعیه نماید آخرکار دانست که بدون اطاعت امر چارهٔ نیست باظهار عجز و سلوك مهلت یک روز خواسته غسل نموده بتجدید رخت و زیب و زینت و بانواع عطریات خود را معطر ساخته بشهرت ملاقات ادهم خان پرداخت - باختلاف روایات حاصل کلام آنکه قبل ازانکه دست تصرف احدي بدامن او رسد خود را مسموم ساخت - و ادهم خان از جملهٔ اموال چند فیل براي پادشاه روانه ساخته باقي در تصرف خود داشته بقصد تسخیر باقي قلاع آن حدود روانه گردید - عرش آشیاني بر

---

(66) در یک نسخهٔ اصل بیجاگهر و در منتخب التواریخ بداونی بیجاگرهه و در تاریخ فرشته بیجانگر نوشته •

متصرف شدن آن همه زر و مال و جنس وافر اطلاع یافته خود
متوجه تسخیر همان قلعه که ادهم خان روانه گردیده بود گشتند و
بطریق ایلغار با چهار صد پانصد سوار مسافت یکماهۀ پادشاهان
که اول ایلغار عرش آشیاني همان بود در کمتر از هفته طي نموده
نزدیک قلعۀ کاکرون رسیدند - قلعه دار مع کلید بر آمده ملازمت
نمود ولمحۀ درانجا توقف ورزیده ماحضري که قلعه‌دار حاضر ساخت
تناول نموده بعطاي منصب و خلعت اورا سربلندي داده همچنان
جلو ریز خود را بادهم‌خان که هنوز در راه بود رساندند - و ادهم‌خان
نظر بر بحال ماندن آبرو همه غنائم از نظر گذراند و ترسان و لرزان
به معذرت پرداخت و قلم عفو بر جرائم او کشیده خلعت عطا نموده
پیر محمد خانرا حکومت مالوا عنایت کرده باگره مراجعت
فرمودند *

درین ضمن خبر رسید که شیرخان پسر عدلي شاه که
درین مدت مفقود الاثر بود سي هزار سوار فراهم آورده بملک
شرقي درآمده مادۀ فساد و آشوب آن ضلع گردید - خان زمان و بهادر
خان برادر او براي دفع آن فتنه مامور و مرخص گردیدند - بعد
رسیدن بمقابل فوج افغانان که جنگ عظیم در پیوست دران
مصاف ترددات نمایان از هردو برادر بظهور آمد و جمعي کثیر
با مردم نامي از هر دو طرف کشته و زخمي گردیدند - شیرخان
هزیمت یافت و فیلان پر از خزانه و مال و اقمشۀ وافر از هرجنس
بدست خان زمان آمد - و وقت ارسال داشتن عرضه داشت فتح
اصلا از ذکر غنائم دران درج نه نمود و همه را عوض خون بهاي

همراهان مقتول خود محسوب نمود - چون این خبر از زبان منهیان بعرض رسید دانستند که خلاف داب ازو بظهور آمده - بشهرت قصد شکار سمت کالپي برآمده بهمان طریق ایلغار خود را نزدیک لشکر خان زمان رساندند - خان زمان اطلاع یافته ناچار باستقبال شتافته از فیلان و دیگر غنیمت آنچه دران جنگ یافته بود پیشکش نمود - و وکالت به خان آعظم مرحمت فرمودند - (67) و تودر مل که در پیشکاري وزارت مامور بود بندوبست و پرداخت ملک که در مقدمات مالي ازو بظهور آمده بر السنهٔ خاص و عام هندوستان تا آخر زمان ضرب المثل و مشیر کار و بار دیوانیان و امناي بیست و دو صوبه خواهد بود چند کلمه ازان بزبان خامهٔ صدق بیان میدهد - در سواد آعظم هند مدار کار و بار و خرید و فروخت و جمعبندي محال و تحصیل مال و علوفهٔ نوکران راجها و پادشاهان بر پُل سیاه بحساب تنکه بود اگرچه زر سفید مسکوک مي شد که آنرا تنکهٔ نقره مي نامیدند اما مخصوص انعام ایلچیان و مطربان بود و رائج عام نبود و بجاي نقره فروخته می شد - تودرمل که از قوم کهتریان بخطاب راجه میان همقومان سربلندي و امتیاز یافت بناي منصب و نوکري پادشاهی برین گذاشت که موافق وصول تنکه از دیهات و مواضعات سکهٔ روپیه بمقدار یازده ماشه قرار داد في روپیه

---

(67) عبارتي که ازین جا تا آخر سطر ۲۰ صحفه ۱۵۸ مرقوم است سیواي دو نسخهٔ اصل در دیگر هیچ نسخهٔ اصل یا دیگر تواریخ مذکور نیست و نه مناسبتی بمقام دارد *

چهل دام موافق نرخ مس آن‌وقت و اجوره سکهٔ پل سیاه که مراد از یک فلوس باشد مقرر کرده در تنخواه ملازمان پادشاهی جاری ساخت - و موافق همان جمع کل دیهات و قصبجات و پرگنات در دفتر ثبت نمود - این را عمل نقد جمعبندی نامید و بنای وصول محصول وضع دیگر برپای گذاشت - یعنی جنس حبوبات خریف و ربیع که از آب باران بعمل آید آن را بالمناصفه نصف سالم برای صاحب زراعت و نصف باقی در سرکار پادشاهی بضبط درآید مقرر نمود و هر جنسی که از حبوبات و بقولات و نیشکر و افیون و زرد چوب و غیره محتاج بآب چاه گردد که دران خرچ رعیت زیاده می‌شود ربع هر یک قطعه براخراجات و خرید و فروخت آن گرفته جنس غله را سیوم حصه و باقی جنس نیشکر و غیره که آنرا جنس اعلی نامند و خرچ آب چاه و نگاهبانی زراعت و درو نمودن نسبت بغلهٔ زیاد دارد بتفاوت چهارم و پنجم و ششم و هفتم حصه برای سرکار قرار داده باقی بحصهٔ مزارعان مقرر نمود - وهمچنان اگر خواهند محصول هرجنس واحد نیشکر و غیره نقد بگیرند موافق بمربع هر جنسی را فی تنکه (بیگه) که مراد از سه هزار و شش‌صد درعهٔ شاه جهانی مطابق حاصل زمان حال است‌که آن نیز موافق درع آن عهد وضع کردهٔ اوست زر نقد در دستور العمل ثبت نموده که آن را دهاره و دستور العمل راجه تودرمل نامند و لغایت حال در دفاترقانون‌گویان‌همه صوبجات ثبت وجاریست - و رعایای سقیم‌حال را برای برداشتن زمین بنجیرکه مراد از اراضی نامزروع‌باشد و زمینی که بعد مزروع گشتن از ظلم مفسدان اطراف و حکام ظلم پیشهٔ بدنام

افتاده باشد که دران نیز دهاره و دستور العمل مقرر کرده زر نقد
پیشگي براي خرج قلبه راني که آنرا تقاوي نامند دهانیدن موضوع
اوست - که یادگار گذاشته - اما بر عقلای باهوش تجربه کار ظاهر است
که الحال موافق تقاضاي وضع روزگار طریقهٔ غور امور ملکي و رعیت
پروری و آبادي ملک و افزوني محصول از میان برخاسته و عمال
اجاره دار که مبلغها خرچ دربار داده برسر محالات میروند و باعث
وبال حال رعایاي مال گذار میگردند و آنها را اصلا نظر بر آبادي
ملک و خرابي حال رعایا نیست و ازانکه اعتماد بر بحال ماندن
سال دیگر بلکه تمام سال ندارند هردو حصهٔ محصول را فروخته
میگیرند - و زهي خداترسي که بر همین ظلم اکتفا نموده کار بفروختن گاو
و ارابه که مدار قلبه راني برانست نرساند - و باز بخرچ دربار وسه بندي
و نقصان تعهدي که نموده وفا ننماید بساط باقي ماندهٔ رعایا را
حتي اشجار میوه دار و زمین ملکي و موروثی آنها را بفروش
نیارد و تاخت و تاراج مفسدان آن نواح علاوهٔ ویراني ملک
و خرابی حال رعایا میگردد - ازانست که ده کروه بیست کروه زمین
نامزروع افتاده بجاي زراعت اشجار خار دار دامنگیر مسافران و
نشتر جگر جاگیرداران بي سرو پایه است بسیار پرگنه و قصبجات
سیرحاصل بمرتبهٔ خراب و ویران از تعدي حکام بد انجام گردیده
که بیشهٔ شیر و مسکن سباع گشته - و آنقدر دیهات خرابهٔ محض و
بي چراغ شد که نام آبادي راهها برخاسته - اگرچه از شامت
نفس و رعایا و تقاضاي ایام بد فرجام که روز بروز ملک
زیاده ازین خراب شود و رعایا پامال جور و جفاي عمال بد مآل

گردند جاگیر داران گرفتار وبال آه عیال مزارعان مظلوم گردند اما ظلم و تعدي و بیداد حاکمان از خداي بي خبر بجائي رسیده که اگر خواهد عشر عشیر آن را باحاطهٔ بیان آرد از سررشتهٔ کلام دور مي افتد - در صورتیکه یکي از عمال که فی الجمله اندیشهٔ روز جزا داشته باشد و خواهد بر خلاف دیگر ظلم پیشگان سختي و تعدي را جزو اعظم شیوهٔ عاملي نداند و ترحمي بر حال رعایا نماید و در پرداخت حال رعیت مال گذار و افزوني محصول سال بسال و نیك عاقبت مآل کار خود و فرزندان خود داند - مردم روزگار اورا مطعون ساخته از جملهٔ بیوقوفان نا کرده کار محسوب مینمایند - و اگر خدا نکرده سال را تمام نرساند و تغییر گردید خراب و پامال خرچ سه بندي و غیرذلک گشته بوبال نقصان مایه و شماتت همسایه گرفتار میگردد - چنانچه مکرر بر مسود اوراق گذشته - حق سبحانه و تعالی همه بندهای عاصي را ازین آفت در پناه خود نگاه دارد بحق محمد و آله - دیگر بباید دانست که کروري که آن نیز وضع کردهٔ تودر مل است مراد ازانست که هرگاه محال یک کرور دام که بقرار دوازده ماه در ضبط خالصه آمد براي تحصیل و گرد آوري مال آن هرکرا مقرر می نمودند به کروری موسوم می کردند - و کروریهای آن عهد همه صاحب فیل و فوج بودند و جمع کثیررا بفیض می رساندند - سررشتهٔ سخن از کجا بکجا انجامید *

القصه عرش آشیاني که روز بروز آوازهٔ گیتي ستاني او در ممالك محروسهٔ هندوستان زبان زد هر برنا و پیر گردیده بود میخواستند

که برراجه بهاریمل (68) که از راجهاي نامدار و صاحب فوج بود و جد و آباي او سر اطاعت پادشاهان سلف هند فرود نیاورده بودند افواج ظفر امواج تعین نماید راجه از شنیدن دبدبهٔ اقبال عدو مال اکثري وکیل معتبر صاحب اختیار را بخدمت ارکان دولت فرستاده و حلقهٔ اطاعت بگوش پند نیوش کشیده دختر خود را مع پیشکشهاي لائق گذراند و از قبول آمد بر آبروي او افزود - بعده شرف الدین حسین را براي گوشمال راجه مالدیو و تسخیر ملک او که مراد از جد و آبای جسونت باشند و از قدیم الایام منجملهٔ راجهای با نام و نشان هندوستان گفته می شدند و بسلاطین دهلي رجوع نمي آوردند و باستظهار سه قلعهٔ جود پور و میرته (69) و سامان از سرکشان مغرور مشهور بودند مرخص فرمودند - شرف الدین حسین بعد رسیدن نزدیک بقلعهٔ جود پور که بالاي دامن کوه واقع است و محصور گردیدن راجه به پیش بردن مور چال و دواندن نقب پرداخت در محاصرهٔ چند روز راجه مالدیو امان خواست و قرار یافت که برادر خورد او براي برآوردن فرزندان وعیال بوعدهٔ هفته در قلعه مانده فیلان و آلات حرب و ذخیره بتصرف مردم پادشاه واگذارد - و تا خالي شدن قلعهٔ جود پور راجه بقلعهٔ سامان که در دامن کوه قلب واقع شده رفته بماند بعد برآمدن راجه میان برادر راجه و شرف الدین حسین بر سر بعضي تکلیفات گفتگو بمیان آمد و

---

(68) در تاریخ فرشته نامش پورنمل نوشته *

(69) این میرتة قلعهٔ ایست میان ناگور و اجمیر *

باز كار به پيكار كشيد برادر مالديو زن و اطفال را زير تيغ آورده با پانصد سوار بر آمده جنگ بهادرانه نموده علف تيغ و هدف تير و سنان دلاوران چغته گرديد و سر مقتولان با فتح نامه بحضور رسيد و و شرف الدين حسين مورد عنايات بي پايان گرديد *

باز بهادر كه از مالوا فرار نموده خود را به پناه كوهستان بيجاگير كه سابق از توابع مالوا بود و الحال از عهد اعلي حضرت شاهجهان تعلق بصوبهٔ خانديس گرفته رسانده چندگاه مانده بعضي از عيال و قدري مال كه با خود برده بود دران كوه جاي قلب گذاشته خود را نزد حاكم برهانپور براي درخواست كومك و فراهم آوردن جمعيت رساند - پير محمد خان خبر يافته با فوج خود شتافته بعد سعي بسيار مال و عيال باز بهادر را بدست آورده همچنان به برهانپور تاخت آورد - باز بهادر باتفاق فوج فرمان رواي برهانپور كه مدد حاكم برار نيز رسيده بود مقابل پير محمد خان بر آمد و هفت هشت كروهي برهانپور جنگ در پيوست - ازانكه از عدم سلوك و سختي پير محمد خان همراهان او بدل و جان رنجيده خاطر بودند بجنگ دل ندادند - و باز بهادر از هر طرف كه باز صفت حمله مي نمود سوار و پيادهٔ فوج خصم را كنجشك وار مي ربود - تا آنكه شكست فاحش در لشكر پير محمد خان راه يافت - و تمام كارخانجات پادشاهي كه همراه او بود بتاراج رفت - و مردم بسيار كشته و زخمي گرديدند و پير محمد خان دست و پا باخته رو بهزيمت آورده تا كنار آب نربدا عنان نكشيد و از اطراف بهيلان و مفسدان آن سر زمين بمدد باز بهادر رسيده بر فوج مغلوب تاخته سوار را پياده و

پیاده را بر هم مي ساختند - بعده که پیر محمد خان قدم در آب نربدا
گذاشته از صدمات غلبهٔ فوج باز بهادر در سنه هفت جلوس غرق
بحر فنا گردید وکمتر کسي از همراهان اونجات یافت و باز بهادر باستقلال
تمام آمده بمکان حاکم نشین خود رسیده از سر نو به بند و بست ملک
رفتهٔ خود پرداخت - عرش آشیاني بعد از شنیدن این خبر بیدماغ
گشته عبد الله خان اوزبک را براي تنبیه باز بهادر مع بهادران دیگر
و فوج و سر انجام شایسته مرخص فرمودند - و بعد رسیدن عبد الله
خان باز بهادر بگرد آوري فوج و تهیهٔ جنگ پرداخته حرکت
مذبوحي نموده آخر جنگ فرار اختیار نموده خود را بهمان کوهستان
بیجاگیر رساند (70) و عبد الله خان تا ماندو تعاقب نموده قلعهٔ
ماندو را نیز بعد محاصرهٔ چند روز بدست آورده قلعه دار تعین نموده
بر زمین مراجعت فرموده عرضه داشت فتح مع کلید قلعه ماندو
بحضور ارسال داشت و مورد آفرین و عنایات بی پایان گردید *

درین اوان ایلچي طهماس صفوي شاه ایران با نامهٔ نامي
بر اظهار محبت موروثي و عذر کدورت قندهار که بسبب نوکران
نا دولت خواه طرفین بمیان آمده بود و تحفهای ایران رسید روز
ملازمت دولک روپیه نقد مع جواهر و خلعت و اسپ با ساز
مرصع بایلچي عنایت نمودند *

بعد ازان که شمس الدین کوکه در وکالت و امور ملکي صاحب
اقتدار گردید رشک و حسد آن روز بروز چنان در ادهم خان با وجود

(70) در تاریخ فرشته نوشته که بکوهستان کمبل میر گریخت *

رشتهٔ اخوت مي افزود كه بفكر بر انداختن نخل حيات او بدستور بيرم خان افتاد - هر چند بآتش زنهٔ حقد و حسد سعي و تدبيرها بكار برد مفيد نيفتاد - روزي در خلوت وقتي كه خان اعظم تلاوت قرآن مي نمود قابو يافته فرصت وقت را غنيمت دانسته به بهانهٔ تعظيم نه نمودن اول زبان بپرخاش كشاد بعده غافل بضرب شمشير كار او تمام ساخت چون خانهٔ كه خان اعظم دران كشته شد نزديك محل و خوابگاه خاص واقع شده بود و قاتل بغرور مستي و قرب و جواني اصلا متنبه ازان فعل شنيع نگشته همانجا استاده ماند و چهارطرف اندرون و بيرون محل آواز گريه و صداي فتنه آميز بلندگرديد وقت آرام عرش آشياني خبر بگوش مبارك رسيد بر قصه اطلاع يافته شمشير در دست گرفته غضب آلود بر آمدند خان اعظم را كشته افتاده مشاهده نموده ادهم خان را مخاطب بعتاب ساخته شمشير از غلاف نيمكش بر آورده اشاره بقاتل نموده سبب اين فعل شنيع استفسار فرمودند آن اجل رسيده خون گرفته ندانست كه چه عذر گويد و بي ادبانه هردو دست پادشاه باظهار رسوخيت گرفته شروع بقصهٔ پر غصه گريه آلود نمود - عرش آشياني دستهاي خود را از دست آن بدبخت جدا ساخته دو سيلي قائم چنان بر روي او زدند كه بيخود شده افتاد بعده فرمودند كه اورا بسته بالاي بام برده دو باره پائين انداختند و بجزاي اعمال او رساندند - و بمكافات حسد سابق و لاحق كار او ساخت و ماهم انگه نيز از غصهٔ هردو قاتل و مقتول رنجور گشته چهل روز ازان واقع نگذشته كه ازين جهان انتقال نمود *

* بيت *

بي فائده بهر يک دم آب و دو نان
بر پيوسته جدل گشتند با هم دونان
با آنکه کسی ز خوان او سير نخورد
يک کس نگرفت عبرت از وضع جهان

ودر اندک فرصتي مدعيان بيرم خان بمراد دل نرسيده بدو رسيدند*

درين اوان خبر فساد شاه ابو المعالي رسيد اگر خواهد سوانح اورا مفصل برنگارد از ادعاي اختصار نويسي باز مي ماند مجمل بتحرير مي آرد که شاه ابو المعالي از سلسلۀ سلاطين صاحب داعيه بود و نزد جنت آشياني آمده بپايۀ امارت رسيده فکر فساد داشت بيرم خان از اراده او که بزشت کرداري مرکوز خاطر داشت اورا آمادۀ شورش دانسته مقيد ساخته در محافظت او مي کوشيد تا قابو يافته از حبس گريخته بعد فتنه انگيزي و فساد زياد باظهار ندامت رخصت کعبة الله گرفته رفته باز بهندوستان آمده متوسل ببعضی مقربان خصوص شرف الدين حسين گشته در جرگۀ امرا درآمده بار ديگر سرمايۀ فساد گرديد - باوجود مکرر از سر تقصير او گذشتند هربار شرف ملازمت حاصل کرده از سرنو هنگامۀ فساد مي ورزيد تا آخر کار کار بجائي رساند که دو سه امير نامي را بحيله و غدر کشته خود را به پنجاب رسانده چند گاه مادۀ شورش بود - بعده که افواج برو تعيين گشتند ازانجا فرار نموده خود را به کابل بخدمت ميرزا محمد حکيم برادر عرش آشياني رسانده قسمي جوهر ذاتي ضميمۀ اخلاص بظهور آورد که شاهزاده را فريفتۀ رشادت و حسن عقيدت خود ساخت و ميرزا محمد حکيم بحکم عرش آشياني

همشیرهٔ خود را بعقد او درآورد - و آن بي‌سعادت مادرزن خود را که دخیل امور ملک رانی بود بتدبیر بد عاقبتي بکشت و زمام اختیار سلطنت آنجا را از طرف میرزا محمد حکیم بدست خود آورد و در فکر و منصوبهٔ برانداختن میرزا محمد حکیم نیز بود میرزا سلیمان برین قصه اطلاع یافته خود را از بدخشان بکابل رسانده ابو المعالي را بعد از جنگ بدست آورده در مکافات اعمال او بقتل رساند - عرش آشیاني برین خبر اطلاع یافته شکر دفع شر او بجا آورده فرمودند - که کرد که نیافت - درین ایام فولاد (71) نام غلام میرزا شرف الدین حسین وقت سواري پادشاه که از شکار گاه مراجعت نموده بودند ازمیان کمین‌گاه ازدحام عام تیري برکمان نهاده به پادشاه رساند که ثلث تیر در شانهٔ مبارک جا گرفت و قبل از برآوردن تیر آن تیر انداز خطا کار گرفتار آمد و بجزاي کردار رسید گویند بعد دستگیر شدن او بعضي هواخواهان بعرض رساندند که اول ازو تحقیق باید کرد که این فعل شنیع ازو بگفته و راهنمائي که بعمل آمده در جواب فرمودند که درصورت تحقیق و استفسار مبادا از راه عداوت بدروغ نام یکي از خانه زادان عقیدت کیش ما گرفته مارا درحق او بد مظنه سازد حکم نمودند که فرصت حرف زدن نداده بقتل رسانند - و پادشاه بعد حصول صحت ازان زخم خود بدولت متوجه تسخیر بلاد جنوبي گردیدند و بعد رسیدن سرحد برهانپور میران مبارک شاه دختر خود را مع دیگر تحف و هدایا پیشکش گذرانیده مورد مرحمت

---

(71) در تاریخ فرشته نامش قتلق فولاد نوشته *

پادشاه گردید و حکومت مالوا را بقرا بهادر داده باگره تشریف آوردند *

چون قلعهٔ آگره ساختهٔ سکندر لودي که از عهد او بر آبادي آگره افزوده پای تخت خود گردانید بعده تا تیاری قلعهٔ شاه جهان آباد تخت گاه پادشاه دهلي گردیده بود ازسنگ و خشت و آهک تیار کرده بودند - عرش آشیاني در سال یازده جلوس که سنه نهصد و هفتاد و سه [۹۷۳] (72) هجري باشد شروع به بناي قلعه از سنگ سرخ و مسجد عالي از سنگ مرمر و عمارت دلنشین دیگر نمودند و در سنه نهصد و هشتاد [۹۸۰] رو باتمام آورد و یادگار خود گذاشتند بیست لك روپیه بخرج آن در آمده و سه هزار درعه دورهٔ قلعه و ارتفاع سي درعه و عرض دیوار حصار ده درعه و عرض خندق سي درعه و عمق دوازده درعهٔ سکندری واقع شده اگرچه در السنهٔ کهن سالان شهرت تمام دارد که اکبر آباد موسوم از عهد عرش آشیانی گشته اما آنچه از تاریخ شاه جهان نامه تالیف میرزا امینا ظاهر گشت تا عهد جلوس اعلی حضرت باگره زبان زد بود صاحب قران ثاني مسمی باکبر آباد ساختند - درین ایام عبد الله خان اوزبک در مالوا مادهٔ فساد و بغي گردید بعده که فوجها برو تعین فرمودند تمام شهر و قصبجات را که لکها مال تجارت درانجا موجود بود و تیار مي شد تاخت و تاراج نموده طرف احمد آباد فرار نمود از انتشار این خبر بعضي واقعه طلبان حرام خوار دیگر سرمایهٔ شورش گشتند خصوص خان زمان و بهادر خان که حسب و نسب هردو سابق

---

(72) در تاریخ فرشته سنه ۹۷۲ نوشته *

بزبان خامه داده هرچند که هردو برادر درهمه باب وضع امیران اختیار نموده بودند اما ازانکه پادشاه درحق امرای ازبکیه بدگمان و کم توجه شده بودند و از بعضي اطوار سابق خان زمان که بگزارش آمده شاکي بودند و مکرر میفرمودند که این از نسل شیباني خان ازبک که فخرخود مینمایند آنچه از شیباني خان و دیگر ازبکان بفردوس مکاني الم و تصدیعات رسیده باید که اصل قوم ازبک را از قلم رو خود اخراج نمائیم و این معني روز بروز مادهٔ نزاع و فساد هردو برادر که در مهم شرقي مامور بودند میگردید تا آتش فتنه بالا گردید و باتفاق سکندر خان و ابراهیم خان ازبک چندي دیگر از نمک بحرامان او باش وضع را باخود متفق ساخته سی هزار سوار توران و افغان فراهم آورده حق احسان و نمک ولي نعمت را فراموش ساخته طرف بلاد شرقی علم بغي برافراشته صریح طبل مخالفت نواخته خلل تمام در ملک انداختند - و پادشاه بسبب موانع چند که ذکر آن منافی اختصار نویسي میگردد اخبار موحش را شنیده نا شنیده مي انکاشتند - و تا خاطر جمعي از دفع بعضي مادهٔ فساد دیگر اغماض میفرمودند تا آنکه قابوی وقت را از دست نداده بعدم شهرت مهم که گوشمال آن فتنه پژوهان را قابل فوج کشي و گرد آوري لشکر ندانستند بشهرت شکار فرمودند که سرانجام چند روزه بردارند - و با جمعي از امرای مخصوص و فدویان جان نثار که در رکاب سیر و شکار مي بودند طرف رخنهٔ شرقي متوجه شدند - و تفرج کنان و صید افگنان عنان توجه جانب صوبهٔ بهار معطوف داشته یکبار بدستور مقرري ایلغار نموده بهمعناني

اقبال اکبري با جمعیت قلیل که قابل ذکر نیست غافل بر سر آن مدهوشان بادهٔ غفلت رسیدند - و آن تیره بختان که مست نشاي غرور بودند بی ادبانه بمقابله شتافتند - بعد زد و خورد که بمیان آمد از صدمهٔ مدد طالع آن خسرو سکندر فر چنان مغلوب هراس گردیدند که التماس عفو تقصیر را میانجي قرار صلح ساخته والدهٔ خود را برای شفاعت بخدمت پادشاه فرستاده شعلهٔ آتش غضب را فرو نشاندند - وبتقاضای وقت خطا بخشي را که خاصهٔ خاندان صاحبقران است کار فرموده تقصیر هردو برادر را مع آن ملک بطریق اقطاع به مادر خان زمان بخشیدند - و مقرر شد که مادر او در حضور باشد - وقت مراجعت عرش آشیاني هنوز به جونپور نرسیده بودند که خبر فساد هردو بدنهاد رسید فرمودند که والدهٔ اورا محبوس وار حوالهٔ حاکم جونپور نمایند - چون درین ایام خبرهاي ناخوش از کابل و اطراف پنجاب میرسید تنبیه آنها را موقوف بروقت دیگر داشته متوجه آگره گشتند - خان زمان خود را بجونپور رسانده با حاکم آنجا محاربه نموده غالب آمده جونپور را با والدهٔ خود بتصرف آورده حاکم آنجا را عوض والدهٔ خود مقید ساخت - عرش آشیاني از شنیدن جرأت و شوخي آن خیره چشمان بد عاقبت باز متوجه جونپور گشتند - درین اوان خبرهاي موحش کابل پیهم رسید *

حاصل کلام ملالت انجام سوانح اینکه بعده که میرزا سلیمان از شنیدن استیلاي ابو المعالي خود را به کابل رسانده ابو المعالي را کشت و کابل را بتصرف خود آورده سکه و خطبه بنام خود نموده میرزا سلطان را در کابل گذاشت و میرزا محمد حکیم بتقاضاي وقت

جان بسلامت ازدست او بدربردن غنیمت دانسته خود را بکوهستان
آن سرزمین رساند - بعده بگرد آوري لشکر پرداخته برسر میرزا سلطان
آمده کابل را متصرف گردید - میرزا سلطان خود را نزد میرزا سلیمان
رساند فوج همراه گرفته براي تسخیرکابل بار دیگر کمر همت بست و
نزدیک رسیده بمحاصرهٔ کابل پرداخت - و میرزا محمد حکیم از استحکام
مورچال و برج و باره و گرد آوری ذخیره خاطر جمع نموده محصور
گردید - و در دفع فتنهٔ میرزایان بدخشان مي کوشید - و حقیقت پیهم
بحضور معروض داشت - و بعد رسیدن خبرهاي ملال اثر عرش آشیاني
فریدون خان کابلي را که خالوي میرزا محمد حکیم مي شد بافوج
حاکم پنجاب و امیران دیگر را بمدد میرزا محمد حکیم روانه ساخته
بودند - و تا رسیدن فریدون خان میرزا محمد حکیم تاب مقاومت در
کابل نیاورده خودرا قبل از رسیدن فریدون خان بنیلاب رساند - بعده که
فوج کومکي بدو پیوستند فریدون خان مصلحت داد که پادشاه بمهم
خان زمان در اطراف بهار پابند گردید و شما هم وارث ملکید تقاضاي
وقت و غیرت آنست که باتفاق کمر همت بسته ملک پنجاب را
متصرف شویم و سرهند را حد خود سازیم وآینده چشم برراه عطیهٔ
الهي باشیم - کابل که ملک موروثي شماست کجا میرود - و میرزا محمد
حکیم بازي و فریب آن ابله فریب خورده روانهٔ لاهور گردید - حاکم
پنجاب باتفاق کومکیان محصور گردیده سراز اطاعت پچید - و اکثر
همراهان فریدون خان ازو جدا شده رفاقت حاکم پنجاب اختیار
نمودند - و فساد عظیم علاوهٔ شورش شرقي گردید - بعده که مجددا
خبراین واقعات بعرش آشیاني رسید عبد الرحیم بن بیرم خان

را مخاطب به منعم خان ساخته و بر مراتب منصب او افزوده جمعي از مردم کار طلب تجربه کار همراه او داده براي بند و بست آگره مقرر و مرخص نمودند - و مهم خان زمان را موقوف بر وقت دیگر داشته متوجه پنجاب شدند - و بطریق ایلغار همینکه نزدیک سرهند رسیدند میرزا محمد حکیم بمجرد آوازهٔ ورود رایات ظفر آیات تاب مقاومت نیاورده سراسیمهٔ کار و بار نا کرده کاری خود گشته ناچار راه فرار طرف کابل اختیار نمود - از اتفاقات از مردمان بدخشان هیچ کدام در کابل نبودند و جمیعت هم موافق مقابله و محصور گردیدن در قلعه نبود - میرزا محمد حکیم بلا تردد تیغ و سنان ملک از دست رفتهٔ خود را متصرف گردید *

عرش آشیاني از شنیدن خبر مراجعت میرزا محمد حکیم میخواستند چند روز به بندوبست پنجاب وتسلي دل الم خوردهٔ مردم آنجا پرداخته متوجه تنبیه خان زمان گردند درین ضمن خبر آشوب تازهٔ طرف مالوا بعرض رسید مجمل از تفصیل آن بزبان خامه میدهد که محمد حسین میرز و مسعود میرزا که با محمد سلطان و میرزا محمد زمان چهار برادر می شدند و با خاندان صاحبقران رشتهٔ بني اعمام ذوي الارحام میرساندند چنانچه بغي ورزیدن محمد سلطان و میرزا محمد زمان در ذکر سلطنت فردوس مکاني و جنت آشیاني باحاطهٔ تحریر آمده و مکرر قلم عفو بر جریدهٔ اعمال آنها کشیده شده بود درین ایام از شنیدن هنگامهٔ اطراف شرقي و کابل با الغ بیگ میرزا و شاه میرزا که آنها نیز از همان سلسله صاحب داعیه بودند همدستان گشته مع پسران بغي ورزیده فتنهٔ عظیم برپا نموده

قصبجات صوبهٔ مالوا را بتاخت و تصرف آورده درمیان هم قسمت برادرانه نمودند - عرش آشیاني از شنیدن خبر این فساد تازه فسخ ارادهٔ توقف پنجاب نموده اول بفکر دفع فتنه و آشوب خان زمان بد پیمان پرداختن اهم دیگر مهم دانسته مسافت بعیده را بطریق ایلغار طي نمودند - که قبل از انتشار یافتن خبر حرکت آن پادشاه گیتي ستان بر سر آن خفتگان بادیهٔ غفلت رسید و خان زمان اجل ناگهان بچشم عبرت بین مشاهده نمود - ازانکه راه فرار و در التماس عفو تقصیر بر روی خود مسدود یافت بجز آنکه در مکافات نمک بحرامي خود را بدم تیغ و سنان دهد چارهٔ کار دیگر ندانست - و بعد کوشش لاحاصل طعمهٔ شمشیر و هدف تیر بهادران رکاب گردید - و بهادر خان که زنده دستگیر شده بود به برادر خود پیوست - آري که کرد که نیافت - و که کاشت که ندروید - سرهاي باغي پیشگان مقتول را بطریق هدیه براي میرزایان که تازه بعرصهٔ بغي آمده بودند روانه فرمودند - و اکثر همراهان هردو برادر را که بقید در آمده بودند حکم فرمودند - که بر پاي فیل بسته تشهیر نمایند تا بسرداران خود واصل گردند و تاریخ این فتح (مبارک فتح اکبر) یافته اند *

بعد فراغ استیصال مدعیان دولت سمت شرقي متوجه تنبیه میرزایان باغي گردیدند - در همان زودي از هیبت اقبال اکبري میرزا الغ بیگ که در بغي ورزیدن پیش قدم دیگر میرزایان بود بساط حیات در نوردید - و دیگران تاب صدمات بهادران رکاب نیاورده آوارهٔ طرف احمد آباد و گجرات و خاندیس گشتند - و عرش آشیاني در سنه دوازده جلوس متوجه تسخیر چتور و تنبیه

رانا گردیدند - همین که رایت ظفر اثر نزدیک سرحد تعلقهٔ رانا رسید رانا که بعد هزیمت دو لک سوار و پیاده از مقابل ده دوازده هزار سوار چغته هزیمت یافته مغلوب هراس گشته بر فرزندان خود قسم گذاشته بود که بر روی دودمان صاحبقران شمشیر نکشند خود بعیال و اطفال خویش بر آمده طرف کوهستان قلب که الحال بآبادی آدیپور موسوم گشته و مسکن اولاد آن رانا قرار یافته پناه برد - و جیپال (73) نام برادر صاحب مدار خود را با دیپال نام برادر او و هشت هزار سوار جرار و ذخیرهٔ بسیار و آلات حرب مع کارخانجات در قلعه گذاشت - و کار بمحاصره و پیش بردن مورچال و بستن دمدمه انجامید - و ایام محاصره بامتداد کشید و چندین دفعه در یورش و بر آمدن راجپوتان بقصد شب خون بر مورچال پای جدال و قتال بمیان آمد و آدم بیشمار از هردو طرف کشته و شهید گردیدند و از ابتدای محاصره تا روز پرانیدن دیوار و برج یک طرف قلعه پانزده امیر نامی با جمع کثیر بدرجهٔ شهادت رسیدند - در آخر یورش جیپال از گولهٔ بندوق پادشاه بقول مشهور کشته گردید - و برادر او دیپال نام ناچار گشته دست از جان و مال و عیال شسته باتفاق همه راجپوتان شروع بجوهر نمودن زنان و فرزندان نموده چهار پنج هزار بل زیاده زن و مرد زیر تیغ آورده از قلعه بر آمده بمقابله و مقاتله پرداخت - و جنگ عظیم در پیوست - و از راجپوتان همراه او بیشتری طعمهٔ تیغ و تیر و سنان مغلان دلاوران چغته گردیدند *

---

(73) در تاریخ فرشته نامش جتمل نوشته *

گویند دران روز آنچه بشمار آمدند ده هزار آدم از زن و مرد هنود و مسلمین علف تیغ گشتند و حکومت آنجا را بآصف خان مقرر فرمودند - و بعد آن لغایت حال آن قلعه ویران مطلق مانده و رانا و دیگران وطن خود در همان کوهستان قرار داده آبادیی باسم اُدیپور آباد ساخته می بود - مسود اوراق در ایامی که همراه خلیفه سلطان شاهزادهٔ ایران بطریق مهمان وار رفیق بود وارد ملک او گردید و بحسب تکلیف رانا برای ضیافت چند مقام نمودن اتفاق افتاد و با نوکران عمدهٔ رانا که برای استقبال و رساندن تا سرحد باتحف و هدایای مرسولهٔ رانا آمده بودند از روی غور بحقیقت وا رسیده و از اطوار مذمومهٔ آنها واقف گشته - ملک وسیع پر حاصل که در طول از هشتاد کروه زیاده و در عرض کم از هفتاد کروه جریبی نخواهد بود - و جمع آن سوای مداخل سائر و راهداری و ابواب فروعی فوجداری و غیره که این هم مبلغ کلی می شود از محصول مال نقد فقط از کرور روپیه تجاوز مداخل دارد - و نوکران عمدهٔ او که در سال بیست هزار وسی هزار تا پنجاه هزار روپیه مقرری دارند آنها را باصلاح آن جماعه بیست هزار و سی هزار موافق همان مواجب می یابند - سه صد و چهار صد سوار همراه هریک از آنها تعیناتند - و در همان پرگنات که تنخواه نموده اند می باشند - در سال یکبار دو بار روز دسهره یا شادی برای سلام رانا میروند - یا باستقبال و مشایعت پادشاهزاده یا امیر نامی که ازان راه عبور نمایند تعین می گردیدند - گویند رانا خود را از اولاد نوشیروان میگیرد که بمرور ایام آتش پرستی آنها به بت پرستی مبدل گردیده اما

اصل ندارد - بهر حال ازو زمیندار عمده در هندوستان نیست - از جملهٔ
نوکران موروثي رانا که وطن در همان سر زمین از قدیم الایام دارند
سید علي و سید ولي نام بسیارند که خود را سید مینامند - وقتیکه
از آنها ارکان دین و مذاهب پرسند سواي نام رانا و ملت رانا
نمی دانند - و هرگاه رانا ازین جهان انتقال نموده بمکان اصل خود
شتابد و خواهد که پسر او بجاي او قائم مقام گردد - یکي از جماعهٔ
کوه نشینان سر و پا برهنه که گویند خزانهٔ رانا از قرنها کرسي
بکرسي حوالهٔ آن جماعه است که در جنگل مدفون دارند و هیچ
احدي را بران مکان اطلاع نمی دهند و هر سال و ماه و بروایتي هر روز
بران خزانهٔ مدفون می افزایند او آمده سر انگشت خود را بکارد
شگاف می نماید و قطرهٔ خون آن انگشت بر پیشاني آن وارث
ملک می مالد - بعد ازان ارکان دولت آداب مبارک باد بجا
می آرند - و آنها با پادشاهان نسبت دختر نمي نمایند *
القصه بعد فراغ تسخیر قلعهٔ چتور در سنه سیزده جلوس
متوجه تسخیر قلعهٔ رنتهبور تعلقهٔ سورجن حاکم آنجا گردیدند -
بعده که بمحاصرهٔ رنتهبور پرداختند باوجود در همین اوان خبر
رسید که میرزایان باغي پیشه از احمد آباد باز بر گشته طرف
مالوا آمده تاخت و تاراج مینمایند اصلا متوجه دفع فساد مالوا
نگشته دست از محاصره بر نداشتند ٭ و راجه سورجن حاکم
قلعه مغلوب هراس گشته فرار نمود - بعده قلیچ خان اندجاني و
غیاث الدین علي نخشبي را مع فوج شایسته براي تنبیه و دفع
فتنهٔ میرزایان باغي تعین فرمودند و خود متوجه اجمیر شدند - بعد

رسیدن فوج طرف مالوا میرزایان دست و پای لاحاصل زده هزیمت یافته راه خاندیس اختیار نمودند - و عرش آشیانی بعد فراغ زیارت حضرت خواجه معین الدین چشتی قدس سره و رساندن فیض بساکنان و خادمان آن مکان فیض نشان و تقدیم فاتحه و التماس فرزند طرف آگره متوجه شده و بسیکری هفده هیزده کروهی آگره که رسیدند بخدمت حضرت شیخ محمد سلیم چشتی که از مردمان والا مقام آنجا بود رفته درخواست فاتحه برای طلب فرزند نموده نذر نمودند که اگر خدا بدین امید کامیاب سازد هم اسم شیخ نمایند - و درهمان زودی بمژدهٔ حمل و بارور گشتن نخل مراد مبشر گردیدند - و آن حجله نشین سراچهٔ عصمت را که اثر ثمر آرزو در بطن او ظاهر گشته بود ازراه مزید حسن عقیدت همراه پرد گیان حضرت شیخ نگاه داشتند - بعده که بمژدهٔ ولادت با سعادت آن نَور حدیقهٔ سلطنت و نُور حدقهٔ خلافت که هفدهم ربیع الاول سنه نهصد و هفتاد و هفت [۹۷۷] بطالع میزان از مطلع فضل یزد منان برساحت زمین جهانگیر گردیده کامروا گشتند بطریق استعجال خودرا بخدمت شیخ سلیم رسانده بعد تقدیم شکر توجهات باطنی آن قدوهٔ زمان خرمن خرمن و دامن دامن زر بمستحقاق و خادمان آن سرزمین رسانده مولود مسعود را بسلطان سلیم موسوم ساختند - و تاریخ ولادت آن نونهال گلشن جهانبانی و گوهر درج اکبرشاهی (در شهوار لجهٔ اکبر) یافتند - و پیاده بزیارت درگاه حضرت خواجه معین الدین چشتی باجمیر که صدو بیست کروه عرفی مسافت دارد تشریف بردند - و قصبهٔ سیکری را بسبب

فتحي که حضرت فردوس مکاني را با رانا سانکا دران مکان میمنت نشان رو داده بود مسمی بفتح پور ساخته مشتبه برونق خلد برین آباد نمودند - و عمارات عالي گذاشتند - چون قلعهٔ کالینجر که شیرشاه در هوای تسخیر آن سوخته درحالت نزاع بمراد دل رسیده مفتوح ساخته بود - و باز کفار بدعوي ارث بتصرف خود آورده بودند - عرش آشیاني همین که ارادهٔ تسخیر آن قلعه در دل راه دادند - راجه رامچند که دران قلعه حاکم مستقل بود کلید قلعه را مع دیگر هدایا پیشکش فرستاده مبارک باد ولادت پادشاهزاده معروض داشت - و در همان زودی از مژدهٔ روح پرور تولد فرزند دیگر که مسمی بسلطان محمد مراد ساختند گل عیش و نشاط درچمن مراد شگفته گردید - و باز از سر صدق و صفا باجمیر تشریف برده زیارت نموده زر وافر بخادمان و ضعیفان و ارباب حاجت رساندند - وفرمودند که حصاري از گچ و سنگ گرد آن مزار سازند - راجه کلیان مل حاکم بیکانیر و چندر سین والد مالدیو آمده مع انواع تحف ملازمت نمودند - و دختر کلیان مل از جملهٔ پیشکش داخل پرستاران خاص سرادق جاه و جلال گردید - درین اوان از نوشتهٔ اعتماد خان وزیر سلطان مظفر گجراتي که اکثر نظربند (؟) و امیر صاحب مدار مي بود و آخر با یکي ازان هردو ساخته در دفع امیر دویم کوشیده في الجمله در سلطنت اختیار بهم رسانده معهذا در سلطنت و ملک خلل باقی ست و در حقیقت ملک گجرات بتصرف امرا درآمده چنانچه در ذکر حاکمان احمد آباد مفصل بگزارش درآمده و نسق سلطنت احمد آباد بسبب نفاق امرا

برهم خورده ملک صاحب ندارد و هردو میرزای باغی پیشه
که از صدمات فوج پادشاهي این طرف آواره شده اند در بهرونچ و
اطراف احمد آباد باتفاق بعضي مفسدان واقعه طلب علم بغي
بر افراشته اند باندک توجه و تعین فوج این ملک بتصرف اولیاي
دولت خواهد آمد بعد عرض پیر محمد خان اتگه را بافوج شایسته
پیشتر مقدمة الجیش مرخص فرمودند - چون بر سرحد راجهٔ
سروهي رسید راجهٔ آنجا یکي از راجپوتان چرب زبان تهور
نشان را بطریق رساندن پیغام و اظهار بعضي مطالب ضروري و
عجز حال خود فرستاد - و او در وقت ادای پیغام جمدهر از نیام
کشیده بر شکم خان مذکور رساند همرهان پیر محمد خان بر سر او
ریخته دست بدست بسزاي کردار او رساندند - و پیر محمد
خان اگرچه باوجود رسیدن زخم کاری جانبر گردید اما از الم زخم
که بعد مدت التیام پذیرفت جرآت برفتن احمد آباد ننموده
بخدمت پادشاه مراجعت نمود - و عرش آشیاني خود بدولت و
اقبال عدو مال عنان عزیمت طرف گجرات معطوف داشتند - دو
سه منزل طي نموده بودند که بمژدهٔ ولادت نونهال گلشن سلطنت
پادشاه زاده دانیال مبشر گردیده بفال نیک گرفتند - و در سنه نهصد
و هفتاد و نه [۹۷۹] بقصبهٔ پتن احمد آباد رسیده حاکم آنجا را
مستمال ساخته بی تردد تیر و سنان از تصرف گجراتیان بر آورده
سید احمد خان را که از سادات باره بود فوجداري آنجا داده
رایت ظفر آیت طرف احمد آباد برداشتند و نزدیک احمد آباد
رسیدند - سلطان مظفر باستقبال شتافته شرف اندوز ملازمت گشته

مورد عنایات بي پایان و مخاطب بظفر خان گردید - بعده دیگر برادران سلطان مظفر که همه از سلاطین زادهاي احمد آباد بودند سعادت قدمبوس حاصل کردند و سجدات شکر نزول قدوم میمنت لزوم بآن سمت بجا آوردند - و بي آنکه کار بخون ریزي و فوج کشي انجامد ملک بتصرف آن گیتي ستان در آمده امیران عقیدت آئین جبین ساي تهنیت گردیدند - و از جملهٔ میرزایان هنگامه طلب بغي پیشه که آوارهٔ سمت بهرونچ و کهنبایت بودند از شنیدن آوازهٔ فتح اقبال اکبری سراسیمهٔ کار و بار گشته میخواستند که فرار نمایند - عرش آشیاني مطابق رویهٔ یکه تازي بطریق ایلغار بر سر میرزایان که قریب هزار و پانصد سوار داشتند ازانکه همراه عرش آشیاني زیاده از دو صد سوار نرسیده بود میرزایان بشوخي و جرأت تمام اقدام بر مقابله نمودند و در مکان قلب سر راه پادشاه گرفتند و کار زار سخت و دار و گیر غریب بمیان آمد و بمرتبهٔ جنگ مغالبه گردید که از سیف و سنان کار بمشت و گریبان رسید - و هیچ نمانده بود که چشم زخم بدشمنان آن جناب رسد - و مکرر حملهاي مخالفان را بشجاعت ذاتي رد فرمودند - و راجه بهگوان داس که از عقب رسیده رفیق جانفشاني گشته بود بعد تردد بهادرانه باچند راجپوت بکار آمد - و پادشاه خود دو ترکش تیر بدست مبارک خالي نمودند - آخر کار نسیم فتح و فیروزي باقبال اکبری همعنان گردیده بر فوج پادشاه وزید - و ابراهیم میرزا و محمد حسین میرزا رو بفرار گذاشتند - چون قلعهٔ بندر سورت در تعلقهٔ گل رخ بیگم دختر میرزا کامران بود عنان توجه طرف بندر سورت معطوف داشتند - گلرخ بیگم از شنیدن خبر دبدبهٔ

اقبال اکبري پسر خود را همراه گرفته از راه بکلانه طرف دکن فرار نمود - قلعهٔ بندر مذکور بتصرف پادشاه گیتي ستان در آمد - (عجب قلعه گرفت) تاریخ آن یافتند دریں ضمن میرزایان فرصت یافته پٹن را محاصره نموده حال بر سید احمد خان تنگ آوردند - و همین که تیغ آفتاب گیتي ستان از افق مشرق سر بر آورده بود آوازهٔ رسیدن پادشاه ذو الاقبال انتشار یافت - دست از محاصره بر داشته سایه وار از گرد احاطهٔ آن دیار معدوم الوجود گشته آوارهٔ دکن گشتند - و عرش آشیاني خان اعظم را بصوبه داري احمد آباد با دیگر حکام تجربه کار کار دیده رعیت پرور در احمد آباد گذاشته در سنه نهصد و هشتاد و یك [۹۸۱] متوجه آگره گردیدند - و فوج برای تسخیر بهکر تعین فرمودند - و ابراهیم حسین (74) میرزا خود را به پنجاب رسانده چند روز مادهٔ فساد گردیده بزودی از دست بلوچان کشته شد - و سر او بحضور رسید - فرمودند بر دروازهٔ آگره آویزند - و در همان روزها مسعود میرزا گرفتار شده آمده در قلعهٔ گوالیار مقید گردید *

درین اوان که پادشاه در فتحپور تشریف داشتند بعرض رسید که اختیار الملك گجراتي باتفاق محمد حسین (میرزا) لشکر فراهم آورده آمده احمد آباد را محاصره نموده است - عرش آشیاني ابتداء چند هزار سوار انتخابي همراه امراي عقیدت نشان رزم آزما پیشتر بطریق هراول رخصت فرموده بتاکید اکید بهریک فرمودند که اگرچه ما از

---

(74) د. در نسخه ابراهیم بیگ میرزا نوشته لیکن ان صحیح نباشد *

شما پیشتر خواهیم رسید اما تا مقدور شما هم خود را زود تر برسانید -
از عقب بعد چند روز خود بدولت از فتح پور با چهارصد پانصد سوار
انتخابي یکه تاز بهادر که بیشتر از امراي جان نثار و خانه زادان
تجربه کار کارزار دیده بودند بر شتران ماده سوار نموده و خود
پارهٔ راه بر اسپ و بیشتر بر بهل و شتر سواري فرموده شب و روز
طی مسافت نموده چهل روزه راه را که پادشاهان در سه ماه و
چهار ماه قطع نتوانند نمود در نه روز طی فرموده بحوالي احمد آباد
رسیدند - مابین راه هر جا که با امرا و لشکري که سابق مرخص
فرموده بودند ملاقات می شد آنها باظهار خجالت غرق عرق
انفعال گردیده برکاب می پیوستند - و باز تا احمد آباد در ایلغار
بهم رکابي آن پادشاه ذو الاقتدار نتوانستند رسید - و روزي که کار بمقابله
و مقاتله افتاد زیادهٔ از سه هزار سوار در رکاب نبودند چون در همان
دو سه روز جاسوسان اختیار الملک پادشاه را در فتحپور گذاشته بي اثر
خبر حرکت کوچ آمده بودند بعده که آثار گرد فوج همرکابان
عرش آشیاني و غلغلهٔ رسیدن لشکر تازه بگوشها رسید یکي از سواران
فوج مخالف که براي آب دادن اسپ خود کنار آب متصل
دروازهٔ شهر آمده بود و در همان آن از سواران خان آعظم صوبه دار
محصور براي آب خوراندن اسپ کنارهٔ آب آمد سوار اختیار الملک
ازین سوار استفسار نمود که کدام سردار تعین کردهٔ پادشاه شما تازه
رسیده - آن سوار در جواب گفت که جلال الدین محمد اکبر پادشاه
غازی خود بدولت و اقبال رسیده اند - سوار آن طرف که بروایت
بعضي مورخین محمد حسین میرزا خود بود بدو گفت زهي لاف

دروغ - خبرداران ما بیست روز است که پادشاه را در فتح پور بلا خبر
ارادهٔ کوچ گذاشته آمده اند - سوار خان آعظم در جواب گفت آري
چنانست که مي گویند - اما امروز نه روز است که پادشاه شتر
سواره از فتحپور بدین سمت ایلغار نموده با شتر سواران یکه
تاز بهادر انتخابي خود را رسانده *

بر منصف پیشگان با هوش ظاهر است که هیچ پادشاه
بدین جرأت و این یاوري طالع و مدد اقبال عدو مال نبوده
که باوجود تحقیق خبر فوجهای سنگین مخالف و میسر داشتن
آنکه اگر خواهد با لک سوار و چهار پنج هزار فیل که همیشه
در فیلخانهٔ سرکار موجود مي بودند متوجه کارزار گردد - این
همه جرأت نماید - که هرجا با چهل پنجاه هزار سوار کار زار باید
نمود با جمعیت معدود که آنها نیز بسبب یلغار شب و روز
و بیدار خوابي با کلفت و کسل تمام خمار آلود بیداري رسیده
باشند که ادنی فوجدار پرگنه از عهدهٔ مقابله و پیکار او تواند
برآمد چنان تهوری را کار فرماید - و بر عالمي ظاهر است که
وقت ارادهٔ توجه پادشاهان از شهر بشهر دو سه ماه خبر کوچ
و برآمدن پیشخانه و تیاری کارخانجات شهر بشهر انتشار مي یابد -
و آن خسرو گیتي ستان بدان چستي و چالاکي خویش را برساند
که قبل از رسیدن خبر خود را با دو سه صد سوار برساند - برخلاف
فرخ سیر پادشاه که باوجود فراهم آوردن هفتاد و هشتاد هزار سوار
و جمع نمودن همه امیران ایران و توران و راجهای نامدار و سالها
بکار بردن منصوبه و تدبیر از عهدهٔ یک نوکر نتوانست برآمد -

تا بدام بلاي او گرفتار گردید - چنانچه انشاء الله تعالی مفصل بگزارش خواهد در آمد * ع * ببین تفاوت ره از کجاست تا بکجا

القصه محمد حسین میرزا و امیران گجرات از چنین ایلغار نمودن آن نامدار انگشت حیرت بدندان گزیده حوصله باختند - و چنان مقرر کردند که اختیار الملک بطریق فوج یلتمش با پنج هزار سوار نزدیک بدروازهٔ شهر که خان اعظم از احمد آباد بر امده بمدد پادشاه نتواند رسید مستعد باشد باز هر طرف که ضرور داند خود را برساند - و محمد حسین میرزا با هفده هیژده هزار سوار خود و اختیار الملک و ده هزار پیاده تیر انداز و برقنداز حکم انداز بمقابلهٔ پادشاه پردازد - و فوجها بحرکت آمده باستقبال پادشاه شتافته اطراف فوج پادشاهي فرو گرفتند - و کوس و کرناي رزم وهای و هوي دلیران بلند آوازهٔ گردید - و زد وخورد غریب بمیان آمد - و بهادران جانباز و دلاوران یکه تاز باوجود چنان ماندگي وکسل مسافت بعیدهٔ از بسیاري لشکر خصم اندیشه بدل راه نداده دادتهوري میدادند * نظم *

همه جنگ را تنگ بسته میان * بگردون بر اورده گرز و سنان
بخون آب داده همه تیغ را * سنان بر جگر دوخته میغ را

بعده که اثر غلبهٔ فوج مخالفان ظاهر گردید - و چندین از امیران پادشاهي شرط جان نثاري بتقدیم رساندند - و بسیاري گلگونهٔ سرخروئي زخمهاي نمایان حاصل نمودند - و نزدیک بود که چشم زخم بفوج پادشاه ذو الاقبال رسد - عرش آشیاني با خاصان جان‌نثار شیر وار از قلب فوج ظفر موج برآمده چون فیل کوه ربا بر محمد حسین میرزا تاختند - همین که پرتو همت اقبال اکبري برابر چشم میرزا

جلوه گر گردید - دل باختهٔ هراس گشته عنان از معرکه گردانیده
با فوج خود رو بفرار گذاشت - و بهادران فوج بادشاهي بتعاقب
پرداختند - در اثناي آن حال که گرم گریختن بود - اسپ محمد حسین
میرزا سکندري خورده افتاد - و بدست مردم پادشاهي مقید گردید -
و بخدمت عرش آشیاني حاضر آوردند - چند نامداری که در گرفتن
و آوردن او باهم دعوي سبقت می نمودند - میان آنها گفتگو بنزاع
انجامید - پادشاه ازو پرسید که راست بگو ترا که گرفته میرزا در جواب
گفت راست این است هیچ کدام مرد آن نبودند که مرا بگیرند
مگر کفران نعمت ورزیدن من و اقبال پادشاهی مرا دستگیر ساخت -
و دران حالت که غلبهٔ فوج میرزا ظاهر گردیده بود و پادشاه از فوج
برآمده بمیرزا تاخته هزیمت داده بود تا گرفتار شده آمدن او
عرش آشیاني برای دفع کسل یلغار و تردد ده روز در زیر سایهٔ
درخت آرام گرفتند - در لشکر اختیار الملک خبر مغلوب گشتن
فوج پادشاه انتشار یافت - اختیار الملک بشغب تمام مکان خود را
گذاشته بقصد مقابله و غارت فوج پادشاه و مدد لشکر خود بهمعنانی اجل
خویش و اقبال پادشاه جلو ریز وقتي خود را رساند که تمام فوج
عقب میرزا تاخته بود - و عرش آشیانی با دو صد و سه صد سوار
زیر درخت سایه دار با دل بیدار در راحت بودند - از رسیدن اختیار
الملک پادشاه خبردار گردیده مستعد مقابله گشته نقارچیان را
که دل و دست آنها از کار رفته بود - بنواختن شادیانهٔ فتح مامور
ساختند - و خان آعظم که با فوج خود در شهر محصور بود -
باستعجال تمام برآمده از عقب اختیار الملک رسیده بکارزار و مدد

عرش آشیاني پرداخت - درین گرمي دار و گیر راجه جي سنگ که خود را بمدد عرش آشیاني رسنده بود باندک دار و گیر که بمیان آمد راجهٔ نامي با چند نفر رکاب بکار آمد و اختیار الملك گرفتار چنگ اجل گردید و تمام فوج و بهیر گجراتیان و میرزا بغارت تاراجیان و بهادران پادشاهي درآمدند - و خان آعظم بملازمت عرش آشیاني رسید - و سعادت قدمبوس حاصل نموده شکر چنان فتح که کمتري از پادشاهان را رو داده باشد بجا آورده بتقدیم آداب تهنیت پرداخت - و دیگر امراي عظام رکاب تسلیمات مبارك باد بجا آوردند و نثار گزراندند - اگرچه عرش آشیاني بر قطع شجر حیات میرزا راضي نبودند اما راجه رام سنگ راضي بنگاه داشتن مادهٔ فساد نگردیده بقتل او مبادرت نمود - و خان آعظم را بدستور سابق در احمد آباد گذاشته متوجه آگره شدند *

بعد آرام گرفتن چند روز رایت ظفر پیکر طرف ملک شرقي برافراشتند - و بعد رسیدن بنواح حاجی پور پتنه ترددات فوج کشي و کارزار و محاربات رستمانه آنچه درتسخیرآن ولایت ازان پادشاه گیتی ستان که قلم ابطال برداستان رستم واسفندیار مي کشید بظهور آمد - و افغانان سور و لودي و نیازی بسیار را علف تیغ ساختند - اگرخواهد مجمل از تفصیل آن بگزارش آرد از سررشتهٔ اختصار نویسي بیرون مي افتد - هرکه خواهد که اطلاع یابد باکبر نامه و تاریخ فرشته رجوع نماید *

حاصل کلام در سنه نهصد و هشتاد وچهار [۹۸۴] بعد قلع ریشهٔ فساد مدعیان خاندان این دودمان بعضی را بجزا و سزا برساندند

و جمعي را مطیع و منقاد ساختند و بیشتر از توابع ملک شرقي را بتسخیر و تصرف اولیاي دولت در آوردند - و بامداد تدبیر و طالع اکبری خطبه و سکه بنام نامي خود نموده خان جهان را بحکومت بنگاله مقرر فرموده بفتح پور مراجعت نمودند *

درین آوان والي برهان پور مظفر میرزا را با گلرخ بیگم والدهٔ او مقید ساخته مع تحف و هدایاي دیگر همراه ایلچي زبان دان قاعده فهم بحضور فرستاد - پادشاه از راه فضل و عنایت مظفر میرزا را بانواع رعایت نوازش فرموده بهمسري شاهزاده خانم دختر خود معزز و مفتخر ساختند *

درین سال از غیب در فراش خانهٔ فتح پور آتش افتاد و چنان شعله ور گردید که هرچند سقایان و عملهٔ کارخانجات برای فرو نشاندن آن دست و پا زدند - فائده نه بخشید - و تا دو سه روز میسوخت - و اموال چندین لک روپیه تلف گردید - و بحکم تلف المال خلف العمر شکر سلامتي خود بجا آوردند *

و درسنه نهصد و هشتاد و هشت [۹۸۸] خبر فوت خان جهان بعرض رسید و متواتر بظهور پیوست که بعد واقعهٔ خان جهان فساد عظیم در ملک نو تسخیر در آمدهٔ بنگاله برخاسته - خواستند که متوجه بلاد شرقي و دفع فساد بنگاله گردند - درین ضمن خبر فرحت اثر تسخیر قلعهٔ بهکر در سنه هفده جلوس بعرض رسید - و بشگون نیک گرفتند *

و درهمین آوان از نوشتجات کابل و اخبار نویسان شمالی بوضوح پیوست که میرزا محمد حکیم از شنیدن تشریف بردن

پادشاه سمت بنگاله و مهم ولایت شرقي برهنمائي بعضی گمراهان واقعه طلب بگرد آوري لشکر پرداخته خود را براي تسخیر لاهور طرف پنجاب رسانده و بسیاري از زمینداران و هنگامه طلبان بد عاقبت با او رفیق گشته خلل عظیم در اطراف لاهور انداخته اند - لهذا رایت ظفر آیت بدان سو بر افراشتند - همین که خبر رسیدن پیش خانهٔ پادشاه‌گیتی ستان بپاني پت بمیرزا محمد حکیم رسید - سراسیمه وار بدستور سابق راه کابل اختیار نمود - بعده که سرهند مضرب خیام گردید شاه منصور حاکم سرهند را که در طلبیدن میرزا محمد حکیم هم داستان بود مقید ساخته فرمودند که منصور وار بر سر دار عبرت جلوه گر سازند - و شاه زاده محمد مراد را هراول ساخته بقصد گوشمال میرزا محمد حکیم متوجه کابل شدند - نزدیک کابل که رسیدند فریدون خان ناگهان بر سر اردوي شاهزاده تاخته تفرقهٔ تمام بحال سپاه و مردم بازار که ازین حادثه غافل بودند رساند و مال و متاع بسیار بغارت رفت - و در همان گرمی شاه زاده بر محمد حکیم خود را رسانده معرکهٔ قتال و جدال بیاراست - و آدم بسیار از طرفین کشته و زخمي شدند - آخر نسیم فتح بر لشکر شاهزاده محمد مراد وزید - و میرزا محمد حکیم فرار نموده پناه بکوهستان کابل برد - و عرش آشیانی بعد شنیدن مژدهٔ فتح بکابل تشریف برده اعیان و بزرگان شهر را اعزاز و اکرام تمام فرمودند و رعایتها نمودند - میرزا محمد حکیم عریضهٔ مشتمل بر اظهار ندامت و التماس عفو جرائم مصحوب ایلچي فهمیده بخدمت عرش آشیاني فرستاده مضمون این بیت بعرض رساند * بیت *

سهو و خطای بنده گرش نیست اعتبار
معني لطف و رحمت پروردگار چیست

قبول افتاد - وقت ملازمت نظر ترحم و عنایات بحال او دریغ نداشته متوجه هند و سند گردیدند - بعد ازانکه نزدیك آب نیلاب مضرب خیام گردید فرمودند که قلعهٔ درآنجا بنا نمایند و مسمی به اٹک سازند - بعده که در سنه نهصد و نود و یك [۹۹۱] آن قلعه مرتب گردید و پادشاه بلاهور شرف نزول فرموده بودند قلعه داري آنجا براجه بهگوان‌داس عنایت فرمودند و متوجه فتح پور گردیدند - بعد داخل شدن فتح پور در مزاج عرش‌آشیاني انحراف تمام رو داد - و مادهٔ فتنه و فساد واقعه طلبان گردید - و براي تسلي و رفع گفت و گوي بیحوصلگان باوجود اثر تکسر و نقاهت اکثر دیوان میفرمودند - و چون خود بسبب عارضهٔ بدني مهم بنگاله نتوانستند نمود و دیگري را سزاوار این کار عمده ندانستند شهباز خان کنبو را که در قید بود نظر بر جوهر ذاتي او از قید بر آورده بعد عنایات سلطاني براي دفع فساد بلاد شرقي روانهٔ بنگاله ساختند *

چون ظفر خان گجراتي در ابتداي سال فتح احمد آباد شرف اندوز ملازمت گشته بعطاي منصب عمده و جاگیر لائق سرافرازي یافته بود آخر باغواي فتنه جویان بدعاقبت گریخته طرف احمد آباد رفته علم بغي برافراشت - و روز بروز مادهٔ خلل ملک و خرابی حال رعایا میگردید - و بامداد نفاق حکام معزول و منصوب که بتحریر و تفصیل آن نمي پردازد مهم او بامتداد کشید - و آشوب

عظیم در صوبهٔ احمد آباد برپا گردید - آخر میرزا عبد الرحیم ولد بیرم خان مخاطب بمیرزا خان را بدان مهم مامور فرمودند - و درسنه نهصد و نود و دو [۹۹۲] با گجراتیان و ظفرخان محاربات صعب و کارزار صف بمیان آمد و چندین هزار سر و سردار بزیر تیغ آمدند - و بعد کوشش و کشش بسیار که ازطرفین بظهور آمد نسیم نصرت بر لشکر میرزا خان وزید - و ظفرخان خود را طرف جونه‌گره و جام رسانده بفکر خام فراهم آوردن لشکر از سر نو افتاده فساد تازه دران ضلع برپا نمود - میرزا خان با فوج شایسته بآن صوب شتافته بعد تردد نمایان ظفرخان را ازانجا بدر ساخت - و بار دیگر آن سرمایهٔ فساد با لشکر زیاد سر از بهرونچ بر آورده با قطب الدین خان جاگیردار حاکم برودة و بهرونچ مقابله نموده غالب آمده قطب الدین خان را کشته فوج اورا غارت نموده خزانه که دران هردو محال موجود بود بدست آورده و مبلغي از تجار و صرافان نقد و جنس بطریق قرض بزور گرفته سي هزار سوار فراهم آورده بقصد مقابلهٔ میرزا خان متوجه احمد آباد گردید - میرزا خان ده کروهي احمد آباد برآمده با او محاربه نمود - و دار وگیر غریب و زد و خورد عجیب رو داد - و سه هزار آدم از هردو طرف دران کارزار کشته و زخمي گردیدند - آخر فتح نصیب میرزا خان گردید - ظفرخان باز طرف جام شتافت و میرزا خان همچنان خود را به برودة و بهرونچ رسانده منصوبان ظفرخان را اخراج و تاراج نموده عمال پادشاهي دران محل مقرر کرده باحمد آباد مراجعت نمود - و بار سیوم و چهارم نیز میان ظفرخان و میرزا خان مقابله و مقاتله رو داد - و هربار ظفر نصیب میرزا خان گردید -

آخر ظفرخان بي پروبال گرديده چند بار آوارهٔ دشت ادبار بود -
و ميرزا خان بحضور رسيده مورد عنايات بي پايان و مخاطب
بخان خانان گشته باز براى دفع فتنه و استيصال ظفرخان مرخص
گرديد - و درسنه نهصد و نود و سه [۹۹۳] اميران عمدهٔ دکهن مثل
برهان الملك وشاه فتح الله شيرازي بحضور رسيده سعادت اندوز ملازمت
گرديده درجرگهٔ بندهاي پادشاهي در آمدند - و ره نموني تسخير
دکهن نمودند - شاه فتح الله مخاطب به عضد الدوله گشته مامور گرديد
که باحمد آباد نزد خان آعظم اتگه رفته باتفاق بتسخير برهانپور
و برار پردازند و برهان الملك را نيز بمنصب عمده و عطاي فيل و
جواهر مفتخر ساخته با عضد الدوله و خان آعظم رفيق ساختند - بعد
رسيدن هر دو امير باحمد آباد خان آعظم بتهيه و سرانجام مهم دکهن
پرداخته مصلحت دران دانستند که اول به تسخير برار که دران
ايام بتصرف نظام الملک بود پردازند - بعده که به ايرج پور که حاکم
نشين آن صوبه است رسيدند - هنوز به بندوبست آن ملك نپرداخته
بودند و چند روز توقف درانجا واقع شده بود که فوج نظام الملك
بسرداری راجی خان و ديگر امراي برار و برهان پور از دو طرف
رسيده چون مور و ملخ هجوم آوردند - و خان آعظم تاب مقاومت
دران ملك نياورده صرفه در مقابله و مقاتله با آنها ندانسته بدار و مدار
پاي اقامت ازانجا کشيده قسمي که انتشار فرار ظاهر کار بميان
نيايد بشهرت رسيدن خبر فساد احمدآباد براه سلطان پور ندر بار خود
را باز بر سر تعلقهٔ خويش برساند •

در سال نهصد و نود وچهار [۹۹۴] ميرزا شاه رخ نبيرهٔ ميرزا

سلیمان بنی عم عرش آشیانی که در بدخشان فرمانروائی می نمود از تسلط اوزبکان و رفتن بدخشان بتصرف عبد الله خان اوزبک بخدمت عرش آشیانی رسیده درجرگهٔ امرای ذوالاقتدار در آمد *

و در همان سال (75) جشن طوی شاهزاده محمد سلیم با دختر راجه بهگوان داس ضمیمهٔ جشن نو روزی عالم افروز گردیده بود که خبر واقعهٔ میرزا محمد حکیم از کابل رسید و کنور مان سنگه ولد راجه بهگوان داس بحکومت کابل سر بلندی یافت *

بر طالبان اخبار دیر کهن ظاهر و هویداست که تمام نسق و تسخیر هندوستان عشرت نشان یعنی بعضی بلاد دکهن و صوبهٔ احمد آباد و مالوا و بهکر و کشمیر و بیشتر ولایت شرقی و قلعجات تعلقهٔ زمینداران با نام و نشان خصوص اطاعت راجهای نامدار که حلقهٔ اخلاص بگوش نمودن و بندگی و سر افگندگی بدین مرتبه اختیار کردن که باوجود کمال تعصب که هر قومی را با مخالفان ملت خود می باشد دختران خود را مسلمان نموده داخل پرستاران خاندان دودمان صاحب قران ساختن و بدان مفتخر گردیدن و بخدمات مامور گشتن و رسیدن صاحب کمالان ایران و توران و روم و درجرگهٔ جان نثاران این سلسلهٔ عالیه داخل گردیدن و هندوستان را زینت تغییر و تبدیل از وضع سابق دادن مخصوص عهد سلطنت عرش آشیانی بود *

القصه میخواستند که خود عرش آشیانی بقصد تسخیر دکن

---

(75) بداونی این جشن را در ذیل سنه ۹۹۳ نوشته *

متوجه سمت جنوب گردند - درین ضمن خبر شورش افغانان روشنائي که نزدیک کوههاي پشاور با حکام پادشاهي به شوخي پیش آمده قطاع الطریقي و راهزني اختیار نموده بودند - و خبر فساد کشمیر که در ذکر صوبه و سلاطین کشمیر مفصل درج گشته بعرض رسید - و معا بظهور پیوست که والیان توران بقصد تسخیر کابل کمر بسته لشکر کشي نموده اند بسبب تواتر رسیدن اخبار ناملائم متوجه پنجاب شدند - و میرزا شاه رخ را با امراي عقیدت کیش دیگر براي تسخیر کشمیر که بیشتر مادهٔ فساد اطراف همان بود مرخص فرمودند - و زین خان کوکه را با شیخ فیضی که از مقربان خاص بود براي تنبیه افغانان مرخص نمودند - میرزا شاه رخ که بکشمیر رسید محاصره و محاربهٔ آنجا بامتداد کشید و ایام برف و شدت سرما رسید و لشکر هندوستان تاب شدائد ایام یخ و برف نیاورده بسیاري تلف شدند - لهذا میرزا شاه رخ بدون حکم صلاح دولت و رفاه حال مسلمانان دران دانست که قرار صلح بدین شرط بمیان آورد که محصول دار الضرب و زعفران که عمدهٔ حاصل آن سرزمین است در سرکار پادشاهي بضبط درآید و لشکر دست از محاصره بر دارد - بعد عرض خلاف مرضي بظهور آمد و میرزا شاه رخ مورد اعتراض گردید - درین ضمن میرزا سلیمان جد میرزا شاه رخ بحضور رسیده در جرگهٔ مصاحبان و مقربان گشته شفیع نا کرده کاري میرزا شاه رخ گردید *

و ازانکه حکیم علي الاطلاق در هر عهدي از حکماي مشهور و صاحب کمالان مغرور آن عصر را بهمان بلا که خود را دران

فن چار دانگ میدانستند مبتلا ساخته هم آغوش مرگ نموده
چنانچه افلاطون و دیگر حکماي کامل عیار بآزار اسهال و هر مرضي
که در علاج آن خود را سر آمد روزگار می شمردند درگذشتند -
و راجه بیربل (76) که از جمله مقربان عمدهٔ محمد اکبر پادشاه
صاحب السیف و القلم گفته مي شد و در فهم و فراست و دانائي
و رای صائب و بزله گوئي و حاضر جوابی نادر العصر آن عهد خود
را میگرفت و عمري در پست و بلند تجارب روزگار بسر برده بود -
در سنهٔ هزار و یک [۱۰۰۱] (77) مطابق آغاز سال سي و یك
جلوس غریب حادثه و چشم زخم برفوج عرش آشیاني که
بسرداري راجه بیربل تعین گشته بود رسید - مجمل از تفصیل آن
در گزارش می آرد که بعده که زین خان و شیخ فیضي برای تنبیه
افغانان روشنائي تعین گردیدند هرچند شرط سعي و تردد بتقدیم
رساندند بسبب کثرت افغانان که از مور و ملخ زیاده بودند فائده
مرتب نشد - بعده کنور مان سنگه را با لشکر تازه بدان مهم
مرخص ساختند و روز بروز مقدمهٔ فساد آن قوم زیاد میگردید -
تا آنکه راجه بیربل همراه سعید خان کهکر و فتح الله مخاطب
بحکیم ابو الفتح که او هم از دانشمندان روزگار گفته مي شد و جمعی

---

(76) در نسخ موجوده بیربل و بیرب هر دو نوشته و در تاریخ
فرشته و اکبرنامه بیربل و در منتخب التواریخ بداوني و بعض نسخ
آئین اکبر بیربر نوشته *

(77) بداوني و فرشته تاریخ قتل بیربل ماه صفر سنه ۹۹۴ گفته *

از امرای تجربه کار مع فوج ده هزار سوار و پیادهٔ کارزار دیدهٔ نبرد آزما بطریق سردار مستقل علاحده بمدد زین خان و شیخ فیضي مرخص ساختند - از انکه بیربل در فن شعر هندي و لطیفه گوئي و مشیر بودن در امور ملکي و دانائي در خدمت عرش آشیاني بسیار معزز بود و کمتر بر جدائي او از رکاب راضي مي شدند و سرانجام آن مهم را موقوف برفتن او دانسته بودند وقت رخصت از راه کمال لطف دست بر دوش او گذاشته تاکید بزود مراجعت نمودن بعد فراغ تنبیه آن جماعه بدسگال فرمودند - بعده که بیربل بدان مکان رسید در ابتدا ترددات نمایان و سعي جمیلهٔ او در تنبیه و تادیب آن جماعهٔ بد عاقبت بظهور آمد و جمع کثیر ازان مفسدان را قتیل و اسیر ساخت و مکانهاي قلب آنها را بتاخت و تاراج درآورد - اما ازانکه مقابل غرور او نظر بر دانائي خود داشت در تقدیر چنان رفته بود که چشم زخمي که در تمام ایام سلطنت عرش آشیاني نرسیده بود بلکه کمتر در محاربات رو داده که از جمله چهل پنجاه هزار نفر سوار و پیاده یک متنفس جانبر نگردیدند بر او گذشت - یعنی در عین ایام کوشش در پای کوتل کوهي که درهٔ دشوار گذار پر از سنگهاي نا هموار نزدیک آن واقع شده بود جاسوسان خبر آوردند که افغانان جمعیت فراهم آورده قصد شب خون بر فوج پادشاهي دارند - بیربل بعد شنیدن این خبر بی آنکه همراهان دور و نزدیک خبر کنند و پاي مشورت بمیان آرد بقصد آنکه این سه چهار کروه درهٔ کوه را طي نموده ازان مکان که ملاحظهٔ شب خون زدن بود بر آید آخر روز با لشکر و بهیر کوچ نمود - از اتفاقات یکي از افغانان جلد رو که

ovler

BIBLIOTHECA INDICA;

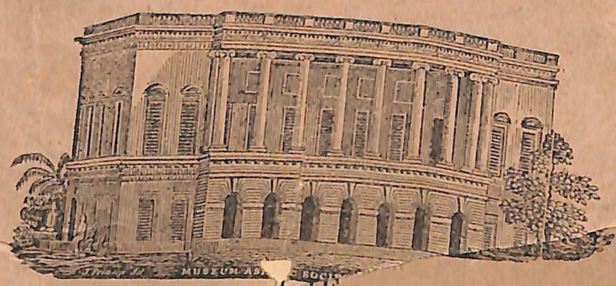
A

COLLECTION OF ORIENTAL WORKS

PUBLISHED UNDER THE SUPERINTENDENCE OF THE

ASIATIC SOCIETY OF BENGAL.

New Series No, 148.



THE MUNTAKHAB AL-LUBÁB

OF

KHÁFÍ KHÁN.

EDITED BY

MAULAVÍ KABÍR AL-DÍN AHMD.

PART I.

FASCICULUS II.

PRINTED AT THE COLLEGE PRESS.

CALCUTTA:

1868.

دران لشکر بطریق جاسوس بود بچالاکي تمام خبر بدان سرگروه آن کوه و سرداران آن گروه رساند - همینکه اول شب داخل دره گردید اولا بسبب سنگ لاخ و نشیب و فراز در شب تار ترتیب فوجي که مقرر کرده بود برهم خورد - و پدر از پسر و نفر از آقا و سپاهي از سردار جدا افتاد - دوم افغانان از دست راست و چپ بالاي کوه و روبرو و عقب رسیده بزدن سنگ دست و فلاخن و انداختن پارچهٔ سنگهای فیل ربا شروع نمودند - راه پیش رفتن و برگردیدن و تردد نمودن بند گردید و از تنگي راه و برخاستن آشوب و برسر هم فراهم آمدن سوار و پیاده قیامت برپا گردید از هرسنگي که فرود مي آمد و از اطراف متصل مي بارید دست و سرو پاي سه چهار کس شکسته مي گردید و فریاد بجای نمي رسید و تمام شب سنگ بلا برسر اجل رسیدگان مي بارید - تیر و گولي آن قدر مي رسید که از احاطهٔ حساب بیرون بود و تا اثر دمیدن صبح اثر از حیات بلکه نام و نشان آن اهل ممات نماند سواي زین خان کوکه و حکیم ابو الفتح که دران قتل عام رفیق نبودند بلکه از حرکت لشکر راجه خبر هم بآنها نرسیده بود باقي تمام فوج از سپاه و مردم بهیر صغیر و کبیر همراه هشت نه سردار نامي مثل راجه بیربل و راجه دهیر (؟) و خواجه عرب بخشي فوج و حسن پنی و ملا شیري مشهور که دران بلیهٔ دار و گیر دیده بودند و غیره بقتل رسیدند و متنفسي ازان ورطه نجات نیافت و زین خان کوکه و حکیم ابوالفتح بعد آن چشم زخم درانجا استقامت نتوانستند نمود - و دست از اسباب و خیمه برداشته ایلغار کنان خود را بقلعهٔ اتک رساندند -

و مغضوب پادشاه گردیدند (و از مقولات راجه بیربل است که روزي محمد اکبر پادشاه تاریکي قبر یاد نموده اندیشه مي نمودند - راجهٔ مزبور با وجود بودن قوم برهمن گفت در زمیني که جسد مبارک پرنور سرور کائنات مدفون باشد دران زمین تاریکي چرا خواهد بود) (78) *

بعده راجه تودرمل را با لشکر گران براي تدارک و تلافي آن و تنبیه مفسدان مرخص فرمودند - و راجه تودرمل بعد رسیدن آنجا تدبیرات بکار برده و قلعها ساخته بمرور ایام از اتمام مهم سرخ روئی بر روي کار آورد - عرش آشیاني خواستند که بقصد تسخیر کشمیر خود بدولت متوجه شوند - محمد قاسم خان کابلي را با فوج شایسته بطریق هراول مرخص فرمودند - بعد رسیدن محمد قاسم خان طالع او یاوري نمود که قبل از رسیدن او میان سلطان زادهاي کشمیر و زمیداران آن دیار که همیشه آن ملک مادهٔ شورش و نزاع بوده نفاق و نزاع تمام بمیان آمد و بیشتر از زمیداران تمن دار بمحمد قاسم خان رجوع آورده مع فوج خود بدو پیوسته بی قتال و جدال کشمیر را بتصرف ملازمان پادشاهي در آوردند - و اقبال اکبري باستقبال شتافته کار خود ساخت - اما بسبب نزاع اعیان کشمیر بعد تسخیر با محمد قاسم خان موافقت نیفتاد و بند و بست نتوانست نمود و بیشتري از مردم کشمیر بحضور باستغاثه آمدند - بنابران حکومت آنجارا بسید یوسف خان مشهدي که دختر میرزا

---

(78) این قدر عبارت فقط دریک نسخه بوده است *

هندال باو منسوب بود مقرر فرمودند - و زین‌خان اتگه را بحکومت کابل مرخص نمودند - و بعد رسیدن خبر بند و بست کشمیر درسنه نهصد و نود و هفت [۹۹۷] خود بدولت برای سیر و تفرج لاله زار و شکار آن سرزمین همیشه بهار متوجه شدند *

و درین سال خبر فوت راجه تودرمل که مدار المهام ملکي و مالي بود و کارداني وبندوبستي که او در هندوستان نموده بر صفحهٔ روزگار و دفاتر لیل و نهار یادگار مانده و سابق بگزارش آمده بعرض رسید - باعث ملال خاطر مبارک گردید * (79)

چون بسبب مراجعت خان اعظم از برار و دکهن بی نیل مقصود اورا از احمد اباد معزول فرموده بودند درینولا باز بحکومت احمد آباد مقرر فرمودند و مخاطب بکوکلتاش خان نمودند - و کابل را بمحمد قاسم خان ارزاني داشتند - و شهاب الدین خان را حاکم مالوا ساختند - و خان آعظم با فوج شایسته براي تسخیر و تادیب راجهٔ جونه‌گده که مکرر برو فوج رفته بود و سر باطاعت فرود نمي‌آورد و دم از انا الملکي میزد رفته بعد محاربات صعب و کار زار رستمانه و کوشش و کشش بسیار مغلوب و منکوب ساخته آن‌ملک را که کنار دریای شور واقع است بتصرف پادشاهي در آورد *

چون مردم کشمیر را که مدام مادهٔ شوش بوده اند با سید یوسف خان موافقت نیفتاد میرزا یادگار را بحکومت آنجا

---

(79) عبارتي که از صفحهٔ ۱۵۵ سطر ۹ تا صفحهٔ ۱۵۸ سطر ۲۰ چاپ شده آن عبارت در نسخهٔ سوم اینجا نوشته است *

مرخص فرمودند و خود بدولت بلاهور تشریف آوردند *

بعد از انکه عرش آشیاني از تسخیر بنگاله و مالوا و احمد آباد و کشمیر و بهکر و سند و اکثر زمینداران و راجهاي نامدار هند خاطرجمعی حاصل نمودند از سر نو بفکر تسخیر دکهن افتادند - اول چهار ایلچي با وقار فهمیده کار بهمه زبان آشنا نزد والي برهانپور و برار و بیدر و احمد نگر روانه ساخته کلمات چند از روي نصیحت وعده و وعید آمیز نوشته پیغام نمودند - ازان جمله شیخ فیضي که علامهٔ دبیران عهد بود هرچند آنچه شرط تبلیغ رسالت بود بتقدیم رساند مفید نیفتاد - و بار دیگر فرستادها جواب ناکامي شنیده مراجعت نمودند *

درین ضمن بظهور پیوست که یادگار میرزا که دختر یکي از زمیداران کشمیر را که صاحب فتن و مادهٔ فساد بود بعقد خود درآورده علم بغي بر افراشت - و امراي که برفاقت او تن ندادند با قاضي آنجا قتیل و اسیر ساخته - شیخ فرید بخشي که از اولاد جعفر کذاب و بسادات رضوي زبان زد و از شجاعان مشتهر بود براي تادیب او رخصت فرمودند - و او رفته بعد قتال و جدال غالب آمده یادگار میرزا را مقتول ساخته سر اورا بحضور فرستاد عرش آشیاني بار دیگر براي سیر گل و لالهٔ بهار کشمیر بهشت نظیر تشریف برده حکومت آنجا را از سر نو بسید یوسف خان مشهدي مرحمت نموده بعد فراغ تنبیه بعضي مفسدان و بند و بست اطراف طرف قلعهٔ رهتاس تعلقهٔ پنجاب رایت ظفر آیت برافراشتند *

درین آوان خبر کشته شدن مظفر خان عرف سلطان مظفر گجراتي که بعد چندین مقابله و کارزار که هر بار فرار اختیار نموده باز اقدام

بر محاربهٔ خان خانان و خان آعظم مي نمود آخر اسیر سر پنجهٔ خان آعظم گردید و چون دانست که بخواري و زاری پا مال مکافات کردار خواهد گردید حربهٔ پنهاني بهم رساندہ وقت رفتن جاي ضرور بدست خویش خود را هلاک ساخت - بعرض رسید - و معا مژدهٔ فتح اوڈیسه و دیگر بعضي نواح بنگاله که ماندہ بود از روي عرضه داشت راجه مان سنگه با صد و بیست زنجیر فیل فرستادهٔ او معروض گردیدہ باعث تفریح طبع عرش آشیاني گشت ٭

(80) اگر چه عبد القادر مولف تاریخ بداوني که مدتی از

---

(80) در یک نسخه بعوض این عبارت این چنین نوشته که - شیخ عبد القادر بداونی که امام محمد اکبر پادشاه گفته می شد در تاریخ بداوني تالیف خود چندین جا فقرات چند درحق محمد اکبر پادشاه نوشته که ازان صریح بوي تعصب و غرض نفساني بمشام اهل خرد می رسد چنانچه بعد فوت او مضمون تاریخ بداوني بعرض جنت مکاني جهانگیر پادشاه رسید و حکم مقید ساختن پسر او و تاراج نمودن خانه فرمودند و با وجود از صحافان مچلکای این معني گرفتند که خرید و فروخت تاریخ بداوني ننمایند زیادہ از همه بداوني در دار الخلافه نزد صحافان یافته می شود و از شهرت این غضب سلطان قاسم فرشته و شیخ نور الحق دهلوي مولف تاریخ زبدہ و غیرہ که سه مولف در شروع عهد جهانگیر هم‌عهد بودہ اند اصلا قلم را بذکر این مقدمه آشنا نساخته اند اما مسود اوراق که سوای حق گوئي کار پرضا جوئي میر و وزیر

مقربان خلوت و امام عرش آشیاني و فاضل مقربي بود -
ظاهرا در عقائد دیني باتفاق دیگر فضلاي آن عهد با شیخ فیضی و
شیخ ابو الفضل پسران شیخ مبارک که از مقربان و محرمان خاص
عرش‌آشیانی گفته مي‌شدند اختلاف بهم رسانده بود - لهذا دربارهٔ
هردو برادر و جمعي که از جملهٔ پیش آورد های آنها بودند و نزد
پادشاه قرب و راه حرف زدن داشتند بعضي مذکورات خلاف
عقیدهٔ اسلام بزبان داده - همچنان نسبت به بندگان عرش آشیاني
نیز در چندین مقدمات کلمات نا گفتني و نا نوشتني دور از قبول
عقل نوشته خواهد عشرعشیر آنرا بتذکار در آورد از پاس ادب
دور میداند اما ازانکه نقل کفر کفر نمي باشد چندین فقرات از
نکاشتهٔ عبد القادر بزبان خامه میدهد - اولا چون عقلاي آن عهد
همیشه در مجالس و مخاطب فیضي و ابو الفضل را مطعون
خلاف طریقهٔ متشرعین و پیروان دین مي ساختند و بسبب اسم
پدر آنها که مبارک نام داشت طعن عدم نجابت نیز مي نمودند
مضمون خطي که مبارک به پسران خود نوشته و از روي نصیحت
کلمهٔ چند دران درج نموده چون نقل آن خالي از طول کلام نیست
خلاصهٔ آنرا مي نگارد - باباي من از فضلای این عهد که همه جو
فروش گندم نما اند و دین را بدنیا فروخته تهمت آن برما بسته اند

ندارد بعد تجسس و تفحص بسیار انچه از انتخاب تواریخ بداوني
و غیره بر آورده بطریق انکه نقل کفر کفر نمی باشد فقره چند بزبان
خامهٔ صدق بیان میدهد *

از گفتهٔ حرف آنها نباید رنجید - و ازانکه از طرف نجابت ما گفتگو دارند دل بتشویش نباید نمود - در ایامي که والد من ودیعت حیات نمود من بحد تمییز نرسیده بودم والدهٔ من مرا در سایهٔ عواطف یکي از سادات ذو الاحترام در کمال عسرت پرورش میداد - و در تربیت من از طرف درس علمي و دیگر تادیب کمال سعي بکار میبرد - ازانکه پدرم مرا حسب فرمودهٔ بزرگي موسوم بمبارک ساخته بود روزي یکی از همسایهای حسد پیشهٔ آن سید والا نژاد که غمخواري و تیمارداري ما بیکسان مي نمود مادرم را بکلمات درشت رنجانیده مرا بعدم نجابت مطعون نمود - والده ام گریه کنان نزد آن سید والا مقام که از حسب و نسب پدرم اطلاع داشت رفته نالش تعدي او نمود - و آن (سید) اورا زجر و توبیخ تمام فرمود - الحال الحمد لله که حق سبحانه تعالی ما و شمارا از فضل بي پایان خویش در سایهٔ لطف و کرم پادشاه عادل و باذل فخر زمین و زمن بدین رتبه و پایه رسانده که فضلاي عصر از راه همچشمي حسد میدارند و رشک میبرند - بعد اتمام این مضمون از ابتداي احوال شیخ مبارک مي نویسد که در ابتدا بمرتبهٔ از متکلمین صلاح شعار بود و از وجد و سماع انکار داشت از خانهٔ که دران مي ماند در صورت شنیدن صوت سرود و نغمهٔ خانهٔ همسایه اجتناب مي نمود - و دران خانه اداي صلوة و توقف جائز نمي دانست - بعد چند گاه میل بتصوف بهم رسانده دم از وحدت وجود میزد - و کار بجائي رسید که لمحهٔ بي غنا نبود - و چون دران ایام ابتداي آمد آمد فضلا و دانشمندان و سخن وران ایران و عروج دولت صاحب کمالان هر دیار بود - و آنها را باهم بسبب

قربی که شیخ ابو الفضل و شیخ فیضي در خدمت پادشاه داشتند سروکار همبزمی واقع مي شد - و شیخ مبارک جویاي صحبت دانشوران بوده ازانها گرمي بازار خود میدانست از اثر صحبت که با فضلاي ایران سواي ملا عرفي که در همان ایام از شیراز رسیده باوجود آغاز بهار شباب در فن شعر و مداحي پادشاه و گفتن قصائد و اشعار رنگین و دیگر همه کمالات بمرتبهٔ تمام شهرت یافت و نزد پادشاه معزز گردید و باعث رشک هر دو برادر گشت و میان همدیگر سوء مزاج بهمرسید - گویند روزي عرفي وارد خانهٔ ابو الفضل گردید و ابو الفضل قلم در دست گرفته در تحریر دیباجهٔ قران که مي خواست بلا نقط تصنیف نماید ببحر فکر فرو رفته بود عرفي پرسید که مخدوم در چه فکرید در جواب گفت میخواهم که اسم پدر خود بي نقط ظاهر نمایم عرفي گفت حاجت فکر نیست بزبان اصل خود ممارک بنویسید - این معنی بر طبع ابو الفضل نهایت گراني نمود - باز روزي عرفي براي عیادت فیضي رفته بود نزدیک خوابگاه او سگ بچهٔ چند دید که قلادهاي زربفت با زنجیر طلا در گردن داشتند پرسید که مخدوم زادها بچه اسم موسومند فیضی گفت باسم عرفي در جواب از زبان عرفی برآمد مبارک باشد - گویند عرفي در عین شباب بهار جوانی که سال عمر او از بیست تجاوز ننموده بود مسموم گردید که با او موافقت نیفتاد میداشت - میل بمذهب تشیع بهمرساند - و با آنها اظهار همرنگي مي نمود بعد چند گاه رغبت تمام بمطالعهٔ کتب حکما بهمرسانده رفته رفته از مجتهدان و پیش قدمان دهریه گردید و پسران او راهنمای اکثر مقربان

پادشاه گردیده مطیع و منقاد خود ساختند - و مزاج عرش آشیاني را نیز در بعضي مقدمات چنان از راه برده بودند که در زبانها بمرتبهٔ اتم متهم مي ساختند - وچون خان اعظم کوکلتاش اتگه که اصل اسم او میرزا عزیز بود - و در نظم و نثر و اکثر علم از دانشوران و صاحب کمالان مشهور آن عهد گفته می شد و در خدمت عرش آشیاني از راه قرب مادر که مرضعهٔ پادشاه بود نهایت گستاخانه سلوک می نمود - و در ریش تراشیدن و سجده نمودن خلاف امرای دیگر که اطاعت امر مي نمودند بعمل نیاورده ریش را دراز گذاشته بود - و مدام با مقربان حضور خصوص با شیخ ابوالفضل و شیخ فیضي درین ماده نزاع دیني داشت - لهذا هر دو برادر و مقربان دیگر ماندن او در حضور مصلحت ندانسته تجویز صوبهٔ داری احمدآباد بعد تسخیر آن بمیان آورده اورا از پادشاه جدا ساخته بودند - بعد انقضاي چند سال بموجب درخواست والدهٔ او فرمان طلب او از راه کمال لطف بدین مضمون صادر شد که چون والدهٔ شما خواهش ملاقات شما زیاده ازحد دارد باید که نائب در احمد آباد گذاشته زود خود را بحضور سراپا سرور رسانند - خان اعظم چون سر از اطاعت امر پیچیده بود در رفتن حضور دفعیه مي نمود - باز فرمان اعتراض آمیز بدین مضمون صادر فرمودند که مگر ریش شما سنگین مینماید که درآمدن بخدمت هردو قبلهٔ خود تعلل مي ورزید بعد ورود فرمان ثاني خان اعظم که از مدت بهانه طلب بود بعضي پرگنه و مکانهاي مفسد پیشه را تاخت و تاراج نموده مبلغي کلي از نقد و جنس بدست آورده طلب سپاه را مفروغ ساخته با عیال

و اطفال ببندر کهنبایت که از انجا جهازات بهمه بنادر تردد مینمایند آمده راکب جهاز گشته روانهٔ کعبة الله گردید - بعده که بعرض عرش آشیانی رسید فرمان استمالت نصیحت آمیز باین مضمون نوشتند که بي حصول رضاي دو کعبهٔ دل بکعبهٔ سنگ و گل رفتن خلاف شرط عقل و رای اسلام است - خان اعظم در جواب گستاخانه معروض داشته و اصلا پاس ادب وحق نمک را منظور نداشته پادشاه را متهم بدعوي نبوت نموده فقرات لغو دران درج نموده که بتحریر و تفصیل آن نپرداختن اولی - و مبالغه بدین مرتبه نموده که چون شما را بدخواهان دین و دولت از راه راست برده بدنام راه بدعاقبتي ساخته اند و نمیدانند که کدام پادشاه دعوي نبوت نموده مگر مثل کلام الله براي شما نازل گشته یا معجزه مثل شق القمر از شما واقع شده یا مثل چهار یار باصفا دارید که خود را متهم بدین بدنامي ساخته اید - بنابران که عزیز کوکه نسبت بهمه خیر خواهان دیگر که في الحقیقة بدخواه آن جنابند فدویت دارد رو به بیت الله آورده بدین قصد که آنجا مقیم گشته براي شما دعای رجعت براه راست نماید - امیدوارم که مناجات این عاصي بدرگاه قاضي الحاجات اثر بخشیده شمارا براه مستقیم باز آرد - و نیز در تاریخ بدواني نوشته که خان اعظم بعد رفتن بکعبهٔ متبرکه از سلوک شریف بآنجا استقامت نتوانست ورزید باز او بدین جناب خطا بخش و جرم پذیر رجوع آورده در ریش تراشي و سجده و در همه باب متابعت نموده - اگرچه بر عقلا ظاهر و هویدا است که مقدمهٔ دعوی نبوت در همه صورت خواه در مادهٔ از عرش آشیاني و خواه نسبت بخان اعظم که آن

چنان گستاخانه بزبان قلم داده افتراي محض خواهد بود اما از مضمون خطي که آن بي سعادت از احمد آباد بوالي برهان پور در مادهٔ عرش آشياني نوشته بود و بعد تسخير قلعه امير (اسير) کتبخانهٔ حاکم برهان پور باموال ديگر بضبط در آمده - و در سنه اول جلوس جنت مکاني جهانگير بادشاه آن نوشته همچنان بمهر و خط خان مردود از ميان کتبخانهٔ مذکور بر آمده از نظر جهانگير پادشاه گذشت - بعد مطالعه که همه مضمون مملو از کلمات لغو و فقرات لا يعني نسبت بعرش آشياني بود بدست خان اعظم دادند و فرمودند که بلند بخوانند - و آن کم سعادت بي حجابانه بآواز بلند خواند و سلطان حضور بر و لعن وطعن نمودند - جنت مکاني فرمودند که اگر نسبت حق شير با عرش آشياني در ميان نمي بود سزاور قتل بودي - و اکتفا بعزل منصب او نموده حکم فرستادن قلعه نمودند - در جهانگير نامه تاليف کامگار بيگ مخاطب بغيرت خان مفصل بدين ذکر پرداخته *

القصه بعد رفتن خان اعظم به بيت الله شاهزاده محمد مراد را باتاليقي صادق محمد خان صاحب مدار صوبه احمد آباد فرمودند - و مالوا را بشاه رخ ميرزا عنايت نمودند - و شهباز خان را به نيابت او روانه ساختند - درين اوان باز خبر فساد و غلبهٔ افغانان روشنائي بعرض رسيد و آصف خان عرف ميرزا محمد جعفر را براى تنبيه آن جماعت بد عاقبت مرخص فرمودند - و از تردد آصف خان که محاربات صعب درميان آمد در اندک فرصت چهار صد پانصد سر و اسيران آن قوم بحضور رسيدند *

و درین سال سنه هزار و چهار [۱۰۰۴] (81) مژدهٔ رسیدن میرزا رستم بن سلطان حسین نبیرهٔ شاه اسمعیل صفوی حاکم قندهار که بسبب هجوم و فساد مخالفان اطراف و اعتراض شاه ایران تنگ آمده بود با کلید قلعه معروض گردید - و بعد رسیدن حضور و دریافت سعادت ملازمت بمنصب پنجهزاری که معراج پایهٔ دولت آن عهد بود و عطای حکومت ملتان و دیگر عنایات معزز و مفتخر ساختند ×

و در همان سال خان خانان را مع فوج شاهزاده دانیال و دیگر امیران کار طلب نامی برای تسخیر دکهن مرخص فرمودند - بعده که خان خانان بماندو رسید خبر مردن برهان شاه نظام الملک و لشکر کشی عادل شاه بیجا پور باحمد نگر و کشته شدن پسر برهان شاه و سر بر آوردن میان منجو نام که امیر صاحب مدار نظام الملک گشته بود و رسیدن عریضهٔ او بخدمت شاهزاده محمد مراد در احمد آباد مشتمل بر التماس طلب برای تسخیر دکهن و روانه شدن شاهزاده محمد مراد از احمد آباد بطریق استعجال بدکهن در لشکر خان خانان انتشار یافت - و متصل آن نوشتجات میان منجو و دیگر حکام برهان پور و برار متضمن بر تاکید زود رسیدن بنام خان خانان نیز رسید - و خان خانان خود را بسرعت تمام به برهان پور رسانیده راجی خان والی اسیر را با خود رفیق ساخته تا رسیدن شاهزاده محمد مراد که با بیست هزار سوار نزدیک

(81) بداونی و فرشته این واقعه را در هشتم محرم سنه ۱۰۰۲ نوشته ×

دولت آباد رسیده بود بخدمت شاهزاده رسیده ملحق گردید - و منجو
و بعضي رفقاي او که عرائض مشتمل برطلب شاهزاده و خان خانان
فرستاده بودند بتسلي و استمالت چاند بی بي دختر نظام الملک
که فی الحقیقت دران ایام همان وارث ملک بود و در تدبیر و رای
صائب و سخاوت و شجاعت و عصمت درمیان زنان نادرهٔ زمان
گفته می شد پشیمان از نفاق ورزیدن و طلبیدن شاهزاده گشته
باتفاق چاند بي بي بگرد آوري مصالح جنگ و فراهم آوردن ذخیرهٔ
قلعه وتسخیر قلوب امرا و زمینداران نواح پرداختند - و باز مصلحت
کار قرار بران یافت که چاند بي بي در احمد نگر استقامت ورزیده
در محافظت قلعهٔ دولت آباد و احمد نگر کمر سعي بندد - و باتفاق
امراي عقیدت کیش در استحکام برج و باره پردازد - و منجو احمد
نام مجهول النسب را که براي نام وارث ملک قرار نموده بود
برداشته بسرحد بیجاپور رفته با بیجاپوري اتفاق نموده بعد گرد آوري
لشکر براي مقابلهٔ فوج پادشاهي تردد زیاده نمود - ازین خبر
خان خانان با قول(82) خود آمده بمحاصرهٔ قلعهٔ احمد نگر پرداخت -
و چاند بي بي مردانه وار کمر همت بسته محصور گردیده چنانچه
باید در دفع ضرر قلعه و در سرانجام و اهتمام کارزار مي کوشید - و هر
تدبیري که لشکر پادشاهي در پیش بردن مورچال و کندن نقب
و بستن دمدمه بخرج مبلغهای کلي می نمودند چاند بي بي
در مقابل و برابر آن چنان تردد بر روي کار مي آورد که از زدن

---

(82) ن - فوج

توپهاي پیاپی و شبها فرستادن لشکر براي شبخون و خراب
نمودن دمدمه و نقب کمی نمي نمود - و آخر کار بسعي بسیار
مور چال و نقب باروت زیر دیوار و برج قلعه رسید و مبلغ خطیر
بران خرج گردید - آن شیر زن با تدبیر بنیروي عقل خبر داري
بتلاش جاسوسان با هوش از مکان اندرون و بیرون نقب خبر یافته
قبل از روز یورش مردان کاري متلاشي را فرمود که از اندرون بقیاس
مقابل تا جاي رساندن باروت شگافته خریطهاي باروت دو نقب
بدست آوردند و براي احتیاط آن قدر مشك و کوزهاي آب ریخته
که بجاي شرارهٔ آتش آب ازان طرف جوشید - و در تلاش سراغ دیگر
نقب و سوراخها بودند - درین ضمن شاهزاده و خان خانان بقصد
پرانیدن برج و یورش نمودن بافواج و مبارزان قلعه کشا سوار شده
فرمودند که در نقبها آتش زنند زیر برجي که باروت بقدر پنجاه گز
در طول دیوار پرید دران هنگامهٔ دار و گیر بلند شدن دود و برخاستن
صداي زلزله افزا و باریدن سنگ و آدم مرده که مثل کبوتر بآسمان
رفته معلق زنان فرود مي آمدند دلاوران کار طلب در انتظار
پریدن برج و دیوار دیگر مستعد یورش بودند و از در نگرفتن آتش
بنقبهاي دیگر بحیرت افتاده در یورش چستي و چابکي که بایست
بکار نتوانستند برد - درین فرصت آن زن مرد سیرت بدستور مردان نبرد
دیدهٔ تجربه کار برقعه پوشیده شمشیر حمائل نموده و شمشیر دیگر
بدست گرفته برق کردار با مصالح تخته و چوب و بانس و سبدهای
پر از گل و خریطهای کلان که همه را در عالم احتیاط موجود نموده
چشم بر راه وقت بود بپاي دیوار از پا در آمده رسیده بزبان خوش

و ریزش زر و وعده و وعید از زن و مرد کار گرفته بجلدي و چابکي تمام رخنهٔ حصار را بند نموده توپهای خورد بران گذاشته سد راه آمد و شد و حائل آمدن لشکر گردید - و مغلان و بهادران رخنه جو باوجود حملهاي پیاپي و یورشهاي بي صرفه که آدم بسیار بکار آمدند و راه در آمدن و دخول نیافتند بعد تردد تمام روز بمکانهای خود شتافتند و همین که خسرو انجم سپاه پناه بحصار نیلگون گردون برد چاند بي بي بگلکاران و بیلداران جلد دست با مزدور بسیار در پاي دیوار بر سرکار آورده خود بر اسپ سوار شده مشعل بسیار روشن ساخته از خشت وگل وچونه و سنگ و لاش مرد ها هرچه بدست مي آمد تا اثر ظاهر شدن سفیدهٔ صبح در برداشتن دیوار و استحکام آن مي کوشید و زر در دست و دامن مزدوران بطریق انعام می پاشید - و همان شب دیوار پنجاه درعه که از سه و چهار درعه عرض کم نخواهد بود و سه درعه بلند نمود - و بهمین دستور تردداتي که ازان زن سرا پا تدبیر درمحافظت قلعه و دفع شر خصمان بظهور آمده درین اوراق مختصر بتحریر آن نمیتوان پرداخت - گویند چند روز که برو عرصهٔ امید نجات تنگ گردید و اثر رسیدن کومك اطراف ظاهر نشد وغله و دیگر ذخیره قلعه رو باتمام آورد فرمود که گولهای نقره در توپ پر نموده بلشکر پادشاهي اندازند *

درین ضمن خبر روانه شدن سهیل خان حبشي نائب عادل شاه با هفتاد هزار سوار از بیجاپور انتشار یافت - و راه رسیدن رسد لشکر پادشاهي بند گردید - و کاه و هیمه دران نواح نماند - و کهي دور دست از آفت دست اندازي زمینداران و دکنیان نمي

رسید - بنابران قلت کاه و غله در لشکر بمرتبهٔ شد که اسپان و بار بردار بسیار تلف شدند - و امرای چاند بی بی نیز تنگ آمده صلاح بصلح میدادند - لهذا طرفین بمصالح راضی گشته پیام الصلح خیر بمیان آوردند - و قرار یافت که شاهزاده دست از مزاحمت و محاصرهٔ قلعهٔ احمد نگر و دولت آباد و نواح آن بردارد و بتصرف چاند بی بی و بهادر شاه نبیرهٔ برهان نظام شاه وا گذارد - و صوبهٔ برار با بعضی پرگنات احمد آباد بیدر تعلق بپادشاهزاده محمد مراد پذیرد - و نظر بر دفعیهٔ وقت ایجاب و قبول طرفین منعقد گردید - و شاهزاده محمد مراد و خان خانان رایت توجه طرف برار برافراشته بدانجا رسیده قصبهٔ شاه پور آباد نموده عجالةً تخت خود ساخته پرگنات بجاگیر امرا تنخواه کرده جهت آرام گرفتن بسپاه و چهار پا فرستادن اطراف بفاصلهٔ نزدیک پرداختند - و مصلحت نمودند که دختر راجی علیخان برهانپوری بعقد شاهزاده محمد مراد درآوردند - ازانکه از طرف صلح دکهنیان خاطر جمعی که باید حاصل نشده بود بلکه خبر رسیدن سهیل خان حبشی با لشکر گران شهرت تمام داشت در استمالت و خاطر جوئی راجی علی خان نهایت می کوشیدند - و با سه چهار هزار سوار نزد خود طلبیده در همه باب رعایت خاطر او مرعی میداشتند - و چون پادشاه زاده را با شهباز خان کمبو نائب صوبه دار مالوا که بطریق کومک با خود آورده بودند بر سر منع تاراج شهر احمد نگر در ایام پیغام صلح رنجش بمیان آمده بود - او بی رخصت شاهزاده بر سر تعلقهٔ خود برخاسته رفت - و در همین آوان بتحقیق پیوست که سهیل خان باتفاق امرای بیجاپور و چاند بی بی

مع فوج شصت هزار سوار و توپخانهٔ عظیم که از ابتداي بنای رواج توپخانهٔ دکهن زیاده بر بلاد دیگر هندوستان بود از احمد نگر گذاشته مي آید - خان خانان باتفاق راجي عليخان و راجه رامچند و دیگر امراي رزم آزماي کار طلب و بیست هزار سوار برای مقابلهٔ فوج دکهن از شاه زاده مرخص گشته متوجه پیکار و کار زار با سهیل خان گردید - و از آب گنگ که بزبان هندی گنگا زبان زد مردم دکهن است گذشته نزدیک ناندیر کار بمقابله و مقاتله افتاد - و زد و خورد غریب بمیان آمد - و محاربهٔ صعب رو داد - و مکرر هراول هردو طرف غالب و مغلوب گشته از انکه راجی علي خان و رام چند در ابتداي یورش فرصت خالي نمودن توپخانه نداده فوج سهیل خان را برداشته بودند - و دکهنیان فوج پادشاهي را بطریق فرار طرف خود بمکان دشوار گذار گذاشته باز بر گشته از اطراف در آمده تا آخر روز جنگ را قائم داشتند - تا آنکه راجي عليخان و راجه رامچند با دوسه هزار سوار بکار آمدند - و مغلان بسیار کشته و زخمی گردیدند - و دکهنیان زیاده نیز سینه را سپر بلا ساخته بوادیهٔ عدم شتافتند - آخر هزیمت بلشکر خان خانان افتاد و کار بجائی رسید که خان خانان با چند سوار معدود و نقارچیان نزدیک توپخانهٔ خصم که در یورش اول بتصرف خود آورده بودند استقامت ورزیده قریب غروب آفتاب فرود آمد - باقي فوج مغلیه باهتمام فرار اختیار نمود و سرکشان قطار قطار شتر و استر و گاو پر از بار پیش انداخته راه پرگنات اطراف که خانهای اینها دران بود پیش گرفتند - و اکثري بسبب انتشار خبر کشته شدن خان خانان ترک رفاقت سردار نموده بطمع بدست

آوردن صندوقهاي سقرلات گرفته سرخ و سبز پر از اشرفی بتعاقب مغلان و شتران کارخانجات شتافتند - و سهیل خان با جمعی که با او بودند بخاطر جمعي فتح نمایان خود را پر بادهٔ غرور نخوت ساخته بعد غروب آفتاب درکنار رود خانهٔ که مقابل توپخانهٔ گوله رس بود بی اطلاع حال خانخانان برای پایان رساندن شب و فراهم نیامدن فوج در تاریکي بدون مشعل فرود آمد و خان خانان نظر بر توکل حق ازانجا حرکت نمودن مصلحت ندانسته آن شب را شب یلداي نا امید دانسته در انتظار صبح امید بي آنکه براحوال خصم اطلاع داشته باشد لنگر اقامت انداخته ارابهاي توپخانه را براي احتیاط بجای مورچال قرار داد از اتفاقات مدد طالع اکبري چند مشعل روشن نموده نزد سهیل خان آوردند خان خانان از روشنائی مشعلها و بنظر آمدن کثرت ازدحام دانست که سهیل زحل سیرت در مقابل آن شیر معرکهٔ شجاعت جا گرفته چون اکثر توپ و زنبورک پر از باروت و گوله بود فرمود که دو رهکله را طرف آن سیه اختر مائل ساخته مجرا بسته آتش دهند هنرمندان آن فن بعلامت روشنائي که نشان غروب کوکب سهیل بود بآتش دادن توپها شروع نمودند همینکه چند گولهٔ جان ستان ناگهان پي در پي در مجمع دکهنیان عقل و هوش باخته رسید یک دو نفر را قالب تهي و بی سر و پا ساخت تزلزل تمام در جمیعت آنها راه یافت - و بفکر تبدیل مکان روشنائی صبح امید را بتاریکي شام مایوسی مبدل ساختند - خان خانان از اثر راه یافتن توهم در دل مخالفان بنقارچیان فرمود که صداي نقاره و کرنا

بدستور شادیانهٔ فتح بلند سازند - بعده که شروع بنواختن
شادیانه نمودند صداي فرحت افزای آن بگوش مغلان و دیگر
همراهان فوج پادشاهي که در گوشه و کنار غار و مغاک براي
بسر بردن شب تار بامید صبح نجات پناه بردہ بودند رسیده جان
تازہ در قالب آن دل و جان باختگان دمید - و جمعي که بنات
النعش وار متفرق بودند مانند خوشهٔ پروین فراهم آمده بهوای
صداي نقاره جوق جوق روانه شده بخدمت خان خانان رسیدند -
بعد رسیدن آن جماعه باز خان خانان اشاره ببلند ساختن آواز
کوس و کرناي شادي نمود بار دیگر دستهٔ از سواران برهنمونی آن
صداي روح پرور فرحت افزا خود بدر خدمت آن سپه سالار
رساندند - همچنان هربار جمعي که میرسیدند غرش کوس و نفیر بلند
آوازہ گشته در گوش دکهنیان حکم هزار پا بهم رساند و عذاب روح آن
جماعت میگردید - و براي مغلیه سرمایهٔ سرور و شادي گشته رهبري
بخدمت خان خانان مي نمود - چنانچه تا بنزدیک رسیدن اثر صبح
یازده دفعه تفسیر آیهٔ نَصْرٌ مِنَ اللّٰهِ وَفَتْحٌ قَرِيْبٌ بگوش دل باختگان آن
تیه سرگردانی رسید - و نقیبان سهیل خان نیز بفریاد نعره و بانگ
وحشت افزا فوج ابتر متفرقهٔ خود را مي خواندند و دکهنیان از
شنیدن آواز دهل فتح مغلان و صداي توهم افزاي مردم خود متوهم
گردیده تا مقدور گوشه و کنار اشجار پناہ خود قرار میدادند معهذا
قریب دوازده هزار سوار نزد سهیل خان فراهم آمدند - و نزدیک
خان خانان قریب چهار هزار سوار مغلیه جمع شدند - خان خانان
مصلحت دران دانست که هنوز تاریکی همرنگ حبشیان حائل

چشم دکهنیان است و سهیل خان نیز بر کمیت فوج مغلان اطلاع نیافته - بر خصم تیره روز در تاخت سبقت باید ورزید - و فرمود که صدای کوس رزم با نعرهاي جانگداز جوانان نبرد جو بلند سازند - تکبیر گویان جلو ریز بر سر خصم تاخته در حملهٔ اول فوج سهیل خان را از پیش برداشته بتعاقب پرداختند - و بزخمهای پیهم که بسهیل خان رسید از اسپ سرنگون افتاد - و هوا خواهان آن بد خواه سپر اجل او گشته نیم مرده اورا برداشته از معرکه بدر بردند - و مغلیه دست از تعاقب برنداشتند - و از کشتها پشتها ساختند - و دکهنیان آنچه بتاراج متصرف شده بودند از راه نیک معاملگی مضاعف آن واپس داده حتی بجان مضایقه روا نداشتند - وخان‌خانان بآوازهٔ فتح و نصرت بکمال سرخروئي خود را بخدمت شاهزاده محمد مراد رساند - و مورد آفرین و عنایات گردید - بعد از چند روز شعله افروزي آتش حسد محمد صادق خان شاهزاده را با خان‌خانان ملال خاطر بهم رسید - بحضور معروض داشت - بجاي خان‌خانان سید یوسف خان مشهدي و شیخ ابو الفضل تعین گردیدند - خان خانان بحضور رسیده بسبب رعایت خاطر شاهزاده چند روز مصلحة مغضوب بود - و سید یوسف خان و شیخ ابو الفضل باظهار حسن تردد قلعهٔ پرناله و کهیرله و کاویل تعلقهٔ نظام الملك بتسخیر در آوردند - و مورد تحسین و آفرین گردیدند - و درهمان اوان بتقاضاي مهمان کشي چرچ نیلگون سرو نونهال شاهزادهٔ محمد مراد بباد صرصر اجل از پا در آمد - و دکهنیان از اطراف زور و هجوم آورده اکثر پرگنات و قلعجات تازه بتصرف آورده را باز متصرف شدند - و خلل تمام

در بندوبست مردم پادشاهي انداختند - و شير خواجه كه جاگيردار عمده گفته ميشد بعد محاربه شكست فاحش يافته بحادثهٔ تاراج رفت - و متواتر خبرهاي آشوب دكهن بعرض مي رسيد - و باعث ملال خاطر عرش آشياني ميگرديد - تا آنكه باز خان خانان را باضافه و خلعت و ديگر عنايات سرفرازي بخشيده جانان بيگم دختر اورا بعقد شاهزاده دانيال درآورده هردو را باتفاق بي نقاق رفيق ساخته صاحب اختيار نسق ملك و مهم دكهن نموده روانه فرمودند - و سال ديگر كه سال هزار و هفت هجري [۱۰۰۷] باشد انتظام مهام اطراف آگره و دهلي و پنجاب و مهم با راناي چتور بشاهزاده محمد سليم مقرر و منصوب نموده خود با هشتاد هزار سوار رايت ظفر پيكر براي تسخير دكهن برافراشتند - و چون بعد كشته شدن راجي علي خان فاروقي والي برهان پور از بهادر دل (83) پسر او نسبت بخدمتگاري و اطاعت كه از پدر او بظهور آمد كوتاهي ظاهر گرديد بخاطر رسيد كه تا قلعهٔ آسير و ملك خانديس باحاطهٔ تسخير نيايد و بدون آنكه اين پارچه سنگ را از ميان برداريم بر صوبجات ديگر كمر بستن خلاف راي سليم است - لهذا بشاهزاده دانيال و خان خانان فرمان صادر شد كه خود را زود باحمد نگر رسانده بتسخير آن پردازند - كه ما بدولت متوجه تسخير قلعهٔ آسير ميگرديم - خان خانان در ركاب شاهزاده بموجب حكم بپاي قلعهٔ احمد نگر رسيده به پيش بردن مورچال و كندن نقب و بستن دمدمه پرداخت و دكهنيان از اطراف مثل مور و ملخ فراهم آمده

---

(83) در تاريخ فرشته نامش بهادر خان نوشته *

بزدن کهي و شوخي نمودن بر بهیر لشکر شروع نمودند و چاند بي بي به بندوبست برج و باره و گرد آوري آلات جنگ و جذب قلوب سپاه و فراهم آوردن ذخیره آنچه شرط تردد و سرداري است بعمل می آورد - و عرش آشیاني بعد نزدیک رسیدن به برهان پور امرای قلعه کشاي کار طلب را براي محاصره و پیش بردن مورچال جا بجا مقرر فرمودند - و آنچه تردد در تسخیر قلعه از بهادران جان نثار بظهور آمده و لشکر فاروقي هر آنچه در محافظت قلعه و از تاختهاي بهادرانه بر افواج پادشاهي چنانچه طریقه دلاوران بانام و ننگ است کوشیدند درین اوراق بتذکار آن مفصل پرداختن از سر رشتهٔ اختصار بیرون افتادن است - اگرچه درالسنه شهرت تمام دارد که چهار پنج سال ایام محاصره بامتداد کشید اما آنچه از تواریخ بتحقیق پیوسته در اوائل سنه هزار و هشت [۱۰۰۸] بمحاصره پرداختند و در آغاز سال هزار و دوازده [۱۰۱۲] قلعه بتسخیر در آمد - گویند که در دریای تبتي متصل شهر برهانپور پارچهٔ سنگ کلان بود بعده که بفرمودهٔ حضرت شیخ برهان الدین که از بزرگان دین آن عهد بودند بزرگان فاروقي بنای آبادي شهر برهان پور بنام آن پیر دین گذاشتند شیخ فرمودند که تا این پارچهٔ سنگ بصورت اصل خواهد بود ملک بتصرف شما خواهد ماند همین که این سنگ بصورت فیل تبدیل خواهد یافت قلعه و سلطنت این ولایت از سلسلهٔ شما بیرون خواهد رفت - عرش آشیاني بعد امتداد ایام محاصره که شهر بتصرف آمده و قلعه مانده بود بر گفتهٔ مقتداي فاروقیها مطلع شده فرمودند تا سنگ تراشان چابک دست دست بدست آن پارچهٔ سنگ را تراشیده

بصورت فیل ساختند - و این معني نظر بر حسن عقیدت که در بارهٔ پیر خود داشتند باعث حوصله باختن سلطان بهادر گردید - و در ذخیرهٔ غله که باقي مانده بود دواب کرم افتاد - و تعفن بمرتبهٔ گرفت که خوردن آن بر چار پایان دشوار گردید تا بآدمها چه رسد - و خبر نزدیک رسیدن تسخیر قلعهٔ احمد نگر بسعي و تردد خان خانان نیز انتشار یافت - بهادر دل باخته سراسیمهٔ کار و بار گشته بعد عهد امان قلعه را بتصرف اولیاي دولت قاهره در آورد - و خزائن و دفائن بسیار سواي دولت فاروقیه بابت عهد آسا اهیر که باني قلعهٔ آسیر بود و ذکر او در سلطنت فاروقیان بگزارش در آمده زیر خاک مدفون بر آمد - و اقمشه و تحف بیشمار بضبط سرکار در آمد - و شاهزاده دانیال و خان خانان که بعد ترددات نمایان و کوشش و کشش بسیار کار بر چاند بي بي تنگ ساختند در اکبر نامه و تاریخ فرشته بشرح و بسط درج است - و بروایتي چاند بي بي بعد از ملاحظهٔ آنکه کار از دست رفته بتدبیري در هلاک خود کوشید که احدي واقعي بر احوال او مطلع نگردید - و اقوال مختلف درین باب زبان زد کهن سالان دکهن گردیده بود - قلعه بتصرف پادشاهي در آوردند و بحضور سراپا سرور رسیده بعطاي اضافه و فیل و جواهر مفتخر گردیدند - و از انتشار اخبار وزیدن نسیم فتح و فیروزي چغته در اطراف قلمرو هندوستان خصوص دکهن ابراهیم عادل شاه والي بیجاپور عریضهٔ تهنیت و پیشکش مع التماس قبول بیگم سلطان دختر براي شاه زاده دانیال با فراوان مال بحضور ارسال داشت بشرف قبول در آمد و جمال الدین حسین را براي آوردن

عروس مامور نموده روانه فرمودند *

درین ضمن خبر شورش پادشاهزاده محمد سلیم بعرض رسید - انتظار آمدن دختر عادل شاه نکشیده نظر بردفع فساد سلطنت عروس و ملک نوبتصرف درآمدهٔ جنوبي را به شاهزاده دانیال باتالیقي خان خانان سپرده در دکهن گذاشته رایت مراجعت بفتح و نصرت طرف اگره برافراشتند *

برارباب خرد پوشیده نماند که ذکر بغي ورزیدن جنت مکاني جهانگیر پادشاه درایام شاهزادگي محمد قاسم فرشته و دیگر مورخان که هم عهد جنت مکاني بودند در رعایت ملاحظهٔ آن پادشاه باشاره اکتفا نموده مفصل بزبان قلم نداده اند - اما میرزا کامگار مخاطب بغیرت خان برادرزادهٔ حمید الله خان که بتحریر احوال جنت مکاني کمیت خامه بجولان در آورده و نسبت بمعتمد خان در راست نویسي کوتاهی قلم را کمتر کار فرموده شمهٔ از ایام بغي نمودن شاهزاده محمد سلیم باحاطهٔ بیان آورده است - مجمل ازان می نگارد - که بعده که در سنه هزار و هشت هجري [۱۰۰۸] رایت ظفر اثر عرش آشیاني برای تسخیر دکهن برافراشتند پادشاهزاده محمد سلیم را مخاطب به شاهنشاهي ساخته تسلیم ولي عهد فرموده صوبهٔ اجمیر را در تیول آن پادشاهزاده والاگهر عطا نموده بمهم استیصال راناي چتور نامزد فرموده راجه مانسنگه خسرپورهٔ پادشاهزاده و شاه قلي خان که از امراي کارطلب نامدار بودند با امراي رزم آزماي دیگر در رکاب پادشاهزاده تعین نموده بعنایت فیل و جواهر و لک اشرفي مفتخر ساخته رخصت

فرمودند - و صوبهٔ بنگاله را که از راجه مانسنگه تغییر نموده بودند بدستور سابق بحال فرموده چنان مقرر فرمودند که راجه خود در خدمت شاهنشاهي بتقديم خدمت پادشاهي کوشد - و جگت سنگه پسر کلان خود را یا هر کرا مناسب داند به نیابت بنگاله روانه سازد - و بعد رسیدن بحوالی اجمیر خود شاهنشاهي بسیر و شکار آن دیار مشغول گشته فوج دریا موج را براي تنبیه و گوشمال راناي بدسگال روانه فرمودند - و رانا از وصول موکب و دبدبهٔ لشکر فیروزي اثر مکان خود را گذاشته چند محال پادشاهي را تاخت و تاراج نمود - چون از هر چهار طرف فوج هامون نورد نبرد آزما باطراف آن تبه‌کار درآمدند عقل و هوش باخته سراسیمهٔ کار خود گشته بجبال دشوار گذار خود پناه برد - و بهادران یکه تاز داخل ملک او گشته هرجا اثر آبادي یافتند زیر سم اسپان پایمال ساختند - و در گردآوري و اسیري مال و عیال کفار پرداختند - و چندین هزار بردهٔ هندو نژاد ان بد مآل در تصرف غازیان در آمدند - درین حال خبر شورش و فتنهٔ زمینداران طرف بنگاله و غلبهٔ مفسدان آن ضلع و شکست یافتن نائب راجه مانسنگه بعرض شاهنشاهي رسید - شاهزاده کنکاش قصد توجه بنگاله با امیران همراه درمیان آوردند - بعضي امیران فتنه جو و واقعه طلبان هرزه گو مصلحت دادند که درین وقت که پادشاه بمهم دکهن پرداخته اند و مسافت بعیدهٔ چند صوبه عقب گذاشته منصوبهٔ عظیم در پیش دارند اگر راجه مانسنگه را براي نسق بنگاله مرخص ساخته خود بمدد جوهر غیرت و برش تیغ شجاعت متوجه سمت آگره شده پرگنات و محال سیر حاصل خالصه و جاگیر داران آن ضلع را

بتصرف خود در آورده بفراهم آوردن خزانه پردازند تردد موقع خواهد بود - بتقاضاي ایام شباب و مصلحت خام احباب راجه مانسنگه را خلعت و اسپ عطا فرموده طرف تعلقهٔ او مرخص ساخته مهم رانا را موقوف داشته عازم آگره گردیدند - همه جا محال پادشاهي و جاگیر داران را بتصرف آورده نزدیك قلعهٔ آگره رسیده شرف نزول فرمودند - قلیچ خان حارس قلعه که در تدبیر و منصوبه مشهور بود از قلعه بر آمده مع نذر و پیشکش و اظهار عقیدت و اطاعت و فدویت ملازمت نمود - و آنچه شرط راي صائب بود بکار برده خود را چنان خیر خواه بپادشاهزاده وا نمود و برهنمائي دفع بد نامي شاهنشاهي پرداخت که هر چند بدخواهان هردو دولت در مقید ساختن قلیچ خان و تعین نمودن قلعه دار دیگر بجد شدند شاهزاده بدان مصلحت هم داستان نشده اورا خلعت بحال داشتن قلعه داري از طرف خود عطا فرموده بقلعه باز مرخص ساختند - و فرمودند که از هر طرف به بند و بست قلعه پردازد - و مریم مکاني والدهٔ ماجدهٔ عرش آشیاني که پادشاهزاده را زیاده از فرزند ارجمند خود دوست می داشتند از شنیدن اغواي برهمکاران و بحال ماندن مزاج پادشاه زاده بقصد پند و نصیحت آن زیبندهٔ سریر و افسر از قلعه بر آمدند - شاهنشاهي برین معني اطلاع یافته از راه خجالت و ادب بر کشتي نشسته با جمعي از مردم خاص راه اله آباد اختیار نموده لشکر را براه خشکي روانه فرموده ملاحان را بعطاي انعام سرگرم کشتي راندن ساختند - و مریم مکاني آزرده خاطر گشته بقلعه مراجعت نمودند - و شاهنشاهي باله آباد رسیده همه محال پادشاهی را

بملازمان سرکار خود مع اضافه و خطاب عطا فرمودند - و همه جا حکام خود مقرر و منصوب نمودند - و صوبهٔ بهار را بشیخ جیون کوکهٔ خود با خطاب قطب الدین خان مرحمت فرمودند - و سرکار جونپور بلعل بیگ (83) عنایت فرموده سرکار کالپي را بتم بهادر (84) مرحمت نمودند - و سي لک روپیه نقد از خزانهٔ پادشاهي که موجود بود بتصرف خود در آوردند - چون این خبر از نوشته اخبار نویسان و زباني منهیان بعرض عرش آشیاني رسید و در تمام اردو خیمه بخیمه انتشار یافت و زبان زد خاص و عام گردید و متواتر بعرض عالي رسید - درین ضمن خبر انتقال پادشاه زاده دانیال که با عروس جهان بکام دل همبستر نگشته بصد حسرت ازین جهان فاني رحلت نموده نیز بعرض رسید - پادشاه از راه فرط محبت که از ابتدا نسبت بهمه فرزندان بآن ثمر شجر خلافت زیاده داشتند' خصوص از داغ فرزندان دیگر بانواع غم و الم مبتلا گردیده بودند براهنمائی عقل حوصلهٔ بردباري کار فرموده گوش بر حرف بر همکاران واقعه طلب و هرزه درایان سراپا مطلب نه نموده از جا در نیامده از راه لطف و شفقت پدرانه فرمان عنایت آمیز نوشته مصحوب محمد شریف پسر خواجه عبد الصمد شیرین قلم که با پادشاه زاده همدرس بود و باهم همبازي بودند روانه نموده زباني نیز کلمات لطف آمیز و نصیحت مملو از اظهار شفقت و محبت و اشتیاق دیدار و طلب حضور بکمال شفقت

---

(83) ن - لاله بیگ

(84) ن - یتیم بهادر

و سرور موافق مضمون فرمان ارشاد و پیغام نمودند - بعد رسیدن محمد شریف شرط استقبال و تعظیم بجا آورده فرمان را گرفتند و بمطالعهٔ مضمون قصد احرام حضور و قدمبوس بخاطر آورده با همدمان همراز مصلحت بمیان آوردند - آخر از بد مددی و مشورت برهمکاران ظاهر بین جرأت بر اقدام و رفتن حضور ننمودند - و محمد شریف را آخر مرخص نساخته نزد خود نگاهداشته وکیل السلطنت خود ساختند - باز که بتازگي حقیقت سلوك آن نوبارهٔ گلشن سلطنت با محمد شریف بعرض رسید عرش آشیاني باوجود نزدیک اتمام رسیدن مهم دکهن که اگر چندگاه دیگر دران ضلع رایت ظفراثر می افراشتند اکثر قلاع و بلاد نظام الملکی و عادلشاهي بتسخیر می آمد خان خانان و شیخ ابو الفضل را در برهانپور گذاشته کوچ بکوچ متوجه دارالخلافت آگره گشتند - از شنیدن توجه عرش آشیاني باگره زیاده از سابق بفراهم آوردن فوج و ترتیب لشکر پرداخته خواجه عبد الله را خطاب عبد الله خان مع اضافهٔ نمایان عطا فرمودند - همچنان اکثر از نوکران خود را که آثار شجاعت و کار طلبی آنها بود اضافهٔ خطاب و جاگیر عطا نموده برهمدیگر امتیاز بخشیدند - بعده که عرش آشیانی اواخر سنه هزار و ده هجری [۱۰۱۰] در دارالخلافت نزول فرمودند شاهزاده با سي چهل هزار سوار و مصالح کار زار باشتهار ملازمت پدر بزرگوار عنان توجه طرف دارالخلافت معطوف داشتند - و در راه جاگیر بسیاری از امراي حضور بتاراج در آوردند - چون بجاگیر آصف خان رسیده در اتاوه شرف نزول فرمودند وکیل آصف خان لعل گران بها فرستادهٔ آصف خان مع عرضه داشت

که باشاره عرش آشیاني فرستاده بود گذراند معهذا مبلغي کلي
از جاگیر او بوصول آوردند - و بهر هفته بل هر روز خبرهای ناخوش
و عرضه داشتهاي فتنه افزاي اطراف بعرض عرش آشیاني
می رسید و امراي حضور که جاگیر در صوبهٔ بهار داشتند خصوص
آصف خان نالش زیاده می نمودند و سخنان هرزه و کلمات فساد
افزا بعرض می رساندند - و عرش آشیاني در جواب آنها سواي
کلمهٔ لطف آمیز و محبت و شفقت افزا در مادهٔ فرزند
ارجمند بر زبان نمي آوردند - بعد از انکه فریاد از حد در
گذشت و خبر قصد کوچ از اتاوه بعرض رسید خلل عظیم
در بند و بست سلطنت بهم رسید و عالمي در رجا و بیم
سر گردان کار و بار خود گردید - و عرش آشیاني را خوشوقتي دیدار
راحت آثار نور الابصار بوحشت وسوسهٔ چگونگي مآل کار خود و
آن سرمایهٔ عمر و زندگاني مبدل گشت - فرمان قضا جریان بدین
مضمون بنام آن قرة العین صادر فرمودند که اگرچه اشتیاق دیدار آن
فرزند کامگار زیاده ازان ست که بتحریر آرد اما آمدن فرزند بدیدن
پدر مشتاق بدین حشمت و شکوه بر خاطر محبت اثر شاق و ناگوار
می نماید اگر مطلب از نمودن تجمل و غرض از عرض لشکر و سپاه
است مجراي آن فرزند ارجمند بظهور آمد - مناسب آن ست که
مردم زیاده را بجاگیر مرخص ساخته بدستور مقرري جریده رسیده
دیدهٔ رمددیده و دل حرمان کشیدهٔ پدر را منور و خورسند سازد - و اگر
از هرزه درائي بدخواهان وسواسي و توهمي که ازان اصلا بنسبت
آن فرزند سعادتمند دردل ما راه نیافته بخاطر رسیده عنان مراجعت

طرف اله آباد معطوف ساخته وسوسهٔ دیگر بالکل بخاطر نیاورده هرگاه نقش توهم از دل آن فرزند شسته و رفته گردد بملازمت شتابد - چون شاهزاده بعد نزول فرمان سرا پا لطف و شفقت بر مضمون اطلاع یافتند و باقي متردد خاطر گشته بآن شان و دبدبه بخدمت ولي نعمت رفتن و با آن همه لطف فرزند نوازي که در چنان حالت از هیچ پادشاهي و هیچ پدري در حق فرزند بظهور نیامده خلاف حکم بعمل آوردن نشان بي سعادتي دانسته در اتاوه توقف نمودند - و عرضداشتي مشتمل بر عذر آنکه مرا بجز ارادهٔ قدم بوسي و آرزوي ملازمت اندیشهٔ دیگر که بر دل و زبان بدگویان واقعه طلب گذشته نبود الحال که چنان حکم رسیده اطاعت امر نمودن واجب دانسته چند روز از خدمت خداوند و مرشد و قبلهٔ خود جدا ماندن ضرور و لازم گردید - و کوس مراجعت بطرف اله آباد بلند آوازه ساخت - و دران زودي از روي کمال لطف و راي صائب و فرزند نوازی بر خلاف دیگر سلاطین فرمان عطاي صوبهٔ بنگاله و اُدیسه بطریق اقطاع و صوبهٔ داري بالاستقلال بنام شاهزادهٔ والا قدر صادر فرموده برفق و مدارا دران درج نمودند که همه جا مردم خود را تعین نموده بضبط و نسق ملک بخاطر جمعي پردازد - وسوسه و دغدغهٔ خلاف مرضي از دل بر آرد - شاهزاده شکر آن عنایات و عذر عدم قبول تعین مردم خود بحضور معروض داشته سرداران و جمعیت از خود جدا نمودن مصلحت کار ندانستند - و در اله آباد چند گاه توقف فرموده آنچه دستور سلاطین و فرمان روایان مي باشد در عطا نمودن منصب و اضافه و خطاب و نقاره و جاگیر و مقرر نمودن

محالات امرای حضور بعمل می آوردند *

درین اوان خبر روانه شدن شیخ ابو الفضل از دکهن بموجب حکم عرش آشیانی بقصد حضور از زبانی منهیان ظاهر گردید - ازانکه از مدت آن شاهزادهٔ ذوالاقتدار را از بعضی اطوار ناهموار آن صاحب مدار اکراه و ناخوشی تمام در خاطر راه یافته بود - و گاه گاه در خلوت می فرمودند که هردو برادر پدرم را از راه برده اند و میدانست که بعد رسیدن حضور در مادهٔ آن سزاوار افسر و تاج طریقهٔ بد خواهی بظهور خواهد آورد راجه نرسنگ راو که وطن نزدیک گوالیار داشت بشهرت رخصت وطن مرخص فرموده خفیة اشاره نمودند که خود را قبل از رسیدن او رسانده سر راه برو گرفته بیخبر برو تاخته در قطع شجر حیات آن دهر پرست کوشد و راجه موافق ارشاد وحکم بعمل آورده بطریق ایلغار بوطن قبل از نزدیک رسیدن او رسیدهٔ بر قابوی وقت خود را غافل برسر او رسانده کار او را ساخته نام او از صفحهٔ دهر و جماعهٔ دهر پرستان برداشت - جنت مکانی در جهانگیر نامه که خود بتحریر سوانح ایام فرمانروائی خویش پرداخته اند بزبان خامه داده اند که چون آن مقتدای ملحدان باعث بدنامی نام نامی عرش آشیانی گشته بود کار اورا بدان تدبیر ساختم *

القصه بعد عرض هرچند درخدمت عرش آشیانی گرانی نمود افسوس زیاده نمودند - اما در ظاهر تحمل را کار فرموده برهنمونی رای عقده کشا خدیجة الزمانی مهد علیا سلیمه سلطان بیگم را که در دانائی و کاردانی و سخن سنجی سحر آفرین بود

براي تسلي و هدايت و دلجوئي فرزند ارجمند مع فيل خاصه
فتح لشکر نام مشهور و خلعت و جواهر و ديگر تحف روانه ساختند
و پیهم از ارسال انواع اقمشه و ماکولات و ملبوسات بطریق هدیه آن
نور حدقهٔ سلطنت را یاد و شاد مي فرمودند و بمرهم لطف و
عنایت و دواي اقسام تدبیر دل رسیده فرزند را حکیمانه تداوی
مي نمودند - چون بیگم نزدیک رسید آن درة التاج بکوکبه و دبدبهٔ
تمام بر آمده آداب فرزندي بجا آورد - و بیگم به پیغام التیام آمیز و
افسانه و افسون محبت انگیز از زبان پادشاه بنوازش خطا بخشی
و جرم پوشی امیدوار ساخته زنگ کدورت وسواس از دل پر هراس
آن سلطنت اساس بصیقل پند و وعظ زدودند - و آن نیر سپهر جاه
را با خود گرفته عازم حضور گشتند - از تکلیف شاه زادهٔ والا مقام قرار
چنان دادند که روز ملازمت حضرت مریم مکاني جدهٔ ماجده
باتفاق خدیجة الزمانی سلیمه سلطان بیگم که دستگیري هر دو جده
و مادر مهربان عذر خواه عصیان و جرائم باشد در پای عرش
آشیاني اندازند - و درباب عفو تقصیرات که عرضه داشت نمودند درجهٔ
پذیرائی یافت - و بعد رسیدن نزدیک دار الخلافت حضرت مریم
مکاني والدهٔ عرش آشیاني یک منزل رفته آن گوهر درج صاحبقراني
را تنگ در آغوش شفقت گرفته بهزاران اعزاز برفاقت مهد علیا
بخانهٔ خود آوردند - و بعد آن عرش آشیانی همانجا تشریف بردند
و جدهٔ ماجده برخاسته برفاقت خدیجة الزماني سر شاهزادهٔ والا
گهر عالیقدر برقدم مبارك پدر بزرگوار انداختند - پادشاه بکمال لطف
و شفقت سر فرزند عزیز تر از دل و جان را برداشته تا مدت دربغل

گرفته دیدهٔ هجران دیده را از دیدار فرزند روشن ساختند - و رقت زیاده نمودند - از جملهٔ پیشکش و نثار هزار مهر و هفت فیل قبول فرمودند و بعطاي فیل و اقسام جواهر و مرصع آلات معزز ساختند - و دستار از فرق مبارك برداشته برسر فرزند جگر پیوند گذاشته فرق اعتبار آن نور دیده را بر آسمان برین رساندند - و از سرنو نوید ولي‌عهدي بالاستقلال نمودن را سامعه افروز عالمیان ساخته حکم بلند نمودن آواز شادیانه فرموده از صداي کوس عشرت افزا گوش بدسگالان منافق و هوا خواهان موافق پر ساختند - و بعد جشن و بزم بهجت افروز بانقضاي چند روز مهم رانا بدستور سابق بنام آن زبدهٔ دودمان سلطنت مقرر فرمودند - و روز دسهره مرخص نموده جمعي از امراي نامدار تعین کردند - بعده که در فتح پور نزول واقع شد براي رسیدن خزانه و لشکري که همراه حکم شده بود چند روز مقام ضرور گردید و از تغافل متصدیان در سرانجام مطالب تاخیر رو داد و این معني باز از سرنو مادهٔ برهم خوردن مزاج و آشفتگی خاطر آن درة التاج گشت - و بخدمت بادشاه معروض داشتندکه هرگاه متصدیان سرکار در سربراه نمودن و سرانجام دادن مصالح ضروري مهم تکاهل ورزیدند و این مرید که حکم آن مرشد و قبله را بجاي حکم خدا میداند بموجب فرموده برآمده چند روز در انتظار بگذراند و اثري از سرانجام دام و درم بروی کار نیامد تقصیر غلام چیست - و بتحقیق فدوي عقیدت آئین رسید که مکرر بسماجت درخواست مطالب ضروري و شکوهٔ متصدیان دولت مدار و کار پردازان کفایت شعار بمیان آوردن خود را سبک و بي اعتبار ساختن و برسر چاه زبان هرزه در ایان انداختن

است - و بر عالمي ظاهر و هويداست که مهم رانا بآن وسعت ملک و جبال قلب بدون زر و لشکر و سرانجام توپخانهٔ خاطرخواه که در چهار طرف ماواي او محاصره نمايند صورت گرفتني متعذر - و هر بار سماجت و لجاجت بکار بردن باعث ملال خاطر اشرف و خفت خود گرديدنست لهذا اراده و التماس دارد که اين مريد را چندگاه بجاگير مرخص فرمايند که درانجا رفته بمصالح و سرانجام فراهم آوردن آن کوشيده بخاطر جمع در تقديم خدمت ماموره پردازد - بعد عرض بخت النسا بيگم عمهٔ شاهزادهٔ بلند اقبال را با يک دو امير محرم مامور فرمودند که رفته بتسلي آن درة التاج پردازد - فائده مرتب نشد - و هرچند آن حجله نشين سرادق جاه و جلال در دلاسا و فهمانيدن برادر زادهٔ بهانه جو کوشيد بجاى نرسيد - ناچار آن پادشاه افلاطون منش نظر برپاس خاطر آن گوهر بحر سلطنت طوعا وکرها برفتن اله آباد مرخص ساختند و از فتح پور کوچ نموده کوچ بکوچ بکوکبه و شان خسروانه متوجه اله آباد شدند - هرچند بعضي هواخواهان ظاهر بين مصلحت خام عدم تقاضاي وقت بميان آوردند عرش آشياني گوش بحرف برهمکاران نداده بلکه از راه اظهار کمال عنايات و شفقت موافق ايام زمستان و تقاضاى سال براي آن تازه نهال گلشن عزو ناز نيمه آستين پوست روباه سفيد که خالي از ندرت و تحفگي نبود با تحف ديگر پيهم براي دفع توهم شاهزادهٔ جوان بخت روانه فرمودند - درجواب عرضداشت متضمن بر شکر عنايات عطيهٔ مرشد و قبله بنوشتند - و بعد رسيدن بسرحد اله آباد بهمان رويهٔ سابق بتغيير نمودن جاگيرداران عمدهٔ حضور پرداختند -

و فتنه جویان واقعه طلب در عرض رساندن و شعله افروزی هنگامهٔ
فساد تقصیر نمي نمودند - و پادشاه شنیده ناشنیده مي انگاشتند -
و عبد الله خان که نواخته و پیش آوردهٔ شاهزادهٔ والا نژاد بود چون
گاه گاه در خلوت کلمات نصیحت آمیز بر زبان از راه عقیدت خاص
می آورد مفید نمي افتاد - وقت یافته برخاسته بخدمت پادشاه
روانه گردید - درهمین آوان چون والدهٔ خسرو که همشیرهٔ راجه مانسنگه
می شد سوداي مزاج بهمرسانده بود و ازاداهاي خارج و اطوار ناهموار
خسرو ناخلف که سه سال از شاهزادهٔ عالی نژاد بلند اقبال محمد
خرم کلان بود و نظر بر عنایات و توجهات جد بزرگوار و پدر نامدار
که نسبت بخسرو درحق آن غرهٔ جاه و جلال زیاده مبذول میگردید
از راه حسد برخود هموار نمي توانست بود و در خدمت پدر
گستاخانه و بي ادبانه سلوك مي نمود - و عند الفرصت بخدمت
جد بزرگوار طریقهٔ غمازي از طرف شاهنشاهي بکار برده شعله افروزی
عناد مي نمود و مادر او درمنع آن می کوشید و فائده نمي بخشید
علاوه مرض سودا گردیده بود - دریں آوان روزي خود را از غصهٔ اطوار
آن فرزند بد عاقبت از افیون مسموم ساخت - و برخاسته رفتن
عبد الله خان و واقعهٔ والدهٔ خسرو معا بعرض شاهزادهٔ نامدار رسید
و باعث الم خاطر گردید - و درهمان ایام کدورت اثر یکي از واقعه نگاران
حضور شاهزاده را با یکي از خاصان امرد که خالي از وجاهت
هم نبود و منظور نظر عالي بود تعلق سرشار روداد او را از راه
برده با خود گرفته بطریق فرار راه دکهن اختیار نمود - بعد عرض مردم
براي گرفته آوردن هر دو تیه کار تعین گردیدند از چهار پنج منزلي

مقید ساخته آوردند - فرمودند که هردورا رو بروی شاهزاده پوست بکشند
ازین ماجرا در حالت بعرض عرش آشیانی رسید - علاوه اینکه هر روز از
زبانی جاگیر داران آن نواح نالش تعدی شاه زاده معروض میگردید
بغایت بخاطر پادشاه که اصلا طبع مبارك بر چنان سیاست
و ظلم راضی نبود نهایت گرانی نمود و فرمودند سبحان الله ما هرگز
بپوست کندن گوسفند مذبوح بحضور خود راضی نشدیم نمیدانیم فرزند
ما بدین مرتبه سختی قلب از چه راه بهمرساند - درین ضمن واسوختهای
بیداد تاراج و تغییر نمودن جاگیر بعرض رساندند که در عالم افراط
شراب خانه خراب که افیون با او ضم ساخته اند و مداومت می
نمایند چنین افعال از نتائج آنست و در وقت حکم احدی را مجال و
یارای عرض نمی باشد بعده بخاطر عاطر خطور نمود که خود بدولت
متوجه اله آباد گشته فرزند دلبند خود را بوسیلهٔ پند و دلجوئی
باعزاز همراه گرفته بیارند بدین قصد در سنهٔ هزار و دوازده [۱۰۱۲]
از دار الخلافت اکبر آباد برآمده برکشتی سوار شدند - از اتفاقات کشتی
بالای تبه ریگ آمده نشست چندانکه ملاحان تردد و سعی نمودند
فائده نداد تا آنکه کشتی دیگر آوردند و بران راکب گشته در منزل
پیش خانه تشریف آورده نزول فرمودند و این معنی نزد اهل
شگون میمون ننمود و در همان شب و روز دیگر تا هشت نه پهر بمرتبهٔ
باران بشدت نازل گردید که خیمهای نصب شده بر روی آب حباب وار
نمودار گشتند و سوای خیمهای دولتخانه و پیشخانهٔ امرا دیگر
هیچ جا در خورد و کلان استوار نماند و جمعی که از شهر بر نیامده
بودند قادر بر برآمدن نگردیدند - درین ضمن خبر رو بشدت آوردن مرض

مریم مکاني که از چندگاه بعارضهٔ جسماني مبتلا بودند و اخبار ناملائم
شاهزادهٔ نامدار علاوهٔ مکروه روحاني گشته بود و راضي بحرکت پادشاه
بآن صوب نبودند بعرض رسید - اول تمارض دانسته شاهزادهٔ بلند اقبال
سلطان خرم را که در استرضاي جد بزرگوار و همواری دفع بدنامي پدر
ذوالاقتدار همواره مي کوشید مامور فرمودند که نزد جدهٔ ماجده رفته
بعد حصول سعادت عیادت بر احوال کم و زیاد گردیدن مرض واقعي
مطلع گردیده آمده بعرض رساند - سلطان خرم بخدمت مریم مکاني
رفته بعد دریافت احوال موافق مرضي جدهٔ مکرمه آمده بعرض
رساند که اگر خواهند ثواب دیدار واپسین دریابند و خوشنودي
حضرت مریم مکاني حاصل نمایند صلاح نیک عاقبتي دارین
درین است که بر سر بالین آن سرمایهٔ سعادت هردو جهان حاضر
شوند - عرش آشیاني بقصد طواف کعبهٔ مرادات مراجعت فرمودند
و دیدار دم آخرین والدهٔ ماجده دریافتند - و همان روز واقعهٔ مغفورهٔ
مرحومه شد - ملول خاطر گشته سر و ریش و بروت تراشیده تغییر
لباس داده دو روز در ماتم مانده روز سوم تبدیل رخت نمودند - و
امرائي که در ریش تراشي و تغییر لباس رفاقت نموده بودند بهمه
خلعت عنایت فرمودند - بعده که این خبر ملال اثر بشاهزاده
سلیم رسید از شنیدن خبر هولناک و قصد پدر و غم واقعهٔ جده که
براي ولي نعمت علاوهٔ الم جدائي آن نوردیده گردیده براهنمائي
هدایت ازلي باراده و شهرت پرسهٔ جده و التماس عفو جرائم
متوجه حضور شدند - بعد رسیدن بخدمت پدر عالیقدر و حصول
سعادت قدمبوس عرش آشیاني فرزند دلبند بجان پیوند را در

آغوش شفقت گرفته رقت بسیار نمودند - و الماس قیمت لک روپیه با پیشکشهاي دیگر قبول افتاده دست شاهزاده گرفته متوجه حرم سرا شده کلمات عتاب شفقت آمیز بمیان آوردند - و فرمودند که از افراط باده پیمائي و اثر رهنموني همراهان بد عاقبت خلل در دماغ و مزاج شما راه یافته بهتر آنست که چند گاه در خلوت خانه بآرام بسر برند تا حکما بعلاج مزاج برهم خوردهٔ آن فرزند پردازند - بعد منزوي فرمودن والد ها و همشیر ها آمده بصیقل دلبري و پند و نصائح مشفقانه و امیدوار زود مطلق العنان گردانیدن زنگ ملال آن شاهزادهٔ ذو الاقبال میزدودند - تا آنکه باز شفقت پدري و شفاعت وکفالت والدهٔ ماجده باعث زود بر آمدن بدرهٔ اوج جاه و جلال از هالهٔ کدورت انزوا گردید - و روز بروز بر عنایات و الطاف بالمشافهه و غائبانه افزوده غبار ملال از چهرهٔ حال فرزند کامگار پاک نمودند - و خاطر وحشت گرفته و دل رمیدهٔ بی آرام جگر گوشه را بتداوي انواع تدبیر حکیمانه باصلاح آوردند - روزی بحسب التماس و آرزوي سلاطین نامدار قرار جنگ فیلان عفریت نژاد بمیان آمد - شاه زاده محمد سلیم که بعد ولي عهدی ملقب به شاهنشاهي گشته بود فیلي داشت گران بار نام که در نمو و تنومندي و جنگ ضرب المثل شده بود و خسرو را نیز فیل کوه پیکر آپروپ نام قوي هیکل بود که در روز مقابله خصم و معرکهٔ جنگ هم سنگ او هیچ فیل نمی توانست شد فرمودند که آن هر دو فیل کوه شکوه را با هم در جنگ اندازند - و رن تهمن نام فیل خاصهٔ سرکار را که از فیلان نامي گفته میشد و هیچ فیل هم نبرد او نمی شد مقرر کردند که هر

فیلی که اثر مغلوب گردیدن او ظاهر شود کومك او نماید - و این فیل کومکی و چرخي و لوهۀ لنگر وضع کرده و اختراع محمد اکبر پادشاه است - وقت رو برو بر آمدن فیلان خود در جهروکه نشسته سلطان خرم را که بسبب برداشتن بفرزندي و مشاهدۀ کمال شعور و عقل خدا داد از صغر سن کمتر از خود جدا مي نمودند نزد خویش جا دادند و شاهنشاهي شاهزاده سلیم و خسرو اذن خواسته براي تماشاي فیلان بر اسپان باد پیماي برق کردار سوار شده استاده‌اند چون فیلان گردون شکوه کوه پیکر بحرکت آمده آهنگ جنگ نمودند در نظر تماشائیان از جنبش هردو کوه آسمان شکوه زمین به تزلزل در آمد * بیت *

دو کوه آهني از جاي جنبید * زمین گفتي ز سر تا پای لرزید

بعده از چند کله که بر همدیگر زدند اثر غلبۀ فیل شاهنشاهي ظاهر گردید فیلبان پادشاهي فیل خاصه رن تهمن را بموجب ضابطۀ مقرري خواست بمدد فیل خسرو رساند جمعي از نوکران هوا خواه هرزه خوانان و شاگرد پیشۀ فیل خانۀ شاهنشاهي آواز ممانعت بلند کرده شروع بزدن سنگ و کلوخ طرف فیلبان پادشاهي نمودند و سنگي بر پیشاني فیلبان رسید و قطرات خون بر پیشاني او ظاهر گردید خسرو بد مآل که مدام در بدخواهي پدر میکوشید باتفاق و اشارۀ فتنه جویان بدسگال از میان آن همه کثرت هجوم و ازدحام عام خود را بخدمت عرش آشیاني رسانده زبان بشکوۀ بیمزۀ فساد آمیز گستاخي مردم پدر نسبت فیلان پادشاهي کشود و گلۀ زیاده نمود و مجروح گردیدن مهاوت پادشاه را بآب و تاب شاهد مقال

خود ساخت - عرش آشیاني که اثر خون نیز از دور مشاهده نموده بودند برهم خاطر گشته سلطان خرم را نزد شاهزاده محمد سلیم فرستادند و فرمودند نزد شاه بهائي خود رفته بگویید که شاه بابا می فرمایند که هر دو فیل و فیلبانان از شما اند این همه طرفداري جانور برپاس ادب ما و آدم سرکار رجحان دادن از چه راه است - شاه زادهٔ بلند اقبال بخدمت پدر عالیقدر رفته پیغام جد والا مقام و کلمات التیام آمیز بآئین خردمندان گزارش نمود - و شاهنشاهي نیز در جواب بآداب تمام عذر خواسته باظهار قسم سر مبارک گفتند که مرا ازین اداي پوچ خبر نبود و راضي برین جرأت بیجاي آنها نبودم - شاه زاده خرم به بشاشت و خرمي و شگفته روئي تمام بخدمت جد والا مقام رفته در دفع مادهٔ ملال فساد انگیز کوشیده باصلاح گفت و گو از طرف پدر عالیقدر و از جانب خود بي‌تقصیري شاهنشاهي را بزبان عذر بیان بعرض رساندند *

درین ایام از واقعهٔ دکهن معروض گردید که شاه زاده دانیال که تازه نهال جویبار سلطنت بود زیاده ازیک سال با عروس عیش وکامراني که تازه بعقد در آورده بود هم آغوش نبوده از صرصر باد اجل بروضهٔ جاوداني شتافت عرش آشیاني را از شنیدن این حادثهٔ جانکاه ناگاه و واقعهٔ غم فزاي ناگهاني که در اندک ایام چنان دو سرو روان گلشن جهانباني ازپا در آمدند و در عین شباب و جوانی ازین دار فاني بصد حسرت و ناکامي رخت هستي بر بستند غم و الم زیاد رو داد و عارضهٔ جسماني علاوهٔ آلام روحاني گردید و روزبروز بر شدت حرارت تپ و مرض مرگ که انبیا و اولیا و شاه و گدا ازان ناگزیرند

مي افزود و معالجات سود نمي بخشيد تا اثر زوال آفتاب حيات
هويدا گرديد - چون خسرو که دختر خان اعظم کوکلتاش باو منسوب بود
و همشيره زادهٔ راجه مان سنگه مي شد و هر دو امير که صاحب
فوج بودند مربي او گفته مي شدند بخيال محال باطل آنکه چون
شاهنشاهي شاه زاده سليم چند روز پا از جادهٔ اطاعت بيرون گذاشته
طريقهٔ بغي اختيار نموده بود خسرو را بسلطنت بايد برداشت و
وارث تاج و تخت را بدست آورده مکحول و محبوس بايد ساخت -
افتادند - چون جمعيت شاهنشاهي دران روزها طرف احمد آباد و
ديگر اقطاع متفرق گشته بودند نظر بر ينکه هر دو مدعي دولت از
اعظم امرا و ارباب حل عقد امور جهان ستاني بودند از راه احتياط
و تقاضاى وقت شاهزاده ولي عهد از بيمار دارى و خدمتگاري پدر
والاقدر دست کشيده ترک آمد و شد نموده بيرون قلعه در حويلي خود
خانه نشين شدند و در همه باب شرط هوشياري در دفع شر اعدا بکار
مى بردند - و شاهزاده خرم با دل قوي کمر خدمتگاري جد والا مقام
بسته اصلا از کيد بد انديشان نفاق کيش وسواس بخاطر راه نميداد -
و شاهنشاهى از راه مهر پدرى درين ماده دغدغهٔ تمام بخاطر آورده
بفرزند دلبند پيغام ميدادند که بودن آن نور حدقه ميان اهل نفاق
خلاف راي صائب است - صلاح حال درين است که خود را ازان
بحر خطر بکنار کشيده نزد اين جانب رساند - آن نو نهال حديقهٔ
جهانباني در جواب پيام ميدادند که تا دم واپسين از پرستارى و
تيمار دارى جد بزرگوار دست نخواهم برداشت تا آنکه والدهٔ ماجدهٔ
سلطان خرم براي فهمانيدن و بر آوردن فرزند کامگار ازان تهلکه رفته

از طرف پدر عالیقدر و خود هرچند ترغیب برآمدن از قلعه نمود
و الحاح و مبالغهٔ بسیار بدستوري که مادران را مهر در حق فرزندان
مي باشد فرمود موثر نیفتاد - و بخدمت والدین جواب صریح داد
که تا اثر حیات شاه بابا باقي است دست از قدم جد والا قدر
برنخواهم داشت - آن حجله نشین پردهٔ عصمت ناچار فرزند را در
کنف حافظ حقیقي گذاشته مراجعت نمود - و آخر ظاهر شد که بر
نیامدن شاهزاده بلند اقبال از قلعه محض حکمت الهي بود چرا
که کسان خان اعظم و مانسنگه مسلح و مکمل بطریق جاسوس متفرق
بر سر دروازهاي قلعه انتظار برآمدن نونهال سلطنت مي کشیدند
که هر وجه بدست آرند - تا آنکه مرتضی خان بخاري که بخشي پادشاه
و از خیر اندیشان شاهنشاهی بود امرای بسیار باو گرویدگي داشتند
با جمعي از دلاور پیشگان بمدد رفاقت آن شاه زادهٔ والي عهد کمر
بستند - و میان نوکران خان اعظم نیز تفرقهٔ اختلاف و نفاق افتاد و
طرف داري آن طرف منجر براجه مانسنگه گردید - و خسرو بدمآل
که از ابتدا با پدر نزاع ورزیده گستاخانه سلوک مي نمود لغایت
آنروز هزار روپیه یومیه که سال سه لک و شصت هزار روپیه باشد
مي یافت - و لشکر خانگي که مصالح آن فکر فاسد او تواند شد
نداشت و بعضي بندهاي خیر خواه صلاح دولت درین دانستند که
راجه مانسنگه را به پیغامهاي وعده و وعید فهمانیده في الحال صوبه
داري بنگاله بدستور سابق بر او مقرر و مسلم داشته همان روز خلعت
داده رخصت نمودند - و شاهنشاهي بعد خاطر جمعي از شر اعدا
روزی که شب دیگر آن روز وداع عرش آشیاني بود بقلعه آمده

در حالت احتضار پدر بزرگوار سعادت همدمي دم واپسین دریافتند - و بر سر دروازهاي قلعه و مداخل و مخارج شهر مردم معتمد خود تعین نمودند - و شاه زاده خرم را که چهارده سال از عمر شریف آن نو نهال سلطنت در گلشن جهانباني نشو و نما پذیرفته بود از طرف استقلال و ثبات قدم در خدمتگاري جد والاقدر آفرین گفتند - در نیم شب چهار شنبه دوازدهم جمادي الاخري سنه هزار و چهارده هجري روح پر فتوح عرش آشیاني از قفص تنگ فزاي عالم فاني بدار القرار پرواز نمود

* بیت *

جهان چیست بگذر ز نیرنگ او * رهائي بچنگ آر از چنگ او
مقیمي نه بینند درین باغ کس * تماشا کند هر یکي یک نفس

پنجاه و یک سال و دو ماه سلطنت نمود *

پادشاهي بود با داد و عدل در کمال هوشیاري و تهوري فتح نصیب که چندین بار با صد دو صد سوار بطریق یلغار چنانچه بنگارش آمده مسافت بعیده را طي نموده بر صف بیست هزار و سی هزار (85) زده فتح یافته و دانائي و حوصله و بردباري ازان معلوم مي توان نمود که با چنان فرزند تند مزاج بعد بغي ورزیدن چندین سلوکهاي با تدبیر بکار برد که مکرر مرغ رمیدهٔ قفس شکسته را باز بي تردد لشکر کشي و آدم کشي بدام خود آورد - و باوجود از میرزایان بني اعمام آن همه شوخي و نمک حرامي در بغي ورزیدن بظهور آمده باز طریقهٔ جلالت را کار

---

(85) ن - هفت هشت هزار - (شف صفحه ۱۸۱)

نفرموده شفقت صلهٔ رحم از دست نداد - و از مفاتیح شمشیر آن گیتي‌ستان که بر قلعهاي آسمان رفعت هندوستان صدای اذان بگوش پیروان دین رسیده - و اکثر بلاد شرقي و جنوبي و شمالي و صوبهٔ مالوه و احمد آباد و کشمیر و غیره از ترددات نمایان او که از صدیکی باحاطهٔ تحریر آمده مفتوح گشته و بتسخیر در آمده - و راجهاي سرکش و رایهاي خود راي چتور و جودهه پور را در ربقهٔ بندگی و اطاعت خود در آورده مطیع و منقاد ساخته - و چندین افغانان جهالت کیش بد اندیش که بدعوي ارث ملک مادهٔ فتنه و فساد گشته از هرطرف علم سرکشي بر افراشته بودند و دم استقلال میزدند همه را بزور بازوي اقبال بخاک ادبار افگنده خرمن هستي شان را بباد فنا در داد - و از جمله بناهاي عالي که در بلاد هندوستان یادگار گذاشته یکي قلعهٔ اکبر آباد است که با عمارات و باغات دیگر آن شهر را از سر نو رونق بخشیده - دویم قلعهٔ اله آباد که با گردون ابد بنیاد هم اساس است - دیگر مسجد عالي فتحپور است که عمارتهای دیگر بنا گذاشته اوست - و در تمام سواد اعظم هندوستان عمارات عالي و لباسهاي فاخره و منازل خوش و بساتین دلکش و دیگر مایحتاج لذت زندگاني در عهد آن واضع آئین دولت و باني نسق سلطنت رواج گرفت - و چندان مردم صاحب کمال و مستعد از شعرا و فضلا و حکماي ذو فنون از ترک و تاجیک و عرب و عجم بآوازهٔ وسعت خلق و کرم و صیت غریب نوازي و هنر پروري آن خسرو انجم حشم در پاي تخت هندوستان فراهم آمده بودند که در هیچ وقتي از واقعات پادشاهان سلف هند شنیده نشد *

نظام الدین هروی که در جرگهٔ بخشیان محمد اکبر پادشاه در آمده بود تاریخی مشتمل بر ذکر تعداد سلاطین بیست و یک صوبهٔ دکهن تالیف نموده مسمی بتاریخ نظامی ساخته - دران تا سنه سی و هفت بذکر محمد اکبر پرداخته - اکثر در ذکر سلاطین دکهن کلام او محل اعتماد را نشاید - و سوای قول محمد قاسم فرشته هیچ مورخی بذکر سلاطین دکهن نپرداخته که در صحت کلام اعتبار داشته باشد - اما چون نظام الدین عمر در رکاب و بندگی محمد اکبر پادشاه صرف نموده قول او در ذکر سوانح سلطنت عرش آشیانی اعتبار تمام دارد - آنچه بتعداد امرای پنجهزاری که معراج دولت آن عهد بود پرداخته تا سال سی و هشت دوازده نفر بشمار آورده چنانچه بتفصیل ذیل بنگارش می آید ٭

[۱] اول میرزا شاه رخ بن میرزا ابراهیم که از بنی اعمام پادشاه میشد ٭

[۲] دوم میرزا رستم قندهاری که از جملهٔ برادران پادشاه صفوی ایران می شود بسبب مخالفت برادر و تسلط ازبکان در قندهار استقامت نتوانست ورزید و رو بدین درگاه عالم پناه آورده در جرگهٔ امرای پنجهزاری منسلک گردید ٭

[۳] سوم بیرم خان وکیل السلطنت مخاطب بخان خانان و عمو جان گردیده باز مغضوب گشته بدرجهٔ شهادت رسید ٭

[۴] چهارم سعید خان برادر زادهٔ جهانگیر قلی خان ٭

[۵] پنجم خان جهان خواهرزادهٔ بیرم خان ٭

[۶] ششم امین خان کوکا ٭

[۷] هفتم شجاع خان *

[۸] هشتم رسول خان که اول نوکر بیرم خان بود بعده درجرگهٔ بندهاي پادشاهي در آمده بدین پایه ارجمندی یافت *

[۹] نهم شهاب الدین احمد خان *

[۱۰] دهم مهدي قاسم خان *

[۱۱] یازدهم راجه بهگوان داس ولد بهارمل *

[۱۲] دوازدهم راجه مان سنگه که صبیهٔ او بجهانگیر منسوب گردیده بود *

سوای امرای چهار هزاري که تعداد آن بچهارده پانزده می رسید عبد المجید آصف خان را که ابتدا داخل اهل قلم بود اگرچه بلا قید منصب در جرگهٔ امرای عظام نوشته اما صاحب بیست هزار سوار بزبان قلم داده - دیگر شیخ ابو الفضل و شیخ فیضي که از مستعدان نادر العصر آن عهد بودند و سکندر خان ازبک و عبد الله خان ازبك و محمد مراد خان و شاه بداغ خان و مظفر خان که بپایهٔ وزارت رسید و پیر محمد خان را که اول نوکر بیرم خان بود بعده در زمرهٔ امراي مقرب در آمد بلا قید مراتب و منصب از جملهٔ امرای کبار و مقربان گستاخ بتعداد در آورده - و راجه بیربل هرچند پایهٔ او از دو هزار تجاوز ننمود اما از انکه در لطیفه گوئي و عقل و فراست و حاضرجوابي و موزوني طبع نسبت بر شعرا و مستعدان هند گوي سبقت می ربود بمرتبهٔ در دل بادشاه جاي گرفته بود که در ماه و سال لکها از نقد وجواهر در وجه انعام بدو رعایت مي فرمودند - و همه امرای دور و نزدیک

از ارسال تحف و هدایای گران بها باو سلوک مرعی می داشتند - و تا حرم بسرا در خلوت و وقت آرام در خلوتخانه راه داشت و از امرای باره که در عهد محمد اکبر پادشاه بامارت رسیدند سید محمود خان است که به پایهٔ چهار هزاری رسید و سید احمد برادر او بمنصب سه هزاری سرفرازی یافت *

اگر خواهد بذکر اولیا و مشایخ واصل بالله و فضلا و مستعدان و شاعران ایران و توران که در آن عهد از شهرت کمال دوستی و گنج بخشی آن پادشاه دریا دل جمع آمده بودند پردازد نسخهٔ علحده مرتب گردد اما بتذکار اسم بعضی از مشایخ و صاحب کمال و شعرای مشهور می پردازد *

حضرت شیخ سلیم سیکری قدس الله سره که از مشایخ صاحب ریاضت آن وقت بود کرامات و خوارق بسیار پادشاه مشاهده نموده بودند مدت در مکهٔ معظمه و مدینهٔ منوره بسر برد بیست و چهار حج گزارده اکثر ملجای دردمندان و مستمندان محتاج بوده - ذکر سپردن والدهٔ ماجدهٔ جهانگیر بعد ظاهر شدن اثر حمل که ثمر شجر دعای شیخ بود در خدمت و خانهٔ آن برگزیده حضرت حق سابق مجمل بزبان قلم جاری گشته باز بتقریب باحاطهٔ بیان خواهد در آمد - چنانچه اسم پادشاهزاده محمد سلیم تیمنا بهم اسمی شیخ گذاشته شده و شهر فتح پور بسبب ارادت پادشاه در خدمت شیخ آباد گشته - در سنه نهصد و هفتاد و نه [۹۷۹] برحمت حق پیوست *

شیخ عبد الحق دهلوی از افضل الفضلای آن عهد و از

محدثان مشهور بود بکعبة الله رفته بعد اداي حج واجب مدت
مدید محض براي تحقیق صحت احادیث دران مکان بسر برده
صد کتاب از همه علوم عقلي و نقلي تالیف فرموده خصوص
شرح مشکوة و تاریخ مدینه که دران ذکر حضرت ایمهٔ طاهرین
و ظلم و تعدی مخالفین باظهار کمال حسن عقیدت نموده و تکمیل
الایمان که مشتمل است بر ذکر عقائد از تالیفهای مشهور آن
واصل بالله زیاده از صد سال مرحلهٔ عمر طي نموده تا
اواخر عهد جهانگیر پادشاه بود - در صلاح و تقوی که لازمهٔ علم با
عمل است ممتاز بوده در ادای فرض و سنن تا دم واپسین دقیقهٔ
فرو گذاشت ننمود گویند بعد مراجعت از کعبة الله اکثر بر زبان
صداقت بیان او جاري میگردید که تا به بیت الله رفته مدتی مقیم
گشته صرف اوقات براي تحقیقات احادیث نمودم ندانستم که
بیشتر احادیث مشهور وضعي است - مقبرهٔ ایشان در دهلي
نزدیك مزار حضرت خواجه قطب الدین واقع شده ٭

دیگر از واصلان حضرت خواجه باقي بالله دران عهد از مقتداي
زمان بوده صفات ذاتي و کسبي و خوارق ایشان زیاده ازان است
که بزبان قلم داده شود - اکثر درانزوا گذرانده با مخلوق کم میجوشیدند
و از اکثر علوم عقلي و نقلي بهرهٔ تام داشتند نزدیك کهنه شاه جهان
آباد متصل قدم حضرت رسول که سابق درانجا آبادي نبود خانقاه
همانجا بود آسوده اند ٭

ملا عبد الله سلطان پوري که از فضلای مشهور بود بخطاب
مخدم الملکي در لباس سرخ پوشي میان دیگر مشایخ امتیاز یافته

در فراهم آوردن مال دنیا کار او بجائی رسید که بعدواقعهٔ او سه کرور روپیه نقد سواي املاک و اقسام جنس از خانهٔ او بر آمد *

الحال بذکر شعراي آن عهد زبان قلم را شاداب می سازد *

عرفي شیرازي آن قدر طبع رسا داشت که در شروع ایام شباب از تحصیل علم و درس اکثر کتب متداوله فارغ شده قبل ازانکه بحد تکلیف شرعي رسد اشعار رنگین و قصیدهای برجسته میگفت تا آنکه ابناي زمان بر وحسد بردند و در پي خفت او شدند لهذا ترک وطن مالوف نموده عازم هندوستان گردیده سعادت ملازمت پادشاه حاصل نمود و در اندک مدت چنان مقرب و معزز گردید که آنچه مشهور است فیضي و ابو الفضل در عالم هم چشمي حسد برده او را مسموم ساختند از جملهٔ اشعار او که در حمد گفته * بیت *

اي نه فلک زخوشهٔ صنع تو دانهٔ * در قصر کبریاي توعرش آشیانهٔ
در تنگناي کوچهٔ شهر جلال تو * وسعت گه زمانه کمین گاه خانهٔ
نه توسن سپهر سراسیمه در درت * تا حکمتت گرفته بکف تازیانهٔ
ذات توقادراست بایجاد هرمحال * الا بآفریدن چون خود یگانهٔ

شیخ مبارک ناگوري و هر دو فرزند ارشد او که از صاحب کمالان آن عهد بودند ذکر آنها مکرر بزبان قلم جاري گشته خصوص فیضی که خطاب ملک الشعرا یافته بود در اکثر علم کتاب تالیف نموده و تفسیر کلام الله بي نقط نوشته و در اخلاق هم نسخهٔ بي نقط یادگار گذاشته از اشعار اوست * بیت *

نظر فیض چو بر خاک نشینان فگنم

مور را مغز سلیمان رسد از حشمت ما

میر فتح الله شیرازي از وطن بخدمت پادشاه رسیده بسبب رشد کمالات صوري و معنوي کار او بجائي رسید که بتنقیح معاملات دیواني مامور گردیده از جملهٔ مشاهیر گشت *

ملا عراقي مشهدي از مستعدان و شعرای مشهور گفته میشد قریب یك لک و بیست هزار بیت مثنوي دارد ازجملهٔ اشعار اوست * نظم *

شوري شد و از خواب عدم دیده کشودیم
دیدیم که باقي‌است شب فتنه غنودیم

قاسم کاهي که صد و بیست سال عمر بود این بیت از جملهٔ دیوان مشهور اوست * بیت *

چون سایه همرهیم بهرسو روان‌شوي * باشد که رفته رفته‌بکارآشناشوي

خواجه حسن هروي که از صاحب کمالان و مقربان پادشاه بود از زادهٔ طبع اوست * بیت *

محبتی که مرا با تو هست میخواهم
همین تو داني و من دانم و خدا داند

سید محمد جامه باف از سادات ستوده صفات و صاحب طبع بود در رباعي شهرت داشت * رباعي *

آن روز که آتش محبت افروخت
عاشق روش سوز ز معشوق آموخت
از جانب دوست سرزد این سوز و گداز
تا در نگرفت شمع پروانه نسوخت

میر حیدر معمائي درفن شعر و تاریخ موشگافي مینمود از جملهٔ اشعار اوست * رباعي *

زاهد نکند گنه که قهاري تو * ما غرق گناهیم که غفاري تو
او قهارت خواند و ما غفارت * یارب بکدام نام خوشداري تو

دروقت وفات محمد اکبر پادشاه زیاده از پنج هزار فیل که گاه قریب شش هزار میرسید در فیل خانهٔ او موجود بود و دوازده هزار اسپ درطویله و هزار یوز در چیته خانه داشت اما گویند هرچند خواست هزار چیته شود میسر نمي آمد یک دو یوز را آفت میرسید - و بعد وفات او که عرض خزانه گرفتند ده کرور روپیه را اشرفي یازده ماشه و سیزده ماشه و چهارده ماشه سواي اشرفیهاي کلان که از صد توله تا پانصد توله هزار اشرفي در خزانه موجود بود و دو صد و هفتاد و دو من طلای غیر مسکوک و سه صد و هفتاد من نقره و یک من جواهر خاصه که قیمت آن از سه کرور روپیه تجاوز نموده بود برآمد - ڈاک میوره جابجا نشاندن تصرف اوست *



ذکر سلطنت جنت مکانی ابو المظفر نور الدین محمد جهانگیر پادشاه که بواسطهٔ نهم بامیر تیمور صاحبقران غازی میرسد

مورخان صداقت بیان سلف در ذکر سلطنت جهانگیر پادشاه چنان روایت نمایند که چون عمر محمد اکبر پادشاه به بیست و شش سال رسید حق تعالی فرزندی کرامت ننمود درخدمت حقائق و معارف آگاه حضرت شیخ سلیم ساکن سیکري که از درویشان صاحب حال بود رفته بعد التماس فاتحه درخواست فرزند نموده بودند بعد ازانکه آثار حمل بیکي از حجله نشینان سراچهٔ عصمت ظاهر گردید او را در سیکري بخانهٔ شیخ فرستاده چشم براه عطیهٔ الهي بودند - بعده که نور صبح ولادت آن نو نهال گلشن اقبال هفدهم ربیع الاول سنه نهصد و هفتاد و هفت [۹۷۷] بطالع بیست درجهٔ میزان از مطالع فضل ایزد منان برساحت جهان جهانگیر گردید - عرش آشیانی در آگره بدین نوید روح پرور مبشر گشته خود را بسیکري بخدمت شیخ رسانده بعد تقدیم شکر توجهات باطني آن برگزیدهٔ زمان و زمین و رساندن خرمن زر بمستحقان و خادمان درگاه مولود مسعود را موافق قراري که در خدمت شیخ نموده بودند بهم اسمي شیخ بسلطان محمد سلیم موسوم ساختند - و تاریخ ولادت با سعادت او (گوهر درج اکبرشاهي) یافتند - و موافق نذري که نموده بودند پیاده بزیارت درگاه

خواجه معین الدین چشتي باجمیر تشریف بردند - و سیکري را مسمي بفتح پور ساخته شهر عظیم آباد نمودند - ومسجد عالي آسمان رفعت دران مکان میمنت نشان بنا نهادند - چنانچه سابق نیز بذکر درآمده - بعد سپردن آن نو باوهٔ جاه و جلال بمکتب مولانا میر کلان هراتي را بمعلمي و قطب الدین خان آنگه را باتالیقي مقرر فرمودند - بعد از چند گاه میرزا جان پسر بیرم خان باین خدمت سعادت اندوز گردید - و چون شاهزاده قدم مبارک بسال هشتم گذاشت منصب ده هزاری پنجهزار سوار عنایت فرمودند - و بعده که پانزده سال از نشو و نماي نهال عمر شریف در گلشن جاه و جلال گذشت صبیهٔ راجه بهگوان داس را که از راجهای نامدار دیار هند گفته میشد براي شاهزادهٔ جوان بخت خواستگاری نمودند - و خود بدولت و اقبال در جشن طوي بخانهٔ راجه تشریف آرزانی فرموده آن بانوي حجلهٔ عصمت را بعقد درآورده بدولت خانهٔ ابد پیوند درآوردند - و در هفده سالگی که سنه نهصد و نود و چهار [۹۹۴] باشد دختر فرخنده اختر راجه اودی سنگه پسر راجه مالدیو که در حسب و نسب و دولت موروثي برهمه راجهای عالی تبار افتخار داشت بعقد آن گوهر بحر سلطنت و جهان باني نیز در آورده خود بذات شریف وهمه حجله نشینان سراچهٔ عصمت رونق افزای خانه و کاشانهٔ راجه گردیدند - و بخور رتبه و دستور سریر آرایان هند لوازم شادی بتقدیم رساندند - و همدرین سال فرخنده فال از دختر راجه بهگوانداس صبیه بوجود آمد موسوم بسلطان بیگم گشت - و در سنه نهصد و نود و هفت [۹۹۷] از همان محل پسری متولد گردید موسوم بخسرو

ساختند - و درهمین سال خجسته مآل دختر خواجه حسن
ولد زین خان برای آن شاهزادهٔ عالي نژاد خواستند - و اواخر
سال بفرخي و فیروزي ازان حجله نشین سراچهٔ عز و ناز پسری مولود
گشت سلطان پرویز موسوم گردید - و در سنه هزار [۱۰۰۰] هجري
بتاریخ سلخ شهر ربیع الثاني بعد انقضاي پنج ساعت شب
پنجشنبه بطالع مبارك میزان که بحساب اختر شناسان هند سنبله
بود دردار الخلافت لاهور اختر سعادت اثر برج سلطنت و کامراني
از بطن صبیهٔ راجه اودي سنگه عرصهٔ زمین را منور ساخت - حضرت
عرش آشیاني آن تازه نهال گلشن سلطنت را سلطان خرم مسمی
ساخته بفرزندي خود نسبت بدیگر فرزندان امتیاز بخشیدند *

نغمه سرایان بزم اخبار جهانگیري چنین روایت کنند که
ابوالمظفر نورالدین محمد جهانگیر پادشاه عرف شاهزاده محمد سلیم
که (در شهوار لجهٔ اکبر) تاریخ ولادت او سابق (86) بزبان قلم داده
در سال هزار و چهارده [۱۰۱۴] روز پنجشنبه بیستم جمادی الثاني
که سي و هشت سال از نشو و نماي نهال عمر شریف او در گلشن
کامراني و جهانباني گذشته بود در دار الخلافت آگره بر اورنگ
جهانباني جلوس نمود - و خطبهٔ جهانگیري بر منابر قلمرو سواد
اعظم هند بنام نامی او خواندند - و زر سرخ و سفید از میمنت
اسم آن زبدهٔ دودمان صاحبقران سرخ روئي تازه بهمرساند و ملقب
بنور الدین جهانگیر گردید * بیت *

---

(86) شف صفحه ۱۷۴ سطر ۲۰ و صفحه ۲۴۴ سطر ۱۹ *

جوان شد بار دیگر عالم پیر * بعهد شاه نورالدین جهان گیر
بگیتي فتنها درخواب ازو شد * گل باغ بقا سیراب ازو شد

بر ضمیر منیر دانشوران نکته سنج خورده گیر ظاهر باد که چون مولف اقبال نامه معتمد خان و میرزا کامگار مخاطب به عزت‌خان برادر زادهٔ عبد الله خان که هر دو بزرگوار بتذکار احوال آن شهریار سمند تیز رفتار خامه را بر صفحهٔ بیان بجولان در آورده اند و آنچه حضرت شاهنشاهي جهانگیر واقعات سلطنت خود را قلم بند فرموده اند در چندین مقدمه در هر سه تالیف مختلف بنظر مسود اوراق در آمده و باهم موافقت نمي نمود و سواي آن میرزا عابد نام درویش صاحب کمال منزوي معمر که در اکثر صفات اسم با مسمی مشاهده شد بموجب اظهار اوکه همراه والدهٔ خود در صغر سن با اعتماد الدوله پدر نورجهان بیگم وقت آمدن از ایران هم سفر بوده و ایام شباب در رکاب ظفر انتساب صرف نموده و بعد از انتقال سلطنت دل از آلایش روزگار کنده در بندر سورت انزوا اختیار کرده بود درسنهٔ هزار و صد و هفت [۱۱۰۷] هجري که باوجود زیاده از صد و پنج سال از مرحلهٔ عمر او طي شده بود تفاوت چندان در هواس خمسهٔ او ظاهر نمي گردید و بر صدق اقوال و راستي کلام افعال و اطوار آن پیر و حق شهادت میدادند - با جامع این اوراق رابطهٔ وداد بهم رسانده بود اکثر سرگذشت عهد آن پادشاه عادل باذل خصوص از مادهٔ نزاع صاحب مدار آن سلطنت و منجر گردیدن به بي ادبی که از نوکر ناحق شناس مهابت خان بظهور آمد آنچه ازو مسموع نموده راوی ثقه دانسته بصندوق حافظه سپرده بامضمون هر سه جهانگیر نامه و شاهجهان نامهٔ

میرزا امینا که از ابتدای ولادت تا ده سال از جلوس تالیف نموده وتقریبا دران اکثر بذکر جهانگیر بادشاه نیز پرداخته بخاطرآورده موافق عقل ناقص خویش بطریق اختصار خوشه چیني نموده باحاطهٔ تذکار مي آرد - امید که اگر اختلافي بنظر مطالعه کنندگان در آید بعد عیب پوشي حصه رسد زبان طعن دراز ننمایند *

اول حکمي که از عدالت پروري نمودند این بود که بعد جلوس فرمودن از چهار من طلا زنجیر عدالت بسازند و دران شصت زنگ نصب نمایند یک سر او به شاه برج قلعهٔ اکبرآباد و سر دیگر بر میلي که کنار دریا براي همین کار نصب نموده بودند قائم کنند و ندا نمودند که هر مظلومي که دست او بدامن طرفداران ظالمان نرسد بلا واسطه دست دادخواهی بران زنجیر زده صداي ناله و فریاد ستم بدستیاری زنگ بگوش آن پادشاه عدالت پژوه رساند - و در ابتداي سلطنت میرزا خان را که در ایام شاهزادگي دیوان بود خطاب وزیر الملک عنایت فرمودند و غیاث بیگ را مخاطب باعتماد الدوله ساختند - و آصف خان عرف محمد جعفر برادر زادهٔ غیاث الدین که در ابتدا از ایران آمده در عهد محمد اکبر پادشاه دویستي شده قبول ننوده به بنگالا رفته باز بامداد طالع و یاوري بخت و رشادت ذاتی بپایهٔ وزارت رسیده مخاطب بآصف خان گردیده بود از صوبهٔ بهار آمده شرف اندوز ملازمت گردید - و شیخ فرید بخشی را که اصل از سادات بود میر بخشی نمودند - و راجه مان سنگه را صوبه داري بنگاله فرمودند - و دلاور خان افغان را حکومت لاهور ارزاني داشتند و سلطان

پرویز را با تالیقي آصف خان بمهم راناي چتور که در عهد عرش آشیاني خود باین خدمت مامور گشته بسبب بعضي موانع در عقدهٔ تعویق افتاده بود مامور ساختند - و شمشیر و خنجر مرصع و اسپ و فیل و خلعت انعام نموده فرمودند که محمد اکبر پادشاه غازي را عرش آشیاني مینوشته باشند - و حکم شد که جا بجا در بلاد و محال عمده تعلقهٔ حکام احکام و فرامین منع شراب و میر بحری و راهداري و دیگر ابوابي که حکام دور دست بتعدي مي گرفتند و قطع شجر حیات دزدان و قطاع الطریق و غور رسی مظلومان وز یردستان صادر فرمودند - و حکم شد هرجاکه مسافر تاجر و مقیم مالدار فوت شود و وارث او حاضر نباشد مال اورا امانت نگاهدارند و درصورت مفقود الاثر بودن وارث مال ترکهٔ یت را صرف تعمیر و احداث مساجد و پل و مدرسه و سرای نمایند - در جهانگیر نامه که جنت مکاني خود تالیف نموده بزبان قلم داده که اگرچه طبع ما رغبت و میل بشراب دارد و خود هم میخوریم اما در منع آن تاکید زیاد نموده ایم و بدین تقریب کیف شراب را بر دیگر کیفیات ترجیح دادهٔ چند فقره نوشته اند *

آغاز سال اول جلوس مطابق غرهٔ فروردي موافق
یازدهم ذی قعده سنه یکهزار و چهاردهٔ هجری

در اول سال جلوس و جشن نوروز عالم افروز نذر و پیشکش امرا معاف فرمودند - وخرمن خرمن زر وجواهر بانعام وبخشش در آمد - و در شروع این سال خسرو بدمآل که از بدو حال در خدمت پدر بزرگوار چنانچه بگذارش آمده بي ادبیها ازو سرزده و در ایام عارضهٔ سفر آخرت عرش آشیاني بخیال و آرزوی خام ادعاي

جهانبانی داشته بود درینولا هشتم ذي الحجه سنه احدی جلوس اول شب باتفاق و رفاقت جمعي از قلعهٔ ارک آگره برآمده متوجه سمت پنجاب ولاهور گردید - بعد عرض نظر بر پیش بیني که زود شعلهٔ این فتنه را فروباید نشاند خود بدولت رایت ظفر اثر بتعاقب او بر داشتند - شیخ فرید بخاري میر بخشي را که مخاطب به مرتضی خان ساخته بودند همان ساعت بطریق هراول مرخص فرمودند - و شاهزادهٔ بلند اقبال سلطان خرم را با شیخ علاء الدین نبیرهٔ شیخ سلیم که کوکهٔ پادشاه می شد و بخطاب کوکلتاش خاني سر افرازي یافته بود و اعتماد الدوله عرف غیاث بیگ طهراني را که ذکر او مفصل بزبان قلم خواهد داد و جمعي دیگررا در دار الخلافت گذاشته نهم شهر مذکور بقصد تعاقب خسرو کوچ فرمودند - و در همان روز میرزا حسن (87) پسر میرزا شاه رخ که شریک مصلحت و رفیق او گشته بود بسبب عقب ماندن گرفتار پنجهٔ اجل گردید - حضرت بشکون خوب گرفتند - وحسن بیگ بدخشي (که خمیر این جماعه ازبیوفائی سرشته اند) (88) بموجب حکم از لاهور عازم حضور بود با خسرو در خورده به بمحض تکلیف سمرقندي با سه صد (89) سوار

---

(87) در دو نسخه اصل و تاریخ تذکرة السلاطین چغتا حسن و در دیگر نسخ حسین نوشته *

(88) این عبارت فقط در یك نسخه است *

(89) در تذکرة السلاطین چغتا نوشته که حسن بیگ با چهار صد پانصد کس بدخشیان از کابل عازم ملازمت بود الخ

رفاقت نمود هرجا میرسیدند از مال تجار و مسافرین و مترددین
و از محصول و خزانهٔ محال پادشاهي و زراعت رعایا تاراج نموده
متصرف شده و از تیر آه مظلومان اصلا اندیشه نخموده دیهات را
مي سوختند * بیت *

آتش سوزان نکند باسپند * آنچه کند دود دل دردمند

دلاورخان صوبه‌دار لاهور که روانهٔ درگاه والاشده بود از شنیدن بغي خسرو
مراجعت نموده بمحافظت برج و باره پرداخت - و عبد الرحیم
دیوان لاهور که او نیز قصد حضور نموده روانه شده بود در راه به خسرو
در خورد و اورا بافسون از راه برده رفیق طریق گمراهي ساخت
و او از شومي طالع یا خسرو رفاقت نموده مخاطب بملک الوزرا
گشته دیوان آن برگشته ایام بد فرجام گردید - چون مرتضی خان
پاشنه کوب مي آمد خسرو بعد رسیدن نزدیک لاهو که دروازهٔ قلعه
بر روي خود بسته یافت باوجود فراهم آمدن ده دوازده هزار سوار که
واقعه طلبان هرزه کار و فتنه جویان اطراف روزگار با او ملحق شدبودند
دست و پا باخته دو سه روز دست و پای لا حاصل زده از ملاحظهٔ
مآل کار فائده در محاصره ندیده بمقابلهٔ مرتضی خان پرداخت
و باندک زدو خوردي پاي ثباتش از جا رفت - و دران معرکه
از سادات بارهه سید جلال و غیره هفتاد نفر لشکر پادشاهي بکار
آمدند - و قریب و چهارصد نفراز فوج خسرو کشته و زخمی
گردیدند - و بعد هزیمت یافتن خسرو پالکي سواري او با صندوقچهٔ
جواهر که زاد راحلهٔ او همان بود بدست مرتضی خان افتاد و
بخدمت جنت مکانی باعریضه فتح ارسال داشت پادشاه بعد

از اطلاع هزیمت آن خسران مآل بطریق یلغار جریده خودرا
به مرتضی خان رسانده مورد عنایات ساخته شب در خیمهٔ او
گذراندند و راجه باسو را که از زمینداران عمدهٔ آن طرف بود بتعاقب
خسرو مامور فرمودند - و خسرو بعد کنکاش از همراهان که افغانان
مصلحت مراجعت آگره و بهار میدادند و حسن بیگ صلاح رفتن
طرف شرقي خلاف راي صائب دانسته تکلیف روانه شدن سمت
کابل نموده امیدواریها میداد و میگفت چهار لک روپیه در قلعهٔ
رهتاس بادیگر سرانجام ضروري موجود دارم پیشکش مینمایم - خسرو
آن خزانه را دم نقد دانسته بمصلحت حسن بیگ همداستان
گردید و ازین معني افغانان که مادهٔ فساد این کاربودند درظهور خلاف
خواهش آنها ترک رفاقت نمودند و تفرقهٔ تمام بحال خسرو راه
یافت - بعده که بآب چناب رسید چون حکم سرراه گرفتن بر خسرو
بحکام همه طرف و معبرها رسیده بود وقت گذشتن از آب زمینداران
آنجا مانع ملاحان گردیدند و ملاحان تن باطاعت خسرو نداده
گریختند - همراهان خسرو بعد تگ و دو بسیار کشتي که ملاحان
آن غافل بودند بهرسانیده ملاحان را مجبور ساخته خسرو را با جمعي
از خاصان بران سوار نمودند - ملاحان کشتي را عمدا برسر تاپوی
ریگ برده خود را بدریا انداخته بدر رفتند - خسرو خسران
مآل سراسیمه و حیران گشته در گرداب تفکر افتاد چون خبر بمیر
ابوالقاسم تمکین و هلال خان خواجه سرا که در گجرات لاهوربودند
رسید بلا توقف شتافته خسرو را با حسن بیگ و عبد الرحیم
و دیگر همراهان مقید ساخته بحضور معروض داشتند - زباني شمسي

نام توشکچي خبر دستگیر شدن آن بد فرجام بعرض رسید بخطاب خوش خبر خان و دیگر عنایات سرافرازي بخشیدند *

سلخ محرم سنه هزار و پانزده [۱۰۱۵] امیر الامرا عرف محمد شریف پسر خواجه عبد الصمد شرین قلم براي آوردن خسرو مامور گردیده بطریق استعجال رفته اورا با همراهان بحضور آورد - بعده که آن سرگشتگان بادیهٔ ناکامي مسلسل با طوق و زنجیر از نظر گذشتند - فرمودند که عبد الرحیم را در پوست خر و حسن بیگ را در پوست گاو کشیده هر دو را با دیگر متابعان بر خر واژگون سوار نمایند و در نظر تماشائیان تشهیر دهند - حسن بیگ در پوست گاو چهار پهر نگذشته قالب از جان تهي نمود - و عبد الرحیم هشت پهر زنده ماندہ وقت گرداندن از راه غلبهٔ جوع و بیغیرتي خیار از بازاریان گدائي نموده گرفته میخورد - و فرمودند که از دروازهٔ باغ میرزا کامران تا در قلعهٔ لاهور دو رسته نخل دار نشانده از وجود همراهان خسرو بارور سازند - بعده که دارها نصب نموده آن جماعهٔ بد انجام را بر سر دارها جلوه گر ساختند حکم شد که خسرو را بر فیل با طوق نشانده از میان دارهاي سر سرخ بگذرانند - و نقیبان دست راست و چپ فریاد مي زدند که امرا مجرا مي نمایند *

بعد این فتح چون خواهش سیر کابل در خاطر جا گرفته بود وجدائي شاهزاده والاگهر محمد خرم ناگوار مي نمود حکم طلب شاهزادهٔ بلند اقبال همراه خدیجة الزماني سلطان سلیمه بیگم که شاهزادهٔ عالي نژاد را بفرزندي برداشته بود فرمودند - و سلطان پرویز را که بمهم رانای چتور مرخص فرموده بودند و بعد فتور خسرو طلب حضور گشته

بود درین اوان رسیده ملازمت نمود - و دران مکان که خسرو از مقابل شیخ فرید هزیمت یافته بود فرمودند که قصبهٔ آباد نموده مسمی بفرید آباد سازند - اگرچه شیخ فرید را قبل از مهم خسرو بخطاب مرتضی خان سربلندي داده بودند اما چون از قبول آن بعذر آنکه از من خدمت قابل عنایت خطاب بظهور نیامده ابا مینمود بعد از فتح که مورد عنایات دیگر نیز گردید آداب تسلیمات خطاب بتقدیم میرساند *

بر ارباب هوش مخفي نماند که درزمان سلاطین سلف هندوستان اوائل عهد عرش آشیاني خطاب خاني وتبدیل اسم با لفظ خان بسیار کم اتفاق می افتاد مگرجمعي که از اولاد و احفاد سلاطین بودند بکلمهٔ میرزا که بر سر اسم یا آخر اسم در دفاتر ثبت میگردید بر دیگر امرا فخر می نمودند - بعد برهم رسانیدن تسلط افغانان که با وجود بر افتادن دولت آنها و بعضي بسبب خاني قومیت که عطاي منصب پادشاهي با آن ضم میگردید بر دیگران تفاخر مینمودند - عرش آشیاني بیشتري از عمدهٔ نوکران مقرب را بعطای خاني بر دیگران امتیاز بخشیده فرمودند که افغانان را بدون آنکه از طرف پادشاه مخاطب به خان گردند خان نه نوشته باشند - و اکثر مثل شیخ فیضي و شیخ ابوالفضل و میر غازی و دیگر از اهل فضل وکمال باکمال رتبهٔ اعتبار و قرب مخاطب بخان نگردیدند - و بعضي باوجود رسیدن به پایهٔ ایالت بدون آنکه از آنها تردد نمایان بظهور آید در قبول تبدیل اسم بمزید لفظ خان تن نمی دادند - بمرور ایام خصوص در عهد صاحبقران ثاني شاه جهان پادشاه خطاب

خاني براي مردم نامي صاحب پايۀ و مكنت رواج زياد يافت
اما باز تا سنه بيست و پنج جلوس خلد مكاني محمد اورنگ
زيب مطابق سال هزار و نود و يك [۱۰۹۱] كه اعتبار منصب
و خطاب و عطاي نوبت و طوغ و علم و ديگر لوازم جهانباني
في الجمله مانده بود و بدين مرتبه خاني از رتبه نيفتادة بود كه
بدون قرب روشناسي و استعداد كمال صوري و معنوي بخطاب
سرافرازي يابند - بعده كه خلد مكاني بمهم استيصال كفار بد كردار
دكهن متوجه گرديده بخجسته بنياد تشريف آوردند براي جذب قلوب
مرهتّه و دكهنيان چنانچه انشاء الله تعالى مفصل بزبان خامۀ تيز
رفتار داده خواهد شد در همه مراتب و اعتبار دولت هندوستان
خلل پذيرفت - خصوص نسقي كه در پيش نياوردن افغانان و
راجپوت و كشميري از نفرمودن خدمات عمده و نيفزودن بر پايۀ
منصب داشتن نماند - و در ايام سلطنت خلد منزل بهادر شاه كار
بجائي رسيد كه درين محل بتحرير تفصيل آن نپرداختن اولى -
و باقي اين داستان بر مكان خود گزارش خواهد يافت - سر رشتۀ
سخن را باز بزبان قلم ميدهد كه درين ايام بعرض رسيد كه حسن
خان شاملو حاكم هرات از شنيدن واقعۀ عرش آشياني و آشوب
خسرو بي‌حكم شاه عباس بلا توقف خود را ببلاد گرم سير رسانده
بعضي جاها را تاخته بقندهار رسيده محاصره نموده - و شاه بيگ
خان قلعدار بمدافع (90) پرداخته - از شنيدن اين خبر مير غازي را

(90) ن - بمدارا پرداخته *

مع فوج شايسته براي مدد شاه بيگ خان تعين نمودند - و ميرزا علي اكبر شاهي را بحكومت كشمير مقرر فرمودند - و قطب الدين خان كوكلتاش را بصوبهٔ داري بنگاله مرخص ساختند ٭

ديگر پوشيده نماند كه قبل از تسخير بلاد ممالك محروسهٔ هندوستان كه به تيغ گيتي ستان عرش آشياني به تسخير درآمد حكام كه بشهرهاى اطراف تعين مى شدند حاكم آن شهر مى نوشتند - از عهد جنت مكاني جهانگير پادشاه حكم شد صوبه و صوبه دار مى نوشته باشند - بعد رسيدن خبر محاصرهٔ قندهار و رخصت مير غازي معروض گرديد كه حسن خان شاملو بموجب حكم شاه ايران كه در منع محاصره بزجر نوشته بودند بر خاسته رفت - و حسن بيگ نام كه بسز اولى برخيزاندن حسن خان تعين شده بود محبت نامهٔ شاه مشتمل بر عذر جرأت بيجاي حسن خان و اشارهٔ متعاقب فرستادن تهنيت و تعزيت نامه مع ايلچي فهميده كار و تحف و هدايا آورده مورد عنايات گرديد - و قلعداري قندهار را بمير غازي مقرر فرموده شاه بيگ خان را از روي لطف طلب حضور فرمودند - پسران شاهزاده دانيال مرحوم همراه مقرب خان از دكن آمده ملازمت نمودند -

درين اوان داروغهٔ كتابخانه خطي بمهر خان اعظم عرف ميرزا عزيز كوكه كه در عهد عرش آشياني قبل از رفتن بكعبهٔ متبركه براجي عليخان حاكم برهان پور بطريقهٔ داب نمك بحرامان كافر كيش چنانچه سابق از گستاخى او در جواب فرمان عرش آشياني نيز بزبان قلم جاري گشته مشتمل بر شكوه و اظهار زشتي اعمال ولي نعمت نوشته بود و از اموال وكتاب خانهٔ راجي علي خان برآمد گذراند آنرا طلبيده بمطالعه

درآورده از روی غضب بدست خان اعظم دادند - و فرمودند که بآواز بلند بخواند - از شنیدن آن امرای یمین و یسار لعن و طعن بسیار برو نمودند - هرچند از ظهور این تقصیر قابل سیاست بود اما نظر بر حقوق او و مادر او که الطاف عرش آشیانی دربارهٔ آن بی‌ادب مبذول می گردید و زیاده از فرزندان می خواستند و ناز و هرزه گوئی اورا شنیده نا شنیده می انگاشتند بعزل منصب و جاگیر معاتب ساخته در قلعه حبس فرموده جان بخشی نمودند *

ذکر سوانح سال دویم شمسی از جلوس مطابق
بیست دویم ذیقعده سنه هزار و پانزده هجری

در جشن آغاز سال دویم از جلوس شاه زاده خرم بلند اقبال را به‌تسلیم عطای منصب هشت هزاری و علم و نقاره و دیگر لوازم آن سرسبز و خرم ساختند و آصف خان را خلعت و زرات وقلمدان مرصع مرحمت فرمودند و خواجه ابوالحسن را بموجب التماس آصف خان به پیشکاری وزارت مقرر فرمودند و رایت توجه طرف کابل برافراشتند و تفرج کنان و شکار افگنان وسط ماه صفر المظفر سنه هزار و پانزده [۱۰۱۵] در باغ متصل کابل شرف نزول فرمودند بعد سیر و انقضای چند روز باغی باسم جهان آرا دران مکان فیض نشان احداث نمودند - درین ایام خبر کشته شدن قطب الدین خان کوکلتاش و شیر افگن از دست یکدیگر در بنگاله که مجملی از تفصیل آن در اوراق آینده بر محل در ذکر نورمحل بزبان خامهٔ صدق بیان خواهد داد رسید و باعث ملال خاطر گردید - در شروع سال هزار و شانزده [۱۰۱۶] از کابل متوجه

دار الخلافت آگره گردیدند - درین ضمن خبر واقعهٔ میرزا شاه رخ صوبه دار مالوا که از بني اعمام جنت مکاني مي شد رسید - در اثنای راه عجب بلیهٔ ناگهاني بر جمعي از هوا خواهان خسرو از شامت نفس او گذشت تفصیل این اجمال آنکه نور الدین محمد و حکیم ابو الفتح و میرزا محمد ازبک و بداغ بیگ ترکمان با هندوی صاحب مدار اعتبار خان که خسرو در قید و اختیار او بود همدم و همراز گشته با هم عهد و پیمان بسته اتفاق نمودند که خسرو را از قید بر آرند و قریب چهار صد نفر اجل رسیدهٔ دیگر را که داخل جلوي رکاب بودند و با هندوي مذکور توسل داشتند با خود همداستان نمودند و قرار دادند که وقت سواري قابو را کار فرموده قصد پادشاه نموده خسرو را بسلطنت بردارند و ندانستند • ع •

نهان کي ماند آن رازي کزو سازند محفلها

از اتفاقات یکي از آن جماعه را رنجشي با همدمان بمیان آمد و نزد شاه زاده خرم آمده بر حقیقت کار آگاهي داد و شاه زاده بعرض رساند و در همان ساعت آصف خان نیز اطلاع یافته معروض داشت و مقوي قول و اظهار شاه زاده گردید حکم طلب عمدهای آن جماعه نمودند ازان جمله میرزا محمد ازبك و بداغ بیگ را بوعده و وعید تهدید آمیز تسلي عهد امان جان داده بر تعداد اسامي آن بدمآلان واقف گشته همه را بردار جزا کشیدند - و شاه بیگ خان قلعه‌دار معزول قندهار آمده ملازمت نمود - بخطاب خاندوران و صوبه داري کابل وتنبیه افغانان سرکش اطراف آن حدود سرافرازي داده مرخص فرمودند •

ذکر سوانح سال سیوم شمسي از جلوس
مطابق دویم ذیحجه سنه هزار شانزده هجری

در آغاز جشن سال سیوم جلوس که شرف نزول در حوالي آگره واقع شد امراي دور و نزدیک شرف اندوز ملازمت گشتند بعد داخل شدن حکم شد که جشن شروع سال سیوم جلوس و نوروز که بناي جشن سوم سال غرۂ فروردي روز نو روز عالم افروز که ابتداي سال شمسي و سرمایۂ بهار عیش و کامراني است با شادي طوي مبارك خود که با صالحه بانو بنت قاسم خان عرب مقرر شده بود ضمیمه هم سازند آنچه عطاي اضافه و نقد و جنس به شاه زاده و امرا و صلحا وفضلا و شعرا و اهل نشاط دران بزم بخرج آمد و خرمن خرمن و دامن دامن زر سرخ و سفید بارباب حاجت رسید اگر خواهد بتحریر تفصیل آن پردازد ازسر رشتۂ اختصار باز مي ماند - آن نوعروس سراچۂ عفت را بپادشاه محل ملقب ساخته بر دیگر پردگیان حرم امتیاز بخشیدند و خان خانان عرف میرزا عبد الرحیم را بپایۂ پنج هزاري پنج هزار سوار رسانده بمهم دکهن مامور و مرخص فرمودند - وجمعي از امراي دیگر را بادوازده هزار سوار همراه او تعین نمودند و ده لک روپیه با فیل و عنایات دیگر عطا فرمودند - و مهابت خان را سه هزاري دو هزار سوار و نقاره مرحمت نموده بمهم راناي چتور برفاقت دیگر امرا رخصت نمودند - و دختر راجه جگت سنگه پسر راجه مانسنگه را بعقد ازدواج در آوردند - ازجملۂ آنچه راجه در جهاز دختر خود داد سه لك روپیه مروارید وشصت فیل بود - و تقصیر خان اعظم کوکۂ عرش آشیاني را بالتماس شاه زاده خرم

معاف فرموده بصوبهٔ احمد آباد مرخص فرمودند *

ذکر سال چهارم شمسی از جلوس مطابق
چهاردهم ذی الحجه سنه هزار و هفده هجري

شاه زاده پرویز را بصوبه داری و مهم دکهن باتالیقي سیف خان و فوج شایسته مامور و مرخص فرمودند خان خانان را وسیف خان بارهٔ را همراه او مقرر ساختند و بیست لک روپیه مدد خرچ با ده فیل و دو صد اسپ و دیگر جواهر آلات مرحمت نمودند وچون مهابت خان در مهم رانا کاري نساخت طلب حضور نموده عبد الله خان را بران مهم مامور فرموده مورد عنایات بي پایان ساختند - میرزا برخوردار خلف میرزا عبد الرحیم که از خانه زادان موروثي بود بخطاب خان عالم سرافرازي یافت - اسلام خان را بصوبهٔ بنگاله مرخص فرمودند - دریں ایام صبیهٔ میرزا مظفر حسین که بواسطهٔ چهارم نبیرهٔ زادهٔ شاه اسمعیل صفوي مي شد بعقد شاه زاده خرم در آوردند و ازان سال رابطهٔ نسبت و خویشي صوري ضمیمهٔ خلت و مواصلت معنوي پادشاه ایران گردید اما ثمر نتائج بعرصهٔ ظهور نیامد *

ذکر سال پنجم شمسي از جلوس مطابق
چهارم ذي الحجه سنه هزار و هجده هجري

در شروع این سال حکم شد که نقاره بوسر پایهٔ سه هزار و پانصدي مرحمت مي شده باشد - دریں اوان بعرض رسید که ولي محمد خان والي توران از جور امام قلي خان که فی الواقع از اثر ظلم خود او برعایا بود بخدمت زبدهٔ دودمان مصطفوي شاه عباس صفوي

التجا برد و بعد عنایات و مهمان نوازي شاه که خاصهٔ آن برگزیدهٔ خاندان رسالت است بمدد سپاه براي تصرف ملک رفتهٔ موروثي او تکلیف فرمود درین ضمن نوشتجات بعضي امرای منافق و سرکردهٔ ازبکان مشتمل بر طلب او واظهار اطاعت و رفاقت خود نزد او رسید ولي محمد خان فریفتهٔ نوشتهاي غدر آمیز آنها گردیده محتاج بگرفتن و بردن کومک نگشته بلکه لشکر قزلباش را مخل دانسته باز مقابل امام قلی خان به کشش شاهباز تقدیر شتافت و باندک زدو خورد که بمیان آمد گرفتار سرپنجهٔ اجل گردید - درین سال از نوشتهٔ اخبار نویسان پتنه معروض گردید که در ایام حکومت افضل خان قطب نام مجهول فقیري در پتنه خود را به سلطان خسرو شهرت داده علم فساد بر افراخته جمعي را از واقعه طلبان سرکار و اوباشان مادر آزار پدر بیزار فراهم آورده در فرصتي که افضل خان از پتنه طرف جاگیر رفته بود و بنارسي نام نائب افضل خان و غیاث بیگ دیوان در شهر بودند غافل با جمعي انبوه خود را بقلعه رسانده دربانان را با قلعه‌دار کشته قلعه را بتصرف در آورد بنارسي و غیاث بیگ تاب مقاومت نیاورده خود را بافضل خان رساندند بعده مع فوج بمقابل خسرو جعلي رسیده بعد محاربات و مقابلها که بمیان آمد آن فقیر دستگیر گردید و بجزای اعمال رسید حکم فرمودند که بنارسي و غیاث بیگ را مسلسل نموده لباس عورات پوشانیده سر و ریش تراشیده بر خر سوار کرده از پتنه تا حضور تشهیر کنان بیارند و افضل خان را بعطای اضافه سربلندي بخشیدند - درین ایام از واقعهٔ دکهن بعرض رسید که مهم دکهن بسبب نفاق و حسد

همراهان از خان خانان صورت انفصال یافتن متعذر مي نماید و افواج بادشاهي مکرر از لشکر ملک عنبر هزیمت یافته و خان خانان بحال تباه ببرهانپور خود را رسانده و احمد نگر که در عهد عرش آشیاني بعد لشکر کشیها بتسخیر در آمده بود باز بتصرف دکهنیها رفت - درین ضمن عرضداشت خان‌جهان لودي که در خدمت جنت مکاني از ایام‌شاه زادگي قرب و اعتبار زیاده داشت مشتمل بر التماس و درخواست سر لشکران مهم دکهن بتعهد آنکه در مدت دو سال در استیصال سرداران بد سگال دکهن سعي جمیله بظهورآرد بعرض رسید خان خانان را طلب حضور نموده خان جهان لودي را بجاي او مقرر فرمودند باز خان اعظم را برفاقت خان عالم و فرید خان مع سي هزار سوار بطریق کومک بمهم دکهن مامور نمودند *

ذکر سال ششم جلوس مطابق پنجم

محرم سنه هزار و بست هجري

در آغاز این سال یادگار علي ایلچي ایران با اسپان‌وتحف و نامهٔ محبت آمیز مشتمل بر پرسهٔ عرش آشیاني و تهنیت سلطنت و عذر تاخیر تحریر نامه بسبب پیش آمدن مهم آذر بایجان و شروان رسید و لک روپیه‌نقد و پنجاه هزار روپیه را جواهرآلات وطلاآلات مع‌اسپ با ساز مرصع و خلعت عنایت فرمودند - درین حال خبر حادثه که‌از طرف تاختن حداد بد نهاد با جمعي از افاغنه بر کابل و تردد صوبه دار که بتحریر تفصیل ان نمي پردازد بظهور آمده معروض گردید - قلیج خان را بصوبه داري کابل مقرر فرمودند *

درین ایام عشرت انجام خواستگاري نورجهان بیگم بمیان آمد اگرچه رشرح ابتدا و انتهاي آن درگزارش بعضی مقدمات بتقاضاي ایام و پاس ادب و رعایت هردوطرف چون مولف جهانگیرنامه را کوتاهي قلم کار فرمودن ضرور بود ترانهٔ این نغمه در پردهٔ مختلف بقانون دیگر نواخته اما بر مسود اوراق آنچه بعدتحقیق قریب بصدق ظاهر گشته و آنچه در تاریخ منهج الصادقین که مولف او محمد صادق تبریزی نوکرشجاع بود و بدستور سیر تالیف نموده بمطالعه در آمده باحاطهٔ تحریر مي آرد - گویند غیاث بیگ ولد خواجه محمد طهراني که از اعیان آن دیار بود و درعهد شاه طهماسپ حکومت خراسان داشته ثانیا باقي دار سرکار شاه گشته بود و از صدمات دیگرحوادث لیل و نهار کار او بکمال عسرت کشید و دل از وطن برداشته با دو دختر و یک پسر همراه قافلهٔ هند در عهد عرش آشیاني عازم هندوستان گردید مابین راه بار دیگر برو حادثهٔ روداد که آنچه داشت و نداشت بباد فنا رفت و تفرقه بحال او بجائي رسیدکه میان پنج و شش نفر دو اشتر سواری وبار بردار داشتندکه بنوبت سوارمي شدند چون زن غیاث بیگ حاملهٔ بود رعایت او درسوارنمودن زیادمي نمودند چون نزدیک قندهار رسیدند نورجهان درچنان ساعت محمود و طالع مسعود مولود گردیدکه همان روز رنج عسرت والدین براحت عیش مبدل گشت یعني چون بعد تولد قادر برغم خواري او نبودند و از کمال عسرت و تعب و مشقت راه شیر در پستان مادر او آنقدر که براي غذاي اوکفایت نماید بهم رسیدن متعذر مي نمود دختر را در پارچه پیچیده بحافظ برحق سپرده وقت شب در قافله انداختند هنگام کوچ آواز گریهٔ

طفل بگوش یکي از ملازمان ملک مسعود نام قافله باشي رسید و برداشته نزد قافله سالار آورد بمجرد دیدن روي آن طفل حق سبحانه تعالی مهر او در دل قافله باشي انداخت و رغبت تمام به پرورش او نمود ازانکه فرزند نداشت بفرزندي خود برداشت و از اینکه خلاف قافلهٔ هندوستان در قافلهٔ ایران بودن زن کم اتفاق مي افتد براي مرضعهٔ او که جست و جو نمودند سواي مادر او نیافتند چون بعد طلوع اختر با سعادت او از مطلع امید وبال حال والدین بفرح و شادي مبدل گردید و نحوست هبوط بسعادت شرف تبدیل یافت والدهٔ اورا باعزاز طلب داشته براي هر یکي مدد سواري و رخت نموده در احترام آنها کوشیده بوعدهاي نیک انجام خوشوقت ساختند و بدستور دایهٔ خانهٔ بزرگان طفل نیک اختر را بجهت شیر خوراندن بکنار او سپرده اطعمه و اشربه فراخور حال آنها مقرر نمودند بعده ملک مسعود که در خدمت عرش آشیاني روشناسي و آبرو داشت همیشه از ایران تحف و هدایا آورده شرف اندوز ملازمت میگردید بدستور همیشه بعد رسیدن دار الخلافت سعادت جبهه سائي آن آستان ابد بنیاد حاصل کرده ارمغان راه آورد را گذراند عرش آشیاني فرمودند که این دفعه خلاف سالهاي دیگر تحفهٔ قابل سرکار ما نیاوردهٔ درجواب التماس نمود که کدام تحفه نزد ما کرپاس فروشان لائق این درگاه آسمان بارگاه میتواند بود اما درین سفر دو سه جواهر بي بهاي جاندار آورده ام اگر نظر تربیت بر آنها افتد تا حال چنان ارمغان از ایران و توران به هندوستان برای پادشاهان سلف نیامده بعده غیاث بیگ را با ابو الحسن پسر

او ملازمت فرموده در زمرهٔ ملازمان پادشاه فلک جاه در آورد و روز
بروز از مدد طالع وجوهر ذاتي رشد ايشان بر مراتب منصب وعزت وجاه
آنها موافق رتبه و پايهٔ آن ايام مي افزودند وزن قافله باشي كه مادون
بآمدن درون محل گشته بود همراه والدهٔ حقيقي نور جهان در محل
آمد و رفت مي نمود و روزهاي جشن و نوروز از مجراي بيگمان و
و ديگر خدمهٔ محل كامياب مزيد عزت و آبرو و عطاي نقد و
جنس زيور مي گرديد - بعده كه نورجهان بحد رشد و بلوغ رسيد
و آثار جوهر عقل و فهم ضميمهٔ حسن روز افزون ظاهر گرديد گاه نگاه
مهر افزاي دلربا ميان جنت مكاني و آن حجله آراي عزو ناز
مشاطگي مي نمود ميل خاطر مبارك طرف او زياده مي گشت
و تخم محبت نور جهان در دل آن خديو جهان مي كاشت تا روزي
در گوشه و كنار محل وقت خلوت يافته بطريق ملاعبه دست آن
سرمايه رعنائي گرفته بكنار لطف كشيدند نورجهان خود را كنار
كشيده نزد بيگمان شكوه نمود و منهيان محل بعرض عرش آشياني
كه در عدالت گستري بي همتاى عصر بود رساندند ازراه حزم و
پاس ناموس زيردستان بر جنت مكاني بيدماغي نموده بواليان
نورجهان فرمودند كه آن گوهر ناسفتهٔ بي بها را بعقد ازدواج احدي
در آرند غياث بيگ بعرض رساند كه ما بندها را دربارهٔ خانه
زادان چه اختيار است تا آنكه علي قلي نام ترک استجلو كه سفره
چي شاه طهماسپ صفوي بود و از حسب آب خورد بهندوستان
رسيده در ملتان بخدمت خان خانان پيوسته خدمت مي نمود
چون جوان سپاهي كار طلب صاحب جوهر بود خان خانان متوجه

احوال اوگشته تفقد زیاده باحوال او نموده غائبانه در زمرهٔ ملازمان
پادشاهي درآورد و بعد رسیدن حضور منظور نظر عرش آشیاني گردید
و نسبت صبیهٔ غیاث بیگ بحکم پادشاه عدالت اساس در همان
زودي باو مقرر نموده مخاطب بشیر افگن خان ساخته جاگیر صوبهٔ
بنگاله باتعلقهٔ خدمت آن طرف عطا فرمودند - و در مهم رانا چند
گاه در رکاب جنت مکاني بوده بجاگیر مرخص گردید - بعد ازانکه
جنت مکاني سریر آرای هندگردیدند قطب الدین خان کوکلتاش
کوکه را صوبه دار بنگاله نموده وقت رخصت در خلوت چند کلمه
درمادهٔ شیر افگن خان ارشاد فرمودند - شیر افگن خان از نوشتهٔ وکیل
بر مضمون حکم از روی قیاس آنکه بوی عشق و مشک پنهان
نمي ماند اطلاع یافته از راه غیرت همان روز بواقعه نگار گفت من
از امروز نوکر پادشاه نیستم و بحسب ظاهر ترک یراق بستن نمود
بعدهٔکه قطب الدین خان به بنگاله رسید و مکرر مردم و نوشته برای
طلب شیر افگن خان فرستاد او درآمدن تعلل و تجاهل ورزید تا
آنکه قطب الدین خان خود را بتقریب ضرور طرف جاگیر و تعلقهٔ
شیر افگن خان رساند و پیغام ملاقات نمود شیر افگن خان جریده
با بکتر و شمشیر زیر نیمه آستین حمائل کرده با معدود چند نزد
قطب الدین خان رسید بعد ملاقات و احوال پرسیها قطب الدین
خان هرچند خواست پیغامهاي ناملائم طبع شیرافگن خان را بزبان
ملائم ادا نماید ملائم خاطر او نیفتاد و گفت و شنید کنایه آمیز و
پند و نصائح فساد انگیز مشتمل براطاعت امر پادشاهان بمیان آمد
که بتوضیح آن قلم را رنجه نداشتن اولی آن بهادر شیر دل متحمل

کلمه و کلام ملالت انجام نگشته دانست که سوای کشتن و کشته شدن جان بآبرو بدر بردن محال است نیمچهٔ که زیر آستین حمائل داشت کشیده بر شکم قطب الدین خان زد که با رودهاي شکم از اسپ بپائین انداخت خواست که بدر رود کشمیریي از همراهان مقتول خود را برسانده زخم شمشیر بر او رساند شیر افگن خان بعد برداشتن زخم کاري کار اورا بساخت و ملازمان دیگر قطب الدین خان برو هجوم آورده بزخمهای پیاپی کار او ساختند - و بروایت دیگر شیرافگن خان هرچند زخمهاي کاري جان ستان باو رسیده بود با نیم نفسي که آن شیر باقي داشت بتقویت غیرت بقصد کشتن زن و خوشدامن ازان انبوه اسپ تاخته بدر رفته تا بدر خانه زنده رسید مادر نورجهان که عاقلهٔ باهوش بود نظر برینکه شیر افگن خان مظلوم از جهان رود و آلودهٔ خون ناحق زن و مادر زن نگردد درخانه برروی او بست و فریاد و شیون آغاز نمود که نورجهان از شنیدن کشته شدن شوهر خود را بچاه انداخته جان داد ترا اندرون آمدن مصلحت نیست بیرون بعلاج زخمها باید پرداخت شیر افگن خان از شنیدن حادثهٔ زن بروضهٔ جاوداني شتافت - بر عقلا ظاهر است که اگر این حکایت تدبیر مادر نورجهان مقرون بصدق است هرچند بحسب ظاهر بینان نظر بروفاداري خلاف پاس غیرت واقع شده اما از راه عقل و شرع که هیچ وجه ریختن خون زن جائز نبود و رفتن شیرافگن خان مظلوم از جهان بمراتب به از ظالم رفتن در دم واپسین بسیار تدبیر بجا بود که بکار برد - بعده بعوض جنت مکاني رسید بر کشته شدن کوکه که یادگار حضرت شیخ سلیم نیز بود بسیار متالم گشتند و حکم

طلب نورجهان بحضور نمودند بعد رسیدن نور جهان بحضور که قبل
از ورود حکم متصدیان بنگاله مجبور ساخته روانه نموده بودند جنت
مکاني خواهش مواصلت و مناکحت او بمیان آوردند نورجهان
باظهار شکوه و دعوي خون شوهر استادگي زیاده نمود و پادشاه
بغضب گشته بدعوي کشته شدن کوکه نورجهان را در جرگهٔ کنیزان
مغضوبه در آورده محبت را بغضب مبدل ساخته در خدمت
سلطان سلیمه بیگم مادر نسبتي خود سپردند بعد یك دو سال
که میان طالب و مطلوب بنا خوشي و ناکامي گذشت باز بمدد
طالع نورجهان در ریاض محبت جانان نسیم مودت وزید و از سرنو
روزي در نظر مهر اثر جنت مکاني جلوه گر گردید و نهال پژمردهٔ
عشق کهنه سرسبزي و خرمي تازه پذیرفت و اختر اوج طالع از
مشرق امید سرزد و موافق حکم شرع بعقد در آورده جشن ملوکانه
نموده اول بنور محل ملقب ساختند باز بنور جهان پادشاه بیگم
مخاطب نموده بر همه حجله نشینان سراچهٔ عصمت و پردگیان
حجلهٔ عفت امتیاز بخشیدند و رفته رفته زمام تمام مهام سلطنت
بدست و اختیار او داده شریك سکه بدین سجع ساختند

• بیت •

بحکم شاه جهانگیر یافت صد زیور • بنام نورجهان پادشاه بیگم زر
و سواي احکام شرع و عدالت در همه کار وبار و امور ملکي و مالي
بدون مصلحت او کارفرما نمي گردیدند - و دمي و لمحهٔ ازخود
جدا نه نموده وقت دیوان و سواري فیل عقب پرده بلا فاصله باخود
مي نشاندند و في الواقع عجب زن عاقله و فیض رسان و مجموعهٔ

جوهر رشد و صاحب تصرف بود اقسام زیور و لباس زنان هند که در محل بادشاهي و امرای مغلیه تا حال رواج دارد همه وضع کردهٔ اوست زیور و پیرایهٔ سابق که بسیار کلفت و بدنما بود منسوخ ساخت مگر در بعضی بلاد دور دست میان شیخ زادها و افاغنه مانده - چاندني که نفس الامر عجب فرش عیب پوش خانهٔ نامرادان و گرد پوش فرش دولتمندان است و در شبهاي مهتاب نمود خاص دارد وضع کردهٔ همانست و عطر گلاب که اول مسمی بعطر جهانگیری گردیده و دیگر بعضي عطرهاي کم بها که براي مردم نامراد بر آورد قصرف او و مادر اوست - اقسام جنس بادله که قسم سنگین آنرا بنام پادشاه و کارخانه موسوم ساخت وجنس سبك که ازان تمام خلعت عروس و داماد مردم نامراد به پانزده و بیست روپیه تمام شود ازراه دانائی بنام خود نورمحلي وضع نمود - و دیگر تصرفهای بجای او که برای او و برای شاه و گدا بکار آید زیاده ازانست که بتفصیل آن توان پرداخت - حاصل کلام اکثر لذات هندوستان را او بعرصهٔ نمود آورده و بمرتبهٔ فیضرسان بود که هر سال جمع کثیر از مغلان بی‌سروسامان را روانهٔ ولایت ومکهٔ معظمه و کربلا ونجف اشرف مي‌ساخت و چندین هزار دختر بی پدر و بیوهای بیکس را جهار و دیگر اخراجات از سرکار خود داده کدخدا مي‌نمود بآن همه فیض رساني و همتی که داشت بمرتبهٔ کد بانو بود که روزي وقت گذشتن فیلان از نظر جلهای فیلان از زربفتهاي ولایتی بسیار تحفهٔ خوش بوته که همه دال و گل بریده بودند و هر گل ازان غیر مکرر بنظر جلوه میداد و از دیدن آن چشم خیرگي

می نمود در نظر پادشاه در آمد و بسیار مرغوب طبع گردید و پسند نموده از خان سامان استفسار فرمودند که چند زربفت بخرج درآمده و هر جل بچه مبلغ تیار شده خانسامان بعرض رساند که جلها تیار از محل خاص بر آمده از نورجهان پرسیدند که شما چندین زر بفتهای تحفه براي جل فیلان بریده اید در جواب گفت خیر اصلا زربفت براي این کار بقطع در نیامده خریطهاي عرائض امرا که میرسید و جمع شده بود متفرقه ازان بهرکه بخشیده می شد ازان چندان تمتع حاصل نمی نمود درینجا بصرف درآوردم - و با این همه تعلقي که پادشاه باو داشت چنان خود را در دل او روز بروز جا میداد و مزاج شوهر را در اطاعت و فرمان برداري و تبعیت امر و نهي می آورد که هرگز خلاف مرضي جنت مکاني بظهور نیامده و کاري که باعث بدنامي پادشاه باشد از و سر نزد - گویند طبع موزن داشت - در زبانها شهرت دارد که روزي پادشاه جامهٔ که تکمهٔ لعل بي بها داشت پوشیده بود نور جهان بدیهه این شعر از زادهٔ طبع خواند * بیت *

ترا نه تکمهٔ لعل است بر قباي حریر
شده است قطرهٔ خون منت گریبان گیر

نور جهان بیگم مخفي تخلص میکرد این دو بیت نیز به بیگم نسبت میدهند * بیت *

دل بصورت ندهم تا شده سیرت معلوم
بندهٔ عشقم و هفتاد و دو ملت معلوم
زاهدا هول قیامت مفگن در دل ما

هول هجران گذرانديم قيامت معلوم

اما صد حيف بآن همه عقل و دانائي بعداز آنكه دختر خود را كه از شير افگن داشت بعقد شهريار پسرجهان گيرپادشاه در آورده نظر بر محبتي كه زنان را بسبب دختران با داماد مي باشد وحسد غرض آلود آنها كه پاي شير مردان ازان مي لغزد براي پيش آوردن شهريار بی عيار مقابل اختيار شاهزاده ولي عهد ذوالاقتدار چنانچه مفصل بگزارش خواهد آمد در افتادگي و در هم اندازي نموده نظر بر مآل كار برهم خوردن سلطنت و خلل ملك و مال و حال پادشاه و رعايا نكرده زنبور خانهٔ هندوستان را بشورش در آورد و مثل مهابت خان را كه با او و برادر او نزع ديني و ملكي داشت آن قدر قوت بخشيد كه آنچه ازو نسبت بجنت مكاني و خود او رسيد بر محل باحاطهٔ بيان خواهد در آمد *

سررشتهٔ سخن را باز بدست آورده بتحرير اصل مطلب مى پردازد كه درين سال از رسيدن اخبار فساد افزاي دكهن عبد الله خان را كه بصوبه داری احمد آباد سر افرازي يافته حكم شد كه او خود را ازراه ناسك و ترمك براي كومك خان جهان و تنبيه سر كشان دكهن رساند و رامداس كچهواهه را ازروی عنايت خاص قلعه رنتهنبور و خلعت مرحمت نموده برفاقت عبد الله خان كومك مهم دكهن بطريق يلغار مرخص فرمودند - درين ايام همراه خادمان محل بشكار قمرغه بر آمده شش صد و چهل آهو زنده گرفته ازان جمله چهار صد آهو بفتح پور فرستادند كه در ميدان چوگان بازي سر دهند و از آب و دانهٔ آنها خبر بگيرند و صد آهو را

حلقهٔ نقره در انداخته در همان شکار گاه سر دادند - درین سال فرمودند که شبیه پادشاه را بر پارچهٔ طلا بوزن یک توله مسکوک ساخته طرف دیگر صورت شیري که مرکوب آفتاب باشد نمایان نمودهٔ بامراي مقرب و فدویان خاص دهند که باعزاز بر سر دستار یا روی سینه بجاي حرز جان نگاه می داشته باشند - و بصوبه داران اطراف احکام صادر شد که امرا در جهروکه نه نشینند و وقت نشستن دیوان فیل و اسپ از نظر نگذرانند و فیل بجنگ نیندازند و بنوکران پادشاهي تکلیف چوکي ننمایند و ملازمان خود را خطاب ندهند و بسیاست بریدن گوش و بیني و کور نمودن چشم اقدام ننمایند و هرگاه بنوکران خود و ملازمان پادشاهي فیل و اسپ انعام نمایند کجک بر گردن و جلو بر دوش نگذارند و حکمي و سندی که بنام بندهاي بادشاه نویسند برروي کاغذ مهر ننمایند و وقت بر آمدن و نشستن نقاره نزنند و جلهای اسپ از پارچهٔ سرخ نسازند و اسپها را بوتهٔ نقاشي ننمایند این همه نسق جنت مکانیست که ازان بعضي تا حال بحال مانده *

ذکر سال هفتم از جلوس و جشن نوروز جهان افروز مطابق شانزدهم محرم الحرام سنه هزار و بیست و یک هجری

در شروع جشن نکهت افروز این نو روز و سال جلوس والدهٔ نورجهان عطر گلاب بتصرف طبع خود کشیده گذراند پسند نموده بنام نامي خود مسمی بعطر جهانگیري ساخته مالهٔ مروارید بقیمت سي هزار روپیه انعام فرمودند - فی الواقع عجب تصرف بجا نموده که هیچ بوي خوش بدان نمي رسد و از شمیم روح پرور آن مشام ملک

و جن و انس معطر میگردد قیمت عطر خوب جهانگیری تا اوائل عهد خلد مکاني عالمگیر محرر اوراق تا هشتاد روپیه توله یاد دارد که الحال بهشت و نو روپیه توله رسیده - درین سال عرضه داشت اسلام خان صوبه دار بنگاله و نوشته واقعه نگار که با سر عثمان مقتول مفسد مشهور فرستاده بود رسید که اسلام خان و شجاع خان برسر عثمان باغي پیشه که چندین امیر عمده ازو هزیمت یافته بودند شتافته بعد چند دفعه جنگ و مقابله که شجاع خان را با فیل مست مقابل شدن و کارزار نمودن و زخم کاري برداشتن اتفاق افتاد و بیشتر از ملازمان عمدهٔ پادشاهي بکار آمدند و لشکر هزیمت یافته بود بمدد طالع و اقبال بي زوال جهانگیري غالب آمده بذات واحد هردو بهادر صفدر او را بقتل رسانده سر او را با سرهای جمعي از همراهان او بحضور ارسال داشته اند - ازین خبر جنت مکاني مشغوف خاطر گشته اسلام خان را که پنجهزاري بود شش هزاري ساخته بر مراتب دیگر امرا افزودند و شجاع خان بخطاب رستم خان معزز گردید و بهمراهان اضافها مرحمت فرمودند و بنام عبد الله خان بتجدید حکم بتاکید رفت که از راه کنار کوکن و ناسک داخل دکهن شده باتفاق راجه رامداس بروز و تاریخ معین که درهمان روز و تاریخ باامیر الامرا خان‌جهان و میرزا رستم و راجه مانسنگه که سابق صوبه دار باستقلال دکهن و بمهم عنبر حبشي نظام الملکي مامور بودند رسیده که با توپخانه و مصالح خود ها را مقابل عنبر رسانند و باتفاق بلانفاق به تنبیه دکهنیهاي بد سرشت پردازند و از هردو طرف با لشکر عظیم برسر خصم تازند

اما چون میان امرا و نوکران اتفاقي که نفاق را دران کار نفرمایند
خیال محال و فکر باطل بود بعده که عبد الله خان بموجب حکم
خود را بطریق استعجال بتعلقهٔ حد ناسک و گلشن آباد رساند و
ازراه غرور شجاعت که مآل آن خفت و ندامت است خواست
که بلا رفاقت و شراکت خانجهان فتح آن مهم بنام او باشد و صرفه
در خبر نمودن و طلب فوج و سرداران برهان پور ندید خلاف حکم
و تدبیر پادشاه قصد آن نمود که فقط بنام او کوس شهرت تسخیر
ملک نظام الملکي بلند آوازه گردد با یازده هزار سوارکه اکثر از بهادران
رزم آزما و دلاران نبرد دیده بودند و هریکي از جماعه داران خود
را از شیر ژیان روزگار مي شمرد جلو ریز متوجه استیصال عنبر
بد خصال گردید - ملک عنبر خبر یافته از عبد الله خان که
فی الواقع از سپه سالاران فتح نصیب نامدار گفته مي شد - حساب
برداشته لشکر بیحساب با توپخانهٔ عظیم که بسبب قرب و جوار کله
پوشان فرنگ دران دیار زیاده از هندوستان مصالح توپ و تفنگ رواج
یافته بود چندین هزار بان آتش فشان مقابلهٔ عبد الله خان تعین
نمود - و دکهنیهاي قزاق پیشه یکه تاز خوش اسپه باستقبال فوج
بادشاهي شتافته غافل چهار پنج کروهي لشکر رسیده شروع بزدن کهي
و تاختن اطراف فوج عبد الله خان نمودند و موافق دستور دکهنیان
که تن بجنگ صف نداده جنگ بگریز و قزاقي مي نمایند اکثر
اوقات از یمین و یسار لشکر در آمده دست برد نمایان مي نمودند.
و از چهار پاي کهی هرچه مي یافتند بتاراج مي بردند - و آدم
بسیار بقتل میرساندند و شتران پر از بار قطار قطار وقت کوچ بدست

آن جماعه مي افتاد و گوش و بیني زن و مرد لشکر پادشاهي بریده سر مي دادند و روز بروز غلبهٔ لشکر ملک عنبر مي افزود و مثل مور و ملخ فراهم آمده قوت مي گرفتند و چیره مي گشتند - و کار بجائي رسید که نصف لشکر عبد الله خان بمعرض تلف آمد - و بي آنکه کار بجنگ صف کشد بیشتر مردم از گوشه و کنار فرار اختیار نمودند و روزي نبود که کومک ملک عنبر نمیرسد - و چشم زخم تازه بفوج پادشاهی نرسانند تا آنکه عبد الله خان عاجز آمده از همراهان صلاح کار پرسید هواخواهان مصلحت دادند که طرف احمد آباد مراجعت نموده بار دیگر با لشکر مستعد و توپخانهٔ سنگین و فیلان جنگي بباید آمد و تلافي برروی کار باید آورد - لهذا ناچار قرار بمراجعت دادند و لشکر هراول نزدیک بدولت آباد رسیده برگردید - چون ملاحظهٔ تعاقب نمودن دکهنیها که شهرت تمام دارد در دلها راه یافته بود علي مردان نام را که از صف آرایان مشهور گفته مي شد با فوج شایسته چنداول نمودند - و دکهنیهای بد سگال از هر طرف فوج فوج نمایان گردیده زور مي آوردند همین که فوج علي مردان بمقابل آنها مي پرداختند فرار مي نمودند - و باز غافل از طرف دیگر نمودار می گشتند - و گاه بیگاه غافل و ناگاه بر بهیر تاخته بغارت مي بردند - و در مقابله کار بر لشکر تنگ مي آوردند و در شبهای تار بان بیشمار از یمین و یسار فوج می انداختند - آخر کار روزي ده دوازده هزار سوار بر علي مردان تاخته از چهار طرف اورا بمیان گرفتند - و علي مردان بعد تردد نمایان زخمهاي کاري برداشته دستگیر گردیده - نزد ملک

عنبر بردند و در دولت آباد مقید گشته بعد چند روز درگذشت -
و مخالفان تا سرحد بکلانه تعاقب لشکر بشوخي تمام‌نموده برگشتند
و سرداران برهانپور اگرچه بموجب حکم از شنیدن خبر روانه شدن
عبد الله خان از راه برار عازم دولت آباد گردیده بودند اما از حسد
آنکه آنها نیز دران مهم برفاقت عبد الله خان راضي نبودند و
عبد الله خان چنانچه بایست در خبر کردن نپرداخته بود لنگروار
کوچ مقام کنان مي رفتند از شنیدن این خبر مراجعت نموده
خود را بخدمت شاه زاده پرویز رساندند ٭

بر عقلا ظاهر است که هرچند راي پادشاه صائب بود اگر
سرداران هر دو طرف اتفاق بي نفاق را کار مي فرمودند اغلب
که کار پیش مي بردند اما از رشک و عدم اتفاق نوکران نتیجه
بر عکس بخشید - چون این خبر ملالت اثر بحضور رسید باز
انفصال استیصال عنبر بد خصال منحصر در فرستادن خان خانان
دانسته اورا با خواجه ابو الحسن براي مهم دکهن تعین و مقرر
فرمودند - درین ضمن خبر فوت آصف خان جعفر (بیگ) و میر
غازي قلعه دار قندهار بعرض رسید و میرزا رستم بصوبه داري تهتهه
مامور گردید - و در همین اوان شادي طوي پادشاه زاده خرم که
با صبیهٔ اعتماد خان پسر اعتماد الدوله منعقد گشت بمیان آمد -
و در همین سال واقعهٔ سلطان سلیمه بیگم که احوال او مکرر بزبان
قلم آمده روداد و باعث ملال خاطر جنت مکاني گردید - گویند
سلطان سلیمه بیگم که بانواع صفات آراسته بود طبع موزون نیز
داشت از جملهٔ اشعار آبدار که قابل درج سفینهای صاحب طبعان

است این بیت بدو نسبت میدهند * بیت *

کاکلت را من ز مستي رشتهٔ جان گفته ام
مست بودم زین سبب حرف پریشان گفته ام

ازین مقوله لالي آبدار بسیار سفته *

ذکر سال هشتم شمسی از جلوس مطابق بیست
و هشتم محرم الحرام سنه هزار و بیست و دو هجري

درین جشن جهان افروز حکم شد که دو محجر نقره بوزن صد و بیست من که مراد از هر من سي آثار شاه جهاني باشد تیار ساخته یکي را مطلا نموده هریکی را برای ایستادن امیران در دیوان خاص و عام موافق پایه و اعتبار نصب و مقرر نمایند - درین سال از غرائب روزگار جفت شدن شیر و یوز نر و ماده بهمدیگر و بچه آوردن که هرگز شیر و یوز خانگي بچه نیاورده بعرض رسید - درین اوقات جنت مکاني متوجه مهم رانا گشته بعد نزدیک رسیدن بسرحد رانا رایت ظفر آیت جانب اجمیر برافراشته شاهزاده بلند اقبال سلطان خرم را که هشت هزاري بود از اصل و اضافه دوازده هزاري شش هزار سوار نموده خان اعظم را که در مالوا صوبه دار بود باتالیقي مقرر کرده با امرای دیگر و مبارز پیشگان کار طلب برای گوشمال رانای چتور مرخص ساختند *

ذکر سال نهم شمسي از جلوس مطابق نهم
صفر المظفر سنه هزار و بیست و سه هجري

در جشن آغاز این سال اعتماد الدوله را از اصل اضافهٔ پنجهزاري دو هزار سوار فرمودند و اعتماد خان پسر اعتماد الدوله را سه هزاري

هزار سوار نمودند و بموجب التماس همشیرها و بیگمان خسرو را ماذون بمجرا ساخته بودند و بطریق نظربند آمد و رفت می نمود از ملاحظهٔ بعضي اطوار مذموم او که اکثر مغموم بخدمت پدر می آمد باز محبوس ساختند - درین سال همایون فال نو نهال زهره خصال گلشن شاهزاده خرم از صبیهٔ آصف خان در چمن نشات بجلوه درآمد و مسمی بجهان آرا بیگم گردید میرزا قندهاري را که صوبه دار پتنه نموده بودند جمع کثیر از مردم تعلقهٔ صوبهٔ او بحضور آمده استغاثهٔ ظلم و تعدي او نمودند از پتنه معزول ساخته طلب حضور فرمودند بعد رسیدن حضور حکم شد که اول بدلاسای دادخواهان پردازد بعده ملازمت نماید - عبد الله خان صوبه دار احمد آباد را بتاکید فرمان صادر شد که خود را نزد شاهزاده خرم بکومک برساند و بعضي کومکیان دکهن نیز مامور گشتند که با فوج شایسته با لشکر شاهزاده ملحق گردند جمله بیست هزار سوار همراه شاهزادهٔ نامدار عالي قدر تعین گشتند و شاهزاده بعد داخل شدن بحد تعلقهٔ رانا محمد تقي بخشي خود را که آخر بشاه قلي خان مخاطب گردید با پنجهزار سوار بطریق هراول مرخص فرمودند که هرجا قصبه و معمورهٔ ملک رانا باشد بتاخت و تاراج آرد و بت خانه هر جا یابد مسمار سازد و خود همه جا در استیصال منصوبان رانا کوشیده مردم خود نشانده کوهاي فلک رفعت را که ملجاي کفار بود بزیر سم موکب نصرت اعتصام درآورد - ازانکه رانا جاي حاکم نشیني خود را که مراد از ادیپور باشد و بنا کردهٔ ادیسنگه پسر رانا سانگا بود که با فردوس مکاني بابر پادشاه با لک سوار مقابله نموده بود

و بعد هزیمت پسر او میان دره و مکان قلبی که سه طرف آن کوه واقع شده شهر آباد نموده و دو تالاب با صفا و وسعت متصل آن آبادي ساخته و ازان سال تا زمان حال سلسلهٔ رانا ترک ماندن قلعهٔ چتور نموده درانجا سکونت ورزیده بود گذاشته رو بکوهستان دشوار گذار پر از اشجار دیگر بطریق فرار آورده شاه زاده خود را بادیپور رسانده چهار فوج اطراف ملک او تعین نمودند و شش تهانه براي بند و بست ملک و رسیدن رسد مقرر ساختند و محمد تقي بخشي را مکرر با سرداران رانا کارزار صعب بمیان آمد خصوص برسر مسمار ساختن بتخانها که ازان گروه داد دلیري و تهوري بظهور آمد بمرتبهٔ پاي ضلالت قائم نمودند که جمع کثیر از هر دو طرف کشته و شهید گردیدند - و پیهم پسر ارشد رانا شبي با فوج کوه نورد جهان آشوب بطریق شب خون بر فوج هراول تاخت آورد و دران شب نیز از محمد تقي و همراهان او تردد نمایان بظهور آمد و بمرتبهٔ قدم همت استوار نموده جوهر مردي و پردلي بروي کار آوردند که بیشتر از راجپوتان کشته و زخمي گردیدند و درهمین هنگامه عبد الله خان فیروزجنگ و دلاور خان کاکر کومکي احمد آباد رسیدند و تقویت بر لشکر اسلام افزود و خان اعظم عرف میرزا عزیز را که نظر بر قدیم خدمت و حقوق سابق و رسوخیت او نموده صاحب حل و عقد کنگاش شاه زاده مقرر فرموده بودند بعده که کار از فوج کشي بصلح و رجوع رانا منجر گردید باوجود قرب مسافت با جمعیت قلیل رسید و روز ملازمت قانون عقیدت و بندگی را خارج آهنگ ساخته بمرتبهٔ بد نواخت

و ادا هاى نفاق آميز ازو سرزد كه مغضوب گرديد و مقيد نموده بحضور نوشت بعد رسيدن حكم طلب او همراه مهابت خان روانه ساختند و بحضور كه رسيد در قلعهٔ گواليار محبوس فرمودند - حاصل كلام شاه زاده خرم باوجود عدم موافقت آب و هوا كه بسياري از مردم لشكر و نوكران نامى تلف و بيمار گشتند چنان عرصهٔ زندگانى بر رانا و كارپردازان و سرداران او تنگ نمود كه پيغام عجز و التماس امان بميان آورده اول خالوي خود را فرستاده شفيع جرائم ساخت بعده خود آمده برخلاف طريقهٔ جد و آبا كه هرگز ملازمت پادشاه و پادشاه زادها نه نموده اند ملازمت نموده هفت فيل با پيشكش ديگر گذراند - شاه زاده خلعت و شمشير مرصع و دو فيل و پنجاه اسپ و صد و بيست خلعت بهمرهان او عطا نموده مرخص بخانهٔ او ساختند - بعد ازان او رانا كرن پسر كلان صاحب ٹيكه را با تحف و پيشكش در ركاب شاه زاده بوالا خدمت پادشاه روانه نمود بعد رسيدن حضور شاه زاده را كه دوازده هزاري بود شش هزاري چهار هزار سوار اضافه مرحمت فرمودند - و همه همراهان از عطاى اضافه معزز گشتند و كرن نيز مورد عنايات بي پايان پادشاهي گرديد *

ذكر سال دهم شمسي از جلوس و جشن نوروز جهان افروز مطابق نوزدهم (91) صفر المظفر سنه هزار و بيست و چار هجري

اعتماد الدوله را درين جشن شش هزاري نموده بعطاى نقاره كه در حضور مي نواخته باشد بلند آوازه ساختند اين عنايت

---

(91) در تذكرة السلاطين چغتا و اقبال نامه هشتم صفه نوشته *

در تیموریه مخصوص باعتماد الدوله واقع شد و اعتقاد خان پسر
اعتماد الدوله سه لک روپیه را جواهر و دیگر جنس نذر گذراند
لک روپیه جواهر قبول افتاد و بخطاب آصف خان سربلندي داده
تسلیم چهارهزاري دو هزار سوار فرمودند - کرن پسر رانا را پنج هزاري
نمودند درین سال در گلشن نونهال سلطنت شاه زاده خرم از صبیهٔ
آصف خان فرزندي بعرصهٔ وجود آمد مسمی بدارا شکوه ساختند -
در همین ایام از واقعهٔ کشمیر بعرض رسید که حافظ نام را از منزویان
کشمیر که از چهل سال در عبادت خانه بتلاوت کلام الله و اداي صوم
و صلوة بسر برده بود چون روز موعود سفر آخرت او نزدیک رسید
بقاضي زادهٔ آنجا که از مریدان عقیدتمند او بود خبر نمود که فردا
بعد از نماز جمعه لبیک حق را اجابت خواهم نمود باید که شما
بدر حجره حاضر شده تا حجره خود وا نشود قدم جرأت در خانقاه
نگذرانید وکلام الله که تلاوت میذمایم هدیه نموده با هرچه در کلبهٔ من
بیابید فروخته خرج کفن و دفن نموده و آنچه بماند در راه
خدا تصدق نمایید روز جمعه که قاضی زاده بموجب وعده رسید
حجره را بسته یافت بعد از ساعتي خود وا شد و آن مسافر راه
طریقت را بر سجاده نشسته تکیه نموده بخدا وصل شده یافتند
آری دنیا از مردان خدا خالي نیست - از غرائب آن سال آنکه
کشته شدن کشن سنگهٔ خالوي شاه زاده خرم است تفصیل این
این اجمال آنکه گوبند داس نام وکیل صاحب مدار راجه سورج سنگه
گوپال داس نام برادر زادهٔ راجه را بسبب نزاع دنیای دون کشته
بود کشن سنگه برادر زاده میخواست گوبند داس وکیل را عوض قصاص

مقتول بقتل رساند سورج سنگه که با وکیل محبت وافر داشت دفعیه مینمود تا آنکه کشن سنگه با کرن نام برادرزادهٔ خود و جمعی از راجپوتان برسر خانهٔ گوبندداس که در پناه سورج سنگه مي بود آمد بعد بلند شدن شور و هنگامهٔ دار و گیر که هنوز کشن درجست و جوي گوبندداس بود گوبندداس دران غلبهٔ هجوم غیر معلوم کشته گردید سورج سنگه ازان غوغا خبردار گشته از خانه شمشیر گرفته برآمد و باتفاق جمعی راجپوتان برسر کشن سنگه که پیاده شده تردد وجست و جوي مقتول نا معلوم مي نمود ریخت و کشن سنگه و رانا کرن و جمعي کثیر را کشت و بقیة السیف کشن سنگه جنگ کنان ازان مکان برآمده بطریق استغاثیان روانهٔ بار گاه شدند و راجه سورج سنگه تعاقب آن جماعه نموده تا بدر دولتخانه رساند و فتنه و غوغای عظیم پیش روي جهروکه برخاست و چند راجپوت دران میدان مقابل پادشاه کشته شدند بعد سعي بسیار دفع فساد گردید ـ در اواخر این سال مژدهٔ فتح خان خانان که شه نواز خان پسر او عنبر را شکست عظیم داد بمسامع عالی رسید مجملی ازان بزبان خامهٔ شیرین بیان میدهد در ایامی که شه نواز خان در بالا پور برار از طرف خان خانان بسر فوجي قیام داشت یاقوت خان و جمعی از امرای دکهن از عنبر که دران ایام تسلط فساد و غلبهٔ او زیاده از حد بود رنجیده و برگشته نزد شه نواز خان آمدند و راهنمای مقابلهٔ عنبر گردیدند و شه نواز خان از آمدن آنها نهایت مسرور و مشغوف گشته براي مزید اعتبار آن بی همتان و رساندن صداي مژدهٔ تقویت بگوش فدویان دور و نزدیک درگاه والا حکم نواختن

شادیانه نمود و بتهیهٔ سواري پی کار آن سیه روی اجل گرفته با لشکر و توپخانه که با خود موجود داشت پا برکاب فتح و نصرت در آورد و محل دار خان و یاقوت خان و دانش خان و دلاور خان را با جمعي دیگر از امراي نظام الملکی و خانه زادان کار طلب رزم افروز و توپ خانهٔ دشمن سوز بطریق هراول مقابل افواجي که از طرف عنبر در محالات چون مور و ملخ پراگنده بودند و تحصیل زر از پرگنات پادشاهی می نمودند تعین فرمودند و دکهنیان از هرطرف فراهم آمده باستقبال فوج پادشاهی پرداختند بمجرد مقابله و مقاتله هزیمت در فوج دکهن افتاد از شنیدن این خبر اخگر غیرت در سینه و جان عنبر بد اختر شعله ور گردید و خود با دبدبه و شان تمام با لشکر آراسته و فیلان جنگی و توپخانهٔ آتش بار و پیادهٔ بیشمار بقصد مقابل فوج ظفر موج شه نواز خان از دولت آباد برآمد و هر دوطرف با سپاه رزم پرست دامن همت بر کمر عزیمت بسته مقابل هم دیگر چون سیلاب دامن کوه می شتافتند تا آنکه همه فوج ملک عنبر باهم پیوسته بفاصلهٔ شش کروه که نالهٔ قلب درمیان حائل بود فوجها مقابل هم رسیدند یاقوت خان که از شیر دلان آن بیشه و واقف کار آن ضلع بود و بر اطوار پیکار دکهنیان اطلاع داشت پیش آهنگی نموده میدان جنگ جائی قرارداد که سرراه نالهٔ پرگل ولای کم عرض بر غنیم گرفت و جمعي برقندازان حکم انداز و تیراندازان قدر انداز و بهادران جانباز و دلاوران یکه تاز اطراف رو بروي ناله مقرر نمود و عقب آن جماعهٔ فوج کومکي که به پشت گرمي هم دیگر از گولهای سوزان و بانهاي آتش فشان و شمشیر

های جان ستان آتش چشم لشکر حریف توانند گرفت جابجا نصب کرده علم مقابله بر افراشت و دکهنیان بدروز دو روز درتدبیر آرایش فوج و توپخانه و آراستن فیلان مست و پیراستن و استمالت جوانان جنگ پرست گذرانده روز سیوم همین که تیغ دودمهٔ آفتاب از غلاف مشرق بر آمده شعله افروز کوه و دشت گردید سپاه سرخ و سیاه زیاده از شمار مور و ملخ که اکثر غرق آهن باحربهای فیل افگن بودند از دامن صحرای خونبار نمودار گشتند بعده که جلو ریز نزدیک نالهٔ خون خوار رسیدند ازین طرف جوانان شیر نبرد با تیر و کمان و سنان جان ستان مقابل حبشیهای تیره روز استقامت ورزیده شروع به تیرباران جگردوز وزدن بانهای جان سوز نمودند و به پشت گرمی آنها برقندازان بی خطا بانداختن تفنگ شعله افروز پرداختند و ازان طرف نیز بان زیاده از شمار در هوا بغرش در آمد و از بسیاری غبار سم اسپان و دود توپ خانه مابین آسمان و زمین حجاب و پرده حائل چشم مبارزان جنگ جو و بهادران شعله خو گردید

* بیت *

دو لشکر بهم در کشیدند کوس * چو شطرنج از عاج و از آبنوس

وبمدد باد هر تیری که از کمان قضا از طرف مغلیه جدا میشد نصیب جان حبشی و دکهنیها می گردید و از ضرب گوله و تفنگ و صدمهٔ بان بسیاری از سران سر و پا می باختند و درنشیب و فراز و تنگی راه چنان کار بران اهل فیلان تنگ گردید که سوار و پیادهٔ بی شمار بالای هم قطار برقطار افتاد و هرکه از آب جدا نمی گردید سوای آمدهٔ اجل دستگیری او می نمود فریادرس دیگر بداد او نمی رسید و پای

اسپي که به دلدل فرو میرفت راکب آن خلاصي خود را که میسر
مي آمد از عطیهٔ آلهي میدانست و هر تیري که با اسپان کچهي
و تازي میرسید برقص درآمده از چهار پا شدن سوار خود را زیر دو پا
مي مالید و هر فوجي که از عقب بمدد دکهنیها میرسید از
ملاحظهٔ پامال گشتن فوج پیش آهنگ چون بخت خویش بر
میگشت و ازین طرف بهادران اسپ برداشته از بالاي سر و سینه و
مرده و زندهٔ نیم جان که بالاي هم افتاده بودند میگذشتند تا همه فوج
پادشاهي شمشیرها علم کرده نعره زنان بر تباهي زدهاي ناله برآمد
عنبر برگشته اختر مضطر گشته باوجود کشته و زخمي شدن بیشتر از
همراهان و دلاوران فوج با جلادت ذاتي که داشت خود را با جمعي
از همدمان جانباز مقابل فوج فیروزي اثر رساند و عجب زد و خورد
و غریب رستخیز بمیان آمد و چون کوه بالاي سپاه ثبات قدم ورزیده
داد تهوري و دلاوري داده بمرتبهٔ کوشش نمود که تزلزل تمام در لشکر
مغلان راه یافت و نزدیک بود که چنان فتح نمایان به هزیمت مبدل
گردد شه نواز خان و یاقوت خان چون سیل روان خود را مقابل
عنبر رسانده بحملهای رستمانه آن بلای سیاه را از پیش رو برداشتند
و عنبر ناچار فرار اختیار نموده تا دولت آباد بند نگردید و اسپ و
فیل بسیار با سه صد شتر پر از بان و بار و کارخانجات او با غنیمت
بیشمار بدست بهادران افتاد و صدای کوس و کرنای فتح در فوج
شه نواز خان بلند گردید و لشکر پادشاهي تعاقب و تاراج کنان
تاکهرکي که الحال به خجسته بنیاد اورنگ آباد موسوم گشته رسیده
بعد از سه روز از تاخت و غارت نمودن مامون ساختند و بعد

عرض شه نواز خان و یاقوت خان مع همه امیران مورد عنایات پادشاهي گردیدند *

ذکر سال یازدهم جلوس مطابق غرهٔ ربیع الاول سنه هزار و بیست و پنج هجري

درجشن آغاز این سال آصف خان که چهار هزاري و دو هزار سوار بود باضافهٔ هزاري و هزار سوار و عطاي نقاره سرافرازي یافت و شاهزاده خرم بمژدهٔ تولد تازه نهالي گلش سلطنت سلطان شجاع سرسبزي و خرمي پذیرفت - درین روزها از عرضه داشت واقعه نگاراحمد آباد بعرض رسید که عبد الله خان صوبه دار براي نوشتن روي داد واقعي خانه زاد را بخفت از خانه پیاده طلبیده اهانت تمام رسانده حکم شد که دیانت خان رفته عبد الله خان را پیاده از شهر برآورده بعده بر اسپ سوار ساخته بحضور بیارد و از صوبه داري معزول نمودند عبد الله خان از شنیدن خبر و هیبت جهانگیری قبل از رسیدن حکم و سزاول پیاده از احمد آباد برآمده روانهٔ حضور گردید و همه جا پیاده طی منازل می نمود تا دیانت خان در راه باو رسید و بزور سوار نمود و بعد رسیدن حضور بي منصب ساخته از مجرا ممنوع فرمودند بعداز چند روز بالتماس شاهزاده خرم تقصیر معاف نمودند - درین سال مرض وبا و طاعون که از پنجاب شروع شده تا دهلي و آگره انتشار یافت هر روز در هر شهری بل در هر محله چندین هزارقالب از جان تهي می گردید و کار بجائي رسید که فرصت کفن و دفن نماند و از آنکه گفته اند که مرگ انبوه جشني است پرسه و ماتم

از میان برخاست و تا هفت سال کم و زیاد که گاه شدت میذمود
و بعضي سال تخفیف مي یافت اثر و با ماند و درخانهٔ که اثر
این بلیهٔ آسماني و علامت غضب رباني ظاهر مي‌شد اول موشهای
نیم مرده از بالاي گوشه و کنار بام یا از سوراخ آن خانه برآمده
روبروی صاحب خانه چرخ زده می مردند و مقرر است که در
هرشهری که مردم آنجا از شآمت افعال خود بدین بلا مبتلا شدند
جنس موش خورد و کلان دران شهر اصلا نمی ماند و اقل مدت
این مرض هفت هشت پهر و بیشتر در سه چهار روز فارغ می‌سازد
و کم اتفاق می افتد که زیاده از سیزده روز بکشد هر که این سیزده
روز منحوسه میگذراند امید نجات ازین بلا بهم می رسد و تا مردن
موش در خانه آشکارا نمي شد و اثر طاعون ظاهر نمي گردید بیشتر
این آفت جان ستان در هنود و کنیز و غلام و مردم نامراد رو می داد
شاید سبب این از غذاي ثقیل که هنود و بیچاره نامرادان بي
بضاعت میخورند دران قوم زیاده رو میداده است آنچه از علامت
و سبب امتداد ایام این قهر الهی مولف اقبال نامه زبان داده
بلا تفاوت کم و زیاد محرر اوراق درایامیکه خلد مکان بدکن نزول میفرمودند
مشاهده نمود که از سنه هزار و نود و هفت در آلکهٔ دکهن هرگز
اثر وبا دران دیار شنیده نشده بود شروع نمود تا هشت سال در برهانپور
و خجسته بنیاد و بیجاپور و بندر سورت عالمي بااین آفت بباد فنا
رفت عجب حکمت آلهي مشاهده مي‌شد هرچند کمتر کسي بعد
از برآوردن طاعون جانبر می گردید اما از هزار یک دو زنده میماند
مي بایست که عضوي از اعضای بدن او ناقص گردد مثلا یک چشم

یا دو چشم معیوب و کور میشد یا شل و لنگ میگردید و الا گنگ
میگشت یا عقل زائل مي گردید - درین سال شاه زاده خرم را
بیست هزاري نموده ملقب بشاه خرم ساخته مامور بمهم دکهن
فرمودند و وقت رخصت دولک روپیه را مرصع آلات سواي عنایات
دیگر عطا نمودند ازان جمله پرتلهٔ الماس و شمشیر از غنائم فتح
احمد نگرکه بتصرف عرش آشیاني آمده بود و بجنت مکاني
بخشیده بودند تیمنا بدست خود برکمر شاه زاده خرم بستند و
عبد الله خان فیروزجنگ را با جمعي از امراي دیگر در رکاب شاه
زاده مقرر و تعین فرمودند و شاه زاده پرویز را از دکهن بحضور نا رسیده
صوبه‌دار اله آباد ساختند - درین اوان راي صواب نما برین قرار
گرفت که براي پشت گرمي و تقویت شاه زاده خود متوجه
مالوا شدند و در ماه ذي قعده رایت توجه بدان طرف بر افراشتند
چون بتعلقهٔ رانا رسیدند رانا شرف اندوز ملازمت گردیده پنج زنجیر
فیل و بیست و پنج اسپ با تحف دیگر پیشکش گذراند ازانجمله
سه اسپ قبول نموده باقي بدو بخشیدند و بعد عطاي فیل و
اسپ و خلعت مرخص ساختند نبیرهٔ او در رکاب سعادت مع
هزار سوار همراه گردید بعده که رایت ظفر آیت به چاندور افتاد
از زباني کهن سالان آنجا بعرض رسید که پسر ناخلف غیاث الدین
نصیر الدین نام که از کوتاهي سخن بتحریر براحوال او نپرداخت
از فرما روایان مالوا پدر هشتاد سالهٔ خودرا بسبب کبرسن و امتداد
انتظار مردن سه بار عمدا مسموم ساخت بعد علاج کارگر نیفتاد
دفعهٔ چهارم صریح پدر را اطلاع داده درخوردن زهر و علاج ننمودن

BIBLIOTHECA INDICA;

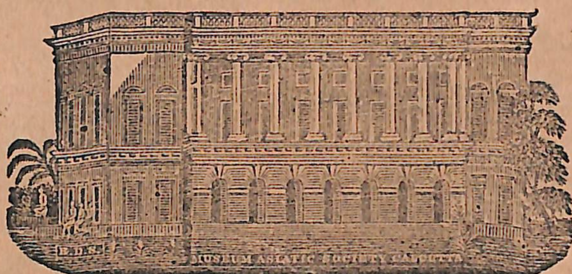
A

COLLECTION OF ORIENTAL WORKS

PUBLISHED UNDER THE SUPERINTENDENCE OF THE

ASIATIC SOCIETY OF BENGAL.

NEW SERIES NO, 150.



THE

MUNTAKHAB AL-LUBÁB

OF

KHÁFÍ KHÁN.

EDITED BY

MAULAVÍ KABÍR AL-DÍN AHMAD.

PART I.

FASCICULUS III.

PRINTED AT THE COLLEGE PRESS.

CALCUTTA:

1868.

مجبور ساخت باوجودیکه پدر از شفقت پدري پسر را درتقصیر که از بي سعادتي ازو سرزد وقت خوردن معاف نموده قلم عفو بوجرائم او کشیده بود - پادشاه حق آگاه فرمود قبر آن ملعون را شگافته استخوان او برآورده در دریا بیندازند قدري ریزهٔ استخوان برآمد - درین ایام براي شکار مع محل تشریف بردند چهار شیر درباره بعرض رسید نور جهان التماس نمود که شکار هر چهار شیر بمن وا گذارند و هر چهار شیر را بگولهٔ تفنگ بی خطا پیهم زد در انعام آن پونچهي الماس قیمت لک روبیه عطا فرمودند - گویند قبل ازین شکار بیگ دو سال روزي در شکارگاه که محل قدیم و نور محل را همراه داشتند و شیر قوي جثه را قراولان در احاطهٔ باره در آورده بودند قبل ازانکه متوجه زدن شیر شوند بر پادشاه خواب معتاد غلبه نمود وباستراحت پرداختند بندوق خاصه با فتیلهٔ روشن نزدیک مسند خاص گذاشته بودند و هر دو محل با دو سه خواص برسم پرستاران اطراف پادشاه نگاه میداشتند درین‌ضمن شیر از میان باره غریو کنان بر آمد از آنکه در زمان قدیم تقید تمام بود که پردگیان حرم و پرستاران خاص سلاطین هندوستان استعمال سواري اسپ و انداختن تیر و تفنگ مي نمودند و نور جهان بیگم درین فن عاري بود همینکه شیر از دور در نظر محل کلان درآمد بندوق را همچنان با جامکي روشن بر داشته برروي سینه گذاشته ماشه خوابانده چنان بر پیشاني شیر زد که شیر ابر صفت بغرش آمده یک نیزه بالا جسته بر زمین غلطید و از آواز تفنگ و غریدن شیر پادشاه از خواب بیدار گشته شیر را بدان حال افتاده و راني را با بندوق

بخوش وقتي استاده ديدند و نورمحل را دور لرزان و ترسان و گریزان
دريافتند بر راني كلان آفرین گویان تنگ در آعوش شفقت گرفته
ازان روز بر مهرباني او افزوده و نورجهان بیگم را تشنیع نموده در بارهٔ
او کم توجه گردیدند - والدهٔ نور جهان که در فراست و عقل میان زنان
ممتاز بود به تدبیر و تمهید و سعي بسیار تقریبي بمیان آورده قول
حضرت امیر المومنین مرتضی علي علیه السلام را که از جملهٔ
صفات حمیده براي مردان نیک شمرده بدان ستایش نمایند و در
مادهٔ زنان عیب شمارند شجاعت و سخاوت است خاطر نشان
جنت مکاني نموده باز بدستور سابق بر نور جهان مهربان ساخت -
و ازان روز نور جهان بیگم از راه جوهر غیرت بفکر استعمال بندوق
افتاده در اندک مدت مشق آن را بجائي رساند که چهار شیر قوي
هیکل را از پا در آورد - و درهمین اوان از عرضه داشت شاه خرم و
واقعهٔ دکهن بعرض رسید که شاه بلند اقبال شاه خرم قبل از رسیدن
بآب نربدا علامي افضل خان را و راجه بکرماجیت را همراه وکلاي
نظام الملکي و عادل خاني که بحضور رسیده همراه شاه خرم همرکاب
بودند بطریق سفارت با نشان فرمان نوید نزول کوکبهٔ کواکب شمار
ظفر اقبال و تهدید و وعده و وعید نزد ملک عنبر و عادل خان روانه
نموده دران درج فرمودند * بیت *

دو شعله ز یك شمع دارم بچنگ * یکي نور صلح و یکي نار جنگ
بود نور صلحم شبستان فروز * ولي نار جنگم بود خانه سوز

و فرمودند که هر دو اول نزد عادل خان روند عادل خان بعد نزدیک
رسیدن افضل خان و راجه بکرماجیت استقبال نموده باعزاز تمام بشهر

آورده بعد تقدیم مهمان داري قبول اطاعت امر و واپس سپردن
بعضي محال که بخطا کاري از تصرف ملازمان بي جوهر پادشاهی
برآورده بود نمود و بعنبر نیز درباب انقیاد حکم آنچه باید نوشت و او
در سرانجام روانه ساختن پیشکش نقد و جواهر و فیل و اسپ
و دیگر تحف فرا خور حال خود و درگاه است - و نیز معروض گردید
که صبیهٔ میرزا شه نواز خان بن خان خانان را شاه والاقدر بموجب
حکم بعقد خود در آوردند - از رسیدن هر دو مژدهٔ فرحت افزا
جنت مکاني را سرور تمام روداد *

ذکر سال دوازدهم جلوس مطابق دوازدهم
ربیع الاول سنه هزار و بیست و شش هجري

در آغاز این سال سید عبد الله خان بارهه مع عرضه داشت
شاه خرم مشتمل بر مژدهٔ آنکه از اقبال عدو مال بی زوال جهانگیری
عادل خان و عنبر و دیگر سرکشان دکهن حلقهٔ عبودیت و اطاعت
درگوش پند نیرش انداخته بر قبول عذر تقصیرات گذشته التماس
دارند و کلید قلعهٔ احمد نگر و قلعهاي دیگر که عنبر متصرف
شده بود فرستاده بتصرف بندهای والا وا گذاشتند و ولایت از
دست رفته باز بتصرف اولیاي دولت روز افزون درآمد و مفسداني
که دم استکبار میزدند از روی عجز و نیاز باظهار انکسار باج سپار
و خراج گذار گشتند شرف اندوز ملازمت گردید - جنت مکاني را
نهایت فرح و انبساط روی داد و حکم نواختن نقارهٔ شادیانه فرمودند -
و سید عبدالله خان را مخاطب به سیف خان نموده برای شاهزاده
لعل بیش بها که مدتها زینت افزای افسر فرق مبارک بود عنایت

نمودند و فرماني که بنام عادل خان صادر شد این بیت از زادهٔ طبع خود نوشتند •

• بیت •

شدي از التماس شاه خرم • بفرزندي ما مشهور عالم

بعد رسیدن فرمان به عادل خان یك لك و پنجاه هزار هون و دو لك روپیه را جواهر و پنجاه فیل و پنجاه اسپ عراقي و عربي که مجموع پانزده لك روپیه نقد و جنس باشد همراه افضل خان و راجه بکرماجیت روانهٔ حضور نمود - و سواي نقد و جنسي که خفیه و آشکارا در ایام مهمانداري تواضع فرستاده هاي شاه زاده نموده بود بهریك دو لك روپیه وقت رخصت به افضل خان و راجه بکرماجیت رعایت نمود - و راجه بکرماجیت آن دو لک روپیه را یك لعل بوزن سی و هفت مثقال که در بندر گوهه نزد فرنگی بود خریده از طرف خود براي شاهزاده خرم آورد - و افضل خان نیز از جملهٔ زرکه باو رعایت نمودند مبلغي را جواهر و تحف آن دیار براي سرکار خرید نمود - و از نزد قطب الملك نیز بهمین دستور و بهمین کمیت نقد و جنس که بقیمت پانزده لك روپیه میشوند رسیدند - و چون بکرماجیت وقت آمدن از بیجاپور به بند و بست قلعهٔ احمد نگر پرداخته تا رسیدن قلعه‌دار از حضور کسان معتمد خود در قلعه گذاشته بود جانسپار خان را بضبط نواح و قلعه‌داري احمد نگر تعین فرمودند - بعد از فراغ و خاطر جمعي از بند و بست دکهن که جا بجا حکام معامله فهم جز رس تعین کردند خان خانان را صوبه دار برهان پور و برار مقرر کرده شاه نواز خان را با دو هزار سوار براي ضبط ملك مفتوحهٔ بالا گهات نظام الملکي منصوب ساخته خود بقصد ملازمت

پدر بزرگوار مراجعت فرمودند - و در ماندو شرف اندوز قدم بوس
گردیدند - وقت ملاقات جنت مکاني بلا اختیار از جاي خویش
بر خاسته چند قدم پیش گذاشته آن حاصل حیات خویش را
تنگ در آغوش کشیده نزدیک خود حکم نشستن فرمودند و خوان
جواهر و اشرفي بدست خود بر فرق شاه زادهٔ والا نژاد تصدق نموده
براي مستحقین افشاندند - و ازان روز کرسی بجهت نشستن شاه بلند
اقبال که لغایت آن سال در دودمان صاحب قران بهیچ یک از فرزندان
این تفقد مبذول نگردیده مقرر ساختند - ولعل قیمت لک روپیه که
وقت ولادت جنت مکاني والدهٔ عرش آشیاني رو نما داده بود و
مدت مدید از فرق جد و پدر بزرگوار آن شاه زادهٔ ذو الاقتدار اعتبار
آن مي افزود بدست خود با دو مروارید کلان آبدار برسر شاه زادهٔ
گذاشته تسلیم سي هزاري و خطاب شاهنشاهي شاه جهان ولیعهد
فرمودند - و شاه زادهٔ نامدار بیست لک روپیه نقد و جواهر و دیگر
تحف نذر و نیاز و پیشکش از طرف خود گذرانید - بعد ازان
پیشکشهاي عادل شاه و قطب الملک از نظر گذشت - بعد ازان
بهوجي زمیندار بکلانه که از سعي فرستادهای شاه جهان دررکاب
عالي آمده بود با مبالغ نقد و جنس ملازمت نمود - خلعت و
جواهر و فیل عنایت نمودند - بعده پیشکش زمینداران چانده و
گوندوانه که تعلقهٔ صوبهٔ برار بود فیل و سه لک روپیه بعرض رسید - از
جملهٔ پیشکشهاي والیان بیجاپور و حیدرآباد مع آنچه بفرستادهاي
شاه جهان رعایت نموده بودند و برای شاه زادهاي جوان بخت ارسال
گشته بود مجموع قریب پنجاه لک روپیه نقد و جنس بقیمت

درآمد - فيلي بود از فيلهاي سرحلقهٔ عادل شاه مسمی به سرپاك
که در حضور مبصران لك روپيه قيمت نمودند و چنان فيل
درفيلخانهٔ سرکار نبود بسيار پسند و مرغوب طبع افتاد - خود بدولت
برو سوار شده اندرون غسلخانه برده درهمان مکان رو برو چند روز بستن
فرمودند - و دولك روپيه از نقد و جواهر براى نور جهان و دو سه لك
روپيه براي ديگر بيگمان رسميات ارمغان از طرف شاه جهان بميان
آمد - و نورجهان بيگم جشن فتح دکهن بآئين بندي که بايست نموده
قريب سه لک روپيه جواهر و ديگر اشياي نفيس مع تورهٔ خلعت
بشاهنشاه شاه جهان از طرف خود رعايت و تواضع نمود - و صوبه
داري کابل بمهابت خان مرحمت فرمودند - بعده عنان توجه
طرف سير و شکار فيلان احمد آباد معطوف داشتند و تفرج کنان و
صيد افگنان تا بندر کهنبايت رسيده برجهاز سوار شده سير دريا
نمودند ده روز در کهنبايت تشريف داشته متوجه احمد آباد شده
زيارت بزرگان نمودند - چون بعرض رسيد که قوم سيوره که قوم بقال
معتقد آنها اند بيشتر با زنان مريدان خود بد فعلي مي نمايند
فرمودند که از شهر اخراج نمايند بعد يک و نيم ماه که درحوالي
احمد آباد توقف واقع شد بسبب ناموافقت آب و هوا که چند
روز انحراف مزاج پادشاه رو داد خاطر اشرف از هواي احمد آباد
نفرت گرفت و بطبع مبارک پسند نيفتاد - و چنانچه مولف اقبال
نامه از راه مزاح گوئی مکرر مذمت شهر احمد آباد زياده از حد
نوشت - و الا شهر احمد آباد شهريست که نزد مردم صاحب طبع
با سليقه بعد شاه جهان آباد در تمام ممالك محروسهٔ هندوستان

مقابل آن معموره نیست - خصوص از وفور آرزانی اکثر اشیای ماکولات و فواکه و بهم رسیدن انواع و اقسام اقمشهٔ نفیسه و تحف غریبه بر بلاد ایران و توران و امصار جهان فخر تمام دارد و هرسال تجار لکها خرید از هریك جنس ادنی واعلی آنجا نموده باطراف و اکناف هفت اقلیم می برند - خربزهٔ گرمه هفت ماه دران شهر می باشد درشیرینی وشادابی چهار قسم گرمه بهم میرسد که هرقسم آن یك دو ماه بوفور می ماند ازان جمله نزدیك شروع برشکال قسمی از گرمه ببازار می آید که ناشپاتی نامند بیشتر بترکیب امرودی میان سبز میباشد در شیرینی و شادابی و لطافت مثل آن در هیچ شهر دیگر شنیده و دیده نشده بلکه جمعی که انصاف دارند و طرفداری وطن نمی نمایند اززبان آنها مسموع گردید که در ولایت ایران و توران نیز به ازان گرمه بهم نمی رسد - القصه جنت مکانی باوجود رسیدن موسم بهار ولاله زار که در احمد آباد لاله و کوکنار هزاره بسیار بوفور و کلان و بالیده می شود از احمد آباد متوجه مالوا گردیدند و راجه جام که از سرکشان آن ضلع گفته می شد از سعی و هیبت شمشیر منصوبان شاه زادهٔ بلند اقبال بعد کوچ سراه رسیده مع پیشکش ملازمت نمود *

ذکر سال سیزدهم از جلوس مطابق بیست و سوم
ربیع الاول سنه هزار و بیست و هفت هجری

درجشن آغاز این سال آصف خان را هزار سوار اضافه عنایت فرمودند - و درهمین اوان میر جمله عرف میر محمد امین که در اول سفر از عراق آمده نزد قطب الملک گلکنده ملازم گشته اعتبار

زیاد بهم رسانده صاحب مدار دولت او گردیده بود بعده که سلطنت
بسلطان محمد برادر زاده او انتقال نمود نقش میر جمله در
عهد او موافقت ننمود و نزد عادل خان بیجاپور رفت آنجا نیز
بحسب مراد او صحبت گرم نشد بعده بایران رفته ملازمت
شاه عباس نمود بارجود گذراندن جواهر و دیگر تحف هندوستان
که از لک روپیه قیمت آن زیاده بود از طرف شاه نفعي که آبروي
او ازان حاصل گردد عائد حال او نشد بنابران بامید تمام رو بدین
درگاه که ملجاي بزرگان هفت اقلیم است آورده بحضور رسیده
شرف اندوز ملازمت گردید - نه راس اسپ عراقي و نه تقوز زربفت
و دو انگشتري یاقوت مع تحف دیگر مجموع قیمت پنجاه هزار
روپیه گذرانده مورد عنایات بي پایان گردید - درین اوان نزد یک دهوده
که اصل دوحد است یعني ازانجا راه مالوا و گجرات جدا میشود
رسیده چند مقام نموده بشکار فیلان حکم فرمودند - درین ایام خجسته
فرجام در مقام مبارك منزل ولادت با سعادت گوهر افسر خلافت
محمد اورنگ زیب پانزدهم ذي قعده یازدهم دي ماه الهی سنه
هزار بیست و هفت هجري در طالع میزان اتفاق افتاد - و دوصد
و بیست و هفت فیل قراولان پادشاهي و شاه بلند اقبال شکار
نموده آورده از نظر گذرانیدند - و از رسیدن خبر حدت وبا و شدت طاعون
که در آگره هنوز تخفیف نیافته باز با احمدآباد مراجعت فرمودند -
و صوبهٔ گجرات که در عهد عرش آشیاني در تیول جنت مکاني
مقرر بود در جاگیر شاه جهان مقرر کرد ند و شاه کشور ستان سه فوج
بسرداري دلاوران رزم جو و بهادران آتش خو براي تنبیه و گوشمال

زمینداران مفسده پیشهٔ آن ضاع و متمردان آن ملک که کراس و مواس خوانند و کولیان کنار دریای مهي و سامرمتي که همیشه قطاع الطریقی شیوهٔ آن گروه ضال بدسگال بوده تعین و مرخص فرمودند و راجه بکرماجیت کار فرمای شاهزادهٔ بلند اقبال را مع شهباز لودي و جمعي از امرا براي تسخیر قلعهٔ کانکره که ذکر آن بگزارش خواهد آمد تعیین نمودند و خود جنت مکاني اواخر شهریوز که فوج پنجاب از قطره فشاني رو بکمي آورد متوجه دارالخلافت آگره شدند - درین سال ستارهٔ دنباله دار که سر او بصورت عمود می نمود در آسمان قریب دو سه هفته نمودار بود - و درهمین ایام راجه سورجمل پسر راجه باسو که ذکر آن مفصل قابل تحریر نمیداند بغي ورزیده چندگاه مادهٔ شورش و فساد بود بعد لشکرکشیها و شهادت سید صفي بارهه با جمعي از سادات دفع آن فتنه گردید چون مابین راه خبر امتداد شدت وبا در آگره بعرض رسید رایت توجه طرف فتح پور معطوف داشته چند گاه دران مکان میمنت نشان توقف نمودند - درین اوان خان خانان سپه سالار از دکهن آمده شرف اندوز ملازمت گردید و تسلیم منصب هفت هزاري که لغایت آن سال به هیچ امیراین مراتب در تیمور به عطا نشده بود فرمودند از جملهٔ چهار لک روپیه نقد و جنس پیشکش یک لک و پنجاه هزار روپیه جواهر و غیره قبول نمودند *

ذکر سوانح سال چهاردهم از جلوس مطابق چهارم
ربیع الثانی سنه هزار و بیست و هشت هجري

سرانجام جشن این سال شاه بلند اقبال شاه جهان ترتیب

داده لك روپيه جواهر سواي نقد و جنس ديگر پيشكش نمود - و درين ايام خبر واقعهٔ شهنواز خان كه در شروع بهار جواني از صرصر اجل خزاني و سموم تموز ناگهاني نهال حيات او از پا در آمد بعرض رسيد برجواني و شجاعت و كارداني او افسوس فرموده بجاي او داراب خان برادر خورد اورا از اصل و اضافه پنجهزاري نموده بصوبه داري خانديس و برار سرافرازي بخشيدند - دربن ولا شاهزاده پرويز از اله آباد آمده شرف قدمبوس دريافت هشتاد فيل و يك لك روپيه گذراند و خان دوران از كبر سن استعفاي منصب و خدمت نموده هفتاد و پنجهزار روپيهٔ پرگنهٔ خوش آب در وجه خرچ ساليانهٔ او مقرر فرمودند - و درهمين سال كه مراد از سنه هزار و بيست و هشت [۱۰۲۸] باشد حكم فرمودند كه مابين راه از لاهور تا تعلقهٔ سرحد مالوا بفاصلهٔ يك كروه جريبي يلك ميل و مابين دو ميل يك چاه بسازند و همه جا دو رسته درختان سايه دار بنشانند و به زمينداران و حكام احكام تربيت اشجار صادر فرمودند - هرجا محال خالصه بود براي ساختن سرا حكم نمودند و بامرا حكم فرمودند كه در تعلقهٔ محال جاگير خود هر مكاني كه قابل سرا ساختن باشد براي نزول مسافرين ومترددين سراي پخته و مسجد و چاه بسازند كه براي آرام مسافران و سياحان ربع مسكون بكار آيد - و اكثر جاگيرداران عمده بموجب اشارهٔ پادشاه وهم چشمي يكديگر بناى خير احداث سرا مابين هرچهار پنج كروه گذاشتند - بديدهٔ تامل غور بايد نمودكه چون دران ايام فرخنده انجام نوت انام براجراي امور اخروي متصرف ميگرديد موافق همان

خیر و برکت بود بر خلاف زمان حال که کار ابنای روزگار بجائی رسیده که همگي همت بر انهدام بنای دولت و بباد دادن آبروي همدیگر مي گمارند و ارباب مکنت و ثروت ابواب خیر و احسان بر روی ارباب حاجت بمرتبهٔ مسدود ساخته اند که برای کشیدن تمام نعمتهای الهي طرف خود و خراشیدن دلهای محتاجان حکم تیشه بهم رسانده - لهذا اشجار میوه دار باغات و درختان سایه افگن راه که از سعي نیک فرجامان ساف پرورش یافته و باعث آرام مسافرین و مترددین و زینت قصبات و دیهات و حوالي معمورها بوده از شر ظلم حکام بد عاقبت و ارهٔ ستم لشکریان همه را بخرج عمارت و مطبخ و چهارپا درآوردند - نام و نشان درخت در اکثر راه و اطراف آبادي نمانده همچنان سنگ و خشت سرا و مقبرها و مساجدیکه تعمیر طلبند براي نیکنامي و استحکام بنای سراي آخرت خود تیمنا و تبرکا برده بخرج حمام و عمارات نواحداث که از زر اندوختهٔ ظلم و رشوت رو باتمام نیاورده خراب میگردد آورده صرف مینمایند - درین سال برای سیر و تفرج کشمیر بهشت نظیر رایت توجه بر افراشتند بمتهرا که رسیدند شاه زاده پرویز را بصوبهٔ اله آباد رخصت فرمودند - بالتماس خان اعظم خسرو را از حبس برآورده بطریق نظربند براي آمدن به مجرا ماذون ساختند بعده که بلاهور شرف نزول واقع شد بسبب نزدیک رسیدن موسم بهار و سیر گلزار کشمیر بدون آنکه تفرج باغات و عمارات لاهور نمایند در اواخر همین ماه الهی از لاهور کوچ فرمودند درین اوان خان عالم که با یلچي گري ایران رفته بود و به ازو هیچ ایلچي خدمت ماموره را سرانجام

نداده آمده ملازمت نمود اگر بتحریر تقدیم حسن خدمت خان عالم
که در سفارت ایران بعمل آورده و عنایات شاه ایران که درحق او بظهور
آمده مفصل پردازم بطول کلام منجر مي گردد حاصل سخن بمرتبهٔ
شاه ایران را فریفتهٔ کاردانی و جوهر رشادت و حسن خدمت خود
ساخته بودکه در خلا و ملا شاه بدون او آرام نداشت و اگر او بمجرای
شاه براي موانع ضروري نمیتوانست رسید خود بدیدن خان عالم
قدم رنجه مي نمود و وقت برآمدن و رخصت از اصفهان شاه
بمشایعت برآمد بعد ملازمت مورد عنایات گردید از اصل و اضافه
تسلیم پنج هزاري فرمودند - بعد ازان که بمنزل بابا حسن ابدال
رسیدند بسبب تنگي و نشیب راه حکم فرمودند که سوای نورجهان
بیگم باقي خدمهٔ محل باتمام بهیر درانجا چندروز توقف نمایند -
درینولا مهابت خان بخدمت مرجوعه مرخص گردید - چون خبر
رفتن راناي چتور بدار البوار رسید خلعت ماتمي مع خطاب رانائي
براي پسر رانا مرحمت فرمودند - برای جشن کنار آب (92)
فرحت افزاي مقام شد *

ذکر سوانح سال پانزدهم از جلوس مطابق پانزدهم
ربیع الثانی سنه هزار و بیست و نه هجري

چون آغاز سال جلوس جشن موافق سرانجام سفر نموده بعد
دو سه مقام کوچ فرمودند نظر برراهاي قلب و کم عرض بودن
راه بمعتمد خان مولف اقبال نامه اهتمام راه فرموده حکم نمودند که

---

(92) در اقبالنامه نام این دریا کشن گنگا نوشته *

بغیر از آصف خان که بامعدود چند بیاید دیگران را نگذارد - معتمد خان آدم جلد برای منع برداشتن خیمهٔ خود از منزل روانه نموده گفت که اگر روانه شده باشند هرجا درراه آدم در خورد همانجا خیمه نصب نمایند چون خیمه را مردم او بار نموده روانه شده بودند مابین منزل بر بلندی استاده نمودند و پادشاه که بانور جهان متوجه منزل گشتند برف و باران گنده بهار و وزیدن باد گزنده شروع شد و رعد وصاعقه بشدت تمام بصدا آمده جنت مکانی را بیذوق ساخت - درین ضمن بمدد طالع معتمد خان خیمهٔ او نمایان گردید پادشاه غنیمت دانسته با محل خاص دران خیمه‌فرود آمدند معتمد خان رسیده تسلیمات عنایات و آداب نثار بتقدیم رسانده ماحضری که توانست حاضر ساخت - شب آنجا بسر برده وقت کوچ خلعت خاصه که دربدن مبارک بود باضافهٔ پانصدی مرحمت فرمودند - و حکم نمودند که مابین راه کشمیر در هر منزل عمارت مختصر که دروقت ضروری بکار آید بسازند - معماران چابک دست و کارداران با وقوف بگرد آوری مصالح و تیاری آن پرداختند - دریذولا بعرض رسید که جمعی از قوم چگان کشمیر که خود را وارث ملک و از پرزادهای آن سرزمین می گیرند و همیشه مادهٔ فساد و آشوب بوده اند باتفاق راجه کشتوار سر از اطاعت مال‌گذاری پیچیده طریقهٔ سرکشي و مفسدي اختیار نموده با منصوبان پادشاهی شوخي زیاده بکار بردند - دلاور خان را با ده هزار سوار برای تنبیه و گوشمال آن فرقهٔ بد سگال تعین فرمودند و بعد محاربات که تردد مردانه و جنگ رستمانه از مردم پادشاهي بظهور آمد و جمع کثیر

از هر دو طرف کشته و زخمي گردیدند چکها را مغلوب و اخراج ساخته راجه را مقید نموده بحضور آورده محبوس ساختند و جنت مکاني بعد رسیدن کشمیر سیر سبزهٔ گلزار آنجا نموده بر سر تالاب ڈل نزول فرمودند - در اقبال نامه درج است که طول صوبهٔ کشمیر پنجاه و شش کروه و عرض بیست و هفت کروه جریبي است محصول بیشتر آنجا برنج و زعفران ست و غذای بیشتر مردم آنجا برنج گندم است نخود اول سال خوب مي شود و سال دیگر که همان نخود را بکارند ریزه و کم حاصل میگردد و سال سیوم بصورت مونگ بر مي آید و در زمان سابق درانجا اسپ کلان و گاو و گاو میش کمیاب بود و طعام تازه درانجا خوردن کم رواج دارد صبح که مي پزند شام بخرج مي آرند و آخر روز که پخته مي شود صبح بصرف مي آید و نمک در طعام انداختن بمرتبهٔ کم رواج یافته که در چهرهٔ زنان و مردان آنها نیز اثر نمک پیدا نیست و زن و مرد کرتهٔ پشمین مي پوشند خصوص زنان آنجا که سالها کرته را بدستور زنار برهمنان از خود جدا نمي سازند و غریب حکایت نمایند باوجود وفور آب که در هر محله نهر آب جاریست زن و مرد آنجا کم اتفاق مي افتد که غسل جنابت هم نمایند و از بعضي رخت بدن عورات کثیف وضیع و شریف آنجا از هرجا بگذرند کسي که تازه از پهلوي آنها بگذرد نفرت تمام حاصل مي نماید گویند چون جنت مکاني اکثر میفرمودند که کشمیر در قلمرو سلطنت ما بهشت روي زمین است و هرسال اکثر براي سیر کشمیر تشریف مي بردند روزي وقت گذشتن از رستهٔ بازار کشمیر که زنهای آنجا هر دو طرف

فیل سواري پادشاه استاده دست بدعا و ثنا برداشته بودند اثر بوي رخت بدن آنها بمشام جنت مکاني رسید و نفرت تمام نموده فرمودند این چه بوست درانوقت یکي از امرای گستاخ که عقب نشسته مگس میزد عرض نمود که بوي حوران بهشت روي زمین حضرت است - اگرچه مردم آن گل زمین به حدت فهم و ذکا و جوهر رشادت آراسته اند اما خمیر سرشت آن جماعه چنان از روز ازل از شرارت مخمر گردیده که برالسنهٔ خاص و عام ضرب المثل گشته و هرکه براحوال سکنهٔ آنجا که در زمان سابق نسبت بخاندان سلاطین و همدیگر چه شعلهاي فساد و عناد افروخته اند از روی تواریخ اطلاع حاصل نموده درزمان حال مشاهده میفماید و هرکرا بدین طائفه سروکار افتاده میداند که درین گروه شرارت و غیرت و مروت بچه مرتبت است مگر بطریق ندرت که نیك و بد در همه قوم یافته مي‌شود - و در اقبال نامه درج است میرزا حیدر که در عهد عرش آشیاني حاکم کشمیر بود سواري اسپ کلان و بنای عمارات دلنشین و اکثر وضع معقول دران شهر رواج داده و پیوند دادن اشجار میوه دار در کشمیر و تمام هندوستان نبود محمد قلي افشار داروغهٔ باغات کشمیر در عهد عرش آشیانی اول نهال شاه آلو از کابل طلبیده پیوند نموده بآب و هواي آنجا موافق آمد ازان ایام رواج یافت و سال بسال در همه بلاد هندوستان ازین پیوند میوهاي شاداب و شیرین بالیده گردیدند الا درخت انبه را پیوند نتوانستند نمود اگرچه کشمیر بدمردم واقع شده و درمذمت راه دشوار گذار سراپا نشیب و فراز او نیز بسیار مبالغه نموده اند اما آنچه از خوبیهای آب و هواي

همیشه بهار و طراوت سبزه کذار و دیگر خصوصیات آن سرزمین که پنداري قطعه ایست از بهشت برین و در اکثر ایام در و بام و دشت و خانهٔ آن مکان جنت نشان پر از اقسام گل و ریحان و انهار روان و تالابهاي روح پرور که اطراف آن تا نظر کار بکند انواع گل هر فصل جلوه گر است چنانچه عرفي گفته • بیت •

هر سوخته جاني که بکشمیر در آید
گر مرغ کباب است که با بال و پر آید

• طغرا گوید •

دشت سبز وکوه سبز وبام سبز وخانه سبز
باز از نو شد کدوی باده در میخانه سبز
آتش این سرزمین از بس بهار آلوده است
از هواي شعله میگردد پر پروانه سبز
وعده گاه جوش ریحانست اینجا دورنیست
گر نماید در نظر پشت لب پیمانه سبز

درهمان ایام گشت لاله زار و سیر سبزه شاهزاده شجاع درچهار سالگي از بلندي که نه درع ارتفاع داشت افتاد ازانکه حافظ حقیقي همه جا و در همه وقت نگاهبان اطفال معصوم و کلان مي باشد بالاي بالشت و نمدهاي فراش خانه رسیده از آفت صدمه محفوظ ماند لکها صدقه بفقرا رساندند و همو زن شاه زاده اشرفي و روپیه تصدق نمودند - درین اوان از واقعهٔ دکهن بعرض رسید که سیدي عنبر بد اختر از شنیدن توجه پادشاه سمت کشمیر قرار و عهد اطاعت را فراموش ساخته برملک قدیم و جدید پادشاهي لشکرکشي

نموده تاخت آورده دست تعدي و غارت بمرتبهٔ دراز ساخته که تا حوالي برهانپور آبادي نگذاشته و تاراج کنان فوج دکهنیان از آب نربدا عبور نمودند و قلعهٔ احمد نگر را محاصره دارند و شهر برهانپور در معرض خطر است و داراب خان مع همراهان که مکرر برسر مخالفان تاخته بنگاه آنها را تاخت و تاراج نموده منصور نام حبشي را زخمي نموده دستگیر ساخته بود باز از غلبهٔ آن تیره بختان که از مور و ملخ زیاده هجوم آورده اند صرفه در مقابله ندانسته از گهات رونکهره فرود آمده بمقتضای وقت و صلاح دولت خواهان در نواح بالا پور توقف نموده در دفع ضرر اعدا مي‌کوشد و عرضه داشت صوبه‌دار برهانپور و غیره نیز رسید که عرصه بر بندهای پادشاهي نهایت تنگ گشته اگر بدستور ایلغار عرش آشیانی که در نه روز بمدد امراي احمد آباد خود را رسانده سایهٔ لطف پادشاه یا شاه زادهٔ بلند اقبال عدو مال شاه جهان برسر مایان پرتو افگن گردد جان و آبروي بندها محفوظ خواهد ماند والا فدویان را برسم راجپوتان کار فرمودن و بعد قتل ناموس خود ها را بدم شمشیر مخالفان دادن ضرور خواهد گردید و بسبب خرابي ملک از کمي خزانه و عسرت حال سپاه نیز معروض داشته بودند- بعد عرض همان روز تفریق بیست لک روپیه بر خزانهٔ احمد آباد و مالوا بسبب قرب جوار نموده مصحوب سزاولان شدید تیز گام احکام بنام متصدیان هردو صوبه صادر فرمودند و شاه والا قدر شاه جهان مامور بسرانجام رخصت و روانه شدن دکهن بطریق استعجال گردید - و خود بادشاه اواخر مهر ماه از کشمیر کوچ بطرف لاهور و

دار الخلافت آگره فرمودند و برای تیاری عمارات سر راه که سابق بگزارش آمده حکم بنام بیوتات لاهور و سرکارداران صادر شد که زر و مصالح جا بجا برسانند - و بنایان چابک دست و معماران باوقوف بر سرکار تعین نمایند - درین ضمن خبر رسید که زینل خان ایلچي ایران نزدیک رسیده حسام الدین خان را برای مهمانداري مع خلعت و سي هزار روپیه نقد باستقبال او روانه نمودند - بعد از کوچ در منزل دویم و سویم آن قدر برف و باران بشدت متواتر دو سه روز بارید که آدم و اسپ و چارپایان بار بردار زیاده از شمار تلف شدند - ازان جمله بابا شیخ نام ابن یمین خدمتکار که افیون خاصه وآبدار خانه باو تعلق داشت ضائع وتلف گردید - ازآنجا که کوچ فرمودند مابین راه مکاني که در ایام شاهزادگي مرغوب طبع گشته بود و شکار بسیار درانجا نموده بودند حکم ساختن عمارات عالي نموده مبلغ یک لک و پنجاه هزار روپیه علی الحساب برای تیاری آن تنخواه نمودند و آن معموره آباد ساخته مسمی بجهانگیر آباد فرمودند - بعد نزول لاهور خبر فرحت اثر فتح قلعهٔ کانگره که سورجمل پسر راجه باسو که خود را راجه باستقلال آن ضلع دانسته باتفاق زمینداران مفسد پیشهٔ پنجاب طریقه سرکشي بدستور آبائي خود پیش گرفته پرگنات اطراف لاهور را متصرف شده بود و در سال سیزدهم جلوس از احمدآباد شاه ظفر اقبال شاه جهان و راجه بکرماجیت را چنانچه گذشت بدان مهم تسخیر قلعهٔ مذکور مامور نموده بود و راجه بکرماجیت باوجود بودن بتخانهٔ عظیم وشهرت استحکام برج و بارهٔ آن که پادشاهان سلف مثل فیروز شاه و عرش آشیاني سعیها برای تسخیر آن نموده

بودند و مفتوح نگردیده بود اطاعت امر شاه دین پرور و جنت مکانی را بر رعایت ملت وکیش خویش مقدم داشته ترددات نمایان بروی کار آورده بتخانه را خراب و قلعه را مفتوح ساخت - بعرض رسید - و راجه را مورد عنایات بي پایان ساختند - زینل خان ایلچي ایران بحضور رسیده ملازمت نموده اسپان و مروارید وتحف دیگر فرستادهٔ شاه مع محبت نامه از نظر گذراند - و متصل آن لعلي بوزن دوازده مثقال که بر کلگي نصب بود و اسم میرزا الغ و اسم شاه ایران کنده بودند از نزد شاه که نظر بر رابطهٔ اخلاص فرستاده بود رسید - فرمودند که بران لعل اسم جهانگیر شاه بر کنند - و چون لعل از پیش میرزا الغ بر آمده داخل پوشاک خاصه نمودند و پنجاه هزار روپیه به ایلچي مع خلعت و اسپ و مرصع آلات عنایت فرمودند - درین سال نسبت صبیهٔ نورجهان بیگم که از شیر افگن خان داشت با شاه زاده شهریار که آخر مادهٔ فساد روزگار گردید بمیان آمد و شاه زادهٔ بلند اقبال شاه جهان را براي گوشمال سرکشان دکهن مرخص فرموده یک کرور روپیه برای خرچ سپاه نقدي و کرور دام انعام با دیگر انعامات جواهر و فیل عنایت نمودند و حکم شد که خسرو خسران مآل را همراه برده قسمی که خاطر ازو جمع باشد نگاهدارند - و خان جهان لودي را صوبه دار ملتان نموده خود متوجه آگره شده عبد العزیز خان را قلعه دار قندهار نمودند و وسط اسفندار داخل آگره شدند *

ذکر سال شانزدهم جلوس مطابق بیست و
ششم ربیع الثانی سنه هزار و سي هجري

درین جشن نیز شاه زاده شهریار بمنصب هشت هزاري چهارهزار

سوار سرافرازي یافت درین اوان بعرض رسید که در سواد قصبهٔ
جالندهر چنان برق بصدای مهیب افتاده که دوازده ذرعه اطراف
او اثر سوختگي و حرارت گرمي ظاهر بود و اثر گیاه و سبزه نماند
بعده که زمین را شگافتند پارچهٔ آهنی برآمد آنرا حکام سربمهر روانهٔ
حضور ساختند - بعد عرض فرمودند که آنرا کارد و شمشیر بسازند اما
بمرتبهٔ صلب و سخت بود که بعد داخل نمودن سیوم حصه آهن
آهنگران باستعمال آوردند و شمشیر که همه آثار و علامت (93)
جنوبي ظاهر بود ساخته شد داخل شمشیرهای خاصه نمودند *

چون ذکر مقدمهٔ غرائب روزگار بمیان آمده فقرهٔ چند از نگاشتهٔ
جنت مکاني که در جهانگیر نامه تالیف خود بزبان قلم داده اند
و خالي از غرائب و شیریني کلام نیست بتذکار آن مي پردازد
ازان جمله نقلي از طلسمات فرنگ دران درج فرموده اند که مغلي
عراقي تازه از ولایت آمده سرگذشت خود بعرض رسانده بود و همان
نقل را محرر اوراق زباني استاد خود میر سید محمد نام که از فضلای
مشهور و مجموعهٔ کمالات صوري و معنوي و ریاضي دان بي مثل
و هم عهد جنت مکاني بود مسموع نموده که از زباني همان مغل
بلا واسطه شنیده بلا تفاوت نقل مي نمودند بلکه در نظم بسته بودند
حاصل مضمون آنکه عراقي یک دست بریده آمده ملازمت نمود
ازو پرسیدند که دست تو در کدام جنگ افتاده عرض نمود که بدستم

---

(93) در اقبالنامه نوشته - بدستور شمشیر بماني و جنوبي خم
مي شد و اثر خم نمي ماند *

درجنگ آفت نرسیده جنت مکاني فرمودند پس بعلت دزدي
بریده اند التماس نمود که دستم ازین عیب نیز بري است حکم
نمودند که آنچه برتو ماجرا گذشت مفصل عرض نما بعد ماذون
گردیده بعرض رساند که اگرچه هرانچه از نیرنگي روزگار بر من رو
داده قابل آن نیست که در پیشگاه سلاطین مقرون بصدق گردد
مگر آنکه افسانهٔ محض تصور فرمایند اما اطاعت حکم لازم دانسته
بعرض سرگذشت خود مبادرت مینمایم ما سه نفر دو برادر با پدر
بعد از فراغ طواف بیت الله باراده هندوستان راکب جهاز گشتیم
جهاز ما طوفاني شد و چند روز در جهاز بوده به بیم هلاك گرفتار
بودیم دران حال در بارود خانه آتش افتاد و جمعي از عملهٔ جهاز و
راکبان و همه اسباب و چادرهاي کشتي سوختند و چند روز جهاز
بصورت کچکول بي نوایان بروي دریا مي گردید و اختیار ناخدا و
معلم سواي آنکه بخدا نالندنماند و امید نجات ازان بلیه نداشتیم تا
آنکه جهاز معیوب در جزیرهٔ فرنگ افتاد ازانکه جهاز شکسته شکار
پرتگال مي باشد و بتاراج مي آرند جمعي از فرنگی بقصد غارت
نمودن بالاي جهاز آمدند درین ضمن فرنگي با لباس فاخره و مردم
اهتمامي بر جهاز آمده دیگران را از دست اندازي و تاراج
نمودن مانع آمده از مردم جهاز باظهار لطف و امید نجات
استفسار نمود که میان شما سه چهار نفر از یک قبیله که باهم قرابت
قریبه داشته باشند نشان دهید که مي خواهم رعایت در بارهٔ آنها
بعمل آریم پدرم ازین نوید مشغوف گشته گفت که ما سه نفرانیم
پدر با دو پسر بعده نبض ما هر سه را حکیمانه بدست گرفته بعد

ملاحظه و تامل بسیار ما هر سه نفر را با مال و آشیائي که داشتیم سالم از آفت بر آورده دیگر مردم جهاز را مرخص بتاراج نمودن ساخت و مایان را باعزاز تمام بخانه آورده از اقسام فواکه و اطعمه و اشربه حاضر ساخت هفته در مهمان داري کوشیده بعد ازان روزي برادر مرا از ماجدا نموده بدن اورا شست و شوي داده فسون چند برو دمیده اطراف او قنات کشیده بتفاوت دو سه ساعت نجومي. پرده از میان برداشته رو بروی ما استاده کرده شمشیر بر گردن او زده همان لمحه سر اورا بریده بجلدي تمام چادري میان ما و او حائل ساخت ما که بفریاد و فغان آمدیم بدلداري تمام در تسلي ما کوشیده گفت که این را نکشته ایم بلکه نسبت بشما و دیگر مردم روزگار مدتهاي مدید زنده و خزانچي پادشاه خواهد بود و بعد دو سه ساعت نجومي پردهٔ حائل را از میان برداشته اورا زنده و سالم الاعضا بما نموده باز بدستور اول سر اورا از تن بتیغ بیدریغ جدا ساخته وحجاب در میان گرفته بعد زماني بهمان صورت بار اول در نظر ما نمودار ساخت همچنان سه بار بعمل آورد و هر دفعه آنچه در هیبت و صورت اصلی او تغیر بهم میرسید سرخی بود بسیار باثر هیبت و خشم که در چشمهاي او هر بار ظاهر میگردید و از مشاهدهٔ آن زهرهٔ آب میشد بعد ازان اورا از پیش مابرده در تسلي ما مبالغه زیاده نمود و باز نزد ما نیاوردند هرگاه احوال او مي پرسیدم مي گفتند اورا خزانچي پادشاه کرده‌ایم دیگر ملاقات شما با او دست نخواهد داد مگر روز رخصت که شمارا نزد او خواهم برد که هرچه از جنس و جواهر و طلا خواهید

بردارید هرجا که اراده دارید مرخص و روانه خواهم نمود تا آنکه
التماس رخصت بمیان آوردیم و مارا بمکاني بردند که چهاردیواري
داشت و دو طرف آن دو دروازه مقابل هم نصب نموده بودند و
برادرم شمشیر دردست با چشمهای خون آلوده بریك در رو بدر دیگر
نموده در کمال هیبت استاده و اندرون حصار جابجا از اقسام جواهر
تراشیده وناتراشیده و طلا و نقرهٔ خاک آلوده و صاف نموده بي آنکه
درصندوق و جاي محفوظ نگاهدارند افتاده آن فرنگي حکیم دست
ما گرفته همه جا نشان میداد و ترغیب مي نمود که الحال شما
از پسر و برادر خود رخصت حاصل نموده هرچه خواهید و توانید
و در جیب و بغل و دامن شما گنجد از جواهر و طلا و نقره
بردارید و سلام وداع بجا آورده چشم جواب نداشته مرحله پیماي
منزل مقصود گردید ما گفتهٔ اورا مقرون بصدق دانسته بخاطر آوردیم
که چون از دیدار و ملاقات او محروم ماندیم بهتر آنست که مبلغ از
جواهر و طلا گرفتن و خود را به وطن یا شهر دیگر رساندن و سرمایهٔ
تنعم همراه بردن غنیمت باید دانست ما هردو پدر و پسر هرچه
توانستیم از الماس و یاقوت و زمرد و دیگر جواهر و طلا برداشته دامن
و جیب وکنار پرساختیم پدرم در برداشتن طلا بیشتر مي کوشید و من
از فراهم آوردن سنگ ریزه جهد مي نمودم بعده که گران بار شده
مقابل برادر استاده دست بفاتحهٔ رخصت برداشته از دور وداع
بي آنکه ازو جواب و حرکت بوقوع آید شده روانه شدیم همینکه ما
هردو نزدیک دروازه رسیدیم و یك قدم درون دروازه گذاشته بودیم
که ناگهان چنان صدای هیبت افزاي هوش ربا از عقب سر بگوش

ما رسید که دست و پاي ما لرزید و نزدیک بود که قالب از جان تهي نمائیم ما خبردار شدیم و عقب نگاه کردیم آن طلسم آدم صورت را دیدیم که با شمشیر برهنه بر سر ما رسید پدرم که از ضعف پیري قدم از در بیرون نتوانست گذاشت زیر تیغ بیدریغ آن تمثال مهیب آمد و منکه یکپاي خود بیرون درگذاشته بودم و پاي دیگر اندرون در بود بعد فراغ پدر بر من شمشیر برق کردار انداخت از ترس جان عجز کنان دست بالا کردم شمشیر او دستم را پراند و من بیرون درکه حد طلسم بود خود را انداختم و آن ستمگر بمکان خود برگشت و فرنگي که میزبان ما موافق حکم پادشاه خود بود بعد خاطر جمعي از مهمان کشي امتحان طلسم را با خود گرفته بالاش پدرم نزد پادشاه برده مجراي انتهای طبیعت طلسمی که نموده بود یعني هرگاه با پدر و برادر چنان سلوك نموده دیگري را چه مجال که درم ودینار ازان مکان بیرون تواند برد نمود و مورد عنایات پادشاهي گردید و بر دستم دوائي مالید که زود بحال آمد و قدري از خون بهاي پدر و برادرم داده مرا بر جهاز هندوستان راکب ساخت - جهاز در مچهلي بندر حیدر آباد رسیده لنگر انداخت *

دیگر جنت مکاني در تالیف خود نوشته که روزی جمعي از بازیگران نیرنگ ساز بنگاله بحضور ما بازی می نمودند ازان میان یکي کمان و هفت تیر در دست گرفته تیر اول که بر روي هوا انداخت تا آن تیر از بلندي سر به نشیب آورد تیر دیگر چنان بچستي و چالاکي بچلهٔ کمان پیوسته از عقب آن روان ساخت که پیکان تیر دوم در سوفار تیر اول نشست بهمین دستور تیر دیگر روانه

نمود تا هفت تیر پیهم دنبالهٔ دار همدیگرگشته یک جا فرود آمدند - دیگر درج نموده که ازان جماعهٔ شخصي بیاضي آورده اوراق یکرنگ سفید نموده بخدمت ما گذراند ما هم که ملاحظهٔ نمودیم همه اوراق سفید نا نوشته بنظر آمدند باز آن بیاض از ما گرفته دست بران زده بدست ما داد که تمام ورقهاي آن سرخ بودند دفع ثالث رنگ دیگر در نظر ما جلوه گر گردید همچنان هفت دفع بیاض از نزد ما گرفته هر بارهٔ باز بدست ما میداد رنگ دیگر مشاهده میکردیم •

از غرائب سوانح یکي از معمور هاي کنار درياي شرقي بعرض رسید که فقیري بر زن هندوئي صاحب جمال مشهور تعلق سرشار بهم رساند بمرور ایام در عشق او ترک خور و خواب نموده بدستوری که صبر و قرار و عقل عاشق پیشگان بحال نمی ماند انگشت نما و رسواي زن و مرد آن ضلع گردید بقصد دیدن معشوقهٔ خود مدام بکنار دریا که او براي آب آوردن می رفت خود را می رساند تا آنکه روزی بکنار دریا رسیده از دیدار محبوب کامیاب نگشته لمحهٔ در انتظار او توقف ورزید دران حالت یکي با او گفت براي شخصي که آمده انتظار میکشي قبل از آمدن تو براي بردن آب آمده بود پاي بلغزید و در آب فرو رفت و غرق بحر فنا گردید آن عاشق صادق بدون آنکه بصدق و کذب ماجرا پردازد بمجرد استفسار مکان و جاي غرق شدن آن خود را دران درياي خون خوار انداخته ناپدید گردید و در همان حالت آن زن بر سر همان مکان رسید و بر حقیقت ثبوت دعوي عاشق خود اطلاع یافته از نکه گفته اند • بیت •

تا که از جانب معشوق نباشد کششي

دعوی عاشق بیچاره بجائی نرسد

بلا امهال خود را میان همان آب انداخته چنان مفقود الاثر گردید که بعده وارثان او چند نفر دریا نورد را اجوره داده دوسه کروه دریا را جست جو نمودند هر دو طالب و مطلوب که جان براه جانان داده بودند دست در بغل هم‌دیگر بر آمدند ٭

دیگر در جهانگیر نامه درج است که یکی از قوم آهنگر نزد جنت مکانی آمده باظهار عاشقی زنیکی از هم قوم خود و تن ندادن او استغاثه نمود فرمودند که آن زن را حاضر نمایند بعده بعاشق او گفتند اگر در دعوی عشق ثابتی خود را ازین بلندی که ارتفاع زیاده از جرأت جستن آدم است بینداز و آن عقل باخته بلا تعلل خودرا انداخته جان عزیز بباد داد ٭

دیگر آنکه شیری را با گوسفند یك قفس ساخته نزد پادشاه آوردند که آن را نخورده بود فرمودند که بصورت آن دیگر گوسفند در قفس اندازند شیر اورا بلا فرصت پاره پاره نموده خون آن آشامید - ازین مقوله در جهانگیر نامه تالیف خود بسیار نوشته اند که قلم را از گزارش آن باز داشته بتحریر دیگر سوانح می پردازد ٭

از وقائع مالوا بعرض رسید که فوج دکهنیهای بد عاقبت از آب نربدا عبور نموده داخل ملك مالوا شده خرابی تاخت و تاراج می نمودند - از شنیدن خبر نزدیک رسیدن لشکر شاهزادهٔ جهان و جهانیان که خواجه ابو الحسن را با پنج هزار سوار برای تنبیه آنها بطریق هراول تعین نموده بودند چون بخت خویش برگشته رو بهزیمت آوردند و ابو الحسن پاشنه کوب تعاقب نموده از آب

گذراند و غنیمت و اسیر زیاده بدست مردم پادشاهي افتاد چون شاه والاقدر را جنت مکانی در جشن وزن سالگره سال بیست و چهار بتکلف تمام شراب خورانده بود بعده که درین سال که سي و یک سال نهال عمر شریف درگلشن جهانباني نشو و نما پذیرفته بود کنار آب چنبل شرف نزول واقع شد بسنت جد خود فردوس مکاني بابر پادشاه که روز مقابلهٔ رانا سانکا از شراب و دیگر منهیات توبه نموده بود شاه بلند اقبال نیز بصدق باطن بقصد فتح دکهن با خدا عهد نمودند که دیگر لب بشراب نیالایند و ظروف طلای مرصع کارخانه را شکستن فرمودند و حکم شد که بمستحقاق رسانند و شرابها را در آب چنبل بریزند * بیت *

حبذا شاهي که در عهد شباب * شد ز توبه همچو پیران کامیاب

الحق اگر ملاحظهٔ احوال سلاطین سلف نمایند نهایت توفیق بود که با نشهٔ جوانی و چندان ریاست و کامراني و دستگاه عیش از خمار روز جزا اندیشیده از سرمایهٔ نقد نشاط بگذرد *

القصه که مضرب خیام نصرت انجام نزدیک شادي آباد قلعهٔ ماندو شد عرضه داشت خان خانان و داراب خان و سپه سالاران دکهن رسید که فوج دکهن زیاده از شصت هزار سوار با سرداران عمده حوالي برهان پور بطریق محاصره انتشار دارد بعضي مقربان رکاب التماس نمودند که اکثر کومکیان و جمعیت پادشاهي و مردم سرکار برای سرانجام سفر عقب مانده اند چند روز این طرف آب حوالی قلعه توقف نمودن تا فراهم آوردن لشکر صلاح دولت است - آن شاه ذوي الاقبال نا شنیده انگاشته با شانزده هزار سوار که در رکاب

حاضر بودند از آب نربدۀ عبور نموده و در همان کنار آب عبد الله خان که از کومکیان عمده بود با دو هزار سوار آمده بلشکر شاهزادۀ ملحق گردید و به ترتیب فوج بندي پرداخته عبد الله خان را هراول با دیگر دلاوران نبرد دیده نمودند و راجه بکرماجیت را برنغار و خواجه ابوالحسن را جرنغار قرار دادند چون از کنار آب تا برهان پور که چهار روزه را هست یک تاخت دکهنی بیش نمی باشد براي شب خون احتیاط تمام فرمودند - بعد رسیدن نزدیک برهانپور وملازمت نمودن خان خانان و داراب خان ودیگر متصدیان ومتعینان بعرض رسید که دکهنیان خیره سر باوجود ورود موکب چهار پنج کروهي انتشار دارند و از راه کوته اندیشي شوخي می نمایند صلاح دولت درین است که غنیم قوت زیاده گرفته و فوجهاي کومکي رسیده و به برسات دو ماه مانده فی الحال فوج دکهن را از پیش رو برداشته از آب پورنا گذرانده تا فراهم آمدن فوجهاي اطراف دو سه ماه شدت برشکال کنار آب پورنا که از برهانپور چهارده پانزده کروه است چهاوني و توقف باید نمود بعده که بارش تخفیف یابد داخل ملک مخالفان گشته به تنبیه آنها باید پرداخت - درجواب فرمودند آنچه شمایان کنکاش نیک بود بعرض رساندند هرچه ماهم نیک دانیم بعمل خواهیم آورد - بعد ازان بدیوانیان و بخشیان حکم نمودند که جمعي از منصبداران که جاگیر آنها بتصرف دکهنیان رفته و متعینۀ که جاگیر دور دست دارند از روی سرشتۀ دفتر بی آنکه سند مطلوبۀ متصدیان تیار و رجوع نمایند شش ماهه از خزانۀ همراه و هرجا زر سرکار باشد سزاولهای واقف کار همراه

تعین نموده بارباب طلب واصل سازند و محصلان گمارند که اسپ
و بار بردار و یراق هرکه ندارد خرید و موجود نماید - و خود بدولت تا
ادای نماز عشا متوجه پرداخت حال سپاه بودند چنانچه در سه روز
چهل لک روپیه بلشکر عائد گردید و سی هزار سوار بسرداری پنج
امیر نامدار تجربه کار کارزار دیده مقرر نمودند - سه فوج بسرکردگی
عبد الله خان و داراب خان و خواجه ابو الحسن امرای پادشاهی
و دو فوج بسرداری راجه بکرماجیت و راجه بهیم نوکران عمدهٔ خود
قرار دادند و اختیار هفت هزار سوار سرکار شاهزاده و اهتمام تمام فوج
براجه بکرماجیت فرمودند باز همه را محکوم داراب خان ساختند -
و چون در جنگ دکهن تمام شورش و یورش بر چنداول عقب
فوج می باشد قرار دادند که هر روز سرداری ازان پنج فوج بنوبت
چنداولی نمایند و همه سرداران را بعنایت اسپ و فیل و جواهر و
خلعت فاخره خوشدل ساخته برای تنبیه و تادیب دکهنیان
مرخص ساختند بعده که فوجهای ظفر موج از آب تپتی به فاصله
چهار پنج کروه ز برهانپور عبور نمودند در کوچ دویم و سویم یاقوت
خان حبشی که سپه سالار نامدار عنبر گفته می شد با فوج جنگی
سنگین ناگهانی بر چنداول که نوبت خواجه ابو الحسن بود
تاخت آورده بمرتبهٔ بشورشی قدم جرات پیش گذاشت که تزلزل
تام در تمام لشکر انداخت - باوجود سه چند بودن فوج مخالف
خواجه ابو الحسن با ملازمان رزم جو استقامت ورزیده چنان داد
تهوری داد که قریب پانصد نفر دکهنی کشته شدند و بسیاری
زخمی و اسیر گردیدند و یاقوت خان رو بهزیمت آورد و غنیمت

وافر بدست مردم پادشاهي افتاد و از همرهان خواجه ابو الحسن الهوردي بيگ ترکمان که ثانيا بخطاب خاني مفتخر گرديد و شير بهادر زخم برداشتند و تعاقب کنان از آب پورنا که چارده پانزده کروه عرفي از برهانپور مسافت دارد گذشتند و نزديك ملکاپور نزول نمودند - هنوز بهير لشکر بعضي در راه بود و داراب خان و راجه بکرماجيت براي ترتيب فوج بجهت فرود آمدن اطراف لشکر مي گرديدند که دلاورخان و آتش خان نظام الملکي با چارده پانزده هزار سوار غافل رسيدند و از يك طرف بزدن بان بر لشکر و از طرف ديگر بتاراج نمودن بهير پرداختند و آشوب و غلغلهٔ عظيم انداختند - سرداران پادشاهي مقابل دکهنيان تردد نمايان بر روي کار آورده بعد زدوخوردي که از هردوطرف بميان آمد و مردم زياد کشته و زخمي گرديدند دکهنيان را از پيش رو برداشتند - باز بر کمرگاه بهير زده بار ديگر جمعي بکشتن داده دست اندازي نموده رو بفرار آوردند - بعده که فوجها بربالاي گهات ديو آمدند داخل ملک نظام الملک گرديده بتاخت و تاراج ملک پرداختند - جمعي سرداران ملک عنبر مثل ياقوت خان و دلاور خان حبشي و آتش خان و جادو راو و بيسنگ (؟) راو و ساهو جي بهوسله وغيره اتفاق نموده يك دو فوج در مقابل سر فوجان پادشاهي چون سيلاب بلا تاخت آوردند و فوج ديگر اطراف لشکر را فروگرفته بزدن بان آغاز نمودند راجه بکرماجيت استقامت مردانه ورزيد و سيد صلابت خان و سيد علي و سيد مظفر که همه از سادات بارهه و دلاوران تهور پيشه بودند بمدد راجه بکرماجيت رسيده کارزار رستمانه نمودند

• بيت •

یکي قلزم آهن آمد به موج * نهنگان دران جلوه گر فوج فوج

بعده که از هردوطرف تهور یها بر روي کارآمد و پتنگ(؟) راو که دکهني
نامي بود با جمع کثیرکشته گردید و سید علی بارهه و جمشید خان
حبشي ازطرف پادشاهي بکارآمدند و سید مظفر بارهه که آخر بسید
خان جهان مخاطب گشته میان سادات بارهه علم شهرت برافراخت
بعد بکار آمدن دو برادر زاده چهار زخم کاری برداشته از اسپ
افتاده عرصهٔ کارزار را گلگون ساخت بعد ازان که مردم بسیار بکار
آمدند و زخمي شدند دکهنیها رو بفرار آوردند یاقوت خان چنانچه
دستور آن جماعه است در عین فرار باز برگشته از طرف دیگر
برعقب فوج پادشاهي تاخت آورده از سرنو تزلزل در فوج
انداخت و بعد تردد نمایان که پنج نوکر عمدهٔ پادشاهي و مردم
شاه زاده با جمعي از جان باران دیگر شرط فدویت بتقدیم رساندند
و ازطرف غنیم فیروز خان حبشي که سردار نامی عنبر بود با قریب
هفت صد نفر کشته گردید و خیمه و خرگاه بسیار بتاراج رفت
ودکهنیان هزیمت یافتندهمچنان هر روز قتال و جدال در میان بود
تا آنکه اواخر اردي بهشت بشش کروهي کهرکي که بشهر خجسته
بنیاد اورنک آباد موسوم گشته رسیدند تمام شب غنیم اطراف لشکر
شوخي نموده صبحي که سوار شد از هرطرف چندین هزار سوار باسرداران
نامدار نمودار گشتند و بدستور قزاقان اطراف لشکر حمله آور گشته
دست برد نموده رو بفرار آورده باز مقابل مي شدند- و سر لشکران
فوج ظفرموج از هر جانب برآنها تاخته هدف تیر وسنان و علف
تیغ ساخته سر از تن و تن از زین جدا مي ساختند عنبر سراسیمه

وار نظام الملک را که آقای مجبور او بود با خود گرفته اسباب و اثقال کارآمدني برداشته پناه بزیر قلعه دولت آباد برده لشکر را برای مقابله که بطریق قزاقان اطراف لشکر شوخي نمایند و رسد وکهي نگذارند تعین نموده و لشکر پادشاهي کهرکي را تاخته عمارات حاکم نشین را سوخته بعد سه روز متوجه محاصرهٔ دولت آباد گردید آن روز نیز جنگ عظیم با سرداران غنیم روداد و دران رستخیز از عبدالله خان که با سردار های نامي مقابله افتاد تردد نمایان بروی کار آمد - و دکهني بیشمار علف تیغ بهادران گشتند چون قلعهٔ احمد نگر بپامردي خنجر خان قلعه دار باوجود امتداد ایام محاصره بتصرف دکهنیها نیامده بود و درین ایام شوخي زیاده نموده نظر بر آخر شدن ذخیره عرصه بر قلعه دار تنگ ساخته بودند مصلحت چنان قرار یافت که فوجهاي ظفر انتساب متوجهٔ احمد نگر شده جوهر حبشي داماد عنبر را که بمحاصرهٔ احمد نگر پرداخته بود تنبیه نموده از حوالي آن ضلع برداشته از ذخیره خاطرجمع کرده عنان توجه طرف ناسک وسنگمنیر که ملک سیر حاصل آباد است معطوف دارند همین که فوجهای هامون نورد روانهٔ احمدنگر شدند خنجرخان قلعه دار خبر یافته تقویت بهم رسانده باستعداد تمام از قلعه برآمده بر جوهر حبشي تاخت آورده قریب دوصد و پنجاه نفر را کشته و زخمي نموده دکهنیها را هزیمت داده از نواح قلعه برخیزاند - افواج پادشاهي نزدیک مونگي پٹن کنار بان گنگا نصف راه رسیده بر این خبر آگاهي یافتند - اما چون درین آوان غنیم از اطراف فراهم آمده بود که جوهربي جوهر حبشي نیز بافواج خود همراه

آنها ملحق شد مابین راه وقت کوچ و هنگام شب شوخي زیاده
مي نمودند سرداران جان نثار برای تنبیه آن جماعه اتفاق نموده
سه فوج ساخته چهار پنج هزار سوار بر سر بنگاه گذاشتند و باقی فوج
بر سر دلاور خان و آتش خان که با بیست و پنج هزار سوار یک طرف
صف آرا بودند تاخت آوردند - و از طرف دیگر عبدالله خان و راجه
بکرماجیت و خواجه ابوالحسن تاختند - همچنان دو فوج عدو مال
دو طرف دیگر خود را مقابل دکهنیان خیره سر رساندند - سرداران
دکهن نیز مردانه وار باستقبال شتافته باهم آویختند و قتال و جدال
غریب و رستخیز عجیب از هر طرف روي داد و از طرفین داد سعي
و تلاش دادند و جلادتهای رستمانه بر روی کار آوردند و مکرر فوج
دکهنیها را برداشته به بنگاه آنها میرساندند - و فوجهای عنبر بعد
هزیمت باز مستعد کارزار گردیده بمقابل مي آمدند و سوار و پیادۀ
بسیار کشته و زخمي مي گردیدند و تمام روز نائرۀ قتال شعله ور
بود - و دران دار و گیر از خواجه ابو الحسن و راجه بکرماجیت
ترددات نمایان بظهور آمد و زیاده از دوهزار کس از مردم غنیم
کشته گردیدند و مردم پادشاهي نیز بسیاري بکار آمدند و زخمي
شدند - بعد زد و خورد بسیار و دستگیر شدن یک دو سردار دکهنیان
رو بفرار آوردند و دو فوج علحدۀ که بسرداري محمد تقي و دیگر
مبارزان برای ضبط پرگنات صوبۀ خاندیس و برار شاهزادۀ والا تبار
تعین نموده بودند آنها نیز بعد تردد نمایان که مکرر بر سر آنها
هجوم آورده مغلوب ساخته بودند آخر بتادیب آن کوته اندیشان
پرداخته ملک رفته را از سرنو بضبط در آوردند - حاصل کلام عنبر

بد سرانجام از شکستهای پي در پی لشکر خود شکسته بال شده و بر
خبر عزیمت افواج بحر امواج بجانب ناسك و ترمک اطلاع یافته
وکلای معتبر نزد متصدیان شاه زادهٔ جهان ستان فرستاده باظهار
عجز و انکسار از روي خجالت و ندامت پیش آمده عذر و شکوهٔ
این معني را که دفعهٔ اول آن حضرت بمهم دکهن توجه فرمودند
عادل خان را مشمول عواطف و مورد عنایات ساختند و ناصیهٔ اعتبار
این غلام بي اعتبار و بندهٔ خاکسار را قابل جبهه سائي شکر
عنایات بنده پروري والطاف پادشاهانه ندانستند شفیع جرائم ساخته
طلب عفو ومرحمت بمیان آورد - و التماس نمود که اگر قلم عفو برجرائم
این غلام کشیده شود تعهد مي نمایم که من بعد سر از اطاعت نه
پیچم و جریمهٔ گذشته و پیشکش حال و آینده سال بسال بحضور
ارسال دارم پنجاه لك روپیه عجالة حوالهٔ بندهاي پادشاهی
مي نمایم و نیز مقرر مي نمایم که محال چهارده پانزده لک روپیه
جید سواي ملك مفتوحهٔ سابق متصل سرحد پادشاهي بمتصدیان
سرکار وا گذارم و بدرقهٔ همراه داده ذخیره بقلعهٔ احمد آباد رسانم -
شاه زادهٔ خطا بخش جرم پذیر نظر بر خرابي ملک که گراني غله
و آفت کاه علاوهٔ آن گشته بود التماسات عنبر بدرجهٔ قبول آوردند -
افضل خان را با عرضه داشت فتح و عرائض عنبر بحضور روانه
ساختند - جنت مکاني از مطالعهٔ عرضه داشت گل گل شگفته خاطر
گشته افضل خان را مع فرمان سراپا عنایت و کلگي بابت شاه
عباس مرخص فرمودند - وقت رخصت افضل خان را خلعت
مع قلمدان مرصع به نسبت دیواني سرکار شاه زاده عنایت نمودند ●

درین ضمن قاسم بیگ فرستادهٔ دارای ایران با نامهٔ محبت افزا و تحف و هدایا که ازان جمله اسپ سر طویله بابت فتح روم بود رسید و آن اسپ را با اسپان دیگر نیز برای شاه ولی عهد حواله افضل خان نمودند - چون درهمین سال در مزاج پادشاه بسبب عارضهٔ کوتاهی دم که بعد از برآمدن کشمیر ظاهر شد بعد معالجه کم گردیده بود باز بمرتبهٔ عود و شدت نموده اختلال احوال بهمرساند که حکمای مزاج دان یونان وتجربه کاران هند در علاج آن عاجز آمدند - و سلطان پرویز از شنیدن آن خود را بی حکم بحضور رسانده مورد اعتراض گردیده بود درین اوان صحت کلی ضمیمهٔ خوشوقتی فتح دکهن گشت - وجشن وزن شمسی هرسال که مقرر است درهمین ایام اتفاق افتاد - نورجهان بیگم التماس نمود که سرانجام هرسه جشن بعهدهٔ این پرستار باشد - بوکلا و متصدیان خود امر نمود که اسباب عیش و شادی چنان موجود نمایند که نزد نکته گیران بزم عشرت هیچ وجه دران نقص راه نیابد و از اثر محبت باطنی و سعی کار پردازان با هوش چنین می عشرت از خمخانهٔ نشاط جوش زد که ازان نشهٔ فرحت بخش همه ارباب طرب و اهل حاجت و نظارگیان کامیاب و سرمست گشتند و زاهد و فاسق دوش بدوش مدهوش و هم آغوش گردیده رقص مستانه می نمودند

* بیت *

جلاجلهای زرین و خوش آهنگ * بپا بستند رقاصان گل رنگ
اصول تال با رقص آشنـــا شد * زهرسو چنگ وبربط در نوا شد
رباب و عود و رود آمد بآهنگ * جهان از نغمه شد بر مطربان تنگ

مغني پيشگان دم ساز گشتند * بهار شعلهٔ آواز گشتند
پکهاوج هم نواي تال گرديد * صدا در گنبد افلاک پيچيد
ز بس رنگين بتان رنگين ادا شد * سرا سر دستها گلدستها شد
چنان ناليد هر مطرب ز بيداد * که آمد بند بند ني بفرياد

و جهاني درجوش و خروش آمده لشکرغم و هم را بسزاولی گلبانگ چنگ و رباب از کوچه و بازار اخراج نمودند - و طرب مستانه وار بهر محله و خانه در آمده خانه بخانه اسباب شادي و بيغمي آماده ساخت * بيت *

طرب مي‌خورد و رو در کوچها کرد * زبد مستي در هر خانه واکرد

چندين هزار خلعت به بي نوايان بي سرو پا رسيد و طبق طبق زر و گوهر بذل اهل طرب گرديد تا با اميران و مقربان بارگاه چه رسد و از شنيدن آوازهٔ بزم روح بخش و آواز سرود دلکش حوران روضهٔ رضوان بتماشا خراميدند - چون جنت مکاني در ايام انحراف مزاج با خود عهد نموده بودند که چنانچه در باطن از معتقدان شيخ سليم چشتي اند در ظاهر نيز از حلقهٔ بگوشان آن‌جناب باشند حلقه مرواريد در هر دو گوش انداختند - اکثر امراي حلقه بگوش تبعيت نموده گوشهاي خود را از آويزهٔ مرواريد مزين ساختند * نظم *

اگر شه روز را گويد شب است اين
ببايد گفت اينک ماه و پروين

سلطان پرويز را رخصت بر تعلقهٔ صوبه و جاگير او فرمودند - و در وسط ماه ابان متوجه کشمير بهشت نظير گرديدند - درينولا بعرض رسيد که راجه جگت سنگه کچهواهه از متعينهٔ دکهن مسافر الکهٔ

عدم آباد گردید بعوض او جادو راو از سرداران عمدهٔ دکهن بمدد توفیق بخدمت شاه زادهٔ بلند اقبال ملحق گردیده در زمرهٔ ملازمان سرکار در آمد - اعتماد الدوله پدر نور جهان که از مدت بمرض مرگ مبتلا بود معروض گردید که در حالت نزع است و نور جهان بیگم بی تابي می نماید - جنت مکاني براي عیادت او قدم رنجه فرمودند - بعد از برخاستن پادشاه آن قدیم الخدمت بی توقف جان شیرین را نثار و پاي انداز ولي نعمت نمود - جنت مکاني آب دیده گشته در تسلي نور جهان و دیگر فرزندان او کوشیده تمام متروکهٔ خان مغفور را از خزانه و آسباب تجمل حتي نوبت نواختن حضور به نورجهان بیگم عنایت فرمودند - درین صورت نوبت نور جهان بفاصلهٔ نیم ساعت نواخته میشد - جنت مکاني براي سیر و تفرج قلعهٔ مفتوحهٔ کانکره عنان توجه معطوف داشتند و سیر کنان بر بتخانهٔ نظر افتاد که شعلهٔ آتش از سر آن بت سر میزد و مسلمان و هنود ضلالت نشان آن مکان از خرق عادت آن بت دانسته فوج فوج بتماشای او مي آمدند - بموجب رهنمائي و خاطر داشت بعضي گمراهان فرمودند که چتر طلا ساخته بر سر او مرتفع سازند - خواجه ابو الحسن از همراه شاه جهان بحضور رسیده بعد ملازمت از انتقال اعتماد الدوله بعطای قلمدان مرصع مفتخر گردید و خطاب قبول نه نمود - خسرو را که همراه شاه زاده شاه جهان داده بودند بقول عزت خان مولف جهانگیر نامه مسموم نمودند - چون فرمان رواي ایران نظر بر اخلاص و رابطهٔ خاص که با جنت مکاني داشت و امراي شاه براي مهم قندهار باظهار آنکه جنت آشیاني همایون

پادشاه بعد رفتن ایران از فتنهٔ برادران و افغانان و ظهور آمدن کمال
خدمت گذاری و مهمانداری از شاه و وقت رخصت همراه دادن
قزلباش بسرداری شاهزاده محمد مراد چنانچه بگزارش آمده با
پادشاه ایران عهد نموده بودند که بعد مفتوح گردیدن قندهار را
تواضع شاه زادهٔ محمد مراد نمایند و باوجود بعد فتح موافق عهد
و قرار سپردن قلعهٔ قندهار بمتوسلان شاهزاده بعمل آمد باز بعذر
نا همواری قزلباش که برای نگاهداشتن بعضی وابستهای همراهان
جنت آشیانی درقلعه تا تسخیر کابل مضایقه نمودند - و درین
ضمن شاه زاده محمد مراد نیز ودیعت حیات نموده بود، امرای
هندوستان بدغا و تزویر باز قلعه را از تصرف قزلباش برآوردند و
بغض تلافی آن در دل سپه داران ایران جا گرفته بود تکلیف
می نمودند - و شاه میخواست تا مقدور برای پارچهٔ کوه دوستیها
برنجش فوج کشی مبدل نگردد مصحوب ایلچی موافق قول
مشهور کهن سالان تحفهٔ آن عهد کچکول مرصع از مروارید و فیروزه نزد
جنت مکانی فرستاده باظهار ابرام امرای خود درخواست قلعهٔ
قندهار که مادهٔ نزاع درمیان نباشد نمود - آصف خان و نور جهان
در استرضای شاه مصلحت دفع مایهٔ فساد دادند - بعده که جنت
مکانی این معنی را بشاه جهان نوشته کنکاش بمیان آورد شاهزاده
از راه عاقبت بینی آنکه اگر بار دیگر چنین تکلیف بمیان آید تا چند
پاس محبت و خاطر داری میتوان نمود جواب نوشت - و مهابت
خان نیز درین مشورت پادشاه زاده هم داستان گردید - در جواب
شاه معذرت پاس آمیز نوشته روانه ساختند *

ذکر سال هفدهم از جلوس مطابق نهم
جمادی الاولی سنه هزار و سي و یک هجری

در آغاز جشن این سال که مادهٔ شورش و فساد بود آصف خان را از اصل و اضافهٔ شش هزاری شش هزار سوار فرمودند - چهل هزار روپیه بزینل خان ایلچي ایران مرحمت نمودند - مهابت خان را که از کابل بحضور رسیده بود باز بکابل مرخص فرمودند - اول اردي بهشت داخل کشمیر همیشه بهار گردیدند - درین اوان بعرض رسید که شاه ایران بقصد تسخیر قندهار روانه گشته با قشون مقرري و لشکر کومکي خراسان و دیگر اطراف ایران فراهم مي آیند - از شنیدن این خبر فرمان طلب شاه زادهٔ والا نژاد شاه جهان مصحوب زین العابدین نام بتاکید تمام روانه نمودند - و خبر نزدیک رسیدن شاه عباس بخراسان و قندهار برای تسخیر پیهم مي رسید و قلعه دار قندهار برای طلب کومک معروض میداشت - تا آنکه خبر ورود شاه به قندهار و به تسخیر در آوردن قلعه بی آنکه ایام محاصره بامتداد کشد بعرض رسید - و عرضه داشت شاه جهان در جواب فرمان مصحوب زین العابدین نیز مشتمل بر اینکه این نیازمند مطابق حکم و مرضي از کشمیر به برهانپور بطریق یلغار قریب هزار کروه راه در اندک فرصت طي کرده رسیده با کمي جمعیت با چنان فوجهاي دکهن مقابله و مقاتله نموده درمدت فرصت کم مخالفان را گوشمال داده ملک یکصد و بیست و پنج کرور دام رفته را بضرب تیغ جهان ستان و اقبال جهانگیري بتصرف آورده و پنجاه لک روپیه از نظام الملک بطریق پیشکش سابق بوصول آورده و ده لک روپیه

از زمینداران این ملک جرمانه گرفته و خس و خاشاک وجود مخالفان را در اندک مدتی رفت و روب واقعي داده - الحال که این مرید خیرخواه را براي مهم قندهار طلب فرموده اند نظر بر استرضاي خاطر عاطر بلا توقف از برهانپور آمده عازم حضور گردید ازانکه لشکر هنوز از یورشهاي پیاپي دکهن نیاسوده و ایام برشکال رسیده و عبور لشکر از گل مالوا درین ایام خالي از کساله نیست در نواح ماندو تا انقضاي شدت بارش توقف نموده همینکه ستارهٔ سهیل طلوع نمود کوچ بکوچ خود را میرساند - اما التماس دارد که چون این مهم عمده پیش آمده و با همچو شاه عباس که از شجاعان یکه تاز مشهور است سروکار افتاده کارهای که ازو در تسخیر بعضي بلاد روم و توران و دیگر اطراف بظهور آمده بران شاه جم جاه پوشیده نیست برای مقابلهٔ چنان نهنگ دریای غیرت که همه قشون او جان در رکاب و راه ولي نعمت فدا نمودن سرمایهٔ عبادت مي دانند و سر و سامان لائق و سرانجام شایسته و استقلال و اختیار تمام مطلوب است - امید وار است که صوبهٔ پنجاب که سر راه قندهار واقع شده و برای اذوقهٔ ما یحتاج لشکر که پیهم روانه نمایند بودن کسان عقیدت کیش دران ضلع ضرور بجاگیر این نیازمند عنایت فرمایند - رسیده بعد عرض حکم شد که از صوبهٔ پنجاب بیشتر محال در اقطاع شاه ولي عهد مقرر نمایند *

درین زمان بدستیاري فلک شعبده باز و روزگار فتنه پرداز رنگ فساد تازه ریخته شد تفصیل این اجمال آنکه چون قبل ازین شاه جهان پرگنهٔ دهول پور را در جاگیر خود درخواست نموده

نظر بر حسن خدمت و اختیار خود و عنایات پادشاه پیش از رسیدن خبر پذیرائي دریا نام افغان را براي ضبط این محال تعین نموده بود و همان پرگنه قبل از رسیدن عرضه داشت شاه زاده بموجب تجویز نور جهان بیگم به تیول شهریار داماد بیگم مقرر گردیده - و شریف الملک نام از طرف شهریار بآن دیار رفته بتصرف خود آورده بعد رسیدن دریا بر سر دخل و عمل محال گفت و گو بجدال و قتال انجامید - و تیري از کمان فتنه جوي روزگار بر چشم شریف الملک رسید - بعد رسیدن خبر خمیر مایهٔ فساد باعث رنجش بیگم بیش از پیش گردید - مادهٔ اصل نزاع آنکه چون درحضور حل و عقد امور خلافت باختیار نور محل بود ازانکه حب ریاست پای بیشتر مردان را چنان از جا مي برد که پدر و پسر بر قطع شجر حیات هم دیگر سعي مي نمایند و درصورت ولي عهد بودن و روز بروز بر استقلال شاه زادهٔ بلند اقبال افزودن یقین نور محل بود که بعد واقعهٔ نا گزیر پادشاه در اساس دولت او اختلال تمام بهم خواهد رسید - و نسا را دربارهٔ داماد محبت خاص مي باشد - بدین فکر فاسد افتاد که شهریار را پیش آورده درتربیت و استقلال او کوشد - و تا مقدور چنان سعي بکار برد که آخرکار سلطنت برو قرار گیرد و دامن دولت کامراني از چنگ او بیرون نرود - درین باب جمعي از هواخواهان خود را بوعدها رفیق و معاون خود ساخته درباب مهم قندهار قسمي خاطر نشان جنت مکاني نمود که باوجود بودن دیگر فرزندان شاه جهان را از راه دور که آنجا نیز مدام مهم ضروري درپیش است طلبیدن و بدین خدمت مامور

ساختن خلاف رای صواب است - وتجویز این مهم را بنام شهریار
بمیان آورد - ازانکه مي دانست که جنت مکاني شهریار بي اختیار
را قابل آن کار نمي داند مقرر نمود که میرزا رستم صفوي که مدت
در قندهار کامراني نموده واقف آن سرزمین است اتالیق وصاحب
اختیار شهریار و آن مهم باشد - ازینکه بیگم صاحب خزانه بود و
اموال اعتماد الدوله نیز مبلغ کلي بدو بخشیده بودند خود متکفل
خرج و سامان یورش و تسخیر قندهار گردید - و جاگیر پنجاب و
دیگر اقطاع سیرحاصل شاه جهان را تغییر نموده در تنخواه شهریار
مقرر کردند - و فرمان بنام شاهزاده صادر فرمودند که هرجا رسیده
همان جا توقف نمایند - و کومکیان همراه را زود روانه حضور سازند
که همراه شهریار مقرر ساخته آید - و برای آوردن متعینهٔ دکهن سزاولان
تعین شدند و شهریار را بمنصب دوازده هزاري هشت هزار سوار
سرافرازي داده و باتالیقي و هراولي میرزا رستم صفوي مرخص
ساختند - و میرزا رستم پیشتر برای تهیهٔ بعضي سرانجام روانهٔ لاهور
گردید - و جنت مکاني اعتقاد (94) خان را درکشمیر گذاشته و راجه
کشتوار را از قید خلاص نموده وطن او بدو بخشیده محال زعفران زار و
شکارگاه در سرکار ضبط کرده متوجه لاهور شدند - بعده که فرمان واحکام
فساد افزا بشاه جهان رسید نهایت آشفته خاطر و مکدر گشته افضل
خان دیوان خود را با عرضه داشت مشتمل برین مضمون روانهٔ حضور
نمود که اگرچه فرزند مرید را چه یارا که درخدمت مرشد و قبلهٔ

---

(94) - ن - اعتماد خان

خود خلاف دستور ادب به اندرز نوشتن خویش را خسر الدنیا والآخرة سازد اما بران پادشاه جهان و جهانیان و همه عقلا و حکما ظاهر است که پاي غرض و حسد که بمیان آمد پاي مردان افلاطون منش میلغزد تا بزنان که بحکم خدا از حلیهٔ عقل معرى و بزیور رشك و غرض آراسته اند چه رسد * بیت *
چراغ کذب را کافروزدش زن * بجز اشک دروغش نیست روغن
ازان روغن چراغي چون فروزد * بیک ساعت جهانی را بسوزد
خصوص در مقدمات ملکي و مالي جزئي و کلي بر راي زنان عمل نمودن نزد عقلا مذموم و شوم است خاصةً در حق غلام که ملك رفتهٔ پر فتنهٔ دکهن را دو بار بشمشیر اقبال جهانگیري بتسخیر در آورده خود را گوسفند قرباني تصور نموده در هیچ کار سر از فرمان نه پیچیده ام و باز سواي فدویت و اطاعت منظور نیست در پاداش چنان خدمات و جانفشاني که چشم انواع عنایت داشت سرگراني فرمودن و باعث شماتت دشمنان گشتن و بگفتهٔ منافقان و اهل عناد جاگیرهای نیازمند را تغییر نمودن و بدان نا خلف دادن و از سود و از نقصان خود فرق ننمودن و غور و تامل را کار نفرمودن بجز ناموافقت ایام خود حمل بر چه توان نمود - اگرچه شاه ولي عهد را سواي آن مطلب غرضي نبود که بهر وجه غبار ملالي که بسعي واقعه طلبان فتنه جو و کم توجهي نور محل بر خاطر پدر جا گرفته بآب اظهار عقیدت شسته گردد و پردهٔ ادب و آزرم از میان بر داشته نگردد و کار ببدنامي بغي ورزیدن و فوج کشیها نکشد اما ارادهٔ بعضي کوته اندیشان برهمکار که متوسل

شهریار بی‌عیار و بیگم بودند اینکه در پیش آوردن رتبهٔ جاه و اعتبار شهریار در ارتفاع غبار ملال و نزاع کوشند - چون آصف خان را بسبب دامادي شاهزادهٔ ذوالاقتدار طرف دار شاه جهان پنداشتند در افروختن نائرهٔ فساد از آتش زنهٔ عناد اهل غرض میان خواهر و برادر نیز مادهٔ ملال خاطر بهم رسید - و آصف خان از راه عقل و دانائي مهر سکوت بر لب و زبان زده گوش بحرف هرزه درایان نداده وقت تذکار این کلمات خود را کنار مي‌کشید - و افضل خان بعد رسیدن حضور و رساندن عرضه داشت و پیغام هرچند سعي نمود فائده مرتب نگردید - و بدون نیل مقصود بر گردید - و از ینکه حکم مراجعت دکهن بنام شاهزاده صادر شده بود او در جواب التماس نمود که یک بار بحضور رسیده بعرض حال و بي تقصیري خود پرداخته باز بدانچه مامور گردد بعمل خواهد آورد - این معني نیز بر بغي و عدم اطاعت خاطر نشان پادشاه نمودند - و بعضي مفسدان هنگامه طلب مصلحت کار درین دانستند که چون مهابت خان و اصف خان را با هم سوي مزاج است و دشمن دانا و سپاهي مزاج گرفته صاحب فوج است بحضور طلبیده همراه شاه زادهٔ پرویز مقرر نموده براي مقابلهٔ شاه جهان تعین باید نمود - و فرمان و نشان بیگم بجهت طلب مهابت خان پیهم صادر گردید - و مهابت خان را پایهٔ عناد از عقل و دانائي نور محل تعجب بر تعجب مي‌افزود که چگونه با این همه جوهر شعور و غور در امور ملکي سر رشتهٔ عاقبت اندیشي را از دست داده باعث انتشار فساد در سواد هند گردیده میخواهد عالمي را بشورش آرد - بلکه بگمان آنکه شاید این همه تمهید و

ساختگي براى استيصال من باشد درقبول اين مهم دور از عقل تعلل مي نمود - و درجواب نوشت كه اگر براى برهم زدن دولت و آبروى شاه جهان كه احتمال خلل عظيم در سلطنت ميرود كمر بسته اند بايد كه آصف خان را از حضور خود جدا نمايند تا من جرأت در آمدن نمايم - اين معني را نيز قبول نموده آصف خان را فرمودند كه باگره رفته آنچه از خزانه طلا و نقرهٔ غير مسكوك باشد و جنس جواهر تفريق نموده بحضور بيارد - و بمهابت خان حكم ناطق بتاكيد پيهم صادر شد كه پسر را در كابل گذاشته بحضور بيايد - و سلطان پرويز را بسزاولي محمد شريف وكيل براى مقابلهٔ شاه جهان فرستادن طلب حضور نمودند - و درين ايام كه مزاج پادشاه از غلبهٔ آزار ضيق النفس بحال نبود مكرر حكم براي مراجعت شاه جهان بدكهن رفت - بعذر و التماس آنكه بدون رسيدن حضور و ديدن قدم مبارك خفتي كه مدعيان صاحب غرض بمن رسانده اند برخود گوار نمي توانم نمود معاودت نمي نمود - و نور محل باتفاق واقعه طلبان هنگامه جو دليل اثبات بغي و سركشي شاه جهان بعرض مي رساند - و ملال بر ملال خاطر پادشاه مي افزود - لهذا موسوى خان را كه درسخن شناسي و زبان فهمي بي نظير بود نزد آن گوهر درج سلطنت روانه ساختند و پيغامهاي مشفقانهٔ نصيحت آميز نمودند و فرمودند - ارادهٔ ظاهري و باطني شاه زاده را واقف گشته زود مراجعت نمايد - درين ضمن مهابت خان بحضور رسيده ملازمت نمود - در همين اوان عرضه داشت اعتبار خان كه از منصوبان نور محل در آگره بود رسيد - مشتمل بربنكه شاه جهان با مصالح بغي از ماندو

گذشته و نوشتهٔ آصف خان نیز با عریضهٔ داروغهٔ خزانه و دیوان معروض گردید - که دربن هنگامهٔ اخبار فساد افزا برآوردن خزانه از قلعهٔ آگره مصلحت نیست - و ذکر بغي ورزیدن شاه جهان که در گوشه و کنار بایما و اشاره بود در هر کوچه و بازار و محافل آشکارا انتشار یافت - و بعد رسیدن موسوی خان نزد شاه جهان باتفاق قاضي عبد العزیز در جواب آورد و زباني التماس نمود مضمون آنکه آرزوی غلام بي تقصیر همین است که غبار ملالي که بسعي واقعه طلبان فتنه جو و کم توجهی بیگم بر خاطر عاطر جا گرفته بآب اظهار عقیدت شسته گردد - و پردهٔ ادب و آزرم از میان برداشته نگردد - و جاگیر هاي مرا بحال فرمایند - و الا یکبار بحضور رسیده بعد حصول سعادت قدمبوس عرض حال و بي تقصیري خود نمایم مطلب دیگر ندارم - فائده نه بخشید - و قاضی عبدالعزیز فرستادهٔ شاه جهان را بار عرض نداده حوالهٔ مهابت خان نمودند - درین هنگامه ارباب غرض بوساطت مهابت خان بعرض رساندند که محرم خواجه سرا و خلیل بیگ و فدائي خان میر تزک و ذوالقدر خان معرفت معتقد خان وکیل با شاه جهان مراسلات درمیان دارند - اگرچه مهابت خان براي قتل هر پنج نفر مصلحت داد اما فدائي خان و ذو القدر خان قسم کلام الله را شفیع بي تقصیري خود ساخته از قتل نجات یافته محبوس گردیدند - دیگران را حکم کشتن فرمودند - و جنت مکاني کوچ بکوچ متوجه دار الخلافت گردیدند - و خان جهان و دیگر امیران از جا بجا بموجب طلب بحضور رسیدند - حکم شد که باقي محال جاگیر از شاه زاده

ولي عهد تغییر نموده بشهریار و دیگران تنخواه نمایند - و عبدالله خان
نیز با جمعي از سادات بارهه از نزد شاه زاده برخاسته بموجب حکم
بحضور رسید - و فوج برای مقابلهٔ شاه باغی بسرداري عبدالله خان
بطریق هراول سلطان پرویز تعین فرمودند - و تا رسیدن پادشاه
بدهلی آصف خان و نوازش خان پسر سعید خان با راجهاي
نامدار و امراي ذو الاقتدار دیگر از اطراف رسیده ملازمت نمودند -
بعده خبر تعین فوج به شاه جهان رسید خواست از فوج جدا شده
جریده خودرا بخدمت پدر رسانده عذر تهمت خواسته پردهٔ حجاب
از میان بردارد - باز بسبب برخاستن غبار فساد زیاد چند هزار
سوار بسرداري داراب خان و راجه بکرماجیت و راجه بهیم براي
احتیاط سرراه عبد الله خان گذاشته خود متوجه دکهن گردید *

ذکر سال هیجدهم از جلوس و جشن نو روز جهان افروز
مطابق بیستم جمادی الاولی سنه هزار سي و دو هجري

چون تهیهٔ بزم جشن سال هیژدهم جلوس سنه هزار و سي و
دو [۱۰۳۲] هجري برزم مبدل گشت و بعرض رسید که شاه جهان
از شنیدن مقید گردیدن قاضي عبد العزیز و تعین افواج فوج براي
مقابل عبد الله خان گذاشتهٔ خود براه غیر شارع روانهٔ دکهن گردید -
به تجویز بیگم عبد الله خان را با خواجه ابو الحسن و لشکرخان و
و نوازش خان و دیگر امرا که مجموع بیست و پنج هزار سوار طومار
فوج بندي شد تعین فرمودند - بعده که فوجها در سرحد مالوا مقابل
بهم رسیدند همین که صف کارزار بیاراست هنوز صداي داروگیر بلند
نشده بود که عبد الله خان با فوج خود برآمده بلشکر شاه جهان

پیوست - بکرماجیت که هراول بود بخوشوقتي آنکه این مژده را خود بداراب خان رساند عنان را معطوف داشته عبد الله خان را بجاي خود قائم نمود - درین آن گولي تفنگ از غیب بدو رسید و از اسپ افتاد - باوجود آنکه بسبب کشته شدن راجه بکرماجیت و پیوستن عبد الله خان بلشکر شاه جهان انتظام هردو فوج از هم گسیخت باز از سرداران طرف شاه جهان تردد نمایان درحملهٔ اول بظهور آمد - و از مردم لشکر پادشاهي زبردست خان شیر حمله باجمعي از سادات بکار آمدند - و سید هاشم بارهه زخم برداشته دستگیر گردید - و زود هر دو لشکر از هم جدا گشته متفرق گردیدند - چون مهابت خان قبل از رسیدن خبر مراجعت شاه جهان از راه تدبیر و تذویر از قاضي عبد العزیز بشاه جهان نویسانیده بود مشتمل بر اینکه پادشاه مي فرمودند که مهابت خان را مقرر نموده همین که خبر معاودت شاه زاده بدکهن برسد محال جاگیر بدستور سابق بحال می نمائیم - و شقه بمهر خاص فرمان دستور نیز بدین مضمون صادر گردید - شاه جهان که اصلا دل نهاد فساد نبود و پیش از ورود نوشتجات متوجه دکهن گردیده بود - هرچند اعتماد بر گفته و نوشتهٔ مدعیان دولت نداشت و مقابله و مقاتله با پدر کفر مي دانست برای اثبات حجت بطریق استعجال در طي مسافت مراجعت کوشیده درجواب اظهار اطاعت امر معروض داشت - و بموجب تکلیف نور محل و هنگامه طلبان دیگر پادشاه بعد رسیدن دهلي متوجه اجمیر گردیدند - و درین اوان شاه زاده پرویز بحضور رسید - درینولا معروض گردید که میرزا بدیع الزمان پسر میرزا شاه رخ که

در احمد آباد بر سر جاگیر بود برادران غافل برو تاخته بقتل رسانیدند - فرمودند قاتلان را بی‌جاگیر ساخته محبوس سازند - و حکم نمودند که شاه زاده پرویز را به هراولي و اتاليقي مهابت خان و جمعي دیگر از امرا بتعاقب شاه جهان تعین نمایند بیست لک روپیه برای سپاه مع عنایات دیگر مرحمت نموده مرخص ساختند - داور بخش پسر خسرو را از تغییر شاه جهان صوبهٔ احمد آباد باتاليقي خان‌اعظم مقرر و مرخص فرمودند - و آصف خان‌را صوبه‌دار بنگاله نمودند - اعتبارخان‌که در اهتمام برج و بارهٔ قلعهٔ آگره پرداخته بود بوسیلهٔ نور محل از اصل و اضافه شش هزاري نمودند - درین سال والدهٔ ماجدهٔ جنت مکاني ازین تنگنای سراي فاني بروضهٔ جاوداني شتافت - درینولا بعرض رسید که میان عبدالله خان و صفي خان دیوان احمد آباد محاربهٔ غریب رو داد و عبد الله خان هزیمت یافت تفصیل این اجمال آنکه چون شاه جهان نیابت صوبه داري احمد آباد از انتقال راجه بکرماجیت بنام عبد الله خان مقرر نمود بعد رسیدن وفادار نام خواجه سرا نائب عبد الله خان باحمد آباد که حکم روانه نمودن کهتر داس منصوب کردهٔ بکرماجیت مع خزانهٔ احمد آباد و تخت مرصع و پرتلهٔ الماس که حسب فرمودهٔ شاه جهان برای ارسال حضور تیار نموده بودند نزد شاه جهان با خود آورده بود و صفي خان دیوان احمد آباد منصوب کردهٔ پادشاه که همزلف شاه جهان می شد و بنام او بر شاه جهان در باب روانه نمودن تخت و پرتلهٔ مع خزانه حکم فرستاده بودند نظر بر بغي ورزیدن شاه‌جهان و فدویت

خود در خدمت ولي نعمت ناهر خان نام و دیگر مردم نامي متعینهٔ احمد آباد خفیه با خود رفیق و همراه ساخته بشهرت روانه شدن نزد شاه زاده از احمد آباد بر آمده بفراهم آوردن جمیعت پرداخت محمد صالح نام که صاحب فوج و از فدویان شاه جهان بود برین اراده مطلع گشته کهتر داس را اطلاع داده با هم اتفاق نموده خزانهٔ ده لک روپیه اشرفي و پرتلهٔ مرصع با خود گرفته قادر بر همراه گرفتن تخت نگشته تا خبر یافتن صفي خان نزد شاه جهان روانه گردید - صفي خان بمدد تدبیر و دیگر امرا غافل بشهر در آمده وفادار نائب عبد الله خان را بدست آورده تخت مرصع را شکسته طلاي آن را با زر خزانه که داشت و توانست بهم رسانده بسپاه داده به نسق شهر از طرف پادشاه پرداخت عبد الله خان خبر یافته از شاه جهان رخصت خواسته از غرور شجاعت و بنظر نیاوردن صفي خان محتاج بکومك و فراهم آوردن لشکر نگشته بطریق ایلغار تاخته خود را تا برودهٔ چهل کروهي احمد آباد رساند و ندانست که خمار غرور ندامت است و گفته اند * ع *

دشمن نتوان حقیر و بیچاره شمرد

صفي خان باتفاق ناهر خان با جمعي که داشت از احمد آباد بر آمده تا بروده باستقبال عبد الله خان شتافت - و بعد شکست که بر فوج عبد الله خان افتاد و دو دفعه باهم کار زار نمودند و هر بار عبد الله خان هزیمت یافت - صفي خان تا سلطان پور تعاقب نموده بخفت تمام لشکر خصم را بتاراج در آورد - و عبد الله خان خود را بحال تباه نزد شاه جهان رساند - و صفي

خان حقیقت بحضور معروض داشت - بعد عرض صفي خان را که هفت صدي بود سه هزاري نموده مخاطب بسیف خان فرمودند - و ناهرخان را نیز از نهصدي سه هزاري نمودند - زهي خواهش الهي که عبدالله خان بآن شهرت شجاعت که از آوزهٔ نام او شیر در بیشه آرام نمي گرفت - از صفي خان که چندان سرو سامان نداشت و عدم و وجود او نزد عبد الله خان مساوي بود چنان هزیمت فاحش یابد و باعث مزید آبرو و ترقي صفي خان گردد - و اغلب که این از اثر شامت آن باشد که باوجود از نمك پروردها و پیش آوردهاي جنت مکاني بودن و بر وقت کار زار بفوج شاه جهان پیوستن چنین نتیجه بخشید - القصه بعده که شاه جهان از ماندو گذشته خبر تعین شدن و روانه گردیدن سلطان پرویز و کشته شدن بکرماجیت شنید رستم خان را که از نمك پرودهاي قدیم شاه جهان گفته مي شد - و از سه بیستي بپایهٔ پنجهزاري رسانده بود با جمعي از امرا سد راه هراول فوج پادهي تعین نمود - رستم خان قبل از رسیدن افواج سلطان پرویز در نامه و پیام با مهابت خان ساخته بدو پیوست - باقي فوج و سرداران خود را نزد شاه جهان رساندند - و شاه جهان از گذر اکبر پور عبور نموده کشتیها جمع ساخته پر از کاه و هیمه نموده سوخت - و سرداران ملاح را مقید ساخته با خود گرفت - و بیرم بیگ بخشي را بر سر آب که ایام برشکال رسیده بود باجمعي از فوج نگاه داشت - و خود را به برهان پور رساند - نزدیك برهان پور که رسیدند قلعه آسیر را بتدبیر و منصوبهٔ سلطاني بتصرف آورده

راجه گوپال سنگه را بقلعه داري آنجا مقرر ساختند - درینولا نوشتهٔ خان خانان که بمهابت خان نوشته در آن این بیت درج نموده بود * بیت *

صد کس بنظر نگاه میدارندم * ور نه بپریدمي زبي آرامی

بدست یکي از ملازمان شاهي افتاده از نظر شاجهان گذشت - بعد مطالعه خان خانان را طلبیده بدست او دادند - چون سواي عرق خجالت که برچهرهٔ حال او پیدا گشت جواب دیگر نداشت فرمودند که با پسران متصل دولتخانه نظر بند باشند و موافق فال قال او که گفته اند * ع *

مزن فال بد کاورد حال بد

همان صد نفر برو نگهبان مقرر ساختند - و بعضي خدمهٔ محل را باسباب زیادتي در قلعه آسیر گذاشته درسد حوالي برهان پور دائره فرمودند - چون سلطان پرویز و مهابت خان کنار آب رسیده کشتي موجود نیافتند و دریا در طغیان و گذرها بند بنظر آمدند مهابت خان به بحر فکر و تدبیر فرو رفته از راه منصوبه بازي بخان خانان باوجود اطلاع بدنام و نظربند گشتن او خطي نوشت که ازان بوي ساختگي نیاید - و منجر بظن بد نسبت بخان خانان نگردد - و دران درج نمود که برعالمي ظاهر و هویداست که شاهزاده جهان و جهانیان را سواي اطاعت پدر و رفع فساد مطلب دیگر منظور نیست و مدعیان دولت که برهمکار گشته گرمي هنگامهٔ بازار خود درین درهم اندازي دانسته اند بجزاي اعمال خواهند رسید من اگرچه درآمدن مجبورم اما در اصلاح حال ملک که

باعث امنیت خلق الله باشد کوشیدن بر خود و همه مسلمانان
واجب میدانم - اگر خاطر نشان شاهزادهٔ بلند اقبال نموده یکي از
معتقدان هوا خواه معامله فهم را بفرستند که بعضی مذکورات
باهم درمیان آورده در دفع نائرهٔ فساد و عناد که پاي قتال و جدال
از میان بر خیزد فیما بین پدر و پسر زیاده از سابق آمیزش بمیان
آید و نور محل هم نادم گشته راضي گردد و جاگیرات شاه جوان
بخت باضافهٔ آن بحال نمایند بهتر خواهد بود - و ازین معني کلمات
صلح آمیز بکفالت قسم و پیمان کلام ایزد منان بسیار دران بذکر
در آورد - و چندان تدبیر و تدویر بکار برد که آن خط بدست شاه جهان
افتاد و بمطالعهٔ خاص درآمد - شاه جهان که خواهان اصلاح کار و رفع
فتنه بود ادعاي مهابت خان را موافق خواهش خود دانسته
براي حجابت و وکالت این کار به از خان‌خانان دیگري را ندانسته
او را استمالت نموده قسم کلام الهي را کفیل بمیان‌آورده هر دو پسر
او را نزد خود نگاهداشته نزد مهابت خان روانه نموده مقرر فرمودند
که خان‌خانان این طرف آب مانده بناي عهد و قرار استوار سازد - بعده
که خان‌خانان نزدیک بآب‌گذر اکبر پور رسید و میان مردم خبر صلح
انتشار یافت مردم بیرم بیگ که بر معبرها براي محافظت مقرر
بودند از شنیدن خبر مصالح خاطر جمعي حاصل‌نموده در بند‌وبست
گذرها سهل انکاري نمودند - و بعد فرود آمدن خان‌خانان و بمیان
آمدن رسل و رسائل صلح مهابت خان وقت آخر شب فرمود که
یک طرف آب جمعي از مردم بازار و سواران ناکاره بامشعل و صداي
تفنگ و آواز‌دار و گیر آثار تردد عبور بظهور آرند - و فوج بیرم بیگ

را بآن طرف کشند و از جانب دیگر چهار پنج هزار سوار جانباز بر اسپان دریا تاز سوار شده از دو سه جا که آب کم تحقیق کرده بود خود را بآب زنند و تا مردم بیرم بیگ بر خود جنبیدن و بقصد مقابل و سد راه گردیدن فراهم آمدن دو سه فوج مهابت خان از آب گذشته خود را بخان خانان رساندند - و سر رشتهٔ اختیار ترده بدست بیرم بیگ نماند - و راه برهان پور اختیار نمود - وخان خانان نظر بر قابوی وقت قسم کلام الله را از خوردني هر روزه تصور نموده ناخورده انکاشته با فوج مهابت خان ملحق گشت - شاه دریا دل ازین خبر اگاهي یافته در توقف برهان پور مصلحت ندانسته سراسیمه وار راه گلکنده بقصد ملک بنگاله اختیار نموده از شدت باران و طغیان آبها کوچ بکوچ روانه شد - اکثر از نوکران شاهي و پادشاهي ترک رفاقت نموده به مهابت خان و لشکر سلطان پرویز پیوستند - و سلطان پرویز خبر شنیده بطریق استعجال از آب گذشته کارخانجات را گذاشته خود را ببرهان پور رسانده چند منزل دیگر تا سرحد برار تعاقب نموده به برهانپور مراجعت نمود - جنت مکاني بر هزیمت شاه جهان اطلاع یافته پارهٔ مطمئن خاطر گشته چون از گرمای دار الخلافت و نا موافقت هوای اطراف دهلي خاطر نفرت داشت و بمزاج آب وهوای کشمیر موافقت نموده بود باوجود تفرقهٔ خاطر اوائل آذر ماه الهي عنان توجه اطراف کشمیر بهشت نظیر معطوف داشتند - و درین وقت بودن آصف خان بسبب هوا خواهي شاه جهان در بنگاله خلاف مصلحت دانسته طلب حضور نمودند - و بعرض رسید که شاه جهان بعده که بسرحد

گلکنده رسید قطب الملك خدمتکاري در فرستادن هدايا و تحف و گزراندن از سرحد خود بجا آورد - و نیز معروض گردید که از جمله مردم عمده که ترك رفاقت شاه جهان نموده بودند محمد جعفر پسر افضل خان دیوان بعد رسیدن نزدیک تعلقهٔ تلنگانه مع فرزندان جدا شد و براي تسلي نمودن و برگرداندن او سید جعفر نام را با جمعی تعین نمود بعده که هردو بهم دیگر رسیدند و افسون سید جعفر براي برگرداندن محمد جعفر موثر نگردید میان هر دو کار بقتال انجامید و از هرکدام تردد بهادرانه بظهور آمد و هردو از دست همدیگر کشته گردیدند *

ذکر سال نوزدهم از جلوس جهانگیري مطابق بیست و نهم جمادی الاولی سنه هزار و سي و سه هجري

بعده که خبر رفتن شاه جهان بسمت بنگاله بتحقیق پیوست بنام پرویز حکم صادر فرمودند که بعد فراغ بند و بست دکهن خود را بتعاقب شاه جهان به بنگاله رساند و خان جهان لودي را در آگره گذاشتند و فرمودند هرطرف که کار افتد گوش برآواز و چشم برراه حکم باشد - سلطان پرویز بعد رسیدن فرمان بتعاقب شاه جهان به تهیهٔ روانه شدن سمت شرقي پرداخته وقت کوچ مقرر نمودند که مهابت خان چند روز براي نسق دکهن در برهان پور مانده زود خود را در مقامات مابین سرحد حیدر آباد برساند - مهابت خان قاضي عبدالعزیز شاهي را که در قید داشت مردکار دانسته از قید برآورده مستمال ساخته نزد عادل خان روانه نمود - و قاضي حجابت را بسیار بآئین شایسته بجا آورده پیغامهای عنایت آمیز مشفقانه

رسانده عادل خان را زیاده از سابق مطیع و منقاد ساخت - و قرار
یافت که ملا محمد لاري که مدار علیه و فهمیده کار و شجاع نامدار
بیجا پور گفته مي شد با پنج هزار سوار آمده مهابت خان را دیده
تا خاطر جمعي از فساد شاه جهان در برهانپور مقرري بماند - و نوشتهٔ
ملک عنبر مصحوب علي شیر نام مشتمل برین مضمون رسید که
اگر تا رفع فساد بند و بست دکهن حوالهٔ غلام نمایند تعهد میدهم که
اگر فتور در مقدمهٔ ملکي رو دهد جواب آن بعهدهٔ خود لازم دانم -
مهابت خان نسق دکهن باختیار ملک عنبر گذاشتن صلاح کار
ندانست و به بند و بست اطراف پرداخته جا بجا تهانه نشاند -
چون سلطان پرویز از شنیدن رسیدن ملا محمد لاري بیرونها مقام
نموده بود بعد آمدن ملا محمد که مبلغها از نقد و جواهر و جنس
اقمشه و غیره بملا محمد از طرف مهابت خان رعایة بعمل آمد
همراه برده ملازمت شاه زاده پرویز فرموده پنجاه هزار روپیه و
فیل و شمشیر و خلعت از طرف شاه زاده دهانده و حکومت برهانپور
به پسر مکندراي مقرر نموده جادو راي را با آدي رام و جمعي
دیگر کومک همراه پسر مکند رای تعین نموده بعد همراه گرفتن
پسر ملا محمد لاري و پسر جادو راي و برادر آدي رام را بطریق
یرغمال که به هندوي اول گویند پسر مکند راي را به تبیعت
ملا محمد شفارش نمود - نام بردها را در برهانپور گذاشته حقیقت
بحضور معروض داشته مرحله پیماي سمت ملک شرقي گردید -
بالجمله بعد ورود موکب شاه جهان بملک بنگاله جنگهائي که با
ابراهیم خان صوبه دار که خالوی نور محل مي شد و مرد معتبر

بود و دیگر منصوبان پادشاهي روداد و مردم نامي از هردوطرف کشته و زخمي و اسیر گردیدند - و خزانهاي اندوختهٔ چندین سال پادشاهي و امرا به حادثهٔ تاراج رفت و بتصرف شاه جهان درآمد - اگر خواهد مفصل بزبان خامه دهد موجب تطویل کلام است - مجمل مي نگارد که از روی نوشتهٔ اخبار نویسان بعرض رسید که بعد رسیدن شاه جهان بطرف ضلع بهار و حصار مردمان ابراهیم خان صوبه دار و احمد بیگ برادر زادهٔ او و محمد صالح جا بجا درتعلقهای خود ثبات قدم ورزیده تردد های مردانه و کارزارهای رستمانه بظهور آوردند - باوجود پیغامهای لطف آمیز شاه جهان بابراهیم خان که در رفتن حضور و رفاقت و متابعت بانواع امیدواري و دلبري مختار ساخت ابراهیم خان ازراه فدویت پاس نمك وبندگي قدیم را ازدست نداده درجان و مال نثار نمودن براه ولي نعمت سرمایهٔ آبروی خود دانست - و بعد تردد و کوشش بهادرانه که اکثر همرهان او بکار آمدند و بعضي فرار ورزیدند و دو سه دفعه بمقابله و مقاتلهٔ عظیم پرداخت کار بجائي رسید که بعضي از هواخواهان ابراهیم خان جلوي اسپ اورا گرفته خواستند ازان معرکه برآرند راضي نشده مال کار نقد حیات باخزانهٔ سي لك روپیه و جواهر که داشت در کار پادشاه نثار نمود - و محمد صالح و احمد بیگ بعد زخمي شدن و سررشتهٔ اختیار از دست رفتن معرفت عبد الله خان شاه جهان را دیدند - و سوای فیلان و کار خانجات امرای پادشاهی زر بسیار طلا و نقره آلات و جواهر وافر که از زر و مال جاگیرداران دیگر فراهم آورده بودند بتصرف متصدیان شاه جهان آمد - که آخر دست

بدست ازان جا هم بحادثهٔ تاراج رفت چنانچه عنقریب باحاطهٔ تحریر خواهد در آمد - و نیز معروض گردید که داراب خان پسر کلان خان خانان که لغایت آن روز در قید بود شاه جهان اورا از قید بر آورده بعد قسمهای شدید که ازو گرفت صوبه دار بنگاله ساخته زن و فرزندان اورا و خان خانان را نزد خود نگاه داشت - و راجه بهیم را طرف پتنه برای بند و بست روانه ساخت و خود نیز بعد از فراغ نسق اطراف متوجه پتنه شد - مخلص خان و غیره که از طرف سلطان پرویز در پتنه بودند قبل از رسیدن راجه بهیم استقامت نورزیده بی آنکه کار بکارزار افتد ملک و خزانه را حوالهٔ راجه بهیم نمودند - بعده که شاه جهان وارد پتنه گردید همه منصبداران و حکام آنطرف رجوع آورده مطیع و منقاد گردیدند و سید مبارک قلعه دار رهتاس هراس خورده کلید قلعه را باخود گرفته آمده ملازمت نمود *

کلمهٔ چند از وسعت و خصوصیات قلعهٔ مذکور موافق نگاشته میر محمد امین عرف میرزا امینا مولف ده سالهٔ شاه جهان نامه بزبان قلم می دهد - قلعهٔ رهتاس سمت غربی بهار پتنه بر فراز کوهی که سر به بنگاله کشیده واقع شده دورش از پائین شانزده کروه و محیط قلعه دوازده کروه جریبی است چهارده دروازه دارد که بعد تسخیر شیر شاه چهار دروازه مفتوح می باشد و مابین دو دروازه قریهٔ آباد است و سه چشمهٔ سرشار دران قلعه مدام جاریست و سه تالاب چشمه خیز دارد که همیشه مالامال از آب زلالست و از کشت و زراعت مواضع اندرون قلعه چندان غله حاصل

مي شود که ساکنان آن جا محتاج بذخیرهٔ بیرون نیستند هم چنان
از وفور کاه و بسیاري چراگاه که اگر سالها کار بمحاصره افتد محصوران
آن قلعه از طرف غله و کاه و علف مستغنی اند - راجه مان سنگه در
ایام صوبه داري خود عمارتهای عالي و باغ روح بخش و نشیمنهای
دلکشا دران قلعه احداث نموده الحاصل قلعهٔ بدین وسعت
و رفعت و استواري و فراواني اذوقه شاید در تمام دکهن که
هشتاد و نود قلعهٔ نامي دارد یک دو قلعه یافته شود یانه -
کوتاهي سخن عبد الله خان را باله باس و دریا افغان را باوده
روانه ساخته خود چند روز در پتنه مانده بعده بیرم بیگ را در پتنه
گذاشته پیشتر متوجه شدند *

الحال فقرهٔ چند از سوانح دکهن بتحریر مي آرد - چون
عنبر و عادل خان باهم نزاع موروثي داشتند و هرکدام وقت
ورود سلطان پرویز در برهانپور چنانچه بگذارش آمده خواهش
سپردن بندوبست دکهن بعهدهٔ خود نمودند و ملک عنبر بسبب
وا گذاشتن اختیار بعادل خان ملال خاطر بهم رسانده در ایام
فتور و آشوب آنچه مال و عیال نظام الملکي بود از کهرکي بقلعهٔ
دولت آباد فرستاد خود براي وصول زر ذمهٔ قطب الملک که
هرسال بنظام الملک مي رساند طرف گلکنده و قندهار روانه
گردید وجه مقرري هرسال را از قطب الملک بوصول در آورده
مراجعت نموده به بندر رسیده مردم عادل خان را که دران جا
بودند هزیمت داده بندر را تاخته خود را به بیجاپور برسر عادل خان
رساند - چون فوج عادل خان همراه ملا محمد لاري به برهانپور رفته

بود صرفه در برآمدن از بیجاپور ندیده محصور گردیده نوشتجات مع دو دکهنی سخن دان نزد ملا محمد و سربلند راي صوبه‌دار برهانپور فرستاده بهمه منصوبان پادشاهي بتملق براي طلب فوج و کومك نوشت و درج نمود که این غلام سیه فام برمن زور آورده چشم آن دارم که همه بند هاي پادشاهي در امداد و معاونت من کوشند - درین اوان عنبر اطلاع یافته او نیز به سربلند راي و دیگر همراهان او نوشت که من هم از غلامان درگاه فلک جاه پادشاهم میان من و عادل خان عداوت قدیم است و مدام با من بد عهدي و تعدي مي نماید مرا نسبت بهیچ یك از سگان آستان پادشاه خصومت و نزاع نیست مرا باو و اورا بمن وا گذارند - چون مهابت خان وقت رفتن سربلند راي را باطاعت و تبعیت ملا محمد لاري سفارش زیاده نموده بود همه متعینهٔ خود را برفاقت ملا محمد لاري روانهٔ بیجاپور نمود - و خنجرخان قلعه دار احمد نگر که از شجاعان مشهور بود نیز خود را بمدد عادل خان و رفاقت فوج پادشاهی رساند بعده که فوجها نزدیك بیجاپور رسیدند عنبر چون ظلمت آخر شب از حوالي بیجاپور رو بفرار آورد و بفکر تلافي و منصوبه بازي پرداخت و لشکر پادشاهي و ملا محمد غالب آمده تعاقب نموده امان و فرصت نمي دادند - هرطرفی که عنبر رو مي آورد مي تاختند و او بعجز پیش آمده پیهم عریضهٔ مشتمل بر التماس عفو تقصیر کرده و نا کرده مي فرستاد - تا آنکه بمیدان حوالي احمد نگر رسیده میدان قابو براي جنگ بدست آورده صف کارزار بیاراست - و رزم طلبان هر دو طرف با فوجهاي آراسته

و فیلان جنگي مست و توپخانهٔ جهان سوز بمقابل پرداخته نخست
میان مردم عادل خان و عنبر جنگ آغاز شد - و فوج حبشي
بهیئت مجموعي چون بلاي سیاه بر لشکر ملا محمد یورش نمود -
وحملهاي یکه تاز بر یکدیگر آوردند درین ضمن گولهٔ قضا بر ملا محمد
خورد و از اسپ برگردیدن او و هزیمت خوردن لشکر همان بود
همه سرداران فوج پادشاهي و بیجا پور عنان بر عنان راه فرار
اختیار نمودند - درین حالت فوج تازه که بمدد عنبر رسیده بقصد
عقب فوج هزیمت خورده خودرا رسانده بود بدان انبوه مغلوب دو
چار شد - و از یك طرف فوج عنبر تاخت آورده سوای آنچه ازسوار
و پیادهٔ بی شمار زیر تیغ آمد پنج امیر و نوکران عمدهٔ پادشاهي
و عادل خاني دستگیر گردیدند - وخنجر خان قلعه دار احمد نگر زخم
برداشته جان بسلامت بدر برده خود را بقلعه رساند - از جملهٔ امراي
که مقید گردیده بودند فولاد خان را که از نوکران عمدهٔ بیجا پور بود
و با عنبر عداوت همچشمي داشت زیر تیغ بیدریغ آورد - باقي امرا
را بطوق و زنجیر در آورده بالای قلعهٔ دولت آباد فرستاد - و بروایتي
گویند ملک عنبر امرای دستگیر گشته را فرمود که نزد او بسته حاضر
آوردند - امرای پادشاهي را جدا نموده مخاطب و معاتب ساخته
گفت که بي آنکه از شما ترددی ظاهر شود یا یکي از شمایان
کشته و زخمي گردد بمحض کشته شدن یکي از نوکران بیجاپور
که راه فرار اختیار نمودند کجا این شرط پاس نام و ننگ خود
و حق نمك آقا بود که بظهور آوردند - بعده فرمود که هر یکي را
روبروي او صد کپره (؟) بزنند ازان میان اول شخصي را که براي کپره

زدن آوردند شاعري بود لطيفه گو پانصدي منصب داشت همين
كه خواستند او را كپره زنند بفرياد آمده گفت كه شنيده بودم ملك
عنبر عدالت پيشه و منصف است اما غلط بوده والا كجا شرط
عدالت است جمعي كه دولت دو هزاري سه هزاري داشته باشند
جرمانه آنها صد كپره باشد منكه پانصدي باشم بهمان جرمانه
معاتب گردم - عنبر را اين سخن خوش آمد و كپره زدن موقوف نمود -
بعده بتاخت و تاراج ملك عادل خان پرداخته قلعه شعله پور
(شولاپور) كه از ابتدا همان قلعه مايهٔ نزاع ملكي گرديده بود تاراج نموده
احشام آنجا را زير تيغ آورده از بندوبست آن طرف خاطر جمعي حاصل
كرده متوجه تاخت ملك پادشاهي گشته و تا ملكه پور ونواح برهانپور
آثار آبادي نگذاشت - چون اين خبر ملال اثر بعرض خديو زمان رسيده
باعث كمال كدورت خاطر عاطر گرديد - بعد از فراغ سير لاله زار
كشمير عنان توجه طرف لاهور معطوف فرمودند *

باز بذكر سلطان پرويز و مهابت خان عنان خامه را معطوف
ميسازد - بعده كه شاهزاده پرويز روانه بنگاله مي شد چون
از طرف خان خانان بسبب بودن فرزندان او در خدمت
شاه جهان خاطر جمع نبود و صبيهٔ بيوهٔ او كه درعقد شاه زاده
دانيال آمده بود و در مقدمات مالي و ملكي از جمله نسای
صاحب راي و با تدبير گفته مي شد فرمود كه خان خانان را
با همه تبعه و لحقهٔ ذوالاقتدار او نزديك خيمهٔ خاص نظربند
نگهدارند - ازان ميان ميان فهيم غلام صاحب مدار خان خانان كه
در شجاعت و رای صيانت و اختيار كار وبار زبان زد خاص و عام بود

از راه جوهر غیرت تن بدان خفت قید نداده بجنگ کمر بسته
مع پسران و همراهان کشته گردید - بعد رسیدن بسرحد بنگاله نوشتجات
مهابت خان با حکام شاه زاده مشتمل بر وعده و وعید تهدید آمیز
و ترک اطاعت و اعانت و رفاقت شاه جهان بنام زمیداران و حکام
پادشاهي رسید - و تمهیدات و تدبیرات دیگر از مهابت خان بکار
رفت - سلسلهٔ نسق و بندوبست شاه جهان برهم خورد - و زمیداران
صاحب نواره و کشتي جنگي که بعضی مجبور در قبضهٔ اختیار
متصدیان شاه جهان در آمده بودند و جمعي که برضا و رغبت
اطاعت شاه والاقدر را سرمایهٔ سعادت میدانستند بیشتری از
تمهیدات و تهدیدات مهابت خان و احکام پادشاهي از اردو
گریختند - و ملاحان از بالاي کشتیها خود را بدریا انداخته فرار
نمودند - از آنکه مدار زیست سکنه و لشکر آن ملک و رسیدن رسد
و غله و همه ماکولات و ملبوسات و تردد جنگ برنواره و کشتي
است و تمام عملهٔ کشتي بلشکر سلطان پرویز پیوستند عرصه بر
لشکر شاه جهان بمرتبه تنگ کردند که بي آنکه پاي جنگ و کار
زار بمیان آید جوق جوق سپاه و کاسبان بازار بر خاسته رفتند - و از
جملهٔ سي چهل هزار سوار که با شاه‌جهان فراهم آمده بودند ده هزار
سوار که بیشتر ازانها نیز درفکر فرار بودند بماندند - و اتفاق نزول لشکر
در جنگل پر از اشجار خار دار واقع شد - شاه جهان ناچار گشته فرمود
که چار دیواری گرد لشکر کشند - وراه رسیدن غله بالکل مسدود گردید
تا آنکه فوج سلطان پرویز مقابل رسیده اطراف را محاصره نمود -
بعد گذشتن چند روز در محاصره که روز بروز حال لشکر تباه مي

گردید و باقي سپاه دل بکار زار نمیداد بلکه سرداران عمده نیز تن بطرح جنگ انداختن نداده مي خواستند بصلح و مدارات پیش آیند - راجه بهیم و شیرخان‌تهوری را کار فرموده مقابل فوج شاه زاده پرویز بر آمده خود را به توپ خانهٔ آتش بار پروانه وار زده جنگ مردانه و تردد رستمانه‌که بشرح و بیان نیاید نمودند - خصوص‌راجه بهیم بدست خودشمشیر زنان مع همراهان جانباز یکه تاز صف فوج را از هم دریده خود را تاغول سلطان پرویز رساند - و درین مابین‌هرکه مقابل او آمد به شمشیر و سنان از پا در آورده تارسیدن مقابل سلطان پرویز چندین امیر و مبارز نامي را از خانهٔ زین بزمین سر نگون ساخت - و نزدیک بود که‌فوج چهل هزار سوار پادشاهي درهم خورد - مهابت خان فرمود که فیل مست مقابل او آوردند راجه بهیم و شیر خان با جمعي از راجپوتان بران بلاي سیاه حمله آورده بضرب هاي شمشیر و برچهي خرطوم او را انداختند وفیل را خواباندند - و هر بار که بر قلب گاه لشکر حملهٔ رستمانه مي آورد بي اختیار صداي آفرین از هر دو لشکر بلند آوازه مي گردید - تا آخرکار مهابت خان خود باچندي‌از بهادران نامدار مقابل او آمد - راجه بهیم باوجود برداشتن زخمهای کاری هم نبرد مهابت خان گردیده بعدتردد بهادرانه از اسپ افتاد - بعده که بقصد بریدن سر او نزدیک او رسیدند باز بمدد جوهر غیرت بر خاسته حریف خود را دریافته‌کار او ساخته تادم واپسین شمشیر از دست نینداخت - و شیر خان نیز با جمعي از راجپوتان دیگر شرط فدویت و جان بازي بتقدیم رساند - باز بازار کارزار چنان گرم گردید که دو سه تیر بجیبهٔ

جامه و سه چهار تیر با اسپ سواري خاصهٔ شاه جهان رسید - و از
جملهٔ دوازده هزار سوار قریب پانصد سوار همراهان عبد الله خان
و بعضي دیگر هوا خواهان جان نثار ماندند - شاه جهان مکرر
خواست که کلمهٔ شهادت و استغفار بر زبان آورده خود را بر قلب
لشکر خصم زند عبد الله خان مانع آمد و بقصد مکرر شاه جهان
کار بجائي کشید که عبد الله خان باتفاق بعضي هواخواهان جلوي
اسپ گرفته گستاخانه ازروي درشتي فدویانه سد راه گردیده گفتند
که جد آبای حضرت مثل فردوس مکاني بابر پادشاه چندین دفعه
با ده بیست سوار از معرکهٔ کارزار برآمده خود را بکنار کشیده باز
کامیاب گردیده اند اگر حیات باقي ست سلطنت خانه زاد و همرکاب
است - و شاه جهان را با چند نفر جریده ازان تهلکه بر آوردند - و تمام
خزانه و فیلان و کارخانجات و توپ خانه بحادثهٔ تاراج رفت و
بتصرف مردم سلطان پرویز آمد - و چون در همان ایام ولادت شاهزاده
محمد مراد بخش اتفاق افتاده بود آن نو نهال سلطنت را با
بعضي خادمان محل بقلعهٔ رهتاس رسانده زیر سایهٔ فضل ایزد
متعال سپرده محل خاص را همراه گرفته بقصد دکهن زمام سمند
خوش خرام را باختیار توکل الهي وا گذاشتند - از نوشتهٔ مهابت خان
حقیقت بعرض جنت مکاني رسید و بر حال شاه زادهٔ والا قدر
افسوس زیاد نمودند و چون نیز معروض گردید که شاه جهان بعد
از صدمات بنگاله عنان عزیمت از سرنو سمت دکهن معطوف
داشت حکم تعاقب مع سزاول بنام سلطان پرویز صادر گردید و فرمان
رفت که مهابت خان را برای بندوبست ملک برهم خوردهٔ بنگاله

نگاه داشته خود بلا توقف مرحله پیمای سمت دکهن گردد - و بنام سربلند رای صوبه‌دار برهانپور حکم صادر گردید که تا رسیدن سلطان پرویز در صورت رسیدن شاه جهان محصور گردیده بمحافظت شهر پردازد و جرأت جنگ ننماید - چون شاه جهان وقت سپردن صوبهٔ بنگاله بداراب خان زن و فرزند اورا همراه گرفته بود بعد این حادثه قبائل اورا همراه شاه زادهٔ نو نهال محمد مرادبخش در رهتاس گذاشته بداراب خان نوشت که چون نوشتهٔ ملک عنبر و دیگرسرداران دکهن مشتمل بر طلب و انتظار ما رسیده زود خود را برساند که باتفاق روانه شویم - داراب خان از ناموافقت ایام و کوتاهی عقل بعذرهای نامسموع دفعیه نمود تا آنکه خبر روانه شدن شاه بلنداقبال طرف دکهن براه قدیم شنیده بعده که سلطان پرویز صوبهٔ بنگاله بمهابت خان مقرر کرده متوجه تعاقب شاه جهان مي گردید برای طلب داراب‌خان نوشتجات روانه ساخته‌نزد خود طلبیده بمهابت خان اشاره نمود که زیر تیغ کشید - و عبد الله خان نیز بعد مایوس شدن از رفاقت داراب خان پسر کلان داراب خان را که حوالهٔ عبد الله خان بود بدون فرمودهٔ شاه جهان ره نورد بادیهٔ عدم ساخت *

واقعهٔ خان اعظم کوکه درین سال بعرض رسید خان اعظم از مستعدان روزگار و بکمالات صوري و معنوي آراسته بود و درنظم و نثر دستگاه تمام داشت - درین ایام خانه زاد خان پسرمهابت خان را که به‌نیابت پدر درکابل بود بموجب التماس مهابت خان از کابل طلبیده نزد پدرش روانه ساختند - و خواجه ابو الحسن را صوبه دار کابل نموده احسن الله پسر اورا مخاطب به غضنفر خان نموده به

نیابت پدر مقرر کرده بعد عنایات دیگر روانهٔ کابل باستقلال نمودند *

ذکر سال بیستم از جلوس جهانگیري مطابق دهم
جمادي الاخری سنه هزار و سي و چهار هجري

بعد فراغ جشن جلوس رایت ظفر آیت طرف کشمیر همیشه بهار بر افراشته همه جا سیر کنان و شکار افگنان در عمارات نو احداث سر راه بلا حرج باربردار که خیمه و فرش مطلوب نبود و فرشهای ملوکانه موجود بود نزول فرموده نزدیک تالاب ڈل که از مکانهای فیض نشان کشمیر است رسیده ڈیره بجای مرتفع نمودند هرجا که نظر کار مي کرد دشت و کوه و صحرا و بام و خانهاي شهر و گلهای اقسام و سبزهٔ زمرد فام جلوه گر بود - آنچه در صفت آب و هوا و سبزه و نغمه و وفور فواکه و باغات پر از گل و ریاحین آن مکان بهشت نشان که شعرا و سیاحان و مورخان بزبان خامهٔ صدق بیان داده اند از صد یکي باحاطهٔ بیان نمي‌توان آورد - و قطع نظر ازانکه در صفت باغ و بهار و لاله زار آن سرزمین شعرای هفت اقلیم سخنان آبدار برشتهٔ بیان کشیده اند ملا طغرای مشهدی تعریف خزان آن جا را بدین رنگینی ادا نموده * بیت *

کشمیر بود فصل خزان عالم نور
بر طالب فیض دیدنش هست ضرور
گوئي که باین باغ چمن ساز قضا
آورده نهال شعله از گلشن طور

و دگر گفته * بیت *

ز غربال اشجار زر بیخته * بصحن چمن اشرفي ریخته

القصه بعد تفرج سیر و شکار و فیض رساندن بمردم مستحق و
بصاحب کمال آنجا عنان مراجعت طرف پنجاب معطوف
داشتند - چون بمنزل بهمبر رسیدند آدم بسیار از برف و سرمای
بي هنگام و وزیدن باد گزنده که بحکم زمهریر بهم رسانده بود تلف
شدند - از اختلاف هوای بالاي کوه و پائین آن مکان منزل بهمبر
عجیب نقل مي نمایند - که در عین تیر ماه الهي که زمین و
آسمان کورهٔ آهنگر مي گردد و پائین کوتل گرمي و شدت حدت هوا
موافق موسم تابستان است که مسافر را برهنه خوابیدن در عذاب
گرما میدارد و همین که بالای کوه برآمدند از سرما بي لحاف خواب
نمي توان نمود - چنانچه در تعریف آن منزل طغرا مي نویسد - تا
بمنزل بهمبر نرسیده معني آیت لایستوي اصحاب النار و اصحاب الجنة
نفهمیده - بعد ورود رایت ظفر آیات به لاهور از نوشتهٔ واقعه نگار
برهانپور بظهور پیوست که از انتشار خبر مراجعت شاه جهان از
سمت بنگاله بعد هزیمت و نزدیک رسیدن بسرحد برار یاقوت
حبشي و ملک عنبر بقصد اعانت شاه جهان با لشکر گران رسیدند
و برهانپور را محاصره نمود - و سربلند راي بقتال و جدال و
دفع شر آن جماعهٔ بدسگال پرداخت - و بعد رسیدن شاه جهان که
جلو ریز رسیده باتفاق فوج نظام الملکی سه دفعه بقصد تسخیر قلعهٔ
ارگ برهانپور یورش نمود و هر بار با صوبه‌دار و دیگر مردم پادشاهی
مقابله و مقاتلهٔ عظیم روي داد - و بعده که نزدیک میدان قلعهٔ
ارگ صداي دار و گیر بلند گردید از شاه قلي خان و سربلند
راي و غیره تردد نمایان بظهور آمد و شیر انداز خان و شاه بیگ

خان و دیگر جمعی از مردم نامي شاه جهان کشته و زخمي گردیدند و از طرف مردم پادشاهي لودي خان و بابا میرک و و بسیاري از راجپوتان بکار آمدند - باوجود مفتوح ساختن دروازهٔ قلعه بسبب رسیدن تیر بچشم سید جعفر بخشي و افتادن او از اسپ هزیمت بلشکر شاه جهان افتاد - و بیرون شهر دائره نمودند - درین ضمن عارضهٔ بدني علاوهٔ تصدیعات روحاني شاهزاده گردید - و درین اوان خبر نزدیک رسیدن سلطان پرویز انتشار یافت لهذا ترک محاصره نموده متوجه تعلقهٔ نظام الملکي گردید - بعد عرض فرمان عنایت آمیز مع خلعت و اضافهٔ هزاري بر چهار هزاري و خطاب رام راجه که خطاب پادشاهان سلف دکهن بود براى سربلند راي مرحمت فرمودند - در ینولا عرضه داشت خان جهان لودي و فدائي خان مشتمل بر رسیدن از احمد آباد بدکهن بموجب حکم و رسیدن شاه زاده پرویز بطریق ایلغار بعرض رسید - و معروض گردید که عبد الله خان بخان جهان پیغام داده که از ظهور عصیان نمک حرامي و رفاقت شاه جهان نادم و پشیمانم التماس عفو جرائم و پیوستن به سلطان پرویز دارم * ع *

گر قبول افتد زهي لطف و کرم

بعد عرض این مصرع در جواب خواندند * بیت *

باز آي هرانچه هستي باز آی
گر کافر و گبرو بت پرستی باز آی
این درگه ما درگه نا امیدي نیست
صد بار اگر توبه شکستي باز آی

درین روز ها میرزا دکهني پسر میرزا رستم صفوي را مخاطب بشاه نواز خان ساخته بر مراتب منصب افزوده عنایات دیگر پادشاهي مبذول حال او فرمودند - درین اوان طهمورث و هوشنگ پسران شاه زاده دانیال از شاه جهان جدا شده بحضور رسیدند - بعدظهور عنایات دیگر نسبت همسري بهار بانو بیگم صبیهٔ خود به طهمورث و هوشمند بانو صبیهٔ خسرو با هوشنگ مقرر نموده سربلندي بخشیدند - چون فساد انگیزان طرف کابل خصوص سرکشي و مفسدي حداد بد نهاد مکرر بعرض مي رسید و خواهش دریافت آب و هواي آن طرف داشتند در وسط اسفندار بقصد سیر و شکار و گوشمال مفسدان آن کوه سار عنان توجه بآن طرف معطوف فرمودند - درکوچ دویم و سیوم افتخار خان با احمد بیک پسر حداد بد نهاد که سرمایهٔ فساد و شورش کابل گشته بود و اگر بالتفصیل ابتداي بغي ورزیدن و انتهاي قتل رسیدن او که مآل کار باغي پیشگان بد عاقبت است پردازد از سررشتهٔ سخن دور مي افتد رسید - و شکر این عطیهٔ آلهي بجا آوردند و سر اورا باگره فرستاده حکم فرمودند که همه جا تشهیر کنان برده برسر دروازهٔ شهر بیاویزند *

ذکر سوانح سال بیست و یکم از جلوس جهانگیري مطابق بیست و دوم جمادي الاخري سنه هزار و سي و پنج هجري

سیه کمیت خامهٔ تیز رفتار بتذکار فتنهٔ تازه که درین سال بعرصهٔ ظهور آمده و در قرنهاي مدید چنان ماجراي شگرف بر سلاطین سلف نگذشته بجولان مي آرد - چون بعرض رسید که مهابت خان از سلطان پرویز جدا شده صاحب صوبهٔ بنگاله گشته

دران ملک زر خیز سیر حاصل ماند تمام محالات جاگیرداران بي تقصیر و صاحب تقصیر را با فیلان و زر بسیار بتصرف آورده و بر سکنهٔ آن طرف ظلم و تعدي زیاد نمود - و محالات خالصه را نیز متصرف گشته دیوانیان و متصدیان پادشاهي را بیدخل ساخته دامي و درمي بحضور نفرستاد وکلای امرا و جاگیر داران فریاد تعدي او در حضور نمودند - آصف خان که از سابق سوختهٔ آتش حسد او بود والحال بمدد تمهید نور محل چنان صدمه بشاه جهان رسانده و خزانهٔ بی‌شمار و جواهر وافر با کل کارخانجات بتصرف خود در آورده و باز در ایذاي سکنهٔ آن ضلع می کوشد - ازانکه جنت مکاني در شنیدن شکوهٔ مظلومان گوش شنوا داشت و در عدالت و غور ستم رسیدگان کد و جهد تمام می نمود همه تقصیرات و تعدي و مردم آزاري مهابت خان را خاطرنشان پادشاه نمود - بعد عرض عرب دست غیب را که از شجاعان ضابط گفته می شد برای تحقیقات بر داشت که بر تحقیق تصرف مهابت خان از محال پادشاهي و ظلمي که بر زیردستان نموده و آوردن مهابت خان بحضور مع خزانه و فیلان مقرر و منصوب گردید - بعد رسیدن عرب دست غیب نزد مهابت خان و غور مقدمات خدمت ماموره و مکالمه که با او بمیان آمد مهابت خان فیلان پادشاهي را همراه سزاول مذکور داده و خود مهلت چند روز در خواسته سواي فوج مقرري که داشت چند هزار راجپوت انتخابي نو نگاه داشت - و فرزندان عمدهٔ آنها را بطریق یرغمال با خود گرفته روانهٔ درگاه معلی گردید - و عرب دست غیب قبل از

رسیدن مهابت خان با فیلان بحضور رسیده حقیقت را آنچه دریافته آمده بود بعرض رساند - بتفاوت یك دو ماه مهابت خان نیز با لشکر آراسته باردو رسید - درین ضمن چندین هزار داد خواه از ستم رسیدگان آن دیار و وکلای جاگیرداران و امرای نامدار گروه گروه و فوج فوج بحضور رسیده باغوای آصف خان بفریاد داد داد وقت سواری و معتاد آرام پادشاه را بی آرام می ساختند - بعد عرض رسیدن بمهابت خان حکم شد که اول بدلاسای و ادای حق ستم رسیدگان و مظلومان پرداخته و ادای مطالبهٔ پادشاهی نموده بعد ازان ملازمت نماید - اگرچه نور محل که همه آتش افروختهٔ او بود میخواست در هموارى و اصلاح مقدمه کوشد اما چون جنت مکانی بمرتبهٔ در عدالت گستری و غور فریاد ستم رسیدگان تقید داشتند که با همه تعلق سرشار که با نور محل بهم رسیده بود و هیچ مقدمه امور ملکی و مالی بی صلاح او صورت نمی گرفت همین که ذکر استغاثهٔ ستم رسید بمیان می آمد نور جهان را یارای طرف داری احدی نبود - و مکرر فرموده بودند که تمام مدار سلطنت از تو الا در مقدمهٔ غور مظلومان مرا معذور دار - و درهمان اوان خواجه برخوردار نقشبندی داماد مهابت خان که دختر خود را خلاف ضابطهٔ آن عهد بی عرض و اذن پادشاه بدو نسبت نموده بود آصف خان قبح غرور اورا درین ماده بعرض رسانده بدان تقصیر برخوردار نا برخوردار را گرفته بحضور آورده گرهٔ خاردار فرموده بخفت و خواری تمام پا برهنه بزندان فرستادند و فرمودند - که از جواهر و فیل و دیگر اسباب جهاز هرچه باو داده تحقیق نموده بضبط در آرند - و محصلان شدید

گماشتند که بعد ادای حق مظلومان مغلوب و جاگیرداران معذور بدفتر دیوانیان و مستوفیان مهام‌کفایت انجام رجوع آورده محاسبهٔ تصرف و مطالبات چندین سالهٔ سرکار را فارغ سازد - آصف خان اگرچه بر خفت و خواري چنان مدعي قوی که در شجاعت و تدبیر و تذویر مشهور بود کمر بست و چنین ارادهٔ عمده را سبک گرفته آن چنان دشمن عظیم را بچشمي کم دیده در فکر تلافي افتاد - اما موافق آن اراده احتیاط و بندوبستي که بایست و مصالحي که ضرور مطلوب بود درگرد آوري و تدبیر آن نکوشید و ندانست * بیت *

ستیزه بجائي رساند سخن * که ویران کند خان و مان کهن

لهذا از خمار غرور آنچه کشید و کار بجائي رسید که آنچه سواي سلطنت و فساد عظیم که در ملك بهم رسید بمرتبهٔ خفت بخود او عائد گشت که داخل تواریخ از غرائب لیل و نهار روزگار گردید - حاصل‌کلام ملالت انجام اینکه مهابت خان بعد ظهور این مکاره‌که همه از اثر مکافات اعمال پیش انسان می آید مغلوب و منکوب گشته مغموم و مهموم روز بشام مي‌آورد و در فکر منصوبهٔ انتقام شب بروز می رسانید - تا آنکه کنار آب بهت که پل براي عبور لشکر بآساني بسته بودند و برای گذشتن لشکر و کارخانجات مقام واقع شده بود یک روز قبل از روز کوچ پادشاه امرا و لشکر موافق دستور شروع بعبور نمودن نمودند - و همه ارکان دولت و امراي ذو الاقتدار و منصب داران نامي حتی آصف خان و فدائي خان و خواجه ابو الحسن که مدار علیه سلطنت بودند از آب گذشتند و در

خدمت پادشاه سوای نورمحل و صادق خان بخشي و میر منصور
بدخشي و شجاع خان و مقرب خان و معدود چند از عهده داران
و خواجه سرایان و خواصان مثل خدمت پرست خان و جواهر
خان و عرب دست غیب و فصیح خان دیگري نماند - و آصف خان
که با همه دانائي با چنان مار زهر دار پنجه گرفته با زهر مار را
فکر ننمود مار بازی را بازیچهٔ سرسري دانسته ولي نعمت را تنها
گذاشته از آب گذشته در عالم آب بعشرت محبوبان پرداخت غرائب
داشت - مهابت خان که چشم بر راه و گوش بر آواز چنین قابو بود بر
بی خبري میر وزیر و خطاي تدبیر مطلع گشته لشکر را خفیه
آخر شب اشاره فرمود که بی صدا و نداي شهرت مسلح و آماده
شوند و جمع باشند با هفت هشت هزار سوار که با خود داشت
سوار شده قریب دو هزار سوار بر پل تعین نموده فرمود که از آن طرف
نگذارند که سوار و پیاده بیاید - و ازین طرف هرکه رود مانع نگردند
و خود با چهار پنج هزار سوار بخیمهٔ پادشاه روانه گردید و نشان
اسباب تجمل را همراه فوجي که بر سر پل تعین نموده بود بشهرت
عبور از آب روانه ساخت - و بجماعه داران تاکید نمود که در صورت
یورش فوج ازان طرف پل را آتش دهند و نگذارند که کومك
تواند رسید - و خود نزدیك دولتخانه رسیده فرمود که اطراف خیمهٔ
را فرو گیرند - و خود با جمعي از خاصان قدم جرأت اندرون بارگاه
گذاشت - خواصان و خواجه سرایان باری دار خبردار گشته سراسیمه
وار رو بخوابگاه پادشاهي آوردند - و جنت مکاني را که اکثر از خمار
شب اول روز در آرام خواب مي بودند بمالش پا بیدار ساختند -

و از نیرنگي روزگار و رسیدن آن نابکار آگاهي دادند - چون تا رسیدن
نزدیک خوابگاه چندین عهده دار و پرده دار که آواز ممانعت بلند
ساخته بودند از پا در آورده بود پای استقامت دیگران بلغزید - و
اطراف متفرق گشتند - پادشاه با چشم خواب آلود خمار زده شمشیر
در دست گرفته بر خاسته دیدند که مهابت خان با جمعي رسید
و با ولي نعمت چهار چشم گردید - آواز بلند نموده بانگ برو زدند
که اي مهابت نمک حرام چه قسم آمدن است - آن غدار که
مهابت پادشاه در دل او راه یافت باظهار مکر و غدر شروع بآداب
ملازمت و ثنا خواني بدستور مقرري کرده زبان بعذر شکوهٔ
مدعیان و آرزوي شوق قدم بوس کشاده مردم همراه را دورر و بروی
تخت استاده کرده خود عجز کنان نزدیک رسیده قدمبوس نموده
سه بار گرد پادشاه گردیده بزبان نیاز پردهٔ راز بر داشته دست بسته
استاده التماس نمود - که چون بدخواهان دولت مرا مغضوب قرار داده
از سعادت آستان بوسي محروم ساخته بودند وقت یافته براي
عرض حال آمده ام امیدوارم که بعد اثبات تقصیر که بموجب حکم
در رکاب شاه زاده شمشیر زده جان فشاني نموده ام بحضور خود
سیاست فرمایند - اما بدشمنان بیدین وا نگذارند - جنت مکاني
مکرر دست بقبضهٔ شمشیر برده خواستند جلادت و تهوري را کار
فرمایند و آن نمک حرام بي ادب را بسزا رسانند - میر منصور
بدخشي بزبان ترکي مانع آمده عرض نمود که وقت تحمل و
امتحان حوصله و بردباري پادشاهان باوقار است - به تسلي او باید
پرداخت - بعده دست از قبضه برداشته بتقاضاي وقت بدلبري او

پرداختند - چون راجپوتان اندرون و بیرون فروگرفته بودند و هر ساعت
می افزودند دست خواصان و عهده داران از تردد خدماتي که
بدان مامور بودند کشیده می گردید - و آن غدار به چاپلوسي و
تملق زباني باظهار رسوخیت زیاده مي پرداخت - و عرض نمود
که وقت سواري و شکار شده - طشت و آفتابه براي روی شستن
بیارند و پوشاک خاص حاضر سازند - بعد فراغ رو شستن قصد نمودند
که خود را بوسیلهٔ تبدیل رخت خواب نزد نور محل رسانند و با او
مشورت تدبیرکار نمایند - آن بی سعادت مانع آمده التماس نمود
که بیرون رخت عوض نمایند و زود سوار شده غلام را در رکاب
بگیرند که بمردم واقعه طلب قسم دیگر ظاهر نشود - ناچار بتکلیف و
سماجت او رخت و جواهر پوشیده متوجه سواری گردیدند -
و نور محل از نیرنگي روز گار خبردار گشته رنگ رو و هوش
باخته افوس کنان دست حیرت بر سر و زانو زنان تردد
دیگر بخاطر او نرسیده سوای آنکه به تغییر وضع و تبدیل رخت
و سواري که جواهر خان ناظر و دیگر خواجه سرایان را فرمود همراه
سواري نباشند بهر وجه خود را آن طرف پل که بموجب ارشاد
بادي فساد راجپوتان مانع رفتن آن روي آب باحدي نمي شدند
رساند - و بآصف خان و دیگر امراي هوش و عقل بباد داده شروع
به تشنیع و تندي و زجر نمود - برادر بي خبر را زیاده سرزنش نمود
و گفت - واي بر عقل و نمک خوردن شما که چنان ولي نعمت را
چنین تنها و غافل گذاشته و بدشمن سپرده بیایید - و بفکر تدارک و
تدبیر کار افتاد - بعده که مهابت خان دست پادشاه راگرفته تسلي

کنان از خیمه برای سوار شدن برآورد و اسپ و فیل سواری خاصه را هرچند عهده داران خواستند برسانند از هجوم و ممانعت مردم مهابت خان نتوانستند - و اسپ خود را مهابت خان حاضر ساخت - جنت مکانی از راه غیرت بران اسپ سوار نشده اسپ سرکار طلب فرمودند و سوار شدند - و اطراف راجپوتان مجرا کنان فرو گرفتند - چند قدم نرفته فیل خود را مهابت خان آورده بالتماس و سماجت بران سوار نمود - و دو راجپوت مسلح هر دو طرف پادشاه نشاند - درین وقت داروغهٔ فیل خانه که ماده فیل سرکار را آورده دست و پای زیاده زده خود را نزدیک رسانده تلاش داشت که بران سوار نماید باشارهٔ آن بد عاقبت مع پسر از دست راجپوتان بقتل رسید - و مقرب خان داروغهٔ خواصان به سعی بسیار که زخمی الف وار بر پیشانی او نمودار گردید و قطرات خون و عرق تردد از پیشانی او ریزان بود خود را بالای حوضه رسانده برای مگس زدن نشست - و مهابت خان فرمود که یراق ازو جدا سازند - وخدمت پرست خان عهده دار که شیشه و پیالهٔ معتاد همراه داشت بعد از صدمات پهلوی راجپوتان کنار حوضه را قائم گرفته بود لمحهٔ آویزان بوده بهروجه خود را جا نمود - و مهابت خان فیل سواری بر طرف خیمهٔ خود برده بادب تمام اهتمام کنان ثنا گویان عذر خواهان فرود آورد و فرزندان خود را با نذر و نثار حاضر ساخته بر دور خدیو زمان گرداند - بعده که تفحص حال نورجهان پرداخته از بدر رفتن و رسیدن نزد برادر اطلاع یافت دست افسوس برهم سائیده برغفلت خود و همرهان تشنیع زیاد نموده وسواس تمام بهم رسانده بتقاضای

مصلحت و سراسیمگی که نمي دانست چه کند و مآل کار بکجا منجر خواهد گردید پادشاه را باز سوار نموده ازانکه خیمهٔ پادشاهي بتاراج برده بودند و خیمهٔ شهر یار برپا بود همان جا برده باعزاز فرود آورده به تسلي و دلبري تمام کوشیده دست بسته استاد - و مردم او اطراف فرو گرفتند - درین وقت شجاع خان که از راه فدویت با عدم تعلقه به چپقلش و سعي تمام خود را نزد جنت مکاني رسانده بود باشارهٔ آن مست بادهٔ ناکامي از دست کافران شهید گردید - اگرچه آن غدار مکار بآن همه کارداني و کامیابي سررشتهٔ هوش از دست داده بود و چون حوصله باختگان هردم و هر لحظه همدم فکر و خیال تازه مي گردید - اما جنت مکاني را چنان دل و حوصلهٔ تدبیر بجا بود که هرچه مي گفتند و مي فرمودند خالی از رای صواب نبود - و بالهام غیبي و فکر صائب خود را موافق کردار و اطوار آن بد کردار وتقاضای روزگار وا مي نمودند - و فرمودند که خوب کردي مرا از دست آن رافضي بد کیش باختیار خویش گرفتی - و دست آن بد خواه دولت را کوتاه ساختي - و او هم هردم باظهار عقیدت و فدویت دم میزد و معذرت مي خواست و تخت طلبیده بدستور مقرري بران نشانده شراب معتاد حاضر آورده خود برسم بند های عقیدت کیش خدمت مي نمود - نور محل بعد رسیدن نزد برادر و امیران بعد ازانکه قیل و قال و سرزنش بمیان آمد قرار مصلحت چنان یافت که فردا همین که خور سر از افق برآرد مهد علیا نورجهان بیگم را برفیل سوار نموده همه اتفاق کرده شمشیر انتقام از نیام بر آورده بران بدنام ناکام تاخته ولي نعمت را خلاص نمایم -

اگرچه نور محل این مصلحت را بسبب بودن پادشاه باختیار دشمن
چنانچه باید نه پسندید اما ازملاحظهٔ آنکه بعدم جرأت خود مطعون
نگردد و فکر صائب به ازان بخاطر نمي رسید چار ناچار قرار بران
یافت و راضي شد - خبر این مصلحت که بجنت مکاني رسیده
برهنمائي مهابت خان بتاکید تمام در تسلي نور محل و آصف خان
و امراي دیگر و منع آن تدبیر پیغام فرمودند - و باز مقرب خان و
صادق خان بخشي و میر منصور بدخشي را فرستادند - و در ممنوع
ساختن ارادهٔ آنها مبالغه فرمودند و گفتند که هرگاه من این جا باشم
شمارا در مقابل جنگ نمودن و تیر و بندوق بروي من انداختن نه
راي صواب - و از طرف من که بآرام تمام دریجا ام وسواس ننمایند - و
انگشتري خود را بدست میر منصور فرستادند - و مهابت خان زباني
صادق خان بآصف خان پیغام داد که از شومي اختیار سلطنت که
شما داشتید و خود را فلاطون وقت مي دانستید کار ولي نعمت
شما باینجا رسید - الحال صلاح دولت و بهبود کار و حال شما درین
است که چند گاه کار وزارت و خدمتگاري پادشاه بمن ناکاره واگذاشته
شما به پنجاب یا جاگیر خود رفته به نشینید - نور جهان و آصف
خان پیغام پادشاه را بموجب گفتهٔ مهابت خان دانسته ممنوع
نگشتند - و قرار دادند که اول فدائي خان که خود را از شجاعان
جلادت پیشه مي گرفت با جمع بهادران یکه تاز رفته جوهر
خود را بروي کار آرد - و بعد سر زدن آفتاب فدائي خان کنار آب
آمد - راجپوتان پل را آتش زده مستعد کار زار گشتند - و دلاوران از
بسیاري آب و تیر باران رو برو اندیشه نا نموده اسپان بآب زدند و

فدويانهٔ شناوري كرده مقابل دولتخانه بر آمدند - وجمعي كه اجل
آنها دامن گير گرديد بآب فرو رفتند - و بعضي را كه صدمهٔ تلاطم
دريا بپايان برد با نيم جان بر آمده بفوج نتوانستند پيوست - از
جمله فوج قريب هفتاد نفر جلادت پيشه پيش قدمي نموده
خود را مقابل فوج مهابت خان رسانده چندي را انداخته ازان
ميان بعضي كشته و زخمي گرديده باوجود بكار بردن حمله رستمانه
استقامت نتوانستند ورزيد - و تا پيوستن فدائي خان برگرديدند
فدائي خان هم چون دانست كه كاري پيش نمي رود - رفتن
همان بود و بر گشتن همان روز ديگر كه اواخر جمادي الاخرى آن
سال باشد آصف خان باتفاق همه اميران مهد عليا را بر فيل سوار
نموده و نور جهان دو تركش و دو كمان و بندوق با فتيله روشن نزد
خود گذاشته بدلاسا و رغبت همرهان پرداخته از راه پا يابي كه
تحقيق نموده بودند و بعضي جا گودالها داشت داخل دريا شدند -
و همه جان نثاران مستعد كارزار گرديده نقد هاي جان را بر كف
اخلاص گذاشته از سر و جان گذشته در ركاب بيگم خود را بآب زدند -
وقت عبور بسبب آنكه راه قلب بود و دو سه غار و آب عميق
داشت عجب حرج و مرج بر لشكر گذشت و سلسلهٔ انتظام
فوج از هم گسيخت - و هر فوجي طرفي و هر اميري جائي بعد
تصديعهٔ صدمات زياد از آب سر بر آوردند - آصف خان و خواجه
ابو الحسن و ارادت خان كه از عماري نور محل جدا شدند همين كه كنار
دريا رسيدند فوج مهابت خان و راجپوتان جهالت نشان با فيلان
جنگي مقابل آمده سد راه گرديده بآب درآمده شروع بتير بازان و

زدن گوله تفنگ نمودند - هنوز آصف خان رخواجه ابو الحسن با بیگم
در آب بودند که جلوی سپاه از صدمات تیر و بان و گولهٔ بندوق
که متصل هم مي رسید برگشت و بعضي که دلاوري را کار فرموده
پیش آهنگي نموده از آب گذشتند بسبب یراق و ترشدن
رخت خود را جمع نتوانستند نمود شمشیرها علم کرده با فوج
مهابت خان کار زار مردانه نمودند چون کومک نرسید از ضرب
تیر و سنان بیشتر زخمي و کشته گردیدند باقي متفرق شده جان
بدر بردند - و راجپوتیه که خود را برابر و مقابل سواري مهد علیا
رسانده بودند از زخمهاي شمشیر و برچهي سر و بدن جوانان پر
خون و روي آب را گلگون ساختند - و جواهر خان ناظر محل و ندیم
خوجهٔ بیگم و بیشتري از مردم روشناس در پاي فیل نور محل
کشته و غرق بحر فنا گردیدند - و فیل و شتر و اسپ و آدم بسیار از
صدمات همدیگر در آب مي افتادند و بي زاد و راحله راه سفر
آخرت اختیار نموده بر یکدیگر سبقت مي کردند - درین حالت
رستخیز که یاد از جزع و فزع روز جزا و محشر مي داد تیري
در عماري بیگم که دختر شیر خوارهٔ شهریار را بادایهٔ او باخود گرفته
بود رسیده بر بازوي آن دختر خورد و آن ضعیفه را مضطر ساخت و
اندرون عماري رنگین گردید و نور محل تیر از بازوي او بر آورده بدلاسا
و به بستن زخم او پرداخت - و دو زخم شمشیر و چند زخم برچهي
راجپوتان بر خرطوم فیل و مهاوت فیل نور جهان بیگم رسید و فیل
از زخمهاي پیاپي آن طرف دریا بر گشت و فیلبان از سبب
زخمهاي خود و اضطرار فیل فیل را نتوانست داشت وفیل در آب

عمیق افتاد و چند غوطه خورده بزور شناوری از آب بر آمد و ازان تهلکه نجات یافت و از عماري صدا و فریاد واویلا بلند گردید - و خواجه ابوالحسن که اسپ او از تیر باران رو برو در آب بیتابي مي نمود و دو سه زخم بدو رسیده بود بآب عمیق افتاد و اختیار عنان از دست او رفت از زین سرنگون گردید چون دران حالت قاش زین را گرفته بود آفت بدو نرسید و از مدد ملاح نور محل ازان گرداب بلا بر آمده بساحل نجات رسید - و فدائي خان بتفاوت دو تیر پرتاب از آصف خان و خواجه ابوالحسن بتردد و پامردي تمام بر آمد - و ابو طالب پسر آصف خان و اله یار و شیر خواجه و بسیاری از جان بازان پائین تر از فدائي خان عبور نمودند - و فدائي خان با جمعي دلاوران و ملازمان پادشاهي و نوکران جلادت پیشهٔ خود مقابل فوج خصم پرداخته چندي را بضرب شمشیر و تیر و سنان انداخته زخمي ساخته باقي راجپوتان را از پیش رو برداشته تردد رستمانه بکار برده جنگ کنان خود را تا خیمهٔ بادشاه رساند - فوج مهابت خان بمقابله و مقاتله پیش آمدند و صداي دار وگیر بلند گردید - همراهان فدائي خان دست و بازو به تیر اندازي کشادند و چپقلشها در دفع اعدا بکار بردند - چون تیرهاي فدائي خان اندرون خیمه روبري نشیمن پادشاه مي رسید مخلص خان خود را حائل مقابل و بلا گردان جنت مکاني ساخته بود - درینولا مهابت خان بعرض رساند که جرأت و بي ادبي پاجي را مشاهده نمایند که رو بروي ولي نعمت تیر میزند و ملاحظهٔ مآل اندیشي اصلا ندارد - بعده پادشاه مکرر پیغام سعي جنگ نکردن بفدائي خان فرستادند و او ناشنیده انگاشته

مستانه وار میکوشید - تا آنکه عطاء الله داماد فدائي خان و سید مظفر و وزیر بیگ باجمعي شرط جان نثاري را بتقدیم رساندند و چندي زخمي گردیدند و بخود فدائي خان و اسپ او سه چهار زخم تیر رسید - و هرچند دست و پا زد که خود را باجمعي اندرون تواند رساند و کاري تواند ساخت از هجوم فوج مهابت خان که پي هم بمدد هم میرسیدند و بکومك فدائي خان احدي خود را نتوانست رساند و حکم منع جنگ پي در پي مي رسید ناچار پا از کار زار کشیده از اردو بر آمده باز بزور بازو و شناوری از آب گذشته خود را به رهتاس پنجاب که فرزندان او درانجا بودند رساند - و عیال و ناموس در تعلقهٔ زمیداران که باو محبت دیرینه داشت گذاشت و خود جریده طرف دهلي شتافت - و آصف خان که مي دانست که * ای باد صبا این همه آوردهٔ تست * انتقام ازو خواهد کشید خود را باتک که جاگیر او بود رساند - و شیرخواجه و اله یار و بسیاری از نوکران پادشاهي نظر بر پاس آبرو هر طرفي متفرق شده راه خود گرفتند - و خواجه ابوالحسن و ارادت خان و معتمد خان مولف اقبالنامه و جمعي دیگر عهد و پیمان امان و آبرو بمهابت خان بمیان داده رجوع آورده ملاقات نمودند - اگرچه نقصان دیگر بآنها نرساند اما بعد ملاقات آنقدر هرزه و لایعني و کلمات نالائق و رکیک خفت افزا در برابر آن جماعه گفت که بدتر از کشتن و کشته شدن بود - همه را دیوس و نامرد و از زن کمتر مخاطب و معاتب ساخت - چون آصف خان خود را با قریب دوصد و پنجاه نفر مع اقربا و نوکران بقلعهٔ آتك رسانده بود اول

فوج راجپوتیه براي محاصرهٔ بطریق ایلغار روانه ساخته بعده خود از
بندوبست حضور که نور محل را بموجب خواهش پادشاه همدم
و رفیق شب‌هاي الم ساخت نصف جمعیت را درخدمت
جنت مکاني نگاهداشته با باقي فوج خود را بآصف خان رساند
و باندک ترددي جمعي که آصف خان باعتماد آنها پناه بدانجا برده
بود با مهابت خان رفیق گشتند - و آصف خان را با ابوطالب پسر
او و خلیل الله پسر میر میران بدست آورده به بیحرمتي تمام
پیش آمده مقید ساخته با خود بحضور آورد و در همان اوان
عبدالخالق خوافي را با محمد تقي بخشي شاه جهان که در برهان
پور بدست آورده باخود داشت و خواجه عبدالصمد و ملا محمد که
هردو فاضل و مصاحب آصف خان وصلاح شعار بودند حوالهٔ
راجپوتان نمود که بتیغ بیدریغ شهید ساختند - ازانجمله ملا محمد
که از فضلا و صلحاي مشهور و حافظ قرآن بود و اگربدر میرفت
کسي را باو کاري نبود اما ازانکه اورا مظلوم از جهان رفتن
و آن ظالم را شریک خون او گشتن سرنوشت بود بگمان آنکه
مهابت خان را بآن مرد ملا چه کار فرار اختیار ننموده گرفتار پنجهٔ
اجل گردید - گویند اول در فکر کشتن او نبود فرمود که زنجیر درپاي
او اندازند و وقت زنجیر نمودن طوق و زنجیر دو بار خود بخود باوجود
خوب قائم نمودن ازپای او برآمد و چون مدام آن بزرگ در تلاوت
قران و خواندن اوراد مشغول بود و دران حالت نیز لبهای او در
حرکت یافت آخوند را بدعوت و دعاي سحر و افسون خواندن
معاتب ساخته حکم قتل نمود - هرچند قاضی رکاب و بعضی

همدمان باظهار خوبیهاي ملا زبان آشنا نموده شفیع گشتند زیاده
بغضب آمده برشهادت او اقدام نمود - زهي سختي و شقاوت قلب
آن چه نویسم از حوصله و بردباري جنت مکان که با چنان مدعي
بدعاقبت از راه عاقبت بیني دران ایام ملالت افزا که آخر بمدد
فضل الهي سرانجام کار بخیر منجر گردید برفق و مدارا پیش آمدند
و ازانکه گفته اند (مصراع) مرغ زیرک چون بدام افتد تحمل بایدش*

* بیت *

چو در طاس رخشنده افتاد مور * رهاننده را چاره باید نه زور

هرچه از کلمه و کلام بآن بد فرجام برزبان الهام بیان جاري میگردید
موافق و مصلحت مزاج گوئي او بود - و نور محل نیز بتقاضاي
وقت و صلاح دولت رهنمائي مي نمود و مي گفت تا تواني
زبان به شکوهٔ برادرم آشنا ساز و بگو - هرچه شد از حسد و ناتوان
بیني هر دو برادر و خواهر مي دانم ترا و مرا درین باب که آنچه
نبایست بعمل آمد تقصیر نبود و مهابت خان هم در برابر سلوک
پادشاه بتملق و اظهار فدویت و عبودیت پیش آمده طریقهٔ
خدمتگاري از دست نمیداد و آن سریر آرای هند را برتخت بدستور
مقرري نشانده خود بدستور دستوران گستاخ کاردان نزد تخت سر دیوان
استاده بعد عرض مطالب و وقائع اطراف بلاد از زبان پادشاه جواب
داده حکم مي نمود و احکام امنیت و اجراي حکم سلطان باطراف
حکام نشین دور و نزدیك روانه مي ساخت - و پادشاه باظهار لطف
حکم و تکلیف نشستن مي فرمودند و عمدا گاه اطاعت امر مینمود
و گاه پاس ادب را کار مي فرمود - اما بسبب نشستن هردو راجپوت

پیش و عقب حوضه که از بوي عرق انگوزه و گندہ دهان کافران مزاج عنبر سرشت جنت مکاني منغص میگردید گاه گاه براي تبدیل و تخفیف بودن هردو بدسرشت مي فرمودند - تا آنکه بیک نفر راجپوت که عقب حوضه بنشیند منجر گردید و کوچ بکوچ متوجه کابل گردیدند و بشگار و مزار بزرگان گاه گاهي تشریف مي بردند و همه جا و همه وقت سایه وار از قدم آن ظل الله جدائي اختیار نمي نمود تا آنکه اوائل خورداد داخل حویلي کابل شدند و همراه آن بدمال بفاتحهٔ فردوس مکاني و بنی اعمام و تفرج باغات و عمارات و شکار سواري مي فرمودند - درین اوان ایلچي توران با نامه و هدایاي نذر محمد خان رسید و قیمت تحفه که آورده بود پنجاه هزار روپیه بعرض رساندند *

درین ضمن بمدد روح پرفتوح صاحب قراني و تمهید نور محل عجب اختلال در استقلال مهابت خان رو داد - تفصیل این اجمال آنکه چون در همان نزدیکي ایام رسالهٔ نواحداث احدیان بتجویز نورجهان بعرصه آمده بود مردم جلادت پیشهٔ انتخابی تازه نگاه داشته ازان جمله جمعي را تعینات قراولان براي محافظت شکارگاه از دست اندازي افغانان بدسگال نموده بودند - روزي بعضي از راجپوتان ناهموار که از غرور مهابت خان احدي را وجود نمي دانستند در چراگاه شکار اسپان و چارپایان بار بردار خود سرداده بودند - احدیان و قراولان مانع آمدند - آنها ممنوع نگردیدند - گفتگو بنزاع فسادآمیز منجر گردید - یک دو احدي کشته و زخمي گردیدند و همه احدیان و قراولان اتفاق نموده بردیوان استغاثه نمودند -

مهابت خان گفت هرکرا بشناسید و نشان دهید بسزا رسانده آید -
مستغیثان که طرفداری متصدیان درین جواب صریح ظاهر میشد
مطمئن خاطر نشدند و بهیئت مجموعی بشورش آمدند دران هنگامه
اشارهٔ ازطرف نورمحل بآن جماعه رسید باهم اتفاق ورزیده برسر
راجپوتان که نزدیک فرود آمده بودند ریختند و شور و غوغای عظیم
برپاشد و جنگ درگرفت - هرچند که راجپوتان سپاهی‌نژاد قوم دیگر
رامقابل خود نمی‌گرفتند اما ازانکه چندان مست بادهٔ غرور گردیده
بودند که احدے را بخاطر نمی آوردند و سوای شمشیر و برچهی
حربهٔ دیگر نداشتند و میان احدیان کمانداران قدر انداز بودند و
قراولان حکم‌انداز که همه سوختهٔ بیداد این جماعهٔ ضلالت‌کیش گشته
بهانه می طلبیدند بعد بلند گردیدن نائرهٔ قتال راجپوتان بدسگال
مغلوب گردیدند - و عجب کشاکش بمیان آمد - و ازدحام عام رفیق
و معاون فرقهٔ اسلام گردیدند تاخبر رسیدن بمهابت خان قریب
هزار راجپوت که اکثر جماعت دران مشهور و نوکران روشناس مهابت
خان بودندکشته و زخمی گردیدند - و جمعی کثیر دیگراز معاونان آنها
بجزا و سزای اعمال رسیدند - و کار بجائی کشید که چهار صد پانصد
نفر راجپوت وقت فرار از دست احدیان و قراولان که در اطراف غار
و کنار مغاک روپوش بامید نجات شده بودند بدست افاغنهٔ هزاره
افتادند - که دست بدست مانند گوسفند در بغل گرفته بدستوری که
دارند ازکوتل هندوکش گذرانیده فروختند - و از رگ پا معیوب ساخته
چوپانی فرمودند - مهابت خان بعد فراغ واقعه خبردار گشته چون
حوصله باختگان سراسیمه وار سوار شده خواست خودرا بمدد راجپوتان

رسانده بتلافی کوشد دربن حین دیگر مردم پادشاهی جوق جوق و فوج فوج خود را بکومک احدیان و قراولان رساندند - و افاغنهٔ هنگامه جو زیاده از شمار فراهم آمده رفیق ملازمان پادشاهی گردیدند - بعضي از هواخواهان مهابت خان نظر برانکه قابوي وقت از دست رفته و منصوبه بازي برگشته جلوي اسپ مهابت خان را گرفته باظهار خیرخواهي مانع آمدند - مهابت خان نیز نیرنگ بازی روزگار و روي گرمي بازار کارزار قسم دیگر دیده از شنیدن خبرهاي موحش رنگ رو باخته صرفه در مقابل شدن ازدحام ندانسته تقاضاي وقت را از دست نداده مراجعت نمود - و خود را به پناه دولت خانهٔ پادشاهي رساند و کوتوال خان و خلیل الله خان و جمال محمد خواص را با جمعي از مردم بیگم برای دفع و منع نائرهٔ فساد تعین نمود - و روز دیگر سر دیوان ظاهر ساخت که مادهٔ فساد قاسم خان برادر خواجه ابوالحسن و بدیع الزمان خویش او بوده اند و وقت اشتعال نائرهٔ جدال مردم خود را بکومک فرستاده اند هردو را بخفت تمام سروپا برهنه از خانه طلبیده مقید ساخته خانهاي آنها بضبط و تاراج در آورد اما در تسلط او خلل پذیرفت و هرچند خواست از احدیان تلافي و تدارک آن واکشد بعمل نتوانست آورد - مگر آنکه در یک دو ماه رسالهٔ آنها را برطرف فرمودند

درینولا از واقعهٔ دکهن بعرض رسید که عنبر صاحب اختیار نظام الملک درسن هشتاد سالگي درگذشت - شاه جهان از شنیدن واقعهٔ او وفساد مهابت خان و غلبهٔ سلطان پرویز بحضور از بي تقصیري خود و التماس عفو جرایم کرده ناکرده معروض

داشت - بعد عرض فرمودند که اگر قلعهٔ رهتاس و اسیر بمردم پادشاهي سپارد و سلطان دارا شکوه و سلطان اورنگ زیب را بحضور روانه سازد التماس او درجهٔ پذیرائی خواهد یافت - لهذا هردو شاه زادهٔ گرامي قدر را روانه حضور ساخته هردو قلعه را بملازمان پادشاهي واگذاشته خود از راه سلطان پور و ندربار روانه گشته از گذر اکبر پور عبور نموده بماندو بطریق ایلغار رسیده حقیقت معروض داشت *

اوائل شهر یوز از کابل رایت توجه طرف هندوستان بر افراشتند درین اوان بظهور پیوست که شاه‌جهان بعد رسیدن باجمیر راه تهته اختیار نموده *

الحال چند کلمه از تدبیر نور محل که در مطلق العنان گردیدن خدیو جهان بکار برده می نگارد - که اولا از وقوع جنگ و فساد بموقع راجپوتان و احدیان که هرگز چنان خانه جنگي زیر گردون بوقلمون شنیده نشده بسیاري از غرور آن مخمور بادهٔ ناکامي کم شده بود دوم مزاج گوئي بدمستي که از طرف پادشاه دربارهٔ برادر و خواهر گوش زد او مي شد روز بروز غبار دل پر کینهٔ او شست وشو مي یافت و اکثر مي فرمودند که اگر محبت ظاهري نور محل که برهم زدن ملک و جمعیت من گشته میان من و فرزند دلبند ارشد من نزاع انداخته اختیار دلم از دستم نمي بود روي شوم هردو نمي دیدم - و بعضي اوقات مي فرمودند که نور جهان در فکر استیصال تست از خود با خبر باش - ازین کلمات و تقریب که هرروز بگوش او مي کشیدند تسلي بخش

خاطر او مي گرديد - و احتياط احاطهٔ راجپوتان گرد دولتخانه كم مي شد - و بيگم جا بجا به عمال و خواجه سرايان سرراه تعلقهٔ جاگير خود و شهريار كه از كاردان و رازدان ميدانست پيغام و نامه نوشت - و بعضي را در خلوت طلبيده زباني خاطر نشان نموده گفت كه بقدر مقدور سپاه جلادت پيشه كارزار ديده انتخابي تجربه كار بيش قرار متفرق بشهرت سه‌بندي نوكر نموده بمرور باردو بفرستند كه از همديگر دور و اطراف پراگنده فرود آيند تا آنكه قريب دو سه هزار سوار جرار كار آزما كه همه را اشجع روزگار توان گفت بخاطرجمعي تمام عمال محال جاگير سرراها نوكر نموده چنانچه درزبانها شهرت نيابد متفرق فرستادند كه بفاصلهٔ دور و نزديك در محلهاے كه نام و نشان پيدا نگردد با لباسهاے كسيف بشهرت جماعهٔ بيكاران و تلاش نوكري فرود آوردند - و تا فراهم آوردن آن جماعه پادشاه باشارهٔ بيگم بي آنكه از اصل تمهيد مقدمه اطلاع يابد بمهابت خان بعد اظهار رسوخيت و فدويت او و نمك حرامي و بد خواهي ديگران و تمهيدات ديگر در خلوت گفت كه درين هنگامه بعضي واقعه طلبان تابينان خود را برطرف ساخته اند اگر بديدن محلهٔ امرا پردازي بد نخواهد بود - مهابت خان قبول نموده جابجا نقيبان و سزاولان بقيد تاريخ و روز تعين نمود كه امرا محله دهند - نقيبي كه براي خبر رساندن نزد متصديان نور محل آمد و به نورجهان ظاهر ساختند" بيگم در جواب از روى درشتي پيغام داد كه اگرچه مارا به سپاه و محله چه كار و چه نسبت آنچه پادشاه بما مي دهد براى خرچ انعام ارباب نشاط و زينت و آرايش ما و محل نشينان

ماست - معهذا معجرسه دعي من کمتر از دستار سي دعي
دیگر مردان نخواهد بود - ازین مقوله عمدا کلمات غیرت افزا که ازان
بوی ساختگي نیاید گفته فرستاد - مهابت خان از شنیدن این
جواب حرفهاے لغو بر زبان آورده زیاده تقید در محله گرفتن
نمود و بر همه توابعان و منصوبان نورجهان سزاول تعین فرمود تا
آنکه روزي که گذشتن مردم بیگم از نظر مقرر گشت قرارداد که طرف
دست راست همه مردم قدیم با لباس فاخر زرین پوش خوش
یراق با نذری که همراه محله می باشد از تحف و جنس اعلی
گرفته استاده شدند و طرف چپ نوکران یکه چین بهادر جدید با
رخت سپاهیانه و یراق درهم شکستهٔ غیر معلوم بنام امراي گم نام
دیگر استادند - و وقت شب خدیو جهان بمهابت خان باظهار اخلاص
گفته بودند که فردا محلهٔ نورجهان ست از قلقچیهاي او خود را کنار
و دور داشتن لازم و ضرور دانسته احتیاط تمام نماید - آن رموز فهم
بدسرشت نیز خیریت خود درین دانست که نسبت پروزهای
دیگر عنان کشان همراه سواري می آمد - همین که فیل سواري
پادشاه میان هردو گروه فوج نور محل رسید و نقیبان براي مجرای
سپاه طرف یمین بنام محلهٔ مردم بیگم فریاد بلند نمودند و پادشاه
و مهابت خان و همرهان او متوجه آن جماعه گردیدند و زاق و برق
لباس آنها چشمهاے حاسدان را خیره ساخت - یکبارگی جوانان
تهور نشان جانب یسار با شمشیرهاي آبدار و سنان سینه گذار و تیرهای
جگر دوز از جا جسته بچستی و چالاکی که بایست در چشم برهم
زدن کار راجپوت وفیلبانی که منصوب نمودهٔ آن بدسگال بود ساختند

و جنت مکانی را از ملاحظهٔ شر آنها مامون نمودند - و در همان
گرمی و جلدي فیلبانی که همراه آن سپاه مصلح و مکمل چشم براه قابو
بود خود را بالاے فیل رساند تا مهابت خان و مردم او ازین فتنه
خبردار شده متوجه طرف چپ گشته خواستند در تلافی کوشند
سپاه قدیم طرف راست اطراف فیل آمده باتفاق جانبازان جدید
فیل پادشاه را حلقه وار فرو گرفته دست و بازو بدفع اعدا کشادند -
مهابت خان بر ماجرای کار و تبدیل وضع روزگار خبردار گشته دانست
که کار و اختیار از دست رفته و جان در پي تلافي برباد دادن شرط عقل
نیست درین ضمن از غلوي عام امرای دیگر نیز در رکاب پادشاه جلو
ریز حاضر آمده کمر بجان فشاني بستند - مهابت خان دران حالت
ازمیان لشکر خود را کنار کشیده چنان بدر زد که سایهٔ او هم خبردار
نگردید - و راجپوتیه و دیگر همرهان مهابت خان متفرق گشته فرار اختیار
نمودند و بي آنکه قتال و جدال بمیان آید پادشاه گردون بارگاه از
چنگ چنان دشمن قوي نجات یافتند - دران حالت جنت مکاني ازمریم
زماني براي تعین لشکر و تعاقب او مصلحت پرسیدند و نورمحل
گفت زنهار بدین فکر نیفتاده اورا بگذارند هرجا خواهد رود بلکه
از زباني پادشاه مصحوب بلند خان خواص باظهار لطف و اخلاص
پیغام بدان بد انجام دادند که بسیار عاقلانه و بجا گردید که خود را
از شر مردم بیگم کنار کشیدید بهتر آنست که شما پیشتر از آب بگذرید -
و مهابت خان از آب رهتاس گذشته فرود آمد و خیمهٔ پادشاهی
در همان گل زمین میمنت قرین نصب نمود شادیانهٔ شادکامي
بلند آوازه ساختند - و آخر روز افضل خان را نزد مهابت خان

فرستاده پیغام دادند که آصف خان را با ابوطالب پسر او و پسران
دانیال که باختیار آن بدخصال بودند بگذارد - تقصیر ترا معاف
فرمودیم - خود رابتعاقب شاه جهان رساند - مهابت خان هردو پسر
دانیال را باعزاز حوالهٔ افضل خان نموده درباب آصف خان عذر
خواست که چون از طرف بیگم مطمئن خاطر نیستم تا گذشتن از
لاهور ازسپردن آصف خان و پسر او مرا معذور دارند - جنت مکاني
از جواب او بیدماغ گشتند - اما تقاضاي وقت از دست نداده باز
مکرر افضل خان را فرستاده از طرف خود و بیگم قسم کلام الهي
درمیان آوردند تا سه چهار منزل بآمدورفت پیام بدفع الوقت
گذرانده آخر آصف خان را نزد خود طلبیده ازو نیز قسمهاي مشدد
گرفته اسپ و خلعت و فیل تواضع نموده نزد پادشاه فرستاد - اما
ابو طالب را چند روز دیگر تا خاطر جمعي از وسواس تعین فوج
نگاه داشت بعده او را نیز باعزاز مرخص نمود *

اوائل ماه ابان نزدیک لاهور نزول رایات ظفراقبال واقع گردید -
ازانکه شاه جهان باوجود امر پدر هردوگوهر درج سلطنت را روانهٔ حضور
ساخته و هردو قلعهٔ رهتاس و آسیر را موافق حکم بمردم پادشاهي
واگذاشته برای حصول مرضي پدر و نور محل
چنانچه بگذارش آمد
خود را تا اجمیر رسانده بود آخر معلوم شد که هنوز گرد و غبار و کدورت
ملال از آینهٔ ضمیر بیگم بر طرف نگشته و کم توجهي پادشاه باقي ست
و مادهٔ فساد حضور از میان بر نخاسته لهذا رفتن بخدمت پدر
مصلحت ندانسته راه تهته باراده ایران و هرجا اتفاق افتد اختیار
نمود - و گذشتن شاه والاقدر از اجمیر بقصد تهته از روی نوشتهٔ واقعه

نگاران بعرض رسید - بعد داخل شدن لاهور خلعت صوبه‌داري لاهور
باصف خان و وزارت بدستور سابق بخواجه ابو الحسن عنایت
فرمودند - و افضل خان را خانسامان مقرر نمودند - و میر جمله را
بخدمت میر بخشي سرافرازی بخشیدند درین ضمن بعرض رسید
که مهابت خان از طرف شرقي متوجه جنوبي گشته تا از کجا
سر بر آرد - چون خبر رساندند که بیست لك روپیه از محصول
جاگیر مع فیلان و دیگر اموال مهابت خان از طرف بنگالا مي آید
نزدیك دهلي رسیده صفدر خان را با دیگر جمعي از امرا و هزار
احدی برای آوردن زر مذکور تعین فرمودند - درمنزل شاه آبادمردم
پادشاهي بخزانه رسیدند - مردم مهابت خان خزانه را بشاه آباد در
آوردند - و بجنگ استقبال نمودند - صفدر خان سرايرا سوخته جمعی
را کشته و زخمي ساخته خزانه را بدست آورده روانهٔ حضور نمود
بعد عرض صفدر خان را با همان فوج و جمعي دیگر برای تنبیه
و تادیب مهابت خان مامور و تعین فرمودند *

درین سال ملال مآل بعرض رسید که سلطان پرویز که تعاقب
شاه جهان مي نمود ازین کلفت سرای فاني بدار القرار جاوداني
رحلت نمود - و عرضه داشت خان خانان مشتمل بر قبول
تعاقب و تنبیه مهابت خان رسید و بمعرض پذیرائي درآمد -
درین ضمن عرضه داشت مهابت خان مبني بر التماس عفو
تقصیرات و تعاقب نمودن شاه جهان بعرض رسید - از واقعهٔ
دکهن نیز معروض گردید که یاقوت حبشي که بعد از واقعهٔ عنبر
علم شهرت برافراخته بودبامنصوبان پادشاهي شرط اطاعت و دولت

خواهي بجا آورده - درینولا از نوشتهٔ اخبار نویسان تهته ظاهر
گردید که شاه جهان با چهار صد سوار طرف تهته رسیده ارادهٔ
سمت ایران داشت - و شریف الملک حاکم تهته بمقابل
شاه جهان برآمده باوجود قلت جمعیت شاه جهان تاب مقاومت
نیاورده هزیمت اختیارنموده بشهر درآمده محصورگردید - شاه جهان
متوجه شهر و دست اندازي نگردیده بسبب شنیدن واقعهٔ
پرویز و عارضهٔ بدني خود و موانع دیگر متوجه سمت دکهن
گردید - درین اوان آصف خان بمنصب هفت هزاري هفت هزار
سوار از اصل و اضافه سرافرازي یافت - از واقعهٔ دکهن بعرض رسید
که فتح خان پسر عنبر بموجب اشارهٔ نظام الملک بافوج سنگین
بقصد تاخت ملک خاندیس و برار روانه گردید و خان جهان لودي
از تغیر سربلند رای بصوبه داری خاندیس و برار مقرر گشته بدفع
شر آن پرداخته - و لشکرخان را در برهانپور نائب گذاشته درینولا
خبر رسیدن شاه جهان از راه احمد اباد بدکهن و فرود آمدن حوالي
جنیر نزدیک ناسک بعرض رسید - وقت رفتن به بتهته از راه اجمیر
مسافت چهار صد و پانزده کروه جریبي را در چهار ماه بهفتاد کوچ
و پنجاه مقام طي نموده بود - در وقت مراجعت براه احمد آباد
مسافت دو صد و شصت کروه را درچهل کوچ و ده مقام طي نموده -
و نیز ظاهر گردید که مهابت خان بقصد شهرت تعاقب خود را
بدکهن بشاه جهان رساند - اما بعد رسیدن باظهار رسوخیت وفدویت
و عذر مافات ایام گذشته - پرداخته و درهمین اوان معروض گردید
که خان جهان لودی به تنبیه و تادیب امرای نظام الملکي رفته

بود بعد رسیدن مقابل حمید خان حبشي که یکي از نوکران عمدهٔ
نظام الملکي بود و زني داشت مکاره که بعاشقي بعقد درآورده
در استرضاي او بمرتبهٔ مي کوشید که کار او بدیوسي کشید - و آن
فاجره بانظام الملک بمرتبه رشتهٔ الفت را استحکام داده بود که
بیرون شوهر او و اندرون خود صاحب اختیار گردید - و باقي ذکر
رشادت او بزبان خامه خواهد داد - آن ملعونه باخان جهان برفاقت
شوهر ساخته در ارسال هدایا وتحف و نامه و پیام مودت التیام چنان
بنای دوستي و پدر خواندگي قائم نمود که از اثر افسانه و افسون
بازار رزم و فوج کشي به بزم ویکجهتي تبدیل یافت - و چهار پنج لک
هون و دو سه لک روپیه جواهر بخان جهان داده ملک از دست
رفتهٔ نظام الملکی که بعد از کشته شدن چندین هزار آدم و خرچ کرورها
بتصرف عرش آشیاني وجنت مکاني آمده بود خرید - وآن افغان نمک
حرام نظر بر فساد ایام طمع نموده فروخت - و عوض محصول یک دو محال
محنت چندین سال دو پادشاه و دو سه شاهزاد هاے نامدار و
امرای ذوالاقتدار و کرورها که در تسخیر آن دیار صرف گشته بود
رایگان از دست داد - همه حکام حکم خان جهان را در سپردن ملک
بفرستادهای نظام الملک قبول نمودند و اطاعت ورزیدند الا خنجر
خان قلعه‌دار احمد نگر حکم و نوشتهٔ خان جهان را رد نموده جواب
داد که بدون حکم پادشاه کلید قلعه بسر من وابسته است اما پرگنات
تعلقهٔ مال محال نواح احمدنگر بتصرف منصوبان نظام الملک
درآمده - گویند آن مکاره تباه کارچون زنهای مردم عمده را که بحسن
صورت و زشتي سیرت شهرت داشتند براي تسخیر دل نظام الملک

12

BIBLIOTHECA INDICA;

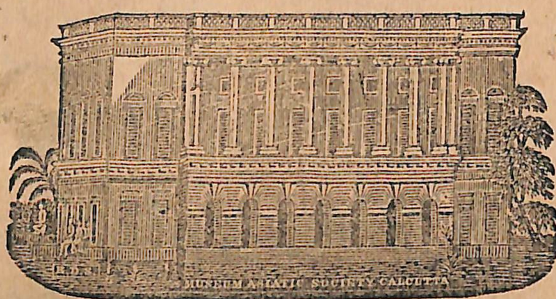
A

COLLECTION OF ORIENTAL WORKS

PUBLISHED UNDER THE SUPERINTENDENCE OF THE

ASIATIC SOCIETY OF BENGAL.

New Series No, 151.



THE

MUNTAKHAB AL-LUBÁB

OF

KHÁFÍ KHÁN.

EDITED BY

MAULAVÍ KABÍR AL-DÍN AHMAD.

PART I.

FASCICULUS IV.

PRINTED AT THE COLLEGE PRESS.

CALCUTTA:

1868.

از راه برده باخود هم بزم وهمدم مسند عشرت مي ساخت - و بعد
واقعهٔ عنبر کفاف نام در سرانجام امور ملکي مي پرداخت - زمام
اختیار ملک و سپاه چنان بکف اقتدار او برده بود که وقت سوار شدن
نوکران عمدهٔ دیگر در رکاب و پای فیل او پیاده رفته عرض مطالب خود
و بادشاهي مي نمودند - تاآنکه چون میان عادل شاهیه و نظام الملکیه
مدام عداوت شدید و فوج کشي بود در ایام اقتدار او و شوهر او خبر
رسید که عادل شاه با لشکر آراسته و فیلان جنگي و توپخانهٔ جهان
آشوب برای مقابله مي آید - نظام الملک به تهیهٔ جنگ برآمدن
پرداخت - آن غداره گفت که سر فوجي و اختیار این جنگ بمن
واگذارند - اگر از اقبال پادشاه بر خصم غالب آمدم تا قرنها بر زبانها
جاري خواهد بود که یک زن نظام الملک با پادشاه بیجاپور مقابله
نموده هزیمت داد - و در صورتیکه خدا نکرده قضیه برعکس شود
خواهند گفت که پادشاهي زني را مغلوب ساخت و باز بتدارک
مي توان پرداخت - نظام الملک را حرف او مقرون بصواب نمود
و محبوبهٔ نازنین خود را مامور بسر لشکري فرمود - و او به ترتیب
لشکر و آراستن فیلان کوه پیکر و تسلي واستمالت پیکارپیشگان رزم جو و
گرد آوري دلاوران شعله خو پرداخته و توپ خانهٔ عظیم آراسته خود
یراق بسته بر رخ نقاب مرصع انداخته بر فیل گردون شکوه سوار شده
امیران را بزبان خوش و لطف امید ها داده باظهار وعده و تهدید
و وعید سرگرم کارزار ساخته کرّهٔ بسیار از مرصع و طلا ونقره موافق دستور
دکهن که بعد ظهور تردد برای دل خوشي سپاه انعام مي نمایند تیار
نموده وقت سواري باخود گرفته در مقابلهٔ فوج خصم آمده اقدام

بکارزار و آراستن صفوف نموده هرساعت با امرای یمین و یسار دلبری و ترغیب نموده تهوري مي نمود و از هرکه اثر شجاعت و جلادت و تردد ظاهر مي‌گردید کرۀ مرصع و طلا فراخور زیاده از رتبه بدو رسانده موقوف برامید نسیه نمي گذاشت - و همراه از شیرینیها سبدها پر کرده داشت که باگرهاي نقره موافق دستور دکهن براي جذب قلوب پیاد هاي توپ خانه پیهم مي رساند و باعث دلگرمي سپاه میگردید تا آنکه فوج عادل‌شاه را از پیش رو برداشت و بحملهای مردانۀ آن زن مرد اوگمن چند هزار مرد مقتول و اسیر گردیدند - و زن صف شکن بفتح و نصرت بخدمت نظام‌الملک رسیده بیشتر از پیشتر معزز و محبوب گشت - الحاصل خان جهان لودي از زنی بازی مي خورده چنان ملکی را بقلیلي که بخرچ انعام یکروزۀ پادشاهان هندوستان وفا ننماید از دست داده خود را نزد ولي نعمت و عالمي مطعون ساخت *

درین آوان ابو طالب پسر آصف خان را بخطاب شایسته خان مخاطب ساختند - درین سال خان خانان ولد بیرم خان که از نامداران بي همتای روزگار بود بعد انقضاي هفتاد و دو سال از مرحلۀ عمر ودیعت حیات نمود وباعث ملال خاطر عاطرگردید *

سابق مقرر بود که پادشاه صورت خود را بر پارچۀ طلائي مدور بوزن یک توله مسکوک ساخته طرف دیگر شبیه شیري که بران آفتاب سوار باشد سکه زده با امراي مقرب خاص مي بخشیدند که بر چیره بسته باعث افتخار خود و زیب دستار مي داشتند - و بعضی درگردن انداخته برروي سینه بجای حرز جان نگاه میداشتند -

درین سال حکم فرمودند که شبیه را کلان تر از پنج تولهٔ طلا ساخته بامرای مخصوص مقرب می داده باشند - درین اوان از نزد امام قلي فرمان فرمای توران خواجه عبد الرحیم ایلچي که ازخاندان مشهور ملک بود با محبت نامهٔ مشتمل بر اظهار مدد برای جنگ ایران در تلافي دعوی آن اصلاح و فسادي که میان شاهنشاهی و شاهزادهٔ ولي عهد بمیان آمده بود رسید - درین روز ها مهابت خان که از مدت گرد خیال رانا بحال تباه سرگردان بود بشفاعت ندامت و اعتراف تقصیر بامید عفو جرائم عرائض پي در پي بحضور ارسال داشته التماس نمودکه بحضور آمده بعد شرف ملازمت و تسلیمات خطا بخشي بمهم شاه جهان بدستور سابق کمر جهد بسته روانه گردد - پادشاه جرم بخش خطاپوش التماس اورا مقرون باجابت فرمودند - بعد رسیدن مهابت خان بحضور و روانه نمودن بدکهن در اوائل ماه اسفندار متوجه کشمیر همیشه بهار گردیده و سیرکنان و شکار افگنان آخر ماه مذکور بآب چناب رسیدند *

ذکر جشن سال بیست ودویم خاتمهٔ جلوس جهانگیري
مطابق (95) دوم شهر رجب سنه هزار و سي شش هجري

اول روزجشن این سال بعرض رسید که مکرم خان حاکم بنگاله بر کشتي با ساز عشرت سیر و تفرج دریا مي نمود از صدمهٔ بادتند کشتي برگردید و مکرم خان با جمعي غرق بحر فنا گشت - نزد اهل شگون آن خبر نامیمون افتاد - فدائي خان را بعد از قبول

(95) در اقبال نامه بستم نوشته *

ده لک روپیه پیشکش و نذر که هرسال در سرکار پادشاه و نور محل
مي رسانده باشد صوبه دار بنگاله مقرر فرمودند - بعد رسیدن بکشمیر
مرض دائمي رو بشدت آورد و صحت بدن بانحراف مزاج مبدل
گردید روز بروز برکسل طبع مي افزود و علاج حکماي حاذق سودنمي
بخشید و مرض بامتداد کشید و از سواري فیل و اسپ که بسیار
رغبت داشتند ماندند و اثر وجع در هر بن مو ظاهر گردید - هرچند
که خود را بسیر سبزه و گل مشغول مي نمودند دل رغبت نمي
نمود - و از همه ماکولات و مشروبات حتي افیون که رفیق سالها بود
طبع نفرت کشید و سواي چند پیالهٔ شراب هیچ چیز خواهش نمي
شد - و علامات سفر آخرت ظاهر گردید - درین ضمن شهریار بی عیار
که بدو سه مرض مبتلا گردیده موي ریش و بروت بباد داده بود
بتقاضاي مصلحت ظاهر هوا خواهان بدخواه باوجود منع نور جهان
بیگم براي رفتن لاهور بقصد علاج سماجت زیاده نموده مرخص
گردید - و داور بخش پسر خسرو را که نورمحل حوالهٔ شهریار نموده
بود و از بي رشدي و بي جوهري بار سنگین دانسته از خود جدا
نموده در حضور گذاشت بارادت خان سپردند - و از کشمیر کوچ طرف
لاهور فرمودند - بمنزل راجور که نزول واقع شد در راه پیالهٔ شراب
خواستند بر لب نهاده که از گلو فرو نرفته برگرداندند - تا رسیدن
بدولت خانه کار بنزع کشید - وقت چاشت اواخر ماه صفر
سنه هزار و سي و هفت [۱۰۳۷] هجري بسفر آخرت پرداختند

چرخ را جام نگون دان کز مي عشرت تهي ست
باده از جام نگون جستن نشان ابلهي ست

در ین وقت از اندرون و بیرون آثار رستاخیز محشر ظاهر گشت و نور جهان بیگم از وقوع این حادثه جهان در چشم او سیاه و تباه مي نمود - هرچند برادر را براي فکر تکفین و تدفین و مصلحت ملکي طلبید آصف خان بعذرهاے مختلف بدفع الوقت پرداخت - و باتفاق اعظم خان و جمعی از امرا که بآصف خان همراز و دمساز بودند داور بخش پسر خسرو را از قید بر آورده بمژدهٔ سلطنت که خواب و خیال محض بود مبشر ساختند - چون او میدانست که این سلطنت بي اعتبار دو سه هفته خون بهاني بیش نیست باین امر بي اختیار راضي نگشته اضطرار و انکار بسیار نمود فائده نداد و بعهد و سوگند تسلي او نموده بتقاضای مصلحت چون گوسفندی که عوض جان مریض برای تصدق بیرون آرند بر تخت نشانده چتر بر سر او گردانده شرط نثار و مبارك باد بتقدیم رساندند - نورجهان بیگم که لاله وار دل سوختهٔ نقش واژگون فلك بود چار ناچار نعش رفیق آخرت را باخود همراه گرفته با هزاران نالهٔ زار و دل بیقرار به لاهور آورده درباغ خود مدفون ساخت و آصف خان از منزل بهنبر بنارسي داس نام را که در یلغار رفتن ید بیضا مي نمود مهر خاص انگشت خود را از عدم فرصت حواله نموده نزد شاه جهان بتاکید اکید روانه ساخت - و آنچه بایست گفت زباني پیغام داد - و بسرعت رسیدن و اول نزد مهابت خان رفتن و باز باتفاق او ملازمت شاه جهان نمودن و سزاولي نمودن براي زود روانه شدن شاه جهان مبالغه که باید نمود - چون نور جهان برای سلطنت شهریار از اضطرار بیقراري بسیار داشت و همشیرهٔ دویم که

درخانهٔ صادق خان بود شوهر او نیز با نورجهان همراز گفته مي شد اصف خان چوکي بدر خانهٔ هر دو همشیره فرستاده راه آمد و رفت امرا و نامه و قاصد بند نموده بود - شهریار غافل از بازي روزگار بوده در لاهور بعد از شنیدن خبر واقعهٔ جنت مکانی خود را چون سلطنت بازي میر و وزیر اطفال پادشاه موسوم ساخته از ناموافقت تقدیر غافل گردیده بتصرف خزانهٔ لاهور دست سخاوت و بخشش دراز نموده از جملهٔ نود لک روپیه که موجود بود هفتاد لک روپیه براي جذب قلوب امرا بصیغهٔ انعام و علوفهٔ پیشگي نوملازمان ومساعده در هفتهٔ اول که بدو هفته ایام فرمان روائي او نکشید بخشید - پسر دانیال را که با او بود براي مقابل فوج داور بخش و آصف خان سرفوج ساخته تعین نمود - و ازان طرف آصف خان داور بخش را با کوکبه و دبدبهٔ شاهي و تجمل پادشاهی بر فیل نشانده خواجه ابو الحسن را و مخلص خان را با سادات باره هراول نمود و از آب لاهور گذشته مقابله و مقاتله روے داد - هنوز صدای دار و گیر بلند نگردید که فوج شهریار فرار اختیار نمود - بعضي خود را بقلعهٔ لاهور رساندند و جمعي بفوج داور بخش پیوستند و شهریار نزدیک در قلعه ایستاده چشم بر راه مژدهٔ فتح بود بر خبر برگشتگي طالع خود مطلع شد - از سراسیمگي سر از پای خویش نشناخته راه قلعهٔ ارك اختیار نموده محصور گردید - و فوج داور بخش بگرد حصار آمده بمحاصره - پرداختند و روز دیگر همین که علم زرافشان خاور از مطلع مشرق با تیغ فتح و نصرت نمایان گردید اکثر مردم درون و بیرون قلعه از دور و نزدیك امان طلبیده نزد آصف خان آمده ملحق شدند - اختصار کلام آنکه شهریار را چون مرغ پر و بال کنده

از قفس قلعهٔ ارک بر آورده نزد داور بخش آوردند و مثل گناهگاران ملازمت فرموده مکحول ساخته بقفص زندان اجل محبوس نمودند - و پسران دانیال را نیز برصورت شهریار ساخته یار و رفیق او گرداندند - و یمین الدوله آصف خان حقیقت را بخدمت شاهنشه زمان شاه جهان صاحبقران نوشته روانه ساخت - و بنارسي داس که از بهنبر رخصت شده بود مسافت بعیده را تا بقلعهٔ نظام الملک به بیست روز طی نموده موافق ارشاد آصف خان سرراه بخانهٔ مهابت خان رفته بر سرگذشت اطلاع داده و مهابت خان همان زمان بنارسی داس را باخود گرفته بدر حرم سرا رفته خبر اندرون محل فرستاده مخبر ساخت - همین که شاه جهان صاحبقران بیرون تشریف فرمودند بنارسي اول مهر سکهٔ یمین الدوله را گذرانده داب ملازمت و تعزیت و تهنیت را بآئین رسولان آداب دان بتقدیم رساند - حضرت صاحبقران اشک ریزان استفسار احوال نمودند - وبساعت سعید باتفاق اخترشناسان هند و فرس که براي سرانجام زیاده ازهفته توقف نشد اواخر ربیع الاول سنه هزار و سي هفت هجری بطریق استعجال ازراه احمد آباد براهبري ظفر و اقبال مرحله پیماي منزل مقصود گشتند - و بآصف خان فرمان ازروي عنایت مشتمل بر رسیدن بنارسي وبدولت وفیروزی متوجه شدن طرف دارالخلافت مصحوب امان الله بداک روانه ساختند - وباوجود اطلاع تقصیرات خان جهان لودي که در برهان پور صوبه دار بود جان نثار خان را مع فرمان لطف آمیز نزد او روانه فرمودند - و آن بي سعادت از توهمي که بسبب ظهور نمک بحرامي خودش دامنگیر گردید و براهنمائي دریاخان

رهیله و آقا افضل دیوان دکهن که برادر او دیوان شهریار بود و بر احوال شهریار برگشته طالع و نورجهان بیگم اطلاع نیافته بود بجواب ناصواب پرداخته درجواب فرمان عرضه داشت نیز نانموده جان نثارخان را آزرده خاطر ساخته روانه نمود * بیت *

چو تیره شود مرد را روزگار
همان او کند کش نیاید بکار

و بدان نافرمانی وعدم اطاعت فرمان اکتفا ننموده فرزندان خودرا در برهان پور همراه سکندر خان لوحانی گذاشته باجمعیت خود و بندهاي پادشاهي مثل راجه گجسنگه وغیره که در رفاقت آن بي سعادت مجبور و معذور بودند طرف ماندو آمده اکثر قصبه ومحالات مالوا را بتاخت وتاراج آورده بعضي جا عاملان و منصوبان خود گذاشته طبل مخالفت و بغی را بلند آوازه ساخته به برهانپور مراجعت نمود - و حضرت صاحب قران چون بمنزل و معبرگذر بابا پیاری رسیدند عرضه داشت شیرخان عرف ناهرخان مشتمل بر اظهار اطاعت و فدویت خود و ارادهٔ فاسد سیف خان بنابر ملاحظهٔ تقصیر سابق و از راه خجالت سلوکی که با عبد الله خان نموده بود رسید لهذا فرمان سعادت عنوان مشتمل بر تفویض صوبه داري احمد آباد بنام او که بعد نائب گذاشتن و بنسق آنجا پرداختن سیف خان را نظربند ساخته بحضور بیارد صادر فرمودند - و خود بگذر بابا پیاري از آب نربدا عبور نموده در منزل سنور شرف نزول فرموده براى جشن وزن مبارك حكم مقام نمودند و چون همشیرهٔ کلان نواب قدسیه ممتاز محل درخانهٔ سیف خان بود و خاطر

مبارک قدسیه با همشیرهٔ خود محبت وافر داشتند از طرف ناهمواري و خبر بیماري سیف خان خاطر جمع نبود شفیع سیف خان گردید - بموجب التماس بیگم خدمت پرست خان را فرمودند به شیر خان پیغام رساند و خود خبردار باشد که نظربند ساختن سیف خان بضرر جاني او منجر نگردد *

درین منزل و جشن عالمي که بفیض رسید دلیر خان بارهه آمده شرف اندوز ملازمت گردید و خبر مقید و مکحول گردیدن شهر یار و پسران دانیال از روي عرضه داشت شیر خان که بموجب نوشتهٔ صرافان لاهور رسیده بود بعرض رسید - بعد رسیدن سیف خان که کار بقصد هلاک نمودن خود رسیده بود بشفاعت نواب قدسیه قلم عفو بر جرائم او کشیده گشت و مورد عنایات بي پایان گردید و از مژدهٔ جان بخشي بیماري سیف خان در آن واحد بصحت مبدل گشت و شکر این عطیهٔ الهي که در خیال و وهم او نمي گذشت بجا آورد - چون موکب همایون بمحمود آباد دوازده کروهی احمد آباد نزول فرمود شیر خان باتفاق عیسی خان و میرزا ولي شرف اندوز ملازمت گشت شیر خان را بمنصب پنج هزاري و صوبه داري احمد آباد سربلندی بخشیدند و عیسی خان بپایهٔ چهار هزاری دو هزار سوار و حکومت تتهه مفتخر و معزز گردید و خدمت پرست خان نزد یمین الدوله مع فرمان بدست خاص مشتمل بر اینکه هرچه کردي مستحسن افتاد اما اگر نظر بر امن و دفع آشوب شهر یار را با پسران دانیال که مادهٔ فساد و فتنه اند روانهٔ شهر عدم سازي قرین مصلحت هواخواهان ملک

و سلطنت خواهد بود فرستادند

* بیت *

سر وارث ملک تا بر تن است * تن ملک را فتنه بر آهن است

بعد رسیدن فرمان قضا جریان بلاهور آصف خان مطابق حکم بعمل آورده به بیست و دویم جمادي الاولی نام بردها را آوارهٔ صحراي عدم ساخته ریشهٔ حیات مخالفان دولت را بر انداخته خطبهٔ نام نامي صاحب قران ثانی شاه جهان زینت بخش منابر ساخت - بعده که رایت ظفر توام نزدیک سرحد رانا رسید رانا کرن که در ایام شاه زادگي در رکاب عالي شرط جان فشانیها بجا آورده بود بسعادت زمین بوس رسیده مورد عنایات گردید و بعد رسیدن موکب جاه و جلال ظفر اقبال باجمیر پیاده بر مزار حضرت خواجه معین الدین چشتي قدس الله سره العزیز تشریف آرزاني فرموده مبلغ خطیر بخادمان و مستحقان آن درگاه رسانده فرمودند که مسجد سنگین آنجا بنا نمایند و بکار پردازان امر شد که بنایان چابک دست و معماران باوقوف مع مصالح حاضر و موجود سازند و محالات صوبهٔ اجمیر بموجب درخواست مهابت خان بجاگیر او مرحمت و مقرر فرمودند و جا بجا براي محافظت و نگاهباني زراعت و حفظ مال و ناموس رعایا و زبردستان و تنبیه زبر دستان قدغن خدا ترس حق شناس تعین فرمودند *

اواخر جمادي الاخری سنه مذکور بدار الخلافت آگره بفرخي و فیروزي شرف نزول واقع شد و عالمي از مشاهدهٔ جمال کامیاب گردید *

ذکر سلطنت ابو المظفر شهاب الدین صاحب قران ثاني شاه جهان پادشاه غازي که بده واسطه بامیر تیمور صاحبقران میرسد

از چمن اخبار سلاطین کامگار و گلشن آثار خواقین نامدار چنان نگهت روح پرور بمشام سامعان این خبر ورزیده که چون ابو المظفر شهاب الدین صاحب قران ثاني شاه جهان پادشاه غازي که بده واسطه بامیر تیمور صاحب قران گیتي ستان انار الله برهانه مي رسد چنانچه بحیز تحریر در آمده در دار الخلافت شرف نزول فرمودند و هفتم جمادي الاخری مطابق بیست و پنجم بهمن ماه الهي سنه [۱۰۳۷] هزار و سي و هفت بعد انقضاي یك و نیم ساعت رمالي رونق افزای تخت سلطنت هند گردید - از سرنو منابر فلک منزلت مساجد بخطبهٔ نام نامي سامعه افروز جهانیان گشتند - و زر سرخ و سفید سرخ روئی تازه از اسم شریف خاقان زمین و زمان بهم رسانید و از تهنیت این نوید فرحت افزاي سراپا امید نسیم مسرت و دلخوشي جان تازه در قالب ساکنان بحر و بر عرصهٔ پر وسعت هندوستان بهشت نشان ادمیدن گرفت

شه گیتي ستان جمشید ثاني * سر افرازي ده تاج کیاني
خدا خوانده ازان شاه جهانش * مسخر شد زمین و آسمانش

از طنطنهٔ کوس شادي عدو مال بیزوال و برقص آمدن رامشگران

زهره مثال و نغمه پردازي مغنيان حور تمثال که چون طاؤسان بهشت عنبر سرشت بجلوهٔ خراميدن درآمدند زمين و زمان لبريز عيش و نشاط گرديد *

وزان جشن فرح بخش و طرب خيز
همانان شد زمين از عيش لب ريز
نه تنها ساز عشرت شد طرب ساز
که برگ عيش عالم شد خدا ساز
جهـــان امـــروز داد خورمي داد
ز مادر گوئي آن دم خورمی زاد

بعد تقديم اداب تسليم و نثار اميران بشبستان محل خورمی تشريف بردند - ابتداء نواب قدسيه ارجمند بانو بيگم مخاطب به ممتاز محل خوانهاي سيم و زر وطبقهاي پر از لعل و گوهر برسم مبارک باد برفرق همايون افشانده عالمی را از نزول و نثار آن کامياب ساخت - بعده جهان آرا بيگم و همه پردگيان سرادقات سلطنت شرط نثار و تهنيت بجا آورده صفحهٔ ايوان فلك وسعت را بحر و کان زر و گوهر ساختند - دولک اشرفي و دو(شش) لک روپيه بمهد عليا ممتاز محل و يک لك روپيه بنواب قدسيه جهان آرا بيگم و بروشن آرا بيگم و ثريا بانو بيگم مرحمت فرمودند - و ساليانهٔ مهد عليا دو (ده) لک روپيه و درماهٔ جهان آرا بيگم صبيهٔ کلان هفتاد هزار روپيه حکم نموده مخاطب به پادشاه بيگم ساختند و ديگر حجله آرايان گلشن سلطنت را پنجاه پنجاه هزار روپيه مقرر فرمودند - و چهار (چهار و نيم) لک روپيه براي پادشاه زادهاي جوان بخت دارا شکوه و شجاع و اورنگ

زیب که در لاهور بودند به بیگم صاحبه سپردند - و یک لک روپیه
بپادشاه زادهٔ والا نژاد محمد مراد بخش که درحضور بود عنایت
فرمودند - و اول دیوان بعضي بدعتهاي نامشروع مثل سجدهٔ
نمودن در مقابل عنایات و در وقت آب نوش جان فرمودن و
بجاي تاریخ ماه عربي سال هجري ماه و سال شمسي آلهی بقید
سنه جلوس اکبري نوشتن ممنوع نموده عوض سجده زمین بوس
چهارتسلیم مقرر فرمودند و تاریخ ماه عربي و بسال هجري را از
سال و ماه جلوس مقدم داشته ماه الهي را با سال مطابق آن
قرار دادند - و در بارهٔ فضلا و دانشمندان صاحب کمال و فقرای
صاحب حال فرمودند که وقت ملاقات شروع بدعاء مسنون سلام
علیک می فرموده باشند - و وقت رخصت بخواندن سورهٔ فاتحه
اختتام نمایند وسکهٔ روپیه و اشرفي یک طرف بکلمهٔ توحید واسم
خلفاي راشدین و طرف دیگربنام نامي شرف زینت پذیرفت -
و در مقابل آن قرص بي سکه مهر و ماه رواج اختیار افتاد - و اسم
نور الدین جهانگیر پادشاه را با لقب جنت مکانی بتحریر آوردن
مامور فرمودند - به یمین الدوله آصف خان فرمان عنایت آمیز
مشتمل بر مبارکباد مخاطب بعموي بجان برابر آصف خان با باقی
القاب نوشته طلب حضور فرمودند - و مهابت خان را مخاطب
بخان خانان سپه سالار مهابت خان ساختند و بمنصب هفت
هزاري هفت هزار سوار سه اسپه و دو اسپه و چهار لک روپیه نقد
و دیگر مرصع آلات مع فیل و اسپ خاصه با ساز طلا ممتاز فرمودند -
اگر بتفصیل اسم و منصب امیران و عطاي انعامات پردازد اختصار

سخن بطول کلام منجر میگردد لهذا هرجا ضرور داند بتحریر و اظهار
اسم امرای ذو الاقتدار خامه را رطب اللسان خواهد گردانید - و نام
نامی را به اعلی حضرت و صاحب قران ثانی و آنچه بزبان خامهٔ
فصاحت بیان بی اختیار جاری گردد بتسطیر آن قلم را شاداب رقم
خواهد ساخت - قاسم خان بصوبه داری بنگاله مقرر گردید وصوبهٔ بهار
از تغییر میرزا رستم صفوی بخان عالم و صوبهٔ کابل بلشکر خان مفوض
فرمودند - و صوبهٔ پنجاب و ملتان بنام منصوبان یمین الدوله آصف
خان مسلم داشتند و صوبهٔ برهانپور بتقاضای مصلحت بخان جهان
لودی مغضوب بحال فرمودند و صوبهٔ مالوا بمظفر خان و کشمیر
باعتقاد خان و صوبهٔ اوده به باقر خان و اله باد بجهانگیر قلی خان
بدستور سابق برقرار داشته تغییر و تبدیل راه ندادند و دیگر خدمات
صوبه داری و قلعه داری و فوجداری وعمال جا بجا هرکه بودند برای
بحالی و استقلال او حکم صادر گردید - هر سه پادشاه زاده که در
لاهور بودند بموجب حکم با یمین الدوله بحضور رسیدند و محمد
مراد بخش مع بیگمان و پردگیان حرم باستقبال رفته بخدمت
حضرت اعلی آوردند - و اعلی حضرت از راه شفقت بی اختیار
برخاسته هر یکی را در بغل مرحمت گرفتند و تا مدت در آغوش
لطف داشتند و هرکدام نذر و نثار گذراندند - و یمین الدوله که
بعد از گذرانیدن بیست هزار اشرفی و یک خوان جواهر و
دو هزار روپیه قدمبوس حاصل نمود - سر اورا برداشته بهر دو دست
به سینهٔ مبارک ضم ساخته بآغوش نوازش در بر گرفتند و بعطای
خلعت و اسپ و فیل و جواهر آلات که ازان جمله یک پرتلهٔ

قیمت لك روپیه بود که جنت مکاني درجلدوي فتح دکهن بخشیده بودند مفتخر ساختند - و منصب هشت هزاري هشت هزار سوار دو اسپه سه اسپه و خدمت وکالت و لقب عمو ارزاني داشتند - و شایسته خان خلف کلان ارشد یمین الدوله بمنصب پنج هزاري چهار هزار سوار سرافراز گردید - و دران روز سي امیر باضافهاي نمایان و عنایات بی پایان سربلند گردیدند - و ارادت خان میربخشي را بتجویز یمین الدوله مسند وزارت و قلمدان مرصع مرحمت نمودند و صادق خان را خدمت میربخشي عطا فرمودند *

ذکر جشن سال دویم از جلوس و نوروز عالم افروز

مطابق سنه هزار و سي و هشت هجري

درین جشن سایبان فلك تمثال مسمی بدلبادل که در طول و عرض و رفعت بر آسمان زیاده سري مي نمود و عرصهٔ زمین متحمل ثقل آن نمي گردید و حکم چرخ فراخ دامان دیگر بهم رسانده بود بخرچ مبلغ خطیر و فرصت ایام کثیر باهتمام کارفرمایان فراش خانهٔ کشمیر زینت تیاري یافته با فلك برین دعوی همچشمي داشت حکم باستاده کردن آن نمودند - و در عرصهٔ دو ماه که چندین هزار فراش بدستیاري فیلان قوي هیکل شب و روز تردد مي نمودند ایستاده نتوانستند نمود و از ایستاده شدن آن زمین و آسمان را آرایش تازه رو داد - و همه اسباب سرور و کامراني زینت سرانجام پذیرفت - و از هر طرف پري رخساران حور مثال رونق افزای بزم عشرت گشتند و مغنیان خورشید لقا و لولیان گلعذار از آتش شعشعهٔ رخسار گلنار بگرم نمودن دف کف

کشودند - و رامشگران ماه سیما از صداي چنگ و مردنگ بهم آوازي بزم بربط و تال و بهم آهنگی رباب و موسیقار گوش زهرهٔ چنگي را چون تار طنبور گوشمال دادند * بیت *

ز رقص شاهدان لاله رخسار * نم از بهر اصول آمد بگلزار

ز آتش گاه مینا شعله سر زد * خرد چون دود از محفل بدر زد

از بیستي تا هفت هزاري بعطای خلعت و اضافه و اسپ و فیل و جواهر سرافرازي یافتند - و فضلا و فقرا و شعرا و ارباب طرب درخور قسمت کامیاب گشتند و لشکرخان را صوبه دار کابل فرمودند - پنجاه لک روپیه بمهد علیا و بیست لک روپیه نقد و جواهر و زیور به بیگم صاحب یعني جهان آرا بیگم و پنج لک روپیه بشاه زادها مرحمت شد - جمله درین جشن عالمافروز یک کرور و شصت لک روپیه‌ازان جمله سي‌لک بامرا باقي بخدمهٔ محل و شاه زادها بعطا در آمد - خواجه عبد الرحیم که از سادات و خاندان مشهور گفته مي شد ازجانب امام قلی‌خان والي توران آمده پنجاه هزار روپیه سواي عنایات دیگر یافت - چون عبد الله خان فیروز جنگ در مکافات اعمال نکوهیده آخر کار از مدت گرفتار زندان کم عنایتي گشته بود خواجهٔ مذکور شفیع جرائم او گردید و از سرنو مورد عنایات بی پایان گشت و منصب پنج هزاري و پنج هزار سوار و پنجاه هزار روپیه نقد مرحمت فرمودند - یاقوت حبشی دکهن که خود را هم چشم عنبر بد مآل مي گرفت چون رو بدین درگاه آورده شرف اندوز ملازمت گردید بعطای منصب سه هزاري و خلعت و اسپ و فیل و نقاره سرافرازي یافت - مهابت خان خان خانان از

تغییر خان جهان لودي صوبه دار دکهن مقرر شد - و خان جهان لودي
را بصوبه‌داري مالوا مامور فرمودند و بمهابت خان حکم نمودند که
خان زمان پسر خود را عجالةً روانهٔ دکهن سازد - خواجه عبدالرحیم
باجل طبعي رحلت نمود پسر اورا مورد عنایات فرمودند - دریاخان
لودي که در ایام شاه زادگی قولا و فعلا ازو تقصیر و اداي خارج
سرزده بود چون روي ندامت بامید شفاعت باین درگاه آورد قلم
عفو بر جرائد افعال او کشیده بمنصب چهار هزاري سه هزار سوار و
عطای خلعت و اسپ سر افراز نمودند - خواجه ابوالحسن از اصل
و اضافه بمنصب پنج‌هزاري پنج‌هزار سوار سربلندي یافت - نذرمحمد
خان‌را اگرچه در ایام شاه زادگي بآن جناب ارادت خاص بود اما ازانکه
اکثر در عالم نشهٔ شراب اختیار خود نداشت در ایام اختلاف
سلطنت باغواي فتنه‌پردازان بر سر کابل فوج کشي نموده نواح آن‌را
مکرر بتاخت و تاراج در آورده از ترک و تازیهاي بیجا تزلزل تمام در
کابل انداخته اذیت و خرابي تام بحال سکنه و رعیت آنجا رساند
و باوجود مانع آمدن امام قلي خان برادر کلان او نام امنیت در ان
طرفها نگذاشته هرجا از هر جنس که یافتند از ماکولات و حیوانات
زنده و مرده و ملبوسات و غیر آن آنچه که بدست جفاکاران خونخوار
آمد دست رد بران نگذاشته باوجود هزیمت خوردن مکرر بطریق
قزاقي در اذیت سادات و شرفا و صلحا و علما و مشایخ آن دیار
می کوشیدند - و سه ماه بر محصوران و رعایاي مال گذار کمال
صعوبت گذشت - و ظفرخان و یعقوب خان و شمشیر خان و سعادت
خان و غیره و حاکمان و کومکیان کابل و اطراف در دفع ضرر آن

جماعه کوشیده گاه غالب و گاه مغلوب مي گردیدند - آنچه از تعدي آن جماعه بر مسلمانان روداده اگر بتفصیل آن پردازد باعث ملال مطالعه کنندگان خواهد گردید بعده که حضرت اعلی به تعدي آن جفاکاران اطلاع یافته خواجه ابوالحسن مشهدي مخاطب بلشکر خان را براي تنبیه آن جماعه روانهٔ کابل فرمودند - و از عقب خان خانان مهابت خان را با دیگر امرا نامزد نمودند - بسرهند نارسیده خبر فرار ازبکان مردم آزار رسید حکم شد که در سرهند توقف نموده با باقي منصوبان پادشاه زادها و خدمهٔ محل که از لاهور بحضور طلب گشته اند همراه شده مراجعت نمایند *

بر دانشمندان نکته سنج ظاهر باد که سهرند را سابق سرهند مي نوشتند و فی الواقع تا سهرند در سلطنت غزنویه بود یعني بتصرف سلاطین غزنوي بود اسم سرهند اسم با مسمي گفته مي شد بعده که فرما روایان ممالک محروسهٔ هندوستان سر اطاعت و فرمان بري درگاه آسمان توامان نهادند بلکه نام و نشان دیگر فرمان فرما نمانده و تا آن طرف کابل و قندهار در قلمرو لا یزال سلطنت هند درآمد حضرت اعلی فرمودند که سهرند مي نوشته باشند - و لشکر خان که بعد رخصت هیچ جا توقف نور زیده شانزدهم محرم بکابل رسید بعد عرض رسیدن لشکرخان و خبر فتح و فرار ازبکان یک لک روپیه مصحوب قاضي زاهد روانهٔ کابل ساختند که بسادات و شرفا و صلحاي غارت زده برسانند - و باوجود مژدهٔ فتح و فرار ازبکان ناهنجار از شنیدن تعدي که بر مسلمانان آن دیار رفته بود بسیار اثر ملال بر چهرهٔ پادشاه حق آگاه ظاهر گردید - گویند دو سه برابر

محصول یکسالهٔ بلخ و بدخشان سواي آنچه که غارتیان بردند
بتصرف محمد خان در آمده بود *

چون تقریب جمع و حاصل توران و هند بمیان آمده لازم
آنکه آنچه از جمع و محصول ایران و توران و هندوستان مولف
بادشاه نامه بزبان قلم داده و هرچه از روي دفاتر تحقیق
مسود اوراق گردیده تخمینا بتحریر در آمد و محصول تمام ایران
آنچه از مال پیشکش سوای عشاري که آن مقرر نیست قریب
دو کرور و پنجاه لک روپیه مي شمارند که مراد از هشت لک
و دوازده هزار تومان عراق باشد و باوجه عشاري دو کرور و
هفتاد و پنج لک روپیه که قریب هشت لک و نود هزار تومان
باشد کم زیاد مي شود - اگر تومان سي روپیهٔ هندوستان که پنجاه
عباسي گویند اما در تحصیل سي و پنج عباسي از رعایاي مالگذار
مي گیرند - و در ایران چون جمع هرساله مال مقرر است اختلاف
آفت کم زیاد چندان دران راه نمي یابد برخلاف جمع هندوستان که
در یک سال لکها بهزارها و هزارها بصد دوصد منجر مي
گردد بهرحال تمام محصول ایران بجمع سه چهار صوبه از جملهٔ
شش صوبهٔ دکهن نمي رسد و محصول محال بلخ و بدخشان آنچه
نوشته از سي لک روپیه تجاوز نمي نماید که یک کرور و بیست
لک خاني باشد برابر محصول یک صوبهٔ کم حاصل هندوستان و
و تنخواه یک امیر زیاده ازان است که محصول بیست صوبهٔ
هندوستان در عهد حضرت اعلی هشت ارب دام که مراد از هشت
صد کرور دام باشد و حاصل آن بیست کرور روپیه مي شود نوشته

اند - و بعد آن لغایت زمان حال که عهد مبارک محمد شاه پادشاه باشد قریب سه ارب دام از صوبهٔ بیجاپور و حیدر آباد بضبط درآمد - و جزیه که جمع کمال او به پنجاه و دولک روپیه رسیده بود باز در عهد خلد منزل رو به تنزل گذاشته مزید بران شده - اگر در دفاتر که مطابق آن تنخواه مي شود و دیگر هم بر دامهاي سیر حاصل و پرگنات ویران صوبهٔ احمد آباد و دیگر صوبجات افزوده شده اما آنچه بسبب ویران و خراب شدن ملک بوصول در مي آید بتحریر آن زبان خامه را آشنا ننمودن اولی - مگر انشا الله تعالی در ذکر سلطنت خلد منزل شاه عالم بتقریب بعضي روداد شمهٔ از احوال ملک و مال و حال رعایا و سپاه و تجار ناچار بزبان قلم خواهد داد *

چون در ازمنهٔ سابق که پادشاهان سلف دیوان عام مي نمودند براي استادن بندهای پادشاهي سایهٔ سرکه مانع آفتاب و باران تواند شد نبود حکم شد که عمارت عالي مشتمل بر چهل ستون که وقت نشستن دیوان عام براي تابش آفتاب و زحمت نزول رحمت بکار امیران آید در قلعهٔ دار الخلافت آگره و در دار السلطنت لاهور و دار السرور برهانپور بسازند و موسوم بخاص و عام گردانیدند - بعد تیار شدن چتر کرباس عرش آساس خاص و عوام حضور طالبای کلیم در صفت آن گفته

* بیت *

این تازه بنا که عرش همسایهٔ اوست
رفعت حرفي ز زینه (95) پایهٔ اوست

---

(95) ز رتبت

باغیست که هرستون سبزش سرویست
کاسایش خاص و عام در سایهٔ اوست

امام قلیخان والي توران در زمان حیات جنت مکاني عریضه مشتمل برین مضمون ارسال داشته بود که چون شاه عباس بمدد فرصت قلعه قندهار را بتصرف خود آورده اگر پادشاه زادهٔ جهان و جهانیان یعني شاه جهان صاحبقران ثاني که بگفتهٔ غرض گویان متهم بعدم اطاعت گردیده بمهم تسخیر قندهار مامور گردد ما هردو برادر باتفاق رفاقت نموده بعد تسخیر قندهار براي تصرف آوردن خراسان کمر بسته آن بلاد را نیز بتصرف اولیاي دولت خواهم آورد - ازجملهٔ آن ولایت مفتوحه هرچه شمایان عنایت خواهند فرمود بدان قناعت خواهم نمود و مدام در امداد و اعانت ملک قدیم و جدید خواهم کوشید - بار خواجه عبد الرحیم درین آوان از توران بحضور رسید - باوجود آن تاخت و تاراج که از نذر محمد خان و برادر او در کابل بظهور آمد بار دیگر همان مضمون را موافق انداز حوصلهٔ خود بزبان قلم داده بود - چون خواجه عبد الرحیم ازین جهان بآن جهان منزل نمود تحریر جواب آن در تعویق افتاد - و درین آوان نظر بر طریقهٔ جرم پوشان بسیار بخش کم پذیر براي رفع حجاب مقدمهٔ کابل جوابي بعبارت متضمن برچشم پوشي و اظهار تلطف و عذري که دستور و آئین بزرگان مي باشد مع لک و پنجاه هزار روپیه نقد و دیگر عنایات مصحوب حکیم محمد صادق (96) و خواجه

---

(96) در پادشاهنامه حکیم حاذق نوشته *

محمد صادق (97) پسر خواجه عبد الرحیم مغفور روانه ساختند و بیست هزار روپیه براي مجاوران روضهٔ حضرت صاحبقران فرستادند *

ذکر فراري شدن و بغي ورزیدن نرسنگه دیو

بندیله از حضور و مهم فرمودن بر او

چون نرسنگه دیو پدر جهجار سنگه (98) بندیله از ایام شاهزادگي حضرت جنت مکاني تا زمان حال در جرگهٔ ملازمان رکاب سعادت اندوز بود و جهجار سنگه در آواخر عهد جنت مکاني بسبب برهم خوردن بعضي نسق سلطنت رویهٔ بغي اختیار نموده در ملک پادشاهي دست درازي کرده بتاخت و تاراج مسافران اقدام مي نمود و خزانهٔ وافر اندوخته رعایاي خود را نیز پایمال ظلم و تعدي مي ساخت درین ایام که در فکر استیصال آن بد مآل بودند خبر بجهنم واصل گردیدن او رسید - نرسنگه دیو از شنیدن این خبر بحکم آنکه

* بیت *

بد گهر با کسي وفا نکند * اصل بد در خطا خطا نکند

نظر بر رویهٔ بزرگان بد کردار خود و ملجا و ماواي پر از اشجار خاردار و جنگلهاي دشوار گذاز و پشت گرمي خزانهٔ بیشمار در اواخر سال جلوس نیم شب معه همراهان بدسگال از دار الخلافت اکبرآباد بر آمده راه ادبار اختیار نمود - و بمجرد فرار نمودن طریقهٔ مفسدان مردم آزار را شعار نکبت دثار خود ساخته بدست اندازي ملک

---

(97) در پادشاهنامه محمد صدیق نوشته *

(98) - ن - ججهار *

و مال رعایا و مسافران پرداخت - چون بعرض رسید حکم شد که
خان خانان مهابت خان سپه سالار با ده هزار سوار و پنج هزار
بندوقچي و پانصد بیلدار و تبردار از راه گوالیار تعاقب ان سرگشتهٔ
دشت ادبار نمایند - و سید مظفر خان باره و اسلام خان و دلاور خان
و سردار خان و راجه رامداس و نظر بهادر و ده امیر دیگر براي
خراب و پایمال نمودن وطن و استیصال آن آوارهٔ وادي ناکامي
تعین فرمودند - لک روپیه با دیگر عنایات بمهابت خان مرحمت
نمودند - و بهمه دیگر امیران رعایت و عنایت پادشاهي مبذول حال
گردید - بخان جهان لودي صوبه‌دار مالوا نیز حکم رفت که با همرهان
خود و کومکیان آن صوبه بمدد مهابت خان برسد - و بهارت سنگه
بندیله که بر سر وطن ارث آن مرز بوم شوم بآن نمک بحرام عداوت
داشت نیز برو تعین گردید - و عبد الله خان فیروز جنگ را مامور
فرمودند که از طرف کالپي بملک او در آید - و بهادر خان
روهیله را حکم نمودند که با جمعي از بهادران رزم طلب و دو هزار
بندوقچي و بیلدار و تبردار بسیار از جانب شرقي بگوشمال او روان
گردد - و جمعي از فوج یمین الدوله با نوکر عمدهٔ او نیز سردار علاحده
مقرر کرده تعین فرمودند - و خود بهمرکابي دولت و نصرت بشهرت
شکار رایت علم بر افراشته رخ دولت خانه بآن دیار نمودند - و بعد
ورود بفتح پور جشن وزن سال قمري سال سي و نهم از عمر شریف
انعقاد یافت - اول ربیع الثاني مطابق آذر ماه الهي مجلس
عشرت و نشاط پادشاهانه آراسته گردید - و آن نیر جهان تاب فلک
سلطنت در پلهٔ میزان عشرت طراز شرف نزول نموده زر و گوهر را

آبروي دو بالا بخشيد * * نظم *

از دولت وزن شاه فرخنده سير * زر گشت عزيز و آبرو يافت گهر

در پلهٔ ميزان چو در آمد گوئي * خورشيد نشست در افق تا بکمر

آنچه از زينت و آرايش محفل فردوس مشاکل و پيرايش بزم داد و دهش در مادهٔ امرا و ارباب استحقاق و اهل طرب بظهور آمده خامهٔ مقطوع اللسان در تحرير تفصيل آن قاصر است - بعد فراغ متوجه سير و شکار سمت قلعهٔ گواليار گشته چون حوالي قلعه شرف نزول رايات ظفر آيات گرديد اندرون قلعه تشريف برده تفرج مکانهاي آنجا نمودند- همين که برمکان محبوسان عبور واقع شد بر احوال زندانيان ترحم نموده چند نفري که حبس دائمي آنها شرعا و عرفا واجب و لازم بود نگاهداشته باقي جمع کثير که از مدت مديد دران عذاب شديد گرفتار بودند حکم خلاص آن جماعه فرموده آزاد ساختند *

از واقعهٔ کشمير بعرض رسيد که از جملهٔ غرائب مخلوقات ليل و نهار روزگار بحکم خالق ارض و سما در خانهٔ حسن محمد نام صبيهٔ تولد يافت روز هفتم بزبان آمده بفصاحت بيان بوالدين خود بطريق پند و اندرز گفت که بليهٔ عظيم بر مردم اين شهر نازل شدني است مردم شهر را از روي تاکيد بگوييد که براه خدا خير و تصدق بسيار نمايند - دويم آنکه در خانهٔ باقر نام کشميري فرزندی متولد شده که اصلا راه بول و غايت ندارد *

و فوجهاي صحرا نورد شير نبرد که براى استيصال جهجار بد سگال تعين شده بودند بعد رسيدن نزديک قلعهٔ احداث

کردهٔ آن بد کردار امیران شیرشکار بمحاصرهٔ آن حصار پرداختند
وهمت بر قلع ریشهٔ شجر شقاوت آن نابکار گماشتند و از هرطرف
بهادران شیر جنگ و پلنگ صولتان شیر چنگ سر به بیشهٔ
آن بد عاقبت گذاشته تیشهٔ بیخ اجل اشجار حیات او گردیدند -
و دبدبهٔ نزول موکب همایون بگوالیار علاوهٔ تقویت بهادران قلعه
کشا و دل باختن آن شقي خسران مآل گردید - و وکیل زبان
فهم براي عفو جرائم و خطا بخشي فرستاده معروض داشت که اگر
صفحهٔ اعمال این سیه نامه بآب دجلهٔ عفو شست وشو یابد من
بعد قدم جرأت نافرماني را پیش نگذارم - درین ضمن بعرض رسید
که عبد الله خان و بهادر خان رهیله و بهار سنگه بوسیله کمند
همت قلعهٔ ایرج را که ملجاي آن غول دشت ادبار بود مفتوح
ساختند - و قریب[1] سه هزار کافر را بقتل رساندند - بعد عرض
رسیدن بندهاي جان نثار بعنایات پادشاهانه و بهار سنگه بندیله
بنوازش نقاره سرافراز و بلند آوازه گشتند - و چون عمده هاي لشکر
بحضور رسیدند بشفاعت آنها التماس عفو جرایم تقصیرات جهجار
سنگه بعز قبول در آمد و اورا دست بسته آورده ملازمت فرمودند
هزار اشرفي نذر و پانزده لک روپیه و چهل فیل بطریق جرمانه
گزراند و از جملهٔ چند محال مفتوحه که بطریق غصب در تصرف
آن بد سگال بود موافق تنخواه چهار هزاري چهار هزار سوار در جاگیر
او وا گذاشته باقي بعبد الله خان و خان جهان لودی تنخواه نموده
همه درسرکار ضبط نمودند *

ذکر جشن سال سیوم از جلوس مطابق سنه هزار و سي و نه

جشن آغاز جلوس سال بهجت افروز عالمي از خاص و عام ارباب حاجت کامیاب مقاصد گردیدند و در عیش و نشاط بر روی صغیر و کبیر آن سرزمین کشودند * * بیت *

دهان شیشهٔ می باز کردند * بقلقل عیش را آغاز کردند

چون مهابت خان خان خانان که صوبه دکهن باو مقرر فرمودند بصوبه داري دارالملک دهلی مامور گردید - ارادت خان وزیر را بصوبه داري دکن مقرر فرمودند و قلمدان مرصع وزارت را بافضل خان خانسامان مرحمت نمودند و خانسامانی بمیر جمله مقرر شد چنگیز ولد عنبر حبشي که بحضور رسیده بود بمنصب دو هزار و پانصدي هزار سوار و خطاب منصورخان سرفرازي یافت *

از سوانح کابل بعرض رسید که بامیان نام قلعهٔ که میان بلخ و کابل واقع است و بتصرف ازبکان درآمده بود بنده های پادشاهی آن سرزمین از تصرف آنها بر آورده بتقاضای مصلحت مسمار نمودند - بحری بیگ ایلچی ایران که با نامهٔ تهنیت جلوس بطریق استعجال از نزد شاه ایران بدون هدیه رسیده بود بعد ملازمت بست هزار روپیه و جیغه و خلعت مرحمت نمودند - چون اکثر بادشاهان سلف هند خصوص محمد اکبر پادشاه غازي که تا شش هزار فیل فراهم آورده بود در آرزوی بهمرساندن فیل سپید که ازان بجز نام نشان نمي دادند عمر بپایان رساندند ونیافتند درین ایام بمدد طالع صاحب قراني خواجه نظام نام تاجر که طرف بنادر پیگو و آچهي رفته بود آنجا چهاوهٔ فیلي که هنوز رنگ آن مایل

بخاکستري نا مشخص بود بحسب اتفاق بدست آورده درکمال لاغري نظر بر ندرت رنگ او خریده اراده هندوستان نمود و دوازده سال آن فیل نزد او ماند و روز بروز رنگ او مانند اثر صبح صادق از سیاهي مائل و مبدل بسفیدي مي گردید تا آنکه بلون بلور و کافور از همه عیب بري برآمد چون سید دلیرخان که در جاگیر او مدتي آن تاجر قیام داشت بران اطلاع یافته آن جانور کمیاب گران بها را بقیمت خاطر خواه خریده بطریق پیشکش روانهٔ درگاه والا نمود نهایت پسند افتاد و مجراي او شد و موسوم بگجبت [99] ساختند - روزي که بران خود بدولت سواری فرمودند طالباي کلیم این رباعي را بدیهه گفته بنظر گزراند * رباعي *

بر فیل سفیدت که مبیناد گزند * شد بخت بلند هرکه او دیدهٔ فگند
چون شاه جهان برو برآمد گوئي * خورشید شد از سپیدهٔ صبح بلند

خان جهان لودي که اسم او بیرم بود در ایام سلطنت جنت مکاني بمدد تقاضاي طالع از پایهٔ ادنی بمرتبهٔ اعلی رسید در ایام شورش حضور و دکهن که صوبدار آنجا بود حق نسک قدیم ولي نعمت را منظور نداشته چنانچه سابق باحاطهٔ تحریر درآمده با نظام الملکیان ساخته ولایت بالاگهات را که از پنجاه و پنج کرور دام جمع داشت و بعد بخرچ آوردن کرور ها خزانهٔ دو پادشاه و بکار آمدن لکها از مردم سادات و شرفاي هر دیار مفتوح ساخته بودند و بطمع شش لک هون از دست داده بود و وقت عزیمت حضرت اعلی از

---

[99] در بادشاهنامه نامش گجپتی نوشته *

دکهن بدار الخلافة که فرمان طلب مشتملبر اظهار عنایات و عفو
تقصیرات مصحوب جان نثارخان بدستخط خاص صادر گردید و
تکلیف رفاقت از روی لطف نمودند در جواب کلمات لا یعني و لغو
برزبان آورد و در تقدیم آداب فرمان گرفتن نیز مقصر گردید و علاوهٔ
آن تنگ ظرفي دیگر کار فرموده از برهانپور بمالوه آمده بعضي
محالات را تاخت و تاراج نموده بمحاصرهٔ ماندو پرداخت بعد
رسیدن خبر و مزدهٔ جلوس حضرت اعلی بر تخت دار الخلافة که
بهلول و غیره امرا همراه او نظر بر مال اندیشی متفرق شدند دست
از محاصره برداشته به برهانپور شتافت و بعد این همه تقصیرات
عریضهٔ متضمن بر تهنیت جلوس و ندامت افعال ایام گذشته که
از راه تیره بختي و ضلالت ازو صادر شده بود بحضور ارسال داشت
هرچند که حضرت صاحب قراني مي دانستند که از راه ناچاري
که زبان و دل او باهم اتفاق ندارند عذر خواه گردیده باز از راه خطا
بخشي و جرم پوشي صوبهٔ برهانپور و برار بر او چندگاه بحال داشته
بعده که مهابت خان را بصوبه دکهن مامور فرمودند اورا بصوبداري
مالوا سرفرازی بخشیدند چون بکومك مهم جهجار سنگه بندیله مامور
گردید بعد از فراغ فتح بحضور رسید اصلا حرف کم التفاقي بر زبان
نیاوردند بلکه چندان لطف بر حال او مبذول فرمودند که نزد ظاهر
بینان کینه خواه این معني بسیار غریب نمود اما ازانکه گفته اند
الخاین خایف مدام نظر بر تقصیرات زیاده از اندازهٔ تحمل سابق
ترسان و لرزان مي بود و لشکري نام پسر مخلص خان که با پسران
آن بد سرانجام همدم و هم بزم گردیده گاه گاه بطریق مطائبه بل

اظهار دوستي برزبان مي آورد که با این تقصيرات از دام تدبير
پادشاهان غافل ماندن و از اندیشهٔ انتقام آن فارغ بودن از طریقهٔ
حزم و دانائی بیرونست امروز فرداست که جزاي اعمال ناصواب
عاید حال شمایان خواهد گردید پسران خانجهان برین مذکور اورا
اطلاع دادند و آن پیر کهن کار بران خلاصهٔ تذکار مطلع گردیده
متوهم گشته در بحر فکر دور از کار فرورفت و ترک رفتن در بار
و مجراي نموده در خانه منزوی گردید و قریب هزار سوار تجربه
کار کارزار دیدهٔ انتخابي بدر خانهٔ خود نشاند پادشاه بر ینمعني
اطلاع یافته اسلام خان را برای تسلي او فرستاده سبب توهم زیاد
استفسار فرمودند در جواب انحراف مزاج حضرت را دربارهٔ خود
و نظر بر مال آبرو که در قوم افغانان و همه صاحب عزتان جان
و مال فداي آبروی مي توان کرد ظاهر ساخته عذر خواه گردیدهٔ
التماس نمود که یا خط آزادی جان بخشي که توقیع رستگاري
بندهاي قدیم مي باشد عطا شود یا حکم شود که سر بریدهٔ خود
را بر سر نیزهٔ نموده بخدمت بفریسم حضرت فرمودند که براي
نجات او امان نامهٔ بمهر یمین الدوله باو بدهند بعد ظهور این
عنایات چند روز بدستور سابق بمجرا میرفت باز از گفتهٔ
مصاحبان برهم کار که بدین مضمون دلفگار خاطر نشان او نمودند که
همه عنایات و الطاف براي آبداري تیشهٔ قطع شجر حیات تست
و زسواس و هراس آمیز بیش از پیش در دل آن بداندیش راه
یافت و درسرانجام تهیهٔ فرار افتاد آصف خان برینمعني اطلاع
یافته بعرض رسانده برای چوکي نشاندن بر درخانهٔ او التماس

نمود فرمودند که تعین چوکي بدون تحقیق و ثبوت تقصیر باعث
خفت اوست درین ضمن آنچه که فیلان و اسپان و جواهر داشت
نوشته بطریق نذر و پیشکش که در سرکار ضبط نمایند فرستاده و چند
فیل و جواهر قبول نموده باقی را معاف فرمودند اما آخر از توهم
غضب سلطاني که نمونهٔ قهر الهي است و خطاهای او زیاده
از اندازهٔ قبول عقل در عالم خطا بخشي وجرم پوشي بود شبي
از شب‌ها بعد انقضاي دو ساعت نجومي با سایر متعلقان صغیر
و کبیر که بعضي را بر فیلان و برخي را بر اسپان برقع پوش سوار
نموده جریده خانه بدوش گشته معه دوهزار سوار افغان جرار که اکثر
آن از خویش و تبار و یکجان و دو قالب بودند و دوازده نفر فرزندان
و داماد و دوصد سه‌صد پیاده و شاگرد پیشهٔ هوا خواه قدیمي از آگره
نقاره و طبل زنان برآمده مرحله پیمای تیه حیراني گردید پهرشب
بعرض اعلی حضرت رسید پادشاه همان ساعت خواجه ابوالحسن
و خدمت پرست خان عرف رضا بهادر و سید مظفر خان
بارهه و نصیر خان و غیره قریب بیست امیر نامي و راجهاي
نامدار براي تعاقب او خلعت داده مرخص فرموده سزاولهاي
شدید براي بر اوردن تعین نموده از دیوان بر نخواستند بعده که عمل
یازده گهري شب که مراد از فرصت چهار گهري از ابتداي وقت
عرض رسیدن تا رساندن خبر و بر آمدن امیران از دروازهٔ شهر باشد
بر آمدن محمد رضا بهادر میر اتش و غیره هفت هشت امیر
و دو سه راجه معروض گردید و براي برآمدن دیگران تاکید و تهدید
و وعدهٔ وعید آمیز نموده اندرون محل تشریف بردند *

برضمیر منیر هوشمندان ظاهر باد که سرانجام و اطاعت امر نوکران
مرشد پرست و پرداخت پادشاهان خانه‌زاد پرور که وتقید درامور ملکي
درزمان سلف بدین مرتبه بود که از وقت عرض رسیدن تابرآمدن امیران
ازشهر که هرچند اسپان زیر زین وشتران و فیلان زیر بار سرانجام سفر
و تهیهٔ سرانجام جنگ موجود باشد درفرصت سه چهار گهري بر
برآمدن نظر بر رویهٔ آن زمان حرفیست که عقل در قبول آن
تردد تام دارد و شاهد صدق اینمقال محال انتقال آنکه صبح روز
دیگر بعد برآمدن شش گهري روز که خان جهان لودی روي کنار آب
دهول پور که هژده کروه عرفي از اکبرآباد است رسیده در تردد
و گذراندن فرزندان و قبایل بود که ناگهان گرد سیاه رسیدن لشکر
ظفر اثر از عقب نمودار گردید و آن سیل کوه فنا بنظر غیرت پذیر
او در آمد و عمل یک پهر دو گهری کار بمقابله و مقاتله کشید و
خانجهان لودی چون اختر رجعت برگشته طالعان بعد از گذراندن
مال و عیال معاودت بقصد مقابل فوج پادشاهي نموده ثبات
قدم ورزیده بعضي مکانهای قلب کنار دریا را مورچال قرارداده
سد سیلاب فوج دریا موج گردید و لشکر پادشاهي که هر امیری
با خاصان معدود و جمعي از احدیان و برقندازان رسیده بودند
و باقي امیران و فوج چون سیل روان از پی هم دوان اسپ تاخته
مي آمدند مقابل گشته بمقاتله و کارزار پرداختند و بهادران رزم
طلب نقدهای جان را بر کف اخلاص گذاشته بجهت نثار کار
ولینعمت پیش قدمي بر یکدیگر مي نمودند خصوص خدمت پرست
خان یعني رضا بهادر بهادر بیشه بامردم توپخانه وخواصخان بهتي

و مرحمت خان بخشي احديان و سيد مظفر خان بارهه ابتدا
دست و بازو به تيراندازی كشودند و از هردو طرف باران نيسان
تير به‌بارش درآمد و دلاوران جنگ جو و مبارزان رزم‌خو يكه تازيهای
مردم مردانه و جانبازی رستمانه بهم چشمي همديگر بعرصهٔ ظهور
آوردند و خدمت پرستخان كه تير روی تركش و از بندهای جان
نثار مقرب بود بزخم تيری كه بر پيشاني او رسيد باوجود سرخوروئي
حاصل نمودن از جوي خوني كه بر چهرهٔ عقيدت آئين اودوان
گرديد وزخم كاری بود تا دم واپسين تردد های نمايان بظهور آورده
نقد جان را نثار راه مرشد و قبلهٔ برحق نمود چون شعلهٔ پيكار دران
بزم كارزار بلند گرديد و از افغانان رزم جو چپقلشهای مرد ربا برروی
كار آمد و هريكي از مبارزان هر دو طرف مرگ را بچشم خود
مشاهده نمودند بلكه سر را بباد فنا دادن مطاع بي اعتبار زيرپا
افتاده ديدند راجه بيتهلداس و پرتهيراج با جمعي از راجپوتان
و ديگر تهور پيشگان بدستور فدويت كيشان هندوستان از اسپان
فرود آمده بران كوته انديشان شجاعت نشان حملهای نمايان آورده
زخمي گشتند و خواص خان بهتي و مرحمت خان شرط تهوری
بجاآورده باعث قطع شجر حيات چند نفر افغانان با نام و نشان
گرديدند آخر كار زخمهای كاری برداشته در معركه افتاده صفحهٔ
زمين را گلنار ساختند و سيد محمد نبيرهٔ سيد مظفر خان بارهه كه
جوان نو نهال گلشن شجاعت بود بانوزده سيد بارهه كه هريكي
خود را از بهادران جلادت نشان ميگرفت در نظر جد نامدار
نقد هستي در راه ولينعمت بيادنيستي درداد و باظهار شجاعت

ارثي هاشمي شرط جان سپاری را بتقدیم رساند وسید مظفرخان
خود با پنجاه نفر از همراهان زخمهاي شمشیرو تیرو سنان که
زینت افزاي چهرهٔ مردان جلادت نشانست برداشته براي
اثبات محضر سرخرويي بمهر و نشان سیف حیدرکرار رسانید
و دو برادر راجه بیتهلداس با چند راجپوت و قریب هفتاد مغل
احدي دست از جان شسته گوی نیکنامي ازمیدان ربوده بچوگان
شمشیر لودیان سر و جان شیرین نثار نمودند * بیت *

نیاسود لشکر زخون ریختن * ز دشمن بدشمن در آویختن

پرتهیراج راتهور را باخود خان جهان سروکار مبارزت افتاد و هریکي
بزخم نیزه همدیگر مجروح ساخته سرکم نیاورده از کوتاهي اجل
از یک دیگر سالم جدا شده جان بسلامت بردند و دو پسر خانجهان
باسم عظمت خان و حسین خان و شمس خان دامادش با دو برادر
محمد خان و محمود خان نام که نبیره های خان عالم لودی مي شدند
و هرپنج پنجهٔ شیرزیان را روز نبرد رنجه میداشتند و در معرکهٔ مصاف
فیل دمان را امان نمي دادند معه شصت تن افغان که آنها اکثر
قرابت دور و نزدیک بخان جهان داشتند بعد جوهر نمودن عیال
و ناموس که عبور آنها از آب متعذر بود کشته گردیدند چون در وقت
دار و گیر و چپقلشهاي که با فرزندان خان جهان درمیان بود خان
جهان بموجب قسم دادن و ابرام آن مقتولان فرصت یافته با چند
سریت و دو زن که از آب گذرانده بود و جمعي از عورات دیگر
جماعتداران و هفت نفرپسران و خویشان قریب و جمعي از افغانان
دیگر که زنان اکثر انها خود را بآب زده غرق بحر فنا گردیدند از دریاي

چنبل عبور نموده تخته های کشتي را که قبل از رسیدن لشکر
پادشاهي آن طرف آب برده بودند شکسته راه راست گذاشته
مرحله پیمای دشت حیرانی گردید باقي همه بهیر صغیر و کبیر
معه مال وعیال بزوال وبال تاراج و اسیر گشتن و کشته گردیدن
درآمدند - بعد اتمام جنگ و کشته شدن جوانان با نام و ننگ و
گذشتن خان جهان از آب ندائي خان و خواجه ابوالحسن و معتمد
خان و رای راو و خان زمان و راجه جی سنگه و غیره امرا و فوج
عقب مانده پیهم رسیده باهم ملحق شدند چون بیدار خوابي شب
و ماندگی راه و ضرور گردیدن فکر تکفین و تدفین بندهای پیش
قدم جان نثار و خبر گرفتن راهی که خان جهان اختیار نموده و
موجود نیافتن کشتي همه علاوهٔ سبب توقف ورزیدن کنار آب گردید
و جمعي که زخمهاي کاري داشتند نیز مانع قصد عبور گردیدند
ناچار باقي روز و تمام شب کنار آب بصد هراس و دل پرتاب بسر
برده در تلاش کشتي ها و مدفون ساختن کشته ها و تداوي زخم
سپاه نیم جان شب را بپایان رساندند روز دیگر بعد دو پهر عبور میسر
آمد و میان خان جهان و امیران پادشاهي که از آب گذشته
تعاقب نمودند هفت پهر تفاوت حایل گردید و همه جا سراغ
جویان از راه گوالیار و چندیري تعاقب کنان مرحله پیمای گردیدند
تا انکه از گوندوانهٔ برار هر دو فوج سربر آوردند چون خان جهان از
راه بندیل کهند گذشته بود راجه و راجپوتان آنجا در همه باب
شرط خدمت و رفاقت روز بیکسي بجا آورده تا گوندوانه رساندند
و بعد رسیدن سرحد گوندوانه راه تعلقهٔ نظام الملک که خان جهان

سوختهٔ آتش رعایت مردم همان دیار بود اختیار نمود و از کوه نشینان صحرا نورد ان مرز بوم هرکه در میخورد و برهبري باخود مي گرفت و باو رعایت انعام نقد و جنس نموده و منت احسان اورا قبول کرده برای پي غلط گرفتن سپاه عقب رهنموني مي نموده و هرجا لشکر پادشاهي مي رسید براهاي پر از اشجار و جنگلهاي دشوار گذار سرگردان مي ساختند سید مظفر خان و خواص خان و راجه پرتهیراج و غیره زخمهاي کاري داشتند و لاعلاج براي علاج در دهول پور توقف ورزیدن لازم گشته بود حقیقت بحضور معروض داشت و از روی فضل طلب حضور شدند و بعطای خلعت و اضافه و آفرین سرخروئي تازه حاصل نمودند و بهلول میانه و سکندر لوهاني که باني رهنموني تقصیرات خان جهان گشته بود وقت برآمدن از دکهن ترک رفاقت نموده بودند درینولا باو پیوسته معاون او گردیدند *

چون بحري بیگ ایلچي شاه عباس از ایران مراسلهٔ محبت آمیز آورده هنوز مرخص نگشته بود که خبر واقعهٔ انتقال شاه ازین سرای فاني بروضهٔ جاوداني و قایم مقام او شدن شاه صفوي رسید بعد رسیدن این خبر بحري بیگ را مرخص ساخته از طرف خود میر ترک را جریده بدستوریکه بحری بیگ آمده بود ازین طرف نیز نامه باعزاز مشتمل بر تهنیت و تعزیت بطریق استعجال روانهٔ ایران نمودند *

نقل نامه بطریق اختصار بتحریر می آرد

شکری که بازای آن عطیهٔ گرامي نامتناهي و سپاسي که در برابر

این نعمت عظمی الهي زیبد هیچ زباني و عنواني بیان نمیتوان نمود - که بعد از غروب آفتاب عمر و دولت و انقضای ایام حیات و سلطنت عم جم جاه خلد آرام گاه جعل الجنة مثواه مثل آن کوکب عالم افروزي از افق دولت طالع و لایح گشته و مانند آن سزاوار تاج و تخت بر سریر دولت صفوت نشسته امید از کرم واهب بي منت آن است که این جلوس میمنت لزوم را بران صفوهٔ دودمان صفوي و ثمرهٔ شجرهٔ مصطفوي و دوستان آن دودمان رفیع الشان مبارك گرداناد - چون از قدیم الایام الی الان بمقتضاي تعارف ازلي که ممد و معاون رابطهٔ لم یزلیست میان خواقین این دودمان خلافت نشان و سلاطین آن خانوادهٔ عظیم الشان پیوسته رابطهٔ مودت مستحکم و همواره علاقهٔ محبت محکم بوده بموداي الحب یتوارث از سلف بخلف این عطیه گرائي از سابق بلاحق این موانست عظمی بارث مي رسید لهذا میانهٔ اعلی حضرت سلیمان حشمت جنت مکاني انار الله برهانه و آن شاه جمجاه رابطهٔ دوستي بحد برادري بود - و میان این نیازمند درگاه اله و آن پادشاه والا جاه خلد آرمگاه در ایام خجسته فرجام پادشاه زادگي نسبت محبت بمرتبهٔ انجامیده بود که آن جنت بارگاه را بمنزلهٔ عم بزرگوار خود مي دانست و آثار محبت و علامات مودت موروثي که رشك علاقه اخوت و ابوت تواند شد از طرفین مشاهدهٔ عالمیان مي گشت - و پیوسته در خاطر دوستي گزین مهر آگین این معنی مرکوز بود که هرگاه واهب العطایا نوبت این خلافت کبری و سلطنت عظمی را باین نیازمند درگاه الهي رساند بآن رضوان دستگاه دقیقهٔ از دقایق

دوستي نا مرعي نگذاشته آن چنان محبتي ورزد، که خواقين زمان از
تصور آن مستغرق بحر تاسف و رشک گردند - چون اعلی حضرت
جنت مکاني بحکم قضای آسماني بروضهٔ جاوداني شتافتند و نوبت
خلافت باين نيازمند درگاه الهي رسيد و عرصهٔ مرزبوم هندوستان را
از لوث وجود ناپاک مخالفان بآب شمشير خون فشان پاک
ساخت و تمام مملکت وسيع هندوستان که قبل ازين چندين پادشاهان
داشته اند و سياهان روی زمين آنرا سه ربع ربع مسکون شمرده اند
بتصرف اوليای دولت قاهره در آمد الحمد لله و ثم الحمد لله
و شکر لله و ثم شکر لله مي خواست يکي از معتقدان آگاه و منتسبان
درگاه آسمان جاه را برسم سفارت بطريق رسالت بخدمت آن عم
قدسي منزلت روانه سازد درين اثنا خبر واقعهٔ هايله و حادثه
نازلهٔ رحلت آن شاه جمجاه از دار فنا بعالم بقا رسيد و جراحت
کلفت قصهٔ پر غصهٔ جنت مکاني را تازه ساخت تا آنکه بامداد
مژدهٔ جلوس ميمنت مانوس آن عالي تبار گردون اقتدار بر سرير
سلطنت آن عم بزگوار و استقرار آن شاه جمجاه بر مقر دولت آن
خلد آرامگاه لشکر غم و الم را از گرد خاطر مهر آگين دور گردانيد -
و کلفت به بهجت و شدت بفرح و غم بشادی مبدل گرديد
رجاے واثق و اميد صادق از کرم عميم چنان است که هم چنانکه
اين جلوس همايون را برين نيازمند در گاه الهي مبارک ساخته آن
جلوس ميمنت مانوس را نيز بران کامگار نامدار مبارک گرداناد
و در وادی عدالت وانصاف و دوری از جور و اعتساف توفيق رفيق
سازد - چون شاه جمجاه را اعلی حضرت عرش آشياني بجاي فرزند

و حضرت سکندر شوکت جنت مکاني بمنزلهٔ برادر میدانستند
این نیازمند درگاه الهي آن رضوان دستگاه را عم بزرگوار
میخواند بمقتضاي این نسبتها آن نور حدیقه دودمان صفوي را
بمنزله فرزند ارجمند دانسته آن مراتب دوستي را که در خاطر
دوستي‌گزین مرکوز داشت که در ایام سلطنت و خلافت نسبت
بآن عم سلیمان جاه از قوه بفعل آورد انشاء الله تعالي نسبت بآن
فرزند کامگار نامدار بظهور خواهد آمد - چون عم غفران مال
بحري بیگ را از روي استعجال بجهت اطلاع اوضاع و استعلام
احوال فرستاده بودند او را بزوردي رخصت نمودة ما نیز سید
صحیح النسب و معتمد پسندیده حسب میربرکه را بر سبیل
استعجال براي استفسار احوال خیر مآل آن صفوهٔ دودمان صفوي
باتفاق روانه آن صوب فرمودیم که بعد از اداي مراسم تهنیت
و تعزیت و اظهار مراتب محبت و مودت آن معتمد را از احوال
خجسته مال خود کماینبغي آگاه سازند - و هر گونه امري که باعث
مزید اقتدار و هر نوع کاري که بموجب زیادتي استقرآن شاه والا
جاه در امور سلطنت آن دیار باشد این نیازمند را اشاره نمایند
که از قوه بفعل آورده بعالمیان نسبت دوستي بآن فرزند ظاهر
سازد - آن معتمد را زود مرخص نموده بارجاع مهمات و اعلام
مرغوبات که درین بلاد بهم میرسند گلشن محبت و چمن مودت
را نضرت و خضرت بخشند ایام سلطنت قرین کامراني و موجب
سعادت دوجهاني باد *

از واقعهٔ صوبه کابل و عرضداشت لشکرخان ناظم بعرض رسید

که اقغانان ضلالت آئین اصلا باحکام شریعت نمی پردازند و بنسبت
پیر گمراه خود که یکی از الحاد پیشگان بیدین بنای بدعتهای
مذموم دران مرزبوم گذاشته رفته انرا استغفر الله باعتقاد باطلهٔ
خود بجای آیه و حدیث دانسته طریقهٔ الحاد را شعار خود ساخته
رویهٔ ملحدان مباح پیشه اختیار نموده پیروی همدیگر مینمایند
یعنی زنان را بمجرد آنکه گاوی مذبوح ساخته مجلسی از هم
مشربان فراهم آورده پخته خوراندند بیعقد بتصرف وطی درمی
آرند - وقت طلاق سه سنگ ریزه بدست زن داده از خانه بدر می
سازند و زنان بیوه را داخل متروکات میت شمرده وارثان را در
نکاح آوردن و بدیگری هبه نمودن و بیع و شرا کردن جایز و مختار
میگردانند و هر مسافر اجل رسیده که دران سرزمین وارد گردد
و بدست آن نسناس صفتان حق نا شناس افتد دستگیر نموده شکار
حلال و کار مباح دانسته بملکیت خود در آورده از بیع و شراء آن
وجه معاش می سازند - و از متروکهٔ میت دختر و اولاد نسارا بی
نصیب می نمایند و در قتل و قطاع الطریقی صلحاء آنها سنت
و رویهٔ جد و آبا برهمدیگر سبقت نموده اینمعنی را جوهر رشد و کمال
و اظهار رشادت میدانند - ازین مقوله آنچه در بارهٔ آن غول نژادان
دون نهاد بدبنیاد در پادشاه نامه درج گشته اگر بتحریر همه خصایل
آنجماعهٔ بدسگال پردازد محمول بطریقهٔ عبارت آرایان تعصب پیشه
خواهد گردید - حاصل کلام آنکه بعد عرض حکم محکم قضا شیم صادر
شد که حکام توره و شریعت در صلاح و توبیخ آن بزجر و تنبیه
کوشند و بعد شداید تاکید که کار بفساد و هنگامه منجر گردد بمرور ایام

آن بدعتهای بدنام از میان آن انام کم شد اما گم نشد - چنانچه تا حال آثار آن بدعتهاي مذموم دران قوم باقیست *

چون بعرض مقدس رسید که خان جهان لودي خود را نزد نظام الملک بدولت آباد رسانده و خواجه ابوالحسن و دیگر امرا که تعاقب او نموده بودند بسرحد بکلانه رزیده باعانت زمیداران آنجا استقامت ورزیده هرچند بنامه و پیام نصایح آمیز خود و احکام جهان مطاع دکهني های معذور العقل که همیشه تیشه ندامت و بد مالي برپاي نخل خیال محال اندیشي خویش زده ثمرهٔ ناکامي چیده اند براي بدر ساختن آن مغضوب بارگاه سلطاني آگاهی میدهند فائدهٔ مترتب نمیگردد - و با وجود ذخیرهٔ سرکشیهاي سابق از گوشمال روزگار حریف آزار که همه وقت نقش مراد نمی آید غافل گردیده بذخیرهٔ چند روز قلعه مغرور اند و اطاعت امر و نهی چنانچه باید نمي نمایند - از شنیدن آن آتش غضب سلطانی شعله افروز گردید و در ساعت محمود وطالع مسعود یعني غرهٔ ربیع الاخری سنه هزار و سی و نه با عالم عالم سپاه رایت ظفر آیت جانب سرزمین جنوبی برافراشتند و کوچ بکوچ از آب نربدا گذشته همینکه داخل سرحد خاندیس شدند سه فوج بسرداري ارادت خان و شایسته خان معه اعظم خان و راجه گجسنگه که مجموع باهر سه سردار پنجاه هزار سوار مي شد تعین فرمودند و باز ارادت خان را بر کل لشکر و امیران هر سه فوج حاکم ساختند - واوایل ماه جمادي الاخري داخل برهانپور گردیده آن شهر را بدارالسرور موسوم گردند خواجه ابوالحسن که بدست آوردن خانجهان لودي مامور بود

بحضور رسیده ملازمت نمود و حقیقت پناه بردن خان جهان به نظام الملک و اعانت دکهني بعرض رسید *

ذکر سوانح و جشن سال چهارم مطابق
سنه هزار و سی و نه (چهل) هجري

آغاز سال چهارم از جلوس میمنت مانوس مطابق سنه هزار سي و نه هجري جشن سراپا سرور و بزم عالم افروز به ترتیبي که هرسال کارپردازان در سرانجام اسباب عشرت آنمجلس بهشت مثال اهتمام بلیغ بکار می بردند منعقد گشت و در هر کوچه و بازار ساز خرمي آماده گردید و امیران و شعرا و صلحا و ارباب طرب از فیض ذخیرها اندوختند و اهل نغمه و نشاط مامور گردیدند که بگرز طنبور و گلبانگ چنگ و رباب لشکر غم را خوارزار نموده اخراج نمایند

* نظم *

مغني ز طنبور شد گرز دار * نگردد چرا فوج غم خوار زار
پیاله بچشمک زدن گشت گرم * ز جوش ادا بسته شد راه شرم
برون تاخت از شیشه گلبانگ مي * خموشي گریزان شد از بندني

بیست لک روپیه نذر و پیشکش بیگمان و امیران از نظر گذشت و مضاعف آن بانعام درآمد و دوازده لک روپیه سالیانه از اصل و اضافهٔ مهد علیا مقرر فرمودند هفت هزار سوار منصب دار واحدي بهمراهي راو رتن و وزیر خان بجهت تادیب سرکشان تلنگانه تعین نمودند - رحیم خان داماد عنبر حبشي و بهروز خان نظام الملکي آمده شرف ملازمت حاصل کردند اولین را پنجهزاري دو هزار سوار و دومین را دو هزاري هزار سوار منصب معه خلعت و دیگر انعامات

عطا فرمودند - خواجه ابوالحسن را با شاه نواز خان وغیره براي تسخیر قلعه و اطراف ناسک ترمبک مرخص نمودند و بنام شیرخان ناظم احمد آباد حکم رفت که نایب در احمد آباد گذاشته خود را بمدد ابوالحسن برساند - و راجهٔ بگلانه نیز مامور برفاقت لشکر بتسخیر آن ضلع گردید - عبد الله خان بهادر از کابل رسیده شرف اندوز ملازمت گشت چون اعظم خان را با شایسته خان صحبت موافق نیفتاد عبد الله خان بجاي شایسته خان بسرداري مقرر گردید و و شایسته خان طلب حضور شد - درین آوان بعرض رسید که قریب دوازده هزار سوار دکهنيها با فوج شایسته خان و خان اعظم بطریق قزاقي یک دو بار مقابل شده شوخی نمودند بعضي مردم کار طلب بکار آمدند و بیشتر زخمي گردیدند چون بهادران لشکر پادشاهي نیز تردد نمایان بظهور آورده جمع کثیر آنهارا زیر تیغ آوردند آخرکار راه فرار اختیار نمودند واز مردم‌نامي پادشاهي امام قلي‌خان پسر جان‌سپار خان وپسر شجاعت خان و راجه سترسال [100] برادر زادهٔ راجه مان سنگه با دو پسر او و جمعي منصبداران و خانه زادان کم‌منصب بعد تردد مردانه داخل پیش قدمان جان نثار گردیدند و راجه گردهرداس و غیره پنج‌نفر راجپوت زخم کاري برداشته ازخانهٔ زین به زمین میل نموده صفحهٔ کارزار را گلگون ساختند بعد عرض مراتب بندهای جان‌نثار را طلبیده فرزندان و خویشان آنها را اضافه و خلعت و اسپ عنایت فرمودند و زخمهاي فدویان کار طلب

---

[100] ن - چترسال

را که از پیرایهٔ زخم آرایش چهره ساخته بودند بمرهم انواع لطف و
عنایت اضافهاي نمایان و انعامات بي پایان التیام دادند - جادو
راي نظام الملکي که با پسران و برادران و نبیره هاي سابق رو بدرگاه آورده
بمنصب بیست و چهار هزاري پانزده هزار سوار معه برادري مجموع
سرفرازي داشت دریتولا از کم طالعی و گمراهی بعضي بدطینتان
بار دیگر برخاسته رفته بقصد نوکري نظام الملک نزدیک قلعهٔ دولت
آباد فرود آمد ازانکه نظام الملک ازو بیدماغي زیاده از حد داشت
بعد از شنیدن خبر رجعت او بخاطر خود قرار داد که وقت ملاقات
او را غافل دستگیر نماید و محبوس سازد و با بعضي محرم و
همرازان مصلحت نموده انتظار مي کشید روزی که جادو رای را
اندرون قلعه براي ملاقات طلب داشت بشهرت خلوت اورا معه دو
پسر و نبیره با معدود چند ماذون آمدن ساختند همینکه جادورای
غافل باندرون درآمد ناگاه جمعي از کمین گاه برآمده بقصد زنده
بدست آوردن بر سر آنها ریختند جادو راي خبردار گشته با پسران
و همراهان دست به یراق نموده هرطرف حمله آورد چندي را کشته
و زخمي ساخته آخر کار با پسران و نبایر اسیر پنجهٔ اجل گردید و
شومي نمک حرامي هردو ولی نعمت قدیم و جدید کارخود
ساخت زن او گرجای نام که از زنان صاحب اختیار و عاقله و با هوش
گفته مي شد بعد از شنیدن کشته شدن شوهر و پسران اصلا بگریه و ماتم
مقتولان نپرداخته همراه جگدیو برادر خود و دیگر سپاهي که داشت
بر اسپ سوار شده آنچه از زر و زیور و نقد و دیگر اشیاي ضروري
توانست بر اسپان و فیلان که داشت برداشته و باقي همه همانجا

گذاشتند و آتش داده باستقلال تمام نقاره زنان روانهٔ سند کهپرکه
وطن و جاگیر قدیم و جدید پدر و شوهر او بود گردید و هرچند متصل
تسلي نامهٔ نظام الملک براي معاودت او رسید اعتماد بران ننموده
از سر نو سرانجام در جاگیر نموده روانهٔ درگاه والا گردید و بوساطت
اعظم خان جگدیو بمنصب چهار هزاری سه هزار سوار و پتنگ راو
نبیره او سه هزاری هزار و پانصد سوار و عطاي یک لک و سي هزار
روپیه و بحالي جاگیر وطن سرافرازی یافت - خان جهان لودي
از راه تدبیر سرا پا خطا بامید نجات خود که پادشاه را سراسیمهٔ اخبار
موحش اطراف نماید نوشتجات فساد افزا بافغانان و راس الروس آن
جماعهٔ که درکوهستان و جبال کابل و حسن ابدال همیشه سرکشي مي
نمودند فرستاده اشاره بربر افراشتن علم بغی نمود و ندانست کوه از
وزیدن تند باد بحرکت نیاید و نهنگ از تموج موج ترک دریا
ننماید - چون نوشتجات فساد آمیز او بسرگروهان آن قوم رسید افغانان
خلیلي و مهمندي و داؤد زئي و یوسف زئي و لودی و رهیله وغیره
از هرطرف چون مور و ملخ فراهم آمده ما بین پیشاور و اطراف آن
شیوهٔ بغی و سرکشی و طریقهٔ غارت و آدم کشي که جوهر ذاتي آن
بد نهادان دون نژاد است اختیار نموده بقصد تسخیر قلاع پیشاور و
دیگر بلاد مادهٔ فساد گردیدند - بندهاي عقیدت سرشت پادشاهی
کمر همت بر دفع آن قوم فتنه پژوه بسته چند گاه بسبب غلبهٔ آن
تبه کاران محصور گردیده در دفعیهٔ مضرت آنها کوشیده آخر نظر بر
شوخي زیاد آن ستم کاران تیره روزگار ناچار بقصد پیکار و مقابلهٔ آن
نسناس صورتان بدمآل برآمده از میمنت اقبال لایزال پادشاه عدو

مال آنها را از مقابل برداشته هزیمت فاحش داده دست بافغانان کشي کشاده دماغ از دمار روزگار آن گروه ناهنجار بر آوردند - چون خبر فتح گوشمال آن فرقهٔ بد سگال بحضور رسید بر عالمیان ظاهر گردید که تدبیر انگیختن آن فساد عظیم و آوازهٔ فتنهٔ پربیم خیال باطل بود و سوای منجر بافغان‌کشی گردیدن حاصل دیگر نداد - بعرض رسید که دیانت خان قلعه دار احمد نگر که از بندهای جان فشان بود در وقت فروختن ملک مفتوحهٔ تعلقهٔ نظام الملک که خان جهان لودي شش لک هون گرفته دست ازان ولایت برداشت قلعه دار مذکور دست از قلعه برنداشته چندین هزار دکهني را در ایام محاصره طعمهٔ گولهٔ توپ و تفنگ ساخته بود از ین حصار بند حیات فاني بقلعهٔ نجات جاوداني شتافت - حضرت افسوس نموده جان نثار خان را بجای او مقرر فرمودند - سادات خان و شرزه خان و ناوجي سه سردار نامي نظام‌الملکي بحضور رسیده ملازمت نموده در جرگهٔ بنده هاي پادشاهی در آمدند خواجه ابو الحسن که براي تسخیر ملک تلنگانه نامزد شده بود چون آثار گراني و کم آبي دران ضلع ظاهر شد و خرابي رسانیدن فوج نظام الملکی و در آمدن افواج پادشاهي علاوهٔ آن گردید عرصهٔ زندگاني بر لشکریان تنگ شد و کار بجائي رسید که ناني بجاني بهم نمي رسید و لشکر عاجز آمده بفکر تفرقه افتادند - خواجهٔ مذکور حکم فرمود که در دیهات ویران حست و جوُ چاه‌هاي غلهٔ که دران ملک مدفون مي سازند نمایند و در کوه و جنگل هاي پر از اشجار که رعایا با مال و عیال و غلهٔ یک ساله رفته ملجا و پناه خود ساخته اند بر آنها تاخته تا بیست

کروه سي کروه رفته در گرد اوري غله کوشند - درین تردد غلهٔ فراوان با دیگر ماکولات و اجناس بدست مردم لشکر افتاد - درین ضمن خبر رسیدن فوج نظام الملک انتشار یافت خواجه ابو الحسن با بهادران یکه تاز و مبارزان جانباز مقابل فوج دکهنیان که محلدار خان و غیره هفت هزار سوار بودند رفته کارزار صعب نموده بعد بکار آمدن و کشته شدن جمع کثیر از هردو طرف فوج دکهن را هزیمت داده غنیمت بسیار آوردند - چون خبر ناموافقت سرداران که هرکدام نظر بر پایهٔ مراتب و اعتبار بهم دیگر سر فرود نمی آوردند باعث برهم خوردن انتظام لشکر و شوخي خصم مي گردید بعرض رسید - یمین الدوله آصف خان را سر لشکري هرسه فوج دکهن فرمودند و عبد الله خان را که سابق سر فوج مقرر نموده مرخص ساخته بودند بفرداپور نا رسیده بسبب عارضهٔ بدني باتفاق سید مظفر خان بحضور مراجعت نمود - درین ضمن بعرض رسید که از اعظم خان و دیگر امرا تردد نمایان در تنبیه خان جهان لودي بظهور آمد مجملي از تفصیل آن بتحریر مي آرد - گویند اعظم خان که در ایام برشکال در پرگنهٔ بیرو مقرب خان دکهني در جالنه بسر برده در انتظار قابو و فرصت وقت بودند از شنیدن مقرر شدن سر فوجي یمین الدوله رگ غیرت اعظم خان بحرکت آمده و از جای خود با فوج دریا موج بقصد گوشمال عدو بد سگال روانه شده بطریق ایلغار شب و روز طی مسافت نموده وقت صبح غافل درحالتي که خان جهان لودي و دریا خان در موضع راجوری اسباب تجارت غارت کرده آورده بسپاه قسمت مي نمودند رسید

مقرب خان معه فوج نظام الملك كه براي مدد خان جهان نزديک
فرود آمده بود از شهرت رسيدن فوج پادشاهی رنگ رو و حوصله
باخته راه فرار اختيار نمود بعده چهار طرف لشکر خان جهان را فرو
گرفتند - بهادر خان پسر دريا خان كه با پدر عداوت شديد داشت
و هراول فوج اعظم خان بود باتفاق راجه جيسنگه و راجه بيتهلداس
و انی راي و ديگر راجپوتان رزم جو حمله آور گرديد و از عقب
سپه دار خان و خواص خان و سردار خان و مرحمت خان
بخشي احديان و اهتمام خان داروغهٔ توپ خانه بهيئت مجموعي
دست و بازو به تير اندازي و برقندازي و بان كاري كشاده هنگامه
دار و گير را بلند آوازه ساختند خان جهان ازان نزول بلاي ناگهاني
خبردار شده كمربسته و نا بسته بسراسيمگي تمام زنانرا بر فيلان و
اسپان سوار ساخته خود را با رفقا به پشت اسپ های زين شده و
نا شده رسانده جنگ كنان طرف كوه و غارها فرار اختيار نمود -
اگرچه سپاه مغليه بغارت و تاراج اسباب و قماش پراگنده شده
پرداختند اما سرداران تجربه كاردست از تعاقب خان جهان و
افغانان بر نداشته بلكه متوجه فراهم اوردن لشكر كه بتاراج مال
مشغول بودند نگشته سزاول هاي شديد براي گرد آوردن آنها تعين
نموده خودها با جمعي كه همراه مانده بودند درپي افغانان شتافتند
و بهر كه ميرسيدند سر از تن جدا و زين از آدم خالي مي ساختند و
بهادرخان كه بجاي آب تشنهٔ خون پدر بود دريا دريا گويان دران
دریای بی سر و پايان غوطه زده بهادريها بروي كار آورد و باتفاق
اهتمام خان و نرهرداس جهاله پاشنه كوب بالاي قلعهٔ كوه برآمده

چپقلشهاي رستمانه و ترددات بهادرانه نمود خان جهان ديدكه سيلاب
بلاي آسماني از سر كوه نيزگذشت فيل سواری عيال خودرا از روي
اضطرار باجمعي از افغانان طرف سيوگانو كه فراز كوه درراه واقع
است روانه ساخت و خود در غول ايستاده بهادر خان برادر زادهٔ
خود را كه اشجع روزگار گفته مي شد و در شجاعت با بهادرخان
همسنگ زور بود بمقابل او فرستاد و بهادر خان‌كه افغانان همراهي
و بغارت پرداخته بودند و با معدود چند رسيده بود نظر برقلت
جمعيت از اسپ پياده شده بدستور مبارزان جان باز بهم نبردي
هم اسم كمر همت بست و بكار آتش بار پرداخت و زد و خوردي
كه دران هنگامه از بهادر خان و ديگر همراهان او بظهور آمد اگر
بتحرير تفصيل آن پردازد محضر ابطال داستان رستم دستان
مي تواند گرديد - آخر بكوشش بسيار كه چندين راكب و مركوب را
از همديگر جدا نمودند دو زخم تير و يك زخم شمشير برو و پهلو
خورده محضر سرخروئي را بمهم رساند و نرهرسنگ جهاله و غيره
بلا فاصله رسيده داد مبارزت داده با جمعي از راجپوتان نقد جانرا
نثار كار ولي نعمت نموده‌گوي نيكنامي از ميدان جلادت ربودند و بعد
كشته شدن راجپوتان كه عجب آشوبي در عرصهٔ كارزار بظهور آمد
بر سر ديگر بهادران رزم جو افغانان هجوم و زور آورده حشر نشر قيامت
آشكار ساختند * بيت *

بسا زهرهٔ شير مردان گداخت * صدا برلب كوهساران نواخت

عرصهٔ كارزار برامیران پادشاهي تنگ آمد سپهدار خان و خواص خان
و مرحمت خان پشتهٔ‌كوه را پناه ساخته بضرب تير بمدافعت خصم

پرداختند راجه پهار سنگه از عقب خود را رسانده بمدد بهادر خان که
از رسیدن زخم های کاري و تردد نمایان عرصهٔ حیات برو تنگ
مي نمود پرداخت - درین ضمن اعظم خان ازین زد و خورد آگاهي
یافته خود را رساند راجه جی سنگه و بیتهلداس و راجه انوپ سنگه
و غیره راجپوتان عمده که طرف دیگر از سردار دور افتاده بودند نیز
خبر شنیده رام رام گویان با نیزه های جان ستان رسیدند و بازار رزم
بمرتبهٔ گرم گردید که تا سه ساعت نجومي کار بکوته یراق کشید
و پدر و پسر و دو برادر توام میان هم بر خون ریختن هم دیگر گوي
سبقت ازیك دیگر مي ربودند - هرکرا زخم کاري مي رسید آرزوي
زخم دیگر نموده قدم جرأت بقصد سربازي پیش مي گذاشتند تا
آنکه بهادر خان از طرف خصم از زخمهاي پیاپي از پا در آمد
و خان جهان نیز ثبات قدم از دست داده عنان را طرف فرار
معطوف داشت - و همه افغانان رو بهزیمت اوردند - بهادر خان
که از بسیاري زخم افتاده بود چون رمقي باقي داشت بمدد غیرت
از جای خود برخواسته باز روي بلشکر پادشاهي دست بشمشیر
برده حملهاي مردانه نموده اخر بزخم گولهٔ تفنگ افتاد راجپوتي آمد
که سر او را جدا سازد جمدهر از کمر بر آورده چنان افتاده بر راجپوت
انداخت که گوش او بباد داد راجپوت زخم خورده دست ازو بر
نداشت سر او را جدا ساخته با انگشتري دست و یراق او نزد اعظم
خان آورد اعظم خان سر اورا براي آویختن برسر دروازهٔ قصبه سهرد
و انگشتري که اسم او دران بود بحضور روانه نمود و باقي اسلحه و انگشتر
هاي مقتول بهمان راجپوت بخشید - چون از تاختن مسافت سی

کروه راه اسپان نعل انداختند و سم ستوران فرسودند و سواران را از
بیخوري و بي خوابي و کسل شب و روز راه رفتن طاقت حرکت
نماند براي آرام گرفتن فرود آمدند - خان جهان این توقف فوج
بادشاهي را غنیمت و از مدد طالع خود دانسته معه عیال و
ناموس پیشتر مرحله پیماي گردید قریب سه صد نفر افغانان
درین مابین مقتول و زخمي گردیده از خان جهان جدا شدند
و اعظم خان درویش محمد نام را با جمعي برای تعاقب خانجهان
تعین نموده خود هم بلا فاصله از عقب روانه‌گردید و کار بر خانجهان
بدین مرتبه تنگ شد که فیلي که بران عیال او سوار بود راه نمی
رفت عورات را فرود آورده برقع پوش نموده بر اسپان نشانده فیل سواری
ناموس او با عیال و ناموس دیگر افغانان و جمعي از افغانان که
پابند قبیله عقب ماندند بدست مردم پادشاهي افتادند و اسیر
گشتند و بعد حایل شدن شب تا روز و آوردن افغانان بجاهای قلب
و تنگنای غار هردو لشکر مانده و عاجز گردیده گرسنه و تشنه هرجاکه
رسیدند مثل بیهوشان افتادند - گویند اگرچه اعظم خان را کنار رود
خانه براي فرود آمدن جا میسر آمد اما چندان ماندگي و کسل
تردد بر سپاه اثر کرده بود که بعضي دور تر آب لنگر اقامت
انداختند از تعب کوفت راه تا کنار آب رفتن و دم آبي آشامیدن
بر انها شاق گردید و تشنه شب را بصبح آوردند و چندي از تشنگي
هلاک شدند - و بعد صبح دست از تعاقب برداشته طرف بندگاه
مراجعت نموده به بهیر رسیدند - چون همه حقیقت بعرض پادشاه
حق شناس رسید نسبت بحال همه رعایت و عنایت اضافه و

خلعت و اسپ و فیل و جواهر بظهور آمد *

درین اوان ساهو بهوسله پدر سیوا که داماد جادورای مقتول
و سیوا نواسهٔ او می شد بعد از کشته شدن جادو رای از نظام
آزرده گشته رو بدین درگاه آورد و از پونه و چاکنه که در جاگیر او
بود باعظم خان نوشته بامید بندگی امان نامه و فرمان طلب
درخواست نمود - بموجب نوشتهٔ اعظم خان فرمان قضا جریان
بنام او رسید و آن رگ و ریشهٔ فساد که در شش صوبهٔ دکهن
بدستور حرام خواران آن قوم تا زمان حال مادهٔ فساد مالی
و جانی سلسلهٔ آن بد سگال نکوهیده خصال روز افزون است و
آنچه ظاهر می شد تا باقی آبادی سرزمین دکهن قلع و قطع
شجر فساد آن ملعونان متعذر - چنانچه در ذکر سلطنت خلد
مکان بشرح و بسط بتحریر اصل و نسل و سبب طغیان ورزیدن آن
بداصل قلم را بجولان خواهد در آورد - با خویشان دو هزار سوار بحضور
رسیده بمنصب شش هزاری پنج هزار سوار و عطای خلعت و
اسلحهٔ مرصع و علم و نقاره و اسپ و فیل و انعام دولک روپیه
سرفرازی یافت و بهمه همرهان او منصب و هشتاد هزار روپیه
نقد مرحمت کردند و بر اعتبار او افزودند و احکام تنبیه رسانیدن
خان جهان لودی جا بجا بنام حکام و زمینداران و سرداران بتاکید
تمام معه سزاوالان صادر فرمودند *

ذکر تیره بختی باقی ایام خان جهان لودی

خان جهان و دریا خان خرد را به بیجاپور رساندند - انجا هم از
صدمات افواج پادشاهی و عدم توجه رفاقت بیجاپوریان توقف

نتوانستند ورزید و باز بدولت آباد بامید پناه نظام الملک روانه
گردیدند اعظم خان از شنیدن آن که سابق ارادۂ تسخیر وتصرف ملک
نظام الملک در خاطر او بود باوجود گراني غله و کم یابي کاه از
کمي باران آن سال که تفصیل قصۂ پر ملال آن بزبان خامۂ
سوخته زبان داده خواهد شد متوجه دولت آباد گردید - نظام الملک
مال و عیال خود و سپاه و رعایا را اندرون قلعۂ دولت آباد جا داده
فوج سنگین براي مقابلۂ فوج پادشاهي تعین نمود و بر سر کتل
که جاي قلب و براي دکهني ها مورچال خاطرخواه بود مقابله و
مقاتله رو داد بعد از زد و خورد بسیار و کشته شدن آدم بیشمار
هر دو طرف دکهني ها هزیمت خوردند و جمعي قتیل و اسیر
گردیدند - بعده که فوج پادشاهي داخل ملک نظام الملک شد
اعظم خان شروع به تنخواه نمودن پرگنات و محالات بامرا نموده
گماشتهاي جاگیرداران و منصوبان دکهني را از هرجا خارج نمودن
فرمود - و قلعۂ منصور گده که احداث کردۂ منصور نام یکي از غلامان
نظام الملک بود و دیگر قلاع را که اگر بذکر تفصیل محاصره و تردد
قلعه کشائي و جانبازي بندهاي پادشاهي باوجود ظهور آمدن
شرط قلعداري محصوران مفتوح گردیدند پردازد از سررشتۂ انتظام
اختصار نویسي گسسته مي گردد - و بضرب گولۂ توپ و تفنگ و
قوت سر پنجۂ اقبال تیموریه بتسخیر در آوردند و محصوران بعضي
مقتول و مغلول جمعي بقول امان خواستن و قلعه سپردن مامون
گشتند - خانجهان لودي از ملاحظه مغلوب گردیدن نظام الملک
و صدمات فوج دریا موج پادشاهي و اثر بلاي قحط و وبا که

از بلیهٔ ناگهاني آسماني دران ملك روي داده و از هرطرف
چون صداي نفسي نفسي روز محشر بگوش هوش باختهٔ او
رسید با مال و عیال و جمعي که رفیق روز بیکسي با او مانده
بودند بر آمده بقصد سمت شمالي راه کتل انتور که از راه هاي
قلب مشهور است فرود آمده از دهرنگاون و جوپره (101) شده
سرحد سلطانپور و تعلقهٔ اداس طرف چپ گذاشته از آب نربدا
عبور نموده بعد عرض حضرت اعلی عبد الله خان را که زیر کوه
فردا پور و سید مظفرخان را که در حضور بود و هر دو بعد از بیماري
صحت یافته بودند مامور فرمودند که بلا توقف و اهمال درپي
خصم بدسگال شتابند - و سرفراز خان و درگا داس و مادهو سنگه و
یکه‌تاز خان و جمعي از امرا با دو صد گرز بردار شجاعت پیشهٔ شدید
شیر شکار مرخص گشتند - و حکم شد که دو گرز بردار نزد عبد الله
خان رفته از راه سلطان پور و بیجا گره سزاولي نموده از آب نربدا
بگذرانند - و دو دو گرز بردار همراه هریکي از امرای نامدار مامور گشته
مقرر فرمودند که همه را بکنار آب باهم ملحق سازند - عبدالله خان و
سید مظفرخان در سرحد بیجا گره بهم‌پیوسته کوچ بکوچ طي مسافت
مینمود - چون بسرونج مالوا رسید خبر یافتند که خان جهان دو روز
قبل از ورود لشکر ظفر اقبال عدو مال آنجا رسیده دو حلقهٔ فیل از
فیلان پادشاهي که آنجا بودند گرفته از صدمات تعاقب لشکر
پادشاهي استقامت نورزیده پیشتر مرحله پیما گردید - چون وقت

---

(101) ن - چونپره *

عزیمت خان جهان از حضور بدکهن عبور بتعلقهٔ بکرماجیت پسر
جهجار بندیله واقع شد بکرماجیت شرط ضیافت و اعانت و بدرقه
همراه دادن بجا آورده مغضوب بارگاه آسمان جاه گشته بود - این
دفعه که باز بامید دستور سابق بآن سرحد رسید بکرماجیت که در
تلافي تقصیر گذشته انتظار صید جستهٔ سابق میکشید بعد شنیدن
خبر نزدیک رسیدن آن سرگشتهٔ وادی حیراني که هیچکس را چنین
روز ندامت نصیب مباد با فوج خود سوار شده بقصد شکار تاخت
و تاراج و دستگیر ساختن آن صید افگار خود را نزدیک آن برگشته
روزگار رساند قضا را خان جهان از شنیدن ارادهٔ او ازان سرحد تند و
جلد معه عیال که پابند وبال جان او بود گذشت و دریا خان که
نیم کروه عقب خان جهان بطریق چنداول میرفت مقابل بهم شدند
و هر دو گرم دار و گیر گردیدند بعد کشته شدن افغانان و راجپوت
طرفین گولهٔ تفنگ قضا بر پیشانیٔ دریا خان خورد و کشتیٔ حیات
دریا را حباب وار غرق بحر فنا ساخت - راجپوتان که از پیش رفتن
سردار خبر نیافته بودند دریا خان را خانجهان تصور نموده بودند سر
او را بریده بتاراج مال و عیال و قتال همراهان او پرداختند - خانجهان
آنروز فرصت یافته جان بسلامت بلا تردد آفت بدر برد - همراهان
دریا خان شرط غیرت و جانبازی را کار فرموده بعضي ناموس خود
کشته قریب چهار صد افغان با پسر دریا خان غرق دریاي خون و
هلاک گردیدند و قریب دو صد بندیله کشته شدند و بکرماجیت سر
دریا خان را با پسر او بحضور ارسال داشت و در جلدوي ان بعطاي
خلعت و جمدهر و شمشیر مرصع و نقاره بلند آوازه گردیده - و خانجهان

ازکشته شدن دریا خان که همدم و همراز و محرم باوفای خود میدانست
غرق دریای حیرت و سرگردانی گشته بادیهٔ پرنم سراز قدم نشناخته
بطریق یلغار مرحله پیما گردید - چون پانزده کروهی سندرهه رسید
ازانکه همراهان خان جهان و ستوران از یلغار چندروزه مانده و کسلمند
و زخمی گردیده بودند و خانجهان را نیز از تردد راه و فکر آبروی
ناموس و غیرت نام هوش بباد داده بود یکروز بالتماس پیک
اجل مقام ضرور گردید - دریتضمن سید مظفر خان بارهه که بجاذبهٔ
شجاعت ازلی همه جا پیش قدم بود چون بازیکه تاز و بلای سرنوشت
رسید و خانجهان خبر یافته بحالتیکه خدا نصیب هیچ بندهٔ خود
نسازد چارهٔ کار درین کار دید که پانصد سوار لائق کارزار که مددگار و یار
بیکسی توان گفت با خود نگهداشته باقی سواران زخمی را همراه
خزانهٔ و بهیر تاراج گشته که مانده بود یکمنزل پیشتر روانه ساخت و
خود مقابل سید مظفر خان آمادهٔ کارزار و جان سپاری گردید و عجب
مقابله و مقاتله رستمانه از هر دو طرف رو داد که سیدان بارهه مقابل
شمشیر افغانان که هریکی چون سد سکندر ثبات ورزیده داد شرط
نمکخواران آخر روز میدان پروانه وار بران شعله کوه زده جوهر
شجاعت بر روی کار آوردند و از افغانان نیز چپقلش های مردانهٔ
مرد ربا بظهور آمد که سادات بارهه افرین گفتند و بحملهای
هاشمی و حیدری که در مقابل افغانان جانباز نمودند هرطرف که
خانهٔ زین خالی میشد مضاعف آن سرو جان طرف دیگر بباد فنا
میداد و شمشیرها از غلاف بلا مدد دست بر آمده جوهر برش

* بیت *

ذاتی را بر روی خصم بعرصه نمودار میگشت

چو برق از رگ ابر بهر مصاف * برون گشت شمشیر خود از غلاف
چنان گشت دست و بغل کارزار * که شد تیغ ها جفت مقراض وار
شیرزاد خویش خان عالم دران گرمیٔ هنگامه رسیده تحفه جانرا نثار راه کار ولي نعمت نمود و درگا داس راجپوت نیز بهم چشمي او بعد دست و پا زدن بهادرانه رخت هستي بباد فنا داد بعده که خانجهان اکثر همرهان را زخمي و پاي برکاب سفر آخرت دید خصوص محمود خان پسر او که بمدد غیرت افغانی و جانبازي حرکت مذبوح مینمود نفس او چون دم آه سحرخیزان چشم براه دم واپسین اجل بود طعمهٔ تیغ سادات گردید - پسر دویم خانجهان از گولیٔ تفنگ زخمي شد و از تردد کارزار مانده و خود و خانجهان نیز زخم نمایان برداشت ناچار ثبات قدم ورزیده برعایت پاس ناموس اصلا بهیچ چیز مقید نگشته فیلان و اسپان و همرهان زخمي که تاب سواري نداشتند درانجا گذاشته مرحله پیماي بادیهٔ حیراني گردید بلکه بعضي اسباب کار آمدني و چارپایه معیوب عمدا میگذاشت که بهادران غنیمت دوست براي بدست آوردن آن دمي و نفسي مشغول گردند - و افغانان اجل رسیده آن تفرقه را غنیمت و تفضل الهي میدانستند که جان سالم بدر توانند برد - بست زنجیر فیل بدست شیران فیل گیر و باقی فیلان و اسپان خوب و توپ و علم بتصرف امر سنگ زمیندار بهاندون آمده با فیلان دیگر بحضور رسیدند - خانجهان که با مردم بقیة السیف و همدمان چند بقصبهٔ کالنجر رسید قلعداران انجا سر راه برو گرفته اکثر رفقاي او را زیر تیغ آورد - و حسن خان پسر خانجهان با جمعی اسیر گردید و

خانجهان ازانجا نیز جریده بقصد جان بدر برون تا تالاب سندرهه عنان نکشید درآنجا خاك اجل دامنگیر و نفس گریبان گیر گردیده و دل بمرگ داد - همدمان و همرزم را چند بار قسم هاي شدید براي جدا شدن داد و در جان بردن مختار ساخت - چند نفر جانرا عزیز داشته ترك رفاقت نمودند و جمعي را که حق نمک دیرینه و رعایت وفاداري از نقد جان عزیز نه نمود ترک رفاقت نه نمودند - هریکي بزبان اخلاص بیان گفتند که اگر سر برود از سر پیمان نرویم - درین ضمن سید مظفر خان با مادهو سنگه و دو صد گرز بردار چون بلبلهٔ آسماني بر سر آن اجل گرفته ها رسیدند و ان سرگشتهٔ برگشته طالع با عزیز خان نام پسر که از همه عزیز تر مي داشت و تا دم واپسین رضا بمقابل شدن او نمي داد پیاده شده با چند افغاني که مانده بودند دو فیل را پناه و مورچال ساخته با فوج مقابله و مقاتله اغاز نهادند - مادهو سنگه و گرز برداران پیش آهنگی نموده حمله اور گشتند و خان جهان چون شیر تیر خورده زخم رسیده غرش کنان به نبرد رستمانه پرداخت *

* بیت *

خرامیده شیران بگشت آمدند * نهنگان ز دریا بدشت آمدند
دران عرصه شوری برانگیختند * که در چشم محشر نمک ریختند
ز برند گیهای شمشیر کین * لب زخم برتیغ گفت آفرین

و آن ازجان سیرآمده خون گرفته در عرصهٔ کارزار هیچ وجه کوتاهي ننموده داد مردانگي میداد تا طناب عمرش به تیغ اجل بریده گشت و به برچهي مادهو سنگه از پا در آورد و باوجود زخم

دیگر که پیاپی رسید باز بعد از افتادن خود داري نموده نشسته
تا دم واپسین از دوست و دشمن آفرین شنیده در جواب محاربهٔ
حریف کوتاهي و پهلو خالي ننموده تا رسیدن سید مظفرخان
بدست یاری حربهٔ جان ستان بعالم بقا شتافت - گویند شاه قلي نام
گز بردار سر اورا از تن جدا ساخت - از جملهٔ افغانان که همراهی
آو از اکبر آباد کرده بودند دیگر جمعي که آمده باو ملحق شدند
سوای چند افغانان که در راه بسبب رفاقت عیال دستگیر شدند
سي نفر دیگر زنده مانده بعد فراغ کار او جان بسلامت بدر بردند دیگر
همه طعمهٔ تیغ و تیر و سنان و گولهٔ تفنگ سوزان گردیدند و تا دم
واپسین بلکه بعد از ارتحال و انتقال خان جهان از تنگنای سرای
بیوفا بتقدیم وفاداری شرط جان سپاري بجا آوردند * بیت *

نیا سود لشکر زخون ریختن * ز دشمن بدشمن در اویختن
سر سروران زیر گرز گران * چو سندان نزدیك اهنگران

و دران روز نبیرهٔ سید مظفرخان با بیست و هفت نفر جان باز
شرط جان نثاری بجا آوردند و چندی از سادات و راجپوتان بخال
و خط زخم نمایان گلگونهٔ غیرت آرایش چهره ساخته علم شهرت
بر افراشتند - عبدالله خان که بعد از اتمام کار گفتگو بر سر تقسیم سرها
و تصرف نمودن اسپان و یراق مقتولان میان گرز برداران و بعضي
سادات کشیده بود رسید - و لشکر فراغ این هرج و کساله زبان را
آشنا ساخت و سر خان جهان با همراهان و پسر او همراه گرز برداران
و خواجه کامگار مؤلف جهانگیر نامه روانهٔ بارگاه آسمان جاه ساخت
و جان جهان نام پسر خان جهان که زنده خود را کنار کشیده نزد زن

دریا خان رفته پناه آورده بود زن مذکور اورا گرفته بود مصحوب جلال
برادر خورد بهادرخان بمعرفت یکه تازخان روانهٔ درگاه اعلی ساخت -
بنازم خدای را سری که با چندین هزار سران سر کله می زده باشد
و از چنان ادنا پایه به چنین مرتبهٔ اعلی رسیده پادشاه زادها را
بغرور جاه و مرتبه و شجاعت بخاطر نمی آورد چنانچه ابتدا مایهٔ
نزاغ و کم توجهي حضرت بحال او از غرور و تبختر و خود سري آن
افغان جهالت نشان گشته درین ضمن آه دودآلود کدام دل رنجیده
و تیر آه عرش گذار کدام ستم کشیده در ایام حکومت راني هرچهار
صوبهٔ دکهن که با دو پادشاه دعوي همسري داشت کار گر گشته
باشد الحال بدین بي اعتباري و خواري برسر سنان برای عبرت
دیگر خود کامان غافل از درگاه منتقم حقیقي جلوه کنان شهربشهر
تشهیر مي یابد

* بیت *

کجا این سرو اعتبار سنان (102) * مگر از پی عبرت دیگران
سر یرا که بودي ز صندل بدرد * زمانش بباری پراز کاه و گرد

وقتي که حضرت اعلی کنار دریا برکشتي نشسته سیر دریا
و تفرج آب تپتی برهانپور مي نمودند خواجه کامگار آن سررا
بنظر پادشاه آورد - حضرت شکر دفع فساد بجا آورده حکم نواختن
شادیانه فرمودند - آورندهٔ سرو همه بندهای جان نثار که دران پیکار
وکارزار سبقت از یک دیگر ربوده بودند باضافها و خلعت و اسپ
و فیل و جواهر سرفرازی یافتند - چون سر دریا و سرخان جهان

---

(102) ن - چنان *

پیهم و بتفاوت سهل از نظر گذشت طالبا این قطعهٔ تهنیت بدیهه گفته بنظر گذراند * قطعه *

این مژدهٔ فتح از پی هم زیبا بود
این کیف دوبالا چه نشاط افزا بود
از رفتن دریا سـر پیرا هم رفت
گویا سـر او حباب دریا بود

و پسند طبع دشوار پسند افتاد فاعتبرو ابا اولی الابصار ورد زبان و سامعه افروز صاحب سروران پند نیوش گردد *

ذکر قحط سال دکهن که بسال غم موسوم گردید

چون رزاق عباد بعد از ظهور کمال بی‌اعتدالی در وفور عصیان ورزیدن و اقسام قبایح که انسان صورتان ابلیس صفت در درگاه خطابخش جرم نیوش می نمایند و هردم و هر لحظه در عالم جوانی بعد از ایام جهالت آنچه ازین عاصیان نامه سیاه افعال قبیحه بظهور می آید و از بیسران سیاه نامه هرچه نافرمانی و زشتی اعمال سر می زند اگر مخلوقات روی زمین را روزی ده بار بانواع سیاست و بلیات مبتلا ساخته باتش جلالت بسوزاند و احیا سازد و باز جزای کردار اورا درین دیر مکافات بکنار او گذارد از صد یکی تلافی بظهور آمدن محال محال - اما هرگاه نافرمانی از حد گذشت جذبهٔ قهر الهی بوسیلهٔ نزول بلای قحط و وبا و دیگر عقوبات خبردار می سازد چنانچه ابتدا در سال هزار و سی و نه از وفور رحمت که بزحمت روان نعمت بندهای عاصی مبدل گردید آفت آب زدگی برگ سبز زراعت و بیخ نباتات را چنان تباه ساخت که

دران سال اصلا حاصل آن بعمل نیامد و ثمر شامت بندهای مغضوب درگاه الهي از دکهن تا احمد آباد غافل پیشگان بادیهٔ غرور را خبردار ساخته فی الجمله گوشمال داد اگرچه غربای بی بضاعت را تنبیه بظهور آمد اما متکبران با ثروت و مال داران با نخوت که خان جهان را پر از انبار غله و نقد وافر و ذخیرهٔ همه ماکولات درخور طول عمل مقابل کوتاهي عمل گنج در گنج اندوخته داشتند و بر حال دیگران رحم نداشتند ازان گوشمال و زیست سراپا ملال چندان بهوش نیامدند - و در سال هزار و چهل که تاریخ آن سال سراپا قهرجبار حقیقي سال غم یافته اند از ابتدای تیر ماه الهي آخر مهر ماه این چهار ماه ایام برشکال که سبب پرورش اطفال نباتات و نشونمای سبز پوشان مهد زمین است چنان امساک باران روداد که برای پارچهٔ ابر سفید و سیاه چشمهای گرسنه چشمهان مبتلا بجوع سیاه و سفید میگردید لکه ابر ظاهر نمیگردید - و بمرتبهٔ آسمان بر زمین بخل ورزید که قطرهٔ شبنم بر زمین نرسید از نائرهٔ قحط و غلا که از بد ترین بلا و بلیهٔ آسماني است سموم گرسنگي و بي برگي خرمن هستی بي بضاعتان را بباد نیستي دادہ دایهٔ بیرحم ابر را بر اطفال نباتات چنان سنگ دل ساخت که تا انقضاي موسم رضاع زراع و پرورش نباتات و حبوبات قطرات مطرات را از سر بستان سحاب باز گرفت

* بیت *

چنان اسمان بر زمین شد بخیل * که لب تر نکردند زرع و نخیل

از صفحهٔ زمین و زمان نام نان چنان بي نام و نشان گردید که در

مردهٔ خشک شدهٔ آدمي بدست هرکه افتاد بآب تر نموده بروغن پيه چشم و شعلهٔ آتش دل خود کباب ساخته تناول مي نمود - اهل بازار با خادمان مزار و قبرستان همداستان شده بر سر بيع و شراء گوشت مردهٔ تازه و سال خورده گفتگو بکوتوال و ارباب عدالت ميرساندند و تنبيه مي يافتند گويند - روزي ضعيفهٔ مويه کنان و موکنان قضيه نزد قاضي آورد که فرزند و جگر پارهٔ خويش را از غلبهٔ آتش جوع خود بملاحظهٔ شدت اضطرار همسايه که هميشه همکاسه بوديم خود بذبح و اکل آن راضي نشده بهمسايه تواضع نموده بمذبوح ساختن و پختن ان ماذون ساخته گفتم مرا هم بقدر فرو نشاندن اتش جوع لقمه خواهي داد ان بيمروت دور از انصاف مرا از پارچهٔ استخوان و ريزه گوشت جگر گوشهٔ ام متمتع نساخت و از قلت کم يابي کاه انسال چه نويسم که اگر بوئي خلال ريزهٔ کاه مطلوب ميگرديد بوزن شعشعهٔ طلا بتلاش بهم ميرسيد - چنانچه شاعري گراني و کميابي علف رابدين حسن ادا بيان نموده *بيت*

بهوش باش که زندان که فروش ترا * بجاي کاه مبادا که زعفرانت دهند

و از جنس بقولات چه شرح نمايم که هم وزن زمرد و زبرجد بجد و کد تمام دست بهم ميداد - شهرها از بيرون رفتن متوطنان موروثي و بهلاک شدن هزارها که هر روز از هر محله و بازار خالي ميگرديد بويرانه منجر گرديدند - و در هر کوچه و محله بجاي اب باران غم مي باريد - و بسال غم چنانچه تاريخ قحط ان سال بذکر در امده موسوم گرديد - پادشاه حق اگاه براي جاري نمودن لنگر در هر شهر و قصبه هاي مشهور خصوص برهانپور مامور فرمودند که چه از سرکار

پادشاهي و چه از طرف يمين الدوله و ديگر امراي نامدار در
رسانيدن مبلغهاي خطير بسيار بمحتاجان تاكيد بكار برند - چون اكثر
پرگنات دكهن خصوص صوبهٔ خانديس و بالاگهات از افت قحط سالي
ويران مطلق شدند ازانجمله پرگنهٔ نندگانو و باهل و سلطان پور و غيره
محالات متصل دامن كوه يك قلم رو بويراني اورده بودند سي و چهل
كرور دام تخفيف داده از اصل جمع دامي كم نمودند و سواي ان ديوانيان
دكهن تا مدت دامهاي محالات ويران شدهٔ دكهن را تخفيف مي دادند
از جملهٔ آن سلطان پور كه چهل سال ويرانهٔ محض بود و در صوبداري
خان جهان بهادر و ديواني حقيقت خان و گنگارام نام عامل بعد
تخفيف تام بآبادي آن كوشيده و رعاياي اطراف را آورده آباد
ساخت - حاصل كلام در چنان ايام ملالت انجام اعظم خان بحسن
تردد جانبازي بهادران كه بتحرير تفصيل آن قلم را رنجه داشتن
تحصيل حاصل است قلعهٔ دهارور را كه درباري او شهر كلان مشهور
آباد بود و لك ها مال به بيع و شرا در مي آمد مفتوح ساخت
و جمع كثير دران يورش بكار آمدند هفت (103) فيل و هشتاد اسپ
نظام الملك و جواهر وافر و مال زياده از حساب از اندرون و بيرون
قلعه بدست اعظم خان آمد و آنچه بتاراج رفت رفت گويند
هيچ كس از لشكريان نبود كه صاحب زيور و مرواريد نشده باشد
و براي اكثر مردم نكبت قحط سالي بعيش مالداري مبدل گرديد و
بجاي ظرف گلي ظروف چيني و غوري باستعمال درآمد و طلا و نقره

---

(103) ن - هفتاد فيل

بنصف قیمت به بیع و شری رسید - بعده که خبر تاراج شدن و بدست
مردم آمدن از جواهر وافر باعظم خان رساندند فرمود که از جنس
جواهر و مصالح توپ خانه و چارپاي قیمتي و چاهاي غله هرجا که
باشد بضبط سرکار در آورند باقي را به سپاه و تاراجیان واگذارند و
جدهٔ مادري نظام الملک با جمعي از خویشان آن خاندان و
جمع کثیر اسیر گردیدند ازان جمله چند مرد و زن با نام و نشان را
نگاهداشته با عریضهٔ فتح نامه بحضور روانه ساخت باقي اسیرانرا
ازاد نمود بعد عرض اعظم خان با همراهان بعنایات پادشاهي معزز و
مفتخر گشته براي تنبیه دیگر مخالفان و امداد لشکر پادشاهي که
قلعهٔ قندهارك را محاصرهٔ داشتند روانه گردید *

درین ضمن خبر رسید که رندوله خان که از امرای با نام
و نشانست باشارهٔ عادل شاه برای رسالت و پیغام مصالحه و
درخواست قلعهٔ قندهارك نزدیک رسیده اعظم خان مقام
نموده خلف صدق خود ملتفت خان را با یاقوت خان حبشي
باستقبال او فرستاده باعزاز نزد خود طلبیده بعد ملاقات و اداي
پیام محبت التیام از کلمه و کلام او ظاهر شد که چون رندوله خان
با ده هزار سوار همراه فرهاد خان پدر خود براي حراست ملک
عادل شاهیه مقرر است و سابق با عادل شاه صلح باین شرط شده
بود که بعد اعانت فوج پادشاهي که در استیصال نظام الملک
کوشد از جملهٔ قلاع نظام الملک پنج قلعه با بعضي تعلقه
طرف کوکن باو عنایت نمایند معهذا عادل شاهیه در باطن نمی
خواستند که استیصال نظام الملک بالکل شود و در معاونت افواج

بادشاهي کجدار و مريز بعمل مي اوردند الحال التماس دارند که
از جملهٔ قلاع موعوده قلعهٔ دهارور را منجملهٔ آن پنج قلعه که درعهد
نامه بشرح بيان درآمده بعادل خان عنايت فرمايند و الا عهد
شکني مادهٔ دل شکستگي خواهد گرديد اعظم خان درجواب گفت
اولا وعدهٔ عطاي قلعه ها که موقوف بر اعانت و مدد شما درتاديب
نظام الملک بود اصلا بظهور نيامده و وقت تسخير قلعهٔ دهارور نيز
بالکل اثر معاونت ظاهر نگرديد دريندصورت درخواست شما و اظهار
طلب ايفاي عهد بيجا و بيموقع است و صلاح کار درتلافي گذشته
که عذر خواه تغافل سابق تواند گرديد در اينست که چون فوج
عدو مال براى تنبيه بقية السيف مخالفان پايان گهات متوجه
شده شما را بايد که درين نواح با فوج شايسته کمرجهد بسته چشم
بر راه و گوش بر آواز آوارگي لشکر نظام الملک باشد که هرگاه آن
هزيمت يافتگان از چنگل شيران فيل شکار چون آهوان دشت ادبار
جسته و خسته آوارهٔ اين سمت گردند سر راه بر ايشان گرفته جوهر
تردد خود ظاهر سازيد بعد ظهور خدمات پسنديده ازطرف شما براى
قلعهٔ مفتوحه بحضور التماس نموده خواهد شد و درجهٔ پذيرائي
خواهد يافت - القصه اعظم خان رندوله خان را طرف نانديرمرخص
ساخته خود بقصد معاونت تسخير قلعه قندهار روانه گرديد نظام الملک
که بر اينمعني اطلاع يافت صلاح کار خود دران ديد که با عادل خان
مصالحه بشرط دادن قلعه شولاپور که از ابتدا ميان هردو مادهٔ
نزاع موروثي همان قلعه بود نمايد و عهد و پيمان اتفاق را تازه سازد
لهذا رسولان چرب زبان فرستاده نفاق را باتفاق مبدل ساخت و

براى مدافعه لشكر پادشاهي هم عهد و پيمان گرديدند - بعده كه بر مقرب خان و بهلول خان نظام شاهيه از صدمات افواج قاهره عرصه تنگ گرديد بقصد فرار خطي برندوله خان مشتمل بر اظهار اتحاد سابق ولاحق بچاپلوسي نوشتند - درين ضمن نوشته اعظم خان نيز رسيد مبني برين كه مخالفان ارادهٔ آوارگي به بالاگهات دارند طريقه هواخواهي درين است كه مطابق قرار سر راه بر انها گرفته اميد وار نتايج باشند - رندوله خان كه از سبب صلح و صلاح هردو عمدهٔ دكهن بر قرار خود بحال بود در جواب عذر دفعيه آميز نوشت و در معاونت نظام الملك كوشيدن گرفت عازم خان حقيقت را بحضور معروض داشت - بعد عرض سردار خان را با سه هزار سوار و سيد دلير خان را با سائر احديان كه همراه خواجه ابو الحسن بودند و خواص خان و رشيد خان نزد اعظم خان روانه ساختند و اعظم خان بعد رسيدن كومك بتاخت و تاراج قصبهٔ پريندهٔ تعلقه عادل شاه پرداخت و بازار ها را آتش داده عمارت ها را سوخته بتسخير قلعه متوجه گرديد و در اندك فرصت ديوار حصار از ضرب گوله و صدمهٔ فيلان كوه هيكل بتزلزل در آورده كار بر محصوران تنگ آورد و احاطهٔ اول قلعه را مفتوح ساخت درين ضمن محصوران توپ كلانرا پر از آهن پاره و پل سياه نموده جانب لشكر آتش دادند و چند نفر كارآمدني و چار پا ازان هلاك شدند و براي باقي مردم لشكر كه از گرسنگي فاقه و لاغري چارپايان بجان آمده بودند و في الحقيقت قوة حركت و تردد درانها نمانده بود و از كهي سواى نام و نشاني پيدا نبود دستاويز پس پا شدن بدست آمد و محصوران

از مشاهدهٔ آن تقویت تازه بهمرسانده از اندرون برآمده مردمیکه دران حصار داخل شده بودند پارهٔ را بقتل آوردند و جمعی با جان سلامت برآمدند ملامت فرار را بربرباد دادن جان اختیار نمودند - وبعد ازمحاصرهٔ چند روز دیگر عازم خان نظر برسختي که لشکر ازطرف قحط و نرسیدن رسد و قوت لایموت حیوان ناطق و غیر ناطق میکشید و پوست خشک برقفس استخوان انسان و جانوران مانده بود تسخیر قلعه را بروقت دیگر موقوف داشته ازپای حصار قلعه برخاست و خود را بدهارور رساند - آصفخان از بالا گهات و سید مظفر خان و عبد الله خان از مهم خانجهان بحضور رسیده دوازدهم شعبان سنه مذکور شرف ملازمت دریافتند - سید مظفر خان را بخطاب خان جهان از اصل و اضافه پنج هزاري پنجهزار سوار مفتخر ساختند و عبد الله خان باضافه هزاري هزار سوار و عنایات دیگر مع برادري و همراهان سرفرازي یافت و هریکي در خور پایه کامیاب گردید و احکام عتاب و عنایت امیز درباب تنبیه افواج نظام شاهي و تسخیر قلعه جا بجا صادرشد و فوجها مع توپ خانه روانه گردید *

ذکر سوانح و جشن سال پنجم از
جلوس مطابق سنه هزار و چهل هجري

هفدهم شعبان المعظم جشن جلوس سال پنجم منعقد گردید حکم شد که وجه خرچ آرایش و دیگر لوازم بزم و نشاط بمستحقان جان بلب رسیده و گرسنه چشمان از جان سیر آمده رسانند - رشتهٔ بي نوائی عالمی که از قحط وغلا بانواع بلا گرفتار بودند بریده گشت و در قالب پوست و استخوان کهنهٔ برنا و پیر مستمندان

جان تازه بهمرسیدن گرفت - محمد علی رسول ایران با نامهٔ شاه صفي ملازمت نموده خلعت و تاج قزلباشي و جیغهٔ مرصع و خنجر الماس و دو خوان طلا و پاندان مرصع معه نه پیالهٔ ارگجه که قیمت جمله بیست هزار روپیه باشد عطا فرمودند و ارمغان شاه ایران سه تفوز اسپ معه دیگر تحف آن بلاد بقیمت سه لک روپیه از نظر گذشت - و همان روز پنج لک روپیه با جواهر وافر و فیلان کوه پیکر فرستادهٔ قطب الملک بعرض رسید *

از وقایع صوبهٔ اله باد معروض گردید که ابدال نام کافر بد فرجام که قلعه و حصار متعدد درجنگل پر از اشجار احداث نموده علم طغیان بر افراشته مردم آزاري وقطاع الطریقی مي نمود بسعي و تردد قلیچ خان بعد امتداد کشیدن محاصره و بدرجهٔ شهادت رسیدن جمعي از بندهاي پادشاهي قلعها مفتوح گردیدند وقریب هزار کافر زیر تیغ غازیان اسلام درآمده راه دارالبوار پیمودند - و زیاده ازهزار نفر صغیر و کبیر زن و مرد را آن شقي جوهر نموده خود قابو یافته آوارهٔ دشت ناکامي گردید - و مال و اسباب زیاد بتاراج لشکر اسلام در آمد و جا هاي قلب توابع آن را آتش زدند و آن کفر آباد را باسلام آباد موسوم گردانیدند و بتخانها را مسجد ساختند *

دیگر از فتوحات آن سال تسخیر قلعهٔ ستونده است که از سعي سپه دار خان بعد تردد نمایان مفتوح گردید و مقدم مفسد پیشهٔ آنجا خود را سید میگرفت امان خواسته بتجویز سپه دار خان بمنصب سه هزاري هزار سوار سر افرازي یافت - نصیر خان

که سال گذشته بقصد تسخیر قلعه و قصبهٔ قندهار شرط سعي بجاآورد
بسبب بعضي موانع دست بر داشته موقوف بر سال آینده داشته
بود درینولا باتفاق شهباز خان و غیره بطریق ایلغار جلو ریز بر قصبهٔ
مذکور رسیده باوجود خبردار شدن و تردد نمایان نمودن مخالفان که
سرافراز خان و سمندر خان و سیدي سرور حارثان قلعه و قصبه از
سر دادن توپ وتفنگ و دیگر آلات آتشباري از اطراف قلعه کوتاهي
ننمودند - بهادران کشور گیر و دلاوران قلعه کشا بانواع تدبیر و سعي
تهوریها بکار برده اول قصبه را بتصرف والا در آوردند و قریب شش
هزار مرد و زن صغیر و کبیر دستگیر شدند - و پانصد اسپ و صد شتر
با مال وافر و دیگر اشیا که از سرکار خاصهٔ نظام الملک درانجا بود
سواي امتعه واقمشهٔ تجار و رعایا بتصرف مردم پادشاهی در آمد و
مال و مبلغهاي خطیر بتاراج رفت - و سرافراز خان حارث آنجا
بهزاران هراس جان بسلامت بدر برده خود را بنظام الملک رساند
و نصیرخان اسیران را ازاد ساخته همت بتسخیر قلعه گماشت - بعد
ترددات نمایان و محاصرهٔ چندگاه که نقب ها بپاي حصار رسیده در
فکر پر نمودن باروت بودند که لشگر کومکی دکهنی ها بسرداري
رندوله خان و بهلول خان رسید معهذا که از جملهٔ نقب ها یک
نقب زیر برجي که ملجاء برقندازان محصوران بود آتش داده
پانصد نفر پرانده بودند مردم قلعه به پشت گرمي کومکیان که از
چار طرف بر مورچال ریخته صداي دار و گیر بلند ساختند آشوب
قیامت برپا شد از زیر و بالا متصل هم گولهٔ توپ و زنبورک و حقه
آتش بار و بان شرر افشان و سنگهاي فیل ربا نازل شدن گرفت و

تزلزل عظیم در لشکر افتاد

• بیت •

ز تیر دلیران پیکار تیز • زمین لاله خیز آسمان لاله ریز

نصیر خان دل از دست نداده و دست از کارزار برنداشته باوجود هجوم چنان خصم و باریدن تگرگ گولهٔ آتش. که از بالا و پائین میرسید حملهاي صف ربا و نبرد هاي مرد ازما نموده مخالفان را از پیش رو بر داشته و مصلحت کار دران دید که دران گرمي هنگامه کارزار که غرش رعد توپ و بارش گولهٔ آتشین هوش تهمتنان روز گار میبرد از جمله نقب هاي باروت فرش شده که سه نقب مصالح آتش زدن آن موجود شده بود آتش دهند - درین ضمن اعظم خان که از شنیدن خبر رسیدن فوج رندوله خان یلغار نموده بود رسید و بحضور اعظم خان نقب ها را آتش زدند و جمعي زیر دیوار آمدند و برخي همراه برج با مصالح آن پریدند - باوجود تزلزل پراندن یک برج و دیوار و تردد یورش بهادران لشکر نصیر خان باتفاق فوج تازه رسیده اعظم خان محصوران بمرتبهٔ سد راه گردیدند و بممانعت دفع حملهٔ یورش پیش آمده چنان شرط قلعداری بجا آوردند که جاي تحسین و آفرین خویش و بیگانه داشت و آن روز قلعه مفتوح نگردید و در تردد طرفین ظلمت شب حایل یورش گردیده وتمام شب مردم قلعه در برداشتن دیوار از مصالح چونه و سنگ که موجود داشتند و مردم پادشاهي درپر نمودن نقب هاي دیگر از باروت بروز آوردند صبح که تیغ دودمهٔ آفتاب جهان تاب براي تسخیر ربع مسکون نور افشان گردیده سراز برج مشرق بر آورد و مردم قلعه باهم

مصلحت نمودند آخر فردا روز هم این قلعه ها به تسخیر قلعه‌کشا خواهند در آمد و همه کشتهٔ تیغ قهر و سیاست خواهیم گردید صلاح کار درین است که امان طلبیده کلید قلعه را حواله نمایم و خود را از بلاي اسیري و طعمهٔ تیر و سنان محفوظ داریم - پس هفت نفر فهمیده کار براي پیغام امان و سپردن قلعه نزد سرداران فرستاده کلید قلعه را سپردند - ده زنجیرفیل و صد و شانزده توپ که از جمله چهار توپ نامي باسم غیری کلان و غیري خورد (104) و بجلي و ملک ضبط بودند با اسباب دیگر بضبط اولیاي دولت قاهره در آمد *

دیگر از مدد طالع صاحب قران ثاني - آنکه چون بعد فوت ملک عنبر نظام الملک فتح خان پسر کلان عنبر را که سپهسالار صاحب مدار نظام الملک گفته مي‌شد از سوئي ظن که خراب کن دیر کهن و خاصهٔ کامروایان الکهٔ دکهن است غافل گرفته محبوس ساخت و بجاي او تقرب خان که از غلامان عمدهٔ او بود سپه سالار و خواصخان حبشي را وزیر خود نمود بعده که از تقرب خان موافق چشم داشت بظهور نیامد و دکهني هاي دیگر که موافق رویهٔ بزرگان برهمکار که همیشه باني استیصال سلاطین خود گردیده اند حسد بکار بردند باز فتح خان را از قید برآورده صاحب‌مدار سلطنت ساخت - ازین معني تقرب خان رنجیده خاطر گشته رجوع باعظم خان آورده بمنصب شش هزاري شش هزار سوار و عطاي لک روپیه و دیگر انعامات سرافرازي یافت - صد و چهل نفر دیگر که همراه او از مردم با نام و نشان آمده بودند

---

(104) ن - عبری کلان و عبري خورد *

همه درخور پایه منصب وخلعت یافتند - بعده که اعظم‌خان بقصد
بسر بردن ایام برسات طرف بدر و دریافت ارادهٔ عادلخان روانه گردید
باوجود پیغام مصالحه بمیان‌آمدن از طرف رندوله خان و دیگر امرای
بیجا پور همینکه سه چهار منزل قطع نموده شد روزي بر سر کهي که
بر سر دیهي رفته بودند میان راجپوتان ومقدمان‌دیه جنگ در گرفت
و هر ساعت شعلهٔ آتش فساد بلند شدن گرفت و کومک از هردو
طرف میرسید و نایرهٔ جدال و قتال افروخته تر میگردید جمع کثیر
از طرفین‌کشته وزخمي‌گردیدند دربن‌ضمن‌قریب هفت هزارسوار غنیم
بسرداري رندوله خان و غیره سه چهار امیر نامي ناگهاني رسیدند
و مردم بقیة السیف کهي را درمیان گرفته بزد و خورد پرداختند و
بمرتبهٔ غلبهٔ دکهني ها ظاهر شد که شهباز خان با پسر خود ازاسپان
پیاده شده داد مردانگي داده نقد جان را با شصت نفر دیگر در راه
ولینعمت نثار نمودند و رشید خان و بهادرخان و یوسف خان
با جمعي از راجپوتان بعد جنگهاي رستمانه زخم کاري برداشته علم
جان افشاني در معرکهٔ کارزار برافراشته بیهوش گشته افتادند - و جمع
کثیر دیگر از منصبداران و احدیان و برق اندازان کشته و زخمي
گردیدند حاصل کلام احدي ازان ورطه سالم‌نجات نیافت و اکثر مردم
زخمي نامي را که دکهني ها مي‌شناختند برداشته دست بدست
بطریق تحفه و هدیه نزد سرداران خود بردند - اعظم خان از شنیدن
این هنگامه‌ٔ جلو ریز خود را رساند و فوج دکهني ها راه خود گرفتند
اعظم خان را که نظربر کشتگان و زخمیان افتاد افسوس کنان براي
تیمارداري و محافظت زخمیان باقي مانده امر نموده مراجعت‌کرد -

اگرچه در تدارک این چشم زخم تاخت و تاراج بسیار و اسیر گرفتن بیشمار در ملک و تعلقهٔ بیجا پور نموده شد اما فایده بحال کشتگان و زخمیان نداد بلکه روز بروز زیاده مادهٔ فساد و فوج کشي و آدم کشی بیجاپور و نظام الملکي علاوهٔ فریاد وشداید قحط سالي دکهن میگردید *

ذکر واقعهٔ ممتاز محل بیگم

هفدهم ذي قعده سال حال ملکهٔ قدسي صفات ممتاز محل که روح جان پرور و همدم و محرم بستر حضرت اعلی بود بدرد زه که بعد امتداد ده پهر صبیهٔ متولد شد ازین منزل فاني بروضهٔ جاوداني بهزاران حسرت شتافت - ازین واقعهٔ جان کاه کوه کوه غم در دل پادشاه راه یافت و در تعزیت آن محرم و همدم دیرینه مدتها با سینهٔ پراخگر و دیدهٔ پراختر بسر برده ترک ملبوسات رنگین و عطریات و جواهر پوشیدن نمودند و در جشن وزن و جلوس نغمه و سرود شنیدن را صداي نوحه و ماتم تصور مي نمودند و هرگاه یاد مي آمد اشك ریزان گشته آه پردرد کشیده بدین زمزمه زبان را آشنا مي ساختند

* بیت *

زندگي بهر دیدن یار است * یار چون نیست زندگي عار است

و هرگاه که بر سر مزار آن ملکهٔ ملکی صفات میرفتند دریا دریا لولوي آبدار از چشم گهر بار بر سر قبر آن مرحومه مغفوره مي افشاندند و اکثر میفرمودند که دیگر لذت سلطاني بلکه مزه زندگاني نمانده و بي نظارهٔ دیدار آن دلدار غمگسار همه نشاط بکدورت و غم مبدل گشته و هرگاه درحرم سرا تشریف میبردند اشک ریزان قدم گذاشته بادیدهٔ

پر نم همانوقت مراجعت مینمودند و میفرمودند که دیدن روی احدی خوش نمی آید - زهی سعادتمند زنی و خوشحال مردی که در ایام حیات باهم چنان نرد محبت بازند که ایام فراق وجدائی بر آنها چنین کار نماید - فی الواقع هیچ نعمت دنیا به از همدم و رفیق صاحب غم خصوص چنان غمگساری که درآخرت نیز مسرت افزای همدیگر خواهند بود نیست - در خانه داری بیست و یکسال چهارده فرزند تولد شد ازانجمله هفت گل گلشن سلطنت باقی ماندند چهار پسر و سه دختر یک کرور روپیه در خزانهٔ مغفوره بر آمد آنرا با اجناس دیگر دو حصه کرده نصف به پادشاه بیگم و نصف بچهار پادشاه زاده تقسیم نمودند *

اعظم خان و تقرب خان از بالا گهات آمده شرف اندوز ملازمت گردیدند - درینولا بعرض رسید که فتح خان پسر عنبر بعد از خلاص شدن و سپه سالار نظام الملک گشتن درتلافی محبوس گردیدن خود موافق دستور نمک حرامان دکهن نظام الملک را غافل ساخته از روی دغا و تدبیر گرفته محبوس خود ساخت و حقیقت این حسن خدمت بخدمت حضرت اعلی معروض داشت و خود را یکی از بندهای مطیع عقیدت کیش و غلامان خیر اندیش آن درگاه وانمود - درین اوان معروض گردید که خواجه ابوالحسن با لشکر پادشاهی برای انقضای ایام برشکال در دامن کوهی نزدیک ناله که آب بسیار کم داشت چنانچه بخرچ لشکر وفا نمی نمود فرود آمده بود - نهم شهریور ماه الهی از بارش سه روزه که پیهم واقع شد بمرتبهٔ آب ناله طغیان نمود که لشکر را فرصت

تبدیل مکان نداد - و از بالاي کوه سیلاب هاي کوه ربا فرود آمده تمام دامن کوهسار فرو گرفت و لشکر را هیچ طرف راه گریز نماند - ناچار دست از همه اسباب برداشته هرچه توانستند بر داشت مع عیال و ناموس که بر فیلان و اسپان سوار بودند خودها شنا کنان با هزاران هراس و خواري ازان آب خون خار جان بسلامت بر آوردند و دیگر مردم لشکر که بار بردار و سواري نداشت و در آب دست و پازدن نمي توانستند معه زن و فرزند و آنچه داشتند زاد راحلهٔ کعبه با خود گرفته از راه نزدیک بدریاي شور پیوستند - از خزانهٔ خواجه ابوالحسن زیاده از یک خریطهٔ اشرفي و پنج خریطهٔ روپیه فرصت برداشتن نشد تا به بیچارگان بي سر و سامان که سواي یا بوي خشک شدهٔ قحط دیده نداشتند چه رسد *

همدرین روزها از واقعهٔ اوڈیسه بعرض رسید که در همسایگي پرورش خان بارهه باروت فروشي خانه داشت در انبار باروت او آتش از غیب افتاد و خان مذکور با جمعي که در دیوان خانه باو هم بزم بودند از صدمهٔ باروت معه آن خانه پریدند *

ربیع الاولی جشن وزن قمري سال چهل و دویم بدستور هر سال انعقاد یافت - نصیرخان را بعطاي مراتب ماهي که در دکهن ازان عمده تر مراتب نمي باشد سرفرازي بخشیدند - و از سلاطین دهاي اول کسي را که ماهي عنایت نمودند همین بود - چون فتح خان پسر عنبر حبشي نظام الملک را که در محبوس خانه داشت خفه نموده روانهٔ دار البقا نمود و جمعي از امراي دیگر مثل خواص خان و عبدالله خان معلم که نظام الملک

اورا دخیل مصلحت ساخته و سید خلیفه قلعه دار و سادات خان و سیدي بلال مخاطب بشمشیرخان و اعتماد راو و دیانت راو و غیره دوازده نفر را همراه آن مظلوم هم سفرساخت و جمعي را محبوس نمود و حقیقت را به تمهید آنکه ارتکاب اختیار این عذاب برای رضا جوئي آن جناب بامید نتیجهٔ آن نموده ام بحضور معروض داشت و درج نمود که پسر ده سالهٔ اورا برای مصلحت قایم مقام پدرتا رسیدن حکم ساخته ام بعد عرض اگرچه درباطن از نمك حرامي آن ظالم بد مال بسیار بخاطر نگراني نموده اما بتقاضاي امور ملکي که از نظام الملك نیز ذخیرهٔ بیدماغي داشتند در جواب نوشتند که ماهم باقي ملک نزدیک بتسخیر رسیده را نظر بریتیمي و مظلومي پسر او بحال داشتم اما جواهر بیش قیمت و فیلان نامي نظام الملك را با پسر خود روانهٔ حضور سازد و خلعت معه کهپوهٔ مرصع که اسلحهٔ مخصوص دکهني هاست و یازده اسپ براي او روانه نمودند و مکرر احکام معه سزاولان شدید رو شناس برای اوردن جواهر وفیلان نظام الملک تعین فرمودند *

ذکر تعین افواج براي خرابی ملک بیجا پور و فتوح قلعجات

چون عادل شاه از راه ناعاقبت اندیشي با نظام الملک بر قلعهٔ شولاپور مصالحه نموده خلاف مرضي پادشاه عهد و پیمان را یکسو گذاشته بود آصف خان را با امرا و راجهای نامدار که به تحریر تفصیل آن پرداختن تحصیل حاصل است برای تنبیه او مرخص ساختند - خبر ارتحال اسد خان در لاهور و جهانگیر

قلي خان ولد اعظم خان در جونه گده بعرض رسيد *

جشن وزن شمسي سال چهل و يکم بدستور مقرري منعقد گرديد - آصف خان که نزديک قلعهٔ بهالکي رسيد قلعدار آن جا يک روز دست و پا زده راه فرار اختيار نمود و تمام اسباب و ذخيرهٔ قلعه سواي آنچه بباد حادثه تاراج رفت مبلغ خطير واصل سرکار گرديد چون بتقاضاى مصلحت ملکي چنان قرار و حکم شده بود که هرچه قلعه عادل شاهيه بتسخير در آيد حواله متوسلان فتح خان که درآن ضلع اند نمايند آن قلعه را حواله منسوبان او که درقلعهٔ اوده‌گير بودند نمودند و ازانجا کوچ نموده نزديک قلعه گلبرگه رسيدند - بعد سير اطراف آن مصلحت در محاصرهٔ او ندانسته متوجه بيجاپور شدند - مابين راه رزاق الله نام از اعيان عادل شاه با نوشته و پيغام صلح باظهار ندامت و اعتراف تقصيرات گذشته و التماس عفو جرايم مع قبول پيشکش لائق رسيده ملاقات يمين الدوله نمود ازانکه رزق الله نام مردم کم زبان بوده بمجرد رجوع مصالح در تن دادن التماس او مصلحت نبود رسول مذکور مايوس مراجعت بيجا پور نمود *

شمه از وقائع حضور آنکه - پادشاه زادهٔ محمد شجاع که براي رساندن تابوت والدهٔ ماجدة بدار السلطنة رفته بود رسانده آمده ملازمت نمود - چون فتح خان حبشي در ارسال جواهر و فيلان تکاهل ورزيده بود وزير خان را براى تنبيه وگوشمال آن بدمال مرخص فرمودند - و تقرب خان دکهني را که با فتح خان از قديم الايام عداوت داشت با ده هزار سوار و چند امير ديگر همراه

دادند - چون آصف خان بپاي قلعهٔ بيجاپور رسيد و بتردد قلعه گيري
پرداخت افواج عادل شاهي از اطراف بطريق قزاقان گريز پا
نمودار شده خود را بر فوج پادشاهي مي زدند - هرگاه بهادران قلعه
کشا بر آنها حمله مي آوردند رو بفرار مي نهادند *

درين ضمن مصطفى خان ولد ملا محمد لاري که از امراي
معتبر محيل بيجاپور بود خفيه پيغام اظهار اخلاص و فدويت
خود نسبت به بندهاي پادشاهي و تسلي آنکه درين زودي
قابوي يافته يکي از دروازه ها وا نموده لشکر اندرون خواهم
گرفت بميان آورد بعد از چند روز محمد رضا نام فرزند خود را
شب جريده فرستاد که نزد يمين الدوله آمده قسم هاي مغلظه
خورده عهد موافقت و وا نمودن دروازه بر قابوي وقت نموده
رفت و هر روز و هفته بعذرهاي مختلف مي گذاردند و بوي
صدق ان مقال و راستي آن پيام بمشام منتظران موعود نمي
رسيد - و سواي آن مصحوب شيخ دبير نام که از دبيران رازدار
عادل شاه بود پيغام صلح بميان آمد و مدت در دفعيه گذشت
آخر معلوم شد که همه تدبير و تزوير عادل شاه است و آصف خان
در تنگ آوردن محصوران و دواندن نقب ها و مورچال بيشتر از سابق
کوشيده - بعده مصطفى خان علانيه نزد يمين الدوله آمده پيغام
اظهار ندامت و قبول پيشکش بقدر استطاعت نظر بر خرابي و
ويراني ملک که از دست اندازي و پايمالي و غارت لشکر ظفر
پيکر باقي در ملک و مال رعايا نمانده نمود - آصف خان باتفاق
بي نفاق همه امرا کنکايش بميان آورد بقبول چهل لک روپيه که

فی الحال نظر بر حال و احوال ملک و رعایا در سرکار عاید ساخته
تعهد اطاعت آینده نوشته بدهند مقرر گشت - و تعهد و عهد نامه
از هر دو طرف مسوده نموده بهادر خان و یوسف خان و غیره را
در جنگ کهي چنانچه بتحریر آمده زخمي از میدان برداشته
برده بودند طلبیده سپردند - و شیخ عبد الرحیم نام را که از معتمدان
یمین الدوله بود با خود برد که تعهد معه مبلغي از جملهٔ چهل
لك روپیه همراه او ارسال دارند - و موسی الیه را دو روزه در قلعه
مهمان نگاهداشته روز سیوم بعذر و دفع الوقت که متعاقب همراه
مردم خود تعهد و مبلغ ارسال مي داریم خالي برگرداندند - روز
دیگر دو نفر چرب زبان حراف معتبر نزد یمین الدوله آمده پیغام
بعضي استدعا رساندند - آصف خان آنرا نیز قبول نموده وقت
برخاستن پارچهٔ کاغذی زیر مسند گذاشته رفتند مضمون انکه یاران
که براي مذکور صلح آمده بودند عمده مطلب آن بود که احوال
سپاه و اسپان و عسرت لشکر که از سبب باقي ایام قحط و نرسیدن
غله عسرت تمام عائد حال سپاه گشته بود بجز پوست و استخوان
در تن و بدن حیوان ناطق و غیر ناطق پیدا نبود در یابند -
بعده که بر حقیقت لشکر آگاهي یافته پیش هیچ اسپ پر کاه
ندیدند و بوي ماکولات و دود هیچ مطبخ بمشام و نظر آنها در نیامده
رفته از قرار برگشته ورق سبق را واژگون خواندند و صلاح دادند که
آخر سپاه تنگ آمده بر خاسته خواهند رفت - لهذا بعذر و غدر دفعیه
مي نمایند - ما را چون بندگی باطني باین درگاه است از اصل
کار خبردار ساختیم • حاصل کلام آخر چنان شد که از گفتگوي غدر امیز

نائرهٔ قتال و جدال و تردد یورش روز بروز زیاده می گردید و ایام
محاصره بامتداد کشید * و در مدت ایام تردد چهار جنگ نمایان که
دکهنیها از اندرون و بیرون قلعه هجوم آورده گاه غافل و گاه خبردار
ساخته برسر لشکر ریخته داد شجاعت مي دادند رو داد - چون
رسد غله نمي رسید و اثر گرانی باقي بود و هرجا که در آن نواح
غله و خرمن گاه سرکار عادل شاه و فروختنی بود هرچه توانستند
بقلعه برده بودند - باقی را پاک سوخته اثری از آذوقهٔ جان دار
نگذاشته بودند و گاه گاه مشت کاه که براي اسپان میسر مي آمد
اسپان از ملاحظهٔ آنکه اگر تمام شود باز میسر نخواهد آمد بنگاه آن
قانع می شدند همه اسپان از لاغری قادر بر حرکت یک قدم
اگر همه براه عدم باشد نبودند - لهذا دستور اعظم صلاح دران دید که
دران سال خود را طرف ضلع آباد بیجا پور رسانده هم چارپا و
آدمیان را از عذاب برآرد و هم بخرابي و غارت ملک پرداخته
در تلافي حیله بازي دکهنیها پردازد - لهذا ازانجا کوچ نموده راه کنار
دریا اختیار نمود - و طرف رای باغ که الحال بمرتضی آباد موسوم
گشته و بسیار سبز و خرم آباد بود خراب و تاراج کنان مرحله پیما
گشتند - هرجا زمین کشته و زراعت بنظر مي آمد در چشم برهم
زدن بصورت نا کشته می ساختند و بسم اسپان از سر نو بقلبه
رانی آن مي پرداختند و خانها و قصبه و بازار آباد را بمرتبهٔ ویران
مي نمودند که قابل کشت و کار می گردید - و در اسیر نمودن زن
و مرد صغیر و کبیر رعایا و روانه ساختن آنها بدشت عدم و ناکامی
تقصیر نمی نمودند - بهرحال بدین حال محال آباد تعلقهٔ بیجاپور را

بصورت دیگر معمورهاي غیر مسمی میگردانددند تا انکه موسم برسات رسید و اثر آبادي دران ملک نماند و کاه و دانه درانجا یافت نمي شد متوجه ملک بادشاهي گردیدند - و از شولا پور گذشته چهاوني نمودند *

از رویداد حضور آنکه بعد تعین وزیر خان چنانچه گذشت ابوالفتح نام فرستادهٔ فتح خان مع عرضه داشت مشتمل بر روانه شدن عبد الرسول پسر آن نابکار ستمگار با جواهر و فیلان و التماس موقوف نمودن تعین فوج رسید و حکم توقف وزیرخان صادرگردید - و بعد رسیدن عبدالرسول مع سي زنجیر فیل و نه اسپ و جواهر بقیمت هشت لک روپیه خلعت وکهوه مرصع و یک زنجیر فیل مرحمت نمودند و مورد دیگر عنایات گردید *

ذکر سوانح و جشن سال ششم از جلوس مطابق
سنه هزار و چهل و یک هجری مشتمل
بر نمودن مراجعت از برهانپور بدارالخلافة

جشن آغاز جلوس سال ششم اواخر ماه شعبان سنه هزار و چهل و یک باهتمام کار پردازان بآئین هر سال باقسام آرایش زینت گرفت وسلاطین و امرا اداب تسلیمات بگذراندن نذر و پیشکش بجا آوردند و هریکی درخور پایه و قسمت کامیاب و کام روا گردید و جمعي از شعرا وصلحا بفیض رسیدند مجموع پنج لک روپیه پیشکش و نذر از نظر گذشت - بیست چهارم رمضان سنه هزار و چهل و یک (۱۰۴۱) از برهانپور متوجه دار الخلافت اکبر آباد شدند عبد الرسول پسر فتح خان را مرخص فرموده صوبهٔ دکهن به یمین

الدوله مقرر نمودند - چون بسبب اختيار نمودن جدائي از ركاب قبول ننمود مهابت خان را طلب حضور و بصوبه داري دكهن مامور فرمودند - و بنام آصف خان حكم رفت كه خان زمان را در دكهن بر سركار گذاشته خود را قبل از رسيدن مهابت خان بحضور رساند - نصير خان را صوبهٔ مالوا مقرر نمودند و به پنجاه كوچ و هشت مقام كنار اكبر باد رسيدند - يمين الدوله از دكهن آنجا رسيده با پسران و همراهان ملازمت نمود - براي ساعت هشت مقام نموده غرهٔ ذي الحجه داخل دارالخلافت شدند - عبد الله خان ولد خان جهان را كه بسبب كبر سن التماس صوبداري بهار نموده بود مقرر فرمودند - مهابت خان از دهلي رسيده بعد ملازمت روانهٔ دكهن گرديد - در مجلس فاتحهٔ انقضاي سال مهد عليا لك روپيه بمستحقان ذكور و اناث بطريق بالمناصفه رسانيدند و هر سال همين مبلغ را براي ارباب استحقاق بنام آن مغفورهٔ مرحومه مقرر فرمودند *

درينولا مژدهٔ فتح هوگلي بندر شرقي كه از تصرف فرنگيان بضبط بندهاي پادشاهي در آمد بعرض رسيد - تفصيل اين اجمال بطريق اختصار آنكه فرنگيان در هوگلي كه از راج محل بنگاله بيست كروه واقع است بسبيل تجارت مسكني داشتند - در ايام سابق پارچهٔ زمين براي نگاهداشتن اقمشه و بودن خود التماس نمود - درانجا حصار پخته با برج و باره ساخته آلات توپخانه فراهم آورده معبد خانهٔ كه كليسا گويند بنا نهاده بمرور ايام قدم از جادهٔ اطاعت بيرون گذاشته بمضرت حال مسلمانان آن ديار و ايذاي مسافران پرداختند - و روز بروز در استحكام آن مكان ميكوشيدند - از جملهٔ

افعال شنيع آن قوم اينست که در همه بنادر کنار ساحل که دارند
از مسلمانان و هنود رعيتي که آباد مي سازند ديگر ضرر مالي و
جاني بآنها نميرسانند مگر آنکه همين که يکي از باشندهاي آنجا
باجل طبيعي درگذشت و ازو فرزند نابالغ ماند آنرا با مال او در سرکار
خود بضبط در آورده وارثان خورد سال را خواه سيد خواه برهمن
باشد نصراني و مملوك خود مي نمايند چنانچه تا حال در بنادر کوکن
دکهن و کنار دريا که قلعه و حکومت دارند معمول آن گروه شقاوت
پژوه است - و با وجود علم اين ظلم از طمع بهم رسانيدن قوت مسلمانان
و هنود همه قوم در تعلقهٔ آنها رفته آباد مي شوند - ديگر فقير را در
ملك خود راه نميدهند اگر نادانسته فقيري در آنجا وارد گرديد اگر
هندو باشد آن قدر بايذاي او ميکوشند که زنده خلاصي او متعذر
است و فقير مسلمان را بعد حبس و تصديع دادن چند روز خلاص
مي سازند - و مسافري که ازان راه عبور نمايد و تنباکو در وقت تفحص
اشياي او براي محصول بر آيد در تنبيه او و خفت تقصير نمينمايند -
چرا که تنباکو را اجاره داران مقرري ميفروشند و مسافر همان قدر که
بخورد همراه بردارد و معبد خانهٔ آنها برخلاف بتخانهٔ هنود بحسب
ظاهر در کمال صفائي که شمعهاي کافوري بروز آنجا مي سوزند
بنظر آمده - صورت حضرت عيسی و مريم را علی نبينا و عليهما السلام
باعتقاد فاسد خود بچندين صورت از چوب و رنگ و روغن بزينت
تمام ساخته اند - اما در کليساي انگريز که آنها نيز نصراني اند صورت
بطريق اصنام نمي باشد - محرر اوراق مکرر دران مکان و بنادر وارد
گشته باعلماي آنها صحبت داشته مذاکرها نموده - حاصل کلام وين

بي اعتدالي آن جماعه بعرض رسيد قاسم خان را صوبه دار بنگاله مقرر فرمودند - وقت رخصت خفيه براي استيصال آن قوم و تسخير آن قلعه مامور فرموده بودند قاسم خان بعد رسيدن آنجا بمرور ايام و تدبيرات صائب بمحاصره و تسخير آن پرداخته بعد سعي بسيار كه بتحرير تفصيل آن قلم را رنجه داشتن بطول كلام منجر ميگردد بدست ياري نواره و لشكر كشي از راه خشكي و دريا به پيكار آن مدبران پرداخته در محاصره سه ماه بناي هستي غرور آن جماعه را با قلعه از پا در آورده و قريب پنجاه هزار نفر از رعاياي آنجا پناه بقاسم خان آورده از آفت هر دو طرف مامون گرديدند - و ده هزار نفر از فرنگيها و رعايا بمعرض تلف در آمدند - هزار و چهار صد فرنگي اصيل و جمعي كه بجبر نصراني گرديده بودند به اسيري در آمدند - و قريب ده هزار كس از رعاياي بيگناه و محبوسان آن جماعه آزاد گرديدند - و زياده از هزار مسلمانان از لشكر پادشاهي دران محاصره و كار زار بدرجهٔ شهادت رسيدند *

لشكرخان از صوبهٔ كابل آمده ملازمت نمود - چهار هزار اشرفي و لك روپيه مع چند اسپ پيشكش گذراند - و صوبه‌داري دهلي مقرر گرديد *

ديگر از فتوحات غيبي عهد آن شهنشاه كشور كشا تسخير قلعهٔ كالنه است كه با هفت پرگنهٔ نظام الملكي كه شش لك روپيه محصول آنوقت داشت و الحال بسركار كالنه صوبهٔ خانديس در دفاتر نوشته مي شود بلا تردد تير و سنان بتصرف در آمد - مجملي از تفصيل آن مي نگارد كه بعد ظهور ظلم و تعدي فتح خان

که همه امرا و منصوبان دور و نزدیک نظام الملکی ازو نفرت اختیار نمودند و به تزلزل درآمدند محمود خان حارس قلعهٔ کالنه چند روز سر از اطاعت فتح خان پیچیده آخرکار از ملاحظهٔ جان خواست که بوسیلهٔ ساهو بهوسله پدر سوای مقهور که تمام ضلع کوکن درجاگیر و تصرف او بود با فتح خان رابطهٔ تام داشته باطاعت آن ظالم درآید خان زمان پسر مهابت خان که به نیابت پدر در دکهن بود ازین معنی اطلاع یافته بمیر قاسم قلعه دار فتح آباد سرکار آسیر که قرب جوار کالنه واقع است خطی نوشت که محمود خان را رهنمونی سپردن قلعه بمتوسلان درگاه پادشاهی نماید - میر قاسم آنچه بایست درین ماده بمحمود خان نوشت - و بعده که بحسب طلب محمود خان بقلعهٔ کالنه رفت بوجوه تسلی او نموده وعده و امید ها بمیان آورده فرمان پادشاهی بنشان آنکه کف دست بر فرمان وقت سپردن فرمان زنند طلبیده قلعه را بتصرف والا مع محالات آن در آورد - محمود خان را منصب چهارهزاری دو هزار سوار و پنجاه هزار روپیه نقد مع منصب دو پسر او عطا فرمودند - چون خبر واقعهٔ قاسم خان که بعد از سه روز از مفتوح ساختن قلعهٔ فرنگ ازین جهان رخت بملک ممات کشید بعرض رسید بجای او اعظم خان مقرر گردید *

درین اوان حاجی محمد جان قدسی از ایران آمده قصیدهٔ غرا گفته ملازمت نمود بانعام و منصب و خطاب ملک الشعرا سرافرازی یافت *

درین سال کریمه سلطان صبیهٔ سلطان پرویز بعقد دارا شکوه

در آمد هفت لک روپیه جهاز آورد و از آرایش بزم نشاط و چراغان وآتش بازي و جوش و خروش اهل نغمه و رامشگران حور تمثال چه شرح دهد - اعتماد خان ترکمان از عادل شاه رنجیده خاطر گشته بحضور رسیده بعطاي منصب و خطاب قزلباش خان و بیست هزار روپیه نقد سرافرازي یافت - محمد معصوم کابلی بمنصب هزار و پانصدي و خطاب اسد خان مفتخر گردید *

از واقعهٔ صوبهٔ بهار بعرض رسید که هفتاد و شش بتخانهٔ نواحداث مسمار و مصالح بناء مساجد شد *

چون در ایام تشویش انتقال سلطنت جنت مکاني نذر محمد خان چناچه بذکر درآمده با از بکان بیباك بتاخت و تاراج کابل و اطراف آمده در استیصال و خرابي ملک و مال و رعایا تقصیر ننموده بود حضرت اعلی باوجود قادر بودن بر تلافي و انتقام سواي لطف و مدارا و تدارک برعکس بعمل نیاوردند - بعده که نذر محمد خان وقاص حاجي را مع نامهٔ عذر آمیز بامید عفو ارسال داشته بود وقت رخصت او تربیت خان را با نامهٔ سراپا لطف و یاد بود لک روپیه و تحف هندوستان همراه دادند - کدخدائی پادشاه زاده محمد شجاع با صبیهٔ رستم میرزا صفوی بمیان آمد و لکها بارباب طرب و مستحقان بي بضاعت رسید - و از خرچ مبلغها که بصرف چراغان و آرایش بندي تمام شهر و آتش بازي درآمد چه شرح دهد که تحصیل حاصل است *

درین سال محمدعلي بیگ که از نزد غفران پناه شاه عباس با سوغات قیمت سه لک روپیه آمده بود رخصت فرموده جمله یك

لك و پنجاه هزار روپیه نقد و دیگر عنایات مرصع آلات وغیره با و رساندند و همراه او صفدرخان را بطریق سفارت مع چهار لک روپیه سوغات و نامهٔ محبت عنوان متضمن بر تعزیت و تهنیت و بر سرگذشت خانجهان لودي و دریا خان و فتح هشت قلعهٔ دکهن وتسخیر بندر هوگلي از تصرف نصرانیان و پند و نصائح در باب منع سیاست زیاد بائیني که پدران بفرزندان نویسند کنایة و صراحة درج نموده نزد شاه صفي فرمان رواي ایران روانه ساختند زباني نیز کلمات بعضي پند و اندرز در مادهٔ خدا ترسي از طرف خون ریزي ناحق که دستور و رویهٔ شاه ایران شده بود خصوص از سفاکي شاه صفي که زیاده از جد و آباي او اشتهار یافته بود پیغام نموده مرخص ساختند۔ چون ایام عرس مهد علیا بمیان آمد حکم شد که مبلغ شش لك روپیه براي اخراجات محجر نقره و قنادیل طلا و مینا و دیگر لازمات مع لک روپیه مقرري مستحقان از خزانه بدهند ۔ درین ایام اثر وبا و طاعون در شهر ظاهر گردید و روز بروز زیاده مي شد بعده از قلعه مع خدمهٔ محل بر آمده کنار دریا نزول فرمودند بعد از چندگاه رو بتخفیف آورد که باز مع حشم و خدمهٔ محل داخل قلعهٔ ارك دارالخلافت شدند *

جنگ نمودن پادشاه زاده محمد اورنگ
زیب با فیل که بحسب اتفاق رو داد

درین سال بدستور هر سال جنگ فیلان کوه تمثال زیر جهروکه حکم فرمودند و بخاطر عالي چنان گذشت که همه پادشاه زادهاي گرامي قدر سوار اسپ شده سیر جنگ فیلان نمایند - و پادشاه

زادهٔ فیل افگن و شیر شکار محمد اورنگ زیب اسپ خود را نزدیکتر بفیلان آورده از مستي بادهٔ جواني وشجاعت از هر دو فیل مست که باهم آمیخته بودند اصلا توهم و اندیشه بخاطر راه نداده هر ساعت اسپ را پیشتر میبرد تا آنکه یکي ازان هر دو فیل کوه ربا بر پادشاه زاده حمله آور گردید چون نزدیک رسید آن کوه وقار با حوصله از جاي خود نجنبید و به مقابل آن بلاي سیاه استاد

* بیت *

بمردي ز جا یك سرمو نشد * ز پیش چنان پیل یك سو نشد
ز تمکین سرشته زبس پیکرش * نه جنبید جز نبض از پیکرش

با وجود آنکه هنوز مرحلهٔ عمر او بحد تکلیف شرعي نرسیده بود بتایید فضل حافظ حقیقي بازوي جلادت موروثي را کار فرموده بضرب برچهي فیل شکار به پیکار آن کوه تمثال پرداخته پیشاني آن دیو نژاد فلك هیکل را مجروح ساخت * بیت *

بتکلیف فطرت دلیري نمود * به سني که تکلیف بروي نبود
درین سن اگر بودي افراسیاب * همی گشتی از دیدن فیل آب

از مشاهدهٔ آن حال نظارگیان ملکوت مهر از لب سکوت بر داشته بهزاران آفرین زبان کشادند و از چهار طرف چهار قل براي دفع چشم زخم او خوانده بر دمیدند - و آن عفریت نژاد ددنهاد از خوردن زخم زیاده خشمناك گشته باوجود سر دادن چرخي و دیگر آتشبازی و انداختن گرز و زدن کجك و دیگر اقسام حربه پادشاه زاده را مع اسپ بیدریغ زیر دندان در آورد و آن نونهال گلشن کامراني بمدد همت تهوري و شجاعت موروثي از اسپ جدا شده باز همان لحظه

بچستي و چالاكي تمام دست بقبضهٔ شمشير نموده بار ديگر بر فيل
كوه پيكر حمله آور گرديد و پادشاهزاده محمد شجاع از ملاحظهٔ آن
حال باوجودي كه از هجوم و ازدحام خلائق كه بالاي هم مي افتادند
باد را هم راه تردد نبود و از دود آتشبازي آدم آدم را نميديد خواست
كه خود را نزد برادر والاقدر رسانده مدد نمايد - چون نزديك رسيده از
زور بازو صف ازدحام بر دريد از صدمات و آتش فشاني اطراف اسپش
چراغ پا گرديد و او نيز از بالاي اسپ افتاد - درين وقت راجه جيسنگه
خود را بفيل رساند اگرچه از رم نمودن اسپ او نيز نزديك بود كه
بيفتد اما بهر وجه خود را نگاهداشته برچهي چند متواتر بر فيل زد
و معا گرز برداران و ديگر بندهاي جلوي خاص زير صدمهٔ گرز و حربهاي
ديگر گرفتند درين ضمن فيل حريف او برو حملهٔ غلبه آميز آورد باز
آن فيل ديو صورت عفريت سيرت از صدمات اطراف مغلوب و
هراسان گشته رو بفرار آورد - هر دو شاه زاده محض از فضل حافظ
بيهمال از چنگ آن بلاي ناگهان نجات يافتند - و پادشاه گردون وقار
از محفوظ ماندن هردو بادشاهزادهٔ نامدار هزاران شكر بدرگاه كردگار
بدل و زبان بجا آوردند و هر دو گوهر درج سلطنت را تنگ درآغوش
شفقت گرفته فرمودند كه پادشاهزاده محمد اورنگ زيب را باشرفي
بوزن در آرند و به پنج خريطهٔ اشرفي سنجيده بدرويشان و مستحقان
رسانند *

چون فتح خان پسر عنبر حبشي چنانچه بتحرير در آمده
بهبود كار خود در اطاعت پادشاه ملك سپاه ديده عبد الرسول پسر
خود را بحضور فرستاده كارپردازان پاي تخت را وسيلهٔ عفو جرائم

ساخت حضرت اعلی بعضي محال نظام الملک را که بساهو نظر بر تقاضاي وقت عطا فرموده بودند باز باو بدستور سابق مرحمت و بحال نمودند - و ساهوی واژ گون بخت آزرده خاطر گشته نزد عادل‌خان به بیجا پور رفته باعث فتنه وفساد تازه گردیده درخواست مدد براي تسخیر دولت آباد نمود و لشکر گران و مصالح قلعه‌گیری از عادل‌شاه گرفته روانهٔ دولت آباد گردید - ازانکه دران ایام بسبب انقضای سالهای قحط و اختلاف وضع روزگار ذخیره در قلعه نمانده بود و فتح‌خان میدانست که امرای نظام الملک بسبب خونریزی و سختي سلوك او با او وقت محاصره رفاقت بالاتفاق نخواهند نمود از شنیدن خبر رسیدن لشکر بیجاپور متوهم خاطرگشته عریضه بخدمت خان‌خانان مهابت خان مشتمل بر خبر روانه شدن فوج بیجا پور بسلسله جنباني ساهوي سیاه رو و ارادهٔ سپردن قلعهٔ دولت آباد به بندهای پادشاهي و طلب نمودن خان‌خانان نوشته روانه نمود - خان‌خانان برین مژدهٔ خاطر خواه خود مطلع گشته اول خان‌زمان را با جمعي از بندهاي درگاه روانهٔ دولت آباد ساخت و از عقب خود نیز مرحله پیما گردید - خان زمان چون دو منزل دولت آباد رسید خبر رسیدن فوج ساهو بر سر راه بارادهٔ باطل حائل گردیدن شنید لهراسپ برادر خورد خود را با دلیر همت و دیگر همراهان برای مقابل شدن سرداران بیجاپور تعین نمود - و خود هم ترتیب فوج نموده برای پیکار آن فوج مستعد گردید بقصبهٔ پهولمری (105) نارسیده

---

(105) ن - پهولري "

گرد سپاه بیجاپور ظاهر گشت و اول با لهراسپ بعده با خان زمان پای دار و گیر بمیان آمد و بعد زد و خورد مردانه که از هر دو طرف جمعي کشته و زخمي شدند فوج دکهن هزیمت خورده هفت کروه آن طرف دولت آباد رفته فرود آمدند - دو کروهي کهڑکي خان زمان نزول نموده سرداران بیجاپور نظر بر مآل اندیشي با فتح خان پیغام و مصلحت بمیان آوردند و موافق رویۀ بد عهدي و پیمان شکني آن قوم باهم صلح باین شرط نمودند که فتح خان سه لک روپیه بساهو باچند سر اسپ برساند و آنها ذخیرۀ قلعه و غیره بمدد خود بالای قلعه رسانند و از بالا و پائین بر لشکر پادشاهي گولۀ توپ و تفنگ و سنگ باران و تیر و سنان باریدن گرفت - خان‌خانان از شنیدن این خبر چون مار بر خود پیچیده خان زمان را نوشت که برای تسخیر قلعه و تادیب بیجاپوریان کمر همت بسته به بستن مورچال و کندن نقب پردازد و بر لشکر عادل خان تاخته از پای قلعه بر خیزانده نگذارند که ذخیره بالای قلعه رسانند و خان زمان بعد رسیدن نوشتجات خان‌خانان خود را بنظام پور رسانده بفکر برداشتن لشکر دکهني و تردد پیش بردن مورچال پرداخت و بسواري مکرر هرجا اثري از لشکر بیجاپوریان مي یافت علف تیغ و طعمۀ تیر و سنان مي ساخت - فتح خان مصلحت دران دید که خیریت خان بیجا پوري را که از امرای صاحب رای دکهني گفته مي شد با شش صد سوار اندرون قلعه گرفت و مکرر فوجهای طرفین بر یکدیگر روز و شب تاخت مي آوردند آخر دکهنیها هزیمت یافته ازان نزدیکي بر خواستند و

خان‌خانان نیز با فوج برای بند نمودن راه رسد غله و ذخیرهٔ قلعه مقرر کرده خان‌زمان را با پنجهزار سوار برای مقابلهٔ فوج بیجاپور تعین نمود و دیگر سرداران را برای دواندن نقب و پیش بردن مورچال جابجا قرار داده به سرانجام دیگر مصالح قلعه گیری کار فرما گردید اگرچه قلعهٔ گردون اساس دولت آباد که نه قلعه پایه بپایه ازسنگ خارا مدور یک لخت تراشیده و سر بر فلک برین کشیده نه آنچنان‌قلعه ایست که وصف او بزبان خامه و بیان‌درآید یا از تردد مصالح محاصرهٔ قلعه و زینه و یورش و نقب رساندن تسخیر آن باحاطهٔ قبول عقل در آید اما ازانکه خالی شدن قلعه از ذخیره بمدد طالع و اقبال پادشاه عدو مال قلعه کشا باعث امید مفتوح گردیدن و تقویت دلهای بهادران قلعه گیر گردیده بود امرای جان نثار دران محاصره مصدر تردد نمایان گردیدند و علی الرغم همدیگر کوشیده در تسخیر آن می خواستند که بر معاونت چرخ خونخوار سبقت جویند و یاقوت حبشی که اول غلام نظام الملک بود بعده بقصد نوکری پادشاهی رجوع آورده در زمرهٔ بندهای این درگاه درآمده خدمت می نمود خواست که سیاه روئی خود را برعایت بازگشت جانب حق‌نمک قدیم بسرخ روئی مبدل گرداند اول بفکر رساندن ذخیره بقلعه از طرف مورچال خود افتاد و نتیجهٔ او بر روی کار آمد ازانکه گفته اند که سیاهی روز ازل بشستن آب تدبیر زائل نگردد از شهرت اینکه باعث مزید سیاه روئی او گردید ثبات قدم نتوانست ورزید و مثل غلامان گریز پا از لشکر برآمده خود را نزد مالکان خویش رساند و جنگهای

که در شبانه روز بر سر رساندن رسد غله بقلعه میان هردو فوج
رو میداد آدم کشي بمیان مي آمد و همچنان براي ممانعت رسیدن
غله بلشکر پادشاهي افواج بیجاپوري شوخي نموده سر راه مي
گرفتند و بر مورچال مي ریختند و مردم را ضائع مي نمودند و
تردد نمایان دران قتال وجدال از هرطرف بظهور مي آمد و
جانهاي شرین بباد فنا میرفت تا کجا بشرح تفصیل آن توان
پرداخت - درین ضمن کهیلوجي نام دکهني که او نیز از مدت رو
باین جناب آورده بدولت پنجهزاري پنجهزار سوار رسیده بود بدستور
یاقوت از لشکر پادشاهي برخاسته داخل فوج عادلشاه گردید -
و از پیوستن او دکهنیها مستظهر گشته شبي بقصد رساندن چهار
صد گاو رسد برقلعه بر سر لشکر پادشاهي شورش عظیم آوردند و
بهلول خان که سردار عمدهٔ فوج بیجاپور بود و نبیرهاي یاقوت و
غیره از چار طرف بر مورچال ریخته صداي دار و گیر بلند ساختند
و امتداد جنگ تا دوپهر روز انجامید و سرها چون گوي غلطان زیر
نعل اسپان بهادران مي غلطید و کار بجائي رسید که خان خانان
و همه سرداران سوار شده قدم بعرصهٔ کار زار گذاشته مقابل دکهنیها
صف آرا گشتند و از گرد سپاه موافق و مخالف ابر آسا آسمان دیگر
نمودار گردید و خورشید از میان نا پدید گشت * بیت *
زگرد سپاه آسمان گشت میغ * همه گرز بارید و پولاد تیغ
غبار زمین بر هوا راه بست * عنان سلامت برون شد ز دست
دران نبردگاه دو سه سردار مثل جگناتهه راتهور و غیره و جمعي از
راجپوتیه و بعضي مسلمانان روشناس نقد جان درباختند آخر

بهلول رو بفرار آورد و شادیانهٔ نصرت طرف خان‌خانان بنوازش درآمد و اسپ و آدم بسیار دکهنیها قتیل و اسیر گردیدند و فوج پادشاهي بلا فرصت برسر بهیر مخالفان تاختند و درانجا نیز محاربهٔ صعب بمیان آمد و غنیمت وافر مع انبار غله که براي رساندن بالاي قلعه فراهم آورده بودند بدست لشکریان افتاد و آنچه نتوانستند برداشت آتشها زدند - دربن وقت فتح‌خان که مورچال لشکر را از فوج خالي شنید فرصت وقت را از دست نداده از قلعه برآمده برمورچالي که نقب آن تا پای حصار قلعه رسانده بودند ریخت و شور و غلغلهٔ عظیم پر بیم بلند گردید و خان‌خانان از شنیدن آن مع بهادران جان باز یکه تاز خود را رساند و از هرجانب مبارزان رزم جوي آتش خوي جلو ریز رسیدند و از صدای نفیر و کرناي زهره گداز و آواز سم ستوران تیز رفتار و هاي و هوي جوانان جان نثار افسون فرار بران دکهنیهاي حیله ساز دمیدند و فتح خان افتان و خیزان خود را بقلعه توانست رساند و پارهٔ اسباب مورچال بغارت رفت - چون چند روز کهی برلشکر نرسیده بود بل از جنگ شب و روز لشکریان را فرصت زیرا از پشت اسپ فرود آوردن نمیدادند تا بآوردن کاه و هیمه چه رسد خان‌خانان خان‌زمان را بافوج گران بجهت آوردن‌کهي روانه ساخت و دو هزار سوار برای قراولي ما بین راه که از رسیدن فوج ناگهان خبردار باشند نگاه داشت - لشکر بیجا پور از شنیدن این خبرچون گرد باد برفوج پادشاهی تاختند و با فوج قراولان جنگ درگرفت و بعد رسیدن مدد و کشش چندی از هرطرف کهي بلشکر رسید چون نقب طرف خان زمان از

BIBLIOTHECA INDICA;

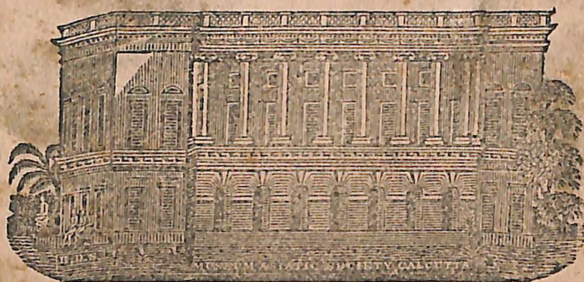
A

COLLECTION OF ORIENTAL WORKS

PUBLISHED DERUN THE SUPERINTENDENCE OF THE

ASIATIC SOCIETY OF BENGAL.

New Series No, 155.



THE

MUNTAKHAB AL-LUBÁB

OF

KHÁFÍ KHÁN.

EDITED BY

MAULAVÍ KABÍR AL-DÍN AHMAD.

PART I.

FASCICULUS V.

PRINTED AT THE COLLEGE PRESS.

CALCUTTA:

1869.

باروت انباشته شده بود نهم شوال قرار یافت که وقت صبح آتش دهند - و فرمودند که همه سرداران مع بهادران جانباز برای یورش حاضر شوند - عمله و فعلهٔ مورچال جلدی نموده هنوز که اثر تاریکي بود و برای یورش فوج و مردم آبرو طلب بر سر کار نرسیده بودند باروت را آتش دادند و باوجود پریدن بیست و هشت درعهٔ دیوار بسبب تاریکی که برخاستن غبار علاوهٔ آن تیرگي گردید و از نرسیدن مردم کار طلب قلعه کشا احدی جرأت داخل شدن نمي نمود و محصوران خبردار شده از گولهٔ تفنگ و حقهٔ آتش و بان آتش فشان گشته با مصالح چوب و تخته و هرچه بدست آمد به تردد بستن راه پرداختند خان‌خانان از مشاهدهٔ آن خود کمر همت برای یورش بست و با همراهان خواست خود را بدم باریدن سنگ و آتش زند امرای دیگر مانع آمده غیرت را کار فرموده نزدیک بصبح از هرطرف هجوم آورده با جمعي از مغلان و راجپوتان و مبارزان جان‌سپار و قلعه کشایان شیر شکار حمله آور شده سینها را سپر بلا ساخته بر محصوران تاخته بعد بکار آمدن جمعي داخل حصار شهر پناه که به عنبر کوت مشهور بود شدند و آن جماعه جمع کثیر را بکشتن داده فرار اختیار نمودند و خود را بخندق مهاکوت رساندند - و مردم پادشاهي به نسق و بندوبست مورچال اندرون حصار پرداخته حویلیهاي عنبر و یاقوت را ملجا و پناه خود ساخته راه تردد را بر محصوران دست و پا باخته از سابق تنگ تر ساختند و آنچه ذخیرهٔ آتش بازي اندرون آن حصار یافتند متصرف شدند - و مجر توپهاي آن بر مستحصنان قلعهٔ دویم بستند - اگرچه هشت قلعهٔ

دیگر بمرتبهٔ استحکام برج و باره داشت که کمند وهم بر اطراف او بند گردد خیال محال مینمود اما چون از عدم ذخیرهٔ خوردني و مايحتاج ديگر بمرتبهٔ كار بر قلعه نشينان تنگ بود كه اكثري پوست بي گوشت و استخوان چار پايان حلال و حرام را قوت لا يموت خود مي ساختند - خان‌خانان بمدد اقبال پادشاه كمر همت بر تسخير آن بسته بود القصه درين هنگامهٔ دار و گير سپاهي سه چهار هزار سوار غنيم براي شورش انداختن و فوج پاشاهي را بخود مشغول ساختن نمودار گرديد - و هزار سربهارهٔ (106) غله مع دو سه هزار پيادهٔ برقنداز و تيرانداز با لباس سياه در شب تار بر شيرحاجي رسيده غلها را نزديك دريچه متصل خندق انداخته چون برق و باد رو بگريز آوردند و مردم قلعه هجوم آورده جمعي را حائل آب و آتش و تير و سنان ساخته و بعضي را مقابل فوج اندرون حصار داشته خود را براي آوردن غله رساندند - و خان‌خانان كه پيشتر برين تدبير و ارادهٔ دكهنيها مطلع شده جمعي از سوار و پياده را بيرون خندق تعين نموده در كمين داشته بود ميان هردو گروه نائرهٔ قتال و پيكار شعله ور گرديد و مردم پادشاهي غالب آمده ذخيرهٔ مفت بدست آوردند - و بعده كه بهادران جان نثار از سرنو بفكر دواندن نقب و فراهم آوردن اسباب قلعه گيري پرداختند و از عسرت و كسالهٔ فاقه حال بر احشاميان قلعه تنگ گرديد رعب و هراس تمام در دل فتح خان راه يافت و اهل و عيال خود را با احمال و اثقال بالاي قلعهٔ سيوم

---

(106) در بادشاه نامه - سرباري *

مسمی بکالا کوت روانه ساخته خود با جمعي از همدمان روز سختي در مها کوت ماند درین حال خیریت خان بیجا پوري و غیره که بطریق مدد در قلعه آمده بودند و از عسرت جان بلب آنها رسیده بود پیغام خفیه نزد خان‌خانان براي امان جان و راه یافتن نزد عادل شاه فرستادند خان‌خانان بجان منت داشته جواب داد که اگر نوکري پادشاهي اختیار نمائي بمنصب لائق سرافرازي خواهي یافت و اگر پیش عادل خان بروي نامه و خلعت براي آقاي تو میدهم - پس خیریت خان وقت شب قابو یافته با دو صد نفر خود را نزد خان‌خانان رساند و خان خانان درخلوت ضیافت خورانیده صبح آن خلعت و مایحتاج ضروري راه باو داده و خلعت و نامهٔ عادل شاه مع فرماني که بدستخط خاص مشتمل بر عفو تقصیرات عادل خان و ارادهٔ توجه پادشاه طرف دکهن رسیده بود سر دیوان خوانده پیغامهاي وعده و وعید سراپا امید و بیم از طرف خود و حضرت اعلی بر زبان آورده حوالهٔ او نمود - بعده که خیریت خان نامه و خلعت براي عادل شاه گرفته روانهٔ بیجاپور گردید خان خانان مشغول تردد تسخیر قلعه گشت - درین ضمن خبر رسید که غنیم از شنیدن روانه شدن مصالح قلعه گیري مع خزانه از برار و برهانپور خود را بر سر راه رسانده لهذا خان زمان را براي تنبیه و گوشمال آن جماعه تعین نمود و مابین راه وقت رفتن و مراجعت نمودن همه جا افواج غنیم یمین و یسار خان زمان را داشتند و هر روز محاربه و قتال بمیان مي آمد وگاه گاه چنان کار بر لشکر پادشاهي تنگ مي آوردند که یک دو کروه راه جنگ کنان تا شام طي نمودن دشوار

میگردید - و از هر دو طرف مردم بسیار بکار مي آمدند - بعده که خان زمان بخزانه و ذخیره نزدیك رسید از اتفاقات همان روز قریب پانزده هزار سوار بیجاپوري و نظام الملکي دیگر با فوج دکهن ملحق گردید و از هرطرف مدد براي غنیم میرسید و لشکرعظیم مثل مور وملخ که تعداد آن نزدیک لک سوار و پیاده مي شد فراهم آمدند و اطراف فوج پادشاهي را فرو گرفتند و بکار زار در آمده صداي بردار و گیر بفلک برین رساندند و ولولهٔ رستخیز عجیب بر پا گردید - خان خانان از شنیدن غلبهٔ دکهنیها فوج دیگر براي مدد تعین نمود و از هر طرف عرصهٔ کارزار بریکدیگر تنگ ساختند و سرهاي بیشمار بر زمین غلطان گردید و زمینهاي آن دشت از خون مبارزان رزم پیوست لاله زار گشت

* بیت *

دو لشکر بهم در خروش آمدند * دو درياي خوني بجوش آمدند
تو گفتي هوا لاله بارد همي * ز پولاد ها ژاله بارد همي

اگرچه بمدد اقبال شاهنشاهي خزانه و ذخیره بلا آفت بلشکر رسید اما نقصان مالي و ضرر جاني بسیار بحال مردم عائد گردید *

درین اوان خبر رساندند که مراري پندت که از نوکران عمده و وزیر صاحب السیف و القلم عادل خان است با فوج سنگین رسیده با لشکر سابق ملحق گردیده چند کروه زمین را سوار و پیاده زیر بار آورده مقابل رسیده - خان زمان با فوج گران و توپخانهٔ دشمن سوز در برابر فوج دکهن بر آمده از سر دادن بان و تفنگ و انداختن تیر بازار کار زار گرم ساختند - و دکهنیها با هیئت مجموعي از هر طرف با بهالهاي جان ستان فوج فوج نعره زنان جلوریز رسیده چپقلشهاي مردانه و

حملهاي رستمانهٔ صف ربا نمودند بعد زد و خورد بسيار وكشته شدن
سوار وپيادهٔ بيشمار كار بر فوج پادشاهي تنگ آوردند و نزديك
بود كه هزيمت بر لشكر خان زمان راه يابد - خانخانان خبر يافته
دلير همت را درون حصار گذاشته خود با همراهان شير شكار عازم
كارزار فوج دكهن گرديد و بعد مقابل شدن هردو فوج دريا موج
و بهم پيوستن سرداران صف شكن كه اگر قلم را به تحرير تفصيل
آن رنجه دارد سررشتهٔ انتظام سخن از هم مي گسلد محاربات صعب
بميان آمد وغبار دار و گير بچرخ برين رسيد و از هرطرف سردارهاى
نامي با چندين هزار آدم جان شيرين بباد دادند - ازان جمله راجه
چندراوت و غيره سه سر فوج نامدار پادشاهي دران كارزار
بكار آمدند - و هر ساعت شعلهٔ جدال و نائرهٔ قتال اشتعال
ميگرفت و از جملهٔ حبشيان بدرو دكهنيهاي ددخو ياقوت
حبشي مشهور كه بذكر درآمده و از سپه سالاران نام آور بود
با جمعي از قبيله ونبيرهٔ خود مرحله پيماي باديهٔ عدم گرديد و
براي سفيد روئي بيرون بردن جسد آن سيه رويان از معركهٔ حبشيان
و دكهنيان بيشمار بالاى كشتهاى مزبور كشته گشته پشتهٔ جسد
گرديدند آخر قادر بر بردن لاش سربازان خود نگرديدند و هر طرف
پشتها از كشتها نمودار گرديد

* بيت *

دولشكر چو مور و ملخ تاختند * نبردي چنان در جهان ساختند
جگرتاب شد نعرهاي بلند * گلوگير شد حلقهاي كمند

گويند چنان جنگ قيامت آشوب در دكهن كمتر رو داده كوتاهي سخن
تا پهر شب صداي نفير دكهنيها و آواز كوس و كرناي هيبت افزاي

بهادران رزم پرست سامعه افروز مبارزان آن دشت و بوم بود بعده
از هم جدا شده لشکر پادشاهي از ملاحظهٔ غدر فوج دکهن جلوی
اسپان بدست گرفته باقی شب را بصبح امید آخر نمودند - چون
خسرو زرین کلاه غلغله افگن انهدام فوج اختران گردید آن بد اختران
باز از هر طرف نمودار گشته دست و پا زده راه فرار اختیار نمودند -
و خان زمان پارهٔ تعاقب نموده اسپ و آدم و اسلحهٔ بسیار بدست
آورد و خان خانان بفتح و فیروزي داخل حصار مفتوحه گردید - چون
نقبها زیر حصار قلعهٔ دویم تیار و پراز باروت شده بود مي‌خواستند
آتش دهند باوجود بعضي مردم احشام که بدام عبرت گرفتار
بودند باتفاق فتح خان پیغام امان جان بمهلت یک شب بمیان
آوردند - خان خانان قبول نه‌نموده نقب را آتش داد یک برج مع
پانزده درعهٔ دیوار پرید فدویان جان نثار پروانه وار خود را مقابل
بارش گولهٔ توپ و تفنگ و حقهٔ بان که از بالاي مهاکوت میزدند زده
بحصار در آمدند - و خان‌خانان نیز با بهادران دیگر داخل احاطهٔ قلعهٔ
دویم شده حکم بستن مورچال و تردد تسخیر قلعهٔ سیوم همان روز
نمود - از انتشار خبر وحشت افزای فتح حصار دوم مراري پندت
و دیگر سرداران عادل شاه و نظام الملکي بار دیگر بقصد پیکار سوار شده
فوج فوج نمودارگشتند همینکه خان‌زمان با بهادران خون‌آشام برای مقابلهٔ
آنها معرکه آرا گردید حرکت مذبوح براي دفع بدنامي نموده
بعده که دانستند که کار قلعه از دست رفته بدل افسردگي تمام لجام
اسپان برگردانیدند - درین ضمن محل دار خان‌قلعه دارترملك نظام
الملکی که از بیداد فتح خان دل آزرده مي بود پیغام سپردن قلعه

بخان‌خانان فرستاد خان‌خانان در جواب نوشت اگرمي خواهي
نتيجهٔ حسن خدمت از تو بظهور آيد مال و عيال ساهوي بدسگال
دران جبال نزديک بيضاپور متصل قلعه تعلقهٔ تست بايد که خود
را غافل آنجا رسانده بتصرف درآري و از ثمر اين نيکو خدمتي
بهرهٔ فراوان اندوزي - محل دار خان خود را با همراهان برسر آن ستاره
سوختگان رساند مال وافر مع عيال و دختر ساهو مع مبلغ يک لک
و پنجاه هزار هون و چهار صد اسپ و چهار فيل بدست آورد و از غارت
و تاراج متفرقه همه همراهان متمتع گرديدند و حقيقت بخان‌خانان
معروض داشت - خان خانان چو گل شگفته از خوشوقتي در جامه
نگنجيد و آفرين به محل دار خان نوشته مع خلعت و اسپ و جيغه
روانه ساخته بحضور خود طلبيد - و فتح خان ازين خبر دشمن
کام خود را باخته و از صدمات اين فتوحات دل از دست داده
عبد الرسول پسر خود را مع پيغام عجز و نياز و اطاعت قبول
سپردن کليد قلعه فرستاده مهلت يک هفته مع قول امان براي
برآوردن عيال خواست خان‌خانان التماس او را قبول نموده نظر
بر کمال عسرت و پريشاني او دو لك و پنجاه هزار روپيه مع فيلان و
کهاران پالکي و ديگر بار بردار همراه عبد الرسول که مخلع ساخته
مرخص نموده فرستاد - وبعد از برآمدن فتح خان نوزدهم ذي حجهٔ
سال هزار و چهل و سه هجري که پنجاه و هشت روز مدت ايام
محاصره کشيدن آن قلعهٔ نه حصار که چرخ دوار چنان قلعهٔ مطبوع
با رفعت نديده مفتوح گرديد و خطبه بنام نامي ابوالمظفر شاه
جهان پادشاه غازي خواندند و نظام الملك که از صغرسن در حبس

فتح خان بود مع دیگر وابستہا بقید بندهاي پادشاهی در آمد - گویند از جملهٔ نه قلعهٔ دولت آباد پنج قلعه بر روي زمین نمودار و چهار دیگر مدور از سنگ مصفا بر سر کوه است پنجهزار و پانصد درعهٔ شاه جهانی که مراد از یك کروه و عشر جریبي باشد دوره دارد و ارتفاع آن صد و چهل درعه است - در ایام سابق بنام دهاراگیر و دیو گیر زبان زد بود بعده که سلطان محمد تغلق چنانچه بذکر در آمده قلعه را با اکثر توابع آن ضلع و دکهن به تسخیر در آورد ساکنان دهلي آباد کردهٔ خود را ویران مطلق نموده به پاي این قلعه آورده آباد ساخته مسمی بدولت آباد ساخت - از انکه شهر و عمارتي که بجبر و ظلم آباد و تیار شود عاقبت بخیر نمي باشد و باز زود ویران و خراب میگردد در اندک مدت رخنه و فساد در ملک نو بتسخیر آمدهٔ سلطان محمد تغلق افتاد - بلکه شهر و ملکهاي قدیم موروثي از ظلم و سفاکي او از دست رفت جمعي را که از دهلي به تکلیف و جور آورده آباد ساخته بود همه بجاذبهٔ حب وطن مالوف برخاسته رفتند سلطان علاءالدین بهمنی نیز بعد از جلوس خود آن مکان آباد شدهٔ تظلم را قابل سکناي خود ندانسته گلبرگه را موسوم باحسن آباد ساخته پاي تخت خود نمود و شهر دولت آباد ویرانهٔ محض گردید و سواي قصبهٔ کهرکي آبادي نماند و دولت آباد اسم قلعه بزبانها جاري گشت و بهمان نام در دفاتر سلاطین دکهن موسوم گردید - تا آنکه در عهد سلطنت حضرت اعلی بعد تسخیر در آمدن در ایام صوبه داري پادشاه زاده محمد اورنگ زیب باهتمام زین العابدین خوافي بتفاوت مسافت

هفت کروه قلعه آبادی عظیم بهمرساند و مسمی باورنگ آباد گشت والحق درین عصر از طرف وفور آب و اعتدال هوا و رنگینی رسته و بازار پراز اقسام میوه و فواکه شهر مثل او دیگر در دکهن نیست مگر در صوبهٔ تلنگانه فرخنده بنیاد حیدر آباد خجسته بنیاد اورنگ آباد دعوی همچشمي مي نمود که آن هم الحال ویران محض گشته حاجي محمد جان قدسي در تعریف قلعه گفته * بیت *

حصاری که مثلش ندیدست کس * بود قلعهٔ دولت آباد و بس
فلک را رخ از رفعت پایه اش * کبود است از پرتو سایه اش
بود مملکت را عروس این حصار * که پایش بود از شفق زرنگار

بیست و ششم ذی الحجه مژدهٔ دلکشاي فتح قلعه بعرض حضرت اعلی رسید و خانخانان مع همراهان مورد انواع عنایات گردید و نصیر خان را خطاب خان دوران و هزاری و هزار سوار اضافه عطا فرمودند و خانخانان خان دوران را مع مرتضی خان براي محافظت قلعه نگاهداشته قلعه دار تعین نموده خود بقصد تادیب دکهنیهاي خیره سر عازم ظفرنگر گردید و مقابله و مقاتلهاي سخت بالشکر دکهن بمیان آمد و ماناجي سردار مشهور بیجاپور کشته گردید و عادلشاهیه مغلوب هراس گردیده پیغام صلح بمیان آوردند و مراري که مدار علیه بیجاپور بود فرهاد نام پدر رندوله خان را براي پیام مصالحه نزد خانخانان روانه ساخت آن سپه سالار تجربه کار گفتار آنها را از پایهٔ اعتبار و صدق خالي دانسته فرستادها را بار نداد بنابران سرداران دکهن از صلح مایوس گردیده باز اتفاق نموده بامید استخلاص قلعهٔ دولت آباد که شاید از عدم گرد آوردن

ذخيرهٔ كاري توانند ساخت و هنوز كه مردم پادشاهي از راه و بيراه
واقف نشده اند تردد تزوير آميز آنها پيش رود جلو ريز تا نظام
پور رسيدند و مورچالها بسته بمحاصره پرداختند خان‌خان از شنيدن
اين خبر با رسد غله باستعجال تمام طرف قلعگيان مرحله پيما
گرديد و خان دوران انتظار كومك خان‌خانان نكشيده و نظر بر قلت
جمعيت خود نه نموده از قلعه بر آمده مقابله نمود و حملهاي
رستمانه و ترددهاي مردانه بكار برده خصم را از گرد قلعه بر داشت
اما دكنيها باز اطراف قلعه انتشار نموده گاه‌گاه شوخي مي نمودند
تا آنكه خان‌خانان بارسد غله رسيد و ده هزار گاو ذخيرهٔ همه اشيا
بالاي قلعه فرستاده خود متوجه برهان پور گرديد و خان دوران نيز
بموجب رسيدن حكم مرتضى‌خان را قلعه‌دار مستقل‌ساخته خود را
بصوبه داري خويش بمالوا رساند - درين ايام بعرض رسيد كه بعضي
قلاع تعلقهٔ بكلانه و كنار ساحل كه فرنگيان داشتند از ملاحظهٔ آمد آمد
قلعه كشايان دست و پا باخته قلعها را خالي نمودند و سيدي فولاد
و سيدي مفتاح نظام الملكي كه با سه هزار سوار و پياده در آن ضلع
بودند راه فرار اختيار نمودند و راجه بهاري كه حارس نواح بكلانه
از طرف بادشاهي بود تعاقب نموده فيل و عيال سيدي فولاد را
با چهار صد زن و مرد فرنگي با تصويرهاي اصنام كه در كليسهاي
نصاري مي باشد بدست آورده بحضور ارسال داشت و فرنگيان
بعضي بشرف اسلام در آمدند و باقي علف تيغ گرديدند فتح خان
مع نظام الملك و اموال و افيال كه از قلعهٔ دولت آباد همراه
محبوسان رسيده بود حكم شد كه اموال درسركار بضبط در آرند و

نظام الملک را در قلعه گوالیار که از خویش و تبار سابق اونیز درانجا
بودند بفرستند و فتح خان را دولک روپیه سالیانه مقرر کرده ازجملهٔ
اموال که ما یحتاج ضروري او بود بدو معاف فرمودند چون لغایت حال
بادشاهزاده دارا شکوه و محمد شجاع بمنصب سرفرازي نیافته بودند
محمد شجاع را به تجویز خان خانان عوض هفت صد و پنجاه روپیهٔ
یومیه منصب ده هزاري پنجهزار سوار عطا فرمودند و روانهٔ دکهن
ساختند بخاطر بادشاه خطور نمود چون دران ایام مقرر بود که بادشاه
زادها را تا بخدمت مامور نسازند منصب عطا نمي نمودند باوجود
بادشاه زاده دارا شکوه پسر کلان را نسبت بهمه پسران بمرتبهٔ عزیز
میداشتند که از خود جدا نمودن بر خود گوارا نمي توانستند نمود
بعد از منصب یافتن بادشا هزاده محمد شجاع برادر کلان را بعطای
منصب بلند آوازه ساختن لازم گردید خلاف دستور بي آنکه بخدمت
مامور فرمایند بمنصب دوازده هزاري شش هزار سوار و عنایات دیگر
لوازم منصب سرفرازي دادند و محمد شجاع را بعطاي خلعت و
اسپ و فیل مع ساز طلا و نقره و دیگر عنایات مفتخر ساخته سید
خان جهان و سید عالم بارهه و راجه جی سنگ و راجه بیتهل داس
را مع دیگر امرا همراه داده بعطاي اضافه و انعامات سربلندی
بخشیده بدکهن مرخص ساختند و بتجویز منجمان فرمودند که بر
سواري رتهه از حضور نوبت زنان روانه گردد - درین سال صادق خان
میر بخشي ودیعت حیات نمود بادشاهزاده محمد اورنگ زیب
را مامور فرمودند که رفته جعفر خان پسر کلان صادق را بحضور بیارد
و بتسلي وابستگان دیگر پردازد و بجاي صادق خان اسلام خان را

میر بخشی نمودند - بخان دوران حکم صادر شد که نائب در صوبهٔ مالوه گذاشته خود در رکاب پادشاهزاده محمد شجاع رفاقت نماید و بنام زمیداران برار و بالاگهات حکم رساندن مصالح قلعه گیری صادر فرمودند *

ذکر سال هفتم از جلوس مطابق
سنه هزار و چهل و دو هجري

جشن آغاز سال هفتم بدستور هر سال ترتیب یافت محلدار خان دکهني نظر بر حسن تردد او چنانچه گذشت بمنصب چهار هزاري دوهزار سوار و عطاي اسپ و فیل و شمشیر مرصع و بیست هزار روپیه سرفرازي یافت اول ماه شعبان مطابق وسط بهمن ماه الهي متوجه کشمیر بهشت نظیر گردیدند و هر منزل سیر کنان و شکار افگنان و داد دهان نزول نموده قدغن چنان مقرر کردند که اگر بوتهٔ زراعت بدست تاراجیان یابند دست آنها راقطع نمایند وبصاحب مال از وجه قیمت او مضاعف بدهانند و براي تحقیق و جریب نمودن زراعت که بحسب ضرور بسبب عبور لشکر و افواج و بهیر از تنگي راهها پایمال واقع شود امین خدا ترس جز رس ضابط مقرر کردند که اراضي پیموده وجه نقصان از سرکار برعایا عائد سازند و دران عهد مطابق حکم بعمل مي آمد بحرف و صوت نمي گذشت بیست و سویم شهر مذکور بدارالملک دهلي رسیده بعد زیارت بزرگان بلا توقف طرف لاهور مرحله پیما گشتند چون ششم رجب بدارالسلطنت لاهور شرف نزول فرمودند و یمین الدوله آصفخان که بخرج بیست لک روپیه عمارت عالي طیار ساخته بود بالتماس

او دران مکان تشریف بردند وشش لک روپیه ازجواهر و دیگراجناس
و نقد پیشکش نمود بعد نظم و نسق ملکي و ملاقات میان محمد
میر که نقد کمالات صوري و معنوي او بسکهٔ قبول دلها رسیده بود و
رعایت نمودن مبلغ خطیر بخدمه و مستحقان خانقاه از لاهور که
تا بیست و پنجم ماه مذکور درانجا توقف واقع شد طرف کشمیرکوچ
فرمودند و باوجود از ملاحظهٔ تنگي راه کشمیر بادشاهزادهارا با آصف
خان و دیگر امرا حکم شده بود که بمرور و خاطرجمعي از کتلها عبور
نمایند بعد ازان خود روانه شدند و نسبت بسفرهای دیگرباشادهان
لشکر بسیار آسوده گذشت باز خالي از هرج و تصدیع نبود
چنانچه از جملهٔ اشعاري که محمد جان قدسي درمادهٔ راه پرتعب
کشمیرگفته چند بیت نوشته مي شود
* بیت *
معاذ الله ز راه پیر پنجال * که مثلش دیده کم چرخ کهن سال
سراپا گشته حیرت چرخ والا * که ره این کوه را چون رفت بالا
بود مشکل گذشتن زین ره تنگ * درین ره راه رونقشي است برسنگ
گروهي دست از جان برفشانده * درین ره چون گره بر تار مانده
زقطع ره بسر غلطیده یکسر * چنان کز رشته بگسسته گوهر
الحاصل هیجدهم ذي حجه در منزل بهشت مشاکل خان پور که
پنج کروهي کشمیر فردوس نظیر است شرف نزول فرمودند و درتلافي
رنج راهها که اسباب عیش و تنعم مهیا گردید دیگر دران مکان تهنیت
نشان همه روي زمین پر از لاله و ریاحین و اشجار سراپا بهار و اثمار
رنگین و انهار و چشمهاي زلال و شیرین بنظر مي آمد اگر خواهند
بصفت و فور فواکه و گلزار و سبز زار آن قطع زمین زبان خامه را شیرین

سازد یا بوصف رود و سرود و نغمه پردازي دلبران شوخ شنگ آن معدن راگ و رنگ پردازد سررشتهٔ انتظام اختصار کلام بحال نمي ماند افصح الشعرا عرفي اگرچه در تعریف آن سر زمین در آبدار بسیار سفته اما درین بیت عالم عالم مضمون درج نموده * بیت *

هرسوخته جاني که بکشمیر در آید
گر مرغ کباب است که بابال و پر آید

و از جملهٔ اشعار ملا طغراي مشهدي در وصف گل و لاله زار آن مکان جنت نشان چند بیت بتحریر مي آرد * بیت *

گل و سنبل درین گلشن بناشد * بهار اینجا بهشتي آشنا شد
شفق سر جوش رنگ لاله زارش * فلك یک پشتهٔ سبز از بهارش
نداند مرغ این گلشن رمیدن * نگردد سبزه اش سیر از دمیدن
کشیده کوهها از سبزهٔ خاك * بجوش سبزه و گل سر بر افلاك
بجاي قلهٔ کوهش رسیده * که رنگ از چهرهٔ رفعت پریده
زموج لاله از بس خورده پهلو * بود راهش بصد باریکي مو
ز طغیان گل و سنبل بگلگشت * نه کوهش مي شود معلوم نی دشت
زمین گل آسمان گل بحر و بر گل * نمانده در عدم گوئي دگر گل
سرود و حسن اینجا هم عنانند * گل و مي هر دو جنس یک دکانند
ترنم ریز هر سو خوش خرامي * بپاي نغمه در سیر مقامي
بمطرب نی دل اینجا بسته دارد * که یکدم بي لب او بر نیارد

حاصل کلام حضرت اعلی در هر هفته و هر صبح و مسادر باغهاي دلکشاي آن سر زمین سیر و تفرج مینمودند و بکار بزم نشاط مشغول بودند درین اثنا بعرض رسید که اهلیهٔ پادشاه زاده محمد شجاع

صبيهٔ ميرزا رستم صفوي بعد از تولد شدن دختر بروضهٔ جاودان شتافت ازين معني سير وشكار آن مكان ناگوارا نمود و دختر را مسمى به دلپذير بانو بيگم ساختند - بعده كه پادشاه زاده محمد شجاع داخل دارالسرور برهانپور گرديد چون قلعهٔ پرينده كه از اعظم قلاع نظام الملكي گفته ميشد و اعظم خان در محاصرهٔ آن تضييع اوقات نموده كاري نساخته برخاسته بود و بعد آن عادل شاه آن قلعه را بمبلغ سه لک هون كه بآقا رضوان قلعه‌دار آنجا داده خريده بتصرف سيدي فرجام نام فرستادهٔ خود واگذاشت و توپ ملک ميدان را كه در پرينده بود به بيجا پور طلب داشت گويند كه بدان كلاني و خوش ساخت توپي ديگركم شنيده شده و آدم مسلح بفراغ دران توپ مي نشست و اين توپ در ابتدا در قلعهٔ احمد نگر بود از تبديل وضع روزگار سيدي عنبر از احمد نگر بقلعهٔ پرينده فرستاده نگاهداشت بعد رسيدن پادشاه زاده محمد شجاع به برهانپور كه خان‌خانان آمده ملازمت نموده اول همين مصلحت قرار يافت كه لشكر براي تسخير قلعهٔ پرينده تعين نمايند پادشاهزاده نظر بر ايام جواني و ناكرده كاري خود بدون سرانجام معقول قلعه گيري با خان خانان و خان زمان متوجه تسخير قلعهٔ مذكور شد و به ملكاپور رسيده خان زمان را با ديگر امرا و راجه جيسنگه بطريق هراول مع مصالح قلعه گيري رخصت نموده امر فرمودند كه مابين راه همه جا كه تعلقهٔ بيجا پوري باشد بتاخت و تاراج در آورند و جابجا تهانه مقرر كرده روانه ساختند درين ضمن خبر رسيد كه ساهو بهوسله يكي از خويشان نظام الملكي را كه دريگي از قلاع محبوس بوده

بدست آورده با جمعي از واقعه طلبان مادهٔ فساد ساخته نواح ظفر نگر را تاخته خواص‌خان را با سه هزار سوار براي تنبيه او تعين نموده فرمودند که بعد از اخراج از ملک چمار گونده را که وطن بهوسله گفته مي شود تاخت و غارت نمايد درين اوان شهرت يافت که رندوله خان بامراري و غيره چهار سردار عمده و فوج سنگين از طرف شاه بمدد قلعهٔ پرينده رسيدند و خان زمان که نزديک قلعه رسيده بود از شنيدن خبر فوج دکهنيها يک کروهي قلعه کنار نالهٔ کم‌آب لنگر اقامت نموده به بستن مور چال و کندن نقب مردم تعين فرموده خود بفوج بندي براي مقابله پرداخت و قبل از رسيدن کومک بيجاپوري مردم قلعه‌گاه بيگاه برآمده بر مور چال ريخته دست برد نمايان مي نمودند درين ضمن روزي گولي تفنگ بر چشم سيدي فرجام بد سر انجام قلعه‌دار در وقت نگاه کردن از سوراخهاي حصار رسيد کار او را تمام ساخت و قلعه‌دار لاحق ديگر فرستادهٔ عادل شاه نارسيده بقلعه‌دار سابق پيوست - بعده که پادشاهزاده بپرگنهٔ بير رسيد خان دوران از مالوا بمدد رسيده با جمعيت شايسته رفيق و هم مصلحت کار گرديد اوائل رمضان پادشاهزاده سه کروهي قلعه رسيده دائره نمود هنوز خيمها برپا نه نموده بودند که فوج غنيم از اطراف نمودار شده بشوخي و زدن کهي پيش آمدند و روز ديگر که غلبهٔ فوج خصم برکهي رسيد خان خانان از شنيدن مغلوب گرديدن لهراسپ پسر خود با حکيم خوشحال که همراه کهي بودند مع خان زمان مستعد کار زار گرديده چون بميدان رسيد جمعيت غنيم بمقابل آمد و بعد تردد سرداران فوج پادشاهي دکهنيها جنگ

بگریز نموده خان خانان را طرف فوج کلان خود کشیدند وتا خان خانان خبردار گردید اطراف او را فرو گرفته کار برو بمرتبه تنگ آوردند که زنده ازانجا بر آمدن محال مي نمود همچنان چار طرف خان زمان را فرو گرفتند چون خان دوران در ابتدای شهرت شورش بر فیل سوار شده در مکان خود استاده جاسوسان برای خبر و تحقیق نمودن قابوی ریختن بر سر اعدا تعین کرده انتظار خبر واقعي میکشید بعد از شنیدن غلبهٔ خصم که سه فوج ساخته یک فوج بر سر خان زمان رسیده برو عرصه تنگ آورده و قریب ده دوازده هزار سوار غنیم خان خانان را محاصره نموده اند هیچکدام بمددهم نمیتوانند رسید و یک فوج کومکي غنیم اطراف فوج پادشاهي را دارد و جمع کثیر از مردم همراه خان خانان با راجه موهن داس بکار آمدند خان دوران خبر یافته جلو ریز خود را بمدد خان خانان رساند وقتي رسید که فوج دکهن بر سرجمعي که بکار آمده و زخمي افتاده بودند هجوم آورده مي خواستند از میان فوج بر داشته ببرند و بعضي غیرت طلبان با نام و ننگ چون شیر ژیان دران دریاي خون غوطه زده سد راه آن جماعه گردیده بودند خان دوران دران حال رسیده هنگامهٔ کار زار گرم ساخته چپقلشهاي صف ربا بکار برد وهاي و هوی مردان و نعرهاي زهره شگاف مبارزان بچرخ برین رسید

• بیت •

زبس نعره کامد برون از کمین • فرو اوفتاد آسمان بر زمین

خان دوران خود را بر مقتولان رسانده جمعیت مخالفان را از اطراف بنات النعش ساخته نعش مردها را با زخمیان نیم جان از میدان

بر داشته بر اسپان بسته بمدد خان خانان عنان تافت و خان خانان
تقویت یافته ازان تهلکه جان بر گردید و از دست برد مبارزان
صف شکن و حملهٔ شیردلان فیل افگن خصم رو بفرار آورد درین
ضمن که پادشاه زاده از شنیدن آن جنگ مغلوبه سوار فیل شده
رو بمعرکه آورده بود خان دوران و خان خانان رسیده خبر هزیمت
مخالفان رسانده مانع آمدند و پادشاه زاده بر حقیقت اطلاع یافته
زبان بآفرین خان دوران کشاد و هر روز فوج دکهني بشوخی تمام
پیش آمده بر مورچال و کهي میریختند و مردم پادشاهی بکارمی
آمدند و کهی گاه سالم و گاه نصف بلشکر میرسید روزی از روزها که کهی
بار کرده رو بلشکر روانه شده بودند و فوج غنیم اطراف کهي را محاصره
نموده از هر دو طرف جنگ کنان می آمدند یکبار بان آتش بار
بر شتر پراز کاه رسیده بمدد باد رو برو درگرفت و از شعلهٔ آن بشتران
دیگر رسید تا خبردار شدن اکثر از فیلان و شتران سراپا شعلهٔ آتش
گشته سوختند و شور و غلغله عظیم برخاست غنیم فرصت غنیمت
دانسته بر باقي جانور و آدم کهي دست یافت و غالب آمده
تنگ شتند که پرکاه به لشکر برسد خان خانان خبر شنیده سوار گردید
و کار بجائي رسید که پادشاه زاده نیز سوار شد خان خانان شنیده
متصل هم مردم دوانده مانع آمده پیغام داد که هرجا رسیده اند
فیل سواره استاده باشند تا خبر ماندهاي جان فشان برسد غنیم
از شنیدن سواري پادشاه زاده و خان خانان و نمودار شدن نشانها
پارهٔ شتران را کشته و بعضي را ریسمانهای بار آنها بریده با خود
گرفته فرار نمود چند فیل و شترهاي هیمه و جانوران نیم سوخته را

برگرداندند و باز هر روز شوخي مي نمودند و کار بر لشکر پادشاه زاده تنگ آوردند تا آنکه روزي خان خانان مصلحت نمود که آخر شب فوج پادشاهي سوار شده غافل خود را بر بنگاه دکهنیها رسانند از سبب مخالفت سرداران و حسد میان هم خبر بغنیم رسید و تا رسیدن فوج پادشاهي که پهر روز برآمده نزدیك بنگاه آن جماعه رسیدند دکهنیها بهیر را بار کرده بدستوري که تا زمان حال دارند چند سردار با بهیر روانه ساختند و باقي فوج آراسته در مقابل افواج پادشاهی مستعد کارزار گردیدند بنابر آن آنچه مرکوز خاطر بود صورت نبست مگر آنکه پارهٔ گاوان غله که از سنگیني بارمانده بودند با چند شتر و گاو کهي که بیخبر از کهي برگشته بودند بدست مردم پادشاهي افتاد وقت مقابله که راجه جیسنگه را با فوج بیجاپوری مقاتله رو داد و کارزار صعب بمیان آمد مودهوجي نام سردار نام آور دکهنیها که از سابق زخمي بود با معدود چند اسیر سرپنجهٔ تقدیر گردید - درین اوان خبر رسید که کاکا پندت نوکر عمدهٔ خان‌خانان با رسد غله نزدیک لشکر رسیده و فوج دکهنیها براي سد راه او گردیدن سوار شده اند خان‌خانان بشاه زاده گفت که همراه کاکا پندت آن قدر جمعیت است که از عهدهٔ دکهنیها براید اما دریندوقت که فوج آنها به دور رفته بر بهیر آن جماعه سواري بایدنمود و در فکر تعیین فوج شدند پادشاه زاده فرمودند که ما خود هم‌سوار می‌شویم میخواهیم سیر فوج دکهنیها نمائیم لهراسپ را مع جگراج و غیره سه چهار امیر در بنگاه گذاشته با باقی فوج بر بهیر خصم سواري نمودند دکهنیها خبر یافته بدستور اول بهیر را بار کرده چپرها

را آتش زده خود مستعد کارزار گشتند و بعد رسیدن فوجها جنگ صعب بمیان آمد اگرچه از طرفین مردم بسیار کشته شدند اما از طرف مخالفان جمع کثیر اسیر و قتیل گردیدند و مراری پندت زخمی شده از اسپ افتاد باز دکهنیها از معرکه بدر بردند بادشاهزاده به بنگاه خود مراجعت نمود از آنکه میان خان خانان و خان دوران که هردو سردار صاحب داعیه بودند نفاق بمیان آمده بود و خان دوران اکثر حرفهای سبک اینکه من خان خانان را از چنگ اجل رهائي داده جان و آبروي بباد رفته اورا بخشیدم بر زبان مي آورد و روز بروز زیاده مادهٔ نزاع میگردید و سپاه نیز از سختی سلوک خان خانان شاکي بودند هر تدبیر و منصوبه که خان خانان مي نمود خبر بمخالفان مي رسید و آنها در مدافعه میکوشیدند و سعي در تسخیر قلعه فائده نمي بخشید هرچند کوچهٔ سلامت و نقب پیش مي بردند محصوران بران اطلاع یافته از اندرون در خرابي آن میکوشیدند با وجود پراندن یک طرف بارهٔ برج که پارهٔ باروت از اندرون قلعه دزدیده بودند فائده مترتب نشد و از کمي کاه و هیمه کار بر لشکر تنگ گردید چار پاي سواري و بار بردار از بي علفي و تاخت غنیم بسیار تلف شدند لهذا پادشاه زاده بمصلحت خان خانان از پاي قلعه برخاسته متوجه برهان پور شد - در مدت محاصرهٔ هفت ماه که اوائل ماه ذی حجه دست از محاصره برداشتند آدم و جانور بیشمار ضائع گشتند و تا نزدیک رسیدن برهان پور دو بار غنیم نزدیک قصبهٔ بیر نمودار گردید و دست و پاي نمایان زده بعده که جمع کثیر از هر دو طرف کشته شدند

دکھنیها بمکان خود رفتند *

چون مراجعت نمودن پادشاه زاده محمد شجاع ناکام بعرض رسید پادشاه زاده را با خان خانان و دیگر همراهان مغضوب ساخته طلب حضور نمودند *

اواخر ربیع الاول بعد از فراغ سیر باغات کشمیر متوجه لاهور شدند - بمنزل بهنبر که رسیدند بعرض رسید که مسلمانان این سر زمین که بجز کلمهٔ توحید خواندن که پي بمعني آن هم نه برده انداز راه و رسم اسلام بیخبرند و بکفار دختر میدهند و نسبت دو طرفه مینمایند در منع آن حکم تهدید آمیز صادر شد - و بعد رسیدن سرحد پنجاب جمعي استغاثه نمودند که بعضي کفار شدید دختران و زنان مسلمین را بجبر در خانه انداخته در خرابي مساجد کوشیده‌اند - حکم شد آنها را مقید ساخته اگر توبه نموده بشرف اسلام در آیند بعقد جدید عورات را بآنها واگذارند والا بقتل آورده خانه و مال آن جماعت بضبط در آورند و مساجد را بدست همان طائفه بتعمیر در آرند و بتخانهای آنهارا مسمار سازند *

درین اوان خبر رسید که خان زمان از خان خانان رنجیده بحضور رسیده و متصل آن خبر واقعهٔ مهابت خان خان خانان از آزار ناسور معروض گردید (زمانه آرام گرفت) تاریخ یافتند ازین مقوله تاریخ مدح و ذم صاحب طبعان بسیار گفته اند *

ذکر سال هشتم از جلوس مطابق

سنه هزار و چهل و چهار هجری

جشن آغاز سال هشتم از جلوس منعقد گردید و هریکی

موافق پایه و نصیبهٔ خود بفیض رسید - پنجم جمادي الاخری داخل دار السلطنت لاهور شدند سرکار بیجاگده و ندربار و بعضي محال سرکار هاندیه که متصل سرحد مالوا و احمد آباد کنار آب نربدا و تپتي بود حکم شد که داخل صوبهٔ خاندیس نمایند و سابق براي صوبهٔ خاندیس و برار یک صوبه دار مقرر مي شد فرمودند دو صوبه‌دار نمایند و صوبهٔ بالا گهات نظام الملکي تازه مفتوح گشته را که تا سرحد کنار دریا و ساحل کوکن بجمع یک ارب و بیست کرور دام بود بر خان زمان پسر خان خانان مقرر فرمودند و صوبهٔ برهان پور را که بعضي از محال پایان گهات برار داخل نمودند بعهدهٔ خان دوران مقرر ساختند پادشاه زاده محمد شجاع از دکهن آمده ملازمت نمود پادشاه زاده محمد اورنگ زیب را که پانصد روپیه یومیه داشت بمنصب ده هزاري چهار هزار سوار مع لازمهٔ منصب عنایت فرمودند - چون فساد ساهو در ملک تازه مفتوح گشتهٔ دکهن متواتر بعرض میرسید تجویز فرستادن پادشاه زاده محمد اورنگ زیب بدکهن بمیان آوردند بخان دوران و خان زمان احکام صادر شد که خود را تا رسیدن پادشاه زاده بصوبهٔ دکهن رسانده در تنبیه و استیصال نظام شاهیه گوشند چنانچه بعد از عرض رسیدن استیلاي دکهنیان بلا فاصله خبر رسیدن خان‌دوران از مالوا به برهانپور و تعین نمودن افواج براي گوشمال نظام شاهیه و بعد محاربات صعب منکوب و مغلوب ساختن و از پاي قلعه سر خیزاندن آن گروه معروض گردید*

هفتم شعبان المعظم از لاهور کوچ سمت دار الملک دهلی فرمودند و سر سواري بدیدن زبدهٔ حق آگاهان روشن ضمیر میان محمد میر

و دیگر بزرگان رفته و فاتحهٔ استمداد از مزار برگزیدگان دین حاصل نموده رایت توجه بمنزل مقصود بر افراشتند - وسط رمضان باغ کنار دهلي را از نزول رایات رونق دو بالا بخشیدند - مژدهٔ تولد فرزند در خانهٔ دارا شکوه بعرض رسید مسمی بسلیمان شکوه ساختند و بعد زیارت قبر جنت آشیانی و دیگر مزار بزرگان متوجه دار الخلافت شدند - چون سه چهار جشن ضمیمه بهم اتفاق افتاد اولا تخت مرصع که مجملي از خرج مبلغ و جواهر آن بزبان قلم خواهد آمد و ساعت جلوس بران روز نو روز مقرر شده بود دوم عید سعید فطر رسید سوم بزم طرب افروز ولادت شاه زاده سلیمان شکوه ضمیمهٔ آن گردید روز دویم عید داخل دار الخلافت اکبرآباد شده طرح جشن انداختند و بکار پردازان حکم آرایش بزم بهشت مشاکل نسبت بهر سال زیاده فرمودند ازانجمله یک اسپک مخمل زربافت که بخرچ یك لك و ده هزار روپیه درمدت سه سال در کارخانهٔ احمد آباد تیار شده بود موافق اندازهٔ آن دیگر فرش و ما یحتاج آماده گردید از بساطهاي زرین و آئین بندي رنگین در و دیوار شعشهٔ طلا گشت و تخت مرصع بخرچ یك کرور روپیه که صد و سي هزار تومان عراق باشد و در مدت هفت سال اتمام یافته بود ازانجمله چهارده لك روپیه را طلاباقي جواهر بیش قیمت دران بکار برده بودند رونق افزاي آن بزم گردید - محمد جان قدسي در تعریف تخت گفته *

* بیت *

زهي فرخنده تخت پادشاهي * که شد سامان بتایید الهي
فلک روزي که میکردش مکمل * زر خورشید را بگداخت اول

رساند گر فلک خود را بپایش * دهد خورشید و مه را رو نمایش
دهد شاه جهان را بوسه بر پاي * ازان شد پایهٔ قدرش فلک ساي
چو تاریخش زبان پرسید از دل * بگفت (اورنگ شاهنشاه عادل)

چون پادشاه خورشید منزلت بران تخت فلک رفعت جلوس نمود از اطراف نغمه پردازان حور مثال و رامشگران پري تمثال باصول گونا گون برقص در آمدند و سلاطین و امرا بهزاران زبان شکر گویان تسلیمات تهنیت بتقدیم رساندند و جیب و دامن مراد عالمي مالامال گردید شعرا و صلحا و ارباب طرب خرمن خرمن زر ذخیزه اندوختند و مهر و ماه براي نظارهٔ جشن آن خسرو خورشید کلاه سر از دریچهٔ مشرق بر آورده در مجمر فلک سپند اختران سوختند و بدین ترانه مترنم گردیدند * بیت *

جشني بهزار دل فروزي * اختر همه در سپند سوزي
ایام بدل نشاط افروز * همچون شب عید و صبح نوروز

و فلک بهزاران زبان میگفت * بیت *

همین بس وصف این فردوس آئین * که باشد جلوه گاه خسرو دین
بذوق جشن نو روزي نقاره * گلو از صوت بلبل گشت پاره
نفیر و کرنا گشتند دمساز * سرود زیر و بم شد هرطرف ساز

آنچه بپادشاه زادها و یمین الدوله و دیگر امرا بانعام درآمد و هرانچه نذر و نثار از نظر گذشت در تحریر تفصیل آن قلم را رنجه نداشته بدین اکتفا مي نماید که از ساعت تحویل تا روز شرف نوزده روز دست و دل آن پادشاه دریا دل در ایثار زر و گوهر حکم بحروکان داشت و فقیري نماند که صاحب نصاب نگردید و غني نبود که

ذخیرهٔ سالها برای عیال نیندوخت *

ذکر خرابي نجابت خان در قبول مهم سری نگر

نجابت خان فوجدار دامن کوه ولایت پنجاب عرضه داشت نمود که اگر مهم زمیندار سری نگر به بنده مقرر شود دو هزار سوار سه بندی مرحمت فرمایند ملک آن حدود بتصرف والا مي آرم یا پیشکش لائق از مرزبانان آن مرز و بوم میگیرم - التماس او بدرجهٔ قبول در آمد - اگرچه بعد رسیدن بسرحد آن ولایت تردد نمایان نموده قلعهٔ حاکم نشین آنجا را با مکانهای قلب دیگر بتسخیر در آورده سر راههاي کتل را باوجود آنکه زمینداران بسنگ و گچ گرفته برقندازان حکم انداز آنجا گذاشته بودند بعد رسیدن نجابت خان از سم اسپان بهادران آن راه مسدود مفتوح گردید - و مرزبان فرار اختیار نموده رو بکوهستان آورده وکیل زبان دان نزد نجابت خان فرستاده بقبول پیشکش ده لک روپیه براي ارسال حضور و یک لک و پنجاه هزار روپیه به نجابت خان پاي صلح بمیان آورد - نجابت خان ناتجربه کار بی آنکه از بندوبست و احتیاج ضروري خاطر جمعي حاصل نماید بشرط ادای زر مذکور در مدت بیست روز نگهداشتن وکیل تا حصول زر قبول نمود - وکیل قدری طلا آلات و ظروف نقره و سنگ ریزه که باخود آورده بود بقیمت لک روپیه داده براي تتمه دو نفر مفلوک بی نام و نشان را لباس فاخره پوشانده عوض خود تا واصل ساختن باقي نزد سرکار نا کرده کار گروگذاشته راه صحرا گرفت و براي بند نمودن رسد غله راهها را چنان مسدود ساختند که تردد قاصد دشوار گردید - و از نرسیدن رسد حال لشکر روز بروز تباه میگردید و تا رسیدن ایام برسات

بعرضه داشتهاي سراپا غدر گذرانده دام ودرم ديگر نرساند و کار و عرصه بر مردم بمرتبهٔ تنگ گرديد که گردهٔ نان بقرص آفتاب ايام برشکال و زمستان دم همچشمي ميزد - و شب و روز باران فرصت چشم وا نمودن نمي داد - و از هر طرف سيلاب دوان براي وبال جانوران و آدمهاي فاقه کشيده ميرسيد و هرجاکه تهانهٔ بادشاهي گذاشته شده بود مخذولان گاه بيگاه چون بلاي ناگهان ريخته دمار از دماغ روزگار آن جماعه برمي آوردند - تا آنکه نجابت خان باهم مصلحتان جان خود بسلامت از انجا برآوردن غنيمت دانسته بفکر تدبير برآمدن ازان تهلکه افتاد - دريں ضمن خبر رسيد که گوجر نام را که در قلعه گذاشته پيش آمده بود با جمع کثير کشته گرديد و سوار و پيادهٔ بيشمار همه جا سر راهها را بند نموده اند - حاصل کلام ملالت انجام نجابت خان تمام لشکر و توپخانه و اسباب تزک و کارخانجات بباد فنا داده خود بهزار دشواري و تغيير وضع با معدود چند جان بر گرديده از انجا نجات يافته - و عيال و ناموس مردم که از ملاحظهٔ تيغ خونفشان مفسدان رو بغار و انبوهي اشجار گذاشته بودند بدست تبه‌کاران آن ديار آفتادند - بعد از عرض نجابت خان را بي منصب نمودند و از تغير او ميرزا خان بن شاه نواز خان مقرر گرديد و حکم شد که وجه پيشکش مقرري را از نجابت خان باز يافت نمايند •

ذکر مهم جهجار سنگه بنديله

چون جهجار سنگه بنديله را بعد وقوع تقصيرات قلم عفو بر جرائم او کشيده همراه خان خانان روانهٔ دکن نموده بودند و آن بد بنياد بعد از چند گاه از خان‌خانان رخصت وطن در خواسته بکرماجيت نام

پسر خود را بجاي خود نگهداشته بمسکن موروثي رسيده مفسدي
قديم اختيار نموده بهيم نراين زميندار گدهه را بغدر و عهد حيله
آميز از وطن طلبيده مع توابعان بقتل رساند همه سرانجام و ده لك
روپيه خزانهٔ اورا مع قلعه متصرف شد - بعده پسر بهيم نراين که
در حضور بود برين ماجرا مطلع گرديد و حقيقت بعرض رسيد حکم
نصائح آميز مشتمل برهنمائي بازگشت از راه خطا و مسترد ساختن
مال بهيم نرائن بوارثان مکرر بنام آن برگشته طالع صادر گرديد اما
فائده نداد - و بکرماجيت پسر او نيز بموجب اشارهٔ پدر از دکهن
برخاسته روانه گرديد - خان دوران در برهان پور بر فرار او اطلاع يافته
تا مالوا تعاقب نمود و بعد رسيدن بآن تبه کار و مقابله و مقاتله
بميان آمدن زد و خورد عجيب رو داد - و اکثر همراهان طرفين کشته
و زخمي گرديدند و بکرماجيت خود دو زخم برداشته جان بدر برده
نزد پدر رسيد - بعد از عرض رسيدن عبد الله خان بهادر و سيد خان جهان
و خان دوران که بعد از تعاقب او بمالوا رسيده انتظار حکم ميکشيدند
با چند امير ديگر تعين گرديدند و صوبهٔ مالوا بدستور سابق بخان
دوران مقرر فرموده صوبهٔ برهان پور باله وردي خان مرحمت کردند و
برار بخان زمان ضميمهٔ بالاگهات نمودند - و آن مفسد که از روانه شدن
افواج اطراف اطلاع يافت وکيل خود را بحضور روانه ساخته
خان خانان آصف خان را شفيع جرائم خود نمود و التماس طلب
يکي از بندهاي حضور که دست او گرفته بدرگاه آن پادشاه خطا
پذير حاضر سازد بميان آورد - حضرت اعلی سندر کب راي را که از
شعراي پاي تخت هند بود بسبب هم جنسي نزد او روانه فرمودند

و ارشاد فرمودند که اگر محال سرکار سانوا را (107) که سي لک روپیه جمع دارد بعهدهٔ بندهاي پادشاهي نماید و بکرماجیت پسر خود را بحضور فرستاده خود نزد خان زمان بدکهن بدستور سابق برود قلم عفو بر جریدهٔ اعمال او کشیده گردد - سندر کب راى که نزد آن تبه‌کار رسید بعد از سوال و جواب غدر آمیز آن فتنه انگیز دانست که مطلب او تا سر انجام یافتن استحکام مکانهاي قلب دفعیه است - بغرور جنگل پر از تراکم اشجار خاردار و گذر هاي دشوار گذار قدم براه اطاعت نمي گذارد - بي حصول مطلب بر خاسته بحضور آمد - و پادشاه از راه مزید احتیاط باوجود تعین امراي نامدار صاحب فوج پادشاه زاده محمد اورنگ زیب را که براي دکهن مستعد ساخته بودند بسرداری تمام فوج بمهم آن کافر فاجر مقرر فرموده بتاکید مرخص ساختند و هزار سوار اضافه مع دیگر عنایات عطا فرمودند و شایسته خان و رستم خان دکهني و دیگر امرا همراه پادشاه زاده تعین شدند - دوازده لک روپیه نقد و جنس پیشکش زمینداران بنگالا فرستادهٔ صوبه دار آن ضلع از نظر گذشت - حکیم مسیح الزمان عرف حکیم مظفر که از کعبة الله معاودت نموده بود متصدي بندر سورت به نیابت بیگم صاحبه که بندر سورت مع مال و سائر در جاگیر و انعام نواب قدسیه عطا فرموده بودند مقرر فرمودند و سه هزاري پانصد سوار منصب سابق بحال نمودند - وسط شهر ربیع الثاني سنه هزار و چهل و پنج هجری متوجه دکهن گردیدند - میرک حسین

---

(107) ن - سانوا *

خوافي را بعنوان سفارت با تحف قيمت لک روپيه و دو هزار اشرفي نقد نزد نذر محمد خان روانه ساختند - تاريخ توجه دفعهٔ ثاني صاحب قران ثاني بدکن بعرض رسيد * ع *

بپادشاه جهان اين سفر مبارکباد

شمهٔ از ترددات عبد الله خان و ديگر امرا که در مهم جهجار معروض گرديد بزبان خامهٔ تيز رفتار ميدهد - که اميران نامدار چون متوجه استيصال آن نابکار شده قبل از رسيدن پاد شاه زاده نزديك قلعهٔ آوندچهه که مکان مطبوع سير حاصل بود و جنت مکاني آن پرگنه را در جلدوي کشتن ابو الفضل به نرسنگه ديو پدر جهجار بطريق وطن مرحمت نموده بودند رسيدند - چندين هزار بيلدار و تبردار براي بريدن اشجار و هموار نمودن راههاي دشوارگذار مقرر نموده هر روز نيم کروه راه مسافت طي مينمودند - وجهجار نا هنجار با پنج هزار سوار و برقنداز بيشمار در قلعهٔ آوندچهه نشسته سوار و پيادهٔ بسيار اطراف تعيين نموده بود که از يمين و يسار براي سدراه مبارزان نامدار در پناه اشجار و گوشهاي غار نشسته بانداختن تير و تفنگ سپاه اسلام راکشته و زخمي مي ساختند و ازان جماعه نيز هرروز جمعي بدا رالبوار مي پيوستند چون به يك ونيم کروهي اونڈچهه رسيدند بحملهٔ اول راجه ديبي سنگ هراول که دعوي ارث قلعه جهجار داشت بعضي مورچال آن بدخصال بتصرف مبارزان درآمد - جمعي کثير قتيل و اسيرگرديدند ترس وهراس تمام در دل آن بد اساس راه يافت و با بکرماجيت پسر وعيال و مال آنچه از زر سرخ و سفيد وجواهر توانست باخود گرفت بر داشته جمعي از برقندازان بسرداري

یکي از راجپوتان آنجا گذاشته طرف قلعهٔ دهاموني که مکان بسیار
قلب و بناکردهٔ پدر او بود روانه گردید - بهادران قلعه کشا بران اطلاع
یافته شادیانهٔ آثار فتح نواخته تزلزل تمام بگوش دل باختگان آن
مرز و بوم انداختند - و به تردد دو سه شبان روز قلعه رامفتوح ساختند و
هزار پاي صداي اذان دین محمدي بگوش کافران آن دیار رساندند
و بموجب اشارت پادشاه آن قلعه را به راجه دیبي سنگه سپرده کلید
قلعه رابحضور ارسال داشتند - و باسرانجام جنگل بري طرف دهاموني
روانه گشتند - و در فرصت دو روز بآن مکان رسیده شروع به پیش
بردن مورچال وکندن نقب نمودند - هرچند که سنگ لاخ آن سرزمین
بمرتبهٔ صلب واقع شده که سواي آهن فولاد دران سنگ ناخن گیر
نمیگردید - اما بهادران کوه کن چنان کمر همت بستند که در اندك
فرصت کار بر محصوران تنگ آوردند - و معهذا مخذولان در تردد
انداختن گولهٔ توپ و تفنگ و حقهٔ آتش و بان و سنگ صد من
و دو صد من کمي ننموده مردم بسیار شهید شدند و شب و روز
باران آتش برفوج پادشاهي میبارید - آخر شبي بدستیاري
زینه - آسمان پایه و کمندهای هوش ربا مبارزان جان بازقرار بر
یورش دادند - جهجار دل باخته بهوش آمده براي طلب زنهار
میانجي فرستاد - هنوز گفتگوي بناي صلح بگوش سرداران نرسیده
بود که بهادران رهیله و نظر بهادر بهادري را کارفرموده از طرف
جنوبي بکمند جانبازي خود را بقلعه رساندند و دروازهٔ قلعه را
آتش زدند - جهجارسنگه سراسیمه وار از حصار برآمده درشب تار راه
ادبار پیش گرفته خود را به پناه اشجار جنگل انبوه رسانید - اگرچه

صداي دار و گير و تردد محصوران برطرف شد اما چون خبر تحقيق
فرار آن تبه كاران نداشتند قرار بران دادند كه بعد از طلوع نير اعظم
بقلعه در آيند - غارت پيشگان كه سيماب واربراي در آمدن قلعه بيقرار
بودند گوش بحرف سردار ها ننموده از هر طرفي كه راه يافتند
بقلعه در آمده در تاخت و تاراج نمودن پيش دستي را غنيمت
دانستند - خان دوران برين معني اطلاع يافته با جمعي بقلعه در آمده
باهتمام منع غارت دست و زبان كشاد و جابجا مردم شديد بتاكيد
اكيد وتهديد تعين نمود - درين اوان ازكنار برجي آواز بلند گرديدكه جمع
كثيردرانجا باميد بدر رفتن فراهم آمده فرصت فرار نيافته انتظار
تيغ اجل مي كشيدند - علي اصغر ولد محمد جعفر كه از بندهاي
تردد طلب و روشناس بود بخاندوران گفت كه من رفته آن جماعه
را مقيد ساخته مي آرم خان دوران خان هرچند بعذر شب تار در منع
كوشيد آن جوان نشنيده بهمعناني اجل خود را در انجا رساند - قضا را
درانجا باروت خانهٔ مملو از باروت بود كه سر اورا وقت يورش وا نموده
بودند و جمعي از تماشائيان و تاراجيان با مشعل دران مكان درآمده
ترددمي نمودند در همان آن كه آن نوجوان از عمر سير آمده بدان مكان
رسيد گل مشعل در باروت خانه افتاد تمام برج را به هشتاد گز ديوار
و قريب دو صد نفر كه آنجا بودند با آن نوجوان وهمراهان او چنان
پراند كه درميان مردها تفريق صورت نمودن دشوار نمود - واز افتادن برج
و ديوار از صد نفر زياده راجپوتيه كه بيرون قلعه در پاي برج بودند
نيز تلف شدند - روز ديگر كه خان دوران خان درضبط اموال وتفحص
خزانهٔ مدفون پرداخت و جابجا مردم تعين نمود براي او خبر

آوردند که چاه پر از زر مسکوك و ظروف نقره و غیره در جنگل یافته
شد و خان دوران از شنیدن آن خودرا بر سر چاه رساند و براي پیدا
کردن چاههاي دیگر بجست و جو پرداخت در سه چاه دیگر که براي
غله مي سازند زر مدفون یافتند - بعد از تفرقه شدن و بغارت رفتن زر
بسیار دو لك و پنجاه هزار روپیه مع بیست من ظروف نقره
واصل سرکار گردید و معلوم شد که در چاههاي دیگر نیز زر مدفون
ساخته باشند بعد عرض حکم شد که سید خان جهان در انجا مانده
به بند و بست آنجا وتحقیق خزانهٔ چاههاي دیگر پردازد - و خان دوران
وعبد الله خان با باقي امرا بتعاقب جهجار خود را رسانده
قتیل و اسیر سازند - و نیز ظاهر گردید که جهجار خود را بشاه پور
که گدهي قائم بود وسابق همان مکان حاکم نشین بود رسانده در فکر
بر آمدن طرف گوندوانه و دیو گده که از برارست بنابران هر دو
سردار متوجه شاه پور شدند - و در همان زودي خبر فوت زمیدار
گوندوانه و رسیدن فوج پادشاهي معا به جهجار رسید و دل و حوصله
باخته توپهاي قلعه را شکسته و نا بود ساخته عمارات را از باروت
پرانده تمام اثاث البیت را که در همراه گرفتن آن عاجز بودند
آتش زده هرچه توانست از جواهر وزر نقد وظروف طلا و نقره و عیال
واطفال برافیال و اسپان راهوار بار و سوار نموده مع دوهزار سوار طرف
دیوگده وقت شب برآمد عبدالله خان و خان دوران خبر یافته خود را
اندرون قلعهٔ شاه پور و چورا گده که متصل هم بودند رسانده بقیة النار
را بضبط خود درآورده اذان محمدي خوانده بتخانه هارا مسمار ساخته
آن قلعه را حوالهٔ مردم معتبر نموده جمعي از راجپوتیه درانجا گذاشت -

و از احوال جهجار خبر یافت که زیاده از هفت هشت کروه طي مسافت نمیتواند نمود - باوجود تفاوت پانزده روز هر دو سردار تعاقب نمودند پادشاهزاده محمد اورنگ زیب اگرچه از شنیدن خبر فتح و فرار جهجار خود را بطریق یلغار رساند اما چون میان عبد الله خان و دیگر افواج پادشاه زاده تفاوت بسیار واقع شد در دهاموني براي آرام لشکر و نسق آن حدود چند روز مقام و توقف نمودند و فوج عدو مال تعاقب آن بدسگال گرفته یلغار کنان هر روز هفده هیجده کروه گاه بیست کروه طي مسافت مي نمود تا آنکه بسرحد راجهٔ چانده که با سرحد گوندوانه و دیو گده متصل است رسیدند خبر یافتند که جهجار چهار کروهي ازینجا فرود آمده بود از شنیدن خبر نزدیک رسیدن فوج اسپان را کاه و دانه نداده پیشتر مرحله پیما گردید - فوج پادشاهي باوجودي که آن روز بیست کروه طی مسافت نموده بوده آرام نگرفته بتعاقب پرداخته وقت غروب آفتاب نزدیک آن خون گرفتگان رسیدند و آنها خبر یافته آنجا بند نتوانستند گردید - از رسیدن فوج خونخوار باز براه افتادند - بهمین دستور همه جا پاشنه کوب رسیده دست از عقب برنداشته هر دو لشکر شب و روز یلغار مي نمودند - تا آنکه بفوج پادشاهي خبر رسید که فیلان و شتران پر از بار خزانه و خالي که نمیتوانستند رسید سر بصحرا داده سراسیمه وار طي مسافت می نمایند - لشکر پادشاهي از شنیدن این خبر خواستند که بتفحص و غارت فیلان پردازند - خان دوران و عبدالله خان مانع آمده پابند طمع فیل و خزانه نگردیده افتان و خیزان که اکثر نعل اسپان افتاده بود دست از دنبال خصم بدخصال بر نمیداشتند

تا آنکه کار بمشت و گریبان رسید - جهجار را فرصت وفا ننمود که
بدستور کفار غیرت شعار بجوهر نمودن زن و فرزند پردازد درعالم اضطراب
دو جمدهر بزن کلان راني پاربتي نام زده و یگان یگان شمشیر بدیگر
زنان و عیال و اطفال خود و همراهان رسانده در راه انداخت و همه
با پسر خورد سال بکرماجیت بدست مردم پادشاهي آمدند -
و جهجار یک دو مقابله بافوج نموده جنگ ناگزیر از ننگ نام نموده
عم بهادر خان را با چند نفر کشته و زخمي ساخته و از خود
جمعي بکشتن داده فیلان و شتران بسیار پر از بار گذاشته
خواست جان خود را با چند فیل که از عیال خورد سال و
مرصع آلات و اشرفي دران بودند بتعلقهٔ گلکنده رساند - خان دوران
محمود بیگ خوافي را براي گرد آوري فیلان و مال و عیال که مابین
راه گذاشته میرفت گذاشته خود دست از تعاقب برنداشته تا آنکه باقي
فیلان مع جواهر آلات و عورات بدست مردم پادشاهي آمد و اثري از
جهجار و بکرماجیت پسر او نیافتند ناچار برسر تالابي رسیده چون
جان در اسپان نمانده بود و آدمها جان بلب رسیده طاقت
حرکت نداشتند آنجا فرود آمده خواستند تاخبر تحقیق رسیدن جهجار
آرام گیرند - دریں ضمن خبر کشته شدن جهجار مع بکرماجیت
رسید و در همان آن گونڈهاي آن سرزمین که در جنگل وقت فرار
با جهجار و بکرماجیت دو چار گشته بر احوال پرملال آنها اطلاع یافته
با هر دو هم نبرد گشته کشتند - و سرهاي پدر و پسر را بطریق نذر و
پیشکش نزد سرداران پادشاهي آوردند - و بر وایتي خبر کشته شدن
هر دو آورده خان دوران را دران مکان بردند و خان دوران سر هر دو

بریده با انگشتریهای نام آن بد مآلان آورده گوندها را مخلع ساخته نقد و اسپ داده مرخص ساخت و سرها را مع عرضداشت فتح مصحوب بهادر بیگ نام روانهٔ حضور گردانید * * بیت *

چو بد کردي مباش ایمن ز آفات
که واجب شد طبیعت را مکافات

در سرای شهپور تعلقهٔ مفتوحهٔ جهجار نزول واقع شده بود که سرها مع عرضه داشت از نظر گذشت - و فرمودند که بر دروازهٔ سرای بیاویزند - و آنچه زر نقد و طلا و نقره آلات مع جواهر از جاها در ابتدا و بعد ازان در راهها وقت فرار جهجار بدست بندهاي پادشاهي آمد سوای آنچه تلف شده مبلغ یک کرور روپیه داخل خزانهٔ سرکار گردید - و سوای آن عبدالله خان وقت مراجعت پنج لک روپیه و یك لك روپیه را جواهر و دیگر جنس مع دو فیل نامي از راجهٔ چانده گرفته بحضور معروض داشت - و هر سال یک لک روپیه و بیست و پنج فیل بطریق پیشکش مقرري بر ذمهٔ زمیدار چانده نمود که هرسال برساند *

ذکر جشن و واقعات سال نهم از جلوس مطابق سنه
هزار و چهل و پنج هجري *

غرهٔ جمادی الاخری آغاز سال نهم از جلوس مطابق سنه هزار و چهل و پنج موافق سرانجام سفر آرایش جشن ترتیب یافت - بعد از فراغ جشن کوچ فرموده سیر تالاب و عمارتهاي احداث نمودهٔ نرسنگ دیو پدر جهجار نموده شکار کنان طي مسافت نمودند - درین ضمن بعرض رسید که بعضي جاهای غیر معلوم پر از خزانهٔ

مدفون جهجار ست - اسحاق بیگ را براي تحقیق آن تعین فرمودند
هرجاکه خانهٔ سنگ بنظر مي آمد باشارهٔ چشم تمام حشم دست بدست
مسمار میساختند - عمارات آن سر زمین رابي آنکه احتیاج بگل و
چونه افتد از سنگهای مربع و طولاني که پنداری که سنگ تراشان
بمدد تیشه ساخته اند از محض قدرت الهي بیشمار دران سر زمین
افتاده مي سازند - اگرچهٔ از آفت باد و باران و سیلاب و آتش
محفوظ مي باشد اما وقت خراب و مسمار ساختن محتاج بکلنگ
و بیل نمیگردد - از جملهٔ تعلقهٔ جهجار یك پرگنهٔ چهره که نهصد دیه
و هشت لک روپیه جمع داشت بضبط در آورده خالصهٔ مقرري
ساختند - و بند هاي پادشاهي که براي تفحص خزانهٔ مدفون رفته
بودند از چاهها و جاهاي غیر معلوم دیگر مبلغ شصت لک روپیه از
سعي مردم پادشاهي و پادشاه زاده محمد اورنگ زیب سواي زري
که سید خان جهان بر آورده زیاده از کرور روپیه واصل سرکار نموده
بود بر آمد - و روانهٔ قلعهٔ اکبر آباد ساختند - و پادشاه زاده محمد
اورنگ زیب بحضور رسیده ملازمت نمود - و باتفاق از راه سرونج
متوجه دکهن گردیدند - چون از اداهاي خارج عادل شاه غبار ملال بر
خاطر عاطر پادشاه بود و امداد نظام الملک علاوهٔ آن گردید و
نیز مکرر بعرض رسید که در حیدر آباد خطبه بدستور ایران خوانده
مي شود و نام شاه ایران درخطبه داخل مینمایند - فرمودند که اول
براي اثبات حجت یکي از بندهاي پادشاهی زبان دان سخن فهم براي
ارشاد و نصیحت آن هر دو مغرور بادهٔ غفلت روانه ساخته از فرمان
و پیغام وعدهٔ وعید آمیز خبر دار سازند - لهذا مکرمت خان را با فرمان

و قبضهٔ دهوپ و پرتلهٔ مرصع بدستورساز دکهن روانهٔ بیجاپور نمودند -
و فرمودند که بالمشافهه به عادل خان بگوید که هنوز آتش قهر
سلطاني شعله ور نگردیده اگر ساهو را با دیگر مفسدان نظام الملکي
از نوکري خود بر طرف و از ملک بیجا پور اخراج فرماید و دست
از قلعجات نظام الملک و توپ ملک میدان و دیگر توپهاي آن قلعجات
بردارد و محالات آن حدود را بتصرف بندهاي سرکار واگذارد و بدستور
سابق در اداي پیشکش اطاعت ورزد بیشتر از پیشتر متوجه احوال
و پرداخت او خواهیم گردید - و الا افواج دریا امواج با فیلان کوه شکو
بسرداري بهادران قلعه کشا و مبارزان صف ربا دران دیار رسیده
داند - و نیز پیغام نمود که اگر موافق فرموده و ارشاد بشاه راه هدایت
قدم گذارد از راه ترحم قلعهٔ شولا پور را که سرمایهٔ آرزو و مادهٔ نزاع
بانظام الملک است و ملک کوکن کنار ساحل تا بندر جیول من جملهٔ
تعلقهٔ نظام الملکي که نه لک هون محصول است باو عنایت خواهیم
فرمود - و تا بقاي حیات اولاد ما او بدو تعلق خواهد داشت و
مطابق همین مضمون در فرمان پند و اندرز سراپا امید و بیم درج
فرمودند - و بزبان قلم دادند که اگر خلاف آنچه بزبان خامه و پیغام
گهر سنج درآمده بظهور آید آنچه خواهد دید از خود خواهد دید -
و بمکرمت خان امر شد که در صورت قبول انداختن حلقهٔ اطاعت
بگوش پند نیوش زود بحضور معروض دارد - که فرمان مع نتیجهٔ عهد
و پیمان امان باو فرستاده شود - و بهمین دستور فرمان مع کمر مرصع
پرکار براي قطب الملک همراه میر عبداللطیف که از تربیت یافتهاي
تیز هوش حضور بود روانه فرمودند - کلمهٔ چند از انتخاب فرمان

که بنام قطب الملک صادرگردید بزبان قلم میدهد - ایالت و امارت پناه - ارادت وعقیدت دستگاه - خلاصهٔ اماجدکرام - سلالهٔ اکارم عظام - نقاوهٔ خاندان عز وعلا - عضادهٔ دودمان مجد واعتلا - زبدهٔ مخلصان صلاح اندیش - خلاصهٔ متخصصان سعادت کیش - مورد الطاف شاهنشاهی - مصدر آداب خیرخواهي - جوهر مرآت صفا و صفوت - فروغ ناصیهٔ دولت و رفعت - سزاوار عاطفت بیکران - المخصوص بعنایة الملک المنان - قطب الملک بشمول عنایات پادشاهانه مستظهر بوده بداند - که چون ما بدولت و اقبال پادشاه اسلام و مروج دین مبین حضرت سید آنام صلي الله علیه و علی آله واصحابه وسلم و موید و مروج مذهب اهل سنت وجماعتیم بر ما واجب است که هر جا حکم اشرف ما جاري باشد احکام شریعت غرا و ضوابط ملت بیضا را جاري سازیم و آثار بدعت وضلالت را محو فرمائیم و بعرض ما رسیده که در ملک آن قطب فلک شوکت سب اصحاب کبار که آیات قرآن مجید دلالت صریح بر فضل ایشان میکند و اخبار و آثار صحیح شهادت میدهد بر علو درجات آنها و معهذا قرابت قریبه با حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم دارند مینمایند وآن ایالت پناه درمنع آن نمي کوشد و بسزاي اعمال نمیرساند - بنابران از روي ارشاد حکم میفرمائیم که از ملک خویش این امر قبیح و فعل شنیع را برطرف گرداند و اگر بدبختي از بي سعادتي مرتکب این امر شود بسیاست رساند والا بر ما لازم است که در تسخیر آن ملک سعي نمائیم و مال و اهل آن ولایت را بر خود حلال دانیم وخون آنها را هدر شناسیم و بعرض رسیده که خطبه بنام فرمانرواي

ایران خوانده مي شود هرگاه آن ایالت پناه دعوي عقیدت و مریدي
باین جناب داشته باشد بوالي ایران چه رجوع دارد باید که بعد
این نام فرمان رواي ایران در خطبهٔ مذکور داخل نسازد و خطبه
دران دیار بنام نامي ما مزین باشد و مبلغ کلي بابت پیشکش
ما که آن ایالت و شوکت دستگاه را باید داد زود ادا نماید و ما
نظر بر صدق اعتقادي که پدر آن ایالت پناه سلطان محمد قطب
الملک مرحوم بخدمت ما داشت و خدماتي که ازو بوقوع آمده
همه عنایات پادشاهانه بحال او مبذول می فرمائیم و بشرط قبول
اطاعت مذکوره و اداي مطالبات مقرر مي نمائیم که بعد ازین
ضرري بآن ملک از اولیاي دولت ما نرسد لهذا معتمد کارآگاه ملا
عبد اللطیف را که از بندهاي رو شناس این درگاه است پیش
آن ایالت پناه و شوکت دستگاه فرستادیم باید که آنچه زباني
او ارشاد شده مطابق آن بعمل آرد و پیشکش را مع جواهر و فیلان
قابل درگاه چنان روانه سازد که در جشن نو روز عالم افروز در دولت
آباد از نظر اشرف بگذرد و اگر از قبول احکام جهان مطاع انحراف
ورزد افواج دریا امواج براي استیصال آن ولایت تعین خواهد گردید *
خان دوران و عبد الله خان با پیشکش نقد و فیلان جهجار
و راجهٔ چانده و غیره رسیده ملازمت نمودند وابستهای جهجار
که راني پاربتي از زخمهای کاری در گذشته بود و زخمهای دیگران
التیام پذیرفته مع درگا پسر خورد و درجن سال نبیرهٔ او بنظر
گذشت هر دو را مسلمان ساخته اول را باسلام قلي و دومي را بعلی
قلي مسمی گردانیدند و زنان را نیز بتلقین کلمهٔ شهادت مشرف

ساخته داخل پرستاران مشکوي گردانیدند - و خان دوران را خطاب بهادري مع خلعت و چار قب طلا دوزي و شمشیر و خنجر مرصع و اضافهٔ دو هزار سوار که اصل و اضافهٔ پنجهزاري پنج هزار سوار باشد عنایت فرمودند - و همچنان عبد الله خان و همه همراهان بعنایات بادشاهانه و اضافهای نمایان سرفرازي یافتند و بعد نزدیک رسیدن برهان پور داخل شهر ناشده درکراره که از مکانهاي با صفا و شکارگاه مشهور دار السرور است نزول اجلال فرمودند دو روز سیر و شکار آنجا نموده بیست دویم شعبان متوجه دولت آباد شدند - درمدت بیست و هشت روز بدولت آباد رسیده بتفاوت دو کروه کنار حوض قتلو شرف نزول فرمودند خان زمان صوبهٔ دار بالا گهات آمده شرف ملازمت حاصل نمود چون ساهوي ضلالت آئین باوجود مقید بودن نظام الملک درگوالیار براي هنگامه فساد و شورش واقعه طلبان طفل مجهول النسب را از قبیلهٔ نظام الملک بهمرسانده دستاویز معرکه آرائي ساخته لشکر فراهم آورده بعضي از محالات و قلاع دورو نزدیک آن ولایت را در هنگام فرصت که بزبان خامه داده شده بتصرف درآورده مادهٔ شوریدگي ملک و تفرقهٔ مال و حال رعایا گشته بود خان دوران بهادر و بهادر خان و خان زمان و شایسته خان را مع بیست و چهار امیر روشناس کار طلب با چهل و هشت هزار سوار آن عهد که اکثر موجودي بودند براي تادیب و تنبیه مفسد مذکور مقرر و مرخص نمودند وقت رخصت ارشاد فرمودند که اگر عادل خان بمدد طالع باعانت فوج پادشاهي و گوشمال آن تیره بخت پردازد ضرر بملک او نرسانند والا ولایت بیجاپور را نیز بتاخت وتاراج درآرند و از

جملهٔ افواج مذکور بیست هزار سوار بسرداری خان زمان و رفاقت سید شجاعت خان و بهادر خان روهیله و غیره فوج بندي نموده فرمودند که طرف احمد نگر شتافته اول چمار کونده را که وطن ساهو است پایمال سم اسپان مبارزان ساخته طرف کوکن رفته آن ولایت را از تصرف ساهو بر آورند - و شایسته خان و الله وردي خان را باتفاق سید عبدالوهاب خاندیسي که از مبارزان مشهور و بهادران یکه تاز روزگار گفته میشد براي تسخیر قلعهٔ جنیر و ناسك و توابع آن تعین فرمودند - و خان دوران را حکم شد که مابین قندهار و ناندیر که سرحد بیجاپور و گلکنده گفته مي شد استقامت ورزیده بعد تسخیر قلعهٔ اود گیر و اوسه بتاخت و تاراج ملك بیجاپور پردازد و هر سه سرفوج را بعطاي خلعت و شمشیر و خنجر و جمدهر مرصع و اسپ و فیل معزز ساخته مرخص فرمودند و خود اندرون قلعهٔ دولت آباد تشریف برده سیر نمودند *

اوائل شوال فرخ فال عرضه‌داشت شایسته خان رسید که از اقبال عدو مال قلعهٔ رام‌سیج از تردد احمد خان نیازي بتصرف اولیاي دولت در آمد و معا بعرض رسیدکه یك پسر و برادر جهجار که در وقت فرار از پنجهٔ شیران بیشهٔ شجاعت بدر رفته دران جنگل انبوه مفقود الاثر گردیده بودند دستگیر مردم قطب الملك گردیده بحضور رسیدند بادشاه هردو عرض خجسته فال چنین را براي تسخیر باقي قلعه بفال نیك گرفته شکر الهي بدل و زبان بجا آوردند و آن هر دو اسیر پنجهٔ تقدیر را که از قبول اسلام سر پیچیدند بزیر تیغ در آوردند - چون بتازگي خبر نفاق و عدم

اطاعت بیجاپوري بعرض رسید سید خان جهان را با سپه دار
خان و رستم خان و غیره بندهاي جان نثار پادشاهي با فوج ده
هزار سوار براي خرابي و تاخت و تاراج ملک بیجاپور بکومک
خان دوران مرخص ساختند و بخان زمان و همه سرفوجان احکام
صادر شد که از هرطرف تاخت و تاراج کنان داخل سرحد ملک
بیجاپور شوند و اول به تنبیه رندوله خان که از سرداران نامي عادل
خان گفته مي شد پردازند - و نیز خفیه حکم صادر نمودند که در
صورتي که عادل خان از خواب غفلت بحال آمده باظهار اطاعت
رجوع آرد دست از تاخت و تاراج کشیده بحضور بر نگارند - از
عرضه‌داشت شایسته خان بعرض رسید که قلعهٔ نالدرک به تسخیر و
پرگنات نواح آن بتصرف بندهاي پادشاهي درآمد - ملا تقي فرستادهٔ
حیدرآبادي مطابق حکم روز جشن نو روز با قدري جواهر و پنج
فیل کوه شکوه و دیگر تحف که قیمت جمله یک لک و شصت
هزار روپیه مي شد مع عرضه داشت تهنیت سال نوروز رسیده
ملازمت نمود - مجموع در جشن نو روز بیست لک روپیه پیشکش
پادشاه زادها و امرا و قطب الملک و راجهٔ چانده از نظر گذشت *

چهارم ذي قعده میرابوالحسن و قاضي ابوسعید از نزد عادل خان
مع قدري جواهر و مرصع آلات و عرضه داشت مشتمل بر اظهار کمال
عجز و ندامت و خجالت افعال گذشته و قبول اطاعت آینده رسیده
ملازمت نمودند - نرسنگه دیو پسر بکرماجیت از بقیة السیف همراهان
جهجار که بامید جان بدر بردن براهنمائي و رفاقت بهادر نام
افغان از راه چانده نزد بهلول بیجاپوري مي رفت هردو دستگیر

پسر الله‌وردي خان گرديده بحضور رسيدند نرسنگه ديو را بشرف اسلام در آوردند و بهادر را بقتل رساندند *

حقيقت مكرمت خان كه نزد عادل خان مرخص گرديده بود آنكه بعد رسيدن بيجاپور حاكم آنجا استقبال فرمان نموده مكرمت خان را باعزاز بشهر در آورده اگرچه در ظاهر آنچه بايد باظهار اطاعت و تقديم خدمت كوشيده اما از اطوار او چنان ظاهر گرديد كه در خفيه رويهٔ امداد مخالفان برخلاف ظاهر از دست نميدهد مكرمت خان حقيقت را مكرر بحضور معروض داشت وچنانچه بتحرير در آمده فوج براي پايمال و خراب ساختن ملك بيجاپور تعين نمودند و آنچه انجام كار او كشيد بزبان خامه خواهد داد *

دو كلمه از سلوك قطب الملك نگاشته مي آيد كه بعد رسيدن عبد اللطيف بحيدر آباد بكمال اظهار ارادت و عقيدت شكرگويان و ثنا خوانان استقبال فرمان نموده حاجب را باعزاز تمام بشهر در آورده بتهيهٔ اسباب پيشكش پرداخته روز جمعه خود بجامع مسجد رفته امر نمود كه خطبه را بتذكار آسامي سامي اصحاب كبار و نام نامي پادشاه عوض اسم شاه ايران بخوانند و گل طلا و نقره وقت بردن اسم پادشاه اسلام نثار نمود و سكه بنام شاه جهان صاحب قران ثاني زده روپيه و اشرفي تازه سكه و ديگر تحف و جواهر بحضور ارسال داشت و اين آرزوي ديرينهٔ پادشاهان سلف دهلي بر آمد - الله وردي خان كه به تسخير قلاع طرف كوكن رفته بود از عرضه‌داشت او ظاهر شد كه‌قلعهٔ چانده و رودوله و جهوله

و کهتر و راجدهیر و هنونت و دهرب وغیره بیست و پنج قلعه که
از قلعهاي قلب و ملجاي خویشان و منسوبان نظام الملک بود
بعد از تردد نمایان و ضرب شمشیر قلعه کشایان بتصرف بندهاي
پادشاهی در آمد و شایسته خان بجهت ضبط محصول و محال
تعلقهٔ آن قلعجات خود متوجه شد و مبلغ دو کرور و شصت لک دام
سیر حاصل مثل پرگنهٔ سنگمنیر و گلشن آباد و چاندور و انگوله
و غیره هفده پرگنه بضبط دیوانیان سرکار در آورده و پسر و قبائل ساهو
با جمعي دیگر از وابستهاي نظام الملکیه اسیر و دستگیر شدند و یک
پسر ساهو سیوا نام خود را با جمعي بقلعهٔ قاب میان دریا رسانده
شایسته خان را طلب حضور نموده مورد عنایات بی پایان ساختند -
و ترددي که از خان دوران بهادر و همراهان او بظهور آمده آنکه بعد
رسیدن بقندهار کمر همت به تسخیر قلعهٔ اوسه و اودگیر که قلعهٔ
سرحد متنازع فیه بود بست - درین ضمن حکم رسید که تاخت
و تاراج نمودن ملک بیجاپور را بر تسخیر نمودن قلعجات مقدم دارد و
نیز خبر تعین شدن و رسیدن سید خان جهان و خان زمان برین کار
انتشار یافت - خان دوران مطابق حکم بهیر و اسباب زیادتي را کنار
آب بهنورا گذاشته با مردم خوش اسپهٔ یکه تاز غافل بطریق ایلغار
جلو ریز بر قصبهٔ کلیاني که از بلاد آباد مشهور بود تاخت - و قریب
دو هزار آدم صغیر و کبیر آنجا را طعمهٔ تیغ و تیر و سنان ساخت و
زن و مرد خورد و کلان زیاده از شمار اسیر نمود - آنچه از اموال
و اقسام اقمشهٔ تجارت و اثاث البیت خانهٔ هندوان و مسلمانان
و مواشی بدست سپاه در آمد و بحادثه غارت رفت قلم را

بذکر تفصیل آن آشنا نساختن اولی و بعد فراغ خرابي کلیاني بر
قصبهٔ نراین پور که یک و نیم کروهي از کلیاني واقع است و
از مال تجار مالامال بود و سکنهٔ آنجا نیز بدر بردن جان و آبرو بر
همراه گرفتن مال مقدم داشتند شتافته بهمان دستور بقتل و غارت و
اسیري پرداختند - وهیچ سوار و پیاده نبود که ازان غارت کامیاب نگردیده
بل از بسیاري مال غنیمت و یلغار هیچ سوار و پیاده یافته نمي شد
که از انداختن بار زیاده خود را سبکبار نساخته باشد و باوجود از
سنگیني بار زیاده از یك دو کروه طي نتوانستند نمود و شب در راه
گذرانده صبح آن اسباب تاراج را برسر صاحبان مال که باسیري گرفتار
آمده بودند گذاشته مرحله پیما گشتند و خود را بموضع بهالکي که
نزدیک تر از آباديهاي دیگر بود رسانده بهیر را همانجا طلب نمودند
وغله وکنجهاي کاه و هیمه از اطراف آن قدر بدست آمد که در فراهم
آوردن آن تا یك هفته آدم و چارپایان عاجز آمدند باز ازانجا که
جریده سواري نمودند طرف محمدآباد وبیدر و هرجاکه آبادي بنظر آمد
در چشم برهم زدن دست خوش لشکریان گردید وهرجا که تاختند
اثراز آبادي نگذاشتند و بهر مکان که رسیدند ذخیرهاي همه آشیا
بدست آوردند و لباس براي ستر عورات مستورات نگذاشتند چنانچه
در سه چهار روز پنجاه قصبه و دیهات معمور بحادثهٔ تاراج رفت - درین
ضمن سرداران بیجاپور باسم بهلول خان مشهور و یاقوت خان مغرور و
خیریت خان که براي مقابله با فواج پادشاهي از بیجاپور مامور شده
بر آمده بودند رسیدند و بمجرد نمودار شدن سیاهي لشکردکهن راجه
جیسنگه هراول فوج با بعضي مبارزان بهادر پیشه بمقابلهٔ خصم اسپان

بر داشتند و بعد از زد و خورد بسیار دکهنیها راه فرار اختیار نمودند
و لشکر پادشاهي ازانجا کوچ نموده اسباب غارت و اسیران را با بهیرو
جمعي از مردم کارآزما روانهٔ ناندیر ساخته بعزم تاخت و تاراج نواح
بیجا پور با فوج جهان آشوب سواري نمودند هرجا میرسیدند معموري
را آنجا بویراني مبدل مي ساختند و فوج غنیم گاه گاه سر راه جلو ریز
رسیده شوخي نموده اسپ و آدم ضائع ساخته جمعي از مردم خود
را بدم تیغ و سنان داده برق کردار فرار مي نمودند تا آنکه لشکر
پادشاهي از گلبرگه گذشته بقصبهٔ هیرا پور که از معمورهاي پر از مال
تجارت بود رسیده در طرفة العین بخاک سیاه برابر ساختند و جنس
اقمشه و طلا و نقره و زر مسکوک مع اسیر بسیار بدست آوردند روز
دویم که در کنار آب بهنوره متصل هیرا پور فرود آمدند دسته دسته
فوج دکهن نمودار شده از هر طرف آغاز جولان دادن اسپان مقابل
مبارزان جنگ جو نمودند ازین جانب نیز بهادران یکه تاز جان باز
مقابل برآمدند و از طرفین داد مردانگي دادند و هرساعت فوج غنیم
زیاده مي شد و کار بمحاربهٔ صعب کشید و سرهاي سران بسیار
بخاک و خون آغشته گردید و هرلمحه عرصهٔ دار و گیر گرم تر میشد
و نعرهٔ هاي و هوي مردان با صداي کوس غلغله افگن سطح زمین و
زمان گشت و رستخیز عظیم رو داد و از طرفین تردد نمایان و کار
زار رستمانه بعرصهٔ ظهور آمد * بیت *

چو لشکر بلشکر در آمیختند * قیامت زگیتي بر انگیختند
نفیر از دلیران بر امد باوج * ز هر گوشه میرفت خون موج موج

آخر بعد ازکوشش و کشش بسیار فوج دکهن راه فرار اختیار نمود و فوج

پادشاهي تعاقب نموده تاراج كنان تا ده دوازده كروهي بيجا پور رسيدند -
درين ضمن نوشتهٔ مكرمت خان رسيد كه بيجا پوريان تالاب شاه پور را
كه براي لشكر بيرون همان آب بود شكستند و مردم بيرون را اندرون
گرفته به بندوبست برج و باره پرداختند تا چند كروه بيجاپور ذخيرهٔ
كاه و غله و آب ناياب گرديده خان دوران از شنيدن اين خبر فسخ
ارادهٔ طرف بيجا پور نموده اطراف ديگر را پامال لشكر ساخته نواح
كملا پور و شولا پور را مع هردو قصبه تاخته مال و اسباب بيحساب
بدست آورده تا سرحد ملك قطب الملك ويران و بيچراغ ساختند
درين اوان حكم حضور رسيد كه چون عادل خان بعد خرابي بصره كه
پنداري اين مثل براي او موضوع گشته از خواب غفلت بيدار شده
مير ابوالحسن و قاضي ابو سعيد را با اطاعت نامه و تحف بحضور
ارسال داشته التماس عفو جرائم نموده دست از تاخت و تاراج
ملك او بردارند
* شعر *
هرچه دانا كند كند نادان * نيك بعد از قبول رسوائي
خان دوران بموجب حكم بعمل آورده متوجه تسخير قلعهٔ اوسه
و اودگير كه سابق به نظام الملك تعلق داشت گرديده *
فقرهٔ چند از تردد سيد خان جهان مي نگارد
چون سيد خان جهان بقلعهٔ سوادهون كه بر سر راه بيجاپور
بود رسيده محاصره نمود و سه روز عنبر نام قلعه دار انجا بگولهٔ
توپ و تفنگ زدن پرداخته آخر مغلوب هراس گرديده قلعه را
از دست داد و خود با جمع كثير اسير گرديد و بعد ازان تا قصبهٔ
كانتي تاخته تهانهٔ خود نشانده قلعهٔ كانتي را مفتوح ساخته

محصوران را علف تیغ گردانیده مال بسیار مع ذخیره و توپ خانه بدست آورده قصبهٔ دیوگانو را نیز بتصرف در آورد - چون ازانجا کوچ نمود فوج بیجا پور بمقابل رسید و محاربهٔ صعب بمیان آمد و بر چنداول و بهیر عقب زور آوردند و بازار دار و گیر گرم گردید و از صدمهٔ سم ستوران و نعرهاي زهره شگاف بهادران زمین بر خود بلرزید دران روز از شه نواز خان که بمدد چنداول رسید تردد رستمانه بظهور آمد * بیت *

دلیران جنگي دران رستخیز * سنان بهر خون ریز کردند تیز

تمام روز جنگ مغلوبه بود که غالب از مغلوب جدا نمي گردید وقت غروب افتاب از هم‌جدا شدند دران جنگ رندوله خان‌که سردار با نام و ننگ دکنیها بود زخم کاري برداشته بر زمین افتاد و همراهان او دست بدست برداشته بردند و مردم بسیار از هر دوطرف بکار آمدند و جمعي از مبارزان بگلگونهٔ زخم سرخ روئي حاصل نمودند گویند تا ده کروه آدم کشته وزخمي افتاده بود و بعد آنکه سید خان جهان بدهاراسیون رسیده براي تیمار زخمیان چند مقام نمود خبر رسید که رندوله خان باوجود التیام نگرفتن زخم باز مقابل لشکر پادشاهي نمودار گشته - سید خان جهان با همراهان بمقابله شتافت تمام روز معرکهٔ کار زار گرم بود و پدر رندوله خان چپقلشهاي نمایان نمود جمعي از طرفین کشته وزخمي شدند آخر هر دو لشکر از هم جدا گشتند - سید خان جهان باز بدهارا سیون مراجعت نموده بعد توقف چند روز که زخم سپاه التیام گرفته بهیر را جاي محفوظ نگاهداشته طرف گلبرگه بتاخت و تاراج

آمد و جمع کثیر کشته و زخمي شدند آخر کار سید خان جهان خود
از قول بر امده با غنیم مقابل شده نبرد رستمانه نموده خصم را مغلوب
ساخت همچنان تا بیر و دهارور که بارادهٔ چهاوني ایام برسات
قطع مسافت مي نمودند هر روز غنیم مقابل مي شد و بغلبه و
شوخي تمام گاه بر هراول و گاه بر چنداول کار تنگ مي ساخت و
بعضي وقت بر قول زده دست برد نمایان نموده چون برق پران بدر
میزدند و بسیاري از مردم را ضائع و زخمي مي ساختند و مبارزان
میدان رزم و آزرم پرستان معرکهٔ نبرد در مقابل شرط جانفشاني
بتقدیم رسانده هربار آنها را هزیمت میدادند تا آنکه در دهارور
استقامت ورزیدند *

کلمهٔ چند از تردد خان زمان بر صفحهٔ بیان مي آرد - که اول
بموجب حکم باحمد نگر آمده بعد گرد آوري آذوقه بهیر را آنجا
گذاشته بتعاقب ساهوي برگشته طالع پرداخت و بعد ترددات
نمایان ساهو را از ان ضلع بر آورد و ساهو خود را بملک عادل
خان رساند - چون حقیقت بعرض رسید حکم شد بتاخت و
تاراج ملک بیجاپور بدستور خان دوران و سید خان جهان پردازد -
خان زمان بعد رسیدن حکم بنگاه خود را با اسباب زیاد همراه بهادر
خان جاي محفوظ گذاشته داخل ملک عادل خان گردید - هرجا که
میرسید از آبادي که مانده بود نشان نمي گذاشت وهمه جا با لشکر
بیجاپور نبرد کنان در خرابي و ویراني آن ضلع و بوم مي کوشید
و قصبهٔ کولاپور را محاصره نموده بعد تردد نمایان مفتوح ساخته
جمع کثیر را قتیل و اسیر نمود *

درین ضمن خبر رسید که جمعي درنشیب و فراز کوه جوار آن ضلع فراهم آمده اند مال و عیال و مواشي بسیار دارند جمعي را بر انها تعین نموده که همه را بتاراج در آورده اسیر و دستگیر ساختند - چنانچه ازان جمله دو هزار مرد و زن صغیر و کبیر بفروخت رسید - بعده تهانه درکولاپور گذاشته متوجه بیجاپور گردیده کنار دریاي کشنا گنگا رسید - ساهوي مفسد پیشه بافوج خود وبیجاپور بغلبهٔ تمام نمایان گشته تا آخر روز جنگ بگریز مي نمود - خان زمان شاه بیگ خان را باجمعي از راجپوتیه بر بهیر خود جاي محفوظ گذاشته برهبري جاسوسان نصف شب سوارشده بر سر بهیر دکهنیها روانه شد - ساهو خبر یافته بهیر را بار نموده بمکانهاي قلب روانه ساخته خود سر راه فوج خان زمان گرفت و عجب دار و گیر و رستخیز عظیم بمیان آمد - آخر دکهنیها فرار نمودند و پارهٔ اسباب بدست مردم خان زمان آمد همچنان تا مرچ جنگ کنان که هر روز فوج بیجاپور بر سر راه آمده شوخي مي نمود رسیده بتاخت و تاراج آن قصبهٔ آباد پرداخت - بعده معمورهٔ راي باغ را بیچراغ ساخت و سواي نام باغ آبادي دران ضلع نگذاشت و همه جا مقابله و مقاتله نموده بکنار آب بهنوره رسیده چند روز توقف نمود - درین اوان حکم رسید که چون عادل خان بربقهٔ اطاعت در آمده دست از خرابي ملک او برداشته خود را بحضور رساند *

درینولا بعرض رسید که قلعهٔ انکي تنکي و غیرهٔ چهار قلعهٔ سر بفلک کشیده توابع دولت آباد از سعي فوج منصوب کردهٔ خان

خانان آصف خان مفتوح گردید *

درین ضمن وقاص حاجي که سابق از نزد نذر محمد خان بحجابت آمده بمبلغ کلی متمتع گردیده بتوران معاودت نموده بود از نذر محمد خان آزرده شده پنهانی دل از یار و دیار کنده بامید بندگي این درگاه بحضور رسیده مورد عنایات گردیده بمنصب هزاري هشت صد سوار و بیست هزار روپیه نقد سر افرازي یافت - چون عادل خان از خواب غفلت بیدار گشته مکرر التماس طلب شبیه مبارک پادشاه و امان نامه و پنجهٔ فرمان عفو تقصیر نموده بود حکم شد که شبیه مبارک را مع پنجه و عهد نامه و قبضهٔ دهوپ مرصع مصحوب محمد حسین همراه ابوالحسن و قاضي ابوسعید فرستادهٔ عادل خان روانه سازند وشبیه اقدس را در خانهٔ زمرد گران بها گذاشته با امان نامهٔ منقش از پنجهٔ زعفران مع فرمان عنایت عنوان که مضمون آن بطریق اختصار بترك القاب نوشته مي آید به عادل شاه فرستادند - عرضه داشتي که درین ایام بدرگاه خلائق پناه ارسال داشته بود رسید و از نظر اشرف اقدس گذشت چون از فحواي آن عرضه داشت وفور اخلاص و اختیار اطاعت و صدق ارادت آن عدالت و شوکت پناه مفهوم گردید و همان مضمون از عرضه داشت مکرمت خان نیز بذروهٔ عرض رسید و بتحقیق پیوست که هرچه بآن مورد الطاف فرموده بودیم قبول کرده طریق اطاعت و انقیاد اختیار نموده بنابران تقصیرات گذشتهٔ آن مهبط اعطاف را بعفو و اغماض مقرون ساختیم و مجددا در مقام عنایت و مرحمت نسبت بان عدالت مرتبت

در آمدیم اگرچه پیش ازین هم ما بدولت و اقبال بواسطهٔ اخلاص
وخدمات عادل‌خان مرحوم نمی‌خواستیم که از ما نسبت بآن امارت
و ایالت دستگاه اصلابي عنایتي بظهور آید و خرابي بملک آن
حشمت مآب راه یابد اما چون مردم کوته اندیش که بداندیش
آن امارت مرتبت بودند براهنمائي که ندامت انتهاي آن باشد
باعث شدند لازم شد که بدین قدر بخرابي ملک و مال آن
عدالت پناه راضي شویم بهرحال چون ازان راه‌خطا بشاهراه
هدایت برگشت و در هرباب هرچه فرمودیم قبول کرد مابدولت
نیز تمام ملکی که از عادل خان مرحوم بان عدالت مرتبت
رسیده بدان زبدهٔ مخلصان مرحمت فرمودیم و از ملک نظام‌الملک
هم قلعهٔ شولا پورو غیره محال مع متعلقهٔ آن‌که ما از عادل خان
مرحوم گرفته به نظام الملک و ملک عنبر داده بودیم و قلعهٔ‌پرینده
و پرگنات نواح آن و بعضی محال کوکن که بنظام الملک متعلق
بود باقلعجات آن حدود و پرگنهٔ چاکنه که مجموع پنجاه پرگنه بجمع
بیست لک هون مي شود بآن شوکت پناه مرحمت فرمودیم
و مقرر نمودیم که تا وقتي که آن‌عدالت پناه و اولاد و احفاد آن
حشمت دستگاه بشروطي که در ذیل این فرمان عنایت عنوان
که بمنزلهٔ عهد نامه است مرقوم گشته عمل نمایند انشاء الله تعالي
هرگز ضرري از ما و فرزندان برخوردار کامگار نامدار عالی مقدار و
از اولیاي دولت قاهرهٔ ما بملک آن عدالت پناه نخواهد رسید
و این معني نسلا بعد نسل و بطنا بعد بطن و قرنا بعد قرن برقرار و
پایدار خواهد بود و بیست لک روپیه پیشکش که نقد و جنس بعد

معاف نمودن مطالبات باقي که قبول نموده زود برساند وچون درهرباب آنچه بامارت پناه ارادت و عقیدت دستگاه عمدهٔ اکارم عظام سلالهٔ اماجد کرام زبدهٔ مخلصان صلاح اندیش قدوهٔ متخصصان سعادت کیش قطب الملک حکم شده بود که از روي کمال اخلاص و بندگي قبول نمود و از زمرهٔ مبتدعان بد اعتقاد بر آمده در سلک فرقهٔ ناجیهٔ اهل سنت و جماعت در آمد و بروشی که خطبه را در ممالک محروسه باسامي سامي خلفاي اربعهٔ راشدین و القاب نامي ما مزین ساخته میخوانند خوانده و وجوه دراهم و دینار را بنام نامي ما زیب و زینت داد وقریب پنجاه لک روپیه پیشکش که بعد از جلوس برو مقرر فرموده‌یم ارسال داشت این معني مقتضي آن بود که آن قطب فلک ایالت را رعایتي فرمائیم بنابرین مقرر فرموده‌یم که از جملهٔ چهار لک هون که هر سال به نظام الملک حسب الحکم اشرف میرساند دو لک هون را بسرکار واصل سازد باید که آن عدالت پناه هم که عمدهٔ دنیاداران دکن و راس روس آنها و بجاي برادر کلان آن قطب فلک ایالت است اصلا و مطلقا در رسانیدن ضرري بملک آن قطب فلک شوکت نشود و متعرض محال متعلقهٔ او نگردد تکلیف دادن چیزي از نقد و جنس نه نماید و بارسال هدایا و تحف که درمیان بزرگان شمایان بود اکتفا نماید و این معني را نیز ازجملهٔ شرطهاي این قرار داده - چنانچه ما مقرر نموده‌یم که ساهو و ریحان شولا پوري و دیگر نوکران معتمد آن عدالت دستگاه را درین درگاه راه نباشد - و هیچ یک را بقول و پیمان نزد خود طلب نه نمائیم - باید که آن عدالت پناه

نیز هیچ بندهٔ این درگاه را در ملک خود راه ندهد و نوکر ننماید - و ظاهر است که چون ساهو جاي دیگر راه ندارد بآن عدالت مرتبت رجوع خواهد آورد ماهم ماذون میسازیم که نوکر نماید اما باین شرط که قلاع ترمک وغیره که در تصرف او مانده حوالهٔ بندهاي پادشاهي نماید - درین صورت سواي مصالح توپخانه مزاحم حال و مال و احوال عیال ساهو و همراهان او نخواهیم گردید و اگر ساهو از راه برگشته طالعي بسرکشي پیش آید تا مقدور سعی نموده بسزا رساند یا از تعلقهٔ حدود خود اخراج نماید و هیچ یك از نوکران نظام الملك را نزد خود راه ندهد و اگر نوکر نمودن ضرور داند نام نظام الملکي بر انها اطلاق ننماید و زود مکرمت خان را مع عهد نامه و پیشکش روانهٔ درگاه سازد ماهم خدا را شاهد ساخته عهد کردیم که این قرار همچوسد سکندر بحال ماند و عهد نامه را بدستخط پنجهٔ خاص مزین ساختیم و فرمودیم که خلاصهٔ این امان نامه را بر لوح طلا که در ثبات حکم لوح محفوظ خواهد داشت کنده منقش گردانیده نزد آن عدالت پناه روانه سازند باید که بحکم آیهٔ لَئِنْ شَکَرْتُمْ لَأَزِیدَنَّکُمْ وَلَئِنْ کَفَرْتُمْ اِنَّ عَذَابِي لَشَدِیدٌ * شکر این عطیه را بدل و زبان بجا آورد *

عرضه داشت عادل شاه

عرضه داشتي که عادل شاه در جواب ارسال داشته اگرچه مضمون آن قابل تحریر نیست اما غزلي که در آخر آن درج نموده پنداري که عندلیب گلشن شیراز حافظ قبل ازین بسه صد و چند سال این غزل را محض براي عادل شاه گفته بود و خالي از

لطف نبود بزبان قلم میدهد * غزل *

جوزا سحر نهاد حمائل برابرم * یعني غلام شاهم و سوگند میخورم
شکر خدا که از مدد بخت کارساز * کامي که خواستم ز خدا شد میسرم
گردید نام شاه جهان حرز جان من * وز این خجسته نام بر اعدا مظفرم
شاها من ار بعرش رسانم سریر فضل * مملوک این جنابم و مسکین این درم
گر باورت نمي شود از بنده این حدیث * از گفتهٔ کمال دلیلي بیاورم
بر من فتاده سایهٔ خورشید سلطنت * اکنون فراغت است ز خورشید خاورم
نامم ز کار خانهٔ عشاق محو باد * گر جز محبت تو بود شغل دیگرم
اي شاه شیر گیر چه کم گردد ار شود * در سایهٔ تو ملک قناعت میسرم
عهد الست من همه با مهر شاه بود * در شاهراه عمر ازین عهد نگذرم

غرهٔ صفر این سال عبد اللطیف با چهل لک روپیه نقد و جواهر و مرصع آلات و صد فیل و اسپان رسید و عرضداشت و عهد نامهٔ قطب الملک از نظر گذشت *

تعهد نامهٔ عبد الله خان

تعهد نامهٔ مرید موروثی نیک خواه و مخلص و فدوی بلا اشتباه عبد الله قطب الملک آنکه چون بندگان اعلی حضرت خاقانی ظل سبحاني خلیفة الرحمانی سلیمان مکانی صاحب قران ثانی که هزاران جان گرامي فداي نام نامي آن حضرت باد از روی کرم این ناحیهٔ محقر را بشرط ذیل نسلا بعد نسل و بطنا بعد بطن باین نیازمند درگاه جهان پناه مرحمت فرمودند این مرید موروثي از صدق اعتقاد و وفور اخلاص تعهد مي نماید که همواره درین ملک خطبهٔ چهار یار با صفا را چنانچه اسم سامی هریک ازان

اکابر دین صریحا دران مذکور شود مزین بنام نامي و لقب گرامي
بندگان حضرت خاقاني درجمیع ایام جمعه و عیدین لاینقطع میخوانده
باشد وهرگز پیرامون روشي که سابق میخواندند نگردد و پیوسته برزر
سرخ و سفید سکهٔ مبارك که از درگاه عالم پناه کنده فرستاده اند
میزده باشد و نیز قبول نمودم که دو لک هون را که هشت لك
روپیه مي شود از جملهٔ چهار لک هون بابت نظام الملك
سال بسال بلا عذر و اهمال بسرکار خالصهٔ شریفه واصل سازم و
هشت لک روپیه از جملهٔ سي و دو لك روپیه که تا آخر سنه
هشت بطریق بالمقطع برین نیازمند درگاه منقطع شده بود و باقي
مانده نیز با دو لک هون سالیانه بدرگاه معلی بفرستم و بعد
ازین همیشه با اولیاي دولت عظمی از صمیم قلب یکرنگ و
با مخالفان از ته دل دشمن و مخالف باشم و درحضور مولانا شیخ
عبد اللطیف بر قرآن مجید دست گذاشتم و قسم یاد کردم که خلاف
آنچه تعهد کرده ام از من سر نزند اگر خدا نکرده مصدر خلاف آن
گردم اولیاي دولت قاهره در انتزاع ملك من محق خواهند بود و
طریقهٔ عهد اولیاي دولت که صوبه‌داري دکهن باشد آنکه چون همچشمان
بسبب پیش قدمي این نیازمند در قبول اطاعت و بندگي درگاه
جهان مطاع با من کمر عداوت بسته اند اگر احیانا بعد از معاودت
رایات عالیات بمستقر الخلافت از ناعاقبت بیني دست تطاول
بملک نیازمند دراز نمایند ایشان در دفع شر آنها ممد و معاون
من باشند و اگر بسبب اغماض صوبه‌دار عادل خانیه بتعدی ازین
عاجز مبلغي بگیرند آن مبلغ درین هشت لك روپیه پیشکش

هر ساله مجرا باشد تحریر شهر ذی الحجه سنه ۱۰۴۵ هجری *

درین سال بمدد اقبال آن پادشاه زیاده از دو کرور روپیه بابت اموال جهجار و زمینداران گوندوانه و پیشکش حکام دکن و چهل قلعه که محصول توابع آن قریب یک کرور روپیه مي شد بدست آمد

* بیت *

شاها بخت کشور اقبال گرفت * تیغت زعدو ملک وسر و مال گرفت
چل قلعه بیک سال گرفتي که یکش * شاهان نتوانند بچل سال گرفت

بعد از رسیدن مکرمت خان از بیجاپور مع پیشکش نقد و جواهر و فیلان و عریضهٔ عادل شاه مشتمل بر التماس طلب بعضي تعلقهٔ کوکن نظام الملکی موافق قرار و عهد و عرض آنکه بران خورشید ضمیر پنهان نیست که رعایای هراس خوردهٔ ملک این غلام در پاداش کم خدمتي این بندهٔ سراپا تقصیر رو بفرار آورده اند باوجود تشریف داشتن آن خدیو جهان ستان که تا درین دیار بخیر و خوبي جلوه‌گر اند رو باوطنان خود نخواهند گذاشت و بدون آباهي که آینده از عهدهٔ اداي پیشکش و ملک داري توان برآمد متعذر و فیل سواري نزد فدوي نمانده امیدوار ست که بعطای یکي از فیلان سواري خاصه بندهٔ خود را سربلند سازند - همه ملتمسات او قبول افتاد - حکم شد که عهد نامه بر لوح طلا کنده و با فیل دلسوبها نام براي عادل خان روانه نمایند و نیز مقرر شد که قلعهٔ پرینده و شولاپور و چاکنه تا کنار ساحل دریاي کوکن که بندر جیول و راجپوري و غیره توابع آن باشد چهارده محال درعهد نامهٔ او درج نمایند و بدستوري که در امان نامهٔ قطب الملک بزبان قلم آمده

شرائط بشهادت خدا و رسول نوشته بفرستند و صوبه داري هر چهار
صوبهٔ دکهن با تیول آن ضلع بنام پادشاه زادهٔ با فرهنگ محمد
اورنگ زیب مقرر فرمودند و خلعت و دو صد اسپ و دو فیل
و شمشیر و جمدهر مرصع و دولك روپیه نقد عنایت نمودند - و خان
زمان را با کومکیان در خدمت پادشاه زاده همراه داده بیستم صفر
المظفر مطابق غرهٔ امرداد سنه هزار و چهل و پنج هجري از
دولت آباد کوچ فرمودند و از گهاٹ تونداپور عبور نموده به برهانپور
رسیده در کرارة که محل خانهٔ نشاط و شکارگاه با صفا و فضاست نزول
نمودند و براي انقضاي ایام برشکال بشدت دو هفته در انجا مقام
نمودند - وسط ربیع الاول از انجا کوچ فرموده بطریق استعجال کوچ بکوچ
طي مسافت نموده آخر شهر مذکور از آب نربدا گذشته نزدیک قلعهٔ
ماندو رسیده چند مقام نمودند تا تمام لشکر از آب گذر اکبر پور عبور
نمود - جوهري که همراه عبد اللطیف رفته بود بعرض رساند که
قطب الملك انگشتري یاقوت قابل سرکار دارد حکم شد باو بنویسند
که آن انگشتري را بحضور ارسال دارد قطب الملک انگشتری
یاقوت را که دوازده سرخ وزن و پنجاه هزار روپیه قیمت داشت
و بسیار خوشرنگ و بي عیب بود فرستاد و پسند افتاد و پنجاه هزار
روپیه من جملهٔ پیشکش که باقی مانده بود دران محسوب نمودند
و شبیه خود را که در خانهٔ مرصع گرفته بودند با عهد نامه و فیل
سواري خاصه ظفر نشان نام براي قطب الملک بموجب التماس وکیل
او روانه فرمودند *

درینولا بعرض رسید که قلعهٔ اودگیر و اوسه که فتح نشده بود

بسعي و تردد خان دوران بعد محاصرهٔ سه چهار ماه که سيدي مفتاح قلعه‌دار اودگير و بهوجراج حارس اوسه امان خواسته و اميد وار عنايات بادشاهي گشته کليدهاي قلعه را فرستاده مفتوح گرديد و بموجب تجويز خان‌دوران سيدي مفتاح بمنصب سه‌هزاري و پانصد سوار و بهوجراج هزاري و پانصد سوار سرفرازي يافتند و خان دوران مع همراهان مورد عنايات خاص گرديد *

غرهٔ جمادي‌الاخرى نزديک اجمير شرف نزول فرمودند و براي جشن جلوس چند مقام حکم نمودند *

ذکر جشن سال دهم از جلوس مطابق

سنه ۱۰۴۶ هزار و چهل و شش هجري

جشن آغاز سال دهم موافق سرانجام سفر منعقد گرديد و هر يکي موافق پايه و مراتب و مطابق قسمت کامرواى مطالب و فيضياب نقد و جنس گشت بعد فراغ از راه اجمير متوجه مستقر الخلافت شده زيارت حضرت خواجه معين الدين چشتي قدس الله سره نموده سير کنان و شکار افگنان متوجه منزل مقصود گرديدند - درين ضمن از عرضه داشت خان زمان بعرض رسيد که قلعهٔ جنير و غيره که در تصرف ساهو مانده بود بعد تردد نمايان که تفصيل آن طول دارد بتسخير در آمد و ساهو بامان در آمده اگرچه براي بندگي درگاه بادشاه رجوع آورده اما خانه زاد قبول ننموده بنوکري عادل خان رهبري نمود - و نظام الملک لباسي را که مادهٔ فتنه و شورش بود با توپخانه و اسباب بسيار آنچه در قلعه يافتند در سرکار يضبط در آوردند و ساهو را ازان ملک بالکل اخراج نمودند

خان زمان خود را نزد بادشاه رساند خان دوران بعد از فراغ تسخير
قلعهٔ اودگير و اوسه چون بگوش او رسيد که قطب الملک فيل نامي
باسم گجموتي دارد که در اخفاي آن وقت بودن عبد اللطيف
کوشيده بحضور نوشته حکم گرفتن فيل مذکور طلبيده آن فيل را
بسعي و تجسس تمام مع مبلغ بيست و پنجهزار هون ديگر بدست
آورده بر سر زميندار ديوگره آمده در خرابي ملک او و بتصرف
در آوردن مکانهاى قلب و تسخير قلعهٔ حاکم نشين آن ضلع کوشيده
باوجود رسيدن مرزبان چانده بمدد گوشمال واقعي بهر دو داده قلعه
را بتسخير در آورد و بعد گرفتن يک لک روپيه نقد و صد و هفتاد
فيل با تحف ديگر و مقرر نمودن چهار لک روپيه پيشکش هرساله
قلعهٔ اورا باو سپرده طرف کالي بهيته که کنار درياي نربدا تعلقه صوبهٔ
خانديس واقع است آمده از زميدار انجا نيز مبلغ نقد و جنس و فيل
گرفته بحضور معروض داشت *

هيجدهم شعبان داخل قلعهٔ اکبر آباد گرديده حکم جشن
فتوحات ضميمهٔ جشن وزن شمسي سال چهل و ششم فرمودند *
واکثر امراي رکاب و بندهاي دور و نزديک باضافهاي نمايان
سرافرازي حاصل نمودند و صلحا و فضلا و شعرا و ارباب طرب
خرمن خرمن زر ذخيره اندوختند و مغنيان حور مثال و رامشگران
پري رخسار به ترنم و جلوه در آمدند - چون بعد ممنوع ساختن
سجده بزمين بوس و چهار تسليم مامور فرموده بودند درين جشن
زمين بوس را که بسجده شبيه بود نيز منع نموده همان چهار
تسليم مقرر فرمودند *

درین ایام فرحت انجام یك لك و شصت هزار روپیه مرصع آلات و غیره بطریق ساچق بخانهٔ شه نواز خان صفوي فرستاده صبیهٔ اورا براي پادشاه زاده محمد اورنگ زیب که از چندگاه نام زد بود خواستکاری نمودند - و درهمین روزها انحراف مزاج پادشاه روداد و چندگاه باعث اختلال احوال امرا و رعایا گردید بعد علاج حکما و تصدق لکها از نقد و جنس که بمستحقان و درماندگان رسید مرض بصحت کامل مبدل گردید - روز جشن غسل پادشاه زادها و بیگمان و امرا لکها تصدق و نثار گذرانند - از ان جمله بیگم صاحبه تخت مرصع هشت پا که مبلغ دولک و پنجاه هزار روپیه بران خرچ شده بود از نظر گذراندند - درین جشن خان دوران از دکهن آمده ملازمت نمود و دوصد فیل و هشت لك روپیه پیشکش زمینداران دکهن گذراند - و فیل قطب الملك را که مبلغ یک لک روپیه براي یراق آن از طرف خود خرچ نموده بود پیشکش نمود نهایت پسند فرموده هزاري هزار سوار اضافه مع عطایاي نقد و جنس دیگر بخان دوران عنایت نمودند - سیدي مفتاح را بخطاب حبش خان سرفرازي دادند - و اسمعیل نبیرهٔ عادل خان را که در قلعهٔ اودگیر بدست آمده بود وظیفه مقرر نموده در قلعه نگاه داشتند. جمله سي لک روپیه سواي بعضي جنس که بقیمت در نیامد درین جشن پیشکش از نظر گذشت *

گویند روزي در بزم عشرت افزاي آن پادشاه ذکر سکندر ذوالقرنین بمیان آمد که هرگز از و فعلي سرنزد که جاي حرف باشد - حضرت اعلی فرمودند که اگر باعتقاد مورخان که بثبوت نسبت میدهند

نظر نمایند جای ایراد ندارد والا رفتن سکندر نزد نوشابه که بصورت ایلچي رفته بود کمال خطا ازو بظهور آمد نزد دانشمندان فعلي که اگر نقش واژگون آرد و ندامت تمام بخشد بلا ضرور اختیار نمودن از آئین خرد مندي دور است - دیگر آنکه در نامه بدارا نوشت * ع *

شد آن مرغ کو خایه زرین نهاد

پدران خود را بمرغ نسبت دادن خلاف داب بزرگان است - همچنان درهمان روز ها روزي بتقریب ذکر یکي از دیوانیان صوبجات که حقیقت سختي او درحق خلق الله باظهار امانت وجزرسي بعرض رسید فرمودند که کار و بار روزگار بل بعضي مقدمات دیني بي مسامحه و مصالحه پیش بردن متعذر است چنانچه در زمان خلافت حضرت امیر المومنین شاه مردان علي مرتضی علیه السلام که نظر حق بین ایشان محض دراجراي احکام شرع متین بود در بعضي امور که نظر برفساد زمان اغماض نمودن ضرور بود نفرمودند این معني مادهٔ شورش گردید وکار بمقابله و شهادت رسیدن چندین هزار اصحاب سید مختار کشید - درین ضمن دیگر مذکورات آنچه بمیان آمد درین مختصر زبان خامه را جرات تحریر آن نیست مفصل در شاه جهان نامه درج است *

غرهٔ ذي الحجه پادشاه زاده محمد اورنگ زیب براي کدخدائي از دکن آمده ملازمت نمود - و نظام الملک لباسی که مقید گشته بحضور رسیده بود همراه نظام الملک سابق محبوس گردید *

از واقعهٔ دکن بعرض رسید که خان زمان ازین سراي فاني بآن جهان رخت اقامت کشید *

درین سال حسیني نام را شمشیر و متکاي مرصع بقیمت پنجاه هزار روپیه و نامه مشتمل بر رویداد فتح دکن و استیصال جهجار بدکردار و دیگر اخبار فرحت آثار مع نقشهٔ قلعهٔ دولت آباد که في الواقع زیر طاق نه رواق مثل آن قلعهٔ مطبوع سیاحان ربع مسکون نشان نمیدهند نزد شاه صفي شاه ایران روانه ساختند *

در همین سال جشن کدخدائي پادشاه زاده محمد اورنگ زیب باصبیهٔ مرزا شاه نواز خان حکم نمودند و سط ذي حجه ده لک روپیه ببادشاه زادهٔ والا گهر مرحمت نمودند که در مایحتاج جشن کدخدائي صرف سازد - بیست و دویم این ماه از خانهٔ میرزا شاه نواز خان صفوي حنا بالوازم آن آوردند و ازگل افشاني آتشبازی و دیگر آرایش عرصهٔ کم وسعت زمین رشک افزاي سپهر برین گردید - و از نغمهٔ مطربان حور لقا و رقاصي رامشگران فرحت افزا شرر آتش حسد در دل زهرهٔ چنگي بر افروخت * بیت * برقص شاهدان لاله رخسار * نم از بهر اصول آمد بگلزار نفیر و کرنا گشتند دمساز * سرود زیر و بم شد هرطرف ساز روز دویم وقت سواري شهرگشت که پادشاه زادهٔ جوان بخت بخدمت پدر بزرگوار آمد خلعت و چارقب و دو تسبیح لالي بیش بها و شمشیر و جمدهر و پرتلهٔ مرصع و دو اسپ و دو فیل با یراق طلا و مینا و نقره عطا نموده سهرهٔ مروارید بدست خود بر سر پادشاه زاده بستند و بخانهٔ شاه نواز خان رخصت فرمودند در تعریف و وصف چراغان و آتشبازي و آرایش دیگر که هنرمندان در سرانجام تزیین آن کوشیده بودند چه سان پردازد که محمول

بعبارت آرائي نگردد - پادشاه خود براه دريا بر کشتي نشسته بمنزل
شاه نواز خان آمده آن بزم نشاط را زيب و روشني دو بالا بخشيدند
و عقد آن دو گوهر بحر سلطنت بکابين چهار لک روپيه بسته گرديد -
و از صداي نغمه سرايان سحر پرداز و دست افشاني رقاصان
خوش آواز که دران بزم دلکش سامعه افروز عالمي گرديد جهان
جهان نسيم فرحت و نشاط بر دل جهانيان وزيد * بيت *

دل افروز جشني شد آراسته * درون و برون هر دو پيراسته
سرا پردهاي مکلل کلاه * کشيدند بر دورهٔ جشن گاه
بزرگان درگاه بر خاستند * عروسانه جشني بر آراستند

و همه بندهاي قديم و جديد خلعتهاي فاخره از هر دو طرف يافته
تسليمات مبارکباد و عطاي خلعت و ديگر عنايات بجا آوردند *

چون بعرض رسيد که پرتهي راج نام طفلي از اولاد جهجار
نکوهيده کردار که در معرکهٔ کارزار وقت فرار گريزانده بودند سادهٔ فساد
گرديده جمعيت فراهم آورده آوارهٔ نواح وطن گشته دست تعدي در خرابي
بعضي دهات و آزار زير دستان دراز نموده - خان دوران را فرمودند که
به تنبيه و قطع شجر حيات و قلع ريشهٔ فساد آن بد نهاد پرداخته
بصوبه داري خود بمالوا برود - و شايسته خان را از انتقال خان زمان
بصوبه داري دکهن و تعلقهٔ نظام الملکي مقرر نموده فرمودند که خود را
تا رسيدن پادشاه زاده محمد اورنگ زيب رسانده بنسق آن ضلع
پردازد *

ديگر از وقائع اين سال بگوشمال رسيدن پرتاب سنگه زميندار طرف
شرقي است که از اطاعت سر پيچيده در جرگهٔ راهزنان خسران

مآل داخل گردیده بود بعرض رسید - بعبد الله خان فیروز جنگ امر شد که با کومکیان صوبهٔ بهار رفته به تنبیه آن تبه کار پردازد فیروز جنگ باتفاق دیگر همرهان شیر چنگ خود را بحصار آن بد کردار رسانده بمحاصره پرداخت - و پرتاب سنگه نظر بر استحکام حصار و زیادتي مصالح بمدافعه پیش آمد و در هر هفته و ماه مردم بسیار از هر دو طرف کشته و شهید مي شدند - چنانچه دو پسر محمد یار بیگ که از شجاعان مشهور روشناس بودند باجمعي بکار آمدند و بعد محاصرهٔ شش ماه قلعه مفتوح گردید و چند روز درحویلي حصار ارك پرتاب درکمال تصدیع بي آبي محصور مانده آخر بعجز و زینهار در آمده همراه زن و فرزند بر آمده عبدالله خان را دید - بعد عرض حکم شد که برتاب را بمکافات کردار او آوارهٔ دشت عدم سازند و زن او را باسلام درآورده بعقد نبیرهٔ خود در آورد - و سي و شش فیل و پنجاه اسپ و اقمشه که بعد تاراج رفتن آنچه بسرکار بضبط درآمده بود بحضور رسید *

دربن سال پادشاه زاده دارا شکوه را سه هزاري هزار سوار که از اصل و اضافه پانزده هزاري هفت هزار سوار باشد و پادشاهزاده محمد اورنگ زیب و محمد شجاع را دو هزاري هزار سوار که از اصل و اضافه دوازده هزاري هفت هزار سوار باشد اضافه مرحمت نمودند و هریک را آفتاب گیر عنایت فرمودند - چون بسبب امساك باران که سه ماه ایام برشکال اصلا نبارید گراني غله رو داد و مادهٔ تشویش عالمي گردید و مکرر ارباب عدالت با صلحا و فضلا و عام و خاص براي طلب باران بیرون شهر رفتند بعدهٔ رحمت الهي نزول نموده

زحمت خلق الله برحمت و فرحت مبدل گردید - میر جمله میربخشي که در عهد جنت مکاني از نزد قطب الملک بایران رفته باز مراجعت نموده بعد از ملازمت خاندان امیر تیمور در زمرهٔ امراي عظام درآمده بود و از سادات و اعیان ایران گفته میشد ازین جهان بآن جهان انتقال نمود - و معتمد خان را که بخشي دویم بود بجاي او مقرر فرمودند *

ولایت بکلانه که مشتمل است بر سي و دو پرگنهٔ سیر حاصل و در اعتدال هوا و وفور اشجار سایه دار پر از اثمار کنار انهار و اقسام فواکه که بکشمیر باج نمیدهد و مابین بندر سورت و دولت آباد بتفاوت شصت کروه عرفي واقع شده و زمیندار آنجا بهرجي نام از پنجاه و دو واسطه متعلق بود (؟) پادشاهزادهٔ نامدار محمد اورنگ زیب وقت رخصت دکهن براي تسخیر آن که ملهیر و غیره نه قلعهٔ نامي پاي نام اوست بحسب التماس خود مامور گردید و بانواع عنایت معزز ساخته مرخص فرمودند *

تبت ولایتي است مشتمل بر بیست و یک پرگنهٔ کم حاصل که در طول و عرض بصوبهاي سیر حاصل باج نمیدهد و متصل سرحد کشمیر واقع است و سي و هفت قلعه باو تعلق دارد و از لک روپیه چیزي زیاده محصول دران ایام ازان مرز و بوم بهم نمي رسید و اکثر زمین آنجا سنگ لاخ و ناکاره واقع شده و جوي آب دارد که از ریگ آن بدستور ملک آشام قریب دو هزار توله طلاي کم عیار سواي محصول مذکور واصل خزانهٔ حاکم آنجا میگردید و از انگور و خربزهٔ شیرین و زرد آلو و شفتالو و دیگر فواکه وفور دارد -

و در عهد جنت مکاني هاشم خان ولد قاسم خان حاکم کشمیر بآن دیار لشکر کشي نموده سواي آدم کشي فائده حاصل نگردید - درین سال بموجب حکم از تردد ظفرخان حارس کشمیر که بتحریر تفصیل آن پرداختن تحصیل حاصل است بتسخیر حضرت اعلی در آمد - متصدیان پادشاهي همگي دو لک روپیه مع عیال و اموال مرزبان آنجا بضبط سرکار در آوردند باقي بحادثهٔ تاراج رفت *

چون خاتمهٔ جلد اول شاهجهان نامه که مراد تا آخر سال دهم جلوس مطابق سنه [۱۰۴۷] سنه هزار و چهل و هفت هجري باشد بذکر اولیا و فضلاي آن عهد نموده فقرهٔ چند از انتخاب احوال ارباب حال و مستعدان آن وقت بر صفحهٔ بیان آوردن لازم است *

سید محمد رضوي که اصل بزرگان این خاندان از بخارا است و مولدش احمد آباد گجرات به پنج واسطه بمظهر انوار ولایت مظهر اسرار هدایت شاه عالم بخاری که مرقد مبارک او نیز در احمد آباد است مي رسد - و نسبت شاه عالم قدس سره به بیست و یک واسطه با امیر المومنین امام المتقین حضرت علي بن ابي طالب علیه السلام منتهی میگردد - بانواع فضل و خوبي صوري و معنوي موصوف بود و دو بار با اعلی حضرت قبل از ایام جلوس ملاقات واقع شده - و سید جلال خلف الصدق خود را بجهت تهنیت پادشاه بدار السلطنت فرساده بودند سال هشتم جلوس از جهان فاني بروضهٔ جاوداني شتافتند تاریخ ولادت خود را خود از این مصرع املح الشعرا شیخ سعدی رحمة الله علیه یافته اند

* ع *

من و دست و دامان آل رسول

و میفرمودند که من بدین تاریخ مبشر شده ام *

سید جلال گرامي خلف سید محمد مذکور است با حسن خلق و حسن سیرت آراسته بود و براکثر علوم عقلي و نقلي استحضار تمام داشت و بموزونی طبع که گاه گاه مضامین رنگین و معاني دلنشین بر زبان معرفت بیان شان جاري میگردید موصوف بود چنانچه این شعر از زادهٔ طبع ایشان است * شعر *

در نخوت و کبر لا علاجم چکنم * با آنکه اسیر احتیاجم چکنم
میرم ز نیاز و ناز دلبر نکشم * من عاشق معشوق مزاجم چکنم

تاریخ ولادت شان (وارث رسول) یافته اند ابتدا در هند که نشو و نماي این طبقهٔ عالیه شد سید جلال ملقب بمخدوم جهانیانست که پرتو ظهور شان در بلدهٔ اُچه از آفتاب زیاده اشتهار دارد و سید برهان الدین معروف بقطب عالم که نبیرهٔ مخدوم جهانیان باشد بسبب ناموافقت پادشاه آن عهد در گجرات آمده در قصبهٔ تیوه سه کروهي احمد آباد سکونت اختیار نمودند و همانجا آسوده اند *

دیگر سید محمد مشتهر بشاه عالمند که بیرون شهر احمد آباد مزار ایشان است و اوصاف سلسلهٔ او در ذکر سلاطین احمد آباد مسطور خواهد گردید *

میان میر که شناور بحر حقیقت و غواص لجهٔ معرفت بود وطن گرامي ایشان سیهوان از تعلقهٔ ملتان است - در ایام شروع شباب بدار السلطنت لاهور آمده چهل سال چنان انزوا اختیار نمودند که هیچ احدي را بر احوال ایشان اطلاع حاصل نبود بعده که بمرور ایام

اطوار خفیهٔ آن بزرگوار برملا انجامید باز بمرتبهٔ از ملاقات دنیا پرستان و آلایش دنیای دون اکراه داشتند که از رجوع طائفهٔ آنام نفرت تام می نمودند بل از دیدن صورت اهل ظلمه بری الطبع بودند و تا بقای عمر تاهل و تعلق اختیار نه نمودند * بیت *

غلام همت آنم که زیر چرخ کبود * ز هرچه رنگ تعلق پذیرد آزاد است

دو دفعه پادشاه بدیدن آن واصل بالله تشریف بردند و میان میر اصلا متوجه تعظیم و تکریم که بعضی فقرا و مشایخ را باهل دول و سلاطین می باشد نگردیدند و ازین معنی حضرت اعلی بسیار مشغوف گردیدند *

ملا شاه بدخشی از بدخشان بلاهور آمده از خدمت میان میر سعادت اندوز معرفت گردیده بدستور پیر بزرگوار در آمد و رفت بر روی مردم روزگار بسته بودند - و ایام سرما در لاهور و فصل گرما در کشمیر بسر میبردند - آخر بحکم پیر از منزویان مقربی کشمیر گشته مشهور گردیدند *

دیگر خواجه خواند (108) محمود نبیرهٔ خواجه علاء الدین عطار که از زمرهٔ دانایان اسرار الهی محسوب میتوان نمود در اوان سلطنت عرش آشیانی از توران بکابل و از انجا بهندوستان بهشت نشان آمده شرف ملازمت پادشاه دریافته بکشمیر رفته اقامت ورزیده آنجا خانقاه عالی بنا نموده از طرف پادشاه چند موضع در وجه مدد معاش یافته همان جا مرحلهٔ عمر طی نموده *

---

(108) در بادشاهنامه خواجه خاوند نوشته *

شیخ ناصر که اصل اسمش ناصر محمد است پیر ایشان مسمی بشیخ ناصر ساخت - از اصحاب وجد و حال و ارباب دانش و کمال بوده در گجرات اقامت داشتند - در سیاحت مدت سیر نموده در ایام پادشاهزادگي چند گاه در رکاب بسر برده اند - دران روز ها هم در صیف و شتا جبه و جامهٔ پنبه دار با نیمه آستین پشمین که آن نیز خالي از پنبه نبود مي پوشیدند - و مدام اسلحه پوش مي بودند - بعده که منزوي گردیدند باوجود امداد یومیه و اسپ و فیل که از پادشاه بایشان میرسید همه را صرف فقرا و محتاجان نموده خود بصحرا رفته گاه و هیمه آورده فروخته وجه قوت خود مینمودند - و گاه بود که بخوردن بیخ گاه و برگ اشجار قناعت مي نمودند - امور عجیبه و غریبه بسیار ازان برگزیده اطوار مشاهده مي شد مثل ساختن ماهي از چوب و در آب بشنا آوردن و مروارید از قطرهٔ آب ساختن و اشرفي و روپیه از سفال بجلوه نمود دادن اغلب که در جفر و تکسیر و تسخیر و علم ریاضي ضمیمهٔ ولایت دست تام داشت - روزی در مجلس جشن که ارباب طرب در نغمه سرائي بودند بوجد در آمده دران حالت آب براي خوردن طلبیده دمي خورده بدیگران دادند هرکه ازان تبرکا یک دو قرت خورد عسل وآب نبات گلاب آمیز بذائقهٔ او معلوم گردید - از غرائب دیگر آنکه راجه بکرماجیت باوجود بیگانه بودن از آئین دین بعرض رساند که من روزي شیخ را در ایام جواني که اصلا موي سفید در ریش نبود غافل مشغول نماز دیدم که موي سیاه ریش ایشان بسفیدي مبدل شده و سر از تن جدا گشته ایستاده نماز ادامي نمودند - درین ضمن دارا شکوه وقاضي محمد اسلم بعرض رساندند

که بحضور ما کوزهٔ سفال را به پر و بال در آورده پرواز نموده از نظر غائب شدند - ازین مقوله حکایت درشاه جهان نامه بسیار درج نموده که از کوتاهي قلم بتحریر آن نمي پردازد *

دیگر ملا میر از جملهٔ صاحب کمالان هروي خراساني ست که در عنفوان جواني از وطن بهندوستان آمده باز احرام کعبة الله بسته از زیارت حرمین سعادت اندوز گشته بعد از مراجعت بخدمت ملا عبد السلام لاهوري رسیده کسب علم عقلي و نقلي نموده بر کتب حدیث عبور بسیار نمودند و از مشاهیر مشایخ گردیدند - و چند گاه در خدمت پادشاه و پادشاه هزاده بطریق ملازمان و مصاحبان خلوت بسر برده بسفر عاقبت بخیر آن جهان شتافتند *

دیگر شیخ عبد الحق دهلوي که در کمالات صوري و معنوي و تحصیل علوم عقلي و نقلي خصوص تفسیر و حدیث در تمام هندوستان ثاني نداشت صد کتاب از تالیف او در اکثر علوم نوشته شده از انجمله شرح مشکوة در حدیث اعتبار و اشتهار تمام دارد - و از حفظ کلام الله و طواف بیت الله نیز سعادت جاوداني حاصل نموده بود - و در مکهٔ معظمه و مدینهٔ منوره در عهد اکبر پادشاه مدت براي تحقیق احادیث و صحت آن بسر برده - آخر بعد از صد سال از مرحلهٔ عمر طي نموده بروضهٔ رضوان شتافت *

شیخ نور الحق خلف ارشد او مولف تاریخ زبده نیز از فضلاي نیک سیر آن عهد بود مزار هردو در دار الخلافت دهلي است و اغاز ظهور هردو بزرگ از عهد محمد اکبر بادشاه بود چنانچه بذکر در آمده *

ذکر جشن سال یازدهم از جلوس مطابق
سنه هزار و چهل و هفت هجري

جشن شروع سال یازدهم از جلوس بهزاران زیب و زینت بدستور هرسال رونق افزاي زمین و زمان گردید هریکي درخور قسمت و پایه بفیض رسید - و معروض گردید که مرشدقلي خان فوجدار متهرا که بریکي از مرزبانان سرکش تاخته بود از رسیدن گولي تفنگ قضا جان بجان آفرین سپرد بجاي او الهوردي خان مقرر گردید - چون جمعي از مفسده پیشگان بد مآل در پرگنهٔ جدوار علم طغیان بر افراشته بودند اصالت خان را مع شیخ فرید ولد قطب الدین خان بخشي احدیان براي تنبیه او مقرر فرمودند - و بعد رسیدن فوج و محاصره نمودن حصار و ملجاي آن تبه کاران که جمع کثیر از هرطرف مع پسر جانسپار خان کشته گردیدند محصوران مغلوب و دستگیر گشتند *

آمدن علي مردان خان بهند

از فتوحات عمدهٔ غیبي این سال گرویدن و آمدن علي مردان خان وتسخیر قلعهٔ قندهار است - مجملي از تفصیل آن بزبان قلم میدهد - که قلعهٔ قندهار از سنه چهل جلوس محمد اکبر بادشاه بعد از التجا آوردن میرزا مظفر صفوي بتصرف خاندان امیر تیمور درآمده بود و در ایام سلطنت جنت مکاني شاه عباس که کمال رابطهٔ محبت و وداد باین دودمان داشت زینل بیگ را برفاقت خان عالم که از هندوستان بسفارت رفته رسالت را بآئین شایسته سرانجام داده هردو بادشاه را از خود راضي و شاکر ساخته مراجعت کرده بود ایلچي نموده نزد جنت مکاني

روانه ساخت - و در نامه و پیام زباني براي درخواست قندهار
بطریق تواضع در عالم دوستي و وداد تکلیف بمیان آورد - بعده که جنت
مکاني درین باب با وزیر و دیگر امرای با تدبیر مصلحت بمیان آوردند
جمعي صلاح دولت دران دیدند که هرگاه صحبت دیرینه در دادن قلعهٔ
که مخارج آن مداخل را احاطه مي نماید قائم مي ماند چه مضایقه
و بعضي برخلاف آن راهنموني نمودند - بعده که درین ماده
بحضرت اعلي که در دکهن تشریف داشتند نوشته مصلحت خواستند
در جواب نوشتند که هرچند در تواضع نمودن این حصار جز زیادتي
التیام موروثي شاه مدعای دیگر مرکوز خاطر نیست اما ظاهر بینان
دور و نزدیک این معني را حمل بر عجز و فروتني خواهند نمود -
جنت مکاني این مصلحت را پسند نموده جواب عذر پذیر با یلچي
دادند - چون دانستند که شاه عباس از رسیدن جواب یاس رگ غیرت
بحرکت آورده فوجها براي تسخیر قلعهٔ قندهار تعین خواهد نمود
از راه عاقبت بیني بخان جهان لودی صوبه دار ملتان نوشتند که خود
را بطریق کومک بپای قلعهٔ قندهار برساند - خان جهان از راه قرب
ادعاي فرزندی در رفتن خود بقندهار تکاهل ورزیده قلعه‌داري آنجا را
بنام عبدالعزیز خان که از وابستهای عزیز او بود درخواست نموده مقرر
کرد که بروقت ضرور خود را بکومک رساند و زینل بیگ ایلچی
حقیقت را بشاه نوشته ترغیب بر قصد تسخیر قندهار نمود و شاه
خود را بقندهار رساند - عبد العزیز خان بعد از محصور بودن یک و
نیم ماه که خان جهان بکومک نرسیده و دران ایام چنانچه بنگارش
در آمده بسبب نور جهان بیگم مادهٔ نزاع میان جهان گیر و حضرت

اعلی که دفعهٔ ثاني بدکن رفته بودند رويداد بميان آمد قلعه را بشاه عباس داده برآمده ملازمت نموده مرخص گرديد - و شاه درسنه هفده جلوس جنت مکاني مطابق سال هزار و سي و دوهجري گنجعلي خان را بحراست قلعهٔ قندهار مقرر نموده بصفاهان مراجعت نمود بعد وديعت حيات گنجعلي خان علي‌مردان خان خلف او قلعه‌دار و ناظم آن ولايت گرديده - بعده که حضرت اعلی سرير آراي هندوستان شدند خارخار تسخير قندهار در دل آن پادشاه‌ذي‌وقار خطور مينمود - و بسبب پيش آمدن مهم بنديله و خان جهان لودي و مکرر تشريف بردن بدکن کمر عزيمت بدان صوب نتوانستند بست - بعد مراجعت از دکن دفعهٔ ثاني بسعيد خان صوبه دار کابل حکم صادر شد که چون ارادهٔ روانه نمودن يکي از پادشاه زادها براي تسخير قلعهٔ قندهار مرکوز خاطر است بايدکه يکي از بندهاي پادشاهي را که کار آزموده سخن فهم باشد بدست آويز ضروري آن ضلع سمت قندهار روانه نمايد که خفيه خود را نزد علي مردان خان رسانده تا مقدور او را برجوع آوردن باين درگاه باميدهاي ترقي مرتبه و جاه رهبري و استمالت نمايد - سعيد خان ذوالقدر خان را بدين کار مامور نموده بقندهار روانه ساخت - و مومی اليه خود را بعلي مردان خان رسانده بچندين وجه فهمانيده از فيض بيشمار و وعده ووعيد بسيار استمالت بميان آورد - عليمردان خان بعد تقديم ضيافت بجواب رعايت پاس نمك وحق بندگي موروثي آن طرف را زباني عذر خواسته ذوالقدر خان را مرخص نموده جواب نامه را موقوف بر فرستادن همراه يکي از معتمدان خود نمود - و علي بيگ نام را با نامه و سوغات نزد ظفر

خان عرف ابو الحسن که سابق بنیابت پدر صوبه دار کابل بود و با علیمردان خان را بطهٔ و داد و رسل و رسائل محبت آمیز درمیان داشت فرستاده باز در خط ازین مقوله هیچ درج ننموده زباني نظر برطریقهٔ صوفیان عقیدت نشان ایران باظهار آنکه باز چنان پیغام بمیان نیاید نمود بعده که حضرت اعلي ازان جواب آشفته خاطر گشته در اواخر سنه ده جلوس حکم برآوردن پیشخانه بقصد تسخیر قندهار نمودند و تعین افواج بمیان آمد - علي‌مردان خان برین معني اطلاع یافته باستحکام برج و باره پرداخته قلعهٔ خورد دیگر بر فراز کوه آن قلعه احداث نمود و حقیقت را بشاه صفي نوشته طلب کومک بمیان آورد - شاه صفي که اصل سفاکي در سرشت او بود وبعضي امیران ظلم پیشهٔ بدخواه که در ظاهر خود را خیرخواه مگیرفتند و با علیمردان خان انحراف مزاج داشتند مزاج شاه را از چند امر از راه حسد که خانه برانداز چندین هزار خانهٔ دیر کهن است برگردانده در تجویز قطع شجر حیات آنها بودند از رسیدن عریضهٔ علیمردان خان چنان خاطرنشان نمودند که در عالم شرب مدام برآشفته‌تر از سابق گشته علیمردان خان را مطعون بر جبن و گرمي بازار باظهار مزید اعتبار خود نموده در دل ارادهٔ قتل او مصمم نمود - و اغلب که خبر آمد و رفت پیغام هندوستان نیز بگوش او رسیده باشد - اول حکم طلب محمد علي پسر علیمردان خان نمود علیمردان خان بمجرد ورود حکم پسر را مع تحف و پیشکش لائق روانهٔ اصفهان ساخت - معهذا سوي ظن شاه بحسن ظن مبدل نگردید و بسیاوش نام امیري که سابق در مشهد مقدس فرستاده بود در ظاهر نوشت که خود را مع سر انجام و سپاه خراسان بکومک

قندهار رساند وخفیه پیغام نمود که بعد رسیدن بعلي مردان خان پیام نماید که بعضي مذکورات زباني ارشاد رفته و خود را بقلعه رسانده او را مقید ساخته مع‌مال و عیال روانهٔ حضور سازد یا سر او را بریده بصفاهان ارسال دارد - بعده که سیاوش از مشهد روانهٔ قندهار شده موافق ارشاد شاه بعلي‌مردان خان از رسیدن خود بطریق کومک و رساندن پیغام زبانی نوشت علیمردان‌خان از شنیدن اخبار وحشت افزا متوهم گشته بدنامی رجوع آوردن بحضرت اعلي بر خود گوارا ساخت - بسیاوش‌نوشت که‌آمدن‌تو بقندهار بوجوه موافق مصلحت نیست و مکرر نوشته و پیام بمیان آمد تا آنکه طشت این گفتگو از بام افتاد و جواب درشت و صاف بسیاوش نوشت - و سیاوش حقیقت را بشاه معروض داشت - و علیمردان خان بسعید خان صوبه‌دار کابل و عوض خان قاقشال که در غزنین بود و قلیچ خان حاکم ملتان نوشتجات مشتمل‌براظهار رجوع و عقیدت خود و طلب کومک فرستاده بخدمت پادشاه نیز عرضه داشت نموده همراه خط سعید خان ارسال داشت - و صوبه‌داران و فوجداران بعد رسیدن نوشتجات علیمردان خان بجنس بحضور روانه ساخته انتظار جواب نکشیده هریکي براى اظهار مجراي خود مع جمعیت روانهٔ قندهار شدند - عوض خان که‌از غزنین بسبب قرب جوار قبل از همه امیران رسیده بود علیمردان خان باعزاز بقلعه در آورده اواخر شوال سنه هزار و چهل و هشت سکه و خطبه بنام نامي شاه جهان نموده نه اشرفي و نه روپیهٔ مسکوک اسم صاحب قران ثاني مع عرضه داشت و کلید طلا همراه احمد بیگ ملازم خود روانهٔ بارگاه

ساخت - و قاضي آنجا را که با سياوش همداستان گشته بود بقتل رساند - چون عرضه داشت اول عليمردان خان همراه عريضه و ملازم سعيد خان بحضور رسيد در جواب بنام همه صوبه‌داران و حکام حکم زود خود را رساندن صادر شد - و لك روپيه مع خلعت و خنجر و شمشير و جيغهٔ مرصع و غيره عنايات براي عليمردان خان و چهار لک روپيه بطريق مساعدت براي خرچ ضروري بسعيد خان و همرهان او عنايت نموده قلعه داري بنام قليج‌خان ناظم ملتان که از اصل و اضافه بمنصب پنجهزاري پنجهزار سوار سر افرازي يافت مقرر فرموده فرامين صادر نمودند - و سعيد خان را مختار ساختند که آنچه داند بهمراهان عليمردان خان از طرف سرکار رعايت نمايد و از راه احتياط پادشاهزاده محمد شجاع را بابيست هزار سوار طرف کابل مرخص نموده ده لک روپيه نقد و ديگر انعامات عطا فرمودند - و حکم نمودند که تا کابل رفته چشم بر راه اخبار طرف ايران باشد - اگر خبر روانه شدن شاه صفي بقندهار برسد خود را بقندهار بطريق يلغار برساند - و در صورتيکه شاه ايران امراي خود را تعين نمايد آن فرزند هم خان‌دوران را با فوج شايسته روانه سازد - و بوزير خان ناظم پنجاب حکم رفت که با رسد غله و ذخيرهٔ مايحتاج و توپخانه خود را نزد پادشاه زاده رساند - بعده سعيد خان مع فرمان و عنايات پادشاهي بقندهار رسيد - عليمردان خان بداب هندوستان از قلعه بر آمده از گرفتن فرمان و ديگر عنايات مفتخر گرديد - درين ضمن خبر رسيد که سياوش با چهار پنج امراي ايران و هشت و نه هزار سوار ده دوازده فرسخي قندهار رسيده - سعيد خان از شنيدن اين خبر با فوج خود

و دیگر امرا و راجهاي کومکي و فوج علیمردان خان باستقبال فوج قزلباش شتافت - و بعد زد و خورد و زخمي و کشته شدن جمعي از هر دو طرف شکست برقزلباش افتاد - و سیاوش توشك خانه و خیمهٔ خود را آتش زده باقي همه را گذاشته راه فرار اختیار نمود - سعید خان علیمردان خان را همراه خانه‌زاد خان پسر خود روانهٔ درگاه معلي ساخت و خود همراه قلیج خان و دیگر بندهاي پادشاهي براي تسخیر قلعجات بست و غیره توابع قندهار توقف ورزیده قلعه را حوالهٔ قلیج خان بموجب حکم نمود - اگرچه خبر رسیدن دیگر افواج قزلباش که شاه صفي بعد از شنیدن خبر هزیمت سیاوش تعین نموده انتشار یافت وسعید خان به پادشاه زاده محمد شجاع نوشته کومك درخواست نمود اما آخر ظاهر شد که سواي فوجي که سیاوش وقت فرار براي کومک قلعه‌داران دیگر اطراف قندهار تعین نموده بود شهرت مذکور اصل نداشت - و علیمردان خان بعد رسیدن بکابل که پادشاه زاده محمد شجاع خان‌دوران خان را مع دیگر امرا باستقبال فرستاده بکمال اعزاز و استقلال طلبید براهنموني خانه زاد خان موافق اداب هندوستان پادشاهزاده را ملازمت نمود - خلعت چهارقب مع مرصع آلات و اسپان مع ساز طلا و مینا و دو فیل باساز نقره مطابق ارشاد حضور عنایت نمودند - وسعید خان و قلیج خان براي تسخیر قلعهٔ بست و زمین داور و گرشک و غیره افواج تعین نمودند - و بحسن تردد راجه جگت سنگه و منصوبان قلیج خان و ملازمان عمدهٔ سعید خان که یک دو قلعه‌در یورش سر سواري و بعضي در محاصرهٔ سه چهار ماه که جمع کثیر از هر دو طرف کشته و زخمي

شدند خصوص در یورش قلعهٔ بست که محراب خان قلعه‌دار غلام شاه ایران تردد نمایان نموده قریب صد نفر را کشته و سه صد کس را زخمي ساخته مفتوح نمودند - و دو قلعه دار جنگ نا نموده راه فرار اختیار نمودند - اگر بتفصیل تردد ایام محاصره و کارزاري که از بهادران هر دو طرف بمیان آمده پردازد منافی ادعاي اختصار نویسي است - حاصل کلام در مدت چهار ماه همه قلعجات بتصرف بندهاي پادشاهي در آمد - و محراب خان قلعه‌دار بست که بعد تردد و زخم بر داشتن امان خواسته قلعه را سپرده با قلیچ خان ملاقات نمود - هر چند که او را از وعده‌هاي رعایت منصب عمده و دیگر عنایات استمالت نمودند قبول ننمود لهذا اورا خلعت داده از همراهان او یراق گرفته دیگر اشیا بآنها واگذاشته مرخص ساختند *

الحال ذکر باقي احوال علیمردان خان بر آینده موقوف گذاشته بتحریر دیگر روداد عنان خامه را معطوف میدارد *

حقیقت ملک آشام و وضع بد وضعان دد نهاد و وحشي نژادان آن ملک از طرف خوراک و پوشاک و مداخل و طریقهٔ زیست آن سر زمین که انشاء الله تعالي در ذکر سلطنت عالم گیر پادشاه غازي بشرح و بسط بتحریر خواهد در آمد در عهد حضرت اعلی اگرچه صوبه داران و فوجداران بنگالا خصوص از اسلام خان در فرستادن افواج بحر امواج همراه میر زین العابدین برادر خود واله یار خان و عبد الوهاب خان و میر هاشم ممناني و دیگر امراي مبارز پیشهٔ کار طلب و رساندن خرابي تاخت و تاراج و اسیر و قتیل ساختن مفسدان آن ولایت و تسخیر قلعجات کوتاهي واقع نشد

اما از آنکه دران ملک پنج ماه بارش بشدت تمام میباشد و در اواخر برشکال باشکال تمام تردد پیادهای آن ضلع که چون وحوش آن سرزمین در آب و خشکي تردد نمودن مساوي میدانند میسر نمي آید تا بسواران و پیادهاي غیر واقف چه رسد - وسحر و جادو و اثر سمیات آب و هوا و غذاي آن ولایت باعث هلاک مسافران تازه رسیدۀ آن دیار میگردد خصوص اواخر برسات که درهمه سر زمین کوهها از شست و شوي یافتن اشجار زهردار و هواي مسموم موجب آفت جان مسافرین و مترددین میگردد اگرهمه عبور از یک دو روزه راه باشد میشود - باوجود مفتوح ساختن و به‌تسخیر در آوردن قلاع و بلاد آن حدود فوج اسلام خان استقامت نتوانست ورزید - القصه آنچه ترددات نمایان از سرداران و افواج پادشاهي دران دیار خون خوار بظهور آمد اگر بتفصیل شرح آن پردازد بطول کلام ملالت انجام منجر میگردد - کوتاهي سخن بعد تنبیه یافتن و بگوشمال رسیدن کوچ بهار و بهیم نراین و دیگر مرزبانان آن مرز و بوم شوم که چندین هزار سوار و پیادۀ پادشاهي و آدم بي شمار آن وحشي نژادان که زیاده از یاجوج و ماجوج دران سرزمین منتشرند کشته و شهید شدند و اسلام خان مع همراهان مورد عنایات گردید - آخرکار درآنجا استقامت نتوانست ورزید - و طلبیدن اسلام خان براي وزارت چنانچه بتحریر خواهد آمد علاوه برهم خوردن بندوبست آن دیار گردید - فرمان عنایت عنوان مشتمل بر عطاي منصب پنجهزاري پنجهزار سوار مع لوازم نقاره و دیگر مراتب بنام علیمردان خان عنایت فرمودند - چون یادگار بیگ ایلچي ایران که شاه صفي قبل از برهم خوردن رابطۀ وداد روانه

ساخته بود حوالي دارالخلافت رسيد مير خان مير تزك را باستقبال
فرستاده طلبيدند بعد ملازمت نامهٔ شاه مشتمل بر فتح قلعهٔ ايروان
با دوازده سوار و سه چهار تفنگ كلان كه وقت يورش باقي همه لشكر
از بارش گولهٔ اجل جان و حوصلهٔ اقامت را الوداع گفته بودند - و
خود شاه باوجود آن همه تفرقهٔ سپاه يورش نموده مفتوح ساخت نوشته
بود با تحف و هداياي شاه ايران گذراند - سه دفعه مجموع نود هزار
روپيه نقد مع خنجر مرصع و ديگر عنايات مرحمت نمودند - خبر
فوت راجه گجسنگه كه از راجهاي عمدهٔ هندوستان بود و قرابت
نسبتي با پادشاه داشت بعرض رسيد - پسر او جسونت را خلعت
ماتمي مرحمت نموده از اصل و اضافه چهار هزاري چهار هزار سوار
ساختند - خبر تولد فرزند در خانهٔ دارا شكوه معروض گرديد مسمى
به سپهر شكوه فرمودند - خبر فتح ملك بگلانه كه پادشاهزاده محمد
اورنگ زيب براي تسخير آن مامور شده بود از واقعهٔ دكن بعرض
رسيد - و اين بگلانه چنانچه بتحرير آمده ملكيست مختصر مشتمل بر
سي و دو پرگنه و نه قلعه كه از انجمله دو قلعه ساليرو ملهير از قلعهاي مشهور
سر بفلك كشيدهٔ آن سرزمين است - و از مدت هزار و چهار صد سال
در تصرف جد و آباي بهرجي مرزبان آن ولايت بود و مبلغ
پانزده لك روپيه محصول داشت و در زمان سابق صاحب سكه بوده اند
و در لطافت و اعتدال آب و هوا و فراواني انهار و افزوني اشجار
ثمردار خصوص انبه و وفور انگور و طراوت سبزه و اقسام گلها و فوا كه
بكشمير باج نميدهد اگرچه آنچه از وزن خوشهٔ انگور و انجير و ترنج
آنجا از زبان مردم ثقه شنيده زبان خامه را بتحرير آن آشنا ساختن

محمول باغراق میگردد اما مسود اوراق که دو سال درآنجا بود خوشهٔ انگور فخري هشت اثار و ترنج نیز همین وزن و انبه یك نیم اثار بوزن در آورده و برنج کمود اینجا در تمام صوبجات دکن بتحفگي شهرت دارد و انبهٔ آنجا در وفور و کلاني و امتداد کشیدن فصل زبان زد خاص و عام دکن است *

حاصل کلام پادشاهزاده بعد رسیدن دکن پنجهزار سوار و پیادهٔ بیشمار مع مصالح قلعه گیری بسرداري محمد طاهر که بخطاب وزیرخان و صوبه داري برهانپور سرافرازي یافت و مالوجي تعین نمود - درهمان روزها چون سید عبدالوهاب خاندیسي که از شجاعان مشهور و رستم آن عهد گفته میشد در برهان پور با خان‌دوران بر سر ملاقات که دست بر سر نگذاشته سلام علیک گفته در خورد برهم خوردگي تمام بمیان آمد وگفتگو بطول کشید و نقاره زنان از مجلس خان‌دوران سوار شده راه حضور گرفته خود را جریده بطریق یلغار بدار السلطنت رساند - ازانکه حقیقت او از روي واقعهٔ برهان‌پور و نوشتهٔ خان‌دوران معروض گردیده بود و پادشاه رعایت خاطر خان‌دوران بسبب سرداري و طرف داري سید عبدالوهاب از راه خانه زاد پروري و قدرداني منظور داشته وقت ملازمت ابتداء فرمودند که چرا با خان‌دوران بدسلوکي نموده بي رخصت سردار آمدهٔ باز از راه لطف مامور نمودند که در تلافي آن خود را باستعجال به بکلانه رسانده باتفاق فوج پادشاه زاده در تسخیر قلعهٔ ملهیر کوشد و خلعت داده مرخص ساختند - و میر مورچالي آن‌مهم از تغیر محمد طاهر از حضور بنام او مقرر گردید - وسید عبد الوهاب بر سرکار رسیده

بر خلاف دستور به پیش بردن مورچال و دواندن نقب و آنچه لازم ملزوم قلعه گیري است اصلا نپرداخته مطعون زبانها گردید - بعده که ایام محاصره بسه ماه کشید شبي سید عبدالوهاب با چهار پنج سید کوه نورد جانباز و یک نشان بردار و نفیري نواز و یک سقا از لشکر بي اطلاع دیگر سرداران بر آمده با کمند همت براههاي دشوارگذار در شبهاي تار سه روز و سه شب دران غارها بسر برده روز چهارم ناگهان بر فراز کوه با نشان اثر فتح نمایان گشته از صداي نفیر غلغلهٔ وحشت افزا و زلزلهٔ هوش ربا در گوش و دل محصوران انداخت و بهادران قلعه‌کشا ازمشاهدهٔ آن دلیرانه قدم بالاي کوه گذاشته فوج فوج پیهم بسید عبد الوهاب پیوسته خود را بدروازهٔ قلعه رساندند - ازانکه حاکم نشین آن قلعه در کمر کوه که قریب دو کروه مسافت رفعت دارد که باصطلاح هند باري گویند واقع شده و اصل قلعه باز فراز آن بلندي نیم کروه است - بهرجي راجه آنجا حوصله باخته با متابعان و همراهان خود را بالاي قلعهٔ دویم رساند و باندك تردد جان بازان حصار باري را به‌تسخیر در آورده شروع بنواختن شادیانهٔ فتح نمودند - بعد از محاصرهٔ سه روز دیگر مرزبان مع دیگر محصوران تنگ آمده والدهٔ خود را براي التماس امان و درخواست پرگنهٔ سلطان پور بطریق وطن و خرج وجه معاش نزد سرداران فرستاد - بعد عرض پادشاه زاده محمد اورنگ زیب نظر بر اینکه پرگنهٔ سلطان پور دران ایام بسبب ویراني رعایا از گراني سال قحط بسیار کم حاصل شده بود التماس او بدرجهٔ قبول در آمد - و قلعه در اواخر شوال سال مذکور مفتوح گردید - و در اندک فرصت سالهیر و غیره هشت قلعه بتسخیر

درآمد و محمد طاهر را قلعه‌دار ملهیر ساختند - مگر قلعه‌دار بساول
که تعلق به رودما نام بذني عم بهرجي داشت چند گاه دیگر حرکت
مذبوح نموده دستگیر گردید - و چون پرگنات بگلانه بسبب آفت قحط
و افواج کشي و مردم کشي علی الاتصال چند سال پایمال آفات
گردیده بود بجمع چهار لك روپیه مقرر کرده فرمودند آنرا ملک
مي نوشته باشند - و چندگاه پرگنهٔ سلطان پور در انعام بهرجي مقرر
بود بعده که او فوت شد بیرم نام پسر او را بشرف اسلام در آورده
عوض پرگنهٔ سلطان‌پور پرگنه پونار در انعام او مرحمت نموده بخطاب
دولتمند خان و منصب هزار و پانصدي سرفرازي بخشیدند - بعد
عرض عبد الوهاب را مورد عنایات ساختند و خواستند که بخطاب دلاور
خان بلند آوازه سازند قبول ننمود - گویند سید عبد الوهاب از
سادات رسول دار که بزرگان او چند گاه در مشهد مقدس جاروب
کشي مزار حضرت امام رضا علیه السلام نموده بعده درصوبهٔ خاندیس
بحسب قسمت و آب خورد آمده پرگنهٔ بیاول و رانویر را وطن
اختیار نمودند - بعد ازانکه سید عبد الوهاب بقصد جهاد با کافران
بد نهاد کوه متصل پرگنات مذکور در جرگهٔ نوکران پادشاهي در آمد
ترددهاي نمایان که ازو بظهور آمده از رستم زمان محسوب میتوان نمود -
کارنامها که ازو بروایت ثقه از پیران کهن سال راست گفتار مسموع
گشته اگر بر نگارد محمول بر اغراق است اما کلمهٔ چند از احوال
او نگاشته مي آید - در ایامیکه فوجداري محال بیاول و رانویر
باو مقرر بود و با بهیلان و سرکشان کوه‌نشین محاربه و فوج کشي
بمیان مي آمد آن شیر نبرد کوه نورد خیمه زیر دامن کوه بقصد

مقابلهٔ آن کفار مي زد و قبل ازانکه در کوه داخل شود وقت شب
یکه و تنها سیاه‌پوش شده پا بدامن کوه میگذاشت و خود را بلباس
جاسوسان تا مکاني که آن مفسد کوه نشین با همخوابهٔ خود در
خواب غفلت بود رسانده بصداي بسیار مهیب بدستور همان
بهیلان او را خبردار و بیدار مي ساخت و او سراسیمه وار ازخواب
جسته ازخانه بیرون آمده درپي تحقیق حریف خود مي شد
سید عبد الوهاب باو بزبان ملائم بکلام درآمده چون ملقب بسید
عبد الوهاب بهائي درآن ضلع زبان زد بود میگفت بخود ترس را راه
مده عبد الوهاب بهائي بدیدن تو آمده ما و ترا باهم سروکار محاربه
است مردم ما و تو چرا بمعرض تلف در آیند و شمشیر خود دران
مکالمه از غلاف بر آورده رو ازو گردانیده بدست او مي داد و میگفت
به بین کار کجاست و آن سرگروه مفسدان سواي آنکه خود را در
پاي آن سید انداخته بعجز و فروتني پیش آید جرأت دیگر نتوانست
نمود سواي آنکه اطاعت قبول نماید - گویند کاما نام مرزبان گدهي
کاما سلهورکه از خجسته بنیاد دو منزل سرراه است ونزدیك هزار سال
بناي گلي آن گذاشته شده و هیچ حصار پخته باستحکام او نمي رسد -
از ابتداي عهد حضرت اعلي قطاع الطریقي مي نمود چنان ازجملهٔ
سرکشان مشهور بودکه از تمرد او راه فردا پورجاري نبود و چندین امراي
بیش منصب براي استیصال او تعین شده کاری نساختند - بعدازان
سید عبدالوهاب تنبیه آن بدسگال بعهدهٔ خود گرفته مدتي محاصره
نمود چون دیدکه بدون تدبیر خدعه آمیز برو دست نمي توان یافت
بتقاضاي مصلحت ترک محاصره نموده بتفاوت مسافت چندکروه

چهار دیواری کشیده خود را مغلوب و محصور ان کافر ساخته یک شب بشهرت شکار دور دست برفاقت همراهان شیرشکار رفته مفقود الاثر گردید کاملی مفسد اطلاع یافته خود را با جمعي بقصد تسخیر و تاراج باقي محصوران آن حصار نواحداث رساند هنوز کاری نساخته بودند که خبر رسیدن آن قلعه‌کشاي رزم خو که خود را با مبارزان جنگ جو بگدهي کاما رسانده بکمند جرأت بالا برآمده مفتوح ساخت رسید *

بیست و چهارم صفر المظفر رایت ظفر آیت طرف لاهور برافراشتند - سیف خان را برای حراست اکبراباد مقرر کردند - اوائل ربیع الاول متصل دهلي شرف نزول فرمودند یک هفته مقام نموده کوچ فرمودند *

ذکر سوانح سال دوازدهم از جلوس مطابق سنه هزار و چهل و هشت هجري

غرهٔ جمادی الاخری مابین راه جشن سال دوازدهم جلوس موافق سرانجام سفر ترتیب یافت - پانزدهم جمادي الاخری داخل قلعهٔ لاهور شدند - صفدرخان که حجابت ایران بآئین شایسته نموده بود چنانچه شاه صفي بدیدن او بخانه اش آمده و صفدر خان لک روپیه پیشکش گذرانده و نه هزار تومان و هشتاد اسپ با ساز طلا و فیروزه تا روز رخصت باو رعایت نموده از ایران مراجعت نموده شرف ملازمت دریافت - و پانصد اسپ عربي و عراقي مع دیگر تحف ایران فرستادهٔ شاه که قیمت جمله پنج لک روپیه می شد پیشکش گذراند - ازانجمله چند اسپ باو بخشیدند - و خبر

نزدیک رسیدن علیمردان خان بعرض رسید معتمد خان و تربیت خان میربخشي و تن بخشي را حکم فرمودند که تا دروازهٔ دولتخانه رفته بحضور آوردند - هزار مهر نثار گذراند و بعطاي خلعت و خنجر و شمشیر مرصع و جیغه و دو فیل و دو اسپ مع ساز طلا و مینا و نقره با چهارقب طلاکه قیمت جمله لک روپیه مي شد و اضافهٔ هزاري هزار سوار معزز ساختند - و حویلي از سرکار براي ماندن مرحمت نمودند - و ده نفر معتمد علیمردان خان را بیست هزار روپیه نقد و خلعت و اسپ و منصب در خور حالت هریک عطا فرمودند - یادگار بیگ که از ایران آمده رخصت شده در لاهور توقف ورزیده بود ملازمت نمود از سر نو بیست هزار روپیه داده مرخص ساختند - و تحف جمله دو لك و پنجاه هزار روپیه براي شاه صفي حوالهٔ یادگار بیگ نمودند - علیمردان خان را صوبهٔ کشمیر بطریق اقطاع و صوبه‌داري مرحمت نمودند و بعطای خلعت و مرصع آلات و پنجاه هزار روپیه را اقمشهٔ زربافت و غیره کار احمد آباد و کشمیر و بنگاله مع پاندان پر از پان و سلف دان طلا عنایت کرده فرمودند که پان از نعمتهای مفید هندوستان است بخوردن آن عادت نمایند - و روز دیگر پنج لک روپیه نقد و ده تقوز پارچهٔ نفیس سفید مرحمت نمودند - و علي بیگ سلطان را که قرابت قریبه با علیمردان خان داشت به نیابت کشمیر مقرر کرده خلعت و چهار هزار روپیه عطا نموده مرخص ساختند - افضل خان که از وزرای کاردان بود بعد از طی هفتاد سال از مرحلهٔ عمر ازین محنت آباد نا پایدار بروضهٔ دارالقرار انتقال نمود و باعث ملال خاطر پادشاه گردید - و فرمان

طلب بنام اسلام خان صوبه‌دار بنگالا براي وزارت صادر نمودند - وحکم شد که تا رسیدن اسلام خان دیانت راي که پیشکاري دفتر خالصه و تن باو مفوض بود کار وزارت جاري سازد - و جعفر خان سیاههٔ تنخواه ارباب طلب و مناصب از نظر گذراند که دستخط و مهر نماید محمد مراد بخش را که پانصد روپیه روزانه داشت بمنصب ده هزاري ده هزار سوار مع مراتب دیگر سرافرازي دادند - پادشاه زاده محمد شجاع از کابل آمده مع راجه جگت سنگه ملازمت نمود - و پادشاه بمنزل خان‌دوران تشریف بردند - و سه‌لک روپیه را جواهر و دیگر جنس پیشکش گذراند - بعرض رسید که بعد استیصال جهجار مع اولاد چنپت بدنهاد پر تهیراج نام‌کودک را که از فرزندان گم‌نام مفقود‌الاثران بدنام بود قائم مقام او ساخته دست تعدي بمال مسافران و رعایاي پرگنات دراز نموده - و باقي خان فوجدار آن سرزمین باوجود تردد نمایان‌که در تنبیه و گوشمال اوبکار برده از عهدهٔ او نتوانست برآمد - حکم شد که عبدالله خان صوبه دار پتنه براي استیصال آن مادهٔ فساد خود را برساند - و تیول عبدالله خان را در سرکار اسلام آباد مقرر نموده صوبهٔ پتنه را بشایسته خان مرحمت فرمودند - چون صبیهٔ میرزا رستم قندهاري صفوي که که در عقد پادشاه زاده محمد شجاع بود برحمت حق پیوست نسبت صبیهٔ اعظم خان بمحمد شجاع مقرر کرده بحضور خود نکاح خوانده پادشاه زاده را بطریق استعجال روانه بنگالا فرمودند - و از عقب صبیه را با پسران اعظم‌خان روانهٔ بنگالا ساختند که آنجا رفته لوازم جشن بعمل آرند - پادشاه‌زاده محمد‌شجاع را وقت رخصت اضافهٔ سه هزاري‌که از اصل واضافهٔ پانزده هزاری

فه هزار سوار باشد مع دو لک روپیه خرچ ساچق مرحمت نمودند - و پادشاه زاده محمد اورنگ زیب را نیز همه منصب محمد شجاع فرمودند - چون خبر حرکت شاه ایران بقصد تسخیر قندهار از اصفهان بعرض رسید حکم برآوردن پیشخانه طرف کابل نمودند - و دارا شکوه را باسپاه دریا موج و فیلان کوه شکوه و توپخانهٔ جهان آشوب پیشتر روانه ساخته فرمودند که از نیلاب گذشته تا رسیدن خبر تحقیق شاه صفي توقف نماید - وقت رخصت ده لک روپیه و دویست اسپ و یك لك روپیه را مرصع آلات و دیگر سرانجام انعام نمودند - و خان دوران بهادر نصرت جنگ و فدائي خان و ذوالفقار خان و راجه راي سنگه و راجه جگت سنگه و غیره امراي صاحب فوج را خلعت و اسپ و فیل و مرصع آلات و نقد و اضافه مرحمت نموده همراه پادشاه زاده مقرر ساختند و خود غرهٔ ذي قعده رایت ظفر آیت بصوب کابل برافراختند - و علیمردان خان را مع دو پسر بکشمیر رخصت فرمودند - و اواخر ماه مذکور از آب بهت گذشته وسط ذي حجه نزدیك باغ حسن ابدال نزول نمودند *

اوائل محرم [۱۰۴۹] به پیشاور رسیده ازانجا گذشته در موضع علي مسجد چند مقام نموده اواخر شهر مذکور در باغ آهو خانهٔ کابل شرف نزول فرمودند - چون قوم افغانان هزاره نواح کابل بشوخي و نا فرماني شهرت یافته بودند براي تنبیه آن جماعه سعید خان را با خان دوران بهادر مامور ساختند - پادشاه زاده را فرمودند که باجمعي از امرا و توپخانه رفته در غزنین توقف نماید - از عرائض سعید خان بهادر و خان دوران بعرض رسید که اکثر افغانان هزاره به تنبیه وگوشمال رسیده بغارت مال و اسیري عیال پایمال مکافات اعمال

گردیدند و جمعي باطاعت وانقیاد در آمده احرام حضور بسته اند -
حکم شد خان دوران از همانجا روانهٔ مالوا تعلقهٔ صوبهٔ خود گردد و
سعید خان آن جماعهٔ افاغنه را همراه گرفته بحضور بیاید - سعید خان
با بیست و هفت نفر هزاره که از اعیان آن قوم بودند بحضور رسید
و همه مورد عنایات گردیدند - و آخر ربیع الثاني متوجه لاهور شدند ه

ذکر احوال سال سیزدهم از جلوس مطابق
سنه هزار وچهل ونه هجري متضمن بر اوردن
نهر لاهور بتجویز علي مردان خان

غرهٔ جمادی الاولی جشن آغاز سال سیزدهم از جلوس مطابق
سنه هزار و چهل ونه موافق تهیهٔ سفر منعقد گردید - و بیست و یکم
شهر مذکور در دار السلطنت لاهور شرف نزول واقع شد - علیمردان
خان از کشمیر رسیده ملازمت نمود اضافهٔ هزاري هزار سوار یافته
از اصل و اضافه بمنصب هفت هزاري هفت هزار سوار سر افرازي
یافت - اسلام خان از بنگالا رسیده بعد ملازمت بعنایت خلعت وزارت
و عطاي قلمدان مرصع مفتخر گردید - سه لک روپیه نقد و جنس
که بیست و پنج فیل با ساز نقرهٔ سوای آن بود پیشکش اسلام خان
از نظر گذشت - اهلیهٔ یمین الدوله ازین جهان بروضهٔ جنان رحلت
نمود بمنزل آصف خان تشریف برده به پرسش احوال وابستگان او
پرداخته ازانجا برخاسته بدیدن علیمردان خان قدم رنجه فرمودند -
لك روپیه نقد و جنس گذرانده - خلعت و اسپ و فیل و خنجر مرصع
با شدهاي مروارید بیش بها عنایت نمودند - خبر تولد فرزند
بخانهٔ محمد شجاع بعرض رسید مسمی بزین العابدین ساختند ۰

چون چراغان شب برات بطرح تازه بتجویز کار پردازان علیمردان خان که از چوب مشبک نمایان نموده بودند جهان افروز گردید پادشاه بجهروکه بر آمده تماشا نموده پسند فرمودند و حیرت افزاي تماشائیان گردید - علي مردان خان عرض نمود که بعضي واقف کاران و مصالح کندن کاریز و قنات ایران با خود دارم اگر حکم شود از آب راوي نهري بر آورده بشهر و زراعات و باغات آورده شود تا باعث رونق دو بالاي شهر و مزید محصول اراضي نواح گردد - حضرت اعلی شنیده خوشوقت گشته یک لک روپیه براي خرچ آن عطا نمودند - و خان معزی الیه یکی از معتمدان واقف کار خود را برین کار چشمهٔ خیر جاري مقرر ساخت - و از چهل و نه‌کروه جریبي که تا لاهور مسافت داشت شروع بآوردن نهر نمودند - باقي ذکر انجام آن بر محل بعد اتمام کار بذکر خواهد درآمد *

از غرائب سوانح آن سال آنکه میان عبد الله خان بهادر که به بد خوئي زبان زد بود و عبد الرحیم بیگ ازبک که از عمدهاي متعینه همراه او بود نا سازگاري تمام درمیان آمد - عبد الرحیم چند گاه خود را بتمارض مریض ساخته آخر بگذگ منجر گشتن شهرت داد و بمرتبهٔ درین ماده خود داري نمود که فرزندان و عیال را نیز محرم کار نساخته - این معني از نوشتهٔ عبد الله خان و اخبار نویسان بعرض رسید طلب حضور گردید - بعد رسیدن حضور و دریافت شرف ملازمت بسلاست و فصاحت تمام بعرض مدعاي خود شروع نمود - حضرت آفرین نموده خلعت و اسپ و بیست هزار روپیه عطا فرمودند - از عرضه داشت پادشاه زاده محمد

اورنگ زیب بر مژدهٔ تولد فرزند که ما بین راه در متهرا نو نهال گلشن سلطنت بوجود آمد مطلع شده مسمی به بمحمد سلطان ساختند - و متصل آن پادشاه زاده محمد اورنگ زیب از دکن رسیده ملازمت نمود هزار اشرفي و پنجاه فیل و دیگر جنس جواهر و غیره بقیمت شش لک روپیه گذراند و دو لک روپیهٔ جنس به علیمردان خان و دیگر امرا تواضع نمود *

ذکر حادثهٔ سوختن خانهٔ پادشاه زاده محمد شجاع

از واقعهٔ بنگاله بعرض رسید که از آفات بلیهٔ ناگهاني اندرون قلعهٔ ارک آتش در گرفت و از صرصر قهر الهي که از عذاب عاد خبر میداد تمام عمارات و خانهاي احاطهٔ قلعه سوخته آتش به بنگلهاي محل خاص پادشاه زاده محمد شجاع رسید با وجود چندین هزار سقا و آدم جلد دست براي خاموش نمودن دست و پا زدند و در فرو نشاندن آن سعی تمام بکار بردند فائده نداد - و بمرتبه نشان غضب الهي شعله ور گردید که اطراف غسل خانه و خاص و عام را فرو گرفت و فرصت برآوردن خدمهٔ محل و جواهر خانه و دیگر کار خانجات نداد - و هر ساعت فریاد و واویلاي عورات بهم زباني شعلهاي آتش جان سوز بچرخ برین میرسید - و پادشاه زاده مثل هوش باختگان سراسیمه وار براي چارهٔ کار بر آوردن خادمان محل هر طرف میدوید - چون آتش سر راه دروازها گرفته بود از هیچ راه و طرف تدبیر نجات مستورات میسر نمي آمد آخر کار بعد سوختن عورات بسیار از یک جانب بام زینها گذاشته عفیفه ها را برقعه و چادر پوشانده ریسمانها بر کمر بسته فرود

آوردند و جمعي از ملاحظهٔ جان خود را از بالاي بام زير انداخته دست و پا بباد دادند و هشتاد ضعيفهٔ بيدست و پا از جملهٔ خدمهٔ محل سوختند - و آنچه برشاگرد پيشهٔ بيرون گذشت و مال واسباب کارخانجات سوخت از احاطهٔ حساب بيرون است - بعد عرض حکم شد که پنج لک روپيه را جواهر و ديگر مايحتاج ضرور از حضور بفرستند - بايد که ارباب هوش درين باب خوب غور نموده در همه حال ۱
شکر فضل ايزد متعال بجا آورده غره بعمارات پخته وديگر سروسامان وحشمت و شوکت و تدبيرات محافظت جاني و مالي خود نباشند که سواي آن داور خطا بخش در مقابل مکافات اعمال بندهاي عاصي حافظ و معين باشد و تصدق و دعاي صالحان و مستحقان بفرياد رسد هيچ اسباب سبب پناه و نجات آيات عذاب نمی تواند گرديد •

اواخر شوال اوائل اسفنديار بقصد سير و تفرج باغات و سبزه و رياحين متوجه کشمير بهشت نظير گرديدند پادشاه زاده محمد اورنگ زيب را سه لک روپيه نقد و جواهر مع ديگر عنايات عطا نموده بدکن رخصت فرمودند - پادشاهزاده محمد مراد بخش را از راه کمال احتياط براي محافظت قندهار طرف کابل مرخص ساختند - وزيرخان و ذوالفقار خان و غيره دوازده امير نامی را همراه دادند - مکرمت خان را حکم شد که بکابل بطريق استعجال رفته بگرد آوري ذخيره و مصالح توپخانه پردازد - و خود با وجود تصديع و تعب راه پراز برف و يخچال که کوچ بکوچ طی مسافت مي نمودند تا بسوحد جويهای کشمير بی نظير رسيدند چون

حضرت اعلی را با اسپان خوب رغبت زیاد بود در سال گذشته
که ظریف نام را همراه ایلچي ایران برای خرید اسپان عراقي
روانه فرموده بودند و ازو خدمت شایسته نیامد در تلافي آن
التماس نمود که اگر مرا بعربستان و ولایت روم فرستند تدارك
خجالت سفر ایران مي توانم نمود - لهذا او را در سال دهم جلوس
با نامه و هدیهٔ کمر مرصع و جواهر برای سلطان مراد قیصر روم مرخص
ساخته بودند - ظریف وقتی بمکان مقصود رسید که قیصر روم بقصد
تسخیر بغداد که بتصرف شاه ایران درآمده بود ارادهٔ برآمدن داشت -
بعد که خبر نزدیك رسیدن ظریف بقیصر روم رسید او را باعزاز طلبید
و ظریف نامه با کمر مرصع بیش بها و قدری جواهر که داشت
گذراند - قیصر نامه را از روی تعظیم گرفت و از ملاحظهٔ کمر مرصع
مسرور گردیده گفت که درین وقت ارادهٔ سواري مهم چنین دارم
تحفه از نزد چنان پادشاه را شگون نیك و فضل الهي میدانم -
روز دویم ظریف هزار پارچهٔ هندوستان از طرف خود گذراند - قیصر
پسند نموده از ظریف استفسار نمود که در هند برین رخت باریک
نازك کدام اسلحه پوشیدن زیاده رواج دارد ظریف از همه سلاح و
و بکتر و هزارمیخي تعداد نمود و بکتري که با خود داشت از نظر گذراند -
قیصر پسند نموده ده هزار قروش که بیست هزار روپیه باشد بظریف
انعام مرحمت فرموده گفت که تا مراجعت من از مهم در موصل
که مکان خرید اسپان است مانده بکاري که آمده مشغول باشد - و
بعد که قیصر از فراغ تسخیر بغداد معاودت نموده آمد ظریف را همراه
ارسلان آقا مع نامه و یك اسپ سواري خاصهٔ خود با زین مرصع

بالماس و عباي مرواريد باف مرخص نمود - و يک اسپ بابت سواري خليفهٔ سلطان که از منصوب کردهاي شاه ايران بدست آورده بود مع خلعت بظريف بخشيد - و ظريف در يں سال قبل از ارسلان آقا براه ٹتهه رسيد و براي ارسلان اقا مع مهمان داراحکام بنام حکام ٹتهه و ملتان روانه فرمودند - و حکم شدکه ده هزار روپيه ازخزانهٔ ملتان دهند و هرجا رسد صوبهداران خدمت ضيافت و طريقت مهمانداري بجا آرند - و بقدر حالت نقد و جنس تواضع نمايند - چنانچه سواي تواضعات ديگر غير از زرپادشاهي بيست هزار روپيه باو رسيد - و بعد رسيدن هردو و گذراندن پنجاه و دو اسپ خريد سرکار مع هردو اسپ قيصر روم و عبا مورد عنايات گرديدند - و پانزده هزار روپيه با خنجر وکمر مرصع و خلعت بارسلان آقا مرحمت شد و ظريف را خطاب فدائي خان و اضافهٔ دوصدي صد سوار بر هشت صدي صد سوار مرحمت نمودند *

از ذکر تسخير بغداد آنچه در شاه جهان نامه از زبان ظريف نقل نموده منجمله حاصل کلام او چند فقره بزبان خامه ميدهد - چون ميان قيصر روم و فرمانرواي ايران نزاع موروثي بود و لشکر قزلباش برسر بغداد آمده بعد قتال و جدال بسيار بغداد را بهتسخير در آورده بکتاش خاں را شاه درانجا گذاشت - بعد از چندگاه که سلطان محمد مراد متوجهتسخير بغداد گرديد شاه صفي با لشکر خود از صفاهان روانه شده بطلاق بستان رسيد آنجا توقف ورزيده خليفهٔ سلطان را با مير فتاح تفنگ چي باشي وچند امير ديگر بمدد بکتاش خان روانه ساخت - هنوزسلطان محمد مراد از

موصل نگذشته بود که خبر وصول لشکر تازهٔ ایران به بغداد
شنید - بعده که سلطان محمد مراد بپاي قلعهٔ بغداد رسید بعد از
ارسال نامه و پیام نصیحت آمیز که مفید ندید بمحاصره پرداخت
و هنگامهٔ داروگیر گرم گردید - در ابتدا قزلباش جنگهاي نمایان
و تردد مردانه نموده مکرر از قلعه بر آمده بر لشکر سلطان محمد مراد
تاخته کوشش وکشش بسیار نموده بمرتبه دست و پا زدند که
بآن کثرت لشکر روم محمد پاشا نام وزیر اعظم قیصر با چند امیر جمع
کثیر کشته گردید - و از مردم ایران نیز بسیار زیر تیغ آمدند - قیصر روم
که دشت و بوم اطراف بغداد را لشکر فرو گرفته بود و توپخانه که
در اصل احداث کردهٔ همان ست از حد حساب و تعداد زیاد
داشت بعد از کشته شدن وزیر اعظم با امراي نامي خود بغضب
در آمده حکم یورش نمود - چون خبر یورش شهرت یافت بعضی
از محصوران همراه یکتاش خان که سابق بقید رومي در آمده
شکنجهٔ عذاب آنها کشیده جان برگردیده بودند همت باخته
سردار را بصلح و سپردن قلعه راه نمونی نمودند - چون با دیگران
مصلحت بمیان آمد آنها تن بقبول این ننگ که خلاف
رویهٔ قزلباش عقیدت آئین است ندادند - و گفتند عار فرار بر کشته
شدن اختیار نمیتوان نمود - اما از بسکه بکتاش خان را همراهان
او از قتل بغداد و اسیر شدن ترساندند هوش باخته گردید و
وقت شب بی اطلاع خلیفهٔ سلطان و دیگر امرا از قلعه بر آمده
بوساطت مصطفی پاشا وزیر حال قیصر را ملازمت نمود - از انتشار
این خبر با وجود تقید خلیفهٔ سلطان دل باختگان دیگر از هر طرف

BIBLIOTHECA INDICA;

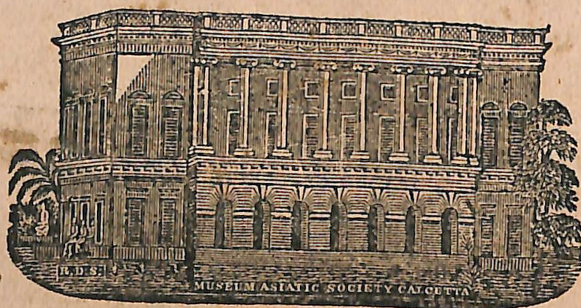
A

COLLECTION OF ORIENTAL WORKS

PUBLISHED DERUN THE SUPERINTENDENCE OF THE

ASIATIC SOCIETY OF BENGAL.

New Series No, 156.



THE MUNTAKHAB AL-LUBÁB

OF

KHÁFÍ KHÁN.

EDITED BY

MAULAVÍ KABÍR AL-DÍN AHMAD.

PART I.

FASCICULUS VI.

PRINTED AT THE COLLEGE PRESS.

CALCUTTA:

1869.

قابوي راه فرار اختیار نمودند - و سلطان محمد مراد وقت را غنیمت
دانسته فرمود که از چهار طرف آوازهٔ یورش بلند ساخته توپهاي
قلعه کشا و توپخانهٔ عالم آشوب سردادند و زلزلهٔ عظیم سراپا بیم
در دل باقي محصوران راه یافت - درین ضمن یک طرف دیوار حصار
از صدمات گولهٔ توپ مسمار گردید و لشکریانش یورش نموده اندرون
حصار در آمدند - محصوران حوصله از دست داده امان خواسته بزینهار
در آمدند - اما سلطان محمد مراد امرای بامان درآمده را حکم قتل نمود
حتي جمعي که خود را بمزار حضرت سید عبد القادر جیلاني و گنبد
فیض آثار امام اعظم ابو حنیفهٔ کوفي رحمه الله پناه آورده بفریاد الامان
درآمده بودند همه را زیر تیغ بیدریغ آوردن حکم فرمود و بقتل
عام آن جماعه امر نمود و عجب قزلباش کشی بمیان آمد - بکتاش
خان را که با همراهان بالتماس و زیر چند روز امان جان داده بود نیز
بانواع سیاست ره نورد بادیهٔ عدم ساخت - و بر منصفان و دانشمندان
ظاهر است که خاندان امیر تیمور نسبت بسلاطین هفت اقلیم
در خطا پوشي و جرم بخشي در مقابل چنان تقصیرات عظیم اگرچه
نسبت بکفار حربي باشد و عقلا و شرعا قتل او جائز دانند بعد التجا
و رجوع آوردن بدین درگاه که در خطا بخشي نمونهٔ بارگاه غفار و
رحمت الهي اند قتل او جائز ندارند *

الحال عنان خامه را از تحریر ذکر جنگ و قتل طرف گل گشت
و سیر بهار کشمیر همیشه بهار معطوف مي سازد *

نهم ذي حجه کنار تالاب دل شرف نزول واقع شد تا قوت سامعه
و باصره کار میکرد صداي نغمهٔ روح پرور و اقسام گل و ریاحین

فرحت افزا شنیده و دیده می‌شد چنانچه ملا طغرا گوید * بیت *
سزوه و حسن اینجا همعنانند * گل و مل هردو جنس یک دکانند
ترنم ریز هر سو خوش خرامی * بپای نغمهٔ در هر مقامی
بمطرب نی چنان دل بسته دارد * که یک دم بی لب او بر نیارد
نداند مرغ این گلشن رمیدن * نگردد سبزه اش سیر از دمیدن
زمین گل آسمان گل بحر و بر گل * نمانده در عدم گوئی دگر گل
درین ایام فرحت افزا خبر نشاط فزای دستگیر شدن پرتهي راج
ولد جهجار بد کردار و فرار شدن چنپت و بقتل رسیدن اکثری از
کفار فجار آن دیار از حسن تردد جانفشانی باقی خان متعین
عبد الله خان بعرض رسید حکم شد پرتهي راج را بقلعهٔ گوالیار
محبوس سازند - اما چون عبدالله خان چنانچه بایست خود دران
مهم سعی ننمود و از کوتاهی او چنپت زنده بدر رفت و بهادر خان
انصرام باقی استیصال آن طائفهٔ بد سگال بعهدهٔ خود از روی تعهد
گرفت عبدالله خان را بحضور طلب فرمودند - چون بعرض رسید که ملکه
بانو همشیرهٔ حقیقی مغفورهٔ مرحومه ممتاز محل اهلیهٔ سیف خان
ازین جهان رحلت نمود برای تسلی فرزندان او بخانهٔ سیف خان
تشریف برده بهر سه پسر محمد یحیی و محمد شافی و ابوالقاسم
خلعت عنایت نمودند - چون که حضرت پادشاه دیوار های باغ و بام
عمارات و کنار های نهر و تالاب را چراغان نموده ایلچي روم را
با ایلچیان دیگر جهت تماشا طلبیدند - روز دیگر علیمردان خان
عمارات میان تالاب دل را چنان چراغان نمود که تماشائیان از مشاهدهٔ
آن در حیرت افتادند و پسند طبع پادشاه مشکل پسند گردید - اسپ

فرستادۀ قیصر روم را بدارا شکوه عطا نمودند - درین ایام چون صفت بهار و سیر ایلاق مشهور بسنگ سفید که بسیار راه دشوار گذار نا هموار دو سه منزلي کشمیر واقع شده مکرر سامعه افروز گردید باوجود کمال احتیاط در تحقیقات راه از طرف عدم برف و باران که اکثر در آن سر زمین هنگام و غیر هنگام مي بارد متوجه آن‌طرف شدند - و از ملاحظۀ تنگي راه حکم شد که مردم اسباب غیر ضروري بر ندارند و زیاده از یک مقام اراده نبود بنابران اکثر مردم از سپاه و اهل کسب خیمه و سایه بر نداشتند و آذوقۀ خوردني نیز زیاده از دو روزه با خود نگرفتند - بعده که بالاي کتل بر آمدند نزول باران بمرتبۀ شد و باد زمهریر آسا وزیدن گرفت که اسپان مع سواران لرزیدن گرفتند و آنچه آذوقۀ خام و پخته باخود داشتند نه فرصت صرف نمودن آن یافتند و نه احتیاطي که بایست در نگاه داشتن ان بعمل آمد و سه چهار روز متصل هم بشدت بارید و از بس که آب از بالاي آسمان و کوهها فرود مي‌آمد و از زیر هر پارچۀ سنگ آب میجوشید و راهها در نظرها از بسیاري آب نایاب گردید و پادشاه بسیرگاه نرفته نظر بر تخفیف تصدیع خود و خلق الله مراجعت فرمودند اما ازانکه در راه گل و طغیان آب بمرتبۀ کمال بود اسپ و آدم تا بزانو و سینه بلا و گل فرو میرفت و از فاقۀ سه چهار روزه و صدمات سرما و وزیدن باد زمهریر هر که بآب و گل فرو میرفت طاقت بر آمدن نداشت لهذا تعب بسیار بلشکر رسید و منزل چهار کروهي را در شش پهر یعني تا دو پهر شب بعد ضائع شدن جانور و آدم بسیار بمنزل رسیدند و معهذا اکثر باقي شب بالاي اسپ بروز آوردند و

دو مقام برای آرام و رسیدن مردم نمودند و باز باران فرصت نمیداد و خرابي بسیار بمردم رساند - گویند از سیلاب وطغیان آن سال چهار هزار خانه کنارهٔ دل و دیهات کنار کشمیر و چهار صد و سي و هشت دیه و پرگنات بهمبر و غیره از بیخ و بن کنده و بي نام و نشان گردید و اثر زراعت خریف آن فصل نماند و باثر قحط منجر گشت و عمارات بسیار در شهر از پا در آمد و چند روز تردد بازار و وانمودن دکانها میسر نیامد پیران کهن سال آنجا بعرض رسانیدند که چنان طغیان و آفت آب یاد نداریم و از بزرگان خود نشنیده ایم *

درین ضمن از واقعهٔ کابل معروض گردید که جمعي از افغانان یوسف زئي برسر سید دلاورخان فوجدار ریخته مع سه پسران و جماعه داران و جمع کثیر مقتول ساختند - و هرچه یافتند بتاراج بردند بنابران فرحت خاطر پادشاه بکدورت مبدل گردید - تودرمل افضل خاني را خلعت دیواني وامیني و فوجداري سرکار سهرند و خطاب راي مرحمت نمودند و حکم تهیهٔ کوچ لاهور فرمودند *

ذکر سوانح و جشن سال چهاردهم از جلوس مطابق سنه هزار و پنجاه هجري نبوي

غرهٔ جمادي الاخری جشن آغاز سال چهاردهم از جلوس مطابق سنه هزار و پنجاه منعقد گردید و جمع کثیر از بندهاي حضور و ارباب طرب و سکنهٔ آنجا کامیاب فیض گردیدند و بعد توقف شش ماه هفتم شهر مذکور کوچ سمت دارالسلطنت لاهور واقع شد - غرهٔ شعبان المعظم در دولتخانهٔ لاهور داخل شدند یمین الدوله که بسبب عارضهٔ بدني درلاهور مانده بود شرف اندوز ملازمت گشت -

ارسلان آقا را پانزده هزار روپیه و یک مهر صد توله و یک روپیه بهمان
وزن مع خلعت داده مرخص ساختند - سعد الله خان که بشیخ
سعد الله لاهوري موسوم بود و بحلیهٔ فضیلت و علوم عقلي و
نقلي و حفظ قرآن و حسن تقریر و تحریر آراستگي داشت و
سابق شرف اندوز ملازمت گردیده بود چون هنوز مساعدت ایام
باستعداد ذاتي او موافقت ننموده بود موافق جوهر کمالات منظور
نظر نگردیده بروزیانهٔ بسیار کم مامور گشته از قبول ابا نمود - بعده
که کوکب بخت او یاوري فرمود بار دیگر در رمضان المبارک سنه
هزار و پنجاه هجري بصدارت موسوي خان صدر بشرف ملازمت
رسیده بعطاي یومیهٔ مناسب و خلعت و اسپ سرافراز گشت - و در
دو سه هفته عوض روز یانه منصب مرحمت نمودند - و در عرض
یک سال بمدد رشد و کمال که اقبال طالع بآن موافقت نمود بمنصب
هزاري ذات و دو صد سوار و خطاب خاني و خدمت عرضه داشت
مکرر معزز گشت - و متصل آن بداروغگي غسلخانه مباهي گردید - و در
سال دویم بمنصب سه هزاري دو هزار سوار خدمت خانساماني سر
بلندی یافت - و در سال چهارم چنانچه در ذکر هر سال بزبان خامهٔ گهربار
داده خواهد شد بپایهٔ وزارت کل هندوستان مفتخر گشت - و در سال
هفتم بمرتبهٔ هفت هزاري هفت هزار سوار پنجهزار سوار دو اسپه و
سه اسپه و دو کرور دام انعام سرافرازي حاصل نمود - و بمرتبهٔ در مزاج
پادشاه جا گرفت و اعتبار بهمرساند که سواي مقدمات وزارت درهمه
امور کلي و جزوي مالي و ملکي بدون صلاح و مشورت او صورت
اجرای کار متعذر بود و کار بجائي رسید که باعث رشک پادشاهزاده

دارا شکوه گردید و بدان قرب ولیعهدي و اختیار سلطنت برو حسد
برده کاوشهاي بیجا نموده ضرر بحال او نتوانست رساند و از حسن
نیت و فطرت برخلاف او همه امرای صاحب مدار دهلي و دکن را که
آخر از برهم زني هم چشمان رخنه در مراتب آنها راه یافت و بسیاري
را کار بباد دادن جان و مال و بی آب روئي عیال منجر گردید و
تا دم باقي حیات که در سنه هزار و شصت و پنج مرحله پیمای سفر
آخرت با هزاران توشهٔ نیکنامی گشت ضرر جاني و چشم زخم آبرو
نرسید - چنانچه باقي احوال او در ذکر سال بیستم جلوس بعد از
ارتحال او بروضهٔ جنان بزبان قلم داده خواهد شد *

چون نشیمن خلوت بامرای خاص که دران وقت بار داشتند
درعهد عرش آشیاني نزدیک حمام واقع شده بود بغسل خانه زبان
زد خاص و عام گردید - و درین سال فرمودند بدیوان خاص موسوم
نمایند - علیمردان خان را صوبه داري کابل از تغییر سعید خان و سعید
خان را صوبهٔ کشمیر بجای علیمردان خان مقرر فرمودند از جعفر
خان چون تقصیر خلاف مرضي بظهور آمده بود از منصب
برطرف ساخته از مجرا ممنوع فرمودند - بعرض رسید که شاه قلیخان
بکشمیر نا رسیده مرحله پیمای سفر آخرت گردید لهذا بجای او
تربیت خان را مقرر و مرخص فرمودند - پادشاهزاده محمد مرادبخش
را بکابل رخصت نموده فرمودند که بکابل رسیده بدانچه مامور گردد
بعمل آرد - از واقع احمد آباد بعرض رسید که زمیندار جام که سر باطاعت
صوبه دار و احکام پادشاهي فرود نمي آرد و سکهٔ محمودي میزد
بعده اعظم خان برو لشکر کشي نموده و آدم کشي از طرفین

بمیان آمد باطاعت در آمده سه لک روپیه و صد اسپ پیشکش
قبول کرده تعهد بر طرف نمودن سکه نوشته داد - معتقد خان
صوبه‌دار اڑیسه آمده ملازمت نمود هزار مهر و شصت فیل مع جواهر
و دیگر تحف که جمله چهار لک روپیه بقیمت در آمد پیشکش
گذراند - چون مکرر بعرض رسید که راجه جگت سنگه که از راه حیله و
تدبیر با راجه روپ پسر خود که بفوجداري دامن کوه کانکره مقرر بود
و از و بعضي تقصیرات سر میزد باظهار شهرت ناساز گاري مدعی
گشته بخدمت پادشاه التماس نموده که اگر فوجداری کانگره بمن
مقرر شود تعهد مي‌نمایم که هم چهار لک روپیه درسرکار هرسال سواي
جمع مقرری ذمهٔ زمیدار واصل سازم و هم راجه روپ را به تنبیه واقعي
رسانم بعده که ملتمس او بدرجهٔ قبول در آمد و بان مکان رسید از
راه کوته اندیشي روپ سرکشي اختیار نموده مادهٔ فساد آن سر زمین
گردید - و قلعهٔ تاراگده را که از قلعهاي مسمار نمودهٔ آن ضلع بود تعمیر
کرده ملجا و ماواي خود ساخت - هرچند که در ظاهر از راه حیل
و اقسام تمهید عیب پوشي خود بسرانجام گرد آوري ذخیرهٔ جنگ
و اذوقهٔ ضروري پرداخت اما از اندازهٔ فکر طول امل بر ارادهٔ
باطل آن بد عمل مطلع شده براي تنبیه او سه فوج بسرداري سید خان
جهان بهادر و سعید خان بهادر و سید اصالت خان بهادر که همراه هریک
چند امیر با مصالح قلعه گیري و توپ خانه مقرر گردید تعین فرمودند
و باز سرداري هر سه فوج بنام پادشاه زاده محمد مراد بخش
تجویز نمودند و هر یکي را بعطاي عنایات مفتخر و معزز ساختند
چنانچه باقي ذکر آن بر محل بذکر خواهد در آمد *

ذکر سوانح سال پانزدهم از جلوس مطابق سنه
هزار و پنجاه و یک هجري نبوي

غرهٔ جمادي‌الاخری جشن آغاز سال پانزدهم از جلوس مطابق سنه هزار و پنجاه و یک سرانجام پذیرفت - هفدهم شعبان سال حال یمین الدوله مرحله پیماي سفر آخرت گردید و از نقد و جنس سواي حویلي که بران هم بیست لک روپیه بخرچ درآمده بود دو کرور و پنجاه هزار روپیه که ازانجمله سي لک روپیه جواهر محسوب گردید بضبط و قید تعداد در آمد فرد تفصیل نقد و جنس مذکور را روز عیادت که حضرت تشریف برده بودند خود یمین الدوله نوشته گذرانده التماس ضبط آن نمود - بیست و پنج لک روپیه بفرزندان او از انجمله بخشیدند و حویلیها را بدارا شکوه عنایت فرمودند و درعطا نمودن خلعت و دیگر رعایت کوشیدند - خصوص بخلف الصدق شایسته خان زیاده عنایت مبذول گردید - و تا مدت در صوبهٔ بهار ایام بهار جواني بعیش و کامراني در زمان حیات پدر و بعد آن بانصرام رساند ٭

والحال ذکر باقي مهم جگت سنگه بدکردار بتذکار مي آرد - بعد از آنکه فوجها از اطراف حصار آن تبه کار در آمده بمحاصرهٔ پرداختند خصوص سید خان‌جهان که پسر کلان آن نابکار سر راه او از تنگ ناي کوتل گرفته کار بر مردم پادشاهي تنگ آورده بود آخر کار از ضرب دست و سعی بهادران راه هزیمت اختیار نموده و باز بعد از بدست آمدن کتل چون تا مکان آن محیل مکار چند هزار بندوقچي در هر گوشه و کنار و پناه غار و اشجار دشوار گذار مورچال

بسته کمین گاه ساخته سد راه گردیده بودند همه جا بمدد اقبال
عدو مال بادشاه اسلام سید خان جهان مع همراهان جنگ کنان
کافر افگنان اشجار بري نموده میگذشت تا بپاي حصار آن
تیره روزگار رسید و افواج قاهره براي تاخت و تاراج هر طرف تعین
نمود و زن و مرد بسیار و مواشي بیشمار باسیري و غارت در آمد
و بکندن نقب و پیش بردن مورچال پرداختند - و از طرف
دیگر سعید خان بهادر ظفر جنگ خودرا بدامن کوهٔ آسمان شکوه
رساند - و ازجانب دیگرفوج سید اصالت خان مع راجه جي سنگه بعد
تردد نمایان بدره درآمده بفوج سعید خان ملحق گردید اما ازان انبوهي
جنگل و تراکم اشجار خار دار و ناهمواري کوهہاي سربفلک گشیدهٔ
دشوارگذار که پرواز مرغ وهم ازانجا متعذرمي نمود معهذا تفنگچیهاي
بیخطاي آن خطاکارسد راه گردیده در پناه درختان خارداد مورچال قائم
کرده بودند و باعث قطع شجر حیات و شهادت لشکر اسلام میگردیدند
محتاج رسیدن کومک و مصالح جنگل بري گردیدند - تا آنکه قلیچ
خان و رستم خان و اله وردي خان و بهادر خان که از عقب بمدد
هر سه فوج همراه پادشاه زاده مقرر شده بودند با دو سه هزار تبردار
و بیل دار و سنگ تراش رسیدند و جنگل بري نموده باعث قطع
بیخ حیات آن زمیندار برگشته روزگار نابکار گردیدند - و آن نگوهیده شعار
چون مور و ملخ دران راه پراگنده شده بالاي درختها بر آمده در
پناه شاخها بزدن و انداختن تفنگ جرأت مي نمودند و مردم کار
آمدني بسیار ضائع مي ساختند سر انجام کار از هر طرف سیلاب
افواج رسید کار بران تبه کاران تنگ آورده نقبها زیر برج و حصار

رسانده از باروت پر ساختند و آتش داده یک برج با قدري دیوار پرانیدند اما چون عقب آن دیوار دیگر برای احتیاط هیمن روز برداشته بودند و مصالح توپخانه بسیار داشتند وقت یورش سوای آنکه جمع کثیر از مردم پادشاهي بکار آمدند فائدهٔ مترتب نشد و همچنان بر قلعهٔ دیگر که ملجای دویم آن کافر بود ترددهای نمایان از مبارزان کارطلب بعرصهٔ ظهور آمد بغیر از آنکه جمعي از مسلمانان بدرجهٔ شهادت رسیدند کاری نساختند و بعده که مهم و محاصره بامتداد کشید آن غدار بدکردار ملاحظه نمود که چند هزار کفار بدارالبوار پیوستند پیغام صلح باظهار عجز بمیان آورده پسر خود را نزد بادشاهزاده برای قبول عفو جرائم گذشته و اظهار اطاعت آینده فرستاد و چند روز بدین شهرت دست بهادران قلعه کشا را از تردد کوتاه ساخته درین فرصت ذخیره و مصالح تازه فراهم آورده باز بوسیلهٔ زیاده طلبي و درخواست مطالب بیجا پادشاه زاده را بیدماغ ساخت و از سر نو صدای دار وگیر بقصد تسخیر و استیصال حصار آن بدکردار بلند گردید و مجددا یورشهای رستمانه و سعیهای زیاده از اندازهٔ بیان بظهور آوردند - اگر بتحریر تفصیل امتداد آن مهم پردازد بطول کلام ملالت انجام منجر مي گردد - از جمله ایام محاصره پنجروز چنان جنگ صعب بمیان آمد که گولهٔ توپ و تفنگ و تیر تگرگوار بلا فرصت از آسمان مي بارید و از زمین شعله آتش مي جوشید و قریب دو سه هزارکس سوای مردم آن ناکس بدرجه شهادت رسیدند و زخمي گردیدند کفار بیشمار بزیر تیغ بیدریغ در آمدند آخر مغلوب هراس گشته

هر دو حصار را گذاشته مع مال و عيال راه جنگل بي سروپايان اختيار نمود و شاديانه از هرطرف و كنار افواج بنوازش در آمده و بعد عرض سيد خان جهان و بهادر خان و راجه جي سنگهه و غيره همه سرفوجان در خور پايه مورد عنايات گرديدند - چون قلعهٔ تاراگره بنا كردهٔ جگت سنگه اصل تعلق بپرتهي راج زميدارآن حدود داشت كه جگت سنگه پدر او را كشته آن مكان را بغصب متصرف شده بود و از تسخير قلعهٔ مذكور هنوز خاطرجمعي حاصل نكرده بودند باز وقت صادر نمودن حكم انصرام باقي مهم آن بدسگال بپرتهي راج فرمودند كه بوطن رفته سرانجام خود نموده باستيصال آن بد مآل پرداخته گرهي مذكور را بتصرف خود درآورد *

چون فصل خريف كشمير چنانچه گذشت از كثرت باريدگي و طغيان سيلاب زراعتها را آفت تمام رسيد و انبار غلهاي چند ساله نيز ضائع و نا بود شد قحط عظيم دران ولايت افتاد قريب سي هزار نفر از ضعفا و مساكين آن ديار بدار السلطنت آمده نالش ضعيف حالي در پاي جهروكه در پيش نمودند - لك روپيه بآنجماعه دهانيده حكم فرمودند كه دو سه جا لنگر غلهٔ پخته و خام براى آن ضعيفان جاري سازند و سي هزار روپيه در كشمير نيز براي مستحقان عطا فرمودند - و به تربيت خان براي تيمار داري درماندگان آنجا حكم صادر فرمودند - چون تربيت خان چنانچه بايد بغم خواري ضعيفان نتوانست پرداخت رعاياي الم كشيدهٔ كشمير جوق جوق بفرياد مي آمدند - صوبهداري آنجا بظفر خان ولد خواجه ابوالحسن خان ناظم سابق مقرر فرمودند و

بیست هزار روپیه دیگر بمستحقان کشمیر عنایت نمودند *

بار دیگر که افواج پادشاهي بسرداري سید خان جهان و همراهان پادشاه زاده بمحاصرهٔ دیگر مکانهاي قلب جگت سنگه پرداختند از سرنو محاربهاي عظیم بمیان آمد و جمعي از بهادران همراه خسرو بیگ جماعه دار عمدهٔ یمین الدوله که تازه در جرگهٔ بندهاي پادشاهي در آمده بود و غیره زیاده از پانصد نفر بدرجهٔ شهادت رسیدند و جان بازي و تردد هاي مردانه و یورشهای رستمانه از هردو طرف بکار رفت آخر کار از هراس غلبهٔ اسلام پیغام اطاعت و ندامت از طرف آن کافر بدنام بسید خان جهان رسید و بشفاعت سید خان جهان قلم عفو بر جرائم او کشیدند و بمژدهٔ جان بخشي و امان بحال ماندن عرض و ناموس مبشر گشته طلب حضور گردید و حکم شد که حصار گدیها را مسمار و به زمین هموار نمایند - راي مکند را که دیوان مستقل آصف خان بود بمنصب پانصدي صد سوار و خدمت دفترتن از تغییر جسونت رای سرفرازي دادند و همه جا شکار و تفرج کنان طي منازل راه کشمیر نموده اواخر شوال نزدیک دار السلطنت لاهور رسیدند پادشاه زاده محمد شجاع را بموجب درخواست او صوبهٔ اودیسه ضمیمهٔ بنگالا و شهنواز خان را عوض اودیسه سرکار جونپور مقرر فرمودند و محمد زمان طهراني را نائب اودیسه از طرف پادشاه زاده نموده مرخص نمودند بادشاه زاده محمد مراد بخش مع همراهان از مهم جگت سنگه فارغ شده بحضور رسید و جگت سنگه را مع فرزندان فوطه در گردن انداخته آورده ملازمت کنانید - از راه خطا بخشي و جرم پوشي از سر

تقصیرات او در گذشتند - پادشاه زاده محمد اورنگ زیب بموجب حکم از دکن آمده ملازمت نموده یك لک و بیست هزار روپیه نقد و جواهر و فیلان نذر گذرانید - دولك روپیه نقد مع دیگر عنایات باو عطا فرمودند - پادشاه زاده محمد مراد بخش را که ده هزاري هشت هزار سوار بود دو هزاري اضافه مرحمت نمودند *

چون بعرض رسید که شاه صفي رستم خان گرجي را با لشکر و توپخانهٔ گران برای تسخیر قلعهٔ قندهار روانهٔ خراسان ساخته خود تهیهٔ روانه شدن سمت مذکور دارد خواستند که طرف کابل و قندهار رایت ظفرآیت برافرازند - پادشاه زاده دارا شکوه التماس نمود که امیدوار است که حضرت خود بدولت در دارالسلطنت لاهور بعیش و کامراني سریر آرا بوده مهم قزلباش بدمعاش و دفع شر شاه صفي باین فرزند ارادتمند واگذارند التماس او بدرجهٔ قبول درآمد - و اواخر محرم الحرام دارا شکوه را با بیست و نه هزار سوار سائر و هفت هزار سوار توپخانه و احدي و پیادهٔ بیشمار سواي کومکیان صوبجات که جمله از پنجاه و پنجهزار سوار تجاوز می نموده با بیست و چهار امیر که عمدهٔ آنها سید خان جهان و راجه جسونت و راجه جي سنگه و رستم خان و قلیج خان و بهادر خان و اله وردی خان و قطب الدین خان و تیر انداز خان و یکه تاز خان و غیره' پاشند مرخص فرمودند - از اصل اضافه بمنصب بیست هزاري بیست هزار سوار و عطاي دوازده لک روپیه نقد و دویست اسپ و دو فیل و دیگر مرصع آلات سرافرازي داده بعضي نصائح نموده روانه ساختند - و حکم

شدكه سر صد سوار تابين موافق موجودات ده هزار روپيه نقد سواي تنخواه جاگيركه دارند براي سرانجام سفر بطريق مساعدت بامرا وبندهاي پادشاهي عموما رسانند - و باحديان توپخانه كه نقدي‌اند سه ماهه پيشگي دهند - و پادشاه زاده محمد مرادبخش رانيز همراه برادر كلان مرخص ساخته سفارش نمودند كه اگر نظر بر شورش قزلباش بد معاش فوج بلخ و بخارا بحركت آيد براي تنبيه ازبكيه موافق صلاح دارا شكوه محمد مراد بخش خود را رساند و اگر بتقاضاي وقت محمد مراد بخش را پادشازادهٔ كلان نزد خود نگاهدارد علي مردان خان را براي دفع فوج توران از كابل رخصت نمايند - و كومگيان كابل همراه پادشاه زاده رفاقت نمايند - خان دوران بهادر نصرت جنگ كه از مالوا خود را رسانده بود نيز همراه پادشاه زادها تعين فرمودند - و حكم صادر شد كه هردو پادشاه زاده بغزنين رسيده توقف ورزيده سي هزار سوار مع توپخانه پيشتر همراه خان دوران و سعيد خان بهادر ظفرجنگ وغيره روانه سازند - درصورتي كه از طرف شاه ايران رستم خان بر سر قندهار آيد همان فوج براي مقابل او كافيست و در صورت آنكه خبر رسيدن شاه بخراسان و گذشتن از سرحد هرات تحقيق برسد پادشاه زادها خود را بقندهار رسانند *

درين ضمن خبر واقعهٔ شاه بطريق افواه بعرض رسيد و بتفاوت هفته خبر مذكور بثبوت پيوست كه بعد انقضاي مدت چهارده سال فرمان فرمائي ايران نزديك مشهد مقدس جان بجان آفرين سپرد - و بجاي او شاه عباس ثاني جلوس نمود - و معا عرضه داشت دارا شكوه مشتمل بر خبر واقعهٔ شاه و اظهار آنكه اگر حكم شود با

لشکر و توپخانهٔ جهان آشوب متوجهٔ تسخیر بلاد خراسان گردد رسید در جواب نوشتند که بر سر پدرمردهٔ خورد سال که هنوز سلطنت او مزاج نگرفته مهم فرمودن موافق رویهٔ سلاطین نیک سیرت نیست خود را مع لشکر زود بحضور رسانند که لذت دیدار فرحت آثار آن فرزند عزیز را زیاده از تسخیر هفت اقلیم میدانیم *

درین اوان بعرض رسید که میرزا رستم قندهاري صفوی که در مدت پنجاه سال خدمت سه پادشاه نموده بود ازین جهان فاني بروضهٔ جاوداني شتافت اگرچه از دودمان و نبائر صفویه گفته مي شد و کارهاي نمایان ازو بظهور آمده بود امابعضي اداهای خلاف اطوار بزرگان ازو سرمي زد که اکثر مادهٔ انحراف مزاج پادشاه میگردید *

چون مهم چنپت از عبد الله خان چنانچه بایست انصرام نیافت و راجه پهار سنگه تعهد تنبیه او داده بعهدهٔ خود گرفته بود در اندک مدت بي تردد تیر و سنان چنپت را چنان مطیع ساخت که باظهار ندامت و قبول اطاعت در آمده براجه ملاقات نموده شفیع جرائم خود گردانید و حقیقت از عرضه داشت راجه بعرض رسید تقصیر اورا معاف فرموده همراه بهار سنگه بدستور قدیم که نوکر موروثي او بود مقرر فرمودند *

چون نسبت صبیهٔ شاه نواز خان صفوی با پادشاه زاده محمد مراد بخش بمیان آمد و شهنواز خان دراوديسه بود نورس بانو اهلیهٔ شاه نواز خان صبیه را بموجب حکم بحضور آورده یک لک و پنجاه هزار روپیه ساچق فرستادند و بعد رسمیات حنا بندی آن صبیه را در محل طلبیده در دولتخانه جشن طوي نموده چهار لک روپیه

مهر بستند و از آرایش چندین هزار چمن گل و چراغان و اتشبازي تمام شهر و بازارها بجلوهٔ و رونق در آمد *

بر سخن رسان با هوش ظاهر باد که عجب حکمت کارخانهٔ پادشاه حقیقي است که از ابتداي سلطنت شهاب الدین سام عرف معز الدین غوري که باني رواج اسلام و تسخیر هندوستان گردید لغایت آخر فرمانروائي محمد شاه عرف معزالدین که چند هزار (؟) پادشاه در تمام ممالک محروسه و بیست و دوصوبهٔ هندوستان صاحب سکه و خطبه شدند درصورتیکه اکثر تاریخ معتبر پادشاهان هند بنظر غور بمطالعه در آید و بدقت طبع ملاحظه نمایند هیچ پادشاه سید صحیح الاصل نشده و نگذشته با وجود که دو صبیهٔ شه نواز خان صفوی در خانهٔ عالمگیر پادشاه و محمد مراد بخش آمدند و از بطن آنها اولاد مثل اعظم شاه و اکبر شاه بهمرسید و دیگر هم در زمان سابق دختر سادات در خاندان تیموریه آمده بود و از آنها تناسل و توالد حاصل شد اما هیچ یک سریر آراي ملک پر وسعت هندوستان نگردید که با ختلاف روایت هم ازطرف مادر سیادت او سکه زدگردیده باشد - مگر در ذکر پادشاهان سلف دهلي خضرخان بن ملک داؤد که في الحقیقت بحسب ظاهر موافق رسم آبا و اجداد از قوم افغانان چنانچه بذکر درآمده افغان ثابت مي شود - بعضي مورخان به حجت آنکه روز ضیافت برگزیدهٔ خاندان نبي و ولي سید جلال بخاري که مهمان پدر خضرخان وارد گردید طشت و آفتابه بدست خضرخان که خورد ساله بودداده مامور بدست شستن مهمانان نموده بود از زبان آن سید برحق برآمد

که این سید زاده را بدین خدمت چرا تکلیف نموده اید - هرچند که موافق اعتقاد مشایخ باید که آنچه از زبان زبدهٔ دودمان مصطفوي بر آمده باشد کلمهٔ لغو نباشد اما نزد متکلمین شرعا و نقلا سیادت ازین کلمه و کلام ثابت نمي شود بلکه این مقوله بسیار شبیه است بسوال و جواب علماي اسماعیلیه که بچراغ کش و روافض در احمد آباد شهرت دارند و نزد فضلاي امامیه بالحاد مطعونند - و مسود اوراق بملا جیون نام مجتهد و پیشواي آن قوم در احمد آباد صحبت بي تکلف داشته سبب شهرت اسماعیلیه و رافضي و چراغ کش استفسار نمود و کتب فقه و علم کلام آنها را بنظر دقت بمطالعه درآورد - اگرچه في الواقع در همه مسائل فروع و اصول بمذهب تشیع موافقند الا آنکه بجای دوازده امام اسماعیل را امام سیزدهم میدانند و منکر متعه اند ازین جهت علماي امامیه در قبول اسلام آنها نیز گفت و گو دارند - بلکه این طائفه که در ایران سکونت دارند فضلای آن ولایت حکم بر قتل و اخراج آنها مي نمایند - و آنجماعه در جواب برای اثبات امامت اسماعیل حجت و سند مي آرند که در کلیني که از کتب معتبر احادیث تشیع گفته مي شود درج است که امام موسي کاظم علیه السلام فرزند خود را مسمی باسماعیل که خاطر اورا بسیار میخواستند مکرر در صغرسن مخاطب بامام ساختند وکلام امام لغو نمي باشد - ازین مقولهٔ اسماعلیه امام بودن اسماعیل نزد آن فرقه ثابت شده اما وجه معقول برای زبان زد گردیدن بچراغ کش از تقریر و تحریر مسائل فقهي آنها ظاهر نگردید مگر آنکه ملا جیون مي گفت که ما در روز عید غدیرخم که هیجدهم ذي حجه امامیه از جملهٔ ایام عید

مقرري ميدانند شادي مي نمائيم - مدعيان ما را متهم باين مي سازند كه خم در زمين مدفون ساخته آرد پر نموده بدان فعل قبيح كه شهرت داده‌اند مرتكب ميگرديم - بهر حال سررشتهٔ سخن بطول انجاميد - حاصل كلام ازين مقال شرعا سيادت خضر خان ثابت نميگردد - و بهادر شاه بن عالمگير كه بتجويز فضلاي مزاج گو سيادت خود داخل خطبه نمود بر عالمي هويدا است كه عالمگير پادشاه بسيادت خود قائل نبود - و برجهانيان ظاهر است كه از طرف والده كه دختر راجه كشتوار است نيز سيادت ثابت نمي شود - العلم عندالله - اما وجه موجه كه براى سيادت طرف جدهٔ مادري بهادر شاه شهرت يافته و در ذكر سلطنت بهادر شاه انشاالله تعالى بزبان قلم خواهد داد سيادت ديگر هيچ پادشاه هندوستان باثبات نرسيده *

ذكر سوانح سال شانزدهم از جلوس مطابق سنه هزار و پنجاه و دو هجري

جشن آغاز سال شانزدهم اوائل جمادى الاخرى موافق سنه هزار و پنجاه و دو بدستور زيب و زينت هرسال ترتيب يافت و از ادنى واعلى هريكي فراخور قسمت و حالت فيض ياب گرديد و پادشاه‌زاده دارا شكوه و محمد مراد بخش از كابل و غزنين مراجعت نموده آمده ملازمت نمودند - دارا شكوه را بخطاب شاه بلند اقبال كه خود در ايام شاه زادگي داشتند بلند آوازه ساختند - و محمد مراد بخش را صوبهٔ ملتان در اقطاع و صوبه‌داري مقرر كرده مرخص فرمودند - الهوردى خان كه در هرزه گوئي ضرب المثل بود بلكه تاحال فرزندان و سلسلهٔ او بدين صفت موصوفند - از وقت كلمه و كلام در خدمت و ركاب

پادشاه زاده خلاف داب نمک خواران بعرض رسیده بود لهذا بي منصب فرمودند و پرگنهٔ شکرپور بجمع سي و چهار لك دام براي وجه معاش او مقرر کردند - زهي وسعت خلق و طریقهٔ خطا بخشي و جرم پوشي خاندان امیر تیمور که با وجود ظهور چنین تقصیرات که نزد پادشاهان هفت اقلیم سواي قتل متحمل نمیتوانند شد جان و نان بحال میدارند - از عرضه داشت ظفر خان ناظم کشمیر بعرض رسید که از عنایت یک لک و پنجاه هزار روپیه تصدق حضرت که بر رعایا و سکنهٔ کشمیر رسید اثر الم ایام قحط بروزهاي عید و نوروز مبدل گردید اما اگر سي هزار روپیه دیگر براي خرید گاو و تخم ریزي برعایاي مالگذار مرحمت شود باعث استمالت و آبادی محال و یران خواهد شد درجهٔ پذیرائي یافت *

راي مکند آصف خاني را بخدمت بیوتاتي حضور مفتخر ساختند وخدمت دفترتن از تغیر او بملا علاءالملک فرمودند *

اگرچه نهر تیار کردهٔ علیمردان خان بخرچ لک روپیه که بتحریر در آمده باعث آبروئي علیمردان خان و سر سبزی و خرمي باغات پادشاهی و زراعت و طراوت و فیض باغ فرح بخش شالي مار که بر صفحهٔ روزگار سیاحان ربع مسکون بدان خوبي باغي نشان نمیدهند گردید و پسند شاه و گدا افتاد - اما چون براي شهر آب کمي مي نمود لک روپیه دیگر حوالهٔ ملا علاء الملک نمودند که منبع و عرض نهر را کشاده تر سازد تا چشمهٔ خیر همیشه جاری باشد *

سید جعفر ملقب بسید جلال خلف شاه عالم بخاري را بخدمت

صدارت کل از تغییر موسوی خان مقرر فرمودند *

هیجدهم شهرشعبان این سال از دار السلطنت لاهور بدارالخلافت اکبر آباد توجه نمودند - سعید خان بهادرظفر جنگ را صوبه دار لاهور فرمودند - التفات خان ولد میرزا رستم صفوي را چهل هزار روپیه سالیانه حکم نمودند - تودرمل را بر حسن تردد خدمت دیواني سهرند هزاري هزار سوار سرفرازي بخشیدند - و اواخر رمضان المبارک داخل دارالخلافت اکبرآباد شدند - علیمردان خان را صوبه دار کابل نموده مورد عنایات ساخته مرخص فرمودند - عبدالصمد عمودي سفیر شریف مکه باتحف وکلید بیت الله که بطریق شگون روانه ساخته بود رسیده ملازمت نمود - چهل هزار روپیه مع خلعت و اسپ و فیل انعام یافت - عبدالله خان را از منصب بر طرف ساخته یک لک روپیه سالیانه مقرر نمودند - سعدالله خان را باضافهٔ پانصدی صد سوار که از اصل و اضافه هزار و پانصدي سه صد سوار باشد و عنایت خلعت واسپ و فیل از حلقهٔ خاصه معزز ساختند - عمارت مزار ممتاز محل باهتمام مکرمت خان در مدت دوازده سال بخرج مبلغ پنجاه لک روپیه باتمام رسید - و چند دیه بجمع چهل لک دام سواي آنچه از دکاکین اطراف عمارت مذکور بهم میرسید که جمله محصول و کرایه از دو لک روپیه زیاد مي شد براي خرچ روضهٔ آن مغفوره مقرر فرمودند - از خوبي فضا و صفائي آن عمارت چه بزبان قلم دهد هرکه دیده میداند *

ذکر سوانح سال هفدهم از جلوس مطابق
سنه هزار و پنجاه و سه هجري

غرهٔ جمادي الاخری سنه هزار و پنجاه و سه هجري جشن آغاز سال هفدهم جلوس بجلوس وآرایش تمام زیب وزینت پذیرفت - عبدالصمد سفیر مکه را تا روز رخصت جمله از نقد و جنس شصت و پنج هزار روپیه انعام نموده مرخص ساختند - و راي رایان بعد پیشکش نمودن فیل و اسپان استعفاي منصب و خدمت نموده در معبد خانهٔ بنارس منزوي گردید - عرضه داشت پادشاه زاده محمد اورنگ زیب مشتمل بر مژدهٔ تولد فرزند بعرض رسید مسمی بمحمد معظم ساختند *

هیجدهم شعبان بقصد زیارت معین الحق و الدین حضرت خواجه معین الدین چشتي متوجه اجمیر شده هشتم رمضان بدان مکان فیض نشان رسیده بعد زیارت و رساندن ده هزار روپیه بخدمهٔ آنجا فرمودند که دیگ کلان ساخته جنت مکاني را از برنج و گوشت نیل گاوهاي شکار خاصه پخته بمستحقان رسانند یکصد وچهل و پنج من پخته از برنج و گوشت و روغن دران دیگ پخته شد بعد از فراغ زیارت مراجعت نموده هیجدهم شوال داخل دارالخلافت شدند - سعد الله خان را از اصل و اضافه دوهزاری پانصد سوار نموده بخدمت میر ساماني مقرر ساختند و داروغگی دیوان خاص از تغیر سعد الله خان بباقي خان مقرر فرمودند - بعرض رسید که راجه کشن سنگه فوت شده و ازو پسري که مانده از بطن جاریه است و میان هنود فرزند کنیز را وارث ملک و مال نمیدانند

و با او طعام نمي خورند و داخل غلام محسوب مي نمايند لهذا وطن او را بديوي سنگ نبيرهٔ عم او مرحمت نموده بخطاب راجگي و منصب هزاري هزار سوار مفتخر گردانیدند - وعبدالله خان فيروزجنگ را كه ساليانه مقرر نموده بودند باز بمنصب شش هزاري شش هزار سوار بحال فرمودند - صفي قلي خان سپاه منصور كه در جرگهٔ امراي ايران بود از ايران آمده ملازمت نمود - بمنصب هزاري پانصد سوار و عطاي خلعت و اسپ وفيل وپانزده هزار روپيه سرافرازي يافت - چون در دار الخلافت اثر طغيان تپ و وبا و طاعون ظاهر شد اوائل ذي حجه طرف فتح پور عنان توجه معطوف داشتند - بعد از چندگاه بطريق سير و شكار آن طرفها بسر برده بدار الخلافت مراجعت نمودند - و بسبب شدت وبا بعد توقف هفتهٔ در دار الخلافت باز متوجه سموگده گشتند و بعد انقضاي محرم بدار الخلافت رسيدند *

ذكر سوختن پادشاه بيگم

چون روز جشن سال گره نواب جهان آرا بيگم مخاطب بپادشاه بيگم از شعلهٔ آتش شمع دامن نواب قدسيه پادشاه بيگم و هردو دست و شكم و سينه را سوزاند و چهار كنيزخاصه كه براي خاموش نمودن پروانه وار خود را بران آتش زدند بآنها نيز آتش در گرفت و اكثر اعضاي هر چهار خواص سوخت وجع بسيار از اثر جراحت در ذات قدسيه بهم رسيد و الم آن بر ذات حضرت اعلى كه محبت زياد بآن قدسيه صفات داشتند موثرگرديد - ازانكه سرانجام شادي سال گره نواب قدسيه تيار شده بود و ارباب طرب جمع آمده بودند بزم غنا بعنا و كدورت غم و الم مبدل گرديد. و حكيم مومنا و ديگر حكما

براي علاج مقيد گشتند خصوص حكيم داؤد كه دران تازگي از نزد شاه عباس فرار اختيار نموده خود را بحضور رسانده بود معالج گرديد و شصت هزار روپيه تصدق بمستحقان رسانده دعا براى شفا حاصل نمودند - سواي آن هر شب هزار روپيه زير بالين بيگم گذاشته صبحي بفقرا ميرساندند - و از جملهٔ خدمه كه سوخته بودند دو تا كه زياده آتش گرفته بود در عذاب وجع آن در گذشتند - و دو خواص علاج پذير شدند - و الم جراحت بيگم كه از شدت وجع تپ و ديگر امراض علاوهٔ آن گرديد بچهار پنج ماه كشيد - و پادشاه از غم فرزند عزيز ديوان كم نموده اكثر بر بالين بيگم حاضر مي شدند - از اتفاقات نا محمود در همان ايام سيد جلال صدر جديد باوجود شرافت چنان خاندان برهنموني پيشكاران شرارت پيشه بعرض رسانده بود كه از بيخبري موسوي خان صدر معزول وجه مدد معاش ياكثر مردم بيجا كه اصلا استحقاق ندارند مقرر شده و بفرمان و اسناد جعلى بسياري يوميه واراضي دارند حكم ضبط يوميه عموما تا تحقيقات اسناد صادر شده بود اين معني مادهٔ بدنامي بسيار براي صدر و باعث الم جراحت دلهاى مستحقين و مستمندان دل سوخته گرديد - و از شعلهٔ آتش دل همان بيچارگان بى بضاعت كه من جملهٔ آن چندين مومن و مومنه و مسلم و مسلمه كه سواى آه درد آلود و دود آتش اندود اندرون سينهٔ پردرد وسيلهٔ پيغام رسانى نداشتند بدامن آن عفيفه كه في الحقيقت پارهٔ از جگر پادشاه بود در گرفت و پرتو اين معني بردل درد اثر آن حضرت فريادرس اثر نمود و فرمودند كه بدستور سابق يوميهٔ ذكور و نسا جاري سازند راست گفته اند * بيت *

آتش سوزان نکند با سپند * آنچه کند دود دل دردمند

گویند پادشاه محبت بافراطي که با دارا شکوه و با پادشاه بیگم داشت با هیچ فرزند دیگر نداشت - در ایام مرض بیگم دو پهر شب با دل سوزان و چشم گریان بر سجاده نشسته بدرگاه شافی برحق برای حصول صحت بیگم زار زار مینالید و در مدت پنج شش ماه که علاج نمودند از دوا و مرهم حکما فائدهٔ که می بایست حاصل نگردید آخر عارف نام غلام سرکار بیگم مرهمي ساخته مالید بسیار مفید گردید و حق سبحانه پارهٔ صحت و امید حیات بخشید - و باوجود موقوف داشتن جشن صحت کامل برآینده بمجرد علم آنکه از زبان حکما امید شفا ظاهر گردید جشن عالي که ازان عالمي بفیض رسید و حکما و صلحا و فضلا و مستحقین و ارباب طرب ذخیرها اندوختند نمودند - چون پادشاه زاده محمد اورنگ زیب از شنیدن عارضهٔ بیگم سبکبار بطریق ایلغار خود را بحضور رساند و پادشاهزاده محمد مراد بخش نیز از ملتان براي عیادت همشیره رسید هر دو پادشاهزاده مورد عنایات گردیدند - شایسته خان نیز خودرا برای احوال پرسي آن ملکهٔ دوران رسانیده ملازمت نمود - چون از پادشاه زاده محمد اورنگ زیب براهنمائي بدراهان از عقل معذور بعضی اداهای خلاف مرضي سرزده بود آثار قهر وکم توجهي و غضب ولي نعمت را که بعد از غضب الهي هیچ غضبي بآن نمیرسد در حق خود مشاهده و ملاحظه نموده از راه غیرت و پیش بیني قبل ازانکه از طرف پدر اثر کم لطفی بعرصهٔ ظهور آید خود ارادهٔ انزوا نموده شمشیر از کمر وا کرده چند روز منزوی گردید و جاگیر بضبط

خالصه در آمد و صوبه داری دکن بخان دوران باضافهٔ هزاری هزا
سوار و دو کرور دام انعام که از اصل و اضافه هفت هزاري هفت هزار
سوار پنجهزار سوار دو اسپه و سه اسپه باشد مرحمت فرمودند و
پرتهی راج را تهور را قلعه‌دار دولت آباد ساختند و نقارهٔ جشن صحت
کامل بیگم صاحبه دو باره بلند آوازه گردید و آن ملکه را بطلاي خالص
بوزن در آورده بمستحقان قسمت نمودند - و مغنیان سخن آفرین رونق
افزای مجلس بهشت مشاکل گشتند - و رامشگران جادو خصال
حور تمثال آرایش افزای بزم فرحت افزا گردیدند - و از در و دیوار آن
عشرت خانه گلبانگ مبارك و تهنیت سامعه افروز عالم و عالمیان
گشت - و فقیر و بینوائي نماند که صاحب نصاب نگردید - و خانهٔ نبود
که دران جشن بذخیرهٔ مایحتاج چند ساله آماده نگشت پادشاهزاده
محمد مراد بخش را بتعلقهٔ صوبهٔ خود مرخص ساختند - و شایسته
خان را درین جشن از اصل و اضافه پنجهزاري پنجهزار سوار دو اسپه
وسه اسپه ساخته برسر خدمت ماموره رخصت فرمودند - اله وردي
خان مغضوب را بشفاعت پادشاه زادهٔ بلند اقبال منصب و
جاگیر بحال فرموده گرد غم از چهرهٔ کدورت آلود او زدودند - سید عبد
الوهاب خاندیسي که شمهٔ از شجاعت و جلادت او بزبان خامه
داده شده بفوجداري و قلعه‌داري بکلانه مامور گردید *

امرسنگه بعد از کشیدن آزار تپ محرق دو ماهه صحت یافته
بمجراي دیوان آخر روز آمده بود ظاهرا بصلابت خان برسر تقسیم
وطن که باوجود برادر کلان ببرادر خورد جسونت نام داده سوی
مزاجي تهدلي داشت بعد از اداى نماز مغرب که پادشاه بتحریر

فرمان بيكني از امراي مقرب بدستخط خاص مشغول بودند امرسنگه خود را بجلدي بصلابت خان رسانده غافل جمدهر بسينه اش رساند كه تا قبضه فرو رفت و صلابت خان آه نكشيده جان بجان آفرين سپرد - خليل الله خان و ارجن ولد راجه بيتهل داس كه نزديك بودند خود را بامرسنگه رسانده برو حمله آوردند و امرسنگه بمقابلهٔ آنها پا قائم نموده داد مردانگي داده باوجود زخمي شدن بجاي خود قائم ماند تا آنكه گرز برداران و ديگر بند هاي پادشاهي رسيده بمدد همديگر كار آن راجپوت جاهل ا ساختند - و ارجن و غيره چندنفر زخمي گرديدند - بعد وقوع اين حادثه مير خان مير تزك و ملوك چند مشرف دولتخانه لاش امرسنگه را برداشته بيرون آوردند - درين ضمن قريب پانزده نفر راجپوت از جملهٔ خدمتگاران و مشعلچي امرسنگه خود را رسانده بشمشير و جمدهر بر مير خان و ملوك چند و هر كه مقابل آنها آمد بجنگ در پيوستند باوجود گرز بردار و منصبدار بسيار بمقابله و دفع شر آنجماعة پرداختند وتردد نمايان از آنها بظهور آمد ملوك جند با چند گرز بردار و پنج شش منصبدار روشناس كشته شدند و مير خان با جمعي زخمي گرديد گويند تا كار آن چند نفر راجپوت ساخته شود رستخيز عظيم اندرون و بيرون دربار برپاشد و از مشعلچي تنها چند بندهٔ كار آمدني پادشاهي ضائع گرديدند چون صداى اين هنگامهٔ وحشت افزا بلند گرديد بعضي راجپوتان حوصله باخته همان وقت شب راه گريز اختيار نمودند و بسياري از نوكران هواخواه امرسنگه صبح ناشده برسر خانهٔ ارجن هجوم آورده آواز داروگير بلند ساختند و كاربجائي رسيد كه حضرت ابتداء فوج

برانها نامزد نمودن مادهٔ مزید فساد دانسته یکدو راجپوت مصلح کار را نزد آنجماعه فرستاده پیغام نصیحت آمیز دادند که امرسنگه و جمعي که مرتکب فساد شده بودند بسزا رسیدند و شما که بي تقصیرید چرا خود را طعمهٔ تیر و سنان مي سازید آن جهالت پیشگان شجاعت نشان که در عالم پاس نمك خواري بعد واقعهٔ آقا جنگ بي سردار نمودن خالي از طریقهٔ آزرم پرستان نیست در جواب آن بزبان شمشیر و جمدهر بي ادبانه پیش آمدند و کار بگار زار جهان آشوب کشید سید خانجهان و رشید خان انصاري و سید عبدالرسول بارهه و دیگر بندهای پادشاهي با توپخانه تعین شدند و نائرهٔ جنگ و جدال اشتعال گرفت و سید عبد الرسول خان که از جوانان نونهال بود باجمعي از سادات بارهه و دیگر بندها بکار آمدند و سید غلام محمد که از سرداران و شجاعان مشهور گفته مي شد با چهار پنج نفر بیش منصب روشناس پیاده شده تردد نمایان نموده و باوجود برداشتن زخمها بکوته یراق کار بران کوته اندیشان تنگ آوردند و تا وقت شام که آفتاب عمر آن سوخته اختران غروب نموده و همه راجپوتان علف تیغ و هدف تیر و سنان و گولهٔ تفنگ گردیدند جنگ قائم ماند و بعد فراغ جنگ سید غلام محمد را با سرداران دیگر که زخمهاي کاري برداشته بودند و واماندگان و وابستگان جان باختهٔ آن معرکه خصوص خلیل الله خان و ارجن و میرخان پسران صلابت خان را اضافهاي نمایان و خلعت و اسپ و جواهر مرحمت نمودند *

ذکر سوانح سال هیجدهم از جلوس مطابق سنه هزار و پنجاه و چهار هجري

جشن آغاز سال هیجدهم از جلوس مطابق سنه هزار و پنجاه و چهار موافق هر سال سرمایهٔ فیض خاص و عام گردید بعرض رسید که بخانهٔ دارا شکوه فرزند بعرصهٔ وجود در آمده مسمی بسپهر شکوه ساختند دو لک روپیه رونمای عنایت فرمودند - از واقعهٔ ملتان معروض گردید که بر سر مبارز خان روهیله خانه‌فرود آمد و از تنگنا سرای فاني نجات یافت - خان دوران را از دکن، برای مصلحت ضرور بحضور طلب داشته بنام راجه جیسنگه حکم صادر شد که تا مراجعت خان دوران خود را از وطن بدکن رسانده از بند وبست آنجا خبردار باشد - چون بعرض رسیده بود که امام قلیخان از غلبه و تعدي نذر محمد خان برادر که ملک و مال بعد از پایمال حوادث رفتن بتصرف او در آمده بکمال پریشاني و بي ساماني راه بیت الله اختیار نموده یک لک روپیه برای مدد خرچ راه کعبه نزد امام قلیخان روانه ساخته بودند - ازانکه قبل از رسیدن زر مذکور امام قلیخان در مدینهٔ منوره مرحله پیمای سفر آخرت گردید از جملهٔ لک روپیه یکدانه مروارید امرودي بوزن چهل و سه سوخ بقیمت سي هزار روپیه مع اسپان برای پادشاه آوردند - قیمت آن مروارید پنجاه هزار روپیه بقیاس جوهریان درآمد و بعرض رساندند که اگر هموزن آن مروارید به پنجاه هزار روپیه خواهند بهم رسیدن متعذر - و تا حال چنین مروارید که بجواهر خانهٔ سرکار پادشاهان سلف آمده باشد از روی سیاههٔ دفتر ظاهر نمي شود - آنرا داخل

سرپيچي كه از لعل دوازده تانگ و بيست و چهار دانه مرواريد بقيمت چهار لك روپيه داشتند نمودند - باز آنرا امام تسبيح خاص كردن قرار داده تا دم واپسين از خود جدا نساختند *

چون مذكور جواهر بزبان قلم آمد چند كلمه از جواهر خانهٔ عهد اعلي حضرت بتحرير مي آيد - روزيكه بر تخت جلوس نمودند قريب ده كرور روپيه را جواهر و مرصع آلات موجود بود ازانجمله لغايت سال حال دو كرور روپيه را جواهر بخرچ انعام و ارمغان در آمد و پنجاه لك روپيه در معجونات و صدقه و نثار روز وزن و جشن صرف شد و پنج كرور روپيه را جواهر در جواهر خانهٔ انعام و باقي در توشكخانه داخل پوشاك خاص موجود - از جملهٔ آن دو تسبيح مشتمل بر صد و بيست و پنج دانهٔ مرواريد و هفتاد و هفت دانهٔ ياقوت رنگين و شفاف است كه قيمت آن هر دو تسبيح بيست لك روپيه مي شود و وزن هر دانهٔ مرواريد سي و دو رتي كه از عهد عرش آشياني در جواهر خانهٔ پوشاك خاص داخل است *

مير محمد صالح مشكين قلم ولد مير عبدالله زرين رقم ترمذي متخلص بكاشفي كتاب مناقب مرتضوي تاليف خود از نظر گذرانيد چند ورق بمطالعه در آورده پنجهزار روپيه و فيل ماده انعام فرمودند - با وجود دو جشن اثر صحت و اميد حيات كه بخرچ هفتاد و هشت لك روپيه نموده بودند باز بسبب عود نمودن جراحت غسل صحت دفعهٔ ثالث پادشاه بيگم در ماه رمضان اتفاق افتاده واز سرنو سرانجام جشن جهان افروز آراستگي يافت -

بعد غسل هزار اشرفي و پنجهزار روپيه بمستحقان رساندند - و
عارف چيله را كه مرهم او مفيد افتاده بود بنقره بوزن در آورده خلعت
و اسپ بدو بخشيدند - بعده كه آن ملكهٔ دوران براي تسليم بحضور
آمد حضرت اعلي طبق پر از لعل و مرواريد و زر سرخ و سفيد بقيمت
لك روپيه بدست خود گرفته بر فرق پادشاه بيگم نثار فرمودند - بعده از
طرف پادشاه زاده و ديگر بيگمان طبق طبق گل طلا و جواهر نثار نمودند -
و صداي رود و سرود بر فلك برين رسيد - و سمرني صد و سي دانهٔ
مرواريد بقيمت پنج لك روپيه از دست خود بدست بيگم بستند .
و روز ديگر گوشواره كه دو گوهر آبدار و دو الماس بقيمت لك روپيه
داشت عنايت فرمودند - يك هفته جشن بزم افروز بود و هر روز عنايت
تازه و لطف زياده از انداز‌ه مبذول ميگرديد - سواي آن يازده لك
روپيه محصول بندر سورت كه در جاگير بيگم مقرر بود انعام مرحمت
نمودند - جمله دران جشن بزم افروز مع آنچه بپادشاه زادها و امرا بصرف
آمد و سواي آنچه بانعام حكما در آمد و بمكهٔ متبركه و مدينهٔ منوره
و اطراف روانه نمودند بيست لك روپيه بانعام در آمد - و بموجب
التماس نواب قدسيه تقصير پادشاه زاده محمد اورنگ زيب بهادر بعفو
و انواع لطف مبدل گرديد - و منصب پانزده هزاري ده هزار سوار
بدستور سابق جاگير بحال فرموده بديگر عنايات معزز ساختند - و حكيم
داؤد را منصب دو هزاري دوصد سوار و اسپ و فيل و يك مهر و يك
روپيه هر يك بوزن پانصد توله مع خلعت در انعام معالجهٔ بيگم
مرحمت نمودند حكيم مومنا كه سي هزار روپيه سالیانه داشت بمنصب
هزاري صد سوار و عنايات ديگر سرافرازي يافت ديگر همه مقربان و امرا

و حکما و ارباب طرب در خور پایه و قسمت فیض یاب گردیدند وچهار لک روپیه برای شریف مکه و لک روپیه برای مستحقان حرمین که بقصد شفای بیگم نذر کرده بودند همراه احمد سعید روانهٔ مکهٔ معظمه ساختند - و از چراغان عالم افروز که هنرمندان همه دیار بطرحهای مختلف بآئین بندی آن پرداخته بودند و آتشبازی اقسام و آرایش گوناگون چه سان وصف نماید که بطول سخن منجر میگردد - و بشرح خصوصیات آن بزم بهشت مشاکل چگونه پردازد که محمول باغراق مینماید *

و بعده اواخر ذی قعده بقصد سیر و شکار کشمیر بی نظیر متوجه دارالسلطنت لاهور گردیدند - باوجود آن همه علاج که حکمای یونان و هند و فرنگ و عارف چیله برای جراحت بیگم نموده بودند بعد کوچ بار دیگر جراحتها بجوشش درآمد و مادهٔ بید ماغی پادشاه گردید - روزی که بمنزل متهرا نزول و مقام واقع شد محمد علی فوجدار آنجا بعرض رساند که هامون نام فقیر مرهمی دارد که برای همه جراحتها نافع و بحکم آب حیات اثر حیات می بخشد - حکم باحضار او فرمودند و در سه چهار روز مرهم او آنقدر نفع بخشید که هفته هم نکشید که نشان جراحت نماند و بالکل وسواس زائل گردید - و بدهلی که رسیدند غسل صحت کامل نمود هامون فقیر را بروپیه وزن نموده خلعت و زرینه برای زن او بخشیدند - ومحمد علی فوجدار را بعطای اضافه و خطاب مفتخر ساختند - و پادشاهزاده محمد اورنگ زیب را صوبه دار احمد آباد ساخته بعنایات خاص نواخته اواخر ذی حجه مرخص فرمودند - و به سهوند که رسیدند جشن نو روز را ضمیمهٔ

شادی غسل پادشاه بیگم ساختند - اوائل صفر در باغ فیض بخش لاهور نزول فرموده بعد سیر و تفرج عمارات قلعه و باغات ششم شهر مذکور از انجا سمت کشمیر کوچ فرمودند - خان دوران از دکن آمده ملازمت نمود - چون مکرر حقیقت برهم خوردن سلطنت بلخ و بدخشان و ظلم و تعدي از بکان و اختلال تمام راه یافتن میان پدر و پسران و بغارت رفتن عبدالعزیز خان و خرابی نذر محمد خان بعرض رسید علیمردان خان را بکابل مرخص نموده ارشاد نمودند که چون مهم و تسخیر بلخ و بدخشان منظور و مرکوز خاطر است و عنقریب پادشاه زاده را بدانصوب مرخص خواهیم نمود باید که تا رسیدن تورهٔ سرانجام آن مهم بعهده خود دانسته بگرد آوری مصالح و مردم کار آزمودهٔ واقف کار آن سر زمین کوشد - و از عقب او اصالت خان میر بخشي را براي معاونت و سزاولي آن کار نزد علیمردان خان مرخص ساختند *

درینولا بعرض رسید که صفدر خان قلعه دار قندهار ازین حصار ناپایدار رخت هستي بربست - پسران او را بعنایت اضافه و خلعت ماتمي نواختند - منازل پرتعب راه کشمیر را که از بسیاري برف دست و پاي اکثر مردم بریاد فنا رفت طي مي نمودند چنانچه طغرای مشهدي گفته * بیت *

زبیم برف آن کوه خطرناک * رمیده مردمک از چشم افلاک
چنان دروی برودت پا فشرده * که آتش در درون سنگ مرده

غرهٔ ربیع الاول داخل دولتخانهٔ کشمیر گردیدند - چون از زباني سکنهٔ آن دیار حسن سلوک ظفرخان بعرض رسید لک روپیه

منجمله مطالبهٔ ذمهٔ او معاف فرمودند هرروز و هر هفته در باغی و مکاني که مرغوب طبع بود تشریف می بردند صفاپور که در تیول پادهشاه بیگم مقرر و اسم بامسمي بود بیگم تهیهٔ ضیافت گرفته چراغان نمود - بعد تشریف بردن مبلغ کلي نقد و جواهر پیشکش گذراند - محمد مراد بخش را اضافهٔ دو هزاري داده از اصل و اضافه دوازده هزاري نه هزار سوار ساختند - خان دوران را بعنایات مفتخر ساخته باز بدکن مرخص فرمودند - درینولا از عرضه داشت علیمردان خان که بمهم بدخشان بمغالطهٔ شهرت طلب کومك قندهار مامور گشته بود خبر حرکت قزلباش اشتهار یافت - راجه جگت سنگه و بهادر خان و قلیج خان و نجابت خان و راجه راي‌سنگه و راجه بهار سنگه و مرزا خان نبیرهٔ عبدالرحیم خان خانان و شمس الدین بني مختار را باجمعي دیگر امرا مرخص ساختند - و دوازده هزار بندوقچي همراه داده مبلغ بیست لك روپیه ازخزانهٔ دار السلطنت حکم فرمودند که به بندهاي پادشاهي بطریق مساعدت رسانند - کنار تالاب تل را که پسند طبع افتاده بود چندشب چراغان نمودند و در صفا و فضا بر دیگر سیرگاه ترجیح دادند - چنانچه ظغرا گوید * بیت *

دریں دریاچنان جوش سرود است * که هرموجش زآب نغمه‌رود است
ز عکس لاله رخساران سر کش * فتاده ماهیان در دام آتش
ز هر زورق صداي نغمهٔ تر * زده موج طرب برگوش اختر
رگ طنبور رشک موج آب است * بدستش کاسهٔ چشم حباب است

از واقعهٔ لاهور بعرض رسید که خان دوران از ضرب جمدهر خدمتگار

کشمیري نو مسلم که وقت شب باو رساند بساط حیات در نوردید
پنج پهر بعد زخمي شدن زنده مانده نقد و جنس که داشت مع
وصیت‌نامه بخط خود در مادهٔ فرزندان بخدمت پادشاه نوشت - اگرچه
خان‌دوران از طرف سلوک با خلق بمرتبهٔ سخت و ناهموار بود که
آخر تیر آه مظلومان کار اورا ساخت اما چون در کار پادشاهي
و تسخیر قلاع امیر کار طلب مبارز پیشه گفته می شد پادشاه از
خبر واقعهٔ او ملول گشته پسران او را موافق وصیت سرافراز تقسیم
ترکه و عطاي منصب ساختند - سواي زری که بفرزندان تقسیم
نمودند شصت لک روپیه در سرکار بضبط در آمد - سید محمد و
سید محمود هر دو پسر کلان را هزاري هزار سوار و عبد الغني پسر
خرد را به پانصدي سرافرازي دادند - و شایسته خان را از اله آباد
تغییر نموده بصوبه داري مالوا مقرر فرمودند *

ذکر سوانح سال نوزدهم از جلوس مطابق
سنه هزار و پنجاه و پنج هجري

جشن آغاز سال نوزدهم از جلوس مطابق سنه هزار و پنجاه و
پنج هجری زینت افزای گلشن و باغات کشمیر بهشت نظیر گردید -
اسلام خان را صوبه دار دکن نموده بعنایات خاص مفتخر ساخته
مرخص نمودند و از اصل و اضافه بمنصب شش هزاري پنجهزار سوار
دو اسپه و سه اسپه سرافرازي یافت - سیادت خان برادر او را باو
تعین نمودند - سعد الله خان را که رسوخیت باطني و استعداد
ظاهري او دلنشین پادشاه جوهر شناس قدردان گردیده بود از تغییر
اسلام خان بپایهٔ وزارت‌کل و عطاي خلعت و جمدهر و قلمدان مرصع

و اضافهٔ هزاري پانصد سوار که از اصل و اضافه پنجهزاري هزار و پانصد
سوار باشد بلند آوازه ساختند - بعده که اصالت خان نزد امیر الامرا
علیمردان خان رسید برای سرانجام گرد آوري لشکر و اذوقه و تعیین
امرا بجهت هموار نمودن راهها پرداخت - و امراي دیگر نیز پیهم
بکابل رسیدند - درین ضمن تهانه دار غوربند باسم خلیل بیگ
آمده ظاهر ساخت که در بلخ و بدخشان عجب هنگامهٔ نفاق و
لشکر کشي و ازبک کشي میان پدر و پسران یعني عبد العزیز
خان و سبحان قلیخان و نذر محمد خان بمیان آمده - و حارس قلعهٔ
کهمرد که قلعهٔ سرحدي است بکمک جمعي که همراه سبحان قلیخان
که از طرف عبد العزیز خان براي تسخیر حصار شادمان آمده بودند
رفته قلعهٔ مذکور خالي ست اگر لشکري همراه من دهند بمدد
اقبال لایزال پادشاه عدو مال به تسخیر می آرم - علیمردان خان
سه هزار سوار که ازان جمله هزار سوار خود او بود بسرداري فرهاد
غلام خویش مقرر نموده مرخص ساخت - و ارشاد نمود که در صورت
صدق خبر مذکور به تسخیر قلعه پرداخته حقیقت پیهم بر نگارد
والا بتاخت و تاراج نواح آن طرفها پردازد - بعده که فرهاد و خلیل
بیگ بکهمرد رسیده خواستند بمحاصره پردازند قلعه‌نشینان از دبدبهٔ
آمدن فوج هندوستان محصور ناگشته از قلعه بر آمده راه فرار
اختیار نمودند - و خلیل بیگ و فرهاد بی آنکه شمشیر از غلاف
بر آید و یا تیر در خانهٔ کمان جاگیرد قلعه را بتصرف در آوردند -
اما از آنکه از گراني و کمیابي کاه و غله اصلا ذخیره در قلعه
نمانده بود و خلیل بیگ و فرهاد بگمان آنکه - نذر محمد خان

بحال خود در مانده و از شامت پسران و نوکران بکومک قلعه
نخواهد پرداخت و از نا کرده کاري و عدم تجربه در استحکام
برج و باره و گرد آوري ذخیرهٔ قلعهٔ تازه بتسخیر در آمده نپرداخته
و مردم کار آزما در آنجا نگذاشته سرمست نام نبیرهٔ مبارز خان
را با پنجاه سوار تفنگ انداز قلعه دار نموده خود متوجه تاخت
و تاراج اطراف و گرد آوري ذخیره گردید - امیر الامرا که در انتظار
امراي کومکي روز میشمرد بعد رسیدن خبر تسخیر قلعه از
راه دور بیني اصالت خان را پیشتر روانه ساخت که خود را
بغوربند رسانده از آمدن ازبکیه براي خلاصي قلعه گوش بر آواز
باشد اگر تواند خود را بمدد رساند والا حقیقت برنگارد - و بعد از روانه
ساختن اصالت خان خود نیز از غلبهٔ وسواس خام کاري خلیل بیگ
و فرهاد انتظار کومك نکشیده روانه شده بطریق ایلغار باصالت
خان پیوست - همان روز خبر رسید که فوج ازبکیه آخر شب غافل
داخل قلعهٔ کهمرد شدند چون سرمست قلعه دار که مست خواب
غفلت بود از آوازهٔ رسیدن ازبکان از خواب برجسته خود را به پناه
چاه خالي غله رساند جمع کثیر را کشته و زخمي ساخته باز راه
صحرا گرفتند - امیر الامرا از شنیدن این خبر اصالت خان را با فوج
شایسته بمدد قلعه بتعجیل تمام روانه ساخت و خود نیز پاشنه‌کوب
روانه شد - دو سه منزل قطع نا نموده خبر شنید که قلعه بتصرف
ازبکیه در آمد و قلعه دار زخمي گشته با بعضي همراهان عریان
و پیاده بحال تباه خود را بفوج پادشاهي رساند امیر الامرا خواست
که فوجها بدرها تعین و روانه نماید - درین ضمن خبر رسیدن فوجهاي

نذر محمد خان برسر کتلهای هندوستان بقصد سد راه لشکر امیر الامرا انتشار یافت و اصالت خان و خلیل بیگ مانع آمدند وگفتند که از درها زیاده از یك دو سوار پهلوي هم نمی تواند گذشت و همه جا ذخیره باید برداشت و از هرجا که گذشتند تهانه قائم باید گذاشت و هنوز امراي کومکي نرسیده اند از خود فوج جدا نمیتوان ساخت - آخر مصلحت بران قرار یافت که في الحال بفکر تسخیر قلعه نپرداخته برای تسخیر بدخشان کمر همت باید بست و از راه پنجشیر به بدخشان روانه باید شد - درین ضمن بهادر خان و چند امراي دیگر کومکي رسیدند - بعده که چند منزل قطع نمودند دولت بیگ تهانه‌دار پنجشیر با جماعهٔ که ازان راه خبرداشتند رسیده ظاهرساخت که ازین راه عبور نمودن متعذر است اگرچه جریده بتعب تمام میتوان از کتل و درها گذشت اما بالشکر چنان و بهیر و اسباب و اثقال گذشتن بسیار اشکال دارد - و از آبها مقابل هجوم لشکر خصم پل بستن وگذشتن متعذر - و از نزدیك رسیدن ایام برف و سرما بدون برداشتن اذوقهٔ راه طی مسافت نمیتوان نمود - و حال ستوران که از گراني وکمیابي کاه بجزپوست واستخوان نمانده معلوم - دربرف و سرما هر جا افتادند برنخواهند خاست - وبرسپاه احوال تباه خواهد گردید - مگر در ابتدای فصل بهار ازین راههاي خطرناک عبور توان نمود - امیرالامرا گوش بحرفها نه‌نموده مصلحت کاردران دیدکه دو هزار سوار انتخابي کار آزمودهٔ کارزار دیده بسرداري یکي از بندهاي سخت جان کار طلب اسپ قمچي که اذوقهٔ چند روزه موافق قوت لایموت بر پشت

خود و اسپان توانند برداشت بر اسپان تیز چاق باد رفتار سوار شده بطریق قزاقان از کتلها و معبرها گذشته بنواح بدخشان تاخت آورده بر احوال ملک مطلع شده مراجعت نمایند - درین صورت اغلب که بعضي الوسهای آن ولایت نیز رجوع آورده رفیق گردند و سرداري آنرا اصالت خان ازراه کارطلبي بعهدهٔ خود گرفت - فرمود که اذوقهٔ هفت هشت روزه که در صورت ضرور بکار دو هفته آید برداشتند و براه کوه هندو کش گذشته در هفت و هشت روز بمنزل پنچشیر وگل بهار رسیدند وآن قدر اسپ وگاو وگوسفند غنیمت بدست آوردند که همان شیر و گوشت وافر غذای لشکر گردید - و بهادران یکه تاز جان باز و مبار زان رزم جوهر طرف تاخته خرابي بسیار دران ملک نموده تا خبردار شدن ونمودار گشتن ازبکیه مراجعت نمودند - بعده که حقیقت گرفتن قلعه و باز از دست دادن و چنان یلغاروتاخت نمودن اصالت خان بعرض رسید خلاف مرضي پادشاه بظهورآمد - درین ماده پارهٔ نصیحت شفقت آمیز باميرالامرا و اصالت خان نوشتند - و در فرمان درج گردید که امسال سنگ تراشان و بیل داران وتبرداران برای هموار ساختن راههای قلب و دره روانه سازند و نجابت خان و دیگر امرا پیش قدم گشته بهوشیاري تمام بامصالح توپخانه دران نواح و درها بسر برده سرراه از بکیه داشته باشند - چون راجه جگت سنگه باظهار تهوري وکار طلبي بعرض رساند که باین مهم مامور گردیده جوهر تردد خود بعرصهٔ ظهور آرد و بامید قبول این التماس جمعیت زیاد از وطن طلبیده درخواست محله نمودند بمیان حضرت ادعای اورا پسند نمودهٔ حکم فرمودند

که عرض لشکر او ازروي تقدير بقيد اسم نويسي بطريق موجودات بگيرند بعد ملاحظهٔ موجودات هزار و پانصد سوار و دو هزار بندوقچي زياد آمد مواجب آن از راه قدرداني نقد از خزانهٔ سرکار دهاندند - خوشا پادشاهان قدر شناس و خوشا نوکران جان نثار کار طلب آن عهد - بهرحال راجه بخدمت مامورة روانه گرديده چون از کتل هندوکش گذشت فوج خود را دو جوق ساخته جمعيت نصف همراه بهاو سنگه پسر خود داده هراول نمود - چون بمکان خوست که در سرحد واقع است رسيد کلانتران و کدخدايان آن‌سر زمين که سوختهٔ بيداد از بکان خونخوار جفا کار مردم آزار بودند برآمدن فوج مطلع شده استقبال نموده بعد ملاقات به راجه صلاح دادند که اگر قلعهٔ بطريق حصار درين سرحد ساخته شود از مايان چنان خدمت بظهور آيد که باعث مجراى راجه و و مايان گردد - و رهنموني آنجماعه در دل راجه نقش پذير گرديد - ازانکه راجه از شجاعان صاحبراي گفته مي‌شد دانست که در تياري حصار خشت و سنگ فرصت زياد مطلوب است و چوبهاى کلان دران کوهها بسيار بهم‌ميرسد و درود گران جلد دست باخود داشت و زميداران آن ضلع آنچه مصالح مطلوب بود موجود نمودند - مابين راه سراب و اندراب بناى حصار قلعهٔ چوبى گذاشته برجها از سنگ و گل قرار داده اول خود شريك کارگرديد و باطاعت و رفاقت راجه تمام لشکر کمر همت بسته کلنگ و تيشه بدست گرفته رفيق نجار و گلکار گشته حصارى که در يکسال اتمام آن متعذر مي نمود د، فرصت يک ماه تيار کرده دو چاه عميق درانجا کنده قريب

دو هزار سوار برقنداز و تیرانداز درانجا نگاهداشته می خواست پیشتر روانه شود - درین ضمن خبر رسیدن فوج ازبکیه بسرداری کفش قلیخان تعین کردهٔ نذر محمد خان انتشار یافت که سه فوج از سه طرف جلو ریزمی آیند - راجه نیز لشکر خود را سه فوج قرار داده مستعد کار زار ازبکان خون خوار گردید - بعد مقابل شدن زدوخوردی که جای صد تحسین و هزار آفرین داشت از طرفین بعرصهٔ ظهور آمد آخر کار بعد کوشش و کشش بسیار از بکان فرار نمودند - بعده که راجه تعاقب نمود از بکیه فوج راجه را طرف درهٔ قلب کشیده برگشته بزدن تیر باز کشتی پا استوار نمودند - راجه هم پای استوار کم نیاورده باقی فوج خود را طلبیده هم نبرد از بکان گردید بمرتبه نائرهٔ کار زار اشتعال گرفت که جمع کثیر از هردوطرف کشته و زخمی گردیدند - باوجود نسبت باز بکان را چبوتیه بسیار بکار آمدند آخر کار از بکیه را از مقابل بر داشته هزیمت دادند و راجه خود را بفتح و نصرت بقلعهٔ نو احداث رسانده حقیقت بامیرالامرا نوشته مدد کومک طلبید - و سه چهار هزار سوار با سرب و باروت بسیار از نزد امیرالامرا بسرداری علی بیگ و اسحاق بیگ منصبدار و فریدون غلام امیرالامرا رسیدند - درین اوان از بکیه بر تهانهٔ که راجه بر دهنهٔ کوتل گذاشته بود شبخون عجیب آوردند که کمتر کسی ماند که کشته و زخمی نگردیدند - و راجه زود خبر یافته چون برق پران خود را رسانده تلافی شوخی آنجماعه کنار آنها گذاشت - اما وقت مراجعت چندان برف بارید و باد سرد وزید که اسپ و آدم را قدم پیش گذاشتن مشکل گردید - و کار چهار پا و آدم

بهلاکت - رسید ناچار راجه آن روز و شب را مع همراهان به سختي جاني بسر برده طی مسافت میذمود - درینولا فریدون غلام امیرالامرا با جمعیت خود بمدد رسیده باعث تقویت دل یخ بستهٔ راجپوتان گردید - درین ضمن از بکان که از شنیدن مراجعت و کشیدن سختي راجه فراهم آمده دلیرانه قدم بقصد پیکار پیش گذاشته بودند هجوم آوردند و هنگامهٔ قتال و جدال بلند آوازه ساختند - راجه پسر خود را با فریدون هراول ساخته پا قائم نموده آنچه شرط جلادت و کوشش بود بظهور آورده داد مردانگي داد - و بعد تردد نمایان که جمعي از راجپوتان بکار آمدند از بکیه را شکست داده از مقابل برداشت و خود را بقلعهٔ چوبي خویش رسانده بعد آرام گرفتن چند روز باز باتفاق لشکر کومک آهنگ پیشتر نمود *

اوائل شعبان پادشاه جهان ستان از کشمیر سمت لاهور کوچ فرموده همه جا سیرکنان و شکار افگنان و داد دهان بعد کشیدن تعب و تصدیع برف و باران که لازم و ملزوم راه تنگ و غارهاي پر سنگ کشمیر است و در کوتل پیر پنجال برف بسیار باریده طی منازل نموده وسط رمضان داخل دارالسلطنت گردیدند - راجه تودرمل را بر حسن خدمت هزار و پانصدي دویست سوار از اصل و اضافه نموده بدیواني سرکار سهرند بدستور سابق مرخص ساختند *

از واقعهٔ کابل بعرض رسید که دیندار خان قلعه‌دار از حصار چار عنصر بي بقا بآن جهان شتافت بجاي او اسد الله برادرش را مقرر فرمودند - معروض گردید که سید خان جهان بهادر که از بهادران

مشهور بارهه بود ازین جهان بروضهٔ جنان انتقال نمود - باعث ملال
خاطر پادشاه گردید فرزندان او را مورد عنایات ساختند مگر سید منصور
نبیرهٔ سید خان جهان که بسبب نزاعي که با بني اعمام داشت
متوهم گشته بی حکم راه فرار اختیار نمود و این معني خلاف مرضي
پادشاه گردید حکم شد که فوج عقب او رفته پیدا نموده بیارند *

غرهٔ ذي قعدهٔ این سال نور جهان بیگم که دو لک روپیه سالیانه
می یافت ازین تنگنا سرای پر وحشت بروضهٔ جاوداني رحلت
فرمود گویند؟ بعد از واقعهٔ جهانگیر سوای رخت سفید بلباس دیگر
رغبت نه نمود و در مجالس شادي باختیار خود هرگز حاضر نگردید مگر
باکراه خاطر و در مدت باقي حیات درغم و الم جدائي رفیق آخرت
بسر برده در مقبرهٔ که در لاهور پهلوي جنت مکاني براي خویش
ساخته بودند مدفون گردید - درخانهٔ پادشاه زاده محمد شجاع فرزند
متولد شد مسمی بزین العابدین ساختند - سعد الله خان را از
اصل و اضافه شش هزاري دوهزار سوار سرافرازي دادند - شایسته خان
الماس صد و شانزده سرخ(109) فرستاده بود از نظر گذشت شانزده سرخ
معیوب را تراشیده صد سرخ بی عیب که ماند دو لک روپیه قیمت
آن نمودند - ایلچي نذر محمد خان با نامه و قطعهٔ لعل و سي
اسپ و بیست شتر که قیمت جمله سي هزار روپیه شد رسیده
ملازمت نمود بیست هزار روپیه بایلچي مرحمت فرمودند *

درین آوان بعرض رسید که راجه جگت سنگه مرحلهٔ عمر بپایان

---

(109) ن - رتي

رساند راجه روپ پسر اورا مورد عنایات سرفوجي و حراست قلعهٔ چوبي ساخته جاي پدر او بدو مغوض داشتند *

آخر ذي الحجه اول اسفندار ماه الهي پادشاه زاده محمد مراد بخش را با پنجاه هزار سوار و ده هزار پیادهٔ تفنگچي و تیر انداز و باندار و توپخانهٔ بیشمار بقصد تسخیر بلخ و بدخشان مرخص ساختند و وقت رخصت اضافهٔ دو هزاري هزار سوار که از اصل و اضافه دوازده هزاري ده هزار سوار باشد و یك لعل آبدار و طرهٔ مرصع مع مروارید بیش بها و دیگر عنایات مرحمت فرمودند - و امرای نامدار کار زار دیده کار طلب رزم جو را هر اول یمین و یساز مقرر نمودند و جمله با سرداران سابق همراه علیمردان خان هفت فوج و هفت سردار عمده مثل نجابت خان و میرزا خان و عبد الله خان و شیخ فرید و قطب الدین خان کوکه و ذو القدر خان و ملتفت خان که همراه هریک هفت امیر نامی تعینات بودند قرار دادند - و از سادات رزم جوی بارهه و از راجپوتان نامدار شیرشکار هراول و سردار مستقل ساختند - از امرا و منصبداران روشناس قابل بتعداد چهار صد و هفتاد نفر بشمار آمدند - هفت لك روپیه و دو هزار اسپ از سرکار همراه دادند که بروقت بکار بندهاي پادشاهي آید - و حکم شد که چون هنوز هواي سرد و وفور برف درهها و راهها باعث تصدیع تردد لشکر است امرا در ملک کهکران و حسن ابدال و هرجا علف زار وافر بیابند چند روز توقف نمایند و لشکرها از راه کوتلهاي مختلف بدفعات بگذرند که بلا تصدیع عبور واقع شود - بعده که مواکب کواکب شمار در کابل فراهم آیند

قلیج خان و خلیل الله خان با فوجهاي خود پیش آهنگ شده نخست حصار شادمان را بعد ازان حصن غوربند را بتصرف در آورند - بعده بتسخیر قندز و دیگر بلاد بدخشان باتفاق بی نفاق پردازند بعداز مفتوح گردیدن بدخشان فتح بلخ را وجه همت سازند *

چون بعرض رسید که در ملك پنجاب از کمي آب و گرد آمدن افواج گراني غله بمرتبهٔ شده که مردم فرزندان خود را مي فروشند بلکه ذبح نموده میخورند حکم شد دو صد روپیه را لنگرخام و پخته در ده جا یعني دوهزار روپیه را روز مره مقرر نمایند و پنجاه هزار روپیه نقد بدر ماندگان بی بضاعت رسانند . و هرکه هر جا فرزند خود فروخته باشد و پیدا نماید زر از سرکار داده فرزند مسلمان را بمادر و پدر او بدها نند *

اگرچه میان پادشاه و شاه ایران وقت وفات شاه صفي رشتهٔ محبت گسیخته گردیده بود اما حضرت اعلی برای بقای استحکام اخلاص جان نثار خان را با نامهٔ تهنیت و تعزیت و قدري جواهر و مرصع بقیمت یك لک و پنجاه هزار روپیه و پنجاه هزار پارچهٔ کشمیر و بنگالا و احمد آباد و غیره بقیمت دو لک روپیه نزد زبدهٔ دودمان مصطفوي شاه عباس روانه ساختند و در نامه معذرت این معني که رو آوردن علي مردان خان بدین درگاه براي حبّ دولت و جاه نبود بلکه بسبب حسد پیشگان شرارت سرشت غرض پرست بود و تکلیف مرخص ساختن محمد علي پسر کلان علیمردان خان که در ابتدای شروع تهمت حاسدان حسب الطلب شاه صفي فرستاده بود درج نمودند *

ذکر متوجه شدن حضرت اعلی از دارالسلطنت لاهور به کابل

هیجدهم صفر وسط فروردي از دار السلطنت لاهور رایت ظفر اثر طرف دارالملک کابل بر افراشتند - جعفر خان را صوبه دار پنجاب نمودند و اعظم خان را که التفات خان پسر او مع فوج پدر پیشتر روانه شده بود بسبب ضعف کبرسن روانۀ کشمیر ساختند - داراشکوه را بعلت عارضۀ بدني مع اهلیۀ او در جهانگیر آباد گذاشتند بعد ورود حسن ابدال بنام پادشاه زاده محمد مراد بخش فرمان صادر شد که باعساکر نصرت مآثر پیشتر روانه گردد پادشاه زاده بعد ورود حکم باتفاق امیرالامرا اواخر ربیع‌الاول از پشاور کوچ نمود و چند منزل که طي نمودند امیرالامرا برای پاک نمودن راهها از برف و هموار نمودن کتلهای دشوار گذار و بستن پلها پیشتر مرحله پیما گردید - غره ربیع الثاني پادشاه از آب نیلاب عبور نمودند بعد رسیدن پشاور اگرچه اصل عمارتهاي آنجا که بدستور ایران ساخته بودند خوش ننمودند اما رستهاي بازار را که علیمردان خان موافق دستور اصفهان مسقف ساخته بکمال صفا چهار سوي بازار را بطرح مثمن بغدادي آراسته بود بسیار مرغوب طبع افتاد و فرمودند که نقشۀ نمونۀ آن نزد مکرمت خان ناظم دهلي که اهتمام قلعۀ نواحدات شاه جهان آباد که مفصل بزبان خامه داده خواهد شد بعهدۀ او بود بفرستند - هزار سوار به سعد الله خان اضافه مرحمت شد امام قلي (110) بیگ پسر جمشید بیگ از ایران آمده شرف

---

(110) ن - امام وردي بیگ

اندوز ملازمت گردید پنجهزار روپیه و خلعت و اسپ و فیل و منصب هزاري دوصد سوار عطا فرمودند - و حکم شد که امرا تايساق بلخ پنجم حصهٔ تابين بداغ رسانند - و بسعد الله خان امر نمودند که بمنصبداران نقدی توپخانه و احديان و پيادها سه ماهه پيشکي از سرکار بدهند و جمعي که جاگير دارند بآنها نيز نظر بر چهارم حصه تنخواه نموده نقد برسانند و اگر احيانا منصبدار جاگير نيافته باشد چهار ماهه موافق جاگير از تاريخ داغ پيشگي باو بدهند - و تاکيد فرمودند که سعد الله خان پيشتر رفته تا رسيدن ما زرنقد مساعدت به بندهاي بادشاهي رسانده فارغ سازد *

متلاشيان جاه و منصب غور نمايند که دران عهد چه خير و برکت بود اگر درين عصر خدا نکرده از طرف مهم ايران و توران و هجوم غنيم هفت اقليم خلل عظيم بر خيزد بيچاره منصبداران و جاگير داران که بنام بي نشان گفته مي شوند و از صد نفر يک دو صاحب طالع شايد پارچهٔ نان از منصب و جاگير مي يافته باشند کار باقي همه بفقر و فاقه و گدائي و خفت مي گذرد و آنها که نام نقدي برانها اطلاق شده و يکساله و دو ساله طلب دارند بالفرض که پادشاه برحقيقت حال و فقر و فاقهٔ آنها اطلاع واقعي يافته و نظر برچنان مهم نموده خواهد سه ماهه و چهار ماهه منجملهٔ طلب آنجماعه برسانند و وزرای خدا ترس حق پرست خود متوجه شوند از عدم خزانه و سرانجام نيافتن زر و کثرت منصبداران محال و خيال فاسد است که از عهده برآوردن تمنای چندين سالهٔ سوخته دلان گدا پيشه که نام منصبداري برخود گذاشته اند توانند برآمد *

و مکرر به سعد الله خان فرمودند که اگر احدي از بندهاي پادشاهي بعلت عدم خرج و بار بردار عقب بماند باز خواست روز جزا و این زمان بعهدهٔ آن وزیر بي نظیر خواهد بود و سزاولان پیهم برای آوردن مردم و رساندن زر تنخواه از خزانه تعین نمودند - و باخبار نویسان تاکید فرمودند که روداد بی کم و کاست مي نوشته باشند - میرزا محمد مشهدي که از سادات مشهور و خاندان ذوالاحترام و متولیان امام رضا علیه السلام بود شرف اندوز ملازمت گردیده مورد عنایات گردید - بکابل شرف نزول نموده چند روز در حویلي امیرالامرا تشریف داشته بعد اتمام تعمیر دولت خانه بقلعه تشریف آوردند *

الحال عنان کمیت تیز جلو خامه را بذکر تسخیر بدخشان معطوف می سازد که چون هراول بکتل مسمی بطول که از کتلها قلب آن سرزمین است رسید منهیان خبر آوردند که یک کروه پائین کتل بعضي جا بارتفاع چهار ذراع و در بعضي جا تا بکمر برف دارد سه هزار بیلدار و تبردار و سنگتراش مع محصلان شدید محنت دیده تعین نمودند و چندین هزار مدد گار از دیهات جمع آوردند و سپاه که برای آساني عبور خود دامنها را بکمر زده کمر همت برای برف روبي و برف کوبي بسته بودند با هنرمندان کار شریک کار گشته در دو روز و یک شب که شب و روز با چراغان کار میکردند دو سه ذراع که شتر با بار تواند رفت کوچه بدستور پاک نموده باقي برف را کوبیدند که از بالاي آن لشکر تردد تواند نمود اما باز کار بیل و بیلدار باقي بود و راجه بتهل داس و

اصالت خان که همواه هراول بودند از اسپان فرود آمده بدره درآمده مردم خود را فرمودند که راهها را چنانچه باید صاف نمایند و هر لحظه بدادن انعام ترغیب نموده بکمال خوشدلي از آنها کار گرفته در پاک و صاف نمودن راهها میکوشیدند و خود ها نسبت بنوکران کم قرار برای دلدهي دیگران در برداشتن برف از سپر و دامن زیاده کار میکردند و کار میگرفتند و تا سه پهر در اهتمام صاف نمودن برف اوقات صرف نموده هر دو سردار ها آخر روز از کتل گذشتند روز دیگر بهادر خان مع راجها و جمعي دیگر از بهادران ازان کریوه فرود آمدند و بتفاوت هفته تمام فوجها مع پادشاه زاده عبور نمودند - از غرهٔ جمادی الاولی لغایت هشتم شهر مذکور که آخر ماه خورداد آن سال باشد زیر کتل همه سرداران فوج و مردم اردو بهم پیوستند اما کارخانجات دران هفته نتوانست گذشت - درین اوان خبر مسرت افزا رسید که خسرو خان پسر دویم نذر محمد خان که در بدخشان و قندز می بود بسبب تاخت و تاراج از بکیه که بعد از دست برد اسپ و شتر و گوسفند و غله و تمام ما یعرف خانه برعرض و ناموس مردم آنجا دست تعدي دراز نموده جامع مسجد را سوخته و جمعي از سادات نامي را بقتل آوردند و نذر محمد خان که بحال خود درمانده بود خبر خسرو نتوانست گرفت ناچار بطریق فرار و ایلغار با دوسه هزار خانه دار برآمده که خود را نزد پادشاهزاده رساند درین ضمن محمد صدیق نام نوکر عمدهٔ خسرو خان مع عریضه که مشتمل بر ارادهٔ ملازمت خود فرستاده بود رسید و پادشاه زاده اصالت خان را فرمود که باستقبال رفته بر حقیقت مطلع شده در صورتي که ادعاي او واقعي باشد

مردم همراه و رعایا را آنجا گذاشته خسرو خان را با محمد بدیع پسر
و مخصوصان او براي ملازمت بيارد بعد نزدیک رسیدن امیرالامرا
پیش رفته بالاي اسپ ملاقات نمود بعده که بحضور پادشاه زاده
رسید محمد مراد بخش دو سه قدم استقبال کرده در بغل شفقت
آمیزگرفت و دست اورا گرفته برکنار مسند خودجا داد وباظهار انواع
لطف و دلجوئي و خوش خوئي اشک ملالت و عرق کربت از
چشم و جبین او پاک نمود و یك قبضهٔ جمدهر مرصع و یك
تفوز پارچه و نه اسپ و یک فیل با حوضهٔ نقره از طرف خود و پنجاه
هزار روپیه از طرف پادشاه تواضع نمود و امیرالامرا هفت اسپ و
هفت تفوز پارچه ارسال داشت و بعد تقدیم ضیافت و مهمان
پرستي روانهٔ حضور ساختند - چون نزدیك حضرت اعلی رسید مرحمت
خان را براي مهمانداری و آوردن او تعین فرمودند و همراه او فرمان
عنایت عنوان با چهار اسپ خاصه مع زین طلا و مینا و یك پالکي
و چهار دولي باساز طلا و نقره و بیست تفوز پارچه روانه ساختند و
مرحمت خان نزد خسرو خان رسیده بعد رساندن پیغامهای لطف
آمیز آداب ملازمت و ملاقات را تعلیم و تلقین نمود بعده که داخل
دولت خانه شد بخلوتخانهٔ میمنت آشیانه طلبیده ملازمت فرمودند -
خسرو بعد از تقدیم آداب عنایات پابوس بجا آورد - دست شفقت
برسر و پشت او گذاشته حکم نشستن فرمودند و دل غمدیدهٔ محنت
کشیدهٔ او را بانواع مرهم لطف تداوی نمودند و چارقب طلا دوزي
و جیغه و شمشیر و خنجر مرصع مع پهول کتارهٔ گران بها با دیگر
مرصع آلات عنایت نموده منصب شش هزاري دو هزار سوار و

دو فیل و پنجاه هزار روپیه عطا فرمودند و در حویلي خان دوران کل ما یحتاج کار خانجات از فرش و ظروف مهیا ساخته فرود آوردند *

حاصل کلام فوج پادشاهي کوچ بکوچ طي مراحل مینمودند تا از مکانهای دشوار گذار گذشته بقلعهٔ کهمرد رسیده بعضی قلاع آن حدود را بلا تردد تیغ و سنان بتصرف در آوردند و حارثان یک دو مکان حرکت مذبوحي نموده آخر قرار برفرار دادند - خلیل بیگ را در قلعهٔ کهمرد گذاشتند و قباد نام قلعه دار حصار بعد دست و پا زدن بسیار با پانصد ازبک امان طلبیده باطاعت در آمد - خلیل الله خان و قلیچ خان بعد بتصرف در آوردن قلعها حقیقت بحضور معروض داشتند و ازبکاني که بعد از شنیدن فرار نمودن خسرو خان خود را بقندز رسانده انواع تعدي بحال مال و عیال رعایاي مالگذار باقي مانده می رساندند - از دبدبهٔ رسیدن مواکب کواکب شمار قطارقطار راه فرار اختیار نمودند و بعد از مفتوح شدن قندز چندین هزار رعایای برهنه ستم کشیده که پارچهٔ ستر هم بربدن بعضی نگذاشته بودند شکر مقدم گویان نزد پادشاه زاده آمدند از راه ترحم یک لک خاني و چهار صد درعه پارچهٔ نیمه نمد بآن جماعه مرحمت فرمودند - درین ضمن نامهٔ حضرت اعلی که بطریق پند و نصائح و اثبات تقصیرات به نذر محمد خان نوشته نقل آن نزد پادشاه زاده فرستاده درج نموده بودندکه بعد دریافت مضمون نزد نذر محمد خان روانه نماید رسید - مضمون نامه آنکه مخفي نماند اولا ابتداء تقصیر عمده که ازو سر زده آنست که در ایام شورش سلطنت جنت مکاني تعدي و بیرحمي که ازان مست بادهٔ

غفلت در خرابي ملك و مال و رعاياي سرحد كابل بظهور آمد تا دور آخرت بر صفحهٔ روزگار ثبت خواهد ماند - بعده كه از خواب غفلت بهوش آمده خواست كه از ارسال رسل و رسائل عذر آميز التماس عفو جرائم بميان آرد چون زبان و دل او با هم موافق نبود با وجود اين همه اظهار ندامت وخجالت و ادعاي اطاعت آنچه باو اعلام نموديم در اجراي آن اغماض صريح نمود - چنانچه درباب وقاص حاجي كه پناه بحضرت ما آورده درجرگهٔ بندهاي پادشاهي درآمده بود بعد رسيدن حاجي منصور سفير بزباني پيغام نموديم كه فرزندان و ناموس وقاص حاجي را بلا آفت جاني و مالي روانه حضور سازد و آن بد عاقبت برخلاف آن بعمل آورده چندان كار و عرصهٔ زندگاني بر عيال او تنگ نمود كه منكوحهٔ او با دختر خود را مسموم ساخت - و وقاص حاجي از شنيدن آن بيمار گشته بر بستر غم و غصه همدوش مرگ گرديد - سبحان الله از بزرگي و نجابت ذاتي و رويهٔ خردمندان تا طريقهٔ گمراهان روز ازل اين تفاوت دارد كه در ايامي كه مير خليل الله يزدي با پسر خود ميرميران از شاه عباس آزرده گشته بطريق فرار نزد جنت مكاني آمد و براي طلب اصالت خان و خليل الله خان نبيرهاي خورد سال كه بسبب صغرسن و تفرقهٔ روزگار با خود نتوانست آورد جنت مكاني مصحوب خان عالم بشاه عباس نوشت آن زبدهٔ دودمان مصطفوي بر گزيدهٔ خاندان مرتضوي آنها را با سر انجام ضروري باعزاز تمام روانه ساخت - و اين معني باعث مزيد التيام مودت و وداد گرديد - وهمچنان بعد رو آوردن عليمردان خان باين درگاه كه براي محمد علي پسر كلان او

که نزد شاه ایران بطریق یرغمال بود نوشتیم بلاتوقف روانه نمود * ع *

ببین تفاوت ره از کجا ست تا بکجا

معهذا بخاطر ما رسیده بود که اگر آن شوریده طالع رو بایں جناب آرد باعانت او کوشیده دست شر ظالمان و شریک دولتان او از و کوتاه نموده فوج شایسته برای محافظت بدخشان نزد او فرستیم - الحال هم هیچ نرفته اگر برهنموني طالع قدر عنایات سابق و لاحق ما دانسته رجوع بایں درگاه آرد زیاده بریں ندامت نخواهد کشید و ملک بر ومسلم خواهد ماند والسلام *

امیرالامرا نامه را مصحوب اسحاق بیگ بخشي کابل نزد نذر محمد خان روانه ساخت - چون لشکر بمکان ریگ بوم که سه منزلی سر زمین بلخ است و دوازده کروه نام آب وعلف پیدا نیست رسید اکثر چهار پای لاغر و آدمهاي کم بضاعت شکم پرور هلاک شدند - و نذر محمد خان بعد رسیدن نامه از راه حیل و چاپلوسي باحترام تمام گرفته بعد مطالعه باظهار بشاشت شکر عنایات پادشاه مقابل تقصیرات عظیم خود بزبان آورد و گفت که الحال دانستم که از دست جور پیشگان حق‌ناشناس ناسپاس رهائي خواهم یافت و تمام ملک را باشدّ رضا تسلیم پادشاه‌زادهٔ والاقدر نموده خود را بخدمت پادشاه خطا بخش جرم پذیر خواهم رساند - و بدستگیري آن کعبه و قبلهٔ مقصود زاد و راحلهٔ کعبة الله حاصل نموده روانهٔ بیت الله گردم - و جواب نامه را موقوف باظهار زباني بالمشافههٔ پادشاه زاده داشت - ومحمد اسحاق در ظاهر بر جواب باصواب نذر محمد خان مشغوف گشته چون او را تا رسیدن پادشاه زاده نگاه داشته حقیقت

را معروض داشت اما در باطن ترسان بود که مبادا از غدر ازبکان خونخوار ضرر جاني و مالي باو رسد - و مکرر در عرضه داشت پادشاه زاده التماس زود رسیدن نمود - بعده که پادشاه زاده نزدیک آستانهٔ شاه مردان (111) رسید نذر محمد خان جوجک بیگ نام ازبک معتمد را نزد بادشاه‌زادهٔ فرستاده التماس دو سه روز مهلت درمیان آورد چون پادشاه زاده و امیرالامرا آنرا خدعه و دفعهٔ فراهم آوردن لشکر دانستند آن روز پانزده کروه راه طی نموده دوکروهي بلخ رسیده فرود آمدند و اسحاق بیگ باستقبال آمده آنچه شنیده و دیده بود معروض داشت و بهرام خان و سبحان قلیخان پسران نذر محمد خان باجمعي از امرای خود برآمده وقت نماز مغرب بطریق استقبال بي آنکه از آمدن خود اطلاع دهند داخل اردو شدند - بعده که نزدیک خیمهٔ اصالت خان رسیدند بپادشاهٔ زاده خبر رسید - چون هنوز بسبب قطع مسافت دور و در رسیدن سواري جریده بطریق ایلغار فرش درون خیمه نشده بود پارهٔ درمنزل اصالت خان توقف ورزیدن ضرور گردید بعده که پادشاه زاده طلبید امیرالامرا تا بدر دولت خانه پیشوا رفته اندرون آورده بر سوزني که متصل مسند انداخته بودند اشارهٔ نشستن فرمودند و بعد استفسار احوال کلمه و کلام صحبت القیام بزبان آورده گفتند که بخان بگویند که از پیشگاه جاه و جلال لشکر عدو مال براي امداد و اعانت آن ذوالاقبال و گوشمال بي ادبان خسران مآل تعیین شده که هر گونه امدادي که مطلوب باشد بعمل خواهد آمد -

---

(111) ن - آستانهٔ امام •

و خلعت و خنجر مرصع و اسپان با زین طلا بهر دو برادر و خلعت بهمراهان داده رخصت فرمودند روز دیگر که بیست و هشتم شهر جمادی الاخره سنه هزار و پنجاه و شش باشد پادشاه‌زاده با امیرالامرا و دیگر امیران لشکر بکمال استقلال و جاه و جلال سوار شده رستم خان را با قلیج خان مامور نمود که بقلعهٔ بلخ رفته متعرض حال و احوال نذر محمد خان نشده بضبط مداخل و مخارج و تیمارداری زیردستان و پرداخت حال پر ملال رعایا پردازند - و خود از کنار شهر گذشته بیرون شهر نزول نموده به نذر محمد خان پیغام دادند که مشتاق صحبت گرامی دانسته هرگاه و هرجا دماغ وفا نماید و بهتر دانند آگاهی دهند که استقبال ملاقات نموده مهمان همدیگر باشیم و صحبت داریم - نذر محمد خان دل و حوصله باخته که از عدم قبول مهلت زیاده متوهم و بیدماغ شده بود معهذا چشم آن داشت که پادشاه زاده یکسر بخانهٔ او رفته فرود آید و از باختن عقل استقبال ننموده تهیهٔ ضیافت گرفته بود - از رسیدن پادشاه زاده بدان استعجال و برون فرود آمدن و تعین نمودن امرا برای بندوبست زیاده از سابق بر ملال خاطر پرملال او افزود از روی افسرده خاطر جواب عذرآمیز داد - از انکه طاقت مقابله نداشت عنان حوصله از دست داده قرار عار فرار و گذاشتن مال و عیال بدست خصم برخود داده زن و فرزند را در قلعه باد و پسر باسم بهرام و عبدالرحمن و سه چهار دختر گذاشته شهرت بر آمدن خود بباغ مراد بقصد سرانجام ضیافت داده راز دل با همدمان ظاهر نساخته کمر مرصع که از لعل گران بهاداشت برکمر بسته قدری جواهر و مرصع آلات و اشرفی باظهار پیشکش

نمودن - پادشاه زاده با خود گرفته و در خلوت رفته زره و جامهٔ مکلف بران پوشیده سبحان قلي و قتلق محمد پسران را با چندي از بکان و غلامان پخته کار با خود قسمي که شهرت نیابد گرفته وقت ظهر از خانه برآمده بباغ مراد نارسیده بنامرادي راه فرار اختیار نمود چون پادشاه زاده در نوشتن عریضهٔ مبارک باد و روانه‌نمودن بخدمت پادشاه مصحوب شمس الدین بني مختار مشغول گردید و همه امرا و لشکر در فرح و شادي آنکه بی استعمال تیغ و سنان پای تخت بلخ مفتوح گردید مستغرق بودند - و رستم خان و قلیج خان به نسق ضروري شهر مشغول گردیدند و نذر محمد خان بامردم جز و متفرقه بدان شهرت با سرانجام ضیافت برآمد - و وقتي که مردم پادشاهي خبر دار شدند و بعرض پادشاه زاده رسید از یک پهر زیاده فاصله گذشته بود بادشاه زاده بعد از اطلاع بر غفلت امرا و خود تاسف بسیار خورده بسبب آشوب شهر تازه به‌تسخیر درآمده سوار شدن خود و تعین امراي کلان مصلحت ندانسته بهادر خان را با اصالت خان و گروهي از نوکران رو شناس خود بطریق استعجال بتاکید تمام برای تعاقب او رخصت نمودند - و راجه روپ سنگه و غیره سه سردار راجپوت از راه کارطلبي واظهار فدویت بی آنکه مامور گردند پیش قدم بهادر خان و بهادران دیگر گردیدند - درین آشوب و هنگامهٔ تازه که امراي پادشاهي بضبط اموال آن سر گشته بادیهٔ حیرت چنانچه بایست نتوانستند پرداخت - پارهٔ مال پایمال حادثه و تاراج رفت چه از تاراجیان لشکر و چه از ازبکیهٔ خون آشام شهر تا شام هر چه توانستند و آنچه یافتند بغارت بردند - روز

دویم که مردم معتمد برای گرد آوري مال و زجر و توبیخ مردم لوت مال تعین شدند - و خزانه وجواهرآلات و غیره بتعداد ضبط در آمد جمله دوازده لک روپیه را مرصع آلات و غیره و دو هزار و پانصد اسپ نر و مادیان و سه صد شتر برآمد - غرهٔ جمادي الاخری که روز جشن جلوس سال بیستم بود سکه و خطبه بنام نامي شاه جهان در بلخ زده و خوانده شد *

در شاه جهان نامه درج شده که از امساک و دناءت طبع نذر محمد خان گدا سرشت موافق ضابطهٔ سررشته دار جواهرخانه و توشك خانه و کارخانجات و مکالید صنادیق نزد خود نگاه میداشت و بصحت پیوسته که در ایام استقلال زیاده از هفتاد لک روپیه نقد و مرصع آلات نداشت که از ان جمله پانزده لک روپیه در حادثات سابق بتاراج رفت و قدري که توانست با خود برد •

القصه بهرام و عبدالرحمن پسران نذر محمد خان را با رستم خان نبیرهٔ ولد خسرو که نزد عیال مانده بودند دستگیر ساخته مردم معتبر برسر از واج و دیگر وابستهای او تعین نمودند - مجموع محصول آن دیار در ایام امنیت یک کرور شاهي که بخاني نیز زبان زد است و روپیه را چهار شاهي داد و ستد مي شود بضبط مي آمد از انجمله شصت لک شاهي حاصل بلخ باقي از بدخشان بوده و آخر از نفاق از بکیه و تعدي پسران نذر محمد خان بجاي رسیده بود که از قلعهٔ بلخ برآمدن متعذر مینمود - تا بضبط ملک و لشکرکشي چه رسد اما آنچه از تعدي وظلم او بحال رعایای

ملک خود و ولایت نواح او رسیده مکافات آنرا دید و کشید * ع *

آنرا که چنان کند چنین آید پیش

گویند محصول ولایت ماوراء النهر که سمرقند و بخارا و تاشکند و اورکند و غیره باشد بتقسیم امام قلي خان برادر کلان نذر محمد خان آمده بود باوجود وسعت زیاد با حاصل توران برابر بود اگرچه در ابتدا نذر محمد خان پرداخت و سعي در آبادي ملک نموده در افزوني محصول نسبت بما وراء النهر آنچه بایست کوشید اما آخر موافق روبهٔ سلطان محمد تغلق که تمام ممالک محروسهٔ هندوستان را بتصرف آورده از ظلم و بیداد زود بباد فنا در داد بعمل آورد

* بیت *

اگر بایدت شوکت سروري * دل زیر دستان بدست آوري

اگر بایدت دولت و عزو ناز * باحسان دل دوستان جمع ساز

وجه تسمیهٔ ماوراء النهر که از توران جدا مي نویسند آنست که مابین هردو ولایت آب کلان باسم جیحون که آمون نیز نامند درمیان است دو امیر عمدهٔ آن ملک که دیوان بیگي یعني وزیر و اتالیق که بجاي وکیل مطلق باشد میباشند مواجب آنها از سه لک خاني که مراد از هفتاد هشتاد هزار روپیه باشد زیاده نمی باشد و نوکران عمدهٔ دیگر برین قیاس *

ذکر سوانح سال بیستم از جلوس مطابق

سنه هزار و پنجاه و شش هجري

جشن آغاز سال بیستم جلوس مطابق سنه هزار و پنجاه وشش بآئین لوازم تهنیت فتح موافق سرانجام سفر صورت اتمام گرفت

و درهمان ایام بزم جهان افروز شمس الدین بخي مختار از نزد پادشاهزاده محمد مرادبخش با کلید و مژدهٔ فتح بلخ و فرار نمودن نذر محمد خان بطریق ایلغار رسیده باعث عیش دو بالا گردید - منصور حاجي که سابق از طرف نذر محمد خان نزد حضرت اعلی مورد عنایات گردیده مرخص شده بود و دریغولا حراست یکی از قلعهای سرحد باو تعلق داشت عرضداشت مبارکباد باظهار رسوخیت و طلب قلعه‌دار و ارادهٔ ملازمت خود نوشته بخدمت پادشاه زاده ارسال داشت درجواب نوشتند که تا رسیدن قلعه دار خبر دار باشد بعده حراست آنجا را بسعادت خان نام مقرر ساختند - و منصور حاجی بحضور رسید خلعت مع مرصع آلات و فرمان آفرین و تحسین بنام پادشاهزاده و امیرالامرا صادر فرمودند - سعد الله خان را هزار سوار اضافه مرحمت نمودند - ملا علاء الملک که از علم اختر شناسي بهرهٔ داشت و فتح بلخ را بقید ماه و سال نوشته داده بود باضافهٔ پانصدي مفتخر گردید ٭

کلمهٔ چند از حادثات آوارگي نذر محمد خان و جمعي که تعاقب آن نموده بودند بزبان قلم میدهد - بعده که بهادر خان و اصالت خان مع جمعي از سادات و افغانان و راجپوتیه که برای ظاهر ساختن جوهر جلادت خود بي اذن رفاقت نموده بودند در تعاقب نذر محمد خان همه جا نشان جویان و پاشنه کوبان طي مسافت دشت پروحشت مي نمودند - اما از انکه روزی که بر آمدند هفده هیجده کروه زمین ریگ بوم طی نموده جائي افتادند که در شب تار راه گم کردند و اسپان را علف و جو میسر نیامد و روز

دیگر هم چند انکه راه رفتند نشان از جاده وآب نیافتند اسپان مانده شدند و سواران را طاقت ره نوردی نماند و راجپوتان که از آمدن خود در دل پشیمان گشته بودند در ظاهر بتقاضای غیرت قدم از همراهان عقب نمی گذاشتند و از ملاحظهٔ انتشار و نمودار گردیدن ازبکیه شب و روز آرام خورد و خواب برآنها حرام گشته بود و از شدت گرما که آتش از آسمان می بارید و آب نایاب بود بکمال حرج و تصدیع دست از تعاقب بر نمی داشتند - و بهیئت مجموعي بادیه نوردی میذمودند - تا آنکه باثر آبادي رسیده خبر شنیدند که قریب ده هزار ازبك با نذر محمد خان فراهم آمده بودند چون از جمله صحرا نشینان اکثر از ملاحظهٔ تاراج رفتن مال و عیال که همراه گرفته رفاقت نموده بودند آخر از شنیدن نزدیک رسیدن فوج هندوستان با مال و عیال که باخود برداشته بودند از نذر محمد خان جدا شده رو بغارها و کوههای قلب گذاشتند - الحال قریب چهار هزار سوار برفاقت دیوان بیگي واتالیق و ابراهیم بکاول و محمد امین کتاب دار باالوماندہ اند و از شنیدن رسیدن فوج مستعد کارزار گشته اند - بعده که مبارزان صحرا نورد و بادیه نوردان شیر نبرد نزدیک بفوج نذر محمد خان رسیدند - از بکیه یکبارگي نمودار شده بخانهٔ کمان در آمدند - و ازین طرف نیز صدای داروگیر بلند گردید - و شروع بسر دادن بان وتفنگ نمودند - و از غرش بانهای آتش فشان و باریدن گولهٔ جان ستان تزلزل تمام در فوج از بکیه راه یافت - و بعد کشته شدن جمعي از هردو طرف نذر محمد خان هزیمت خورد - بعضي از بکان که در جنگ بگریز و بزدن تیر باز گشت جرأت مي نمودند قتیل و اسیر گردیدند -

و بسیاری زخمی گشته و نگشته ترك رفاقت نمودند - و آن سرگشتهٔ بادیهٔ حیرت باچند نفر که رفیق شفیق روز بیکسي او مانده بودند مع غلامان که مجموع بهزار کس نمیرسیدند عنان مراجعت طرف اندجان معطوف داشت - و بعضي مفسده پیشگان واقعه طلب در چنان وقت آشوب سبحانقلي خان را از نذر محمد خان جدا ساخته باخودگرفته جانب بخارا گریختند و فوج پادشاهي تاآخر روز تعاقب نموده شب در هشترخان(112) فرودآمدند و اسپ و شتر وگوسفند بسیار مع اقمشه که ازبکان تاراج نموده در وقت فرار باخود گرفته بودند و باز در راهها که عرصه بر آنها تنگ میگردید مي انداختند فراهم آوردند - آن شب از طرف شیر و گوشت و رخت خواب تنعم نمودند و از آنجا جرأت پیش رفتن درخود نیافته حقیقت را معروض داشتند - بعد عرض رسیدن مورد عنایات گردیده مامور بمراجعت نمودن گشتند - درین آوان چون پادشاه زاده خلیل الله خان را نیز با فوج گران بسرداري کل افواج سابق و حال پادشاهي برای تعاقب نذر محمد خان تعین نموده بود از شنیدن هزیمت یافتن نذر محمد خان و ارادهٔ معاودت فوج سابق که درین ضمن از تسلط و اختیار زیاد علیمردان خان و ناخوش آمدن وضع و آب و هوای آن ملک و رهنموني بعضي هوا خواهان نا عاقبت اندیش دل بادشاه زاده از ماندن آن ولایت کشید حکم برای مراجعت خلیل الله خان فرستاده بحضور عرضداشت نمود که این غلام امیدوار است که

---

(112) ن - شیرخان •

سرداري اين ملک نو مفتوح و فوج بديگري مقرر شود بنده را طلب حضور نمايند - بعد عرض برخاطر پادشاه گراني نمود - درجواب فرمان صادر شد که قبل از فتح بر زبان ما گذشته بود که هرگاه از فضل واهب بی منت ملک بلخ و بدخشان بتسخير در آيد بآن نور چشم عنايت خواهم نمود - الحال که از عنايت ايزد متعال آرزوي ديرينهٔ اين خاندان برآمده هنوز که نسق قلعجات و آبادي ملک ويران گشته و تسلي رعاياي دل شکسته و تعيين حکام و اهتمام تهانه بندي صورت نگرفته اين ارادهٔ بيجا باعث زياده افسرده ساختن دلهاي تباه رعايا و سپاه و همه سکنهٔ آنجا خواهد گرديد - خصوص چغتهٔ اخلاص آثار که از مدت قرنها بدعا از خدا اين آرزوي دل مي خواستند نهايت ملول خاطر خواهند گشت صلاح دولت درين است که چند گاه بعيش و عشرت در انجا فرمان فرمائي نمايد - باوجود رسيدن اين جواب عنايت آمير عتاب اثر پادشاهزاده راضی بماندن آنجا نگشته مکرر استعفا نوشت - بلکه قبل از رسيدن جواب استعفا خليل الله خان را بلخ سپرده پيشخانه را بيرون زدن فرمود - از ظهور اين نافرماني نهايت باعث مزيد گراني خاطر پادشاه گرديد - و پادشاه زاده را بتغيير منصب و جاگير معاتب ساختند - و سعدالله خان را فرمودند که بتعجيل تمام خود را رسانيده اگر تواند پادشاه زاده را به پيغام نصيحت آميز معقول ساخته از راه خطا بشاهراه هدايت باز آرد - ودر صورتيکه داند حرف شنو نيست اصلا بديدن او نرفته امرا را نيز از مجراي او ممنوع سازد - و در تسلي و جذب قلوب شرفا و اعيان آن ديار کوشيده رعايا را استمالت نموده از دست اندازي

زبر دستان مامون سازد - و بهادر خان داود زئي را براي تاديب
زبر دستان و حراست مال گذاران و اصالت خان را براي پرداخت
و نسق مالي در بلخ مستقل ساخته بمبالغه از زبان ما ارشاد نماید
که نظر بر آباد ساختن ملک و پرداخت رعایا هردو باتفاق
بي نفاق در سرانجام کارها کوشند و اگر نجابت خان که في الحقیقت
وارث ملك است خواهش حکومت و ماندن آن ولایت داشته
باشد باختیار او واگذارد - و رستم خان را باندجو (113) و قلیچ را
ببدخشان مقرر سازد و از بندهاي معتبر برکان لعل برگمارد -
و برعایا آنچه تقاوي مطلوب باشد داده در آبادي ملک و یران
کوشد - و سه ماهه بمنصبداران و احدیان پیشگي رسانده سرگرم
جان فشاني سازد - و دیگر نصائح و ارشاد براي جاري ساختن سکهٔ روپیه
و برانداختن رواج شاهي و غیره نمودند - وفرمودند که حقیقت را پیهم
برنگارد - و منصور حاجي همان روز که آمده ملازمت نمود بمنصب
دو هزاري هزار سوار و به صدارت بلخ سرافراز گردید - بامیرالامرا حکم
رفت که بعد رسیدن علامي سعدالله خان ببلخ خود را بقندز براي
تنبیه از بکان رسانده بعد گوشمال دادن آن بدسگالان بکابل تعلقهٔ صوبهٔ خود
مراجعت نماید - و بیست و پنج لک روپیه براي سپاه متعینهٔ بلخ
روانه نمودند - و سعد الله خان خودرا به پانزده روز به بلخ رساند - اول
پادشاه زاده را پیغام نصیحت آمیز رسانید چون مفید نیفتاد بامرا
حکم رساند که بخانه و بمجراي پادشاه زاده نروند - ودر همه باب موافق

---

(113) ن - اندخو *

حکم کار فرما گردید - و در اجراي سکهٔ روپیه و اشرفي و برانداختن رواج خاني که از مس مغشوش مسکوک مي ساختند و بوزن نقره داد و ستدمي نمودند بموجب حکم تاکید تهدید آمیز بسیار بکار برد - و همگي بیست و پنجروز در انجا مانده آنچه ازان مجموعهٔ کمالات و کارداني موافق ارشاد حضور پرداخت ملك و گرد آوري رعاياي متفرقه بظهور آمده بتفصیل آن قلم را رنجه داشتن بطول کلام منجرميگردد - و راجه روپ سنگه را که پادشاه‌زاده در قندز گذاشته بود و جمعي از قوم ازبکان که بالمانیان زبان زد بودند باراده گذشتن از آب آمون که سدراه آن طائفهٔ بدمعاش همان آب است بر راجه هجوم آوردند و راجه در مقابل آنها تردد نمایان نموده باوجود بکار آمدن مردم بسیار و مکرر غالب و مغلوب گردیدن طرفین که محاربات صعب اتفاق افتاد هربار آنجماعه را هزیمت داده تا رسیدن امیر الامرا که بموجب حکم خود را رسانده بتادیب آن گروه بد عاقبت پرداخت کار زار هاي رستمانه از راجه بظهور آمد - و در کولاب نیز خطبه بنام شاه جهان صاحبقران ثاني خواندند - و طرف اندجو نائرهٔ فساد المانیان خون خوار مردم آزار بلند گردید - و بآب شمشیر آبدار بهادران رزم جو فرونشست - آنچه درایام شورش فساد ازبکیه و المانیان بدنهاد دون نژاد دران ضلع روداد در شاه جهان نامه درج است - اگر بتحریر عشر عشیر آن پردازد سر رشتهٔ اختصار از انتظام مي افتد - حاصل کلام از طرفین کوشش و کشش بسیار بروي کار آمد - و چندین هزار المانیان زیر تیغ آمدند - و آن بد نژادان نیز در خون ریزي کمي ننمودند . و پادشاه زاده بحضور روانه گردید *

بعده بعرض رسید که نذر محمد خان بایران رو آورده میر عزیز نام را
که سابق نزد نذر محمد خان بسفارت رفته بود مع نامهٔ شفقت آمیز
مملو از نصائح انشا کردهٔ سعد الله خان نزد آن ره نورد بادیهٔ ناکامي
روانه ساختند حاصل مضمون آنکه اگرچه ارادهٔ لشکر فرستادن ما بآن
دیار بجز آن نبود که از بکان فتنه جو و المانیان زشت خو را که در
همه اکناف و اطراف بلاد عالم از رویهٔ ناهنجاري و جور و خون خواري
و ظلم و بیداد آن گروه پناه بجبار حقیقي مي جویند تنبیه نموده آن
دیار موروثي آن فرزندهٔ مسند عزو تمکین را با وجود ظهور تقصیرات
بروي بحال داشته فوجي براى امداد و اعانت او در بدخشان
گذاشته پاي تخت خود را مراجعت نمائیم - اما آن عقل و هوش
باخته برهنمائي بدخواهان و محض وهم مرحله پیماي آن سمت گشته
و فرزندان و عیال و ناموس خود را اینجا گذاشته اگر یکي از معتمدان
خود را روانه نماید آن حجله نشینان سراچه عصمت را باحتیاط
سرانجام راه نموده همراه او روانه سازد - و الا وجه معاش درخور حالت
هر یکي مقرر نماید - و در ظل عاطفت خود نگاه دارد - بعد ازانکه میر
عزیز از راه فرات داخل سرحد عراق گردید و شنید که او بصفاهان
رسید خود را مع مکتوب جان نثار خان ایلچي که نزد شاه میرفت
باصفهان رساند - آنجا رسیده خبر شنید که نذر محمد خان از سودا
مزاجي چون بخت خود باز بطرف خراسان براه فرات برگشته - میر
عزیز خواست او نیز مراجعت نماید - شاه عباس اطلاع یافته مانع
آمده فرمود که اغلب نذر محمد خان از راه جنون و آشفته دماغي
که علاوه حال او گشته با او سلوک معقول ننماید - بهتر آنست که

تا رسیدن جان نثار خان در انجا مانده حقیقت بحضور بر نگارد و موافق حکم که رسد بعمل آرد - بعد رسیدن عریضهٔ میر عزیز مصلحت شاه ایران پسند راي صائب افتاد و حکم مراجعت میر عزیز صادر گردید - بیست وپنج لك روپیه نزد شاه بیگ خان قلعه‌دارغور روانه ساختند که بابیست و پنج لک روپیهٔ سابق بسپاه رساند - پادشاه‌زاده محمد مراد بخش بعد رسیدن حضور از داخل شدن کابل و ملازمت ممنوع گردید - و حکم شد که بعد کوچ رایات به پیشاور رفته اقامت نماید - خلیل الله خان و دیگر بنده‌هاي پادشاهي متعلقان نذر محمد خان را بحضور آوردند - روز دیگر بهرام و عبد الرحمن هردو پسر و رستم خان پسرخسرو را بملازمت مشرف فرموده بهرام را بعطاي خلعت و چارقب زردوزي و جیغه و خنجر مرصع و پهول کتاره و دو اسپ خاصه و فیل و منصب پنجهزاري هزارسوار ویک لک شاهي مفتخر ساختند - عبدالرحمن و رستم را نیز بانواع عنایات نواخته بسبب صغر سن صد روپیه یومیهٔ هریک مقرر فرمودند - و براي تربیت به پادشاه‌زاده دارا شکوه سپردند و زوجه ودختران نذر محمد خان را بیگم صاحب نزد خود طلبیده بلطف بي پایان گرد کربت از چهرهٔ آنها رفته هریك را خلعت و زیور عطا فرموده براي هرکدام مکان و یومیه مقرر نموده دلاسا نمودند - و فرمودند که هرجا که نذر محمد خان باشد شماها را خواهم رساند - و فرمان طلب پادشاه زاده محمد شجاع از بنگالا و محمد اورنگ زیب از احمد آباد به یلغار فرستاده بتاکید طلبیدند و صوبهٔ بنگالا باعتماد خان صوبه دار بهار ضمیمه ساختند و صوبهٔ گجرات به شایسته خان مقرر فرمودند و شه نواز

خان را از تغییر شایسته خان صوبهٔ مالوا داده سرکار جونپور از تغییر شه نواز خان بمیرزا حسن صفوي عطا فرمودند - سعد الله خان از بلخ یلغار نموده آمده ملازمت نموده باضافهٔ هزار سوار که از اصل و اضافه شش هزاری پنج هزار سوار باشد مفتخر گردید *

نهم شعبان از دار الملك کابل بدار السلطنت لاهور متوجه شده پسران و متوسلان نذر محمد خان را پیشتر روانه ساختند - به سعد الله خان فرمودند که نامهٔ اتحاد بیان مبني بر ذکر فتح بلخ و بدخشان بشاه عباس بر نگارد - و یک قبضهٔ شمشیر مرصع مع پرتلهٔ گران بها و خنجر مرصع بابت ضبط اموال نذر محمد خان که از جملهٔ مرصع آلات و جواهرخانهٔ او همان ضرورةً قابل ارسال بود و آنهم اصل از جملهٔ فرستادهای شاه جهان بوده بطریق شگون نشان ولایت تازه مفتوح گشته مصحوب ارسلان بیگ روانهٔ ایران ساختند - فقرهٔ چند منجملهٔ مضمون آن نامه بنگارش می آید *

چون درین هنگام سعادت انجام بمسامع حقائق مجامع رسید که فرقهٔ طاغیهٔ خاطیهٔ ازبکیه در بلخ و بدخشان سر از گریبان عصیان بر آورده چشم از باز پرس روز معاد و سطوت رب العباد پوشیده دست باطل پرست از آستین جور و جفا برآورده پا از جادهٔ انقیاد والي خود بیرون نهاده کار برو تنگ ساخته مصدر اداهاي ناهنجار و بي اعتدالي دور از کار گشته اند - و ضعفاي آن اماکن و غرباي آن مساکن پا مال حوادث و دستخوش وقائع گردیده و عرض و ناموس مسلمین بباد فتنه رفته و امن و امان بالکل منعدم گشته و کار بجاي رسیده که از سادات اهل بیت نبوت که

قرة العين رسالتند و بضعهٔ بتول زهرا و فلذهٔ بطحا که محبت
ایشان اجر تبلیغ اوامر و نواهي و مزد ابلاغ احکام الهي است جمعي
کثیر و غفیر بقتل رسیدند تا بدیگران چه رسد - ازانجا که باقتضاي
حمیت دین مبین و حمایت ملت متین و ترحم بحال مسلمین
نصاب مکنت و شکر نعمت قدرت که ایزد بیهمال و دادار بیمثال
بفضل کامل و لطف شامل باین مشمول عنایت خود آرزاني
داشته و داد دهي مظلومان و فریاد رسي ستم رسیدگان بر ذمهٔ
همت والا فطرت علیا لازم و متحتم است عنان نیت حق طویت
و عزیمت حقیقت سریرت هیچدهم شهر صفر ختم الله بالخیر و
الظفر از نوزدهم سال جلوس میمنت مانوس بهمعناني ظفر و
همرکابي نصرت از دار السلطنت لاهور بصوب مقر دولت و اقبال
دار الملک مجد و اجلال کابل معطوف و مصروف گشت و اواخر
ربیع الثاني بمبارکي و نصرت قرین فتح و فیروزي گردیده دار الملک
مسطور از پرتو ماهیچهٔ اعلام لامعه فروغ تازه یافت - ازانجاکه لشکرگران
بیکران در خور این دولت روز افزون خدا داد و سرانجام فرا خور
این شوکت ابد پیوند ازل بنیاد از توپخانهٔ سنگین و خزانهٔ خارج
از قیاس و تخمین بسرداري فرزند سعادتمند کامگار مؤید منصور
بختیار قرهٔ باصرهٔ دولت غرهٔ ناصیهٔ حشمت نور حدیقهٔ شوکت
ثمرهٔ دوحهٔ جلادت پادشاه زاده محمد مراد بخش تعین فرمودیم
با آنکه راهها از کثرت نشیب و فراز جبال و درههاي بیمناک و
بسیاري کریوه و مغاک دشوار گذار بود در گذر طول برف بمرتبهٔ که
نظر تند در عبور آن کندي مي نمود بیلداران چابک دست و گوله

اندازان چالاک و چست مع مبارزان نصرت شعار جلادت کیش
و مجاهدان فیروزي آثار سبقت اندیش که جانبازي در راه خدیو
حقیقي و خداوند مجازي سرمایهٔ حصول سعادت نشأتین دانند و
معرکهٔ رزم را در تقدیم خدمت ولي نعمت محفل بزم شناشند
راهي را که چون صراط باریک بنیاد ودقیق بود خبرنکرده و انتظار نبرده
برف را بجمدهر وخنجر کندیدند و بدست و سپر و دامن برداشتند و
داخل ملک ولایت بدخشان گشتند - و خسرو سلطان خلف نذر محمد
خان التجا باین درگاه آسمان جاه که پناه عالمیان است آورد - چنانچه
امروز درین حضرت بانواع عنایات و خصوصیات کامیاب است - و
لشکر ظفراثر قلعهٔ قندز را که حاکم نشین بود و قلعهٔ کهمرد را سر
سواري مفتوح ساختند و قلعه داران اسیر گردیدند - و دیگر قلاع و
بقاع مملکت مسطور نیز بتصرف اولیاي دولت قاهره در آمد
پادشاهزادهٔ عالیقدر بعد از فتح ولایت بدخشان بسرعت تمام متوجه
بلخ گردید از بکیه تاب صدمات شیران بیشهٔ وغا نیاورده از جمیع
اطراف رو بسپرد وادي فرار گشته آنروي آب آمون رفتند - نذر محمد
خان که نه راي ستیز و نه طاقت محصون گردیدن داشت درحینی
که پادشاه زاده با عساکر فیروزی اثر بنواحي بلخ رسید پسران خود
را برسم پذیرهٔ آن نو باوهٔ بوستان سلطنت با مکتوب مشتمل برخواهش
طواف حرمین شریفین فرستاده و آن والا گهر بآئین پسندیده سلوک
نموده به تسلي و دلدهي و دلداري کوشیده آنها را رخصت
انصراف پیش پدر داد - اما فرداي آن که حوالی شهر بلخ مضرب
خیام نصرت گردید خان از استیلاي وهم و توهمات بلاجا تمام عیال

و اطفال و مال و منال اندوختهٔ مدة العمر گذاشته و سبحانقلي و قتلق پسران را که دران وقت حاضر بودند همراه گرفته دیگرانرا بجهت عدم حضور گذاشته و اطلاع نداده سراسیمه وار با معدود چند از بلخ برآمده رو بدان آستان آورده - پیداست که آن نقاوهٔ دودمان اصلاب طیبین و سلالهٔ اسلاف طاهرین چنانچه مهین برادرش را باعزاز رخصت حرمین شریفین نموده بودند خان مشقت دیدهٔ تعب کشیده را نیز که خواهان این سعادت است باحترام تمام دستوري طواف اماکن متبرکه خواهند داد - هزار شکر کار ساز بنده نواز که تدبیرات این نیازمند درگاه را بتقدیرات خویش موافقت بخشید - الله تعالي چنانچهٔ این فتح نمایان را که کارنامهٔ پادشاهان روزگار است برین نیازمند مبارک گردانید فتح سمرقند و بخارا را نیز نصیب گرداند آمین رب العالمین *

بعد رخصت ارسلان بیگ کوچ بکوچ متوجه دارالسلطنت شدند - مبلغ ده لک روپیه روانهٔ غوربند نمودند - اوائل رمضان از آب نیلاب عبور واقع شد - محمد محسن کرماني که از ملازمان عمدهٔ جاني خان قورچي باشي ایران بود بعد از قتل جاني خان از اصفهان آمده ملازمت نمود - بعطاي شش هزار روپیه و خلعت و اسپ سرافرزي یافت - مبلغ بیست لک روپیه روانهٔ کابل ساختند - اعظم خان که بموجب حکم درکشمیر مانده بود آمده ملازمت نمود - وسط شوال بحوالي دارالسلطنت نزول واقع شد پنجاه هزار روپیه بخسرو و بهرام و بیست و پنجهزار روپیه بدیگر پسران نذر محمد خان مرحمت نمودند - و یک فیل با زین نقره و ده هزار روپیه بمحمد بدیع پسر

خسرو عنایت فرمودند - پادشاهزاده محمد مراد بخش را که از منصب دوازده هزاري ده هزار سوار معزول فرموده بودند بکمي هفت هزار سوار بحال نمودند - شکر النسا بیگم عمهٔ حضرت از اکبرآباد براي تهنیت فتح بلخ رسیده لعل قیمت چهل هزار روپیه گذرانده لک روپیه باو انعام نمودند - پادشاهزاده محمد اورنگ زیب از احمدآباد رسیده ملازمت نمود و بعطاي ولایت بلخ و بدخشان از اصل و اضافهٔ بمنصب دوازده هزاري ده هزار سوار که هشت هزار سوار دو اسپه سه اسپه باشد و خلعت و دو تسبیح مروارید و لعل و زمرد و شمشیر خاصه و دو اسپ از طویلهٔ خاص بازین طلا و مینا مع دویست اسپ از طویلهٔ دویم و دو فیل با ساز نقره و پنج لک روپیه نقد مفتخر ساخته - وسط محرم مرخص نموده فرمودند که به پیشاور رفته ایام نوروز بگذارند و در ماه اردی بهشت از آنجا روانهٔ بلخ گردد - بعرض رسید که راجه راي سنگه و غیره جمعي بیحکم از بلخ سر خاسته آمده اند حکم شد که نگذارند که از آب اتک فرود آیند - و پادشاه زاده باخود ببرد - سید منصور ولد سید خان جهان را که مغضوب و محبوس بود بالتماس پادشاه زاده محمد اورنگ زیب خلاص نموده فرمودند که پادشاه زاده در سرکار خود نگهدارد - مبلغ پنجاه لک روپیه براي مدد خرچ سپاه بلخ روانهٔ پیشاور نموده تاکید فرمودند که قبل از رسیدن پادشاه زاده با جمعیت شایسته از کتلها بگذرانند - بتعداد امرائي که همراه پادشاه زاده بعد یافتن اضافه و انعامات مقرر شدند نپرداخته بتحریر دیگر مدعامي پردازد - سي هزار روپیه بمستحقان قحط دیده رساندند - پادشاه زاده محمد شجاع را تا رسیده هزار سوار

اضافه دادند - سعد الله خان دو لک روپیه را جواهر و لک روپیه را دیگر اجناس گذراند از جملهٔ آن جواهر لك روپیه قبول افتاد - میرزا محمد مشهدي را منصب هزار پانصدي چهار صد سوار عنایت فرمودند •

• محار باتي که میان منصوبان پادشاهي و ازبکیه گذشته چون شرح آن طول کلام دارد مجملي بتحریر آن مي پردازد - مکرر حقیقت فساد عبد العزیز خان پسر نذر محمد خان بعرض رسید که براي تسخیر بلخ از مور و ملخ زیاد لشکر فراهم آورده و ازبکیه و المانیان که سیوم و چهارم حصه ان علوفه دار باقي لوت (114) خونخوار مردم آزار از اطراف جمع نموده قابو طلب است و المانیان دد سیرت بر سر قلعه‌دار ان تازه به‌تسخیر درآمده وقت بیوقت تاخته و غافل ریخته جمع کثیر را بقتل آورده نزدیك بود که قلعهارا باز بتصرف در آرند - سعادت خان خبر یافته بگوشمال آن جماعهٔ بدسگال خود را رسانده و دیگر آنچه از تعدي و ضرر جاني و مالي آن گروه شقاوت پژوه بحال رعایا بل بامرای آن ضلع رسیده از ملاحظهٔ اطناب سخن بتحریر آن نمي پردازد - اما کلمهٔ چند از حسب و نسب و افعال و اطوار آن قوم بدسگال مي نگارد - گویند المانیان فرقهٔ اند از قزاقان از بکیه که خوراك و پوشاك و زیست و کردار آن طائفهٔ ناهنجار باطوار آدم نمیماند جمعي اند از نسناس صورتان حق ناشناس که دائم کار آن جماعهٔ دد نژاد بدنهاد اندوختن مال و زر و

---

(114) ن - و المانیان علوفه دار و لوت مار خونخوار الخ

وبال است و همیشه شیوهٔ این طائفهٔ ضلالت پیشه خونریزی و فتنه انگیزی و راه بیداد سپردن و اندوختهٔ هر که بدست آید بطریق سفاکی و بیباکی بدستور قطاع الطریق بدست آوردن و وجه معاش مخصوص ازان کسب حلال بهمرساندن است - و برای یغمای یابوی نیم مرده چندین بهادر خون آشام بر همدیگر سبقت نموده برقتل یکدیگر مبادرت نمودن سرمایهٔ اعتبار و فخر خود میدانند در جنگ صف باندک غلبه پشت بحریف داده کار بتیر باز گشت زدن رسانده رو بگریز آوردن از جملهٔ صفات شجاعت می شمارند و در سفرها که بقصد غارت مسافت بعیده را در یک دو روز طی می نمایند محتاج خیمه و دیگر مایحتاج سفر نیستند زیر چادر کهنه چندین نفر اعیان شان گذر فراغت می توانند نمود - بهترین غذای شان خون اسپ و قمیز ترش و تلقان جو است اگر پارچهٔ گوشت بو گرفته یا چار پای نیم مرده بدست آید بدان تنعم می نمایند و اسپان آنها مثل خود شان سخت جانند که گاه گاه بخوردن کاه و جو که بغنیمت یابند قناعت نموده چهل و پنجاه کروه می دوند و از آب آمو که دریای خون خوار آدم رباست بسرعت هرچه تمام‌تر گذشتن کار بازیچهٔ سرسری دانند - بسیار شده که روز ده بار ازان آب عبور نموده تاخت آورده‌اند - باقی اوصاف شان در شاه جهان‌نامه مفصل درج است - حاصل کلام پادشاه اواخر صفر المظفر بهمعنانی ظفر و نصرت دفعه سیوم از دارالسلطنت متوجه دارالملک کابل شدند - سید منصور پسر سید خان جهان را قلعه‌دار دارالسلطنت ساختند و پسران و وابستگان نذر محمد خان را با دارا شکوه که بسبب عارضهٔ

اهلیه رفاقت نتوانست نمود در لاهور گذاشتند - بعرض رسید که حکیم تقرب خان نود سال از مرحلهٔ عمر طی نموده جان بجان آفرین سپرد - حکیم داود را خطاب تقرب خان عنایت فرمودند - سعید خان ظفر جنگ را بعنایات مفتخر ساخته مع پسران و توابعان نزد شاهزاده محمد اورنگ زیب بتاکید رخصت فرمودند - از سوانح تازهٔ بلخ فساد المانیان معروض گردید که چند هزار نفر بر سر اوگر سین کهچواهه تهانه دار نواح آن ضلع آخرشب رسیدند اوگر سین بتهیهٔ سامان جنگ کمر بسته آدم جلد پیش ناظم بلخ روانه نمود و تا رسیدن کومک بمقابله ومقاتلهٔ آن جماعه پرداخت و تا سه روز کار زار صعب روي داد و جمعي از راجپوتان و بندهاي بادشاهي بکار آمدند و از آنها نیز مردم بسیار کشته گردیدند درین ضمن فوج فرستادهٔ بهادر خان بکومك رسید و المانیان رو بفرار گذاشته خود را بنواح بلخ رسانده تا خبردار شدن و فوج تعین نمودن بهادر خان اسپ و شتر و گوسفند بسیار فراهم آورده روانه شدند - بعد تفاوت چهار و نیم پهر فوج تعین کردهٔ بهادر خان بسرداري نیك نام خان که با دو هزار سوار تعاقب نموده بود رسید بعد مقابله جمعي ازان گروه طعمهٔ تیغ و تیر و سنان گشته باقي رو بفرار آوردند - نیك نام خان که غنائم بسیار از آنها بدست آورده بود بسبب مانده شدن اسپان و چارپایان که از غارت بدست آمده بود و حائل شدن تاریکي شب بعد هزیمت دادن آن جماعه دران مکان فرود آمد - المانیان اطلاع یافته چون زحل رجعت نموده و با بخت برگشتهٔ خود یک و نیم پهر شب گذشته بود که بر سر نیک نام خان رسیدند -

مبارزان شیر شکار مقابل کارزار خصم بدکردار پا قائم نموده پروانه وار خود را بران گروه نابکار زدند و شرط جانبازي برروي کار آوردند و جمعي از هردو طرف کشته و زخمي شدند - آخر کار المانیان ره نورد فرار گشتند - بعده که چادر سیاه حجاب شب از میان برداشته گردید از جملهٔ کشتگان آن قوم ظاهر شد که نظر بیگ از سرگروهان معتبر آن گروه که در خدمت پادشاه زاده آمده در جرگهٔ بندهاي پادشاهي داخل شده بود باز وقت قابو بقوم خود پیوسته باصل کار خود مي پرداخت در آن میان کشته گردید و سر او را بریده آورده بدروازهٔ بلخ آویختند - همچنان در حوالي بدخشان جمعي از المانیان خود را رسانده مواشي و چارپاي بسیار رعایا و سپاه از چراگاه گرفته راهي گشته بودند خنجر خان حارس بدخشان خود را رسانده بعد دار و گیر مردانه و تردد رستمانه بران گروه غالب آمده بسیاري را بقتل رسانده مواشي را برگرداند ٭

دیگر از سوانح قابل تحریر جنگ قلیج خان قلعه دار بدخشان است که با دوازده هزار سوار المانیان رو داده و چند روز نائرهٔ کارزار اشتعال داشت و کار بجائي رسید که نزدیک بود که قلعهٔ بدخشان بتصرف آنها در آید ابو الحسن و راجه راجروپ از قندز بمدد رسیده با همراهان قلیج خان داد جانبازي دادند و جمع کثیر همراه محمد مراد داروغه و محمد زمان مشرف توپخانه و بعضي راجپوتیه بکار آمدند - و اسپان قلیج خان که براي خوید بیرون قلعه بسته بودند و فرصت اندرون بردن نیافتند بدست تاراجیان افتاد و ایام محاصره بامتداد کشید - تفصیل آن خالي از طول کلام ملالت اثر نیست

حاصل سخن تا دو هفته سپاه اندرون و بیرون فرصت دم آب آشامید نداشتند و هر روز جمعی از هر دو طرف کشته می شدند تا آنکه سرداران آن جماعه از راه حیل و غدر از ملاحظهٔ رسیدن فوج دیگر بمدد بلابه و مداحي پیش آمده پیغام صلح بمیان آوردند - درین ضمن باران بشدت باریدن گرفت و تردد توپ و تفنگ درمیان نماند و آنها خیره شده به پیکار زور آوردند و آبي که بشهر می آمد بریدند و کار بر محصوران بسیار تنگ گردید - اما بهادران رزم آزموده کارزار دیده دل از دست نداده دست از کارزار و تردد باز نداشتند - تاآنکه از اطراف کومك بادشاهي رسید و مفسدان بدمآل رو بفرار آوردند ه

دیگر از جملهٔ سوانحي که در غور بر شاه بیگ خان دو باره رو داده وبتحریک خواجه کلان و قاضي تیمور که از اعیان غور بودند و با مخالفان باقامه و پیغام همداستان شده فوج برسر شاه بیگ خان طلبیدند و بخیهٔ آنها بر روي کار افتاد و آخر همهٔ آنها بمکافات روبکار خود رسیدند - و دیگر مکروهات که بفوجها و بندهای بادشاهي رسیده اگر بذکر آن پردازد از سررشتهٔ سخن دور مي افتد لهذا بتحریر باقي احوال نذر محمد خان عنان خامه را معطوف میسازد ه

چون نذر محمد خان همراه قتلق پسر وچندي از ازبکان و غلامان رو بایران آورد قاسم پسر خسرو نبیرهٔ نذر محمد خان با چند امیر مثل یادگار قلي و عاشور قلي و غیره دوازده نفر سردار و سهصد سوار در راه بدو پیوستند بهمراهي آنها به بلدهٔ حاکم نشین مرو رسیده هفتهٔ آنجا توقف ورزیده ازانجا خود را بمشهد مقدس رسانده

یازده روز مقام نموده چون دید که موافق چشمداشت از طرف شاه
ایران طریقهٔ استقبال و مهمان پرسي که با برادر کلان او نموده بودند
در بارهٔ او بظهور نیامد خواست برگردد - مرتضي قلي خان ناظم مشهد
اطلاع یافته جمعي از قزلباش را فرستاده درخانهٔ او کشک نشاند لهذا
خجل زده و ناچار گشته راه صفاهان اختیار نموده چون به بسطام
تعلقهٔ عراق رسید شاه عباس محمد علي بیگ را که سابق بسفارت
هندوستان آمده بود بمهمان داري او مع نقد و جنس روانه نمود -
بعد رسیدن محمد علي بیگ از راه کاشان نزدیک اصفهان رسید شاه
خلیفه سلطان را که از پادشاه زادهای مازندران و وزیر و داماد
شاه مي شد باستقبال فرستاد و فرمود که موافق رویهٔ مهمان نوازي
یک کروه پانداز اول پارچهٔ رنگین و چهینت بعده قطني و دارائی
و نیلک و مشجر و زربفت فرش نمودند - اگر چه در هندوستان ضابطه
است پارچهای پای انداز را بطریق قنات بهم دوخته از نظر گذرانده
بتوشک خانه حواله مي نمایند اما دراي ان پاي انداز را بطریق واقعي
نموده بشاطر باشي و عمله وفعلهٔ سواري انعام میفرمایند - نذر محمد خان
فرمود که در سرکار او ضبط نمودند بعده که نزدیک دروازهٔ شهر رسید
شاه خود استقبال نموده باعزازي که مخصوص خاندان آن دودمان
و برگزیدهٔ سلسلهٔ صفویه است و با مهمان موافق و مخالف طریقهٔ
مسافر پرستي بجا مي آرند درخورده بباغ متصل شهر که براي او
قرار نموده بودند برده فرود آوردند و بعد فراغ خوردن ماحضر باز
همراه او سوار شده چون داخل شهر شدند شاه بخانهٔ خود رفت و
نذر محمد خان را مکاني که براي او مقرر کرده شده بود فرود آوردند

روز دیگر باز شاه بدیدنش رفت و بعد استفسار احوال و اظهار تفقد بدولتخانهٔ خود مراجعت نمود روز سویم نذر محمد خان بدیدن شاه آمد و سه ساعت نجومی نشسته طعام خورده مراجعت نمود - بعده شاه نذر محمد خان را مدعو ساخته طلبیده بعده که استفسار احوال بمیان آورد نذر محمد خان از بیوفائی و شرارت نوکران و ازبکان نمک بحرام و شکوهٔ پسر بدانجام وسرگذشت خود ظاهر ساخت و خواهش کمك بمیان آورد - شاه در جواب بتسلي پیش آمد - دریں ضمن خلیفه سلطان گفت هرگاه از بکیه با پسر شما اتفاق و با شما نفاق ورزیده ملک بشورش آورده باشد و ملک از دست رفته باشد کمک بردن چه سود خواهد بخشید - نذر محمد خان جواب داد که از شما کومک و نصرت از باري تعالی مطلوب است بعده شاه چراغان نموده نذر محمد خان را باز بضیافت طلبید - نذر محمد خان بادل گرفته رفته چون خار خار جواب خلیفه سلطان بجاي پیکان تیر در دل او جا گرفته بود بخاطر آشفته و لب شکوه آلود سیر چراغان نموده بخانهٔ خود رفته بتمارض یا عارضهٔ واقعي خانه نشین شد - بعده که شاه بعیادت او رفت بیدماغانه و بي ادبانه با شاه سلوك نمود و وقت آمدن و برآمدن شرط استقبال و مشایعتي که باید بظهور نیامد شاه رنجیده خاطر برآمده با همراهان گفت چه کنم مهمان نا خوانده هدیهٔ خداست والا این مرد سودائي مزاج چنان سلوک مرعي میدارد که پنداري من بدر خانهٔ او باحتیاج رفته ام - باوجود از وضع نا محمود او که روز بروز برخاطر شاه نگراني مي نمود در توجه و رویهٔ مهمانداري شاه قصور راه نیافت تاآنکه نذر محمد خان محمد

علي بيگ مهماندار را طلبيده پيغام شكوه آميز بميان آورده گفت
من براي خوردن طعام و سير چراغان نمودن نيامده ام چشم اعانت
و مدد تنبيه پسر غدار و ازبكان ناهنجار و برآوردن فوج هندوستان
داشتم حالا كه شاه بحال من نمي پردازد ارادهٔ بيت الله دارم و
ميخواهم كه شاه مرا ماذون سازد كه مشت استخوان خود را بآن
مكان متبرك برسانم شاه در جواب گفت كه هنوز از شما گرد راه تكان
نيافتهٔ و انحراف مزاج راه يافته چند روز در سير باغات و تفرج
عمارات و كشتكار طبع را بحال آرند و باهم صحبت بداريم بعده
موافق ادعاي خاطر شما بعمل خواهد آمد نذر محمد خان در جواب
گفت كه زياده برين صبر نميتوانم نمود و چارهٔ كار بجز اختيار نمودن
سفر حجاز ندارم - پادشاه خليفه سلطان را براي تسلي و دلداري خان
سماجت نشان فرستاد و نذر محمد خان همان جوابهاي درشت
داد - و بار ديگر خليفه سلطان فهماند كه شمارا رضامندي شاه ضرور
است در صورت ارادهٔ سفر بيت الله نيز برخصت شاه روانه شويد
خان در جواب بيدماغانه گفت كه من در بند رضاي كسي نيستم
فردا روانه مي شوم - و روز ديگر كه زياده از دو هفته از رسيدن نذر
محمد خان نگذشته بود از شهر برآمده در باغي كه وقت آمدن
نذر محمد خان و شاه هم نمك گشته بودند فرود آمد - دويم آن روز شاه
خليفه سلطان را باديگر اركان سلطنت خود نزد خان سودائي مزاج
فرستاده دلداريها نمود و روز ديگر خود تشريف آورده آنچه شرط
دلداري و سلوك بود بجا آورده دوازده هزار تومان كه چهار لك
روپيه باشد نقد و قدري جنس مرواريد و زربفت و غيره كه از هزار

تومان زیاده قیمت داشت تواضع نمود و سارو خان (115) را با جمعیت
شایسته همراه مقرر کرده حکم بنام حاکم خراسان برای مدد و کومک
مقرری آن سر زمین نوشته داده مرخص ساخت - ندر محمد خان
بسارو خان گفت که بسبب عارضهٔ بدنی مزاج من سرمای این ملک را
بر نمیدارد بنابران براه مازندران که گرم سیراست خودم خواهم رفت -
شما قتلق محمد پسر مرا با خود گرفته باسباب زیادتی بمشهد رفته
انتظار مرا بکشید که باهم آنجا ملاقات خواهم نمود - قاسم نبیرهٔ خود
را همراه گرفته جریده براه استر آباد از بسطام سر بر آوردهٔ بمشهد
رسیده بسارو خان که قبل از و رسیده بود در خورده گفت من براه
مرو میروم بسبب کمی آب عبور ما و شما با لشکرازان راه خالی از
تصدیع نخواهد بود - شما لشکر خود را باقش (116) خراسان فراهم آورده
انتظار نوشتهٔ من کشیده هرجا بنویسم خود را برسانید - و بعد
توقف پنجروز در مشهد باتفاق پسر و نبیرهٔ برآمده چون بمرو رسید
از راهٔ بدخلقی و سودا مزاجی با علی قلی خان حاکم مرو صحبت
موافقت ننموده او را از خود آزرده ساخت و بمرو داخل ناشده بالا
بالا روانه گردیده چهار فرسخی مرو فرود آمد - و چندی مقام نمودن
ضرور گردید - درین ضمن کفش قایخان (117) که از امرای نامی و هوا خواه
او گفته میشد باصد دو صد سوار رسیده گفت که روس ازبکان

---

(115) ن - سارو خان *

(116) در بادشاهنامه هرأة نوشته *

(117) در بادشاهنامه کفش قلماق نوشته *

بشما خطوط غدر آمیز مشتمل بر طلبیدن شما و اطاعت خود نوشته اند و دیگر ندامت افعال گذشته و الحاح قبول التماس حال بسیار نموده اند زنهار حرف و نوشتهٔ آنهارا مقرون بصدق ندانسته فهمیده قدم پیشتر باید گذاشت و فکر استیصال آن طائفهٔ بدسگال واقعي باید نمود که آنها در تمهید و تدبیر دستگیر و هلاک ساختن شما از شما ساعیترند - خان هم تصدیق قول او نموده قرار یافت که از الوس قلماق جمعیت طلبیده خود را بقلعهٔ میمنه رسانده اول بتسخیر آن پردازند پس اول پسر خود را با فوج فرستاده دو ماه محاصره نمودند کاري نکشود و باز خود را رسانده کدو جهد تمام بکار برده یکماه دیگر صرف اوقات نمود - باوجود رساندن چهار نقب زیر حصار که سه نقب را محصوران پي برده فتیلهٔ باروت را دزدیدند و یک نقب را آتش دادند و بیست و پنج درعهٔ دیوار پرید - چون در همان اوان فوج پادشاهي تعین نموده بهادر خان بمدد قلعه‌دار رسید شادمان بیگ قلعه‌دار نیز با مردم دیگر از قلعه بر آمده وقت یورش برانها تاخت و حملهاي نمایان آوردند کاری نتوانستند ساخت بلکه نذر محمد خان باجمعي زخمي گردید - درین ضمن خبر رسیدن پادشاه زاده محمد اورنگ زیب با مواکب کواکب شمار انتشار یافت و نذر محمد خان بر گشته طالع دل و حوصله باخته بناکامي از پاي قلعه بر خاست - و متصل خبر شنید که بهادرخان باستقبال پادشاه زاده محمد اورنگ زیب از بلخ بر آمده و مزاج گویان مصلحت دادند که اگر درین وقت خود را بطریق یلغار بپاي تخت بلخ برساند اغلب که مردم اندرون شهر و هواخواهان اطراف معاونت

نمایند وتسخیر بلخ بآساني میسر اید - نذر محمد خان ابتداء گوش
باین مصلحت خام نداد اخر کار قرار بران یافت که قتلق محمد
پسر خود را با فوج و جمیع سرداران هم مصلحت بطریق یلغار باراده
تسخیر بلخ روانه سازد - اگر قتلق محمد بمدد و کومک هوا خواهان
اندرون و بیرون مستظهر گشته نذر محمد خان را بطلبد خود را
برساند و قتلق محمد را با مردم کار طلب روانه ساخت بعد
روانه شدن باز رایها برگشت و همدمان گفتند درینوقت
پسر خود را با جمعیت بامید از بکان منافق پیشه از خود جدا
ساختن از آئین خرد دورست اغلب که قتلق محمد را همان
همراهان از راه پیش برده وسیلهٔ پیش آمد ترقي خود دانسته او را
بخوشي و ناخوشي تحفهٔ راه آورد نزد عبد العزیز خان ببرند یا نزد
پادشازاده محمد اورنگ زیب رجوع آرند - نذر محمد خان نیزازین کلمات
هوش افزا نظر بر مآل کار نموده خواست پسر خود را برگرداند و
خواجه عابد نام را که همدم و همراز پدر و پسر بود براي برگرداندن
قتلق محمد روانه نمود بعده که خواجه عابد بقتلق محمد رسید و
همراهان او برین معني اطلاع یافتند گفتند که چون دولت از
نذر محمد خان رو تافته از برگشتگي طالع هردم وسواس و هراس
تازه در دل او راه می یابد و هر لحظه فکر و اندیشهٔ باطل در خاطر
میگذرد صلاح دولت درین است که خود را نزد برادر کلان رسانده
شریک دولت و گنج بي رنج او باشند قتلق محمد این
مصلحت را بگوش پند نیوش شنیده همراهان را در مراجعت
و رفاقت مختار ساخت اکثر رفاقت نمودند درین ضمن قریب

دوازده هزار سوار المانیان بسرداري محمد بیگ قلماق بقتلق محمد در خورده ظاهر ساختند که عبد العزیز خان فوج عظیم براى طلب شما که هرجا یابند و بهرصورت که دانند بخوشي و ناخوشي شمارا نزد او به برند تعین نموده و ما هم بهمین خدمت ماموریم رفیق او گشته باعزاز و احترام تمام نزد عبد العزیز خان تحفه بردند و عبد العزیز خان استقبال نموده بکمال برادر نوازي سلوك مرعی داشته گرد غربت از روي او رفت - پادشاه زاده محمد اورنگ زیب بعد رسیدن پیشاور موافق حکم سه ماهه بهمه بندهاي پادشاهي نقدی و جاگیر دار بدستور سابق رسانده ازانجا کوچ نموده اوائل اردي بهشت داخل کابل شده سه روز آنجا توقف نموده مردم آنجارا نیز از رساندن مساعدت فارغ ساخته باخود گرفت و باتفاق امیر الامرا پیشتر مرحله پیما گردید بعده که داخل دره شدند خلیل بیگ ازکهمرد خود را رسانده حقیقت را ظاهرساخته باز براى تحقیق و پاك نمودن راه مرخص گردید باوجود پانصد سوار با او بیش نبودند و فوج ازبکیه که در اطراف غارها هزارها در کمین انتظار شکار بودند ناگهان برو تاختند و او مردانه وار بآنها مقابله نمود عجیب زد و خورد بمیان آمد و جمعي از هردو طرف گشته شدند و باوجود غالب آمدن ازبکیه آن قدر استقامت ورزید که بعد رسیدن خبر بپادشاهزاده فوج کومك باو رسید و ازبکان فرار نمودند روز دویم مابین راه خبر رسید که ازبکیه و المانیان بسیار دو سه فوج نموده دراطراف کمین گاهي قلب دارند پادشاهزاده بامیر الامرا پیغام نموده که باهتمام فوج هر اول پرداخته از دست برد مفسدان خبردار

باشد و آن روز هرجا که نشان ازبکیه پیدا می‌شد نشانهٔ گولهٔ تفنگ و تیر می گردید و مقابل قائم نتوانستند شد روز دیگر که از تنگنای دره گذشتند جوق جوق ازبک از هر طرف نمودار شده آغاز شوخي نمودند و جمعي از مردم پیش و اطراف لشکر را زخمي ساختند و تمام منزل جنگ کنان میرفتند از هرطرف که بر آنها حمله مي آوردند فرار نموده باز از طرف دیگر نمودار مي شدند وقت رسیدن بمنزل و فرود آمدن نیز دست و پاي بسیار زده آخر روز مفقودالاثر شدند وقت شب بامیرالامرا خبر رسید که قتلق محمد با ده هزار سوار ازبک فردا مقابل لشکر پادشاهي خواهد شد و دو فوج پنج پنج هزار سوار ازبک هردو طرف او دارند امیرالامرا از شنیدن این خبر با سرداران مصلحت نموده جمعي از بهادران رزم طلب را با سرداران کار زار دیده و فیلان هوش ربا و کوس و کرناي خروش افزا همراه داده چهار پنج فوج مقابل آنها مقرر و تعین نمودند و فوجها هر طرف گروه گروه با دبدبه و شکوه بخانهاي کمان در آمده شمشیر کشان جوشان و خروشان ازبک جویان و نعره زنان اسپها بجولان در آوردند و هر طرف که اثر سیاهي آن گروه ظاهر میگردید هدف تیر و سنان مبارزان معرکهٔ رزم و جلادت میگشتند و هردم جوق جوق فوج پادشاهي با تیغهاي آخته اسپ تاخته بمدد همدیگر میرسیدند و ازبک بیشمار قتیل و اسیر گردید آخر رو بهزیمت آوردند و چند گروه فوج پادشاهي تعاقب نمود و تردد سرداران دران روز نزد پادشاه زاده بسیار مستحسن افتاد و آفرین نمودند •

چون خبر واقعهٔ اصالت خان که اختیار مقدمات ملکی و

مالي بلخ باو واگذاشته بودند بعرض رسيد بسيار افسوس نمودند و بر جواني و كارداني او تاسف زياد بوزبان آوردند و خليل الله خان برادر اصالت خان از شنيدن حادثهٔ جانكاه برادر عنان طاقت از دست داده التماس استعفاي منصب و ترك علائق دنيوي بميان آورد هرچند در تسلي او كوشيدند فائده نه بخشيد و منزوي گرديد اين معني نيز بر ملال خاطر پادشاه حق شناس و بادشاه زادهٔ والانژاد افزود و ديگر و اماندگان او را بانواع عنايات معزز ساختند *

سلخ ربيع الاول حضرت اعلى داخل دار الملك كابل گرديدند درين سال سعد الله خان و اسلام خان صوبه دار دكن بانتهاي ترقي دولت رسيده هريك بپايهٔ هفت هزاري هفت هزار سوار كه بر اوردي دوازده هزار سوار باشد رسيدند و مورد ديگر عنايات گرديدند - ذوالقدر خان را كه دو هزار و پانصدي دو هزار و پانصد سوار بود پانصدي پانصد سوار اضافه داده پانزده لك روپيهٔ خزانه همراه او روانهٔ بلخ ساختند - پادشاه زاده محمد شجاع از بنگالا رسيده ملازمت نمود پادشاه زاده محمد مراد بخش كه با وجود بحالي منصب لغايت حال از مجرا ممنوع بود بموجب حكم باستقبال برادر رفته همراه محمد شجاع تسليمات عفو تقصيرات نمود - از واقعهٔ دار السلطنت بعرض رسيد كه سيد جلال بخاري صدر الصدور بروضهٔ جنان شتافت - راجه جيسنگه را اضافهٔ هزاري هزار سوار و خلعت و جمدهر عطا نموده بيست لك روپيه بجهت متعينهٔ بلخ همراه داده جمعي از راجپوتان با نام و نشان باو تعين نموده روانه ساختند - چون عبد العزيز خان از شنيدن ورود موكب افواج

پادشاهي فوج گران شایسته با مصالح کارزار بسرداري بیگ اوغلي خان
که از سرداران نامي توران بود برای مقابلهٔ پادشاه زاده محمد اورنگ
زیب بطریق هراول ساخته روانه ساخت و تاکید برای گذشتن از آب
آمون نمود و خود نیز به تهیهٔ برآمدن بالشکرگران پرداخت بهادرخان
برین خبر اطلاع یافته رام سنگه را در بلخ گذاشته خود بافوج شایسته
بقصد استقبال و سر راه غنیم گرفتن که هر کدام اول اتفاق افتد برآمده
وکنار پل نذر محمد خان بي آنکه با ازبکیه ملاقات رو دهد ملازمت
پادشاه زاده نمود و غرهٔ جمادي الاولی پادشاه زاده ببلخ رسیده اندرون
و بیرون قلعه را که به پنج کروه دورهٔ قلعه به پیمودن در آمد ملاحظه
نموده بیرون شهر فرود آمدند - درین اوان خبر رسیدن دو فوج گران
عبد العزیز خان بسرداري قتلق محمد و بیگ اوغلي خان بسرحد
بلخ انتشار یافت پادشاه زاده بعد از بند وبست ضروري که اکثر شرفا
و اعیان بلخ که بخاندان عبد العزیز خان رشتهٔ قرابت داشتند و اولاد
خواجه پارسا و دیگر نجبا راکه بودند بانواع لطف وانعام نواخته بعضي
را که گمان نفاق بآنها بود بحسن تدبیر باخود گرفته مادهو سنگه و
راورتن را با شمشیر خان برای حراست قلعهٔ بلخ گذاشته تنخواه سه
ماهه مردم را تقسیم نموده در سه روز از همه کاروبار فراغ حاصل
کرده باهتمام فوج بندي پرداخته بهادر خان را مع همراهان هراول و
امیر الامرا را برنغار و سعید خان را جرنغار نموده کوچ فرمودند
و براي احتیاط راهها و بستن پل برسر معبرها مردم کاردیده
تعین ساختند بعده که بموضع تیمور آباد رسیدند از شنیدن آوازه
غنیم که بمسافت قریب فرود آمده بودند لشکر به ترتیب فرود آمده

و روز دیگر وقت سوار شدن که بهادر خان و امیر الامرا براه افتاده بودند از هر طرف فوج ازبکیه و المانیان نمودار گشته یکبارگي خود را تا اردو رسانده شوخي از حد گذرانده از اطراف هجوم آوردند و بهادران رزم جو و دیگر مبارزان از هر طرف خبردار گردیده گرم پیکار گشتند و امیر الامرا و بهادر خان را در راه بآن گروه اتفاق نبرد عظیم افتاد و خبر بپادشاهزاده رسید راجه ستر سال و اله وردی خان بمدد مامور گردیدند و ازبکیه اطراف سعید خان را که بسبب عارضهٔ بدني در خیمهٔ خود بود فرو گرفتند و سعید خان با ضعف بدن بمقابله و مقاتلهٔ آنها پرداخت و هر طرف آتش قتال و شعلهٔ جدال زبانه برکشید و بزبان توپ و تفنگ و غریدن بان آتش فشان خبر مرگ بگوش هوش باختگان میرسید و هر بار که از یمین و یسار سه چهار هزار سوار ازبکیه و المانیان خونخوار چون سیل دمان رسیده حمله مي آوردند بعد ازان که جمعي طعمهٔ تیر پران و تفنگ سوزان میگردیدند رو بفرار آورده باز بشوخي نمودار مي شدند و بچستي و چالاکي باعث هلاک بعضی بندهاي پادشاهي میگردیدند بهادر خان ازبکان مقابل خود را از پیش رو برداشت و بهادران فوج امیر الامرا قبل از رسیدن کومک چپقلشهای مردانه بکار بردند و بسیاري از بکان بی باک را مقتول و زخمي ساختند و هزیمت داده تا دیرهٔ سرداران رساندند و چند اسپ با اسپ خاصهٔ قتلق محمد بدست آورده برگشتند چون سعید خان بعلت ضعف بدن خود بر اسپ سوار نتوانست شد بخشي او با چهار صد پانصد سوار مقابل آن جماعه شده بعد از کشته شدن جمعي از همراهان مغلوب گشته باحاطهٔ آنها در آمد سعید خان

لطف الله خان و خانه زاد خان هر دو پسر خود را بکومک تعین نمود هر دو مبارز پیشه داد شجاعت داده بعد بکار آمدن بعضي از جان بازان زخمهای تیر برداشته از پدر کومک طلبیدند - سعید خان چون شیر غران نعره زنان خود را رسانده با کمال ضعف و فاقهٔ چند ازبک اجل رسیده را که بران جوانان زخم رسیده هجوم آورده بودند بذات خود بشمشیر جان ستان از پای در آورد و رستخیز عظیم و زد خورد عجیب بمیان آمد - درین حال پای اسپ سواری سعید خان بر مغاک فرو رفت و زخمي بسعید خان رسید که از زین بر زمین میل نمود و باوجودکه دو سه زخم دیگر بآن بهادر دل شیر نبوده رسید باز برخاسته سه چهار حریف مقابل را از پا درآورد و در همان آن که لطف الله خان متوجه مدد پدر گردید از رسیدن تیرهاي جان ستان که پیاپی بسر و سینهٔ او میرسید از پشت اسپ بزمین نا رسیده بعالم دیگر واصل گردید خانزاد خان نیز بعد تردد نمایان بزخمهاي بیکران از اسپ افتاد بعده که خبر تسلط ازبکیه بپادشاه زادهٔ تهمتن نژاد رسید * * بیت *

تهمتن بشورید زین اگهي * بجنباند دیهیم شاهنشهي

بتعجیل تمام رخ فیل سواری خود را بآن طرف گردانده با سوار و پیادگان توپخانهٔ جهان آشوب وفوج جلوی خاص بقصد تاختن اسپ خواري بران ازبکان جفا پیشه و برهم زدن بساط هجوم آن مدبران بمدد خان مغلوب متوجه گردید و غلغلهٔ کوس و کرنا بر چرخ برین پیچید - فوج ازبکیه بشوخي تمام جلو ریز بمقابلهٔ پادشاه زادهٔ عدو مال رسید و نعرهٔ صف ربائي مبارزان جانباز از هرطرف

بلند گردید بیت *

شدآن لحظه هول قیامت عیان * بگردون برآمد نفیر و فغان
سپاهي چو دریای جوشان بجنگ * همه تیز کرده به بیداد چنگ
همه جنگ را تنگ بسته میان * بگردون بر آورده گرز گران

بادشاه زاده که همیشه در معرکهٔ رزم آئین سر رشتهٔ بزم را از دست نداده هروقت رای سلیم را کار میفرمود فرمود که دو فیل مست کوه شکوه شیر صولت را پیش قدم فوج ساخته بهمقدمي بهادران صف شکن بران گروه دوانند و از اطراف مبارزان یکه تاز تاخته از بلند ساختن شلك توپخانه غلغلهٔ عظیم و شورش سراپا بیم در دل و جان ازبکان عاقبت وخیم اندازند و بعد کشته شدن و زخمي گردیدن بسیاري ازبکان رو بفرار آوردند درین ضمن نوکران عمدهٔ سعید خان فرصت یافته خود را رسانده سعید خان را با هردو پسر از میدان کار زار برداشتند خانزاد خان که هنوز رمقي درو باقی بود باشارهٔ و لکنت زبان از احوال پدر استفسار نموده بتفاوت یک پهر ره نورد سفر آخرت گردید - حاصل کلام از اول روز تا شام بهادران با نام و ننگ دران جنگ داد جلادت دادند و بسعي پادشاه زاده فتح نصیب آخر روز آن جماعه رو بفرار آوردند اما بسبب آنکه مابین هردو فوج چندان مسافتي نبود از ملاحظهٔ باز گشت و شبخون آوردن بسیاري از سرداران بالای فیل و اسپان طلایه کنان شب را بصبح رساندند و روز دیگر امیرالامرا معروض داشت که صلاح دولت درین است که خصم را فرصت نداده بر دنگاه آن جماعه تاخته گوشمال واقعي داده آید و از سرنو ترتیب فوج نموده بهیر خود را

براچپوتان شجاعت نشان سپرده بر بنگاه و مقابلهٔ مخالفان روانه
شدند - نزدیک بنگاه نرسیده که فوج فوج ازبکیه بآراستگي تمام اسپ
تازان در برابر فوج پادشاه زاده جلوه کنان رسیده بشوخي پیش
آمدند و بضرب گوله و بان و تیر و شمشیر بهادران جانبازجان بباد
فنادادہ باز حمله مي آوردند و آدم بسیار از مردم پادشاهي نیز از
صدمات تیرباران آنها بکار آمدند - درین ضمن لشکر ازبکیه سه فوج
شده دو فوج مقابل سرداران یمین و یسار پادشاه زاده آمده صدای
داروگیر بلند ساخته طرف خود مشغول نمودند - و فوج سنگین سوم
غافل برسرهراول تاخت و آن هر دو فوج نیز با هم اتفاق کرده
ده دوازده هزار کمان دار یکبار بخانهاي کمان در آمده آن واحد امان
نداده تیرباران عجب نمودند و جمع کثیررا کشته وزخمي ساختند
داروغهٔ توپخانه و دیگر بهادران شیر شکار به پیکار آن جماعهٔ خونخوار
در آویخته داد تهوري داده سینها را سپر بلا و هدف تیر آنها
ساخته بحملهای پیاپي آن جماعه را از مقابل برداشتند - درین آوان
بیگ اوغلي سردار دیگر با فوج تازه رسیده آن گروه هزیمت یافته
را نیز برگردانده و از سرنو بازار کارزار گرم ساختند و فوجي بر سر راه
هراول گذشته باقي فوج رو بروي امیر الامرا رسیده چند هزار تیر
یکبار از خانهٔ کمان ببارش آوردند امیر الامرا با همراهان مقابل
هجوم و تیرباران آن قوم شوم بمدد ذو الفقار حیدر کرار ثبات قدم
ورزیده کوشش و کشش بسیار نمود اما نزدیک بود که ازان
نیستان بلا چشم زخم بفوج امیر الامرا رسد - درین حالت پادشاه
زادهٔ نامدار با فیلان شیر شکار و فوج عدو مال بمدد رسیده باعث

تقویت دل بهادران نبرد جو و مبارزان پلنگ خو گردید و در طرفة العین جمع کثیر از بکیه را طعمهٔ گولهٔ تفنگ و تیغ و سنان ساختند و تفرقهٔ تمام در جمعیت آنها راه یافت - و دران وقت پادشاه زاده از راه منصوبه بازي جمعي از سرداران راجپوتیه را بر سر بنگاه ازبکیه تعیین و روانه نمود - چون آن جماعه بران اطلاع یافتند تزلزل تمام در تفرقهٔ خاطر آنها افزود و کارزاري که بهئیت مجموعي مي نمودند بجنگ بگریز مبدل گردید و برخي بنگاهباني بنگاه از عرصهٔ کارزار رو تافتند و افواج پادشاهي بتعاقب تاختند و هزیمت عظیم بر فوج ازبکیه روداد و اسباب و خیمه بسیار بدست سپاه هندوستان افتاد و چند هزار نفر از رعایا و مردم لشکر که بدست و اسیري آنها در آمده بودند خلاص گردیدند - روز دیگر خبر رسید که قبل از هزیمت یافتن ازبکان عبد العزیز خان فوج گران بسرداري سبحان قلي براي تاخت بلخ تعین نموده بود قتلق محمد و دیگر سرداران هزیمت خورده خود را بآنها رسانده ارادهٔ تاخت بلخ دارند - پادشاه زاده از استماع این خبر متوجه بلخ گردید و مابین راه دو سه جا بآن گروه مقابله و نبرد واقع شد و جنگ و رستخیز عظیم روداد و هرگاه کار و عرصهٔ کارزار بر فوج پادشاهي تنگ میگردید پادشاه زاده و امیرالامرا خود را بکومك میرساندند - و مکرر کار بجائي رسید که پادشاه زاده و علیمردان خان بذات خود بکارزار پرداختند و بسعي بسیار لشکر و اردو از شر هجوم آن گروه شوم محفوظ ماند - درینولا خبر رسید که عبدالعزیز خان خود با باقي فوج رسیده بلشکر خود پیوست و قرار داده که در لشکر او نقاره ننوازند و خود در قول نباشد و نشان و

علامت سر فوجي با خود نگاه ندارند - بعد رسیدن عبد العزیز خان تعداد لشکر از بکیه از اندازهٔ شمار و قیاس گذشت و چون مور و ملخ در دشت و صحرا پراگنده گردید و جنگ و محاربات که در هر منزل و هر روز رو میداد اگر بتحریر آن قلم را رنجه دارد باعث ملال مستمعان و مطالعه کنندگان خواهد گردید - حاصل کلام هر روز جمعي از هر دو فریق کشته و زخمي میگردیدند و هرگاه بر فوج پادشاهي از بکان زور می آوردند پادشاه زاده بفریاد و کومك میرسید - روزي عبد العزیز خان هفت فوج با سرداران کار زار دیده مقرر کرده از هر طرف بر افواج بادشاهي هجوم آوردند ازان جمله یادگار بیگ که میر توزك و میرشمشیر قدیم الخدمت نذر محمد خان بود از شجاعان یکه بهادر گفته می شد با دو سه هزار سوار یکه تاز اسپ تاخته شمشیر آخته برابر امیر الامرا رسید و هیچ نمانده بود که باعث قطع شجر حیات آن سپه سالار گردد امیر الامرا برابر او شمشیر از نیام بر آورده حمله آور گردید و بمدد طالع دود مان تیموري حریف را زخمي و دستگیر ساخت - بعده که نزد پادشاه زاده حاضر آوردند پادشاه زاده بر امیر الامرا آفرین گفته در بغل گرفته یادگار بیگ را بشفاعت امیر الامرا تسلیم عفو تقصیرات فرموده امیدوار عنایات و بندگي پادشاهي ساخت - روز دیگر از بکیه بهیئت مجموعي سوار شدند - و محاربهٔ جهان آشوب و کارزار عظیم بمیان آمد و دو دریاي خون بهم پیوستند *

* بیت *

چو شد رو برو هر دو قلب سپاه * کشیدند شمشیر در رزم گاه
دو لشکر در آمیخت با تیغ و تیر * بگردون در آمد صداي نفیر

آن روز غلبهٔ از بکیه بجائي رسید که سه چهار هزار سوار جلو ریز داخل اردو شده چون سیل دمان خود را بکارخانجات رسانده چندین قطار شتر پر از بار سرکار پادشاهي وبعضی امرا و صرافه بازار پیش انداخته روانه شدند و زن و فرزند بسیار مردم لشکر بدست آوردند - امیر الامرا خبر یافته از عقب شتافته بذات خود آن روز تردد جانبازي که انتهای شرط جلادت و تهوریست بکار برده بعد کشته شدن جمع کثیر از طرفین چند قطار شتر کارخانجات پادشاهي و اکثر امرا را بر گرداند اما نقصان و خرابي بسیار بمردم بازار و سپاه رسید *

دیگر از جمله منصوبه سازي پادشاه زاده که در وقت غلبهٔ جنگ بکار برده شمهٔ می نگارد که روزی در عین گرمي کارزار و هنگامهٔ داروگیر خبر رسید که شادمان بیگ و محمد طاهر خراساني که آخر صف شکن خان شده بود از تعلقهٔ تهانهٔ خود بکومک می آمدند قریب دو هزار سوار ازبکیه سر راه آنها در مکان قابل گرفته محاصره نموده کار بر آنها تنگ آورده اند و سواي دو صد بندوقچي و کماندار که استقامت ورزیده مانده اند دیگر امید مدد و کومک نمانده و اغلب که آنها کشته شوند پادشاه زاده از شنیدن این خبر جمعي از فوج خاصه خود و امیر الامرا که بصد دو صد سوار نمي رسیدند با علامات و نشان سواري خاصهٔ بمدد آن جان باختگان روانه ساخت ازبکان از دیدن و شنیدن آوازهٔ رسیدن سواري خاصهٔ پادشاه زادهٔ رو بگریز آوردند و شادمان بیگ و محمد طاهر نزد پادشاه زادهٔ جان بسلامت رسیدند - کوتاهي سخن آنکه تا هفده هیجده روز آدم و اسپ از نبرد نیاسود و حکم شده بود که نان و

طعام بالاي فيلان پخته بمردم خاص و بهركه مى رسيد فرا خور قسمت مى رساندند و ناني بيك روپيه و دو روپيه و آب بشرح ايضا بفروخت ميرسيد و بكسي نمي رسيد در هيچ تاريخ و داستان محاربات پادشاهان سلف چنين كار زارى كه باين امتدادكشد ودران اغراق و مبالغهٔ سخن را دخل نباشد به نظر نيامده و آنچه شرط سرداري و برد باري و كار فرمائي و خود بنفس نفيس متوجه رزم گشتن از پادشاه زاده و امير الامرا علي مردان خان برفاقت بعضي اميران جان نثار بظهور آمده عقل در احاطهٔ غور آن متردد است و به ثبوت پيوسته كه از يک لك و بيست هزار سوار از بلك و المانيان كم نبودند و سرداران ازبكيه بشجاعت و جلادت و حوصله نباختن در غلبهٔ خصم كه از پادشاه زاده ملاحظه نمودند انصاف داده ميگفتند كه اگر با اين لشكرما چنين سردار رفاقت نمايد تا روم و شام بدستور امير تيمور ازسرنو به تسخير ميتوان آورد - القصه اگرچه عبدالعزيز خان و سرداران ديگر عاجز آمده دست از جنگ كشيده بودند اما اطراف فوج هندوستان را داشتند و في الحقيقت اسپان و سواران هر دو طرف فوج را طاقت حركت نمانده بود - و چون درين مابين شهرت يافت كه پادشاه ارادهٔ بخشيدن تقصير و ملك و مال به نذر محمد خان دارند عبدالعزيز خان يكي از نوكران عمده را نزد پادشاه زاده فرستاده پيغام داد كه شنيده مي شود كه مركوز خاطر پادشاه حق شناس عدالت اساس آنست كه ولايت بلخ را باز به نذر محمد خان تسليم نمايند درين صورت سبحان قلي خان كه پسر رشيد نذر محمد خان

است و نسبت به پدر رعیت پرور و آباد کار واقع شده و من هم
او را فرزند خوانده بخطاب قلیچ‌خان مخاطب ساخته ام امید وارم که
این ولایت بدو مرحمت شود و پای نزاع و خونریزي مسلمانان
از میان برطرف گردد - پادشاه زاده در جواب گفت که بدون حکم پادشاه
من جواب این نمیتوانم داد - بار دیگر که سواد بلخ نزدیک رسیدهٔ بود
عبدالعزیز خان پیغام داد اگر پادشاه زاده اینجا فرود آمده بیاسایند مي
خواهم که بیگ او غلي‌خان و یلنگ توش را بخدمت پادشاه زادهٔ
براي بعضي پیغام بفرستم پادشاهزاده جواب داد که شهر نزدیک
وسیده در انجا که نزول واقع شود هر کرا دانید بفرستید - ازین آمد و
رفت پیغام آوازهٔ مصالحه نمودن در لشکر انتشار یافت - و لشکر
هیجدهم جمادي‌الاولی درظاهر سواد بلخ نزول فرموده سه مقام نمودند -
و ازلشکر عبدالعزیزخان ازبکیه والمانیان اسپان و مادیان براي فروختن
در اردوي پادشاهي مي آوردند پادشاه زاده آنهارا خالي از مادهٔ
غدر نمیدانست لهذا کوتوال اردو را فرمودند که ازبکیه را از آمدن
در اردو و خرید و فروخت مانع آیند تا بر اسرار لشکر اطلاع نیابند -
و قرار بران یافت که شاه زاده محمد سلطان را با بعضي امرا و مردم
زخمي در بلخ گذاشته جریده گشته بالشکر عدو مال بگوشمال
ازبکان بدسگال پردازند - از شهرت این خبر المانیان و اکثر ازبکیه که
مواجب و وجه قوت حلال و کسب مال آنجماعه یغمان نمودن ست
و درین جنگ هیچ چیز از وجه تاراج عائد آنها نگردید بلکه اکثر
اسباب و مال اندوختهٔ سابق بباد فنا و تاراج دادند از عبد العزیز
خان جدا و متفرق گشتند و فوج فوج رو باند جان و بخارا آوردند -

ناچار عبدالعزیز خان از حوالي بلخ برخاسته بعضي جاها را تاراج و تاخت کنان منزل اول روز از ملاحظهٔ شبخون فوج هندوستان بیست کروه طی نموده از آب آمون گذشت *

اگرچه در شاه جهان نامه بتعین تعداد افواج از بکیه و المانیان نوکر و غیر نوکر که از اطراف بامید تاراج و غارت نمودن لشکر هندوستان زیاده از شمار فراهم آمده تا روزي که پاي مصالحه درمیان آمد در افزایش بودند و لشکر پادشاهي واقعي نپرداخته اما در واقعات بابري درج است که در محاربهٔ که میان عبد الله خان والی توران و شاه طهماس رو داده بود سپاه توران از یک لک و پنجاه هزار سوار کم نبود و فوج قزلباش بچهل هزار سوار نمیرسید و مردم کهن سال کار زار دیده که در هردو فوج بودند مي گفتند که لشکر همراه عبد العزیز خان زیاده ازان فوج بنظر مي آمد - بهرحال آنچه تحقیق شده بزبان خامه میدهد که از یک لک بیست هزار سوار کم نبودند و فوج پادشاهي آنچه همراه محمد مراد بخش تعین شده بودند پنجاه هزار سوار بودند و همراه محمد اورنگ زیب هر چند که زیاده از پنجاه هزار سوار مقرر شده بوند اما بسبب زود رسیدن پادشاه زاده و دیر رسیدن بعضي را جهوتان جمعیت همراه پادشاه زاده بهمي و پنجهزار سوار موجودي نمیرسید *

چون درخاتمهٔ جلد ثاني تاریخ شاه جهان نامه که مراد از آخر سال بیستم از جلوس باشد در ذکر کمیت منصبداران جا گیردار و نقدي و تابینان و جمع دامي صوبجات بزبان خامه داده به تبعیت آن کلمهٔ چند ازان بر صفحهٔ بیان مي آرد لغایت سال حال از

دویستي منصبدار تا نه هزاري جاگیردار هشت هزار منصبدار از سائر جاگیرداران و نقدي بودند سواي آن نقدي توپخانه واحدي هفت هزار سوار که جمله پانزده هزار باشد و یك لک و هشتاد و پنجهزار تابین که تمام بدولك سوار میرسید - آنچه از روي دفتر ثبت گردیده جمع دامي بیست ویک صوبهٔ هندوستان لغایت سنه بیست جلوس صاحبقران که باز کم و زیاد شده باشد بدین تفصیل *

صوبهٔ دارا الملک دهلي - یک ارب دام

صوبهٔ دار الخلافة اکبرآباد - نود کرور دام

صوبهٔ دار السلطنت لاهور - نود کرور دام

صوبهٔ اجمیر - شصت کرور دام

صوبهٔ دولت آباد - پنجاه و پنج کرور دام

صوبه برار - پنجاه و پنج کرور دام

صوبهٔ احمد آباد - پنجاه وسه کرور دام

صوبهٔ بنگالا - پنجاه کرور دام

صوبهٔ اله آباد - چهل کرور دام

صوبهٔ بهار - چهل کرور دام

صوبهٔ مالوا - چهل کرور دام

صوبه خاندیس - چهل کرور دام

صوبهٔ اوده - سی کرور دام

صوبهٔ تلنگانه - سي کرور دام

صوبهٔ ملتان - بیست و هشت کرور دام

صوبهٔ اوڈیسه - بیست کرور دام

BIBLIOTHECA INDICA;

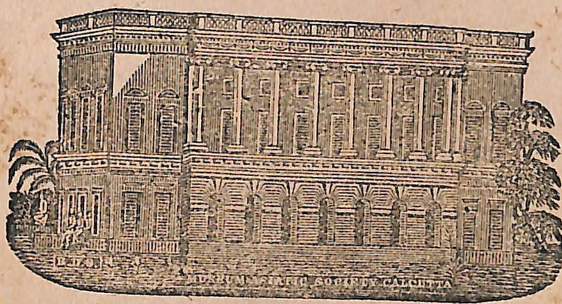
A

COLLECTION OF ORIENTAL WORKS

PUBLISHED UNDER THE SUPERINTENDENCE OF THE

ASIATIC SOCIETY OF BENGAL.

NEW SERIES No, 160.



THE

MUNTAKHAB AL-LUBÁB

OF

KHÁFÍ KHÁN.

EDITED BY

MAULAVÍ KABÍR AL-DÍN AHMAD.

PART I.

FASCICULUS VII.

PRINTED AT THE COLLEGE PRESS.

CALCUTTA:

1869.

حصه اول

منتخب اللباب

تصنيف

محمد هاشم خان المخاطب به خافي خان نظام الملكي

در

احوال سلاطين تيموريه كه در هندوستان

سلطنت كردند



باهتمام

اشياتك سوسيتي بنكاله

بتصحيح

مولوي كبيرالدين احمد و مولوي غلام قادر

در

كالج پريس

بكارپردازي منشي كرامت حسين طبع شد



كلكته سنه ۱۸۶۹ ع

فهرست حصهٔ اول کتاب منتخب اللباب

حمد و نعت ١
دیباچه .. .. ایضا
مقدمه در ذکر نسب سلاطین تیموریه ٢
ذکر مغل خان ٤
ذکر ملکهٔ النقوا و شیوع آفتاب پرستی در ترکان ٧
ذکر چینگیز خان ٩
ذکر امیر تیمور صاحب قران ١٣
ذکر اولاد تیمور ١٦
ذکر سلطنت فردوس مکانی محمد بابر پادشاه ٢١
ذکر وفات مهرنگار خانم مادر محمد بابر پادشاه ٣٥
ذکر تولد شاهزاده همایون ٣٧
ذکر لشکرکشی بابر بادشاه بر هندوستان ٤٥
حملهٔ اول و دوم وسوم برهند ٤٦
حملهٔ چهارم بر هند ٤٧

حمله پنجم و مصاف کردن با ابراهیم لودی ۴۹
ذکر فتح دهلی و کشته شدن ابراهیم شاه ۵۲
جنگ کردن بابرشاه با رانای سانکا و راجهٔ چتور ۵۴
ذکر آمدن خواند میر صاحب حبیب السیر در هند .. ۶۴
ذکر وفات بابر بادشاه .. .. ایضا
ذکر سلطنت محمد همایون بادشاه از اول جلوس تا رفتن ایران
نزد شاه طهماسب صفوی از تسلط شیرخان افغان و
مراجعت نمودن بحصول مقصود ۷۰
کیفیت محاربهٔ همایون شاه باسلطان بهادر گجراتي .. ۷۲
فوج کشي همایون شاه بر بنگاله ۸۰
ذکر سلطنت فرید خان سور که آخر مخاطب بشیر شاه شد ۸۷
جنگ کردن شیر شاه باراجه مالدیو راجه مارواڑ ۱۰۰
لشکر کشی شیرشاه بر قلعهٔ چتور و وفات شیر شاه .. ۱۰۱
ذکر سلطنت اسلام شاه عرف سلیم شاه ۱۰۳
ذکر سلطنت مبارز خان عادلشاه عرف عدلی ۱۰۷
ذکر سلطنت سکندر شاه سور ۱۱۳
ذکر متوجه شدن محمد همایون بادشاه بعد از هزیمت یافتن
از افغانان از نفاق انگریزی برادران و رفتن طرف ایران
نزد زبدهٔ دودمان مصطفوی شاه طهماسپ صفوی ۱۱۵
ذکر مراجعت همان بادشاه طرف هندوستان و گرفتن ان از
دست افغانان ۱۲۲
ذکر سلطنت محمد اکبر بادشاه ۱۲۷

قصهٔ شاهم بیگ وخان زمان ١٣٨
فتح گوالیار ١٤٢
فتح مالوه ١٥٢
فرستادن اکبر بادشاه خانزمان و بهادر خان را بر شیر خان
پسر عدلی و شکست یافتن شیر خان ١٥٤
ذکر دستور العمل تودرمل ١٥٥
مناکحت اکبر بادشاه بادختر راجه بهاریمل ١٥٨
فرار نمودن باز بهادر و بدست امدن قلعهٔ ماندو ١٦٠
کشتن ادهم خان خان اعظم کوکه را و بیاسا رسیدن او .. ١٦١
فساد شاه ابوالمعالی ١٦٣
ذکر تعمیر و ترمیم قلعه و مسجد آگره ١٦٥
بغاوت عبدالله خان اوزبک درمالوه .. .. ایضا
کشتن میرزا سلیمان شاه ابوالمعالی را و در کابل سکه و
خطبه کردن او بنام خود ١٦٧
خبر فساد مالوا و بغاوت میرزایان در اطراف بلاد .. ١٦٩
تسخیر قلعه چتور ١٧٠
تسخیر قلعه رنتهنبور ١٧٣
فتح احمد اباد ١٧٨
بغاوت میرزا محمد حکیم ١٨٥
تنبیه افغانان روشنائي ١٩٠
فتح کشمیر ١٩٤
وفات راجه تودرمل ١٩٥

بغاوت یادگار میرزا در کشمیر ۱۹۶
خبر کشته شدن مظفر خان والي گجرات ۱۹۶
فتح اُڑیسه و دیگر بعضی نواح بنگاله ۱۹۷
نقل قول عبدالقادر بدوانی درحق محمد اکبر بادشاه .. ایضا
رسیدن میرزا رستم صفوی بخدمت اکبر بادشاه ۲۰۴
رفتن خانخانان و شاهزاده دانیال برای تسخیر دکن .. ایضا
مراجعت خانخانان از دکهن و مقرر شدن یوسف خان
مشهدی و ابوالفضل دران مهم ۲۱۲
باز رفتن خانخانان برای نظم دکهن و فتح قلعه احمد نگر ۲۱۳
ذکر بغاوت نمودن شهزاده سلیم یعنی جهانگیر بن اکبربادشاه ۲۱۶
ذکر کشته شدن ابوالفضل ۲۲۳
ذکر وفات مادر اکبر بادشاه ۲۲۸
ذکر وفات شاهزاده دانیال ۲۳۲
ذکر وفات محمد اکبر بادشاه .. .. ایضا
ذکر تاریخ نظامی و تاریخ فرشته ۲۳۷
فهرست منصبداران عهد اکبری .. .. ایضا
ذکر شیخ سلیم سیکری ۲۳۹
ذکر شیخ عبدالحق دهلوی .. .. ایضا
ذکر خواجه باقی بالله ۲۴۰
ذکر ملا عبدالله سلطان پوری .. .. ایضا
ذکر عرفي شیرازی ۲۴۱
ذکر شیخ مبارک ناگوری .. .. ایضا

ذکر میر فتح الله شیرازی ۲۴۲
ذکر ملا عراقي مشهدی .. .. ایضا
ذکر قاسم کاهی .. .. ایضا
ذکر سید محمد جامه باف .. .. ایضا
ذکر میر حیدر معمائي . .. . ایضا
ذکر متروکات محمد اکبر بادشاه وقت وفات ۲۴۳
ذکر سلطنت ابوالمظفر نورالدین محمد جهانگیر بادشاه .. ۲۴۴
ذکر ولادت محمد جهانگیر پادشاه ۲۴۶
ذکر کتب که در احوال جهانگیر پادشاه تالیف شده .. ۲۴۷
ذکر بغارت خسرو ۲۴۹
ذکر گرفتار شدن خسرو و بسیاست رسیدن همرهان وی .. ۲۵۳
بیان رسم دادن خطاب ۲۵۴
تاخت اوردن حسن خان شاملو حاکم هرات بر قندهار و
برخواسته رفتن او از حکم شاه عباس ۲۵۵
ذکر استعمال لفظ صوبه دار برای عمال ۲۵۶
قصه خان آعظم میرزا عزیز کوکه .. .. ایضا
تدبیر بیرون کردن خسرو از قید ۲۵۸
ذکر کتخدائی جهانگیر بادشاه بادختر قاسم خان عرب .. ۲۵۹
حکم عنایت نمودن نقاره تامنصب سه هزار و پانصدی ۲۶۰
احوال نور جهان بیگم ۲۶۳
سکه زدن بنام نور جهان بیگم ۲۶۸
ذکر تمغاي جهانگیری که به اراکین سلطنت داده شد ۲۷۲

ایجاد عطر جهانگیری ۲۷۲
ذکر رسیدن سرعثمان خان از بنگاله ۲۷۳
ذکر اجازت نواختن نقاره باعتماد الدوله ۲۸۰
ذکر تولد دارا شکوه پسر شاهجهان ۲۸۱
ذکر فتح یافتن شهنواز خان بر عنبر ۲۸۲
ذکر تولد محمد شجاع پسر شاهزاده شاهجهان ۲۸۶
عزل عبد الله خان صوبه دار احمد آباد بجرم اهانت
اخبار نویس ۲۸۶
وبا و طاعون عظیم .. .. ایضا
عنایت شدن خطاب شاه بشاهزاده خرم یعنی شاهجهان ۲۸۸
شکار شدن شیر از دست نورجهان و رانی کلان ۲۸۹
وفات شهنواز خان ۲۹۸
حکم تعمیر مساجد و سرای پخته و چاه و غیره در هر منزل ایضا
نزول بادشاه مع نورجهان بیگم بخیمهٔ معتمد خان ۳۰۱
بغاوت راجهٔ کشتوار و چکان کشمیر و بیان احوال کشمیریان ایضا
باز بغاوت کردن عنبر حبشی ۳۰۴
نقلي عجیب منقول از جهانگیر نامه ۳۰۸
نقل بازیگران بنگاله ۳۱۲
نقل عشق فقیري بر زن هندوئي ۳۱۳
خبر یورش دکنیان بر مالوا و تنبیه ایشان ۳۱۴
خبر مرض اعتماد الدوله پدر نورجهان بیگم و رفتن بادشاه
بعیادت او و وفات اعتماد الدوله ۳۲۵

یورش شاه ایران بر قندهار ۳۲۷
مناقشه نورجهان بیگم با شاهجهان و برپا شدن فساد عظیم ۳۲۸
بغاوت شاهجهان و فوج کشي او بر جهانگیر بادشاه ۳۳۵
احوال قلعهٔ رهتاس بنگاله ۳۴۶
سوانحات دکن ۳۴۷
احوال سلطان پرویز که بتعاقب شاهجهان رفته ۳۵۰
قید کردن مهابت خان جهانگیر بادشا را ۳۵۸
ذکر تدابیر نورجهان بیگم در استخلاص جهانگیر بادشاه .. ۳۷۷
رحلت نمودن سلطان پرویز ۳۸۲
بقیهٔ احوال مهم دکن ۳۸۳
خبر غرق شدن مکرم خان حاکم بنگاله ۳۸۷
ذکر وفات محمد جهانگیر بادشاه .. .. ایضا
بر تخت نشستن شهریار در غیبت شاهجهان بخت بیدار ۳۹۰
ذکر سلطنت ابو المظفر شهاب الدین شهان جهان بادشاه ۳۹۵
تفصیل حاصل ایران و توران و هندوستان ۴۰۳
ذکر فراری شدن و بغی ورزیدن نرسنگه دیو بندیله .. ۴۰۶
فتح و مسمار نمودن قلعهٔ بامیان که بدست ازبکان رفته بود ۴۱۰
بغاوت کردن خان جهان لودی ۴۱۱
ذکر تنبیه افغانان که رویهٔ ملحدان اختیار کرده بودند .. ۴۲۲
بقیهٔ احوال خانجهان لودی ۴۲۴
ذکر بغاوت افغانان خلیلی و مهمندي و داودزئی و لودی
و رهیله و غیره ۴۲۸

ذکر تیره بختی باقی ایام خان جهان لودی ۴۳۵
ذکر قحط سال دکهن که بسال غم موسوم گردید ۴۴۴
ذکر تنبیه ایدام نام کافر بد فرجام ۴۵۴
ذکر تسخیر قلعهٔ ستونده .. .. ایضا
ذکر واقعهٔ ممتاز محل بیگم ۴۵۹
ذکر تعین افواج برای خرابی ملک بیجاپور و فتوح قلعجات ۴۶۲
فتح بندر هوگلی و جنگ با فرنگیان ۴۶۸
تسخیر قلعهٔ کالنا ۴۷۰
جنگ نمودن بادشاهزاده محمد اورنگ زیب با فیل .. ۴۷۳
بغاوت کردن فتح خان پسر عنبر حبشی و فوج کشی نمودن
او بر دولت اباد دکن ۴۷۵
جنگ نمودن مراري پندت نوکر عادل خان باخان زمان ۴۸۴
ذکر خرابی نجابت خان در قبول مهم سری نگر .. ۵۰۵
ذکر مهم جهجار سنگه بندیله ۵۰۶
ذکر سلوک قطب الملک ۵۲۳
ذکر کتخدائي شاهزاده اورنگ زیب با دختر شهنواز خان ۵۴۱
ذکر تنبیه پرتاب سنگه زمیدار شرقي ۵۴۴
احوال ولایت بکلانه ۵۴۶
احوال ولایت تبت .. .. ایضا
احوال سید محمد رضی ۵۴۷
احوال سید جلال ۵۴۸
احوال سید محمد .. .. ایضا

احوال میان میر ۵۴۸
احوال ملا شاه بدخشی ۵۴۹
احوال خواجه خاوند .. .. ایضا
احوال شیخ ناصر ۵۵۰
احوال ملا میر ۵۵۱
احوال شیخ عبد الحق دهلوی .. .. ایضا
آمدن علی مردان خان بهند ۵۵۲
حقیقت ملک آشام ۵۵۹
آمدن علی مردان خان بحضور شاه جهان ۵۶۷
بر اوردن نهر لاهور بتجویز علی مردان خان ۵۷۰
ذکر حادثه سوختن خانه پادشاه زاده محمد شجاع ۵۷۲
بیان جنگ شاه ایران با سلطان روم ۵۷۵
ذکر وفات یمین الدوله ۵۸۴
ذکر مهم قندهار دیگر بار ۵۸۹
تنقیح این امر که در هندوستان هیچ سیدی صحیح النسب
سلطان شده یا نه ۵۹۲
ذکر سوختن پادشاه بیگم ۵۹۸
احوال جواهر خانه شاهی ۶۰۵
وفات نورجهان بیگم ۶۱۸
ذکر مهم بلخ و بدخشان ۶۱۹
احوال نذر محمد خان والي توران ۶۳۴
تفصیل جمع دامی صوبجات هندوستان ۶۷۱

احوال قلعهٔ شاهجهان اباد ۶۸۱
لشکرکشي شاه عباس بذات خود بر قندهار ۶۸۴
ضوابط بندوبست اراضی دکهن ۷۳۲
احوال محمد امین متصدی بندر سورت و بپاسا رسیدن او ۷۵۰
ذکر بنای مسجد جامع شاهجهان اباد ۷۵۴
ذکر خاتمه و قلع سلطنت شاهجهان بادشاه ۷۶۰

تمام شد

صوبهٔ کابل - شانزده کرور دام
صوبهٔ کشمیر پانزده کرور دام
صوبهٔ تهته - هشت کرور دام
صوبهٔ بلخ - هشت کرور دام
صوبهٔ قندهار - شش کرور دام
صوبهٔ بدخشان - چار کرور دام
ولایت بکلانه دو کرور دام

ذکر سوانح سال بیست و یکم از جلوس مطابق
سنه هزار و پنجاه و هفت هجري

در آغاز سال بیست و یکم غرهٔ جمادي الاخری بدستور هر سال بزم جلوس منعقد گردید و عالمي از امرا و اعلی و ادنی ذکور و اناث بفیض رسید - از شنیدن اخبار بي اعتدالي از بکان که بارادهٔ فاسد در طرفي از اطراف بلخ و دیگر بلاد آن ضلع چون مور و ملخ فراهم آمده درخرابي ملک و رعایا میکوشند پنجم شهر مذکور پادشاه زاده محمد مراد بخش را بطریق کومکي برای تنبیه آن قوم مرخص فرموده از عطاي خلعت و دیگر عنایات مفتخر ساختند - درین ضمن بعرض رسید که افواج از بکیه از راه خطا و ارادهٔ باطل باز آمدند و نذر محمد خان عازم حضور گشته - چنانچه عریضهٔ او مشتمل بر التماس عفو تقصیرات و طلب استمالت نامه رسید - یازدهم شهر مذکور پادشاه زاده محمد مراد بخش را از رفتن بلخ موقوف فرموده حکم مراجعت صادر نموده بصوبه کشمیر مرخص ساختند - و خود از کابل اوائل رجب سمت پنجاب بارادهٔ

دار الخلافت کوچ فرمودند - تودرمل امین و فوجدار سهرند را بر
حسن خدمت پانصدي اضافه و خطاب راجه مرحمت نمودند
که از اصل اضافه دو هزاري دو هزار سوار باشد - نجابت خان که در
رسیدن حضور بموجب حکم درنگ نموده بود بعد رسیدن حضور
مامور گردید که ملازمت نذموده بکابل برود - بعد عبور از آب اتک
پادشاه زاده دارا شکوه از لاهور آمده ملازمت نمود - یک قطعه
الماس بوزن صد رتي قیمت لک روپیه مع خلعت و اسپان عنایت
فرمودند - عبد الرحمان و دیگر فرزندان نذر محمد خان همراه پادشاه
زاده ملازمت نموده مورد عنایات گردیدند - نوزدهم شوال بلاهور رسیده
زیاده از دوسه مقام نذموده متوجه دار الخلافت شدند - چون بسهرند
رسیدند از واقعهٔ دکن بعرض رسید که اسلام خان صوبه دار دکن
ودیعت حیات نمود - بسادات خان برادر او که قلعه دار دولت اباد
بود محمد اشرف که نیابت برهانپور داشت و محمد غیاث (118)
ودیگرفرزندان موافق رتبه و پایه اضافها مرحمت فرمودند واموال نقد
و جنس بوارثان معاف نمودند - وبشه نواز خان صوبه‌دار مالوا حکم
رفت که تا رسیدن صوبه‌دار خود را بدولت آباد رسانده از بندوبست
آنجا خبردار باشد - از عریضهٔ نذرمحمدخان بعرض رسید که قبل از
رسیدن حضور قلعهٔ میمنه باو عطا شود - فرمودند که بعد حصول
شرف ملازمت رعایت خاطر خواه به از درخواست او نموده
خواهد شد - درین اوان محمد قاسم نبیرهٔ نذر محمد خان که

---

(118) ن - محمد صفي

(نذر محمد خان) بسبب وسواسهاي بيجا فسخ ارادۀ حضور نموده عريضه مشتمل بر عذر عارضۀ بدني نوشته همراه او ارسال داشته بود رسيده ملازمت نمود - ازانکه خرچ صوبه بلخ زياده از مداخل مکرر بعرض رسيده بود ونظر بر فساد ازبکان که هر سال چندين هزار مسلمانان طرفين بقتل مي رسيدند ترحم بحال نذر محمد خان نموده بلخ (119) را بدستور سابق باو بخشيدند - و احکام مشتملبر برخواسته آمدن پادشاه زاده محمد اورنگ زيب و ديگر قلعه داران صادر فرمودند - گويند چهار کرور روپيه بخرچ مهم بلخ و بدخشان آمده بود و آنچه مردم از هر دو طرف کشته شدند و مال رعايا مع ناموس بباد فنا رفت حساب آن خدا بهتر ميداند - پادشاه زاده محمد اورنگ زيب چهار دهم شعبان از بلخ کوچ فرموده وسط رمضان چون بيکي از دهنهاي دره رسيده منزل نمودند شمشيرخان که به کهي رفته بود هفت هشت هزار سوار از بلک چهار طرف شمشيرخان فرو گرفته صداى دار وگير بلند ساخته شتر و گاو بسيار متصرف شدند و جمعي کشته و زخمي گرديدند - بهادر خان بمدد شمشير خان رسيده ازان تهلکه نجات داد - و تا رسيدن غور بند سه دفعه بآن طائفه مقابله و مقاتلۀ صعب رو داد و هر بار جمع کثير از طرفين کشته و زخمي شدند - بعد رسيدن بغور بند تهانه آنجا قائم نموده ده لک روپيه خزانه که آنجا موجود بود همراه گرفته روانه شدند - و روز گذشتن از درۀ غور از قوم

---

(119) ن - بلخ و بدخشان *

هزاره هزاران بر لشکر بادشاهزاده ریخته عجب نایرهٔ قتال و جدال بر افراختند مال و اسباب بسیار هر چه بدست آمد تاراج نمودند و حال بر تمام فوج و سرداران تنگ گردید و کار بجائي رسید که بر خزانه ریختند و بهادر خان خود را رساند و مردم زیاد پادشاهي کشته و زخمي گردیدند - و تا یکپاس شب صداي دار وگیر بلند بود و امید نجات محال مي نمود - ذو الفقار خان و نور الحسن (120) که همراه خزانه بودند چپقلشهاي رستمانه نمودند - و باوجود زخمی شدن هردو سردار داد مردي دادند آخر بمدد اقبال پادشاهي از آفت دست برد آن جماعه خزانه محفوظ ماند - بکوتل هندوکش که رسیدند از تنگي راه و برف و یخ سر راهها بار بردار بسیار تلف شدند و هر جانور که افتاد لکدکوب آدم و چهار پا گردید و هر سوار و پیاده که از پا در آمد باز فرصت برخاستن نیافت - بهر حال اگر چه بادشاه زاده اوائل شوال بکابل رسید اما چون بهادر خان روهیله و ذو الفقار خان و خواجه حسن با خزانه عقب مانده بودند بر لشکر آنها برف بسیار چنان پیهم بارید که فرصت چشم برهم زدن نمیداد چار پا و آدم بي شمار تلف شدند - و بهادر خان از ذو الفقار خان بي اختیار جدا افتاد و از نصف زیاد بار بردار خزانه تلف گردید - ذو الفقار خان هرچه توانست خزانه برشتران بقیة الهلاک بار کرده نزد پادشاه زاده فرستاد - و چون دیگر اصلا بار بردار نمانده بود با باقي خزانه مقام نمود و برف و باران شب و روز مي بارید

---

(120) ن - ابو الحسن

درین تهلکه هزاره با فوج سنگین آمده بر سر خزانه و مردم پادشاهي ریخت و عجب هنگامهٔ قتال و جدال بمیان آمد و مال و اسباب و عیال و ناموس کمتر کسي ازان آفت محفوظ ماند و آشوب قیامت برپا گردید - و قریب چهار پنج هزار اسپ و آدم بسیار مع چهار پاي بار برار که باقي مانده بود بتاراج و غارت بردند و جانور بي‌شمار زیر برف آمدند - و کار بجائي رسید که همه نبرد آزمایان و بهادران کارزار دیده از روي سخت جاني بر سر خزانه پیاده فراهم آمده جنگ رستمانه و تردد مردانه نمودند - و دست از همه ما یحتاج برداشته جان خود و خزانه را از چنگ آن جماعه سالم بر آوردن غنیمت دانستند تا آنکه هزاره غنیمت بسیار سنگین بار کرده فرار نمودند - چون خبر به بهادر خان رسید فرمود که بار بردار هرکرا یابند کشیده گرفته نزد ذوالفقار خان رسانند و افغانان در دادن بار بردار مضایقه نمودند و میان هم کار بجنگ منجر گردید - و بهادر خان باشتران خاصهٔ خود و بار بردار پسران و خویشان خود را به ذوالفقار خان رساند و تا رسیدن بهادر خان آدم بسیار که قریب پنج شش هزار کس باشند از برف تلف شدند و باقي که ماندند پدر بحال پسر نپرداخته هریکي جان خود بیرون بردن غنیمت میدانست - بهادر خان که با سپاه خود را بخزانه رساند چون بار بردار که از سرما و برف نیم جان و پوست و استخوان بر جانوران مانده بود براي خزانه برداشتن وفا نمي نمود ناچار فرمود خزانه را متفرق ساخته خریطه شمار حواله جماعداران نمودند که بر اسپان بار نموده روانه شدند - درین ضمن باز

هزاره سر راه نمودار گشته پاي زد و خورد بميان آورد - و بهادر خان و ذو الفقار خان بجان بازي تمام بعد سعي و كوشش و كشش تمام خزانه را باجانهاي خود سالم ازان درها برآورده بكابل رساندند *

الحال بتحرير وقايع حضور مي پردازد - بعده كه پادشاه بقصبه كرنال پنجاه كروهي دهلي رسيدند جعفر خان را با ديگر كارپردازان براي سرانجام ضروري رخصت دهلي نمودند - مكرمت خان با جمعي از بندهاي پادشاهي باستقبال آمده ملازمت نمود - اوائل ذي الحجه حوالي دهلي شرف نزول واقع شد - و روز ديگر سوار شده براي ملاحظه و تجويز مكانهاي قلعه نو احداث شاه جهان آباد كه از سنه دوازده جلوس براي ساختن آن غيرت خان عرف كامگار را مقرر فرموده بودند و نهم محرم الحرام سنه هزار و چهل هشت بناي عمارات ريخته شده بود و آخر اتمام آن باهتمام مكرمت خان قرار گرفت تشريف آوردند - بعد ملاحظه تاكيد براي بعضي عمارت ضروري كه تا رسيدن نو روز جشن سال آينده قابل فرش نمودن شود نمودند - و عاقل خان خوافي و يوسف خان را براي سرانجام و مدد اتمام عمارت گذاشته متوجهٔ اكبر آباد شدند - از واقعهٔ بندر سورت بعرض رسيد كه علي اكبر اصفهاني حاكم بندر سورت و كهنبايت را هندوئي در اثناي گفتگوي لايعني بجمدهر گشت لهذا معز الملك ديوان مالوا را كه سابق هم تعلقهٔ بندر مذكور داشت از انتقال او مقرر فرمودند - از واقعه مالوا بعرض رسيد كه جان نثار خان تيول دار سركار مندسور از زخم جمدهر زميدار مفسد پيشه كه اورا دستگير كرده آورده بودند وقت روبرو آوردن كشته شد *

بیست و یکم داخل اکبر آباد شدند - از جملهٔ دریافت صفاي باطن پادشاه روشن دل باتفاق آنکه روزي صد فیل نر و ماده از نظر میگذشتند تقرب خان بر یک ماده فیل نظر خواهش انداخت و آهسته بگوش علاء الملک بطریق اظهار آرزوي دل اشاره بهمان ماده فیل نموده گفت که اگر حضرت این ماده فیل را بمن عنایت فرمایند زهي مراد دل من خواهد بود - هنوز سرگوشي تمام نشده بود که پادشاه طرف تقرب خان متوجه شده فرمودند که این مادهٔ فیل را بتو بخشیدم - بعرض رسید که ایک الماس ناتراشیده بوزن صد وهشتاد رتي ازکان تعلقهٔ قطب الملک برآمده - حکم شد که باو بنویسند که الماس مذکور را بقیمت در آورده دروجه پیشکش مقرري بحضور ارسال دارد - چون قبل از رسیدن حکم عبد الله قطب الملک الماس را حواله الماس تراش نموده ده رتي ازو تراشیده بود همان روز که حکم رسید ان سنگ نا تراشیده بیش بها را همان قسم از راه اطاعت امر بحضور ارسال داشت - بعد رسیدن حضور که هفتاد رتي دیگر ازو تراشیده شد صد رتي بي جرم شفاف خالي از عیب بر آمد یک لک و پنجاه هزار روپیه بقیمت در آمد - و بیست هزار روپیه ریزهٔ تراشیدهٔ او نیز بقیمت رسید - قضا را همان روز شمامهٔ عنبر بصورت قندیل بوزن هفتصد توله بقیمت پنجاه هزار روپیه از نظر گذشت و بخاطر خیر اثر رسید که آن شمامه را در طلای مشبک گرفته بانواع جواهر و ریزهٔ آن الماس مرصع نموده آن الماس صد رتي را بالاي آن نصب نمودند که جمله دولک و پنجاه هزار روپیه قیمت آن قندیل بي عدیل گردید - با یک لک و پنجاه هزار

روپیه نصف نقد و باقي خرید جنس از احمد آباد باب مکهٔ متبرکه و مدینهٔ منوره که در آنجا مضاعف ارزد مصحوب سیداحمد سعید که سابق نذر بمکهٔ معظمه برده بود روانه آن مکان شریف نموده فرمودند پنجاه هزار روپیه را نقد و جنس بشریف مکه دهند باقي به بیچاره و مساکین و مستحقین آنجا رسانند - و قندیل را در روضهٔ منوره بیاویزند - پادشازاده محمد شجاع را یک قطعه لعل و غیره بقیمت یک لک روپیه عطا نموده بصوبهٔ بنگاله مرخص فرمودند - پادشاه زاده محمد مراد بخش را از کشمیر طلبیده صوبهٔ دار دکن ساختند - حسن بیگ خویش علیمردان خان را که بپایهٔ هزار و پانصدي رسیده بود صوبه کشمیر مقرر فرمودند *

روزي فیل مستي در مقابل راجه بدن سنگه که رو بروی پادشاه ایستاده بود حمله‌نموده راجه را بایکي از همراهان‌او که بقصد خلاصي راجه‌خود را بمدد رسانده بود زیر دندان‌کشید راجه‌زیردندان‌آن بلای سیاه جمدهر کشیده بخرطوم او زد درین ضمن چرخي بان چرخي هارا آتش دادند راجه با رفیق خود از میان هردو دندان فیل بلا آفت بر آمده مورد آفرین‌گردید خلعت و پنجاه هزار روپیه منجمله مطالبهٔ ذمه واجب الاداي او انعام مرحمت نمودند - بپادشاه زاده محمد اورنگ زیب که بدریاي اتک رسیده بموجب حکم توقف ورزیده بود حکم شد که بصوبهٔ ملتان که در اقطاع او مرحمت نموده بودند برود و سي‌لك روپیه در همان‌صوبه عنایت نمودند - قلعه داري اکبر آباد بباقي خان فرموده دوازدهم ربیع الاول براه دریا متوجه شاه جهان آباد که مسمي بدار الخلافت ساخته بودند شدند *

بیست دویم شهر مذکور نزدیک بقلعه رسیدند چون در مدت هشت سال بخرچ مبلغ شصت لک روپیه ابتدا باهتمام غیرت خان بعده بداروغگي اله وردي خان که اتمام آن به مکرمت خان تعلق گرفت عمارت قلعهٔ گردون اساس و مکانهاي آسمان پایه اندرون محل و بیرون خاص و عام و حمام در سنه بیست جلوس که پادشاه در کابل تشریف داشتند صورت اتمام گرفته بود بیست و چهارم ربیع الاول سنهٔ هزار و پنجاه و هشت مطابق بیستم فروردي سنه بیست و یک جلوس بعد انقضاي شش ساعت زماني که نیر اصغر پرتو افروز برج ثور بنظر سعد صاحب خانه و قران مشتري و طالع اسد بود در قلعه شرف نزول واقع شد - چهار لک روپیه نقد و لك روپیه را مرصع آلات به بیگم صاحب قدسیه عنایت نمودند - بهمین دستور بهمه پرده گیان حرم و پادشاه زادها و امرا خلعت و نقد و جواهر عطا فرمودند - و دارا شکوه را سي هزاري سي هزار سوار نمودند - سعد الله خان و غیره صد امیر دران روز باضافه و عنایات دیگر مفتخر گردیدند - و تا بیست روز دامن آرزوي امیران و فضلا و صلحا و شعرا و ارباب طرب از انواع انعام و عطاي زر و گوهر مالامال بود از حافظان و نغمه پردازان ایران و توران و کشمیر و رقصان جادوفن عالم آشوب ذکور و اناث هند طبق طبق زر و گوهر یافتند و اکثر اهل حرفت که هریکي از گذراندن گلي از باغ صنایع خود بانعام دامن دامن زر سرخ و سفید کامیاب گردیدند - و ذخیرهٔ سالها اندوختند و خانهٔ نماند که در شادي بروي او مفتوح نگردید و کاشانهٔ نبود که شمع مراد دران خانه افروخته نشد - از جملهٔ تاریخ

صاحب طبعان این تاریخ پسند افتاد * ع *

شد شاه جهان آباد از شاه جهان آباد

الحق تا چشم گردون نظر لطف بر گهوارة نشینان ارض این کهنه سرای انداخته چنان شهر و چنین عمارات عالي ندیدة * بیت *

تعالی الله چه شهراست اینکه از شان
گذشته هر بناي او ز کیوان
ز طرحش هند زیب و فر گرفته
جواني را جهان از سر گرفته
جهان را گر به از خود یاد باشد
همین شاه جهان آباد باشد
به مصر از وسعت او تا خبر شد
ز رشك از شام غم باریک تر شد
جگر از غیرتش خون شد یمن را
عقیق او گواه است این سخن را
ز خوبي هاي او هر که کند یاد
رود صد دجله اشک از چشم بغداد
ز خاکش مشک چین بو مي کند وام
خطا باشد دران بردن ز چین نام

دریندولا از عرضه داشت علیمران خان بعرض رسید که عبد العزیز خان باز لشکرکشي بر سر نذر محمد خان نموده بلخ را محاصره کردة حکم شد که بهادر خان و راجه بیتهلداس و غیره بیست امیر خود را نزد علیمردان خان رسانند که موافق تجویز او بمدد

نذرمحمد خان روانه شوند - راي رايان که از مدت تارک علائق روزگار
گشته در بنارس منزوی بود باز به جاذبهٔ الفت آلودگي دنيا که
ريشهٔ محبت او در دل و جگر انسان جا گرفته گريبان گير او گشته
بحضور آورد و بمنصب هزاري ذات دو صد و پنجاه سوار و خدمت
ديواني کل دکن ضميمه فوجداري بگلانه مفتخر گرديد *

ذکر سوانح سال بيست و دويم از جلوس سنه هزار
و پنجاه و هشت هجري

جشن آغاز سال بيست و دويم جلوس مطابق سنه هزار و
پنجاه و هشت بدستور هرسال رونق افزاي شهر و عمارات تازه و
فيض زياده از اندازهٔ صالح و طالح صغير و کبير گرديد - پادشاه زاده
محمد مراد بخش را که از تغير شايسته خان صوبه دار دکن ساخته
بودند و بعد از فراغ هردوجشن بانواع لطف و عنايات مفتخرگرديده
مرخص گشت بمنصب بيست هزاري پانزده هزار سوار سر فرازي
بخشيدند - و شه نواز خان که از مالوا بطريق عاريت بدکن رفته بود
اتاليق پادشاه زاده محمد مراد بخش مقرر گرديده پنجهزاری پنجهزار
سوار دو هزار سوار دو اسپه و سه اسپه اصل و اضافه سرافرازي يافت -
چون خبر مصالحهٔ عبد العزيز خان بنذر محمد خان رسيد بهادر
خان را که مع فوج مرخص فرموده بودند موقوف نمودند و صوبهٔ
ملتان باو مرحمت نموده بديوانيان فرمودند که چون بهادر خان
مدت بيجاگير بوده طلب مابين ايام او را عوض مطالبه محسوب
نمايند شيخ فريد پسر قطب الدين که بعد از مامور شدن بکومک
کابل از حکم انحراف ورزيده بود بي منصب و بی جاگير نموده

روزینه عطا فرمودند *

از عرضه داشت خواص خان قلعه دار قندهار و زبانی منهیان بعرض رسید که شاه عباس چهارم ربیع الاولی سال بیست و یکم از جلوس با لشکر بسیار بعزم تسخیر قندهار از صفاهان بر آمده هفتم شعبان بمشهد مقدس رسیده یکی از امرای خود را پیشتر بهرأت (121) روانه نمود که آنجا رسیده ده هزار سوار بر قنداز که موافق معمول از تاجیکان خراسان که وقت مهم پیش قدم می باشند و بیعلوفه رفاقت و جانفشانی می نمایند و پنجهزار بیلدار و دیگر مصالح قلعه گیری موجود سازد و شنیده می شود که شاه اراده دارد که چون در ماه دی و بهمن فوج هندوستان از وفور برف و بند بودن راه بکومک قندهار نمی تواند رسید خود را در ایام مذکور بپای قلعه برساند - و نیز ظاهر شد که شاه قلی نام را که با نامه بخدمت حضرت اعلی روانه ساخته بود بقندهار رسیده روانهٔ حضورگردید - حضرت جهانبانی بعد از استماع این خبر سعد الله خان را که صاحب السیف و القلم گفته می شد با یک صد و سی و پنج امیر نامی روشناس بسرداری پادشاه زادهٔ با فرهنگ رستم جنگ محمد اورنگ زیب برای رخصت کومک قندهار مقرر نموده حکم نمود که شصت هزار سوار و ده هزار برقنداز طومار فوج تیار نمایند که اکثر آن از سادات بارهه و ازبکیه وافغانان و راجپوتیه باشند ازمردم ایران کمتر داخل فوج هندی نمایند - و بنایب

(121) ن - بخراسان

دارا شکوه که در لاهور بود حکم رفت که هرگاه شاه قلي ایلچي ایران آنجا رسد نگذارند که پیش بیاید - دربن ضمن بعرض رسید که علي مردان خان بموجب نوشتهٔ قلعه دار قندهار پنجهزار سوار و هزار برقنداز بسرداري کاکرخان و راجه امرسنگه و نور الحسن بخشي احدیان کومک روانه نموده و پنج لک روپیه خزانه همراه آنها بي آنکه مامور گردد روانه ساخت - سویم ذي قعده پادشاه زاده محمد اورنگ زیب را با همراهان بانواع عنایات مفتخر و مرخص ساخته خود نیز متوجه لاهور شدند *

خبر واقعه اعظم خان که صوبه دار جونپور بود بعرض رسید ملتفت خان و میر خلیل و میر اسحاق پسران اورا خلعت ماتم و اضافه مرحمت نمودند و صوبهٔ جونپور بمعتقد خان مقرر فرمودند - ابتدا بخاطر گذشته بود که پادشاه زاده محمد اورنگ زیب را از دار الخلافت پیشتر روانه سازند باز چنان مقرر گردید که تا لاهور بل تا کابل بطریق استعجال باتفاق طي منازل نموده ملاحظهٔ تصدیع ایام زمستان را از میان بر دارند - امرای آرام طلب نا آزموده کار باظهار خیر خواهي خلق الله بعرض رساندند که سه ماه آذر و دي و بهمن قزلباش تاب سفر و مهم ندارد و شهرت ارادهٔ رسیدن شاه عباس درین ایام بقندهار خلاف عقل است - و خبر کم یابي غله و کاه آن ضلع نیز بعرض رسید بخاطر پادشاه این مصلحت پسند افتاد که في الواقع درین سه چهار ماه که برف و سرماي مسافرکش دارد اکثر قزلباش تردد نمي نمایند و براي سفر و محاصرهٔ قندهار لشکر کشي که في الحقیقت

لشکرکشي است بعمل نخواهد آمد - لهذا فسخ ارادهٔ کابل نموده
قرار بران یافت که ایام برف و شدت زمستان در لاهور بسر برند و
نیز انتظار رسیدن امرای اطراف که حکم و گرز برداران برای طلب
آنها رفته بودند و انتظار خبر تحقیق حرکت نمودن شاه عباس
از پای مزار شاه خراسان می‌کشیدند - هنوز خبر کوچ و مقام در السنه
مختلف شهرت داشت و یاران فراغت طلب در تردد سرانجام
چهاوني مذبذب خاطر بودند و عزیزان بي بضاعت در خیمه
گذراندن غنیمت از تصدیع سفر ایام زمستان دانسته شکر حرج و
مرج و کوچ و مقام بجا می‌آوردند که بغتتا خبر رسیدن شاه عباس
بپای حصار قندهار از عرضه داشت قلعه دار انجا بعرض رسید -
معروض داشته بود که شاه عقل تباه بغرور افزوني سپاه سخت
جاني را کار فرموده بطریق یلغار با پنجاه هزار سوار قزلباش
بدمعاش و ترکان هزبر خو و تاجیکان ستیزه جو و توپخانهٔ جهان
آشوب رسیده اوائل ذي الحجه دي ماه الهي که زمین و
آسمان تختهٔ لخت برف و یخ گردیده و عالمي در زیر لحاف برف
جان ستان بپاسباني جان در مانده بود و از وفور باریدن برف و
باران جهان چون لشکر کفر و اسلام سفید و تاریک می نمودند از
ملاحظه رسیدن کومك و موکب همایون پروای برف و یخ بند راه
ننموده خود را رسانده قلعه را محاصره نموده هر چند که زود تر
بفریاد محصوران رسند صلاح دولت است - بعد عرض پادشاه زادهٔ
ظفر پیکر محمد اورنگ زیب بهمراه و اتالیق سعد الله خان و صد
و سي و چهار امیر نامدار و رو شناسان شیر شکار دیگر که اکثر از

سادات نبردآزما و ازبکان بادیه پیما و افغانان صف ربا و راجپوتان جان فدا که جمله از سایر و توپخانه هفتاد هزار سوار بودند مرخص شدند - و احکام بنام صوبهٔ داران و فوجداران و جاگیرداران مع گرز برداران براي طلب حضور صادر گردید - و پادشاه زاده را بسبب احتیاط ساعت و عدم فرصت بي آنکه لازمهٔ رخصت بمیان آید پیشتر براه ملتان مرخص ساختند که خود را به ملتان رسانده بگرد آوري سپاه و سرانجام مهم پردازد - و خلعت و اسپ و جواهر و فیل براي پادشاه زاده ازعقب همراه سعدالله خان روانه فرمودند - و دیگر امرا مامورگردیدند که براه نزدیک بنگش رود خود را بکابل و قندهار برسانند و حکم شد که بندهاي قدیم نقدي را سواي طلب لغایت حال في نفر صد روپیه مع تابینان برسانند و جمعي که نو ملازم اند و سند تیار نشده و منصبداران قدیم و جدید که جاگیر ندارند سه ماه نقد دهند و سزاولان براي دادني مقرر شدند و گرز برداران تعین شدند که لشکر تا مقدور رعایت سرما و برف و باران و نشیب وفراز ننموده جریده از علائق غیر ضروري گشته کوچ بکوچ مرحله پیماي منزل مقصود گردند - درینولا حسن بیگ نام ترکمان قورچي باشي شاه ایران از قندهار جدا شده خود را بحضور پادشاه رسانده بود بعطاي خلعت و اسپ و خنجر طلا و چهار هزار روپیه نقد و منصب هزاري پانصد سوار سرافرازي یافت خواجه‌جان ایلچي نذر محمد خان را که با نامه و بعضي تحف رسیده بود خلعت و اسپ و دوازده هزار روپیه عنایت نموده مرخص فرمودند - غره ربیع‌الاولی خود از لاهور متوجه کابل شدند - روزي که از آب بهت

عبور لشکر واقع مي شد هنوز پادشاه از آب نگذشته بودند که گرز بردار از قندهار بطریق یلغار در کمال اضطرار بخانه جعفر خان میر بخشي رسیده زباني ظاهر نمود که بعد روانگي من خبر دست یافتن قزلباش بر قندهار انتشار یافته بود و مطابق آن بلا فاصله نوشتجات مصحوب قاصدان و جلو داران سریع السیر از غزنین رسیدند - و جعفر خان بخدمت پادشاه آمده در خلوت حقیقت بعرض رساند - اگر ذکر محاصره و نقب دواندن و تردد قزلباش و سعي و جانفشاني محصوران که در ابتدا نمودن و آخر کار تاب صدمات لشکر خصم نیاوردند مفصل بر نگارند بطول کلام منجر میگردد - مجمل بزبان قلم میدهد که یک ماه در تردد مور چال پیش بردن و نقب دواندن و یورشهاي با جلادت نمودن و شب و روز از اندرون قلعه تگرگ گولهٔ توب و تفنگ و حقهٔ آتشي و بان شرر باریدن و از قلعه بر آمده بر مورچال ریختن گذشت چنانچه قریب دو هزار آدم و چار پاي بسیار از لشکر شاه کشته و تلف گردید و چهار صد و پانصد نفر از محصوران نیز نقد حیات بباد فنا دادند آخر از دل باختن شادي بیگ نام ازبک و حوصله باختن قلعه‌دار که انتظار کومک نکشیده و صدمات جان‌ربا از طرف قزلباش به محصوران رسیده مغلوب هراس گشته با سرداران شاه رجوع نموده پاي صلح بمیان آورده قلعه را داد - گویند یکي از جاسوسان پخته کار آزموده از قلعه بلشکر شاه رفته بر حقیقت سختي و کمي ذخیرهٔ غله و گاه فوج خصم و تزلزل رسیدن کومک هندوستان مطلع گردیده هر چند سعي نموده بازار لشکر آمدن و خود را بقلعهٔ

رساندن از خبرداري و بندوبست لشکر ایران نتوانست ناچار
حقیقت بر پارچهٔ کاغذ نوشت که از طرف قلت گاه و دانه و
نرسیدن رسد و شدت برف و سرما حال قزلباش بسختي میگذرد
در اسپان بجز پوست و استخوان و جان نمانده و لشکر پادشاهي
کوچ بکوچ متوجه قندهار است و لشکر قزلباش در فکر برخاستن
است و آن کاغذ را بر تیري بسته در احاطهٔ حصار قلعه انداخت
باوجود اطلاع بر مضمون آن آن‌قدر مردم قلعه دل باختهٔ هراس گشته
بودند که هیچ فائده نداد - تا پانزده روز گفتگوي پیام صلح و عهد
درمیان بود آخر کار نهم صفر قلعه دار برآمدهٔ دو روز فرصت
برآوردن مال و فرزندان خواست روز سویم محراب خان قلعه دار
شاه داخل گردید و قلعه دار سابق که شرط عدم قبول رعایت
خلعت وقت ملازمت و رخصت براي عیب پوشی بمیان
آورده بود باتفاق کاکرخان و ابو الحسن و دیگر همراهان رفته ملازمت
شاه نمود لمحهٔ نشسته بعد استفسار بعضي احوال رخصت خواسته
روانهٔ حضور شد - بعده که بملازمت پادشاه خطا بخش جرم پوش
رسید سر خجالت پیش افگنده قطرات اشك ریزان نمیدانست
که بچهٔ زبان عذر سیه روئي خود بخواهد - گویند در اندك فرصت
باقي قلعجات بست و زمین‌داور و غیره توابع قندهار از تردد فوج
محراب خان بتسخیر قزلباش درآمد - شش صد سوار از لشکر ایران و
نه صد سوار محصوران مغلوب گشته شدند و بکار آمدند و قلعه‌داران
که بعد گرفتن عهد امان جان مع همراهان نزد محراب خان آمدند
و حکم یراق گرفتن آنها نمود بعضی که جوهر غیرت و شجاعت را

اختیار نمودند بسپردن اسلحه تن نداده شرط جان سپاري بظهور آوردند و بقیهٔ السیف را مقید ساخته با سردار ومال و عیال نزد شاه روانه ساخت - و شاه بسبب عسرت غله و علف و تلف شدن اسپان و بار بردار از شدت سرما اواخر صفر المظفر ده هزار سوار تفنگچي با محراب خان قلعه دار درانجا گذاشته خود روانهٔ فره و هرات شد - از ابتدای محاصره لغایت برخاستن شاه بعد از تسخیر قلعه بدو و نیم ماه نکشید *

الحال چند کلمه از لشکر پادشاه زاده و وزیر اعظم بقید تحریر می آرد که چون وقت رزانه شدن بپادشاه زاده و سعد الله خان حکم شده بود که تا مقدور خود را زود بقندهار رسانند و اغلب که قبل از رسیدن افواج شاه از ملاحظهٔ صدمات موکب کواکب شمار از پاي حصار برخاسته برود و اگر خدا نکرده تا رسیدن شما قلعه بتصرف قزلباش در آمده باشد باید که خود را گرم و چسپان رسانده فرصت گرم نمودن جا و فراهم آمدن ذخیرهٔ تازه نداده بمحاصرهٔ قلعه پردازند اما چون پادشاه زاده را در ملتان براي گرد آوري لشکر و سرانجام ضروري و سعد الله خان را در راه بسبب انتظار رسیدن پادشاه زاده و بارش غیر هنگام توقف چند روزه رو داد در وسط صفر چون هر دو فوج نزدیک هم رسیدند نوشتهٔ خلیل بیگ که براي صفا و پاک نمودن راهها از برف و قطع اشجار رفته بود رسید مشتمل بر اینکه برف آن قدر سر راه و درها را گرفته که اگر دیگر نبارد بعد یک ماه اقل ازین راه تردد بدشواری توان نمود - درین ضمن مکرر خبرهاي وحشت افزای محاصرهٔ قندهار و

بتسخیر شاه در آمدن مع احکام تاکید تهدید آمیز زود خود را رساندن از حضور رسید تا آنکه از معاودت شاه بعد حصول مطلب اطلاع یافتند ناچار راه منظور نظر را گذاشته از راه بالاي کوههای آسمان شکوه که دو هزار و هفت درعه ارتفاع آن به پیمودن آمد - همه سپاه پیاده گشته اسباب مایحتاج ضروری و غیر ضروری را گذاشته روانه شدند وقت عبور ازان کتلهاي هوش ربا که شاه و گدا افتان و خیزان بهزار دشواري طي مسافت مینمودند عجب هنگامهٔ هرج بر خلق الله گذشت و بار برداري که داشتند اکثر ز جاهای صعب افتادند که ازانها نام و نشان نیافتند و بسیاري از شدت سرما از پا در آمدند که برنخاستند و نوکر و غلام و پاجیهاي نمک بحرام هر که خالي میگریخت منت عظیم بر آقا میگذاشت و غله و گاه همه جنس ماکولات بمرتبهٔ کمیاب گردید که نانی بجانی ارزان بود - بدین حال بکابل رسیدند - درانجا که رفاهیت شد بیک روپیه شکم آدم و چار پا بقدر قوت رمق هم سیرنمي شد و چند روز در کابل براي خرید اسپ و بار بردار که اکثر پیاده و خانه بدوش بودند توقف نمودن ضرور گردید - بعده که اوائل ربیع الثاني از کابل کوچ نموده بغزنین رسیدند علف اصلا یافت نشد مگر براي مردم خاص غله روپیه را یك آثار و گاه یک و نیم آثار بتصدیع تمام بهم می رسید کار بر لشکر تنگ گردید - و خبر رسید که ازغزنین تا قندهار بسبب تسلط قزلباش جنس خوردن انسان و چار پا مطلق نایاب ست - جملة الملک سعد الله خان حقیقت را بحضور معروض داشت - در جواب حکم رسید که در ملك گیري رفاهیت

طلبي نمي باشد بهر وجه خود را بقندهار رسانده قزلباش
بدمعاش را فرصت فراهم آوردن ذخيرهٔ قلعه و استقامت ندهند
و غلهٔ حوالی قندهار را که قابل درو شده نگذارند که بدست مردم
قلعه درآید و بتصرف خود در آرند - لهذا در لشکر منادی نمودند
که از غزنین آذوقهٔ مابین راه بر دارند و بعد مقام پانزده روز کوچ
کرده بترتیب فوج پرداخته هفت فوج قرار دادند و هراول و
برنغار و جرنغار و چنداول مقرر کرده در سه کوچ بقلعهٔ رسیدند
که از گل ساخته اند و درسرحد واقع است و قزلباش بتصرف خود
در آورده باز از شنیدن رسیدن افواج قلعه را خالي گذاشته رفته بودند -
درین اوان ملک حسن نام زمیدار نواح قندهار که بحسب ضرور
بمحراب خان ملاقات نموده بود از قلعه گریخته خود را نزد سعد الله
خان رسانده ملازمت پادشاه زاده نمود خلعت و خنجر مرصع و ده
هزار روپیه نقد یافت - و چهاردهم جمادی‌الاولی نزدیک باغ گنج علي
مقابل قلعهٔ قندهار رسیده فرود آمده بتهیهٔ فراهم آوردن آلات و
اسباب مورچال بندي و نقب کندن پرداختند - و روز سیوم راجه
بهاو سنگه و غیره جمعي از بندهاي کار طلب طرفي از اطراف
قلعه را خالي دیده بي اطلاع سردار با زینهای جلادت و کمند
جرأت بطریق فدویان جانباز یکه تاز در فراز و نشیب دامن کوه
و پناه حصار خود را رسانده ملجاي خود ساختند مردم - قلعه‌دار که
خبردار شدند از سر دادن تفنگ و انداختن حقهٔ آتش و سنگ و
اقسام آتشبازي آن قدر گولهٔ بندوق و انواع آلات جان ستان باریدن
گرفت که جمع کثیر از بندهاي پادشاهي ضائع شدند و آوازهٔ

رستخیز عظیم و نائرهٔ دار و گیر پربیم بلند گردید - سعد الله خان بربن معني اطلاع یافته براجه پیغام داد که اگرچه چنین جرأت بیحکم نمودن بیجا واقع شد اما الحال از آنجا حرکت نمودن و برخاسته آمدن باعث شوخي مردم قلعه خواهد گردید باید که دل را قوي داشته از چوبهای اشجار جنگل پناه ساخته استقامت ورزند و ما را از اطراف مستعد کومک دانند و درانجا بعد مشقت و تردد بسیار و ضائع شدن آدم بي شمار مورچال قائم نمودند *

الحال چند کلمه از رویداد حضور بقید تحریر می آرد که بعد از کوچ پادشاه از حسن ابدال بعرض رسید که شاه وردي بیگ فرستادهٔ شاه عباس با نامه بکابل رسیده حکم شد که گرز بردار رفته اورا بحضور بیارد در منزل باغ فرح که خبر آمدن شاه وردي رسید چون در همان روزها شایسته خان و جعفر خان از احمد آباد آمده بود حکم فرمودند که اورا نزد شایسته خان و جعفر خان که جوار هم فرود می آمدند بردهٔ در مجلس واحد حاضر سازند و امر نمودند که نامهٔ اورا نگرفته از زبان ما بگویند که چون مارا نظر بر محبت دیرینه و موروثيِ شاه بود یکي از خواصان حضور را قلعه دار قندهار ساخته بودیم اگر میدانستیم که از ایشان چنان حرکت بظهور خواهد آمد یکی از امرای رزم دیدهٔ تجربه کار آزموده را قلعه دار می نمودیم که تا جان باقي داشت در محافظت قلعه خود را معاف نمیداشت چون خلاف توقع بعمل آمد هرچه عوض دارد گله ندارد - و خبر روانه شدن شاه قلي با نامه چون قبل از رسیدن خبر محاصرهٔ قندهار رسیده بود و در همان زودي خبر رسیدن شاه بپای حصار قلعه رسید

بنابران حکم نمودند که شاه قلي را در لاهور نگاه دارند في الواقع هرگاه رشتهٔ محبت و الفت از غبار کدورت آلوده گشته باشد دیگر در فرستادن نامه و رسول و گرفتن آن چه لطف دارد باظهار یکرنگي دورنگي منافي رویهٔ اخلاص کیشان سلف است بعده فرمودند که شاه وردي بیگ در جلال آباد رفته توقف ورزد بعد رسیدن کابل هر دو فرستادهٔ اورا باعزاز رخصت خواهم نمود درین ضمن پریشاني شاه وردي بیگ بعرض رسید ده هزار روپیه مرحمت نمودند - اوائل جمادی الاولی داخل دار الملک کابل شده روز چهارم بخانهٔ علیمردان خان تشریف بردند از جملهٔ پیشکش یک لک روپیه جنس قبول نمودند *

ذکر سوانح سال بیست و سیوم جلوس مطابق
سنه هزار و پنجاه و نه هجري

غرهٔ جمادی الاخری جشن آغاز سال بیست و سیوم موافق سرانجام سفر صورت اتمام یافت - چون باقي ذکر فسادي که میان نذر محمد خان و عبد العزیز خان و سبحان قلي خان رو داده و بعد هنگامه دار و گیر تمام نذر محمد خان بسلطنت خود جاگرفت بتفصیل بتحریر در آوردن درفرصت وقت نمی گنجد ماحصل ضروري بزبان خامه میدهد - بعده که حضرت اعلی خواستند فرزندان و متعلقان نذر محمد خان را نزد او روانه نمایند و نوشتجات نذر محمد خان نیز مکرر برای طلب فرزندان و وابستگان مع مدد خرچ باظهار پریشاني رسیده بود عبد الرحمن را با دیگر همراهان که دو سال و ده ماه در خدمت پادشاه مانده بودند خلعت و خنجر و شمشیر و دیگر

مرصع آلات مع اسپ خاصه با ساز طلا و سي هزار روپيه نقد مرحمت نمودند و يک لک روپيه مع فيل روز رخصت متعلقان براي نذر محمد خان بموجب طلب او فرستادند و يك لك روپيه سابق همراه عبد الرحمن و محمد مراد ايلچي بنذر محمد خان روانه ساخته بودند و خسرو پسر نذر محمد خان بسبب دلبندي لذات هند برفتن نزد پدر راضي نشده درجرگهٔ بندهاى پادشاهي در آمد جمله بمتعلقان نذر محمد خان سه لک روپيه مدد خرچ سواي زيور و آنچه بيگمها رعايت نموده بودند لغايت رخصت مرحمت شد *

از واقعهٔ فوج قندهار بعرض رسيد كه بهادر خان روهيله كه از سر فوجان تهور پيشه بود مرحله پيماى منزل آخرت گرديد و نوكران بيش قرار و معتمد اورا پادشاه زاده و سعد الله خان در جرگهٔ بندهاي پادشاهي و خود منسلك ساختند و هفت پسر ازو مانده بودند ازان ميان دليل خان نام پسر كلان را كه پانزده سال عمر داشت هزارى پانصد سوار نمودند باقي پسران را منصب و يوميه درخور عمر آنها مرحمت فرمودند - هفده نفر از همراهان محراب خان خود را نزد پادشاه زاده رسانده بعطاى منصب و خلعت ونقد سرافرازي يافتند *

الحال بتحرير باقي احوال لشكر پادشاه زاده و حقيقت محاصره مي پردازد از يك طرف جملة الملک سعد الله خان بعد ترددنمايان و كشته شدن مردم بسيار مورچال و نقبهارا تا زير خندق رساند - رستم خان و قاسم خان وديگر كار طلبان جانباز از طرف ديگر

مورچال و نقبها را تا کنار خندق و نزدیک دروازها رساندند اما
چون محراب خان در جنگهای روم جنگ و قلعه داري بسيار نموده
کار آزما و آزموده کار بود از پای قلعه شب و روز چنان تگرگ گولهٔ
تفنگ و گولهاي زمين کوب توپ و حقهای آتش بار و بانهاي
شرر فشان می بارید که بعد رسیدن مورچال پاي قلعه فرصت تردد
و کار دیگر نمی دادند بلکه اکثر زمین نقب را از ضرب گولهاي
کوه ربا ضائع و نابود می ساختند و در هر یورش چندین هزار
سر سران باتنهاي لشکریان مصالح پر کردن خندق می گردید -
و فائدهٔ تردد بر روي کار نمی آمد - و هر دفعه که قزلباش بر آمده
مقابل طلایهٔ لشکر شده بر مورچال می ریخت از طرفین قتیل
و اسیر می گردیدند و نبردهای عظیم رومي داد گاه از مردم
لشکر بدست قزلباش مي افتادند و بقلعه مي بردند و گاه قضیه
بر عکس خود رو مي داد درین ضمن روزی جمعي که از مردم
قزلباش گرفتار شده آمده بودند از زباني آنها مسموع گردید که
شاه عباس بعد از رسیدن هرات چند امیر کارطلب رزم جوي خود را
بسرداری مرتضی قلي‌خان قورچي باشي که از جمله بیست امیر
و سي‌هزار سوار مي شوند براي کومک محراب خان و مقابلهٔ لشکر
هندوستان تعین نموده ازانجمله سه چهار هزار سوار بطریق قراولان
هراول نزدیک رسیده اند - درین اوان یکي از بندهای قدیم بادشاهي
که در لشکر ایران گرفتار آمده خود را پابند نوکري ساخته بود
بطریق جاسوسي از انطرف تعیین شده داخل فوج گشته نزد قلیچ
خان که سابق از تابینان او بود آمده از رسیدن دو فوج قزلباش

از یمین و یسار و از انجمله دو سه هزار سوار جدا شدن بقصد
تاخت کهي آگاهي داد درین ضمن خبر رسیدن قزلباش و ریختن
برسر کهي بیخبر و مقتول و زخمي ساختن جمعي کثیر و بتاراج
بردن و اسیر نمودن چارپا و آدم بسیار انتشار یافت و معا شتربانان
و فیلبانان و استربانان فریاد کنان رسیدند که فیل و شتر و دیگر
چارپا قطار قطار پیش انداخته بردند - رستم خان که از بهادران یکه تاز
و رستم زمان گفته مي شد برین خبر اطلاع یافته بي آنکه مامور
گردد سوار شده تعاقب قزلباش نمود چهار پنج کروه جریبي تاخته
بخصم رسیده بعد مقابل شدن اول جنگ گوله تفنگ و بان و تیر
بمیان آمد بعده کار بمحاربهٔ یراق کوته رسید از هردو طرف نبردهاي
صعب رو داد و مکرر بر یکدیگر غالب و مغلوب گردیده طرفین داد
تردد و مردانگي بظهور آوردند و مردم بسیار از هر دو طرف کشته و
زخمي شدند - آخرکار فیلان و چند قطار شتر و گاو و استر و اسپ خود و
آنها را هرچه بتوانستند بدست آورده مراجعت نموده نزد پادشاه زاده
آورده مورد آفرین گردید - و صبح آن بتواتر خبر رسید که سي هزار
سوار قزلباش بسرداري چند امیر نامي که از انجمله نظر علي خان
حاکم اردویل و علي قلي خان و مرتضی قلي خان از سپه سالاران
مشهور ایران رسیده اند ازین طرف بار دیگر رستم خان و قلیج خان
با جمعي دیگر از امرا و راجها و فیلان صف ربا قریب ده هزار
سوار و توپخانهٔ بیشمار مقابل آنها تاختند بعده که علامت سپاه
و گرد سیاه لشکر قزلباش نمودار گردید سادات زره پوش و
افغانان مدهوش و مغلان یکه تاز و راجپوتان رزم طلب هندوستان

اسپان بجولان در آوردند و سرداران ایران پا بمعرکهٔ کارزار گذاشتند
اول بواسطهٔ گوله و توپ و بان جان ستان نائرهٔ زد و خورد اشتعال
گرفت و هرسه فوج قزلباش اسپان تاخته و شمشیرهاي آبدار
آخته از اطراف فوج هند در آمده بازار دار وگیر را گرم ساختند
و حملهاي مرد ربا بر روي کار آوردند و از گرد و غبار سم اسپان هردو
طرف جهان درچشم دلباختگان سیاه و تیره گردید و مردان رزم
آزماي جان‌نثار آن غبار را کحل الجواهر دیدهٔ خویش و سرمهٔ دیدهٔ
خوبان تصور نموده توتیاي چشم ساخته شرط جان سپاري بجا
مي آوردند * بیت *

درآمد چنان در فغان کوس کین * که چون نبض مي جست از جا زمین
ز باریدن تیغ آتش فشان * نمی شد برون از تن کشته جان

و فوج قزلباش از چپقلشهاي نمایان کار بر لشکر هندوستان تنگ
آورده چند بار فوج مقابل خود را بر داشته نزدیک بود که چشم
زخم صعب و شکست عظیم بفوج بادشاهي رسانند درینضمن
رستم خان که اسم با مسمی و رستم زمان بود باتفاق فلیج خان و
راجهاي تهور نشان فیلان مست را پیش رو گذشته زنجیر بر پاي
فیلان سواري خود انداخته بدلدهي مردم‌دل باخته پرداخته مستانه
وار قدم پیش نهاده شرط تردديي که لائق فدویان جان نثار مي باشد
بجا آورد و بعد بباد فنا رفتن سرهاي بیشمار و کوشش و کشش
بسیار که مبارزان زره پوش خود را بر قلب خصم زدند و مثل
محمد سعید پسر سادات خان و خواجه خان و غیره سرداران نامي
بکار آمدند و جمعي کثیر از مردم غیر مشهور کشته و زخمي گردیدند

قدم ثبات قزلباش از جا لغزید و راه فرار اختیار نمودند و اسپ
و استر بسیار غنیمت بدست آورده بخدمت پادشاه زاده
مراجعت نمودند - و قبل از رسیدن عرضه داشت فتح جنگ
از طرف پادشاه‌زادهٔ با نام و رنگ شاه وردی بیگ را که نامهٔ شاه ایران
آورده بار نیافته در جلال آباد مغضوب گردیده در رکاب پادشاه
همراه بود بار دیگر زبانی در جواب نامهٔ ناخوانده پیغام دادند
که شاه غفران پناه شاه عباس کلان که قدردان و اخلاصمند ما بود
و از سي سال رشتهٔ اتحاد را مرعي مي داشت از دنیا رحلت
نموده هر آنچه ازان خاندان عالي چشم داشتیم از راه تقاضای
سال خلاف آن بعمل آمد و طریقهٔ بزرگان خود را مراعات
نه نمودند الحال هرچه خدا خواهد و از ما برآید بظهور خواهد آمد
و ده هزار روپیه دیگر بشاه وردی بیگ عنایت نموده مرخص ساخته
سزاول همراه داده بقندهار نزد پادشاه زاده محمد اورنگ زیب
روانه نمودند و حکم نوشتند که از قندهار نیز گرز بردار همراه کرده نزد
شاه روانه سازند - آنچه از صعوبت و مکروهات و گراني و کمیابي
غله و کاه بر لشکر در ایام محاصرهٔ قندهار گذشته و آخر فائدهٔ آن
بظهور نیامده بتحریر تفصیل آن پرداختن بطول کلام ملالت انجام
منجر میگردد - و چون خبر شدائد مذکوره پیهم بحضرت اعلی رسید
و دانستند که در امتداد محاصره جز تلف شدن سپاه فائده مترتب
نخواهد گردید بپادشاه زاده حکم صادر نمودند که بتقاضاي مصلحت
وقت همت تسخیر قلعه را بر سال و وقت دیگر موقوف داشته
از پاي قلعه برخاسته بیاید - و بپادشاه زاده دارا شکوه فرمودند که

اسپان بجولان در آوردند و سرداران ایران پا بمعرکهٔ کار زار گذاشتند اول بواسطهٔ گوله و توپ و بان جان ستان نائرهٔ زد و خورد اشتعال گرفت و هرسه فوج قزلباش اسپان تاخته و شمشیرهاي آبدار آخته از اطراف فوج هند در آمده بازار دار وگیر را گرم ساختند و حملهاي مرد ربا بر روي کار آوردند و از گرد و غبار سم اسپان هردو طرف جهان درچشم دلباختگان سیاه و تیره گردید و مردان رزم آزماي جان‌نثار آن غبار را کحل الجواهر دیدهٔ خویش و سرمهٔ دیدهٔ خوبان تصور نموده توتیاي چشم ساخته شرط جان سپاري بجا مي آوردند * بیت *

درآمد چنان در فغان کوس کین * که چون نبض مي جست از جا زمین
ز باریدن تیغ آتش فشان * نمی شد برون از تن کشته جان

و فوج قزلباش از چپقلشهاي نمایان کار بر لشکر هندوستان تنگ آورده چند بار فوج مقابل خود را بر داشته نزدیک بود که چشم زخم صعب و شکست عظیم بفوج بادشاهي رسانند دریذضمن رستم خان که اسم با مسمی و رستم زمان بود باتفاق قلیچ خان و راجهاي تهور نشان فیلان مست را پیش رو گذاشته زنجیر برپاي فیلان سواري خود انداخته بدلدهي مردم‌دل باخته پرداخته مستانه وار قدم پیش نهاده شرط تردد‌ي که لائق فدویان جان نثار مي باشد بجا آورد و بعد بباد فنا رفتن سرهاي بیشمار و کوشش و کشش بسیار که مبارزان زره پوش خود را بر قلب خصم زدند و مثل محمد سعید پسر سادات خان و خواجه خان و غیره سرداران نامي بکار آمدند و جمعي کثیر از مردم غیر مشهور کشته و زخمي گردیدند

قدم ثبات قزلباش از جا لغزید و راه فرار اختیار نمودند و اسپ
و استر بسیار غنیمت بدست آورده بخدمت پادشاه زاده
مراجعت نمودند - و قبل از رسیدن عرضه داشت فتح جنگ
از طرف پادشاه‌زادهٔ با نام و رنگ شاه وردی بیگ را که نامهٔ شاه ایران
آورده بار نیافته در جلال آباد مغضوب گردیده در رکاب پادشاه
همراه بود بار دیگر زبانی در جواب نامهٔ ناخوانده پیغام دادند
که شاه غفران پناه شاه عباس کلان که قدردان و اخلاصمند ما بود
و از سي سال رشتهٔ اتحاد را مرعي مي داشت از دنیا رحلت
نموده هرآنچه ازان خاندان عالي چشم داشتیم از راه تقاضای
سال خلاف آن بعمل آمد و طریقهٔ بزرگان خود را مراعات
نه نمودند الحال هرچه خدا خواهد و از ما برآید بظهور خواهد آمد
و ده هزار روپیه دیگر بشاه وردی بیگ عنایت نموده مرخص ساخته
سزاول همراه داده بقندهار نزد پادشاه زاده محمد اورنگ زیب
روانه نمودند و حکم نوشتند که از قندهار نیز گرز بردار همراه کرده نزد
شاه روانه سازند - آنچه از صعوبت و مکروهات و گراني و کمیابي
غله و کاه بر لشکر در ایام محاصرهٔ قندهار گذشته و آخر فائدهٔ آن
بظهور نیامده بتحریر تفصیل آن پرداختن بطول کلام ملالت انجام
منجر میگردد - و چون خبر شدائد مذکوره پیهم بحضرت اعلی رسیده
و دانستند که درامتداد محاصره جز تلف شدن سپاه فائده مترتب
نخواهد گردید بپادشاه زاده حکم صادر نمودند که بتقاضاي مصلحت
وقت همت تسخیر قلعه را بر سال و وقت دیگر موقوف داشته
از پاي قلعه برخاسته بیاید - و بپادشاه زاده دارا شکوه فرمودند که

تا رسیدن خبر پادشاه زاده محمد اورنگ زیب بغزنین در کابل توقف نماید و خود اوائل رمضان المبارک متوجه دار السلطنت لاهور شدند همینکه منزل اول شرف نزول واقع شد خبر هزیمت یافتن قزلباش بعد مغلوب گردیدن افواج پادشاهي که زیاده از حد تشویش خاطر داشتند رسید باعث تفریح طبع مبارک گردید و حکم نواختن شادیانه تا سه روز نمودند و بسعد الله خان و رستم خان و قلیچ خان و همه امرا اضافه مرحمت فرمودند - و پادشاه زاده بعد از محاصرهٔ چهار ماه که قریب دو سه هزار آدم و چهار پنجهزار جانور بمعرض تلف در آمدند از پای قلعه برخاسته روانهٔ حضور شدند - و حضرت پادشاه هیجدهم شوال داخل سواد لاهور گردیدند - و اوائل ذي القعده دارا شکوه و جملة الملک بحضور رسیدند و وسط ماه مذکور پادشاه زاده محمد اورنگ زیب رسیده ملازمت نمود و رستم خان با چند توپ و نشان و اسپان قزلباش رسیده شرف اندوز ملازمت گردیده مورد آفرین و تحسین گشت و بجاگیر مرخص فرمودند *

از واقعهٔ دار الخلافت بعرض رسید که مکرمت خان حارس برحمت حق پیوست بجاي او جعفر خان را مقرر فرموده مرخص ساختند خلیل الله خان را از تغییر جعفر خان میر بخشي نمودند پادشاه زاده محمد اورنگ زیب را بصوبه داري تهتهه ضمیمهٔ صوبهٔ ملتان مقرر فرموده مرخص ساختند - دوازدهم ذي الحجه از دار السلطنت متوجه دار الخلافت شدند علیمردان خان را که از کابل آمده ملازمت نموده بود بصوبه داري کشمیر سرافرازي بخشیدند و فرمودند که خود بکابل رفته عبد الغني را بنیابت کشمیر مقرر نماید و یازدهم

محرم الحرام [۱۰۶۰] داخل دولتخانهٔ دارالخلافت شدند و همان روز پادشاه زاده محمد مراد بخش از دکهن بسبب نا موافقت هوا و صورت نگرفتن بند و بست بحضور رسیده ملازمت نمود و از اصل و اضافه دوازده هزاري ده هزار سوار دو اسپه و سه اسپه مرحمت فرمودند - و جملة الملک سعد الله خان که از ابتداي نوکري بمدد جوهر ذاتي و موافقت طالع هر ماه و سال برعایت اضافه و دیگر عنایات سربلندي مي یافت بمراتب هفت هزاري هفت هزار سوار پنجهزار سوار دو اسپه و سه اسپه و یازده کرور دام انعام دوازده ماهه که بعد از آصف خان خانخانان هیچ امیر بدین پایه نرسیده بود و سواي پادشاه زادها دوازده ماهه عطا نمي شد معزز و مفتخر گردید *

ذکر سوانح سال بیست و چهارم از جلوس مطابق
سنه هزار و شصت هجري

روز جشن حافظ مومن که از حافظان موسیقي دان مشهور شاه ایران گفته مي شد بحضور رسیده تصنیف بنام حضرت اعلی درست نموده خواند خلعت و ده هزار روپیه نقد مرحمت نموده در زمرهٔ بندهاي پادشاهي درآوردند - چون خبر تمرد و مفسدي میواتیان متواتر بعرض رسید کیسري سنگه ولد راجه جي سنگه را براي تنبیه آن جماعهٔ بدسگال مقرر فرموده پرگنهٔ کامان پهاري را بطریق وطن عنایت نمودند - رگهناتهه داس پیشکار سعد الله خان که بجوهر استعداد کارداني منظور نظر پادشاه قدر شناس گردیده بود بعطاي قلمدان طلا و خلعت پیشکاري باستقلال دیواني تن مفتخر ساختند - راجه

کیسري سنگه که برای گوشمال طائفهٔ بدمآل میوات تعین شده بود چهار پنجهزار سوار و شش هفت هزار تفنگچي و تیرانداز نوکرساخته شرط سعي در قطع شجر حیات و استیصال آن قوم خسران مآل بجا آورده زن و فرزند آنها را اسیر نموده مفسدان بقیة السیف را اخراج نمود بعد عرض هزار سوار اضافه مرحمت نمودند *

روزي وقت گذشتن اسپان معتاد از نظر قاضي القضات محمد سلیم که از نزدیك اسپان می گذشت از شوخي یك اسپ پاي ثبات قاضي بدر رفت و ضرب صعب بپاي او رسید و سه ماه صاحب بستر گردید بعد صحت چون در همان روزها فراست خان ناظر محل رخصت کعبة الله خواسته بود و همراه او یک لك و پنجاه هزار روپیه براي شریف و مستحقان کعبة الله مقرر نموده بودند بعد صحت یافتن قاضي سلیم نیز بروافقت فراست خان مامور گردید این معني موافق رای سلیم قاضي محمد سلیم نیامد و از پا بندی الفت دنیا عذرهای نا مسموع بمیان آورد و حضرت بعد استماع عذر لنگ او عوض هزاري منصب و خدمت ده هزار روپیه سالیانه مقرر فرمودند و قاضي خوشحال بجای قاضي سلیم قاضي القضات حضور گردید *

کفارهٔ کل ایام صیام که عمدا و سهوا خورده شد موافق شصت سال از عمر شریف بتجویز فقها و فضلا بیست هزار روپیه بمستحقان و محتاجان رسانده حکم نمودند که هرسال آخر ماه رمضان سوای سي هزار روپیه که در عوض فطرهٔ روزه و غیرهٔ باهل استحقاق مقرری می رسانیدند بیست هزار روپیه دیگر به نیت

کفارهٔ روزه بضعفا و در ماندگان می رسانده باشند - ملا شفیعای یزدی
که فاضل و شاعر و صاحب طبع تجارت پیشه به بندر سورت از ایران
رسیده بود بمدد طالع او حقیقت او بعرض رسید پنجهزار روپیه خرچ از
خزانهٔ سورت حکم نموده بحضور طلب داشته خلعت و اسپ و منصب
هزاری صد سوار عطا فرموده بمجرای دو وقت مامور ساختند - بعرض
رسید که سلطان محمد خان قیصر روم سید محي الدین نام از نبائر
حضرت سید عبد القادر جیلاني رحمة الله علیه را با نامه و تحف و
تبرك روانهٔ بارگاه ساخته و به بندر سورت رسیده حکم شد که گرز برداران مع
فرمان و خلعت و ده هزار روپیهٔ تنخواه بر خزانهٔ سورت رفته بیارد
و پانزده هزار روپیه حکم بر دیوانیان برهانپور و ماندو و مالوا نمودند -
پادشاه زاده محمد اورنگ زیب با پسران از ملتان آمده ملازمت
نموده بعد چند روز باز مرخص گردید *

غرهٔ ربیع الاول این سال اواخر اسفندار متوجه کشمیر بهشت
نظیر گردیدند و غرهٔ ربیع الثاني که اتفاق جشن نو روز افتاد
بباغ فیض بخش دار السلطنت لاهور شرف نزول فرمودند -
علیمردان خان از کشمیر آمده ملازمت نمود حکم شد که متصدیان
پیشکش نذر روز یکشنبه را تا یک سال بملا محمد شفیع یزدي
میداده باشند - رخصت عبد الرحمن نزد نذر محمد خان پدر او
سابق بقید تحریر در آمده بعد رسیدن نزد نذر محمد خان بحکومت
غوربند مرخص گردید - و یادگار نام را که از امرای نامدار بلخ
بود برفاقت و رسانیدن او مع فوج حضور مامور نمود - سبحان قلي
خان بربن معنی اطلاع یافته چون دانست که نزد پدر جمعیت

نماند، با سپاه عاقبت تباه برسر پدر و بلخ آمد و نذر محمد خان محصور گردیده بدفع شر پسر نا برخوردار پرداخت بعده عرصه بر نذر محمد خان تنگ آورد ناچار نذر محمد خان عبد الرحمن را از راه بر گردانده نزد خود طلبید - بعده که عبد الرحمن بموجب امر پدر برگردید ابراهیم بیگ نام منصوب کردهٔ سبحان قلي خان سر راه او گرفته مانع و بجنگ پیش آمد و ابراهیم بیگ در مقابلهٔ اول کشته گردید وهمراهان او بر عبد الرحمن غالب آمدند - لشکر نذر محمد خان با یادگار بیگ فرار اختیار نمود و عبد الرحمن بدست قلماقان سبحان قلي گرفتار گردید اورا نزد سبحان قلي آوردند و او برادر را محبوس ساخت - عبد الرحمن بتقاضاي مصلحت با نگاهبانان خود ساخته و عهد و پیمان رفاقت و شریک دولت بودن بمیان آورده باتفاق آنها فرار نموده خود را بخدمت اعلی حضرت رساند حضرت پادشاه متوجه احوال و همراهان او گردیده عبدالرحمن را منصب چهار هزاري پانصد سوار و بیست هزار روپیه نقد مع اسپ و فیل و مرصع آلات مرحمت نمودند و همراهان او را نیز موافق تجویز عبد الرحمن در زمرهٔ بندهاي سرکار در آوردند - وقت توجه از دارالسلطنت طرف کشمیر پسران نذر محمد خان را در لاهور گذاشتند - چون دران سال گراني غله و امساک باران عالمي را بملالش آورده بود و شب و روز چندین هزار دستهاي مستمندان سوي آسمان بر داشته میشد و ناني بجاني خرید و فروخت میگردید روز کوچ از لاهور از اثر دعاي ضعفاي نالان درياي کرم الهي بتلاطم و ابر رحمت بجنبش درآمد

تاچند روز آنقدر بارید که یک هفته توقف و مقام نمودن ضرور گردید
عسرت حال مردم بفرحت مبدل شد بل از وفور رحمت الهي
آخر بسبب آنکه رعایا فرصت گشت کار ربیع نیافتند و آنچه کاشتند
از شدت باران سبز نگردید رعایاي پرگنات خالصهٔ پادشاهي دروقت
تشخیص جمع باستغاثه آمده امین متدین خدا ترس طلب نمودند
و به سعد الله خان حکم شد که چند روز متوجه شده خود بفریاد و
وا نمود رعایا و احوال مالگذاران پردازد - محمد صفي پسر اسلام
خان که نزد عادل خان براي وصول باقي پیشکش سنوات و دیگر
بعضي مطالب رفته بود در تقدیم حسن خدمت کوشیده از نزد
عادل شاه جواهر آلات و زر نقد پیشکش و چهل فیل مع ساز طلا که
جمله چهل لک روپیه نقد و جنس براي پادشاه باشد و پنج لك
روپیه نقد و جنس براي ملکهٔ جهان پادشاه بیگم و پانزده لک روپیه
جواهر آلات و نقد و فیل براي دارا شکوه آورده بایک لک و پنجاه
هزار روپیه نقد و پنج فیل و قدري جواهر که بمحمد صفي تواضع
نموده بود از نظر عالي گذرانده مورد عنایات گردید و شش لك
روپیه نقد و جنس که بسید باقر ملازم پادشاه زادهٔ ولیعهد که همراه
محمد صفي رفته بود داده بود نیز از نظر گذشت - پادشاه زاده
محمد اورنگ زیب را صوبه دار مالوا ساخته مرخص نمودند و
خود تفرج کنان و شکار افگنان منازل و مراحل صعب پر از برف
کشمیر را بصعوبت تمام طي نموده گاه آخر روز و گاه پهر شب رفته
با خدمهٔ محل بمنزل میرسیدند تا آنکه آخر جمادي الاخری
بسواری کشتي بکنار شهر کشمیر رسیده لاله و ریاحین آن سر زمین

بهشت نشان را رونق تازه روئي دوبالا بخشيدند وهر شب وهر هفته همراه خدمهٔ محل بر کشتیهاي مزين بانواع پردهاي زربفت و ستونهاي منقش از لاجورد و قبهاي طلا و مرصع سوار شده سير و تفرج روي آب تالاب ڈل و اقسام گل باغات و دشت و کوه و در و بام آن مکان فيض بخش که همه يک لخت گل و سبزهٔ زمرد فام بود مي نمودند دامن دامن زر بانعام باغبانان و ملاحان مرحمت مي شد و مستحقي نمانده که در کشمير صاحب نصاب نگرديد - حسب التماس امير الامرا علي مردان خان بسير باغ و عمارات ساختهٔ او تشريف بردند از جملهٔ پاي انداز و پيشکش علي مردان خان يک لک و سي هزار روپيه نقد و جنس بدرجهٔ قبول در آمد - ملا شاه بدخشي که ذکر او سابق بتحرير در آمده و از حق آگاهان وقت و زبان زد خاص و عام کشمير بود بديدن پادشاه آمد و روز ديگر پادشاه درويش نواز از روي نياز مع ملکهٔ زمان پادشاه بيگم که بخرچ مبلغ چهل هزار روپيه مکان انزواي آن واصل بالله ساخته بود و بيست هزار روپيه ديگر خرچ کرده عمارات ديگر متصل آن براي ديگر فقرا تيار نموده بودند تشريف بردند و پانزده هزار روپيه نذر براي بزم درويشان گذرانده زماني در خدمت آن درويش حق پرست صحبت داشته سخنان پند بگوش هوش شنيده بر خاستند - ملتفت خان را ديواني صوبهٔ خانديس و برار عنايت فرمودند *

ذکر سوانح سال بيست و پنجم از جلوس شاه جهان
مطابق سنه هزار و شصت و يک هجري

شاعر هندي که از صاحب طبعان مشهور و مقربان حضور بود

کبت بنام پادشاه گفته گذراند فیل ماده و دو هزار روپیه مرحمت نمودند - چون درین سال ابتدا از امساک باران وآخر از شدت باریدن آن اکثر مکانهاي گل و سبزه از طراوت و رونق اصلي افتاده بود و اشجا را ثمار کمبار و خشك گشته بودند سیر کشمیر دلپذیر پادشاه بي نظیر نگردید و فرمودندکه من بعد چنان باغات ومکان با صفاي دارالخلافت و دارالسلطنت گذاشته با این همه صدمات که به بندهاي خدا میرسد این مسافت بعیده براي حظ نفس خود طي نمودن و بایذاي خلق راضي شدن از طریقهٔ خدا پرستي دور است - و بعد از فراغ و انقضاي دو ماه غرهٔ رمضان اواخر مرداد از کشمیر کوچ فرموده متوجه دار الخلافت شدند - و سعدالله خان مامورگردید که چند روز براي انتظام مقدمات مالي و ملکي در کشمیر مانده زود خود را بدار السلطنت رساند - در منزل آصف آباد وقت عبور از بالاي پل آب دریا که کهنه بسیار شده بود از سبب ازدحام مردم شکست و قریب دو صد و پنجاه آدم و جانور و مال بسیار در آب افتاد و از انجمله قریب صد نفر غرق بحرفنا گردید - بعد رسیدن نزدیك دارالسلطنت که سعد الله خان نیز بحضور رسیده حکم شد که رستم خان و دیگر امراي دور و نزدیك و راجهاي نامدار با مصالح توپخانه برای مهم قندهار بحضور برسند و بنام نامي پادشاه زاده محمد مراد بخش نیز درین باب فرمان بدستخط خاص صادر گردید پادشاه زاده دارا شکوه و خسرو و عبد الرحمن پسران نذر محمد خان ملازمت نمودند - بلاهور که شرف نزول واقع شد سید محي الدین ایلچي روم رسیده نامهٔ قیصر را مع دو اسپ

با ساز طلا و مرصع و مروارید و عبای مروارید باف و پنج اسپ
از طرف خود بگذرانند پانزده هزار روپیه مع خلعت و اسپ
و خنجر و جیغه باو مرحمت نمودند - بعرض رسید که نذر محمد
خان که عازم بیت الله گردیده بود در راه ودیعت حیات نمود
پسران اورا خلعت ماتمی عنایت فرمودند - نامه عربی در جواب
قیصر روم که بدستیاری قلم سعد الله خان نوشته شد باجیغه و
شمشیر و پرتلهٔ مرصع بقیمت لک روپیه حوالهٔ سید محي الدین
نموده دوازده هزار روپیه نقد و اسپ مع ساز طلا وقت رخصت
دادند - قاضی احمد سعید را با دو لک روپیه نقد و جنس برای
شریف و مستحقان کعبة الله همراه سید محي الدین مرخص
ساختند - بعرض رسید که راجه بیتهلداس رخت هستي ازین
سرا بربست ده لک روپیه نقد و پنج لک روپیه را جواهر و فیلان
و دیگر اموال که ازو مانده بود بپسران او معاف فرمودند - شیورام
پسر کلان اورا اضافه و خطاب راجگي و اسپ و فیل عنایت نمودند -
رستم خان بهادر بموجب حکم که از جاگیر خود مع یک کرور روپیه
از خزانهٔ سرکار برای مهم قندهار روانه شده بود بحضور رسیده ملازمت
نمود - لطف الله و عنایت الله پسران سعد الله خان که تا حال
شرف اندوز ملازمت نگشته بودند همراه محلهٔ لشکر سعد الله خان
ملازمت نمودند - لطف الله را تسبیح مروارید و عنایت الله را سرپیچ
مرصع عنایت فرمودند - چهار هزار سوار و هزار برقنداز و پانصد بیلدار
و تبردار از نوکران سعد الله خان در محله بشمار در آمدند مورد
آفرین گردید - صد و یک اسپ برستم خان مرحمت شد و لهراسپ

خان را از اصل و اضافه پنجهزاري نموده بخطاب مهابت خان و
عطاي صوبهٔ کابل معزز ساختند و نجابت خان با یک کرور روپیه
از خزانهٔ اکبرآباد بموجب حکم رسیده ملازمت نمود - پادشاه زاده
محمد اورنگ زیب مطابق حکمي که بتعیین ساعت از حضور
مقرر شده براي مهم قندهار شانزدهم ربیع الاول از ملتان بر آمده بود
بعد عرض پنج لک روپیه نقد و پنجاه هزار روپیه را جواهر و دو اسپ
و دو فیل با ساز طلا و نقره مع خلعت و جیغهٔ بیش بها مصحوب
محمد صفي نزد پادشاه زاده روانه فرمودند - و سواي امراي که
همراه آن درة التاج تعینات بودند بیست و یک امیر عقیدت
گزین فدویت آئین که هریکي شیر بیشهٔ رزم گفته مي‌شد از حضور
با خزانهٔ نا معدود و مصالح زیاد از قیاس قلعه گیري روانه ساخته
مامور فرمودند که از راه ملتان خود را بقندهار رسانده روز یکشنبه
سویم جمادي الاخری که اواخر اردي بهشت باشد ساعت
بتجویز اختر شناسان رکاب مقرر ساخته خود را بپائین قلعه رسانده
بمحاصره پردازد - و نیز مقرر شد که سعد الله خان خود را براه کابل
در همان تاریخ رسانده با پادشاه زاده ملحق گردد و شانزدهم
ربیع الاول مطابق اوائل اسفندار خود متوجه کابل شدند - و همان
روز که ساعت مسعود بود سعد الله خان را با پنجاه هزار سوار و
ده هزار پیادهٔ برقنداز و چند هزار بان و بیست توپ کلان قلعه
شکن و بیست توپ میانه و بیست هتنال و ده فیل جنگي
مست و صد شتر نال و دو کرور روپیهٔ خزانه و دیگر لوازم قلعه گیري
با بیلدار بیشمار روانه ساختند و آنچه باید براي دواندن نقب و

ساختن دمدمه و پیش بردن مورچال ارشاد فرموده تاکید نمودند که در ساعت مقرری که مذکور شد خود را رسانده محاصره نماید - و جمله فوج هفتاد هزار سوار سائر سواي توپخانه که شش صد امیر و منصبدار نامی و روشناس باشند مقرر و تعین شدند و برستم خان و همه امیران اضافه و خلعت و اسپ و فیل و جواهر مرحمت نموده مرخص ساختند و حکم فرمودند که قریب کرور روپیه درطلب و سه ماهه پیشکي بمنصبداران و تابینان امرا و توپخانه درکابل بدهند و ارشاد نمودند که اول در تسخیر قلعهٔ بست و زمین داور و غیرهٔ کوشند که باعث تزلزل دل مردم قلعه گردد - و پادشاه خود کوچ کنان منزل بمنزل طي مسافت نموده در دو ماه و چهار روز که روز چهارم جمادی الاولی باشد شرف نزول درکابل نمودند - و سعدالله خان کوچ بکوچ طی منازل می نمود تا آنکه اول جمادی الاولی بموجب حکم و تعین تاریخ نزدیک بقندهار بخدمت پادشاهزاده رسیده باتفاق بمحاصرهٔ قلعه پرداختند - عبد الرحمن پسر نذرمحمد خان را از روی کم توجهی تعینات بنگاله نمودند - امامقلی یوز باشي از لشکر ایران جدا شده نزد سعد الله خان آمده روانهٔ حضور گردیده ملازمت نمود پنجهزار روپیه مع اسپ و خلعت و انعام مرحمت نموده در جرگهٔ بندهای پادشاهی در آوردند *

اکنون کلمهٔ چند از تردد بمحاصرهٔ قندهار و پیش بردن مورچال و نساختن کار بتدگار می آرد - بهادران کار طلب از چار طرف در مکانی که گوله رس نبود فرود آمدند و شروع بدواندن نقب و نسق مورچال نمودند خصوص سعد الله خان نسبت بهمه

امیران کار زار دیده زیاده شرط تردد و جلادت و تدبیر بکار برده باتفاق راجپوتان تهور نشان بگرد آوری مصالح نقب زدن و مورچال دواندن کوشیده نشانهٔ گوله توپ و تفنگ و سنگ خود را ساختند - بعد دار و گیر و محاصرهٔ چند روز قلعه دار تغافل نموده چنان بند و بست نمود که اصلا صدای آدم و تردد محصوران ظاهر نمی گردید هرچند که لشکر هندوستان در پای حصار آمده باظهار تهوری ترددات رستمانه می نمودند ناشنیده و نادیده انگاشته از قلعه صدا بلند نمی ساختند تا آنکه مردم مورچال رستم خان و وزیر اعظم و دیگر امرا بپای حصار و نزدیک خندق رسید روزی راجه راجروپ که از صاحب ترددان مشهور بود آمده ظاهر ساخت که مکانی در مابین حصار نزدیک خندق و برجی بنظر آمده و مورچال بآنجا رسیده که قابوی یورش و بالا بر آمدن دارد و پاسبانان بروج غافل و بیخبر معلوم می شوند اگر ماذون سازند با جمعی از همراهان جانباز و مدد زینه و کمند خودها را همراه کرناچی بالا برسانیم لشکر مسلح و مکمل چشم بر راه و گوش بر آواز کرنا باشد و بروقت یورش نمایند وزینه بسیار تیار نگاه دارند بعده که از پادشاه زاده و سعد الله خان اذن حاصل شد راجه وقت شب با چند نفر یکه تاز جانباز که در فن قلعه گیری از کار آزمایان مشهور بودند بانواع تدبیر قدم جرأت گذاشت و پیش قدمان جان نثار مار صفت بالای حصار بر آمده باشارهٔ مقرری لشکر جانباز را طلبیدند و بهادران بی تابانه بکمند جانبازی بحرکت درآمدند و صدای کرنا بلند گردید محصوران که از چند گاه چشم بر راه و گوش بر آواز چنین قابو بودند از اطراف

مهتاب روش ساخته باقسام آلات آدم کشي بر سر آن بدگاه تاخته
چندان توپ و تفنگ و بان سردادند و حقهٔ آتش و سنگ و روغن
جوشان و انواع مصالح مرد ربا از بالا ریختند که آن جماعه بر سر
برج رسیده و نارسیده جان باخته به تبدیل هئیت بیاران خود
بي منت مدد قدم و کمند پیوستند و مسلمانان و راجپوتان بسیار
بکار آمدند که تفرقه نمودن دشوار مي نمود و هرکه آن طرف دیوار
و کنار برج خود را رسانده خبرش باز نیامد و هر طرف از کشتها
پشتها پدید آمد و آن قدر آدم کشته و زخمي گردیدند که بشمار در
نیامدند و ازان روز تا دوماه و هشت روز بازار پیکار بالا و پائین بمرتبهٔ
گرم بود که هرکه سر از مورچال بر مي داشت در همان دم جان
مي باخت و قزلباشان شبها بر آمده بر مورچال مي ریختند آدم
و چار پا ضائع مي نمودند و از هردوطرف آدم کشي و مردم کشی
درمیان بود روزی از گولهٔ توپ کلان طرف سعدالله خان چهار پنج نفر
نامي محصوران که با محمد بیگ توپچي باشي نشسته تردد مي
نمودندیکجا خوابیدند شبي بر مورچال رستم خان و سعد الله خان
جمع کثیر قزلباش ریخته کشش زیاد و شوخي بسیار نموده بعضي توپها
را ناقص ساخته و جمعي را اسیر کرده باز راه قلعه گرفتند و هر چند
که از اطراف خبردار شده تعاقب نمودند چون از بالای قلعه باران
آتش مي بارید در تلافي کاري نساختند - و چندانکه بهادران جانباز
و جان نثاران یکه تاز شرط تردد بجا مي آوردند و مورچال نزدیک
مي رساندند فائده نمي بخشید و از ضرب توپهاي کوه ربا که پیهم
مي رسید محنت و تردد سرداران ضائع مي گردید - درین ضمن، وتوپ کلان

پادشاهي ترکیدند و در مقابلهٔ توپ اندازان بیخطای قلعه که هم رومي و قزلباش حکم انداز بودند توپ اندازان هند کاري نمیتوانستند ساخت - وتسخیر قلعهٔ بست و زمین داور نیز بسبب اختلاف راي سرداران باوجود ترددي که مي بایست بظهور نیامد و دیگر ترددات که از قلعه دار پخته کار بر روي کار آمد اگر بتحریر تفصیل آن پردازد بطول کلام منجر میگردد - حاصل کلام چون این اخبار ملالت اثر بسمع پادشاه رسید و ایام محاصره بامتداد کشید و مصالح توپخانه رو باتمام آورد ودر همین اوان معروض گردید که ازبکان کم فرصت و واقعه طلبان نا هنجار ازبکیه اطراف غزنین را تاخت و تاراج مي نمایند و جان و مال رعایا بمعرض تلف مي آرند فرمان بدستخط خاص مشتمل بر طلب پادشاه زاده و موقوف داشتن این مهم بر وقت دیگر صادر گردید - بعد رسیدن پادشاه زاده محمد اورنگ زیب بحضور اختیار چهار صوبهٔ دکن داده مرخص ساختند - و صوبهٔ احمد آباد بشایسته خان عطا نمودند - و بپادشاه زاده داراشکوه از اصل و اضافه سي هزاري بیست هزار سوار ضمیمهٔ دو کرور دام انعام و صوبه کابل مرحمت نمودند - نیابت کابل بنام سلیمان شکوه مقرر کرده از اصل هشت هزاري چهار هزار سوار نموده خیمهٔ سرخ که لغایت آن روز بسلطان زادها حکم نبود عطا فرمودند - و از طرف دارا شکوه نیابت ملتان بمحمد علی خان مقرر گردید - پادشاه زاده محمد شجاع را به بنگاله مرخص ساختند *

از وقائع بندر سورت بعرض رسید که غلام رضا نامي از ایران با چند سر اسپ عراقي رسیده دستک بمهر والي ایران بدین مضمون

دارد که غلام رضا نامي ملازم اله وردي خان اسپي چند براي او مي برد احدي مزاحم نشود و دستک مذکور بجنس بحضور فرستادند بعد عرض حضرت اعلی را مظنهٔ آن شد که اله وردي خان با پادشاه ایران و منسوبان آن خاندان رسل و رسائل دارد براي او بدین وسیله اسپان آمده اند حکم شد که غلام رضا را مقید ساخته اسپان و آنچه دارد ازو گرفته روانهٔ حضور سازند و اله وردي خان را که در حضور بود از منصب برطرف ساخته از کابل اخراج فرموده بدار الخلافت که خانهٔ او بود روانه ساختند - هر چند که اله وردي خان قسمهاي شدید را شفیع ساخت فائده نه بخشید - و فاضل خان را که براي تحقیق امر نمودند بعرض رساند که غلام رضا نام وقتي از جملهٔ نوکران او بود بعد برطرف شدن بایران رفته باظهار دروغ خود شاید دستک حاصل نموده باشد اما این عذر مسموع نگردید *

ذکر سوانح سال بیست و ششم مطابق سنه هزار و شصت و دو هجري

بعد رسیدن سعد الله خان از قندهار وسط ماه مبارک رمضان روانهٔ دار الخلافت شدند مرشد قلي خان را بدیواني کل دکن و محمد صفي پسر اسلام خان را به بخشیگري و واقع نگاري دکن مامور و مرخص ساختند اگرچه هر دو نام برده بانواع خوبي و صفات موصوف بودند اما در تعلقهٔ دکن محمد صفي در اکثر مقدمات بر منصبداران سختي نموده بناي بعضي بدعتها گذاشت و مرشد قلي خان بندوبست دیواني را بدستوري که در عهد اکبر پادشاه تودرمل بناي دستور امور ملکي گذاشته بود در دکن سررشتهٔ و اجارهٔ تشخیص جمع مال بتعین تفریق

جنس اقسام غله و بقولات آنچه از باران بهمرسد و هرچه از آب چاه و کاریز پیدا شود نظر بر قیمت هرجنش و دستور بنای پیمودن اراضی که بیگه و پرتن و سین و بسوه باشد نوعی نموده که تابقای روزگار دستور العمل عمال و زمیداران خواهد ماند - پانزدهم ذی قعده در باغ فیض بخش لاهور فرود آمدند میرزا رستم قندهاری را بسبب ضعف پیری و امتداد بیماری هزار روپیه سالانه مقرر کردند - میرزا ابراهیم ادهم خواهرزادهٔ تقرب خان از ایران آمده شرف اندوز ملازمت گردید گویند میرزا ادهم که در نجابت و شرافت ذاتی و تحصیل علم و دیگر کمالات صوری و معنوی و طبع موزون از مشهوران اعیان ایران گفته می شد در آغاز جوانی بهندوستان آمده بعد ملازمت چون مرکوز خاطر پادشاه بود که اورا بهمسری یکی از صبیهای خود سرافرازی بخشند تقرب خان را که خالوی او می شد برای تربیت او مامور ساختند اما میرزا که از اصل مادهٔ سودا در دماغ او جا گرفته بود نمی خواست که پا بند تاهل گردد و ابا نمودن از پاس ادب دور میدانست زیاده خود را بدر جنون زده کلمات لغو و مطایبهای شوخی آمیز با خالو و دیگر امیران بمیان آورده بمرتبهٔ خویش را در هرزه گوئی و امرد پرستی مشهور ساخت که مکرر پادشاه فرمودند افسوس باین کمال میرزا بحال خود نمانده - از اشعار رنگین او سفینها پرست از زبان راوی ثقه شنیده شده که در حالت سکرات که اشک ندامت بر تلف شدن عمر از چشمهٔ چشم او جاری بود حضار مجلس گفتند میرزا خدا را یاد کن دران وقت بدیهه این شعر از زبان او بر آمد * بیت *

ایکه میگوئي فراموشش مکن در وقت مرگ
من که مي‌میرم برایش چون فراموشش کنم

خسرو ولد نذر محمد خان را از منصب بر طرف ساخته لک روپیه ساليانه مقرر فرمودند - بخانهٔ علیمردان خان تشریف بردند دو لک و بیست هزار روپیه از جملهٔ پیشکش قبول نمودند - دارا شکوه التماس نمود که امیدوار است که مهم تسخیر قندهار بعهدهٔ غلام مقرر شود قبول نموده سه ماه و نه روز در لاهور توقف فرموده اکثر مصالح قلعه گیري که ازانجمله ده توپ کلان و سي و هفت توپ هوائي خورد و سي هزارگولهٔ خورد وکلان و چهارده هزار بان و سرب و باروت و غیره برین قیاس تیار و موجود ساختند و بنجاره را برای رسانیدن رسد استمالت فمودند اواخر ربیع الاول که اوائل اسفندار باشد ساعت کوچ و هفتم جمادي الاخرى تاریخ محاصرهٔ مقرر فرموده از خلعت و شمشیر و خنجر مرصع و دیگر مرصع آلات و اسپان و فیلان با ساز طلا و مینا و نقره بقیمت چهارلک روپیه وقت رخصت عنایت فرمودند و سواي آن بیست لک روپیه از نقد و جنس مساعدت مرحمت شد و از امراي نامدار و راجهاي جلادت آثار و بهادران رزم آزما و دلاوران معرکه آرا از حضور و متعینهٔ کابل و دیگر اطراف صوبجات که اکثر در محاصرهٔ سابق رفته بودند مجموع هفتاد هزار سوار منصبدار و تابین و پنجهزار برقنداز و سه هزار احدي تیرانداز و ده هزار پیادهٔ بندوقچي و شش هزار بیلدار و تبردار و پانصد سنگ تراش و نقب کن و پانصد سقا و هفت توپ کلان و هفده توپ هوائي و سي توپ خورد و شصت فیل

جنگي مست انتخابي سواي فيلان پادشاه زاده و امرا که جمله صد و هفتاد فیل بشمار آمدند و دیگر از بان انداز و گوله‌انداز و غیره سر انجام قلعه گیري که تعداد آن تحصیل حاصل است با یک کرور روپیه خزانه که در رکاب موجود بود همراه دادند و علیمردان خان را مع محمد ابراهیم نام پسر که بخطاب ابراهیم خان سرافرازي یافته بود و هفت هزار سوار تعین و مقرر ساختند و فرمودند که بکابل رفته تا انفصال مهم در امداد و معاونت ارسال رسد و دیگر لوازم قلعه گیري کوشد *

ذکر سوانح سال بیست و هفتم از جلوس صاحبقران ثاني مطابق سنه هزار و شصت و سه هجري

میر احمد ولد سیادت خان را بخطاب میر احمد خان و فوجداري نصیرآباد و غیره توابع خاندیس و سیف الله عرب را بتعلقهٔ فوجداری مصطفی آباد عرف چو پرهٔ صوبهٔ مذکور مرخص ساختند پادشاه زاده را براه ملتان و توپها را براه‌نزدیك هموار باچند هزار بیلدار و غیره و فیلان کوه پیکر روانه ساخته خود پادشاه در بیست روز بملتان رسیدند و چند روز برای سرانجام ضروري توقف در آنجا نموده و خدمهٔ محل را در ملتان گذاشته مرحله پیمای سمت کابل گردیدند و رستم خان که بطریق هراول با مصالح قلعه‌گیري و دوازده هزار سوار و چند امیر نامدار پیش‌قدم بود هفتم جمادي الاخری موافق تعین ساعت از حضور خود را بپاي حصار قندهار رسانده بقصد محاصره سپاه را طرف خندق و برج و باره نمودار ساخت و جوانان یکه تاز و ازبکان قزاق اسپان را بجولان درآورده تیز جلوها

نمودند و خود نمائیها بروي کار آوردند و قزلباش نیز بي باکانه
از قلعه برآمده با هم آمیخته مصافحهٔ پیکار نموده خواجه خان را
باجمعي از ازبکان مقتول و زخمي ساختند و چند نفر نیز از مردم قلعه
کشته شدند و آن روز رستم خان رو بروی دروازهٔ قلعه دورتر از گولهٔ رس
فرود آمد و روز دیگر سوار شده با فوج آراسته براي ملاحظهٔ اطراف
قلعه و تجویز مورچال و دواندن نقب تا سه روز جلوه‌گر بود و
پادشاه زاده بعد طي منازل دشوار گذار و عبور کتلهاي تنگ و
نا هموار نزدیک بقلعه رسیده براي ساعت هفت روز از قلعه دور
فرود آمده براي ملاحظه و تجویز اسباب قلعه کشائي سوار می‌شد
بعده که نزدیک باغ میرزا کامران فرود آمدند و رستم خان را با
دیگر امراي کار طلب جابجا تعین نموده مورچال قسمت نمودند
و همراه هریک از توپخانه و غیره مصالح قلعه گیري بتقسیم درآمد
و هریکي در تردد کندن و دواندن مورچال بزور بازوي خود و مدد
بیلداران چابکدست سعي موفور بظهور مي آورد خصوص محمد
جعفر میرآتش که نسبت بهمه امیران صاحب داعیه پیش قدم و
زیاده از همه ساعي بود پر کلان برسر میزد روزي یکي ازهمدمان
گستاخ ازو پرسید که چنین پر کلان برسر زدن چه لطف دارد در
جواب باظهار فدویت گفت که روز یورش بهمین پر پریده خود را
بقلعه خواهم رساند - آنچه تردد در پیش بردن مورچال و کندن
نقب از بهادران کوه کن و جوانان قلعه شکن بظهور آمد و جانفشانیها
که بعرصهٔ کارزار آوردند اگر بتحریر تفصیل آن پردازد از راه اختصار کلام
دور مي افتد چنانچه بعد ذکر تسخیر قلعهٔ بست و غیره از توابع قندهار

چند کلمه از تدبیر جانبازان و سعي لاحاصل کوه کنان بتذکار خواهد
آورد چون حکم اعلی حضرت بود که اول خاطر از تسخیر قلعجات
تعلقهٔ قندهار جمع باید ساخت تا تزلزل تمام در دل محصوان راه
یابد رستم خان را با نجابت خان و راجهاي کار طلب جمله بیست
امیر و پانزده هزار سوار و احدي و برقنداز بسیار براي تسخیر قلعهٔ
بست تعین فرمودند چون لشکر بپاي قلعه رسید از هر طرف تردد
نمایان بظهور آمد و گولهاي توپ و تفنگ و زنبورک آتش بار
گردید از زمین و آسمان رعد هیبت افزا زمین و زمان را بزلزله
درآورده تا ده روز مهدي‌قلي قلعه دار ثبات حوصله بکار برد بعده که
توپ کلان قلعه کشا روبروی برج دروازه برده چند گولهٔ خانه بر انداز
بر در دیوار قلعه زدند قلعه دار بزنهار و التماس آمان در آمده کلید
قلعه را گرفته نزد رستم خان آمد و مردم پادشاهي بضبط اموال و
اذوقه تعین شدند و رستم خان تفقد بسیار بحال مهدي قلي خان
قلعه دار مبذول داشت چون پسر مهدي قلي‌خان که حارس‌قلعهٔ
کرسنگ بود باوجود که رستم خان نوشتهٔ پدر او مشتمل بر اینکه
الحال محصور بودن و جنگ نمودن فائده ندارد چنانچه من قلعه
را حواله نموده مامون‌گردیدم تو هم اطاعت نما حاصل کرده فرستاده
بامید واریها نزد خود طلب نمود او ابتداءً قبول ننموده بعد جنگ
چند روز قلعه را خالي گذاشته فرار نمود میر محمد برکي را
قلعه دار آنجا ساخته مهدي قلي را مع مال و عیال نزد پادشاه‌زاده
ذو الاقبال روانه نمودند - درین اوان چون نوشتهٔ ملک حسن نام
یکي از امیران که متضمن بر شکوهٔ حضرت اعلی و رجوع بشاه

ایران نوشته بود جواب آن بدست جاسوسان پادشاهي افتاد خانهٔ
او را بضبط در آورده بي منصب ساخته محبوس نمودند و تسطیر
باقي سوانح که از رستم خان براي تسخیر دیگر قلعجات ، و تنبیه
مفسدان آن ضلع بظهور آمد و آخر فائده براي علت غائي
آن نداد قلم را رنجه نداشته بتحریر چند فقره که در محاصرهٔ
قندهار بظهور آمده مي پردازد - بعد رسیدن خبر تسخیر قلعجات
و رفتن رستم خان بدون خاطر جمعي از تسخیر باقي قلعجات
براي تنبیه مفسدان نواح بحضرت اعلی خلاف مرضي دانسته
تاکید پیاپي براي تسخیر قندهار صادر فرمودند راجه راجروب
و محمد جعفر میر آتش و اکثر بندهاي عقیدت نشان بساختن
دمدمهٔ فلک اساس و دواندن نقب پرداختند و پادشاه زاده داراشکوه
امرا را طلبیده باظهار وعده و وعید تهدید آمیز مي فرمودند که
مرا محمد اورنگ زیب تصور ننمائید که دو بار از پاي این حصار
فتح نانموده برخاست تا آنکه قلعه را بتسخیر نیارید یکي از شما را
زنده نخواهم گذاشت که روي زن و فرزند خود به بینید و محمد
جعفر در تردد بکمال اظهار فدویت و عقیدت بیشتر ازانکه در حوصلهٔ
بشریت گنجد ساعي بود والتماس مي نمود که بعد تصرف
آمدن قلعه بهر صورتي که باشد یک نفس و احد محصوران را زنده
نخواهم گذاشت چنان نشود که بعد رجوع و الحاح آن جماعه
طریقهٔ ترحم را کار فرمایند و جان بخشي نمایند - پادشاه زاده
مي فرمودند که ما پادشاهان را دریاي رحمت گفته اند در صورت
رجوع خصم ترحم نمودن ضرور است و هر چند کار نقب و مورچال

بپایکار و نزدیک بخندق و حصار مي رسید بضرب گولهٔ توپهاي
پي در پي ضائع و باطل میگردید خصوص محمد جعفر دمدمهٔ
عالي که بخرچ یك لک روپیه بارتفاع بیست و هفت درعه و
طول هفتاد و پنج درعه تیار ساخته ده توپ عالم آشوب بالاي آن
آورده شروع بزدن گولها طوی حصار نمود و از دمدمهاي دیگر
نیز گولهاي توپ هوائي و بان اندرون قلعه میرسید و خرابي بسیار
از جان و مال بمحصوران میرسید - از جملهٔ ضائع و کارنامه که یکي
ازگوله اندازهاي حکم انداز پادشاهي نمود آنکه روبروی دولت خانهٔ
پادشاه زاده از بالای قلعه توپي را مجرا بسته پیهم آتش میدادند
و مکررگولهٔ آن نزدیك کارخانجات متصل خیمه افتاده آدم و اسپ
ضائع می ساخت تا آنکه از توپ اندازان بیخطای هندوستان درمقابل
آن توپي را چنان مجرا بسته آتش داد که دهن آن توپ قلعه را
شکست و چند روز ازان توپ اثر صدا ظاهر نشد بعده از همان مکان
ناگهان گوله مي آمد و نشان توپ سواي برخاستن دود آن ظاهر
نمي گردید آخر از زباني یکی از محصوران که بقید آمده بود
معلوم گردید که سر آن توپ را بریده قسمي بر دمدمهٔ نواحداث
گذاشته بودند که وقت آتش دادن سوای دود و صدا اصلا سر او مرئي
نمیگشت و اول روز و آخر روز ازان ده دوازده گوله سر میدادند
الحاصل چه جانفشانیهای نمایان که از بهادران عقیدت نشان بظهور
نیامده و چه تعبیه و تدبیر هاي جان بازان که دران محاصره جلوه
گر نگردیده تا آنکه آبهاي خندق را به تردد تمام دزدیدند و از افتادن
گولهٔ هوائي دریکي از انبار باروت خانهٔ قلعه آتش در گرفت و

جمعي که دران کارخانه بودند با سقف خانه پریدند و جان سپاران تهور پیشه که چند بار در مقابل گولهای آتش بار یورش نموده آنچه شرط انتهاي جان نثاری و جلادت بود بجا آوردند و آخر کار کاري نساختند بتحریر تفصیل آن عنان کمیت خامه را معطوف داشتن تحصیل حاصل است اما رشید خان عرف محمد بدیع که دران مهم در خدمت پادشاه زاده همراه مهابت خان تعلقهٔ دیواني داشت بطریق وقائع رویداد محاصره مي نوشت و بعرض پادشاه زاده رسانده انعام گرفت و آن تاریخ را مسمی بتاریخ قندهار ساخته و آنچه از بعضي وقائع دران درج نموده اگرچه زبان خامه را جرأت بیان آن نیست اما اصلا ترک ذکر آن نمودن خلاف طریقهٔ مورخان صداقت بیان دانسته کلمهٔ چند مي نگارد - گویند سلطان سلیمان شکوه بدستور اطفال شجاعت پیشه بازی بازي قلعه از ریگ ساخته برج و باره دران قرار داده از چوب توپها بران برج و حصار چیده جمعی را بجاي قزلباش درانجا محصور قرار داده یورش نموده بعد بلند ساختن صدای داروگیر و سر دادن تفنگهاي خالي قلعه فتح نموده حکم بنواختن شادیانه فرمودند و امرا نذر گذرانده تسلیمات مبارک باد بجا آوردند - بعده که بعرض پادشاه زاده رسید خود سلیمان شکوه را طلبیده زبان بمبارک باد کشوده خلعت عنایت نمودند و همه امرا آداب تهنیت بتقدیم رساندند -

محمد جعفر روزي بعرض رساند که چند روز است صداي آدم و آثار تردد از قلعه ظاهر نمي شود و بوی گند مردها مي آید ظاهرا بسبب طاعون و وبا قلعدار با اکثر رفقا و سپاه ودیعت حیات

نموده بعده بشغف تمام یورش نمودند و تا رسیدن بهادران قلعه کشا پاي برج حصار ندا و صدا از قلعه بر نیامد بعده که کار بکمند بستن و بالاي حصار برآمدن رسید یکبار توپخانه باقسام آلات آتشبازي بغرش در آمد و چند هزار گوله و سنگ کوه ربا از بالا باریدن گرفت و آن قدر سوار و پیاده دران یورش پاي حصار بکار آمدند که تا چند روز وارثان آنها از ملاحظهٔ باریدن تگرگ بلا از بالا قادر بر برداشتن لاش مردها نبودند و راجپوتان بتلاش بسیار شبها هیمها بر مردهای خود از دور انداخته همانجا آتش می دادند ٭

دیگر از ساده لوحي پادشاه زاده و بعضي هوا خواهان نوشته که روزي محمد جعفر دو دعوتي ریش سفید پشمینه پوش ردا بر دوش را نزد پادشاه زادهٔ با هوش آوردند و عرض نمودند که اینها بمراقبه رفته از احوال عالم خبر میدهند و پادشاه زاده هر دو را باعزاز تمام نزد خود نشانده اقسام بوي خوش حاضر ساختند آن هر دو غواص بحر معرفت سر بمراقبه فرو برده یکي از آنها بعد از مدت سر از جیب تفکر بر آورده گفت که من سیر کنان وقتي بصفاهان وارد شدم که صداي واویلاي واقعهٔ شاه ایران بلند شده بود - درین ضمن دیگري سر بالا نموده بر زبان آورد که مرا در حالتي گذر بر اصفهان اتفاق افتاد که شاه عباس را بخاک مي سپردند چون از زبان الهام بیان هر دو صاحب حال آن مژده بگوش سامعان رسید محمد جعفر و دیگر امرا بشکر این نوید گویا شدند - وازغرائب دیگر بتحریر آورده که محمد جعفر یکي از ریاضي دان صاحب کمال محیل را آورده بعرض رساند که این مرد در

تسخیر جن و فن تکسیر دست تمام دارد التماس مینماید که اگر یک
لولي که بچنین و چنان شکل و شمائل موصوف باشد با قدری
شراب دو آتشهٔ سه ساله و بعضي مصالح مطلوبهٔ دیگر عنایت
فرمایند از خون بدن آن لولي و شراب چند هزار نقش نوشته
بعضي جنها را که محکوم منند با لشکر آنها بتسخیر در آورده برای
مغلوب و منکوب ساختن محصوران مامور می سازم درین مابین
ایام که بچهل روز نخواهد کشید لشکر قاهره در یورش سعي موفوره
بکار برد که جنیان نیز بمدد پردازند پادشاه زاده برای سرانجام دادن
مصالح مطلوبه محمد جعفر را مامور ساختند - از شهرت این خبر
لولیان لشکر رو پوش شدند تا آنکه بسعي تمام آنچه مطلوب و
مرغوب او بود موجود نمودند تا انقضاي ایام موعود که امید مفتوح
شدن قلعه بزور سرپنجهٔ مبارزان قلعه کشا داشت در خلوتخانهٔ
خاص تعیش می نمود بعده که ایام وعده بسر آمد و دانست که از
یورشها فائده مرتب نمی‌شود و بخیه برروی کار می افتد از ملاحظهٔ
سرزنش و انفعال از لشکر فرار نموده خود را بپاي حصار قلعه نزدیک
دروازه رسانده رومال امان گردانده مامون گردیده بقلعه در آمد و نزد
قلعه دار بردند بعد استفسار احوال وجه خوراکي او مقرر نمودند چون
اجل آن محیل مکار سرگشتهٔ روزگار رسیده بود گاه گاه بر سر دیوار و
کنار برج و حصار آمده تفرج می نمود و با مردم لشکر پادشاهي
تکلم میکرد و قزلباشان که از شنیدن اوصاف او متوهم بودند بر
وسواس آنها افزود و اورا از پشتهٔ بالای قلعه بزیر انداختند و بسزاي
اعمال رسید - و مکرر محمد جعفر بعرض می رساند که امروز فردا

قلعه دار با همراهان اسیر پنجهٔ قهر بهادران خواهد گشت باید که ترحم بحال آن طائفهٔ بدسگال ننموده حوالهٔ من نمایندکه بانواع زجر سیاست تمام نمایم و بجزاي کردار رسانم پادشاه زاده مي فرمودند که ما پادشاهانیم ما را لذت عفو جرائم زیاده از انتقام و مکافات اعمال مجرمان مي باشد *

القصه یورش دفعهٔ پنجم نهم شوال اواخر شب مقرر فرمودند نردبانهاي آسمان پایه و زینهاي گردون رفعت تیار نموده و دیگر تعبیه و مصالح یورش موجود ساخته جویاي قابو بوده یکپاس شب مانده جوانان کار آزما و بهادران قلعه کشا آنچه شرط جد و جهد بود بکار برده بکمند همت خود را بالای دیوار قلعه رساندند رستم خان و لشکر خان و ایرج خان و محمد جعفر با جمعي از راجپوتان مصدر تردد جان بازی گشته از بالاي دمدمها و پائین حصار از زدن بانهاي آتش فشان و انداختن گولهاي خانه برانداز جان ستان غوغاي حشر انگیز برانگیختند و از هر طرف چندین هزار گولهٔ توپ و تفنگ و زنبورک بکومک یورش بهادران براي سراسیمه ساختن محصوران اندرون قلعه میزدند و دیوارهاي که هر روز بضرب گولهٔ توپ مي انداختند شب محصوران بر مي داشتند آن شب فرصت برداشتن آن نیافتند - و عبدالله بیگ و محمد جعفر هردو برادر چندان فریاد براي ترغیب پردلان نمودند که از بستگي صدا قادر برحرف زدن نبودند تا آنکه صبح پرده از روی کار برداشت و از بالا نسبت بشب زیاده گولهٔ توپ و تفنگ و ساچمه و پارچهٔ آهن و پل سیاه و چادر روغن نفط زده

و آتش گرفته و سنگهای خورد و کلان چون تگرگ آسمان باریدن گرفت و فرصت سر بر داشتن و تردد نمودن نمي دادند و جمعي کثیر از سادات بارهه و مغلان و راجپوتان و افغانان دلاور نشان نشانهٔ هدف تیر اجل گردیدند و جمعي زخمي گشته افتان و خیزان راهي که با شکال تمام رفته بودند بسرعت تمام طي نموده مراجعت نمودند و سواي مردم غیر مشهور چندین از روشناسان مثل خواجه خان و ضیاءالدین خان بخشي احدیان و محمد شریف عرب و تیمور بیگ و لعل بیگ و محمد حسین پسر میر یوسف و محمد سعید کاشغري و دولت خان و راجه مانسنگه وغیره بیست و پنج امیر و راجپوت با نام و نشان بکار آمدند و احدي بسیار جان نثار گشتند وهمچنان در خندقها که نقبها ازانجا سر برآورده بود و درین روز بامید افتتاح کار بقصد پیکار تهور پیشگان کار طلب بامید یافتن اضافه خود را بدان رسانده بودند غرق دریای غیرت و مرحله پیمای راه عدم گشتند آن روز زیاده از دو هزار کس ره نورد بادیهٔ فنا گردیدند پادشاه زاده رستم خان را با دیگر امرا طلبیده از روی اعتراض فرمودند که ما مکرر می فرمائیم که ما را به برادر اورنگ زیب نسبت ندهند که بی تسخیر قلعه روي باز گشت داشته باشیم همه درجواب باطاعت امر حاضر جواب گشته از سر نو در نقب دواندن و دمدمه ساختن و مورچال پیش بردن پرداختند و هر روز چندین تن نامداران از هر دو طرف بی سر می گردیدند خصوص از مردم پادشاهي بسیار ضائع و تلف مي شدند و هنرمندان عرب و عجم و هند تختها و چوبها تعبیه نموده بریسمانهاي تدبیر بسته بران نشسته خود را به پناه و

جوف زیر کوه که گوله آنجا نمی رسید رسانیدند محصوران مطلع شده روغن نفط بسیار در خیکها پر نموده برابر و محاذی آن تختها فرود آوردند بعد آن بزدن تیر آن خیکها را چنان سوراخ نمودند که روغنها بران چوبها پاشیده شد و لحاف و پارچهاي کهنه را چرب نموده آتش زده بر سر چوبهاي در از بسته بران تخته و چوبها رسانده تختها را با ریسمانها بلی با راکبان می سوختند و نقبها از کنار خندق تا زیر دمدمه رسانده خاکهاي دمدمه را چنان می دزدیدند که تا خبردار مي شدند دمدمه بصورت چاه مبدل می گردید - در تاریخ ایران مذکور است که محراب خان در مدت ایام محاصره دروازهٔ قلعه را هرگز نه بست *

حاصل کلام بعده که مدت محاصره از پنج ماه گذشت و مصالح سرب و باروت و گوله بآخر رسید و در لشکر و صحرا غله و علف نایاب گردید و از آسمان برف باریدن آغاز نمود و زمینها تختهٔ یخ بست و آدم بسیار و چارپایهٔ بیشمار از گرسنگي و سرما تلف شدند حقیقت بحضرت اعلی رسید فرمان بدستخط خاص صادر گردید که برخاسته آیند - لهذا رستم خان قلعهٔ بست را که بتصرف در آمده بود ویران و منسمار ساخته ذخیرهٔ ماکولات آنجا را بمردم قسمت نموده مصالح توپخانه را با خود گرفت - اواخر ذي قعدهٔ پادشاه زاده از پای حصار کوچ نموده چون ملاحظهٔ تعاقب قزلباش و شوخي افغانان بود توپخانه را با مردم زیاد بهیر با غیرت خان پیشتر بغزنین روانه ساخته خود چند مقام نمودند و بعد کوچ در هر منزل از شوخي قزلباش و دیگر مفسدان آن نواح مضرت

بسیار بحال مردم عقب و اطراف فوج میرسید تا آنکه بملتان رسیدند و در آنجا چند روز آرام گرفته اوائل محرم الحرام داخل دار السلطنت لاهور شدند *

الحال بگذارش احوال حضور مي پردازد که محمد صالح پسر خالهٔ شاه عباس را هزاری دوصد سوار منصب عطا نمودند *

ذکر سوانح سال بیست و هشتم از جلوس مطابق

سنه هزار و شصت و چهار هجري

از عرضه داشت محمد اورنگ زیب بر مژدهٔ تولد فرزند مبشر گشته مسمی بمحمد اعظم ساختند - محمد ابراهیم آخته بیگی را بخطاب اسد خان سرفرازي بخشیدند - و اعتقاد خان را که بسبب مرض دائمي استعفاي منصب نموده بود سالیانه مقرر کرده بودند بعد حصول صحت از دار السلطنت بحضور رسیده بمنصب چهار هزاري و پانصد سوار و خدمت بخشي گری بدستور سابق مفتخر گشت - بعرض رسید که مسجد قلعهٔ اکبر آباد که ازسنگ سرخ حکم شده بود در مدت هفت سال بخرچ سه لک روپیه اواخر سال بیست و هشتم جلوس باتمام رسیده لهذا اواخر في حجه متوجه مستقر الخلافت شده شانزدهم محرم داخل قلعه گشته روز جمعه نماز ادا نموده ده هزار روپیه بمستحقان آنجا رساندند - اواخر محرم بعد زیارت مقابر مهد علیا و بزرگان دیگر بدار الخلافت مراجعت فرمودند - بعرض رسید که غریب داس برادر رانا جگت سنگه که درحضور بود بیحکم برخاسته بوطن رفت فرمودند که از منصب و جاگیر برطرف نمایند - چهاردهم صفر داخل دولتخانهٔ دار الخلافت شدند -

پادشاه زاده دارا شکوه که از قندهار مراجعت نموده بحضور رسیده بود بموجب حکم سعد الله خان و اسد خان استقبال نموده ملازمت فرمودند مورد الطاف بیغایات گردید - از عریضهٔ متصدي بندر سورت بعرض رسید که سلطان محمد خان قیصر روم ذو الفقار آقا نام را که مع نامه و تحف بدرگاه والا روانه نموده بود به بندر سورت رسیده فرمان مع حکم دوازده هزار روپیه مدد خرچ مصحوب گرز بردار بنام ذو الفقار و متصدی سورت صادر فرمودند و پنجهزار روپیه از نزد سرافراز خان فوجدار ندربار و سلطان پور و دوازده هزار روپیه از دیوان برهانپور و از اجین پنجهزار و از خزانهٔ اکبرآباد دوازده هزار روپیه تنخوه نمودند و حکم فرمودند که سواي آن صوبه داران از خود رعایت نمایند - محمد جعفر را که در محاصرهٔ قندهار تردد نمایان ازو بظهور آمده بود بالتماس پادشاه زاده دارا شکوه مخاطب به برق انداز خان ساختند - پادشاه زاده محمد مراد بخش از صوبهٔ مالوه بحضور رسیده بصوبه داري احمد آباد و اضافه سه هزاری سه هزار سوار که از اصل و اضافه پانزده هزاري ده هزار سوار پنجهزار دو اسپه و سه اسپه باشد و یک کرور دام انعام مفتخر ساخته چهار لك روپیه نقد مرحمت فرموده مرخص ساختند *

ذکر سوانح سال بیست و نهم از جلوس مطابق سنه هزار و شصت و پنج هجري

غرهٔ جمادي الاخری جشن سال بیست و نهم بدستور هر سال زینت یافت و هریك از امرا و صلحا فرا خور قسمت کامیاب گردید - بعده که ذو الفقار آقا ایلچي روم نزدیک رسید حکم شد که

لشکرخان بخشي و طاهرخان باستقبال رفته آورده ملازمت فرمایند -
و نامهٔ قیصر را با دو اسپ مع ساز طلاوزین مروارید دوز و گرز مرصع
که از اسلحهٔ خاص سلاطین آن ملک می باشد و کمر و خنجر مرصع
با نه اسپ از طرف خود گذراند - حضرت اعلی باعزاز تمام نامه را
گرفته ذو الفقار آقا را خلعت و خنجر مرصع و سي هزار روپیه نقد
و سه پیالهٔ ارگجه مع پاندان طلا عطا نموده در خانهٔ از منازل سرکار
که دران همه از ما یحتاج موجود ساخته بودند فرود آوردند - چون
در همان ایام جشن طوی سلیمان شکوه با صبیهٔ پسر راجه گجسنگ بمیان
آمد دران جشن مبلغ سي هزار روپیه از سرکار و بیست و پنجهزار
از طرف شاه زاده و پانزده هزار روپیه از طرف ملکهٔ دوران نواب
قدسیه جمله هفتاد هزار روپیه مع دیگر جواهر آلات که مجموع لک
روپیه نقد و جنس باشد بذو الفقار آقا مرحمت نمودند - و قائم بیگ
نام از بندهای زبان دان و سخن فهم که بزبان ترکي و عربي
بفصاحت تمام آشنا بود همراه ذو الفقار آقا ایلچي مقرر نمودند و
یك خنجر مرصع مع علاقهٔ مروارید بیش بها و زمرد آبدار که
لک روپیه قیمت داشت و کمر مرصع بقیمت چهل هزار روپیه و دو
هزار پارچهٔ زري و ساده تحفهٔ بنگاله و احمد آباد و برهانپور بقیمت
لك روپیه و شیشه پر از پنجاه توله عطر جهانگیري که از چهار هزار
روپیه زیاده ارزش آن ایام داشت و تحف دیگر و نامهٔ عربي انشای
وزیر بي نظیر سعد الله خان حوالهٔ قائم بیگ نمودند - چون وقت
رخصت از زباني ذو الفقار آقا خبر شدت و طغیان آفت طاعون و وبا
در اسطنبول معلوم شد تسبیح صد دانهٔ جواهر که امام آن زهر مهرهٔ

تحفهٔ بی بها داشت و همیشه در بازوي پادشاه می بود با ارمغان دیگر ضم ساختند - مجموع تا لغایت رخصت ذو الفقار آقا سه لك روپیه بهمه جهت رعایت بعمل آمد ودو لك و پنجاه هزار روپیه سواي جنس و تسبیح زهر مهره براي قیصر روم ارسال داشتند - و قائم بیگ را وقت رخصت بعنایت مبلغي از نقد و جنس معزز ساختند و همراه همان هر دو ایلچي خواجه خان (122) را با لك روپیه جنس خرید احمد آباد و بندر سورت روانهٔ مکهٔ متبرکه ساخته ثلث آن جنس را براي شریف و باقي براي مستحقین و فضلای آن مکان شریف مقرر کردند - و گلیم خوش باف طرح جانماز کار ملتان موافق طول و عرض مسجد مدینهٔ منوره که فرمایش نموده تیار ساخته بودند حوالهٔ خواجه خان نمودند - چون از جملهٔ پیشکشهای عادل شاه فیل کلان کوه شکوه بقیمت شصت هزار روپیه با ساز طلا از نظر گذشت کمر مرصع بقیمت سي هزار روپیه براي عادل شاه روانه فرمودند - و همچنان چهار فیل نر و دو فیل ماده با ساز طلا و جواهر آلات پیشکش قطب الملك معرفت عبد الصمد خان از نظر گذشت و بعطاي خلعت و پانزده هزار روپیه و دیگر عنایات سرافراز گردید و فرمودند - فرمان لطف آمیز بقطب الملک برنگارند •

ذکر سوانح سال سي ام از جلوس مطابق سنه
هزار و شصت و شش هجري

مرشد قلي خان را که سابق دیوان بالاگهات دکن بود دیوان

---

(122) ن - خواجه ضابط •

مستقل چهار صوبهٔ دکن ساخته براي پرداخت و آبادي ملک مفتوحهٔ حال و محال ویران گشتهٔ سابق نظر بر جوهر و وقوف کارداني او تاکید زیاد فرمودند (123)مرشد قلي خان بعد رسیدن

---

(123) از لفظ مرشد قلي خان تا لفظ بیرون است که در سطر اول صفحه ۷۳۶ چاپ شده بعوض آن در یک نسخه عبارت ذیل بوده است *

بر طالبان اخبار چگونگي وضع روزگار مخفي نماند که ولایت پر وسعت شش صوبه دکن از قدیم ملک بود زر خیز سیر حاصل که دستور تشخیص جمع مال بر سر بیگه شمار و پیمودن زمین بجریب و تقسیم غله نموده گرفتن درمیان نبود چنان مقرر بود که هر یکي از دهاقین و مزارعان که بیلک قلبه و یکجفت گاو آنچه مي توانست کشت کار مي نمود و هر جنسي از حبوبات و بقولات که میخواست میکاشت بر سر قلبه قلیلي باختلاف بلاد و پرگنات در سرکار میداد باز پرس کمیت بهم رسیدن غله و غیره درمیان نمي آمد بعده که بمرور ایام بتصرف چغتا در آمد از آفات غیر مکرر روزگار پرگنات و دیهات رو بویراني گذاشت و روز بروز ویران تر مي گردید و رعایای مال گذار از ملاحظه در آمدن ملک بقبضه اقتدار مغلان متفرق گشته رو باوطان نمي آوردند ـ مرشد قلي خان که از ترکان متصدي پیشه سیاق دان فهمیده کار با دیانت باکثر اوصاف حمیده موصوف بود بدستور تودرمل که در عهد فردوس آشیاني اکبر پادشاه دستور العمل ملک هندوستان گردیده بود بپرداخت ملک و گرد آوري

دکن تردد و سعي در پرداخت و استمالت رعايا و آبادی ملک
آنچه بکار برده و تمام اراضي بنجر و مرزوع کل محالات به پيمايش
در آورده از سر نو نظر بر محصولات جنسي که از غله و فواکه

رعاياي متفرق گشته کوشيده جا بجا امينان فهميده کار خدا ترس
و عمال کاردان متدين تعين نموده ابتداء اراضي اکثر پرگنات را
به پيمودن در آورد که نام آن رقبه خوانند، بعده تفريق قابل زراعت
و کوه و ناله که بکار قلبه راني نيايد نمود و هرجا مقدم نداشت و
وارثان مقدم قديم آنجا از صدمات حوادث ليل و نهار مفقود الاثر
بودند مقدمي آنجا را بمردمي که جوهر استعداد آبادي و پرداخت
حال رعايا داشته باشد مقرر نموده خلعت داده سرگرم کشت کار
ساخت و براي خريد گاو و ديگر مايحتاج زراعت مبلغ از سرکار بطريق
تقاوی بمقدمان حواله نموده فرمود که سر فصل باقساط بوصول در
آرند و سه عمل قرار داد اولا سر بسته تشخيص که در زمان قديم بوده دوم
بتائي يعني تقسيم غله نموده گرفتن و آنرا باز منقسم ساخت بسه
قسم اول آنکه هرچه از آب باران تا هنگام درو بمراد رسد هرجنس
که باشد بالمناصفه مقرر نمود يعني نصف سالم برعايا برسد و نصف
درسرکار بضبط در آيد ديگر هرجنسي که از آب چاه بمراد رسد اگرجنس
غله خريف و ربيع باشد سيوم حصه از سرکار و دو حصه که دران اخاذي
وظلم را دخل نباشد براى رعايا مقرر نمود و سواى غله هرچه از
جنس اعلى مثل انگور و نيشکر و کيله و خشخاش و زرد چوب و زيره
و اسبغول و غيره بهم رسد نظر برخرچ آبکشي و امتداد ايام بمراد

و ترکاری از باغات یعني از آب چاه و کاریز و آب باران بهم میرسید
ربع همه را از روی جز رسي و غور که بر احدي میل و حیف نرود
گرفته دستورالعمل نقدی و بتائي قرار داده در افزوني محصول و مال

رسیدن آنجنس مختلف از نهم حصه گرفته تا چهارم براي سرکار باقي
براي رعیت قرار داد سیوم آنچه از آب کاریز و نهرها که از دریاها
بریده آورده بزراعت آب میدهند براي تقسم آن برخلاف جنس جاي
بکم زیاد مختلف داخل دستور العمل نمود و عمل سیوم در مقابل
تشخیص سربسته و تفریق بتائي جریب مقرر فرمود یعني ربع
هر جنس از حبوبات و بقولات و جنس اعلي گرفته نظر بر نرخ
و کمیت بهرسیدن حاصل مزروع نموده في بیگه دستور نمود که بعد
پیمودن زمین از هر جنس بقرار مختلف بازیافت نمایند این وجه
مقرري که في بیگه از هر جنسي بگیرند در سه چهار صوبه ملک
دکن بدهارهٔ مرشد قلیخان شهرت دارد گویند بسیار میشد که مرشد
قلیخان وقت جریب نمودند نظر بر اینکه بر رعایا حیف و میل
بعمل نیاید و در ربع و تخمینا گرفتن غبن فاحش نشود خود
سر ریسمان یکطرف جریب میگرفت ازین جز رسي و پرداخت
روز بروز افزوني آبادي ملک و محصول مال می افزود دیگر
دانست که اطراف ملک دهلی و اکبر آباد مراد ازینکه خوردکه
رعایاي پرگنات میان همدیگر و باحکام و عمال داد و ستد دارند هزار
و دو صد درعه شاه جهاني است و بیگه دفتري سه هزار و ششصد درعه
مکسر مي باشد که مراد از سه بیگه رعیتي یک بیگه باشد و باز

سرکار و پرداخت حال رعایا کوشید چنانچه سابق هم بزبان قلم داده
تا بقای آبادي ملك دکن دستو العمل عمال و زمینداران مانده از

بیگه که بایمه داران از طرف پادشاهي در فرامین درج میگردد و
آنرا بیگه الهی خوانند پنجهزار و چهار صد درعه کسري بالا میشود
و هر بیگه را بیست حصه نموده هرحصه آنرا بسوه خوانند و تمام
مدار کشت کار و حساب سرزمین اطراف صوبه جات توابع
شاهجهان آباد بر بیگه است و در دکن مختلف است هرچند که
در صوبه جات دکن نیز آخر حساب بیگه بعمل می آید اما بیشتر
بر آوت در دفاتر ثبت میگردد و حساب آن چنین است که در
خاندیس چهار بیگه رعتي را که مراد از هر بیگه سه هزار و شش
صد درع مکسر باشد و دران ملک ازین خورد تر بیگه نمي باشد یک
پرتن نامند و بیست پرتن را که هشتاد بیگه باشد یک آوت گویند
و در صوبه برار و اطراف ان هشت بیگه را یک نیتن خوانند و ده
نیتن را یك آوت گویند باز لفظ آوت اطلاق نمایند بر اسم قلبه
مطلق و هر مزارعی که یك جفت گاو داشته باشد و هرچه تواند بدان
جفت گاو قلبه راني نماید ان را نیز آوت گویند دیگر باصطلاع
دهاقین دکن که دفتر پرگنات نیز ثبت میگردد مقابل محصول
زراعت محصول باغات می نامند یعني هر قطعه زمین که حاصل
انجا از اب چاه بهم رسد خواه جنس غله باشد و خواه نیشکر یا غیره
جنس اعلی باشد ان را باغات مي خوانند - بازعنان کمیت خامه را
طرف تحریر مطالب معطوف میسازد - بعرض سید که عزیز بیگ الخ*

احاطهٔ شرح و بیان بیرونست - بعرض رسید که عزیز بیگ بدخشي
که از بندهاي روشناس پادشاهي بود با هفتاد نفر نامي براي
کدخدائي طرف پیشاور که جاگیر داشت مي رفت یکي از
مفسدان آن ضلع که با او عداوت داشت بلباس دوستي و ادعاي
مهمانداري سرراه او آمده بخانهٔ خود برده فرود آورده اطراف را
مسدود ساخته برسر او ریخته با پانزده نفر منصبدار وسي چهل
نوکر خود او بقتل رساند - به بهادرخان ناظم پیشاور حکم تنبیه او
و دیگر مفسدان آن نواح صادر شد و بهادرخان براي استیصال آن
جماعه دو هزار سوار تعین نمود باوجود که مفسدان درهاي قلب را
پناه خود ساخته چهار پنج روز نائرهٔ قتال گرم داشتند و بسبب
برف و راه قلب مردم بسیار پادشاهي بکار آمدند قریب پانصد
نفر مفسدان که اکثر از الوس مشهور بودند بقتل رسیدند و شتر و
گوسفند فراوان بدست مردم بهادرخان آمد و خانهاي آنها را
سوختند و بعضي باسیري درآمدند *

و سعد الله خان که ازو وزارت و کار و بار ملک هندوستان
رونق گرفته بود بسبب عارضهٔ قولنج که بچهار پنج ماه کشیده
و خود پادشاه مکرر بعیادت او تشریف بردند اواخر جمادي الاخراي
این سال ازین سراي فاني بروضهٔ جاوداني انتقال نمود - لطف الله
پسر کلان او پانزده سال عمر داشت بمنصب هفت صدي
صد سوار سرافرازي یافت - باقي فرزندان اورا با دیگر وابستها
یومیه مقرر نمودند - و یار محمد همشیره زادهٔ اورا سه صدي
شصت سوار منصب عطا فرمودند - و عبد النبي نوکر عمدهٔ

صاحبمدار جاگیر اورا هزاری نمودند - و بآکثر نوکران روشناس
سعد الله خان فرا خور حالت منصب مقرر شد - سعد الله خان
غفره الله که سوای کمالات صوري و معنوي صفات ذاتي بسیار داشت
و بهترین صفت او باعتقاد محرر اوراق بل همه نصعت پیشگان
با هوش آن بود که بکمال دیانت و امانت قسمي مهمات ملکي را
سرانجام داد که در مدت وزارت او هرگز قلم او بر بنای بدعت و
مردم آزاری که لعنت و بدنامي آن تا روز حشر بر باني آن مي ماند
جاري نگردید بلکه در دفع و رفع مقدمات و محاسبات که دران نقصان
عامل و رعایا و مساکین نباشد میکوشید - گویند روزي وقت
محاسبه یکي از عمال چون سابق ضابطه بود که وجه حق التحصیل
که فی صد بعمال و تحصیلدار مجرا مي دادند منجمله صد روپیه
محسوب مي نمودند بخاطر سعد الله خان رسید که بدستور
هندوان صرافان وجه حق التحصیل را بالاي صد روپیه جمع نموده
در خرچ محسوب نمایند مثلا سابق عامل را از جملهٔ صد روپیه
تحصیل که پنج روپیه تحصیلانه سند مي دادند پنج روپیه
مجرا گرفته نود و پنج روپیه واصل سرکار مي ساخت سعد الله
خان نظر بر کفایت سرکار دستخط مقرر نمود که بعده که صد و پنج
روپیه کروریان تحصیل نمایند پنج روپیه مجرا گرفته صد روپیه در سرکار
واصل سازند از بنای این بدعت مدتها نادم بود و مي گفت
کاشکي آن روز دستم خشک مي شد و بقلم گیرا نمي گردید - آری
بر عقلا ظاهر و مبرهن است که کفایت در اجرای بدعت و مردم
آزاري نمي باشد بلکه در پرداخت ملک و جذب قلوب و دلدهی

رعايا باعث گرد آوري خزانه و مادهٔ نيكنامي وزرا مي‌گردد - و دارا
شكوه كه با سعد الله خان سوي مزاج داشت روزي بعرض رساند
كه سعد الله خان پرگنات ويران كم حاصل در تيول ما داده و محال
جيد براي خود گرفته چون سعد الله خان برين معني اطلاع يافت
وكيل پادشاه زادهٔ را طلبيدهٔ هرچه ديهاي آفتي كه بسبب عمال
ظالم پادشاه زاده رو بويراني گذاشته بود نوشته گرفته بجاگير
خود گرفت و عوض او جاگير خود را بتجويز وكيل در تنخواه
پادشاه زاده تن نمود و دريک دو سال ديگر همان محال زيادهٔ
از سابق خراب و كم حاصل گرديد - از جملهٔ دستخطهاي كه
سعد الله خان بر فرد هاي بدر نويسي مستوفي نموده دو دفعه را
بقيد قلم مي آورد - راجه تودرمل در زمان اكبر بادشاه مقرر كردهٔ
بود كه اگر از صد كمتر فاضل عامل و كروريان باشد مستوفيان مجرا
ندهند و از صد بالا فاضل كروريان و عمال محسوب گردد در عهد
شاه جهان پادشاه مستوفيهاي شرارت سرشت يك قلم در مجرا دادن
فاضل عاملان وقت مي‌نمودند بعده كه فرد محاسبه بسعدالله خان
رجوع شد دستخط نمود كه اي مستوفي مثل هندي مشهور است
لينا لينا دينا دينا هرگاه ضابطهٔ سركار چنان قرار يافته باشد كه از صد
بالا فاضل مجراست چرا به بدعت ودعاي بدعاقبتي براي خود و ما
راضي ميشوي - ديگر بر فرد باز يافت بدرنويسي كروريان محال خالصه
دستخط نموده كه اين منارهٔ برف را پيش آفتاب بدارند هر چه
بعد تموز آن باقي ماند باز يافت نمايند - ديگر بر عقلاي جهان ديده
ظاهر است كه هر ظلم و حيف و ميلي كه از حكام و ارباب رياست

بر ضعفا و مظلومان میرسد و هر احسان و خیر که عائد حال مستمندان
مي گردد دعا و نفرین موافق کردار آن بفرزندان او مي نمایند ازان
است که از زمان قدیم لغایت حال از روي تواریخ آنچه بمطالعه
درآمده و درمدت پنجاه و دو سال که مسود اوراق بعد تمیزآمد مشاهده
مي نماید هیچ ظالم خود عاقبت بخیر نگشته و فرزندان او از طرف
رزق و آبرو بمراد دل نرسیدند بل نام و نشان آن جماعه در ده بیست
سال بر صفحهٔ روزگار نماند - و اولاد سعدالله خان لغایت حال که هفتاد
و چهار سال از زمان وفات اوست همه عاقبت محمود و فراخ
روزي و نیکنام زیست نمودند و مي نمایند - خصوص درین دور
که انسانیت و کمال مروت معدوم الوجود گشته و امیر زادها
که معلمان متعدد و اتالیقهاي مستعد مدتها صرف اوقات در
تربیت آنها مي نمایند بمرتبهٔ از طریق آدمیت بیگانه واقع مي شوند
که سواي جوشیدن درصحبت بي کمالان مادر آزار و پدر بیزار و اوباش
وضعان ضائع روزگار اصلا بمصاحبت صاحب کمالان با وقار و
دانشمندان صلاح شعار راضي نمی شوند چه استعداد و کمالات
فن ایشان سرود خوانی و نواختن طنبوره و فهمیدن دهرپت و
کبت و دوهره است وکسب دیگر کمالات را درد سر محض میدانند
و باوجود بهم رساندن خط و سواد که پدران شان مبلغهاي خطیر
بخرچ ملایان در آورده صاحب سواد نموده اند همین که سواد خط
بر چهرهٔ شان نمودار گردید کتاب بدست گرفتن و مطالعهٔ تفسیر و
حدیث و کتب لغت و تاریخ و مشق خط و مربوط نویسي را از
جملهٔ فعلهاي لغو لا حاصل مي شمارند و نام جد و آباي خود را

چون سطر غلط و ورق قلم خورده از صفحهٔ روزگار حک ساخته اند و باندک گردش لیل ونهار خود شان نیز از گم نامان عالم مي گردند همه از اثر دعاي مستمندان ستم رسیده است که در درگاه منتقم حقیقي دعاي سحرخیزان بدرجهٔ اجابت میرسد و تیر آه دلهای پرخون کار مي سازد *

راي رگهنات را که پیشکاري خالصه و تن سرانجام میداد وخالي از جوهر رشد نبود و اثر تربیت سعد الله خان از کار گذاری او ظاهر میگردید مامور فرمودند که تا تعین دیوان کل مقدمات وزارت را سرانجام دهد و از اصل و اضافهٔ هزاری چهار صد سوار و خطاب رای رایان سرافرازي یافت - چندربهان که درمطلب نویسي بي‌نظیرتربیت کردهٔ افضل خان بوده و چندگاه دارا شکوه بخدمت پادشاه التماس نموده با خود گرفته رفته بود باز از شاه زادهٔ بلند اقبال گرفته بخدمت دارالانشا و خطاب راي چندر بهان بر دیگر منشیان هنود امتیاز بخشیدند - محمد صفي خان بخشي واقعه نگار دکن را از کمي منصب وگرفتن خطاب و عزل خدمت معاتب ساخته بجای او میرجعفر استرابادی را مقرر ساختند و بمحمد صفي حکم شد که سي لک روپیه منجمله پیشکش قطب شاه که مجملي تفصیل آن بزبان قلم داده خواهد شد در دولت آباد گذاشته باقي بحضور بیارد - و چون حقیقت تعدی که از طرف قطب شاه بحال میرجمله و محمد امین پسر او که از نوکران عمده و کار طلبان معتبر او بودند عائد گردیده بعرض حضرت اعلی رسیده بود و حکم عالي در باب عدم حضرت و روانه

نمودن میر جمله مع پسر بحضور بنام قطب شاه صادر فرموده
بودند قطب شاه بخلاف آن بعمل آورده پسر میر جمله را مقید
ساخت و باز حکم خلاصي او روانه نمودند و فائده بر عکس بخشید
و بر محمد امین پسر او زیاده تقید گردید و اسپان و اموال آنها را
بضبط در آورد و پادشاه زاده محمد اورنگ زیب نیز درین ماده
احکام تهدید آمیز نوشتند آخر کار که فائده نداد میر جمله بحضور
معروض داشت بعد عرض بار دیگر فرمان نصائح آمیز مصحوب
جبار بیگ و عزیز بیگ گرز برداران صادر شد و بپادشاه زاده در
فرمان درج فرمودند که اگر چه اغلب آن کوته اندیش قبل از رسیدن
گرز برداران از راه خطا باز گشت نموده از خلاصي پسر میر جمله
و روانه نمودن آنها بحضور استرضای ما حاصل کرده باشد و الا بعد
ورود حکم جدید و تاکید شدید اطاعت امر خواهد نمود اما درصورت
مصر بودن بران طریق ناصواب باید که آن فرزند تعین فوج نموده
بل خود عازم تنبیه اوگشته بجزای کردار رساند واحکام رفاقت شاهزاده
بنام شایسته خان ناظم مالوا و افتخار خان و دیگر راجهای اطراف
صادر شد - چون قطب سیاه باوجود ورود فرامین و نشان پیهم تن
باطاعت نداد و دست از مقیدان بر نداشت پادشاه زاده محمد
اورنگ زیب اوائل ربیع الاول سال بیست و نهم جلوس سلطان محمد
را با بسیاري از بندهاي درگاه آسمان جاه بروایتی بشهرت کدخدائی
با صبیهٔ شجاع که در بنگاله بود روانه فرمودند و خود پادشاه زاده نیز
بشهرت شکار طرف قندهار متوجه شد - بعد رسیدن سلطان محمد که
غافل نزدیک بولایت گلکنده رسید ابتداء عبد الله خان قطب شاه

بفکر تهیهٔ ضیافت پرداخت بعده که از نزدیک رسیدن هر اولان با مصالح و استعداد جنگ آن مست بادهٔ غفلت هشیار گردید سراسیمهٔ کار و بار خود گشته هوای اطاعت امر فائدهٔ مآل کار ندانشته محمد امین را با والدهٔ او و بعضی اجناس نزد سلطان محمد فرستاد و در جواب فرمان پادشاه و نشان پادشاه زادهٔ کامگار بخدمت شاه زادهٔ نامدار عذرهای نا مسموع دور از رویهٔ کارنوشت محمد امین که نزد پادشاه زاده رسید نالش زیاده نمود و خبر پایمال شدن اکثر پرگنات سرحد از دست اندازی لشکر و تسلط رسیدن سیلاب افواج پادشاهی در اطراف بقطب شاه رسید و نزول سلطان محمد سه کروهی گلکندهٔ واقع شد تزلزل تمام دران مرز و بوم افتاد پای ثبات عبد الله شاه از جا رفت و شهر حیدرآباد را گذاشته با فرزندان و عیال و مال و خزانه و جواهر هرچه توانست دریک روز برداشته خود را بقلعهٔ گولکنده رساند و اما از اجناس سنگین مثل قالین و چینی آلات و دیگر اقمشهٔ قطب شاه و امرا و تجار آن قدر در شهر و حویلیها ماند که از اندازهٔ حساب بیرون بود اگرچه پنج هزار سوار و چند هزار پیادهٔ برقندار همراه موسی محلدار بر سر حویلیها گذاشته بودند اما آخر کار همه بتاراج رفت و در ابتدای زد و خورد تاراجیان محمد ناصر نام که مادهٔ فساد مضرت حال میر جمله همان بود با صندقچه جواهر و نامهٔ عذر آمیز بخدمت پادشاه زاده رسیده التماس منع تاراج نمود درین ضمن چون مردم سلطان محمد بدست اندازی اطراف پرداخته بودند و سواران و برقندازان عبد الله شاه برای ممانعت بشوخی

پرداختند صدای دار وگیر بلند گردید و مردم قطب شاه مغلوب و مقتول و زخمی گشتند - ازانکه خیمهٔ سلطان محمد بر سر تالاب حسین ساغر (ساگر) بود و صدای زد و خورد بگوش سلطان میرسید حکم مقید ساختن محمد ناصر مع همراهان نمود و برای ضبط اموال قطب شاه و محافظت مال رعایا تاکید فرموده محمد بیگ نام را باجمعی برای منع آتش زدن و تاکید غارتگران مقرر نمودند - اگرچه بعد از سوختن بعضی محلها باقی شهر محفوظ ماند اما دست تاراجیان از مال وغارت کوتاه نگردید - درین مابین میر عبداللطیف حاجب پادشاه زاده که در گلکنده می بود بافیلان موسی محلدار و دیگر اسباب آمده برفاقت حکیم نظام الدین ملازم عبدالله شاه ملازمت نمود و صندوقچهٔ جواهر با دو فیل و دو اسپ با ساز طلا و نقره از طرف خود گذراند - سلطان محمد بمحمد امین پسر میر جمله امر نمود که باجمعی از مردم ضابط خود و پادشاهی رفته اسپان و دیگر چارپا مع اسپان قطب شاه که در حویلی است بضبط قید و قلم در آورده مردم معتمد برای چوکی و محافظت بگذارد - و فرمودند که تا مستقر ساختن مال و اسباب میر جمله حکیم نظام الدین را نیز با محمد ناصر در قید آورده نگاهدارند - بعده قطب شاه باز دو فیل و شصت اسپ و قدری جواهر و دیگر اشیای میر جمله فرستاده پیغام اظهار ندامت و عذر خجالت بمیان آورد - و نیز از زبان بعضي ظاهر شد که عبد الله شاه برای طلب کومک و امداد و معاونت بعادلشاه و زمینداران عمدهٔ نواح نوشته مردم سریع السیر دوانده و باستحکام برج و باره می پردازد تا آنکه پادشاه زاده

محمد اورنگ زیب هشت کروهی گلکنده در هتهٔ میرجمله رسیده روز دیگر سوار شده باطراف قلعه برای تعین مورچال و تعین خیمهٔ دولت خانه متوجه شدند - درین آوان خبر رسید که هفت هشت هزار سوار و ده دوازده هزار پیادهٔ برقنداز بسرداری موسی خان اطراف لشکر بشوخی تمام رسیده اند و از بالای قلعه گولهٔ توپ و تفنگ و بان متصل هم می آید سلطان محمد را پیغام فرمودند که با فوج سوار شده طرف چپ مستعد باشد و بدفع مفسدان آن طرف پردازد و از هر جانب بهادران قلعه کشا در مقابل حملهٔ دکهنیها تردد نمایان بظهور می آوردند و تا شام شعلهٔ جنگ زبانه می کشید و جمعی از مردم بادشاهزاده بکار آمدند و زخم برداشتند و برخی از مردم کاری قطب شاه کشته و زخمی گردیدند و بادشاه زاده نماز عشا بخیمهٔ خود آمده ادا نموده به تیمار و مرهم داری بعضی نوکران نامی که مجروح گشته بودند پرداخته روز دیگر مورچال اطراف بامرای کارزار دیدهٔ رزم آز ما سپردند - میرزا خان و کار طلب خان و کیسر سنگه و دیگر بهادران کار طلب به تدبیر کندن نقب و دواندن مورچال پرداختند درینولا قطب شاه میر فصیح نام را با چهار صندوقچهٔ جواهر و مرصع آلات و سه زنجیر فیل نامی کلان و چند اسپ باساز طلا و غیره اشیا فرستاده معروض داشت که برای معذرت و التماس عفو جرائم مادر خود را مع پیشکش لائق میفرستم اگرچه بعد از التجای قطب الملک مردم پادشاهي را از دواندن مورچال و زدن توپ ممنوع ساختند اما میر فصیح را بار ملازمت

نداده اشیای مرسوله را قبول نفرمودند - و روز سیوم آن جمع کثیر همراه جبار بیگ خراسانی و دیگر نوکران جاهل پیشهٔ قطب شاه طرف مورچال میرزا خان نمودار گشتند مردم این طرف خبردار شده بسرداری مالوجی دکهنی بمدد میرزا خان خود را رساندند و زد و خورد نمایان از طرفین بظهور آمد و جمعی از هردو طرف کشته و زخمی و اسیر گردیدند و یک زنجیر فیل با چند اسیر که دستگیر مردم پادشاهی شده بود نزد پادشاه زاده آوردند - میر عبد اللطیف را برای آوردن میر جمله که در کرناتک بود باجمعی تعین نمودند - درین ضمن بعرض رسید که هفت هشت هزار سوار و بیست هزار برقنداز کرناتکی طرف جنوب رو معرکه آرا گشته اند خود بدولت سوار شده بمقابل آن فوج متوجه شدند و ازان طرف بزدن بندوق و بان از بالای قلعه و بسر دادن توپ و تفنگ و انداختن سنگ و بان و دیگر آتشبازی پرداختند و از طرفین صدای داروگیر بلند گردید و جوانان نبرد خو و یردلان جنگ جو از باریدن تیر بلا اندیشه ننموده مقابل گوله و بان حملهای مردانه آورده طریقهٔ جان نثاری را کار فرمودند - خصوص شیخ میر و محمد بیگ میر آتش داد مردانگی دادند و دکهنیها را از مقابل برداشتند و جمع کثیر از طرفین نقد هستی بباد فنا دادند و زخمی گشتند ومکرر مردم قلعه مغلوب گشته باز اقدام بمقابله و مقاتله می نمودند تا آنکه سرلشکر آن جماعه سید مظفر و جبار بیگ و شرزه خان رو بفرار آوردند و بشیخ میر و محمد بیگ که از سرداران نامی پادشاه زاده بودند زخم تیر و تفنگ رسید - و پادشاه زاده برای مورچال

و سد راه آنها مردم کاری گذاشته خود بدیره تشریف بردند - و روز دیگر زمیدار چانده بمدد رسید - و روز دویم آن میرزا احمد داماد قطب شاه بخدمت سلطان محمد آمد و برای عفو تقصیرات ملتجی گردید؛ اما از جواهر و فیل که همراه آورده بود قبول ننموده تا انفصال معامله موقوف داشتند - درین فرصت شایسته خان و افتخار خان و نصیر خان رسیده بافواج بادشاهی ملحق گشتند و مورچهای سابق را تغیر داده از سر نو جابجا امیران کار دیده مقرر نمودند - درین ضمن از حضور حضرت اعلی منشور نوازش گنجور مع خلعت و جمدهر و شمشیر مرصع برای پادشاه زادهٔ والا گوهر و منصب هفت هزاری ده هزار سوار برای سلطان محمد و فرمان عنایت عنوان مشتمل بر عفو تقصیرات و خطا بخشی بنام قطب شاه در جواب عرضه داشت او رسید پادشاه زاده فرمان قطب شاه را تا انفصال مقدمه پنهان داشت و در افشای آن مصلحت ندانست - و بندگان جان نثار کار طلب روز بروز در پیش بردن مورچال شرط تردد بجا آورده کار بر محصوران تنگ آوردند - و هر روز جمعی از نوکران قطب شاه بامید بندگی درگاه پادشاه رسیده شرف اندوز ملازمت می گردیدند - و تفرقهٔ تمام بحال قطب الملک راه یافت و میر احمد و میر فصیح را بوسیلهٔ اظهار ندامت و عذر باز گشت از اطوار ناهنجار سابق و اطاعت آینده و ادای پیشکش باقی سابق و حال هرچه بفرمایند و التماس پیغام وصلت صبیهٔ خود با سلطان محمد بار دیگر فرستاد و ده فیل و دیگر اسباب و ظروف طلا و نقره بابت میرجمله مع عرضه داشت متضمن

بتهنیت منصب سلطان محمد با دو فیل و چهار اسپ مع ساز طلا و
نقره بنام شاهزاده رسید و درخواست ماذون فرمودن و آمدن والدهٔ قطب
شاه مع لوازم نسبت بار دیگر بمیان آوردند - و شایسته خان را مامور
فرمودند که استمالت نامه از زبان سلطان محمد و خود بنویسند -
و قبل از رسیدن استمالت نامه والدهٔ قطب شاه روانه شد همین که
خبر از دروازه برآمدن رسید میر ابو الفضل معموری را همراه
میرزا احمد داده باستقبال فرستاده اول بذیرهٔ شایسته خان فرود
آوردند و روز دیگر بخانهٔ سلطان محمد آمده بوساطت بیگمان شاه
زاده را ملاقات نموده دو فیل و دو اسپ با ساز مرصع و طلا گذراند -
بعده که بخدمت پادشاه زاده کامگار آوردند هزار مهر و پنج اسپ
و پنج فیل نر و ماده مع ساز طلا و نقره پیشکش قبول افتاد -
و براي عفو جرائم و تعین کمیت وجه پیشکش برای پادشاه و قبول
وصلت گفتگو بمیان آورده یک کرور روپیه نقد و جنس پیشکش
حال که باقی پیشکش سابق در مدت دو سال باقساط ادا نماید و تعین
تاریخ نسبت مقرر نموده بقلعه مراجعت نمود - و از شهرت مصالحه
مردم مورچال از مکان خودها برآمده بخاطر جمعي تردد می نمودند -
درینولا میر اسد الله خان بخاري عرف میر میران خالي از وسواس
بجای ضرور میرفت گولهٔ زنبورک از بالای قلعه ناگهانی بمیر
اسد الله رسید و درآن واحد کار او تمام شد و علاوه جمعي کثیر از
دکهنیهاي جاهل که از اطراف با مصالح جنگ برای مدد رسیده
بودند و از صلح خبر نداشتند بسر گروهی کوتوال گلکنده که برای طلب
آن جماعه رفته بود ده کروهی رسیده دست تعدي و غارت و قتل

بر مردم کهي دراز نمودند و سپاه همراه بدفع مضرت آنها پرداختند و نائرهٔ قتال و جدال بلند گردید و کار بجائي رسید که تمام لشکر شایسته خان و دیگر امرا بی‌آنکه به پادشاه زاده و سرداران خبر شود قریب شش هفت هزار سوار و پیادهای بي شمار بقصد پیکار و مدد مردم کهی رسیدند و هر ساعت شعلهٔ دار و گیر اشتعال می گرفت هر چند سرداران هر دو طرف در منع و دفع آن فساد می کوشیدند فائده نمی بخشید و تا آخر روز جمع کثیر از هر دو طرف نقد جان بباد فنا دادند و تمام شب بر اسپان و فیلان مستعد کارزار بوده از دور تفنگ بر هم دیگر می زدند صبح نا شده باز بازار پیکار گرم گردید و مکرر پیهم مردم عمده و شتر سوار و اسپ سوار از طرف قطب الملک براي دفع فتنه می رسیدند اما ممنوع نمیگردیدند و هر بار دکهنیهای جاهل مغلوب می گردیدند باز فراهم آمده مستعد کارزار می گشتند تا شب دویم مردم بسیار از مردم پادشاهی بکار آمدند و آدم زیاد دکهنیها کشته و زخمی گردیدند و جنگ قائم بود بعده جا بجا متفرق شدند - درین حالت خبر رسیدن میر جمله همراه میر عبد اللطیف که براي طلب او رفته بود نزدیک گلکنده رسید قاضي عارف بموجب امر پادشاه زاده فرمان و خلعت که از حضور برای میر جمله آمده بود برده برای آداب تسلیمات و ملازمت پادشاه زاده راه نموني نمود و میر جمله استقبال کرده موافق دستور هندوستان و قاعده‌دانان هند فرمان گرفته و خلعت پوشیده بخیمهٔ خود مراجعت نمود بعد تعین ساعت و رسیدن نصیر خان و میر شمس الدین و مالوجی باستقبال آمده

پادشاه زاده را ملازمت نموده سه هزار ابراهیمی طلا با دیگر تحف نثار و نذر گزراند - خلعت وجیغه و جمدهر مرصع و دو اسپ با ساز طلا و دو فیل مع ساز نقره عطا نمودند و حکم نشستن فرمودند و بانواع لطف امیدوار ساخته بخلوت برده کلمه و کلام مصلحت بمیان آورده مرخص نمودند - روز دیگر حکم فرمودند که مور چال از پای حصار قلعه بردارند - و قاضی میر عادل را همراه شیخ نظام براي عقد بقلعه فرستاده جیغه و تسبیح مروارید و دو فیل بایراق و جل زربفت براي قطب الملک حوالهٔ شیخ نظام نمودند و قطب الملک تا دروازه استقبال نموده فرستادها را در مکان خوب فرود آورده آنچه رسمیات شادی عروسی بود بجا آورد - روز دیگر بعد فراغ عقد قاضی را مع همراهان مرخص نموده چهارده لک روپیه جواهر همراه عروس با لوازم دیگر نموده مع سرکار رام گیر که بسرحد برار و بیدر پیوسته است نیز در جهاز دختر دادند - و اواخر جمادي الاولی که معرکه ارائی رزم بمجلس بزم مبدل گردید بعد فراغ شادي و انعام امرای همرکاب فرمان عطوفت آمیز پادشاه برای قطب الملک فرستادند و او استقبال نموده شرط آداب بجا آورده گرفت بعده پادشاه زاده بخانهٔ میر جمله تشریف بردند او یک قطعه الماس ناتراشیده و دو لعل و نه زمرد و شصت دانهٔ مروارید و یک نیلم و پنج فیل نر و یک زنجیر ماده بازین طلا و یراق نقره و پنج اسپ برای پادشاه زاده سوای آنچه که بسلطان محمد و سلطان معظم گذراند پیشکش نمود - اوائل رجب بفر و فیروزي طرف خجسته بنیاد کوچ فرمودند و شایسته خان را

با دیگر امرا و زمینداران که از اطراف و صوبجات برای کمک رسیده بودند بعطای خلعت و جواهر و اسپ و فیل معزز ساخته بمکانهای آنها مرخص ساختند - و شاه بیگ خان را با سه هزار سوار برای وصول زر پیشکش و محافظت ملک از دست اندازی لشکریان و مفسدان واقعه طلب در سرحد نگاهداشتند - درین ضمن فرمان حضور مشتمل بر عنایت منصب پنج هزاری چهار هزار سوار و خطاب معظم خان و خلعت خاصه مع جمدهر مرصع وپهول کتاره و علم و نقاره مع حکم طلب حضور بنام میر جمله همراه گرز بردار رسید - و معظم خان آداب بجا آورده در رکاب پادشاه زاده همراه گردید همه جا شکار کنان قلعهٔ قندهار و اودگیر را ملاحظه نموده اوائل شعبان داخل خجسته بنیاد شدند و بعد عرض تردد پادشاه زاده اضافهٔ پنجهزاری دو هزار سوار دو اسپه و سه اسپه که از اصل و اضافه شش هزاری پنج هزار سوار باشد مرحمت نمودند - و شایسته خان را بخطاب خان جهان بهادر و از اصل و اضافه شش هزاری پنج هزار سوار مفتخر ساختند - چون عرضه داشت قطب شاه متضمن بر اظهار فدویت و پریشانی بعرض رسید بیست لک روپیه بابت تفاوت نرخ و غیره از جملهٔ پیشکش سابق منجملهٔ پیشکش حال محسوب نموده معاف فرمودند ٭

چون حقیقت ظلم و تعدی محمد امین متصدی بندر سورت بعرض رسید از منصب و جاگیر و خدمت برطرف فرموده حکم مع گرز بردار برای محبوس ساختن و بحضور آوردن او صادر فرمودند - و برای ادای زر بحق متم رسیدها متزاول شدید

تعین نمودند و روشن ضمیر واقعه نگار را که بکمال صوري و معنوی آراسته بود متصدی سورت مقرر فرمودند (124) چون میر جمله

---

(124) از ابتدای سطر ۱۹ صفحه ۷۵۰ تا اینجا عبارتی که مندرج است بعوض ان در یک نسخه این عبارت است *

چون حقیقت تعدی و ظلم محمد امین متصدی بندر سورت در تشخیص جمع مال و دیگر ابواب بعرض رسید از منصب و جاگیر بر طرف فرموده گرز بردار تعین نموده طلب حضور نمودند بعده که ملازمت نمود حکم شد که سر دیوان مار در آستین او سر دهند آنروز وکلای او هر چند که اطراف برای نجات او دویدند فائده نه بخشید تا آنکه بمتصدیان بادشاه بیگم که بندر سورت در تنخواه او بود رجوع آورده بهزاران عجز و الحاح رقعه خلاصی جان او بنام بادشاه حاصل کردند بعده که رقعه بیگم بمطالعه خاص در آمد او را حکم حبس فرموده بیدماغ داخل محل شده بادشاه بیگم را نزد خود طلبیده فرمودند که باوجود بندر سورت در اقطاع آنچشم و چراغ سلطنت مقرر است و رعیت مالگذار که باعث آبادی ملک و مزید خزانه و افزونی لشکر بادشاهانست آن فرزند چگونه باین بدنامی ظلم آن ناپاک راضی می شود که برای اظهار حسن تردد اضافه آوردن بمرتبه در تشخیص مال سختي نموده که رعایا ناچار گشته فرزندان خورد سال را بنصرانیها فروخته اداي محصول نمودند بندر سورت جاي تردد مردم هفت اقلیم است خبر که بپادشاهان اطراف رود براي ما بدنامی آن علاوه

نزدیک بحضور رسید دانشمند خان بخشی را فرمودند که باستقبال
رفته بحضور بیارد و بعده که ملازمت نمود یک خوان اشرفی
و دو خوان جواهر و دیگر اجناس نذر گذرانده و از اصل واضافه
شش هزاری شش هزار سوار نموده خطاب معظم خان مع وزارت و
قلمدان مرصع و شمشیر و دو فیل و دو اسپ خاصه باساز و یراق
طلا و نقره و پنج لک روپیه عطا فرمودند - و اسد خان را از اصل و
اضافه دو هزاری و هشت صد سوار نمودند - و محمد امین پسر
میر جمله که از عقب رسیده ملازمت نمود بمنصب دو هزاری و

ناخشنودی خدا خواهد گردید بعده که نواب قدسیه برین بیداد
آن برگشته طالع اطلاع یافت زبان از شفاعت او باز داشت - آری
بادشاهان عادل را چنین بحال رعایای ستم رسیده باید پرداخت

* بیت *

مده رخصت ظلم در هیچ حال * که خورشید ملکت نیابد زوال
خرابی زبیداد بیند جهان * چو بستان خورم زباد خزان
بازار مظلوم مایل مباش * زدود دل خلق غافل مباش

روز دیگر که بادشاه عدالت اساس رعیت پرور دیوان فرمود حکم
باحضار آن نامه تباه و مار گیر نمودند درینضمن راجه رگهناتهه
که نیابت وزارت داشت و وکلای آن بدعاقبت از طرف نواب
بادشاه بیگم نیز مایوس شده بدو رجوع آورده باهزاران عجز و زاری
برای رفع بلائی آن مبتلا بانواع بلا سماجت از حد گذرانده بودند
بخدمت بادشاه دادگر عدالت گستر برقابوی وقت بعرض رساند

خطاب خانی سرافرازی یافت - معظم خان قطعه الماس بوزن دو صد و شانزده سرخ بقیمت دو لك و شانزده هزار روپیه و شصت فیل مع یراق پیشکش نمود و جمله نذر و پیشکش سابق و حال پانزده لک روپیه بقیمت در آمد *

چون از دختر شه نواز خان که در خانهٔ پادشاه زاده محمد مراد بخش بود فرزند متولد نمی‌شد دختر امیر خان را برای پادشاه زاده نسبت مقرر نموده لک روپیه جهاز از سرکار داده روانهٔ احمد آباد ساختند و پادشاه زاده را دو لک روپیه انعام از خزانهٔ بندر سورت

که اگرچه در ماده چنان بدبخت ظالم هرکه التماس شفاعت نماید اول سزاوار عقوبت اوست اما چون مبلغ خطیر حق رعایا که برو نالش دارند برذمه او طلب است ومبلغها مطالبه بادشاهی ازو باز یافت باید نمود بدون وصول زر مظلومان و اداء مطالبه سرکار در کشتن او تامل لازم است حکم شود که بعد ازو اصل ساختن حق ستم رسیدها و زر بادشاهی اورا بپاداش اعمال او رسانم التماس او بدرجه قبول در آمد و فرمودند که بسزاولی محصلان شدید حواله راجه رگهناتهه نمایند که بغور تحقیق حق رعایا رسیده بآنها رساند درینصورت فی الحال باعث فرونشستن آتش غضب بادشاه و جان بخشی آن بدکردار مردم آزار گردید و دیگرانرا عبرت حاصل شد ازین مقوله حکم سیاست و ترددی که در پرداخت حال رعایا و آبادی ملک از ان بادشاه رعیت نواز بظهور آمده بسیار مسموع گردیده بعده که میر جمله معظم خان بحضور رسیده الخ *

عطا فرمودند از اصل و اضافه بمنصب پانزده هزاری دوازده هزار سوار دو اسپه و سه اسپه معزز ساختند *

چون بعد تیاری قلعه و حصار دار الخلافت امر بساختن مسجد عالی که چنان مسجد در ممالک محروسهٔ هندوستان از ابتدای اسلام بنا نیافته و صنعت آن بتحریر آوردن تحصیل حاصل است هرکه دران مکان با فیض رسیده میداند که معماران هنرمند چه کار کرده اند نموده بودند بسرکاری و اهتمام سه چهار امیر مثل خلیل الله خان و جعفر خان و سعد الله خان و روح الله خان در مدت شش سال بخرج ده لک روپیه با تمام رسید ع

قبلهٔ حاجات آمد مسجد شاه جهان

تاریخ اتمام آن یافته اند *

چون بعرض رسید که علی عادل شاه بیجا پوری ازین سرای فانی انتقال و ارتحال بدار البقا نموده و ازو وارث ملک نمانده مگر سکندر نام مجهول النسب که او را بجای پسر پرورش نموده و امرای بیجاپور او را بسلطنت برداشته اند و بعضی با او موافقت ندارند به پادشاه زاده محمد اورنگ زیب حکم صادر شد که خود را به بیجاپور رسانده ملک و قلعهٔ آنجا را بتصرف خود آورد ۔ و معظم خان را از حضور برای معاونت آن مهم مرخص ساخته فرمودند که مهر وزارت حوالهٔ محمد امین خان پسر خود نماید که بموافقت رای رایان در اجرای کار ملکی ومالی پردازد ۔ و مهابت خان و خان جهان و نجابت خان و شاه نواز خان و غیره از حضور و صوبجات زیاده از صد امیر نامی و روشناس کم منصب

همراه پادشاه زاده تعین فرمودند - محمد امین خان را از اصل و اضافه سه هزاری هزار سوار نمودند و خان جهان را فرمودند که تا مراجعت پادشاه زاده از مهم بیجاپور در اورنگ آباد باشد - بهمه امرا وقت رخصت خلعت و اسپ و جیغه و شمشیر عنایت نمودند و معظم خان را از روز ملازمت تا تاریخ رخصت پنج لک روپیه نقد سوای جواهر و اسپ و فیل مرحمت فرمودند چون در دارالخلافت اثر وبا و طاعون ظاهر شد و روز بروز شدت او می افزود و در باب بر آمدن از فضلا که استفسار فرمودند بروایت مختلف عرض نمودند آخر مصلحت بران قرار یافت که بطریق قصد شکار کلنگ کنار گنگ تشریف برده چندگاه تفرج کنان و داد دهان و شکار افگنان بسر بردند ه

ذکر سوانح سال سی و یکم از جلوس صاحبقران ثانی مطابق سنه هزار و شصت و هفت هجری

جشن آغاز سال سی و یکم مطابق سنه هزار و شصت و هفت هجری اول ماه جمادی الاولی زیب و زینت یافت و از امرا و علما و شعرا هر یکی فراخور پایه و مراتب قسمت کامروا و فیض یاب گردیدند و ارباب طرب دامن دامن زر سرخ و سفید ذخیره اندوختند - پنجاه و هفت فیل پیشکش قطب شاه با تحف دیگر از نظر گذشت سه لک و هشتاد هزار روپیه بقیمت در آمد - پنج کرور دام در انعام بپادشاه زاده دارا شکوه مقرر نمودند جمله از سابق و لاحق شصت کرور دام تنخواه گردید - صوبهٔ کابل از تغیر بهادر خان برستم خان مقرر فرموده اضافهٔ هزار سوار مرحمت نمودند - بعد رسیدن حکم مهم بیجاپور پادشاه زاده محمد اورنگ زیب تا رسیدن

خان‌جهان عرف شایسته خان بسرانجام و تهیهٔ مهم پرداخت بعده
که بعضی امرای کومکی بپادشاه زاده پیوستند پادشاه زاده با
سرانجام توپخانه برآمده برای تسخیر قلعهٔ کلیانی و دیگر قلاع توابع
بیجاپور کمر بسته در اندک مدت بتسخیر در آورد بعد ازان بعزم
تسخیر بیجاپور متوجه شدند چون از کلیانی عبور نمودند فوجهای
بیجاپور از هر طرف بدستور قزاقان نمودار شده بعد از زد و خوردی
که بمیان می آمد فرار می نمودند تا بپای حصار رسیدند جا بجا
امرای رزم دیدهٔ کارطلب برای نقب زدن و مورچال پیش بردن
مقرر شدند و محصوران باستحکام برج و باره پرداخته بزدن توپ
و تفنگ و انداختن بان و سنگ و دیگر آلات آتشباری پرداختند و
هر روز جمعی از هر دو طرف بدم تیغ و سنان می آمدند و مردم
قلعه برآمده بر مورچال می ریختند آدم و چارپا ضائع می‌ساختند
و آنچه دران محاصره ازان پادشاه زادهٔ با فرهنگ و امرای با نام
و ننگ ترددات نمایان بعرصهٔ ظهور آمده بتحریر تفصیل آن قلم
را رنجه داشتن بطول کلام منجر می‌گردد - حاصل کلام بعد ازان که
کار بر محصوران تنگ گردید پیغام اظهار عجز و پیام امان بمیان
آوردند و قبول مبلغ کرور روپیه بطریق شکرانهٔ شفع جرائم کرده
و ناکردهٔ خود ساختند - درین ضمن اخبار موحش از عارضهٔ حبس
بول پادشاه و برهم خوردن نسق حضور و طلب بعضی امرا در
دار السلطنت انتشار یافت ناچار کار بصلح انجامید تا آنکه از
نوشتجات وکیل بثبوت پیوست که امرای همراه پادشاه زاده محمد
اورنگ زیب بتجویز دارا شکوه که از سابق هم ولی عهد صاحب اختیار

بود و بعد عارضهٔ بدني پادشاه زمام نسق سلطنت به پنجهٔ اقتدار او در آمد طلب حضور گردیدند لهذا بعادل شاه بیجاپور بقبول پیشکش مذکور دار و مدار نموده از پای قلعهٔ بیجاپور برخاسته متوجه خجسته بنیاد اورنگ آباد گردیدند *

دیگر مخفی نماند که فرقهٔ گرز بردار سابق جدا نبود از نوکران روشناس که درجلد روی وتیز روی شهرت داشتند برای طلب امرای سرکش و زمینداران مفسد و رساندن فرامین تعین می گردیدند مگر درعهد جهانگیر پادشاه برای روز شکار سه چهارگرز بردار که گرزهای فولاد هشت پهلو داشتند در رکاب حاضر می بودند از اوائل عهد صاحبقران فرقهٔ گرز بردار بتفریق گرز طلا و نقره مقرر گشتند و فرمودند که سوای مردم توران از قوم دیگر داخل گرز بردار ننمایند - خربزهٔ سرده که در هندستان اصلا نمي کاشتند در عهد سنهٔ پانزدهم جلوس اعلی حضرت ابتداء محمد رضای خراساني در نواح شاه جهان آباد تخم خربزه کاشت و زمین موافق آمد و از عطای خلعت و دیگر عنایات پادشاهي مفتخر گردید *

بر عقلا ظاهر است که اگرچه در ملک گیري استقلال به از محمد اکبر پادشاه رونق افزای سلطنت هندوستان در تیموریه نبوده اما در بندوبست و نسق فراهم آوردن خزانه و آباد کاری ملک و قدرداني سپاه و رفاه لشکر به از شاهجهان پادشاه در عرصهٔ پر وسعت هندوستان فرمان فرمای نگردیده سوای خرچ لازم و ملزوم سلطنت و آنچه بخرچ عمارات و قلعه و مساجد شاه جهان آباد و دیگر بلاد و بانعام ایلچیان و مهم قندهار و بلخ که آخر رایگان

رفته در آمده بیست و چهار کرور روپیه و از جنس اشرفي سوای طلا و نقرهٔ غیر مسکوک و ظروف طلائی و نقرئي و جواهر که تخمینا تا پانزده شانزده کروران نیز می شد مانده بود - و در رعیت پروری و عدم تعدی حکام تقید تمام داشت *

و آنچه در شاه جهان‌نامه از تفصیل‌منصب پادشاه زادهای والا گهر و امرای عظیم الشان درج است فقرهٔ چند بزبان قلم میدهد *

دارا شکوه بپایهٔ چهل هزاری و بیست و پنج هزار سوار دواسپه و سه اسپه رسیده بود *

پادشاه زاده محمد اورنگ زیب و شجاع هردو بمنصب بیست هزاری پانزده هزار سوار سرافرازي داشتند *

و مراد بخش از پایهٔ پانزده هزاری تجاوز ننموده بود *

و پادشاه زادها را تا خدمت نمي فرمودند یومیه مقرر می داشتند بعده‌که بمهمي مامور می گردیدند بمنصب سرافرازی می یافتند مگر دارا شکوه که از بسیاري محبت شاه جهان پادشاه اورا از خود جدا نمی نمودند بعد از انکه محمد شجاع بمهم دکن مامور گردیده تسلیم منصب نمود در عالم همچشمی که کلان تر از همه برادران بود رقت کنان از سر دیوان برخاست لهذا ناچار بدون آنکه بخدمتی مامور گردد منصب عطا نمودند - و از جمله امرای بیش منصب زیاده از چهار نفر شاه‌جهان پادشاه هفت هزاری نمی نمودند بعده که یکی ازین چهار ودیعت حیات می نمود دیگری را بدین منصب سرافرازی میدادند چنانچه که در ایامی که عارضهٔ حبس بول و شورش سلطنت رواد چهار

نفر که بمنصب هفت هزاری بتفصیل ذیل سرافرازی داشتند
همه مرحله پیمای سفر آخرت گردیده بودند و هیچ یک از امرای
مقرب عوض آنها بپایهٔ هفت هزاری نرسیده بود - جملة الملک
سعد الله خان و علیمردان خان سپه سالار و سعید خان بهادر و اسلام
خان - و شش هزاری از شش نفر زیاده نبودند رستم خان بهادر
خان جهان و اعظم خان و معظم خان و میر جمله و خسرو خان ولد
نذر محمد خان و مهاراجه جسونت - و هفده نفر بپایهٔ پنج هزاری
رسیده بودند شاه نواز خان صفوی و مکرمت خان صفوی و قلیج
خان بهادر و جعفرخان وخلیل الله خان ومهابت خان و اعتقاد خان
و بهادر خان روهیله و نجابت خان و اله وردی خان و بهرام خان
ولد نذر محمد خان و میرزا راجه جیسنگه وراجه جگت سنگه
و رانا راجسنگه و مالوجی بهوسله و راجه بیتهل داس وراجه
رام سنگه - و چهار هزاري از چهارده نفرزیاده نبودند و سه هزاری
و پانصدی یک نفر بود - و سه هزاری چهل و هفت نفربودند
و هزار و پانصدی بیست نفر و هزاري پنجاه و نه نفربودندکه بتحریر
تفصیل آن نمي پردازد *

درینصورت عقلاي دانش پژوه و سخن سنجان گنج معاني
نظر بر بندوبست سلطنت سابق در رویه اختلال نسق حال
که تعداد برنا یعني جوان هفت هزاري و شش هزاري مراتب
نویسان حضور و محرران بخشیان عظام اطلاع ندارند تا بدیگران
چه رسد انصاف نمایند که هرگاه نه محال خالصه ماندة و نه پاي
باقي یافته مي شود و نه زر درخزانه فراهم مي آید بیش منصبان

غیر مشهور و ریزه منصبداران نا محصور که از اندازهٔ شمار بیرونند
فائدهٔ لب بشکوهٔ بي جاگیری و نیافتن نقدي کشودن معلوم مگر
آنکه پا بدامن صبر پیچیده بنام منصب بي ثمر قانع باشند *

القصه چون ذکر خاتمه و قلع سلطنت فردوس آشیاني شاه جهان
پادشاه بتحریر مقدمهٔ آغاز جلوس خلد مکان موقوف است الحال
عنان کمیت خامهٔ تیز رفتاررا بتذکار سلطنت خلد آرامگاه محمد
اورنگ زیب عالمگیر معطوف مي سازد *

تمام شد

حصه اول منتخب اللباب



MEMO.

The Preface to this work including a brief sketch, of the Author's life, and some notice of his History will appear in the end of 2nd part.

BIBLIOTHECA INDICA

A

COLLECTION OF ORIENTAL WORKS

PUBLISHED UNDER THE SUPERINTENDENCE OF THE

ASIATIC SOCIETY OF BENGAL.



THE

MUNTAKHAB AL-LUBÁB

OF

KHÁFÍ KHAN.

EDITED BY

MAULAVÍ KABÍR AL-DÍN AHMAD.

PART I

PRINTED AT THE COLLEGE PRESS.

CALCUTTA:

1869

BIBLIOTHECA INDICA

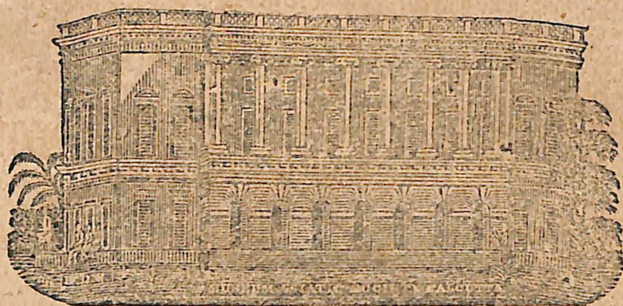
A

COLLECTION OF ORIENTAL WORKS

PUBLISHED UNDER THE SUPERINTENDENCE OF THE

ASIATIC SOCIETY OF BENGAL.

NEW SERIES No, 165.



THE

MUNTAKHAB AL-LUBÁB

OF

KHÁFÍ KHÁN.

EDITED BY

MAULAVÍ KABÍR AL-DÍN AHMAD.

PART I.

FASCICULUS VIII.

PRINTED AT THE COLLEGE PRESS.

CALCUTTA:

1869.